

حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی

حضرت امام رضا علیه السلام به وسیله حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام پیامی به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده اند که در اینجا متن و ترجمه آن بیان می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ أُنْذِرُكَ عَنِّي أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ : أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا ، وَ مَرْهُمْ بِالصِّدْقِ فِي الْحَدِيثِ ، وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ ، وَ مَرْهُمْ بِالسَّكُوتِ ، وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَنْبَغِيهِمْ ، وَ إِقْبَالَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ ، وَ الْمُرَاوَرَةَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَى ، وَ لَا يَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِيقِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا ، فَإِنِّي أَلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ اسْخَطَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي دَعَوْتُ اللَّهَ لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ كَانَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ، وَ عَرَفْتُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ عَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ ، إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِي أَوْ آذَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءًا ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ ، فَإِنْ رَجَعَ عَنْهُ وَإِلَّا نَزَعَ رُوحَ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ وَ خَرَجَ عَنْ وَلايَتِي وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِي وَلايَتِنَا وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ » (منبع: پایگاه اطلاع رسانی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام) . (اختصاص، شیخ مفید، صفحه ۲۴۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛ ای عبدالعظیم! سلام گرم مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو: در دلهای خویش برای شیطان راهی نگشایند. آنان را به راستگویی در گفتار و ادای امانت و سکونت پر معنا و ترک درگیری و جدال در کارهای بیهوده و بی فایده دعوت کن. به صله رحم و رفت و آمد با یکدیگر و رابطه گرم و دوستانه با هم دعوت نما، چرا که این کار باعث تقرب به خدا و به من و به دیگر اولیاء اوست. دوستان ما نباید فرصت های گرانبهای زندگی و وقت ارزشمند خود را به دشمنی با یکدیگر تلف کنند. من با خود عهد کرده ام که هر کس مرتکب این گونه امور شود یا به یکی از دوستان و رهروانم خشم کند و به او آسیب رساند از خدا بخواهم که او را به سخت ترین کیفر دنیوی مجازات کند و در آخرت نیز این گونه افراد از زیانکاران خواهند بود. به دوستان ما توجه ده که خدا نیکوکاران آنان را مورد بخشایش خویش قرار داده و بدکاران آنان را عفو خواهد کرد مگر آنهایی که به او شرک ورزند و یا یکی از دوستان ما را برنجانند و یا در دل نسبت به آنان کینه پیورند، که از این سه گروه نخواهد گذشت و آنان را مورد بخشایش خویش قرار نخواهد داد؛ مگر اینکه از نیت خود بازگردند و اگر از این اندیشه و عمل زشت خویش بازگردند، مورد آمرزش خواهند بود اما اگر همچنان باقی باشند، خداوند روح ایمان را برای همیشه از دل آنان خارج ساخته و از ولایت ما نیز بیرون خواهد برد و از دوستی ما اهل بیت (ع) بی بهره خواهند بود و من از این لغزشها به خدا پناه می برم.

بستن راه دل بر شیطان

أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله بستن راه دل بر شیطان است. راه دل را یا راههای دل را بروی شیطان ببندند که شیطان نتواند در دل آنان و نفس آنان نفوذ کند و وسوسه کند و تاثیر بگذارد. و راه دل یا راههای دل هم یا چشم است «قوه باصره» یا گوش است «قوه سامعه» یا زبان است «قوه شامه» یا لمس است «قوه لامسه» یا فرج و شهوت است «قوه شهویه» و یا فکر است «قوه متفکره» یا تخیل است «قوه متخیله». و در نتیجه با ید مواظب چشم، گوش، بینی، دهان، زبان، لب، دست، پا، فرج، شهوت، فکر، مخیله و... همه جای ظاهر و باطن خود از چپ و راست و عقب و جلو و بالا و پائین بود که تحت تاثیر وسوسه های ابلیسی و شیطانی و خناسی قرار نگیرد، آن وسوسه گر نهانی «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» همان وسوسه گر نهانی که در سینه های مردم وسوسه می کند «الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» حال یا از نوع جنی آن و یا از نوع انسی آن «مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» و تحت تاثیر دسیسه های آن شیطان و ابلیسی که بعد از نافرمانی کردن و سرپیچی از دستور خداوند و رانده شدن از جمع فرشتگان و از درگاه خداوند و اخراج از بهشت گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص ۸) [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم. و همچنین گفت: «رَبِّ بِمَا أُغْوِيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره حجر آیه ۳۹) [شیطان] گفت پروردگارا! به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها جلوه می دهم، و به یقین همگی را گمراه خواهم ساخت. و همچنین گفت: «فَبِمَا أُغْوِيْتَنِي لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنِيَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ» (اعراف ۱۷ و ۱۸) [ابلیس] گفت پس بدین سبب که مرا گمراه ساختی، من هم بر سر راه راستی که آدمیان را به تو می رساند می نشینم تا آنان را از آن منحرف سازم. آری بر آن راه کمین می کنم، آن گاه از پیش روی آنان و از پشت سرشان و از طرف راست و چپشان به سراغ آنان می روم. و از شرّ آن شیطان و وسوسه آن دشمن بی امان بخدا پناه بر، که پناه بردن به خدای یگانه یکی از راه های مقابله با ابلسیان است که قرآن ما را بدان فراخوانده «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (سوره اعراف آیه ۲۰۰) و اگر وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر که او شنونده و داناست. «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (سوره فصلت آیه ۳۶) و هرگاه وسوسه ای از شیطان متوجه تو گردد، از خدا پناه بخواه که او شنونده و داناست. مخصوصاً هنگام شروع به خواندن قرآن بگو اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل ۹۸) هنگامی که قرآن می خوانی، از شرّ شیطان

رانده شده (از درگاه خدا)، به خدا پناه بر (و بر او توکل کن) امام صادق علیه السلام به هنگام تلاوت سوره حمد و هنگام نماز می فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. و همچنین در برابر القائنات شیطانی بخدا پناه ببر «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (سوره مومنون آیه ۹۷ و ۹۸) و بگو پروردگارا از وسوسه های شیطانها به تو پناه می برم و پروردگارا از اینکه [آنها] به پیش من حاضر شوند به تو پناه می برم.

در مفاتیح الجنان: در روایات معتبره وارد شده که پیش از طلوع و غروب آفتاب ده مرتبه بگو: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پناه برم به خدای شنوای دانا از وسوسه های درونی شیاطین و پناه برم از اینکه نزد من حاضر شوند و براستی اوست خداوندی که شنوا و دانا است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۱۱، به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۸۷) من سخنی می دانم که اگر مرد خشمگین آن را بگوید، خشمش فرو می نشیند و آن جمله: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است.

در کتاب خصال می خوانیم: امیرالمؤمنین علیه السلام چهارصد باب درباره اموری که به نفع دین و دنیای مسلمانان است، به اصحابش تعلیم داد و از آن جمله این بود: «إِذَا وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَ لِيَقُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۵۱، به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۸۷) «هر گاه شیطان یکی از شما را وسوسه کند، باید به خدا پناه برد و بگوید: به خداوند پناه آوردم و دین خود را برای او خالص می کنم».

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (سوره اعراف، آیه ۲۰۱) در این آیه راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را به این صورت بیان می کند که پرهیزگاران هنگامی که وسوسه های شیطانی آنها را احاطه کند، به یاد خدا و نعمت های بی پایانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا می افتند. در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند. «طائف» به معنی «طواف کننده» است گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کنندگان، پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند. اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد، و گر نه سرانجام در برابر این وسوسه ها

تسلیم می گردد. «وسواس، شناخت و راه های درمان علی محمد حیدری نراقی»
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أَذْنَانِ: أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلِكُ، وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ، فَيُوَيْدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلِكِ، فَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: «وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ

مِنْهُ»؛ (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۱) «هر مؤمنی قلبش دو گوش دارد: گوشی که فرشته در آن می دمد و گوشی که وسواس خناس در آن می دمد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تأیید می کند و این است معنی آیه «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» مجادله ۲۲».

از صحیفه سجّادیه: و أعذنی و ذریتی من الشَّیطان الرَّجیم، و من شر السَّامَّة و الهامَّة و العامَّة و اللَّامَّة، و من شرَّ کلِّ شیطان مرید، و من شرَّ کلِّ سلطان عنید، و من شرَّ کلِّ مترف حفید، و من شرَّ کلِّ ضعیف و شدید، و من شرَّ کلِّ شریف و وضعیع، و من شرَّ کلِّ صغیر و کبیر، و من شرَّ کلِّ قریب و بعید، و من شرَّ کلِّ من نصب لرسولک و لأهل بیته حرباً من الجنّ و الانس، و من شرَّ کلِّ دابة أنت آخذ بناصيتها، انک علی صراط مستقیم؛ خدایا! من و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده، در پناه خود قرار بده و از شر هر جانور گزنده و کشنده و غیرکشنده و همه ی جانوران و وحوش و از شر هر شیطان سرکش و هر سلطان ظالم و از شر مترفان مخدوم و از شر هر ضعیف و قوی و از هر فرد شریف و پست و از شر هر نزدیک و دور و از شر آن دسته از افراد جن و انس که در حق رسول تو و خاندان او عداوت می ورزند و از شر هر جنبه ای که در اختیار تو است، حفظ فرما، که تو بر طریق حق و مستقیم حاکم و ناظر هستی.

لزوم پناه بردن به خدا از شرّ شیطان

از آن جا که از سویی، همه ی این کشمکش ها و تضاد و تعارض ها، مقتضای طبیعت این دنیا است و از سوی دیگر، حواس ظاهری انسان بسیار محدود می باشد؛ به گونه ای که با شنیدن يك صدا، از دیدن چیز دیگر غافل می شود و یا با خوابیدن، حواس او تعطیل می گردد، طبعاً این ابزارها ضعیف تر از آن است که انسان به یاری آنها بتواند در برابر خطرهای پایداری کرده یا از آنها دوری نماید؛ از این رو امام معصوم علیه السلام از ضرر و شرور جن به خدا پناه برده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ مِنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّي، وَ ادْحَرْ عَنِّي مَكْرَهُ، وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّهُ، وَ رَدِّ كِيدِهِ فِي نَحْرِهِ، وَ اجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سَدًّا حَتَّى تَعْمِيَ عَنِّي بَصَرُهُ، وَ تَصْمَمَ عَن ذِكْرِي سَمْعُهُ، وَ تَقْفَلَ دُونَ اخْطَارِي قَلْبَهُ، وَ تَخْرُسَ عَنِّي لِسَانُهُ، وَ تَقْمَعَ رَأْسُهُ، وَ تَذَلَّ عِزُّهُ، وَ تَكْسُرَ جَبْرُوتُهُ، وَ تَذَلَّ رَقَبَتُهُ، وَ تَفْسَخَ كِبَرُهُ، وَ تُؤْمِنَنِي مِنْ جَمِيعِ ضَرِّهِ وَ شَرِّهِ وَ غَمَزِهِ وَ هَمَزِهِ وَ لَمَزِهِ وَ حَسَدِهِ وَ عِدَاوَتِهِ وَ حَبَائِلِهِ وَ مَصَائِدِهِ وَ رَجَلِهِ وَ خَيْلِهِ، انک عزیز قدیر؛ خدایا! بر حضرت محمد و خاندان او درود فرست و هر کس اراده ی بدی درباره ی من دارد، او و مکر و شرش را از من دور گردان و نیرنگش را به خودش باز گردان و در برابرش آن چنان مانعی قرار ده که چشم او را کور و گوش او را کر و قلب او را قفل و زبانش را گنگ سازی و او را سرافکنده کنی و عزتش را به خواری مبدل نمایی و سطوتش را بشکنی و طوق خواری بر گردنش اندازی و کبرش را زایل کنی و مرا از زیان ها و شرورش و نیز عیب جوئی

و عیب گویی و نکوهش گری وی در حضور من یا پشت سرم و هم چنین حسد و عداوت وی در امان دار و از شر کمندها و دام ها و اطرافیان و دستیارانش محافظت فرما که تو عزیز و توانایی .

توطئه ها و خطرهای دشمن

امام معصوم علیه السلام در این فراز دشمن را با تمام توطئه ها و انواع خطرهای و مکرهایی که از طرف او ممکن است متوجه انسان شود ، در نظر آورده و از خداوند متعال دفع آن را درخواست فرموده است .

ظرافت این درخواست امام علیه السلام از آن جا ناشی می شود که هرگاه دشمن بخواهد به رقیب ضربه ای وارد سازد و او را متضرر کند ، ابتدا نقشه ی خود را در ذهن مرور می کند و از پیش رقیب را با چشم زیر نظر می گیرد ، یا سخنان او را خوب می شنود . بنابراین ، اگر آدمی از تیررس حواس دیداری و شنیداری دشمن به دور ماند و از صفحه ی ذهن او زدوده شود ، بستر عداوت و رزی و در نتیجه ضربه پذیری از بین می رود ؛ از این رو امام سجاد علیه السلام از خداوند سبحان درخواست نموده است که مرا از چشم و گوش و خیال و خاطر او مخفی نگاه دار و زبان او را کند ساز ؛ هم چنین خواری او را از خداوند سبحان خواسته است تا به جبروت و گردن کشی خود غره نشود و هوس به خاک انداختن به سرش نزنند و نیز دفع ضرر او را طلبیده است .

انواع شرور و مکرهای شیطان

امام سجاد علیه السلام سپس از انواع شرور شیطان به خدا پناه می برد که هر يك از این صفات تهدید خطرناکی برای سعادت آدمی به شمار می رود . «غمز» به معنای اشاره بر اساس توطئه و طعن است و «همز» به معنای غیبت و نیز ذکر عیوب و نقص می باشد و «لمز» به معنای به رخ کشیدن عیب در حضور فرد بوده و «حسد» به معنای میل دشمن به زوال مزیت ها ، کمالات و خیرات است و «حباثل» به معنای تور صیادی است و «مصائد» ابزار و وسایل صید را گویند و «خیل» به معنای سوارانی است که دستیاران و مأموران ستمگران اند و «رجل» به مردان سواره و یاران و تابعان ظالمان اطلاق می شود . « شرح صحیفه سجادیه - آیت الله ممدوحی کرمانشاهی »

راه های وسوسه شیطان : ۱ - گِل خوردن ، ۲ - گُل را به دست ، ریزه کردن ، ۳ - ناخن را به دندان گرفتن ، ۴ - ریش را جویدن : از امام موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که چهار چیز است که از وسوسه شیطان است: گِل خوردن ، گُل را به دست ریزه کردن ، ناخن را به دندان گرفتن و ریش را جویدن . امام باقر علیه السلام فرمود که: «برای این امر کرده اند به ناخن گرفتن که چون بلند شود ، شیطان در آنجا جا می گیرد و موجب فراموشی است»؛ و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: «بزرگ ترین دام های شیطان ، خوردن گِل و خاک است» . ۵ - تنها به سفر رفتن: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: «وصیت می کنم تو را ، هرگز تنها به سفر مرو که

شیطان با یک کس است و از دو تا، دور است». ۶ - زدن سنج: امام صادق علیه السلام فرمود: «بپرهیز و سنج مزن که شیطان با تو می دود و ملائکه را از تو دور می کند». ۷ - با دست چرب خوابیدن: رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرده است کسی را که دست او چرب است بخوابد که اگر چنین کند و شیطان بر او دست یابد و یا دیوانه شود، ملامت نکند مگر خود را. ۸ - نبوشاندن عورت: علی علیه السلام فرمود: «هر وقت مردی برهنه شود و عورت او پوشیده نباشد، پس شیطان در او طمع می کند پس بیوشانید عورت خودتان را». ۹ - بلندگذاشتن موی شارب و پشت اظهار (۱۸) و زیر بغل: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «موی شارب و پشت اظهار و زیر بغل را بلند مگذارید که شیطان در آنجا جا می کند و پنهان می شود». ۱۰ - دشنام دادن به یکدیگر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «اگر مردی تو را سرزنش کند به عیبی که در تو هست، تو سرزنش مکن او را به آنچه در او است»؛ و نیز فرمودند که: «دو نفر که یکدیگر را دشنام می دهند، دو شیطانند که همدیگر را می درند». روزی در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، شخصی به یکی از صحابه دشنام داد و او ساکت بود. بعد از آن او نیز شروع کرد به تلافی، آن حضرت برخاستند و فرمودند که: «فرشته از جانب تو جواب می داد. چون خود به سخن آمدی، فرشته رفت و شیطان آمد و در مجلسی که شیطان در آن است نمی نشینم». ۱۱ - زیادی مال: حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ بنده ای مالش زیاد نمی شود، مگر آن که شیطان او بیشتر می شود». ۱۲ - غایت کردن (مدفوع) در قبرستان، ۱۳ - بول کردن در آب، ۱۴ - بول کردن در حال ایستاده، ۱۵ - با یک کفش راه رفتن (یعنی یک پا برهنه بودن)، ۱۶ - آشامیدن آب در حال ایستاده، ۱۷ - در خانه تنها خوابیدن: محمد بن مسلم روایت کرده است از امام باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «هر که در قبرستان مدفوع کند و در حال ایستاده بول کند و در آب بول نماید و با یک کفش راه رود و تنها بخوابد، پس شیطان به او آسیبی می رساند، مگر آن که خداوند او را حفظ کند؛ و سریع ترین حالتی که شیطان به آدم دست می یابد، حالتی است که انسان در یکی از این حالات باشد». به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرت ها، رسید به محلی که در آن محله، اجنه بودند. پس به اصحاب خود فرمود: «هیچ یک از شما تنها از اینجا عبور نکنید و هر یک از شما دست رفیق خود را بگیرد و از اینجا رد شود». پس یک نفر مردی تنها جلو رفته، به مجرد رسیدن به آن وادی دیوانه شد و به زمین افتاد. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند، حضرت تشریف آورد به بالای سر آن مرد و انگشت بزرگ او را گرفت و فشار داد. پس از آن فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، أَخْرِجْ يَا خَبِيثُ! أَنَا رَسُولُ اللَّهِ»؛ یعنی: «به نام خدا بیرون شو ای پلید و خبیث! زیرا که من رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم». پس آن مرد خوب شد و از جا حرکت کرد و ایستاد. (وسواس، شناخت و راه های درمان علی محمد حیدری نراقی)

شیطان چیست و کیست؟

یکی از موجوداتی که از دیده‌ها پنهان است، اما دارای وجود خارجی است؛ شیطان می‌باشد. واژه‌ی «شیطان»، از ماده «شطن» یا «یشطن» به معنای خبیث و پست و دور شدن، آمده است و به هر موجودی سرکش و متمرد اطلاق می‌شود. اعم از، انسان، جن و یا جنبندگان دیگر. پس شیطان اسم عام (اسم جنس) است.

ابلیس غیر عربی است. شاید هم از «ابلس» باشد که مبدء شر و وسوسه در جهت خلاف کمال و مصلحت می‌باشد. (طالقانی، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸ ش، ج ۶، ص ۱۵۰) ابلیس اسم خاص (علم) است که حضرت آدم را سجده نکرد و اکنون نیز با لشکر و منسویین خود انسان‌ها را وسوسه و گمراه می‌کند. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۹۱، رجائی تهرانی، علی رضا، جن و شیطان، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴) لذا در قرآن کلمه شیطان به انسان و جن اطلاق شده است «و کذالک جعلنا لكل نبي عدواً شياطين الانس و الجن» (انعام/سوره ۶، آیه ۱۱۲) «بدین گونه مابرای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انسانی و یا جنی قرار دادیم». واژه‌ی «شیطان» به صورت مفرد «۷۰» بار و به صورت جمع (شیاطین) «۱۸» بار در قرآن آمده است.

ماهیت شیطان: شیطان همانند جنیان از آتش است به عبارت ساده می‌توان گفت: شیطان نیز از نسل جنیان می‌باشد. که خودش اعتراف دارد که زمانی که خداوند به او فرمان سجده به حضرت آدم علیه السلام داد (کهف/سوره ۱۸، آیه ۵۰) او از فرمان الهی سرپیچی نمود و گفت: «خلقتنی من نار و خلقته من طین» «مرا از آتش و او را از خاک آفریدی (و آتش به خاک افضلیت دارد)» و همانند جنیان دارای اختیار، تکلیف و شعور و عقل و اراده و زاد و ولد هستند.

مفهوم وسیع شیطان: گاهی جن و شیطان، مفهوم وسیعی دارند و شامل نفس اماره (یوسف/سوره ۱۲، آیه ۵۳) قوای واهمه، تخیل نفسانی و لذات دنیوی، ریاسات و همیه، حشرات موذی و انسان‌های فاسد و... که لشکریان شیطان هستند؛ می‌باشند (دست داده، زین العابدین، جن و شیطان، مجتمع هنری و فرهنگی شهید مصلی نژاد، جهرم، ۱۳۷۷ ش، ص ۴۶). به عنوان مثال، حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید: از قسمت شکسته ظرف و دستگیره آن آب نخورید زیرا شیطان به روی دستگیره و قسمت شکسته ظرف می‌نشیند (اصول کافی، ج ۶، ص ۳۸۵) یا در جای دیگر می‌فرماید: زیاد بن ابیه! از معاویه بترس! که او شیطان است. (نهج البلاغه، الشریف الرضی، ج ۱، ص ۶۷۴ خطبه ۴۴)

برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده

۱ - ابلیس ؛ این کلمه ای است مفرد و دارای دو جمع (ابالیس و بالسه) از ماده بلی و ابلاس گرفته شده . معنای آن ناامیدی ، ماءیوس شدن از رحمت خدا؛ تحیر و سرگردانی ، حزنی که از شدت یاس پیدا می شود؛ اندوه گین و سر در گریبان کردن ، آمده . ابلیس ، کلمه عربی و اسم خاص است و معروف شده برای همان کسی که آدم را فریب داد و باعث بیرون شدن او و همسرش از بهشت گردید. و الان با تمام قدرت ، خود و لشگریانش در کمین انسان های بی ایمان و سست عنصر، بلکه در کمین همه انسان ها بوده مگر بندگان مخلص ، که از آنان ماءیوس است . ابلیس ، موجودی است حقیقی و زنده ، با شعور، مکلف ، نامرئی و فریب کار؛ همان که از امر خدا سرپیچی نمود و هم اکنون هم مردم را اغوا می کند و بر انجام گناه و خلاف تشویق می نماید. چهره ابلیس ، چهره تکبر و عصیان ، نخوت و تمرد، خودخواهی و خود محوری و مظهر غرور و خود برتر بینی است .

لفظ ابلیس ، به صورت مفرد، یازده بار در قرآن آمده که جز دو مورد بقیه مربوط به خلقت آدم علیه السلام است . از جمله : (همانا شما آدمیان را بیافریدیم و سپس شکل دادیم و پس از آن به فرشتگان امر کردیم تا بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس ، که از سجده کنندگان نبود.) (فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس ، که سرپیچی و تکبر نمود و از کافران گردید.) (چون فرمان سجده بر آدم رسید، همگی اطاعت کردند جز ابلیس ، که از سجده بر آدم امتناع ورزید. خداوند فرمود: ای ابلیس ! چه شد تو را که با دیگران بر آدم سجده نکردی .) (ابلیس گمان باطل خود را به صورت صدق و حقیقت ، در نظر مردم جلوه داد تا جز گروه اندکی از اهل ایمان ، همه او را تصدیق کردند و پیرو او شدند) (کافران و معبودان آنها (همگی) به رو، در آتش جهنم در آیند و با تمام سپاه و لشگریان ابلیس به دوزخ وارد گردند)؛ زیرا آنان پیروان او هستند. و نیز در نهج البلاغه یازده مرتبه کلمه ابلیس آمده است :

چه تلبیس ابلیس منظور شد - ملائک پی سجده ماءمور شد

یکایک بدین سجده اقرار کرد - جز ابلیس کز سجده انکار کرد

به خود گفت من ز آتشم او ز خاک - گر از سجده روی از تو تا بم چه باک

تکبر به سوبش چه آورد روی - بشد طوقی از لعنتش در گلولی

۲ - وسواس ؛ به معنای چیز وسوسه گر، وسوسه کننده ، کلامی که در باطن انسان می گذرد از درون خود انسان بجوشد یا شیطان و یا از کس دیگری - که از بیرون عامل آن شود وسواس گویند. وسواس در اصل صدای آهسته است که از به هم خوردن زینت آلات بر می خیزد و به هر صدای آهسته ای هم گفته می شود. معنای دیگر آن افکار بد و نامطلوب و مضری است که به ذهن انسان

خطور می کند. یا با صدای آهسته به سوی چیزی دعوت کردن و مخفیانه در قلب کسی نفوذ نمودن هم وسوسه نام دارد.

کلمه و ماده وسواس در قرآن پنج بار استعمال شده: (من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس) (فوسوس لهما الشیطان) (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما یوسوس به نفسه)

۳- خناس؛ به معنای کنار رفتن، عقب گرد کردن و پنهان شدن است؛ چون هنگامی که انسان به یاد خدا بیفتد و نام او را ببرد، شیطان عقب گرد می کند. پنهان و مخفی می شود. این واژه نیز به چند اعتبار معنای خاصی پیدا می کند؛ مثلاً رجوع کردن و برگشتن به این اعتبار که انسان وقتی از خدا غافل شد و او را فراموش کرد، شیطان برای وسوسه و اغوا نمودن بر می گردد. پنهان کاری، از این رو که انسان وجود وسوسه را کمتر حس می کند، و همه جا هست، با ظاهری می آید و خود را در لعابی از حق، در پوسته ای از راست در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت، جلوه گر می شود.

دشمنی داری چنین در سر خویش - مانع عقل است و خصم جان و کیش

یک نفس حمله کند چون سوسمار - پس به سوراخی گریزد در فرار

در دل او سوراخ ها دارد کنون - سر زهر سوراخ می آرد برون

که خدا آن دیو را خناس خواند - کو سر آن خار پشتک را بماند

می نهان گردد سر آن خارپشت - دم به دم از بیم صیاد درشت

تا چو فرصت یافت سر آرد برون - زین چنین مگری شود مارش زبون

۴- رجیم؛ به معنای سنگسار کردن، سنگ زدن؛ سنگ زده شده؛ از روی گمان سخن گفتن؛ رانده شده از خیرات و رحمت خدا و جمع فرشتگان آسمان؛ زده شده با سنگ های شهابی است و وقتی می خواهد به آسمان عروج کند ملائکه او را با سنگ های شهابی می زنند و بر می گردانند.

حضرت عبدالعظیم فرمود: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود: (رجیم) یعنی رانده شده از مواضع خیر، هیچ مؤمنی را به یاد نمی آورد مگر آن که بر او لعن نماید. در علم خدا گذشته است؛ هنگامی که حضرت مهدی (عج) قیام کند مؤمنی نیست مگر آن که شیطان را سنگ می زند.

از امام صادق علیه السلام می پرسند: چرا شیطان (رجیم) نامیده شده؟ حضرت فرمود: برای آن که او رجم و سنگسار می شود. عرض کردند: آیا به سبب رجم و سنگسار، او از بین می رود و یا اعضا و جوارحش شکسته و قطع می شود؟ آن حضرت فرمودند: خیر، بلکه از بین نمی رود؛ زیرا در علم خدا گذشته که شیطان در زمان قیام حضرت قائم رجم و سنگسار می شود.

۵. عزایل؛ این کلمه لغت (عبری) است و به معنی عزیز شده؛ کسی که در میان ملائکه عزیز و با احترام بوده، کسی که عزت و توانایی ظاهری داشته باشد. شیطان را از این رو عزایل گفته اند که

در میان ملائکه عزیز و با احترام و در عبادت خدا کوشا و سخت مقاوم بوده است .

تکبر عزازیل را خوار کرد - به زندان لعنت گرفتار کرد

و نیز عزازیل ، نام بزی است که کفاره گناهان را بر او می گذارند و در وادی بایر و بی آب و علف رها می کنند تا کفاره گناهان قوم را به جایی نامعلوم ببرد.

۶- حارث ؛ در حدیث طولانی از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که : از آن حضرت سؤال شد: اسم ابلیس در میان ملائکه آسمان چه بوده ؟ آن حضرت فرمود: حارث و نیز در حدیث صافی از امام رضا علیه السلام نقل شده : نام او حارث بوده ولی ابلیس نامیده شد، زیرا از رحمت خدا مایوس گردید.

۷- صاغر؛ یکی از صفات شیطان است . به معنای پست و ذلیل ، ذلیل بودن به واسطه رفتن عزت و حکومت و استقلال ، از بین رفتن حیثیت و مقام و حقیر و زبون بودن و.....

بعد از آن که شیطان انسان را سجده نکرد و در مقابل خدا تکبر نمود، خداوند خطاب به او کرد و فرمود: فاخرج اناک من الصّاعرین . (از بهشت خارج شو؛ زیرا تو از افراد ذلیل و زبون و درمانده و پستی) . به خاطر سجده نکردن از مقام عزت و بلندی به زیر افتادی و سرنگون شدی ، نه این که سود نبردی ، بلکه ضرر و زیان هم کردی .

۸ و ۹- مذئوم و مدحور ؛ یعنی ذلیلا نه و با خواری رانده شده ؛ راندن به قهر و غلبه ؛ طرد کردن از رحمت ، معیوب شده ، ننگ عار و تمام این ها درباره شیطان صادق است ، چون او را با خفت و خواری و با قهر و غلبه از بهشت بیرون کردند.

۱۰- مذموم ؛ سرزنش شده ؛ زیرا خداوند بعد از آن که شیطان سجده نکرد او را سرزنش کرده و خطاب نمود: چرا سجده نکردی ؟ آیا کافر شدی یا از بلند مرتبه گان بودی ؟

۱۱- غوی ؛ یعنی راه هلاکت را در پیش گرفتن ؛ نومیدی از رحمت خدا؛ گمراه شدن و گمراه کردن؛ کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرست و فاسد سرچشمه گرفته و جهل و نادانی که ناشی از غفلت باشد؛ از مقصد بازماندن و به مقصد نرسیدن .

چون شیطان در آغاز خودش گمراه شد و بعدا حضرت آدم علیه السلام و اولاد او را گمراه نمود، و آن اعتقاد فاسد و نادرست خود را ظاهر کرد، از مقصد خودش باز ماند و از رحمت خدا ناامید شد.

۱۲- عفریت ؛ یعنی قوی ، پرزور، زیرک ، گردن کش ، و خبیث ؛ اگر جن خبیث باشد همان را شیطان می گویند و یا اگر با داشتن خباثت و شرارت نیروی زیادی هم داشته باشد عفریت نامیده می شود. همان طور که در داستان حضرت سلیمان علیه السلام آمده ، وقتی که حضرت فرمود: چه کسی تخت بلقیس را برای من می آورد؟ عفریتی از جن گفت : من می آورم ، معلوم می شود که به

اسم اعظم واقف بوده است ؛ زیرا می خواست در يك مدت کمی تخت را که صدها کیلومتر از آن جا دور بود بیاورد.

۱۳ و ۱۴- مارد و مَرید؛ که معنی هر دو تقریباً یکی است و به معنی شیطان سرکش و متمرّد؛ ظالم و عسیان گر، بی شخصیت اعم از انسان و جن و شیطان ؛ عاری از خیر و نیکی و برکت و فایده و (شیطان مارد و شیطانا مریدا) در قرآن به همین معنی آمده است .

۱۵- شیصان ؛ مرحوم علامه مجلسی می گوید: یکی از نامهای شیطان شیصان است و به بنی عبّاس هم بنوشیصان می گویند؛ زیرا شیطان در نطفه بعضی از آنها رسوخ کرده بود.

۱۶- ابومره ۱۷، ابوخلاف ، ۱۸، ابولبین ، ۱۹، ایبض ؛ که او مردم را به خشم می آورد ، ۲۰، وهار؛ به خواب مؤمنان می آید و آنان را اذیت می کند ، ۲۱، ابولبینی ؛ یکی از دختران ابلیس (لینی) است و لقبی برای ابلیس است ، ۲۲ و ۲۳، نائل ، و ابوالجان است .

فواید آفرینش شیطان

انسان بین خیر و شر، سعادت و شقاوت واقع شده است که اگر این اجزاء متضاد در جهان عمل و در عالم فکر و احساس و درک متصور نباشد، هیچ وقت شقاوت و سعادت مفهوم و معنا و مصداق واقعی و حقیقی خود را نخواهد یافت و در نتیجه مشخص نمی شود چه کسانی سعادتمند و به کمال رسیده اند و چه کسانی نرسیده اند، انسان اگر بخواهد به معنای واقعی و کامل وجود داشته باشد باید در اطراف او عوامل شقاوت و سعادت پراکنده باشند تا بدین وسیله با اختیار و انتخاب، راه سعادت، سعادتمندی خود را پیدا و در نظام احسن، وجود کامل خود را بروز و ظهور دهد و همین طور با اختیار خود راه شقاوت و بدی را بپیماید. پس در عالم تشریع (فانونگذاری) برای رسیدگی به مقامات عالیّه و داشتن ارواح طیبه، وجود ملائکه و خلقت این طایفه از مخلوقات الهیّه، بی ضرر و مناسب است، همین طور خلقت شیطان و ابلیس که عاملی موثر در داشتن پلیدی و داشتن صفات خبیثه در انسانهاست، زیرا بنا به قاعده «تعرف الاشياء بأضدادها» یعنی اشیاء با اضدادشان شناخته می شوند "تا علم به بدی و پلیدی در جهان نباشد و زشتیها در اوصاف انسان ظهوری نداشته باشد؛ تحقق اوصاف حسنه، جایگاه خود را نخواهد یافت و انسان ارزش و قدر زیباییهای روحی و معنوی را ندانسته و به آن دسترسی پیدا نخواهد کرد.

بنابراین در خلقت شیطان و ابلیس، شرایط و مقدمات سیر الی الله و صعود و کمال و مقام و منزلت بهشتی، موجود است. البته معلوم است که شیطان انسان را در باطن وسوسه می کند و از راه قوه خیال در او تصرف می نماید و یک منظره های زیبا و دلفریب را جلوه می دهد و یک سلسله تخیلات را

به یاد انسان می‌آورد تا آن که انسان از محبت لقای خدا، منصرف شود و از درجات و مقامات عالیه و رضوان خدا غفلت ورزد، با وسوسه ی شیطان، خداوند انسان پاک را از افراد آلوده جدا می‌کند. و ایمان ثابت را از ایمان بی‌پایه جدا می‌نماید و در این صورت انسان پاک و طیب به سوی پروردگار بالا رود. شیطان‌هایی را که خدا آفریده، محک‌هایی هستند برای جدا نمودن انسان‌های آلوده از پاک. بنابراین شیاطین عبث خلق نشده‌اند و پروردگار روی مصلحت آن‌ها را آفریده است.

وجود شیطان و فرزندان آنها با اینکه کارشان جز گمراهی و ضلالت انسان‌ها چیز دیگری نیست، لکن این خود از الطاف و نعمتهای الهی است چون بدین وسیله انسان‌های خوب از بد جدا و شناسایی می‌شوند و اگر این میزان و معیار وجود نداشت، چگونه می‌توانستیم بین انسان‌های خوب و با ایمان و صالح که با همه این سختی‌ها و مشکلات راه سعادت و خیر را پیمودند و از گناهان و بدی‌ها دوری گزیدند از انسان‌های بی‌ایمان و گمراه فرق بگذاریم. لذا خداوند انسان را به سبب وسوسه و حيله‌های شیطان آزمایش می‌کند) (حج/سوره ۲۲، آیه ۵۳) چرا که در غیر این صورت همه مردم یکسان و برابر بودند و در آن صورت دیگر ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی و وحی الهی برای هدایت انسان‌ها، بی‌مورد و بیهوده و لغو بود و اساساً هدف از آفرینش انسان‌ها لغو و عبث بود و دیگر انسان کامل و سعادت‌مندی و با ایمانی معنا نداشت که در نهایت بهشت و نعمت‌های بهشتی نصیبش شود. به هر حال با وجود این ابلیس و شیطان‌ها و وسوسه‌ها است که انسان در امتحان‌های سخت آبدیده شده و قابلیت سعادت و تکامل را پیدا می‌کند. (ر.ک، مطهری، مرتضی، انسان کامل، انتشارات صدرا، سبحانی، جعفر، منشور جاوید، تهران، کتابخانه امیرالمؤمنین، ج ۷)

بنابراین با دیده ی دقیق، آفرینش شیطان، خود دارای فایده‌های زیادی می‌باشد و خود از جمله ظهورات الهی است و توسط شیاطین انسان‌ها در معرفی امتحان قرار می‌گیرند.

شیطان دشمن آشکار انسان است که مدام در حال وسوسه است

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ. البته هم شیطان جنی وهم شیطان انسی (ای بسا ابلیس آدم رو که هست - پس به هر دستی نباید داد دست) "مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ" این جمله بیان "وسواس خناس" است، و در آن به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسانی هستند که از شدت انحراف، خود شیطانی شده و در زمره شیطانها قرار گرفته اند، هم چنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده: "شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ" «شیطانهای انس و جن. سوره انعام، آیه ۱۱۲». در تفسیر الدر المنثور آمده است که احمد بن سعید خدری از پیامبر ص نقل کرده که فرمود: ابلیس گفته است: قسم به عزت و جلالت من تا وقتی که

بنی آدم روح در جسد دارند به فریفتن و وسوسه آنها ادامه می دهد و خداوند تعالی فرموده: قسم به عزّت من هم همواره مادامی که از من طلب آمرزش و غفران نمایند، آنها را می آمرزم. «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنِيَّهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (سوره اعراف، آیه ۱۶ و ۱۷) (شیطان) گفت: پس به خاطر آنکه مرا گمراه کردی، من هم برای (فریب دادن) آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. سپس از روبرو از پشت سر و از راست و چپشان بر آنان می تازم. بیشتر آنان را سپاسگذار نخواهی یافت.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» می خوانیم: امام (علیه السلام) در معنی آیه «وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» فرمود «مَا يَقَعُ فِي قَلْبِكَ مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيَاطِينِ»؛ (منظور از آن، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد). (تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۵۲)

در آیه ۶۲ سوره زخرف می خوانیم «وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست.

یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (اعراف/سوره ۷، آیه ۲۷) ای بنی آدم شیطان شما را فریب ندهد، چنانچه پدر و مادر شما را فریب داد و از بهشت بیرون آورد،

با ید مواظب این شیطان با این اوصاف بود و تحت تاثیر وسوسه های او قرار نگرفت و از او اطاعت نکرد.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (یس ۶۰) وَأَنْ اُعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس ۶۱) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (یس ۶۲) ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست و اینکه مرا پرستید این است راه راست و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا تعقل نمی کردید.

مسئلاً هیچ کس شیطان را پرستش - به معنای رکوع و سجود و نماز و روزه - نمی کند. پس این چه عبادتی است که از آن نهی شده؟ آیا چیزی جز اطاعت می باشد؟ آری آنها که تسلیم خواسته های شیطان می شوند، و فرمان او را بر فرمان خدا مقدم می شمردند، مشرک و شیطان پرست اند. (شرک به معنای اطاعت امر، نه رکوع و سجود)

کلمه «عبد» در اینجا به معنای اطاعت است (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) معنایش این است که: «أَنْ لَا تطيعوا الشَّيْطَانَ»، کلمه «عبد» در اینجا به معنای اطاعت است نه به معنای پرستش، پرستش این است که انسان در مقابل موجودی خضوع کند، یا او خالق جهان باشد و یا اینکه کارهای جهان در دست او باشد، این عبادت است، شما در مقابل خدا بایستید، این عبادت است، یا (نعوذ بالله) در مقابل

بُت بایستید و خیال کنید که سرنوشت شما در دست اوست، این عبادت است، انسان در مقابل کسی خضوع کند یا او را خالق آسمان و زمین بداند یا بگوید او کارگردان عالم آفرینش است، فسّاق و گناهکاران هرگز نه شیطان را خالق می‌دانند و نه معتقدند که کار جهان در دست اوست. پس مراد از این (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) یعنی «لا تطیعوا». (درس تفسیر آیت الله سبحانی ۰۸/۰۵/۹۲) امام باقر علیه السلام: من اصغى الى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق يؤدى عن الله فقد عبد الله، و ان كان الناطق يؤدى عن الشيطان فقد عبد الشيطان: کسی که به سخنگویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده! اگر ناطق حکم خدا را می‌گوید: پرستش خدا کرده، و اگر از سوی شیطان سخن می‌گوید پرستش شیطان کرده است (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۲۴) گام جای گام شیطان نهادن نیز نوعی اطاعت کردن و تحت تاثیر وسوسه های شیطان قرار گرفتن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ... (سوره نور؛ آیه ۲۱) ای مؤمنان! از گام های شیطان پیروی نکنید؛ و هر که از گام های شیطان پیروی کند (هلاک می شود) زیرا شیطان به کار بسیار زشت و عمل ناپسند فرمان می دهد...

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (بقره ۲۰۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره ۱۶۹) ای کسانی که ایمان آورده اید، همگان به اطاعت درآید و پای به جای، پای شیطان مگذارید که او دشمن آشکار شماست [او] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و [وامی‌دارد] تا بر خدا چیزی را که نمی‌دانید بریندید. شان نزول آیه: "عبد الله بن سلام" و یارانش که یهودی بودند و اسلام را پذیرا شده بودند، از پیامبر اسلام اجازه می‌خواستند که تورات را در نماز بخوانند، و به پاره‌ای از دستورات آن عمل کنند. آیه ۲۰۸ نازل شد و آنها را از پیروی خطوات الشیطان، نهی کرد. این شان نزول نیز نشان می‌دهد که شیطان گام به گام در انسان نفوذ می‌کند و باید در همان گامهای نخستین، در برابر او ایستاد تا به مراحل خطرناک نرسد.

یکی از مهم‌ترین مشکلات بشر و ریشه بسیاری از اختلافات در دین و دنیا و عامل هبوط و سقوط بشریت، ابلیس و وسوسه های اوست. خداوند در آیات بسیاری بیان کرده است که ابلیس این شیطان رانده شده از پیشگاه خداوند سوگند خورده است جز بندگان مخلص خداوند که بیرون از دسترس تصرف شیطانی هستند، همه بشر را گمراه کرده و به دوزخ گرفتار کند. (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ، حجر، آیات ۳۹ و ۴۰؛ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ، ص، آیات ۸۲ و ۸۳)

شیطان هر چند که از نظر حيله گری دارای ضعف است (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا، نساء، آیه ۷۶)، اما به سبب دو عامل می تواند به مقاصد خویش برسد.

عامل نخست، بستری است که در ذات انسان به عنوان هواهای نفسانی وجود دارد؛ ابلیس و شیاطین پیرو مکتبش، با بهره گیری از این نقطه ضعف انسانی امکان آن را می یابند تا به مقاصد شوم و پلید خویش در گمراه کردن انسان برسند و او را به سقوط بکشانند و از خداوند و صراط مستقیم عبودیت که هدف و فلسفه آفرینش انسان و جن است دور سازند. (قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ، ذاریات، آیه ۱۰ و ۱۱) بسیاری از مردم به جای پیروی از عقل، از شهوت و غضب پیروی می کنند و این گونه است که هواهای نفسانی را معبود خویش قرار می دهند، هر چند ممکن است از اهل بصیرت و بینایی و از عالمان برجسته باشند. (لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ، اعراف، آیه ۱۷۶؛ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا، کهف، آیه ۲۸؛ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَزِدْ، طه، آیه ۱۵؛ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، فرقان، آیه ۴۳؛ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً، جاثیه، آیه ۲۳)

اصولا براساس آموزه های قرآنی چنانکه حضرت یوسف (ع) بیان می کند، نفس بسیار امرکننده به بدی و زشتی به جای خوبی و زیبایی است. (وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي، یوسف، آیه ۵۳)

عامل دومی که به ابلیس و شیاطین جنی کمک می کند، نهان بودن آنان از چشم انسان هاست؛ زیرا جنیان که از عصاره آتش هستند، دارای جسمی بسیار لطیفند که امکان دیدن آنان نیست. آنان ما را می بینند ولی ما آنان را نمی بینیم (یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، اعراف، آیه ۲۷)؛ البته این بدان معنا نیست که آنها از امور غیبی از جمله غیب درون و نیت باطنی ما خبر داشته باشند و گرنه از مرگ حضرت سلیمان (ع) آگاه می شدند در حالی که نشدند (فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ، سباء، آیه ۱۴)؛ این شیاطین تنها از راه نشانه های ظاهری می توانند به باطن و نیت درونی ما آگاه شوند و علم غیب نمی دانند.

به هر حال، ابلیس و شیاطین هر چند که دارای موقعیت برتری از یک جهت هستند، ولی انسان ها از موقعیت هایی برخوردارند که ابلیس و شیاطین در اختیار ندارند؛ از این رو می توانند با تلاش ها و کمین های شیطانی مقابله کنند؛ اما اگر اجازه دهند تا ابلیس به درون دلشان راه یابد، دیگر خود این انسان است که خویش را تحت ولایت شیطان درآورده و زمام امورش را به او سپرده است. در این

حالت این ابلیس و شیطان است که افکار و اعمال فرد را مهار و مدیریت می‌کند و شخص، بازپچه ای در دست شیطان و عامل او می‌شود. این همان چیزی است که خداوند به عنوان اولیای شیطان از آن یاد کرده و در برخی از موارد، چون شخص انسانی و یا حتی جنی، ایمان خود را از دست داده و شیطانی شده و هویت شیطان را پیدا کرده است، به عنوان شیاطین انس و جن از آنان یاد می‌کند. (الْخَنَاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ، ناس، آیات ۵ و ۶؛ قَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا، نساء، آیه ۷۶)

عَلَّتْ انحطاط ابلیس

در سوره حجر آیه ۲۴ و سوره ص آیه ۷۸، آمده: «قال فاخرج فانك رجيم؛ از آن جا بیرون رو که مطرودی». و در سوره اعراف آیه ۱۳ «قال فاهبط منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين؛ گفت: از آن (مقام و مرتبه‌ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی». هبوط هم همان خروج است، و تفاوتش با خروج تنها در این است که هبوط خروج از مقامی و نزول به درجه پایین‌تر است.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره مدت عبادت شیطان و علت انحطاط و رانده شدنش از درگاه خداوند می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهْدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يَذَرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أُمَّ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَثِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ (نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲) پس پند گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد و تنها به خاطر يك لحظه خودبزرگ بینی و تکبر، کردارهای فراوان و تلاش‌های پیگیر او را بیهوده ساخت، در حالی که او شش هزار سال خدای را پرستیده بود، آن هم دانسته نیست که از سال‌های دنیاست یا از سال‌های آخرت. شیطان شش هزار سال به عبادت پرداخت که بنابر فرموده حضرت در فراز فوق برای مردم مشخص نیست و الا خود حضرت به حقیقت امر واقف بودند که آن سال‌ها، از سال‌های دنیاست یا سال‌های آخرت. بر اساس برخی از آیات قرآن، هر روز آخرت به اندازه هزار سال دنیاست. (حج: ۴۷) اما خداوند به وسیله خوی تکبر و خودبزرگ بینی که در درون شیطان وجود داشت، او را آزمود و همین عامل موجب انحطاط و سقوط شیطان و به هدر رفتن هزاران سال عبادت او گشت. وجود کبر و خودبزرگ‌بینی در درون شیطان، هم زمینه امتحان شیطان را فراهم آورد تا مشخص شود که چنین عاملی شیطان را به کفر و انحطاط می‌کشد و هم زمینه امتحان فرزندان آدم را فراهم آورد تا مشخص شود کمال و تعالی آنان در خشکاندن ریشه کبر و خودبزرگ بینی است. همین ویژگی منفی زمینه سقوط و انحطاط آنها را فراهم می‌آورد.

گونه‌های دشمنی‌های شیطان در حق انسان

انسان همواره با دو دشمن خطرناک روبه روست؛ یکی نفس اماره که دشمن درونی است و دیگری، شیطان که دشمن بیرونی است. درباره شدت دشمنی نفس اماره، رسول خدا صلی الله علیه وآله در سخن هشدارگونه خود فرمودند: «بدترین دشمنان تو نفسی است که بین دو پهلوی تو قرار گرفته است.» (محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ب ۴۵، ص ۶۴، ح ۱)

اما درباره دشمنی‌های شیطان در حق انسان، یکی از لطف‌های بزرگ قرآن در حق ما این است که به صورت‌های گوناگون دشمنی‌های شیطان را گوشزد می‌کند و به ما هشدار می‌دهد که در دام این دشمن خطرناک، که فرجامی اندوهبار و حسرت‌آلود برای ما رقم می‌زند نیفتیم. در یکی از آیات نورانی قرآن خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (فاطر: ۶)؛ همانا شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن گیرید. جز این نیست که گروه خویش را می‌خواند تا از دوزخیان باشند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ. همانا شیطان در تمام خون انسان جریان می‌یابد [قاضی عیاض و دیگران می‌گویند: خداوند به او توانایی و قدرت این را داده تا در خون انسان جریان یابد و گفته شده آن استعاره از زیاد بودن وسوسه و اغوای شیطان است. یعنی همانگونه که خون از انسان جدا نمی‌گردد شیطان نیز هیچ وقت دست از سر او بر نمی‌دارد. که این را امام نووی در شرح مسلم آورده است]

از منظر قرآن، دشمن انسان تنها کسی نیست که مال و جان او را در خطر افکند و آسایش و راحتی دنیا را از او سلب گرداند، بلکه شیطان نیز که عاقبت انسان و زندگی جاودانه وی را تباه می‌سازد دشمن انسان است و بلکه با توجه به خسارت سهمگین و جبران ناپذیری که شیطان به ما وارد می‌کند، از هر دشمنی خطرناک‌تر است. بنابراین، ما باید به این حقیقت که شیطان دشمن ماست، باور داشته باشیم و بکوشیم که با او انس نگیریم و او را به حریم دل خویش راه ندهیم.

دشمنی‌های شیطان در حق انسان اشکال گوناگون دارد:

۱. گمراه ساختن انسان: یکی از شگردهای دشمن در عرصه کارزار استفاده از اصل غافل‌گیری است و در این زمینه، می‌کوشد تا دشمن خود را به بیراهه بکشد و گمراه کند تا در فرصتی مناسب با حمله‌ای حساب شده او را غافلگیر کند و ضربه نهایی را بر او وارد سازد. دشمن درون نیز با نقشه‌های گوناگون می‌کوشد که انسان را به بیراهه بکشد و از خواسته‌های حقیقی و اصلی و مقصد نهایی باز دارد و روح و جسم انسان را اسیر خود سازد. همچنین شیطان همواره انسان را در معرض لغزش و خطا قرار می‌دهد. او پیمان بسته است که با دسیسه‌ها و وسوسه‌های خود چشم دل انسان

را از نگریستن به حقایق و دل را از توجه به سعادت و هدایت باز دارد و انسان را از صراط مستقیم و راه فطرت باز داشته و در منجلاّب نکبت و هلاکت غوطه ور سازد.

۲. ایجاد وسوسه و خطورات قلبی در دل انسان: واژه «وسوسه» در اصل به معنای صدای آهسته ای است که از به هم خوردن زینت آلات به وجود می آید. آن گاه به هر صدای آهسته وسوسه گفته می شود و به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان می نشیند نیز وسوسه می گویند. توضیح آنکه دل انسان همواره در معرض خواطر و واردات قلبی است. این واردات قلبی به واردات ربانی، ملکی، نفسانی و شیطانی تقسیم می پذیرند. در گونه اول، هرگز خطا راه نمی یابد و گونه دوم، موجب کارهای نیک می شود و «الهام» نیز نامیده می شود. خواطر نفسانی وسوسه هایی است که بر دل می گذرد و نفس از آنها لذت می برد و به آن «هواجس» نیز گفته می شود. خواطر شیطانی انسان را به سوی مخالفت با حق فرامی خواند. از این رو، هر خاطره ای که به وسیله شیطان به دل وارد شود و دعوت به بدی کند «وسوسه» نامیده می شود. در آیات «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس: ۴-۵) پناه می برم به پروردگار مردم از شر وسوسه گر نهانی شیطان که به گناه وسوسه می کند و پنهان می گردد آنکه در سینه های مردم وسوسه می کند، خداوند تأثیر شیطان در انسان را به صورت وسوسه ها و هیجاناتی معرفی می کند که در سینه انسان به حرکت درمی آیند و با خود دل را به این سو و آن سو می کشانند و باعث تزلزل آن می گردند. این وسوسه ها و خطورات شیطانی گاه چنان بر قلب انسان احاطه می یابند که دل انسان راهی برای نجات و رهایی از آنها نمی یابد. گستره نفوذ وسوسه های شیطانی، حوزه ادراک و حوزه تصمیم سازی و اراده انسان است. در این راستا، با نفوذ به حوزه شعور و ادراک انسان، در معرفت ها و ادراک های یقینی انسان تزلزل ایجاد می کنند و موجب می گردند معرفت های یقینی انسان متزلزل گشته و به ظن و حتی به شک تبدیل گردند. اما در حوزه تصمیم سازی و اراده، وسوسه های شیطانی انسان را از اتخاذ تصمیمات صحیح و مثبت باز می دارند؛ مثلاً، وقتی انسان تصمیم می گیرد نمازش را اول وقت بخواند، موجب تزلزل در این تصمیم و صرف نظر از آن می گردند. در مقابل، زمینه ها و شرایط اتخاذ تصمیمات ناروا و ناصحیح و انجام گناه را فراهم می آورند و موانع روانی مسیر انحطاط و گمراهی را از فراروی انسان برمی دارند. می توان خطورات و وسوسه های شیطانی را که تفکر و گرایش های صحیح را در انسان می میرانند، به میکروب های بیماری زا تشبیه کرد که در جسم های ناتوان و ضعیف نفوذ می کنند. اما جسم های قوی و نیرومند این میکروب ها را از خود دفع می کنند. در نتیجه، تنها راه نجات از آلودگی های وسوسه ها و خواطر شیطانی و نفسانی، تقویت و استحکام درون با سرمایه تقوا و مراقبت بر رفتار و افکار و توجه به خویشتن و پناه بردن به خداوند و ترس از عذاب و کیفر ناسپاسی و مخالفت با فرامین الهی است.

۳. شیطان از هوای نفس استفاده می‌کند؛ به صورت طبیعی هوای نفس میل به گناه دارد و دل انسان به جلوه‌ها و لذت‌های دنیوی گرایش دارد. آن‌گاه شیطان از وجود این زمینه درونی در انسان بهره می‌گیرد و به وسیله آن، وسوسه‌ها و خواسته‌های خود را تقویت می‌کند و انسان را گرفتار گناه و عصیان می‌کند.

۴. شیطان، دوستی دنیا را در نظر انسان می‌آراید؛ انسان به طور طبیعی به دنیا علاقه مند است؛ زیرا او فرزند طبیعت است و از طبیعت به وجود آمده است. در این طبیعت رشد می‌کند و خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، وسایل آسایش و راحتی خود را دوست دارد. حتی اولیای خدا نیز از غذای خوب و سایر نعمت‌های دنیا، مثل معاشرت با همسر لذت می‌برند و بر این اساس خداوند فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ تَفْصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۳۲)؛ بگو: چه کسی زینتی را که خدا برای بندگان خود پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای مومنان است ولی کفار نیز از آنها بهره‌مندند در حالی که در روز رستخیز ویژه ایشان است. بدین‌گونه آیات را برای گروهی که بدانند به تفصیل بیان می‌کنیم.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «الدُّنْيَا دُنْيَاءُ: دُنْيَا بِلَاغٍ، وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ» «دنیا دو گونه است: دنیائی که رساننده است (یعنی انسان را به سبب طلب قدر کفاف و ضرورت به طاعت و قرب خدا می‌رساند) و دنیائی که «نکوهیده و» ملعون است (یعنی آدمی را که در جستجوی بیش از مقدار ضرورت و احتیاج است از رحمت خدا و سعادت و آخرت دور می‌کند) قال رسول الله (ص): حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. عن أبي عبد الله (ع): «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حَبُّ الدُّنْيَا؛ حَبُّ دُنْيَا رَأْسُ هَرِّ خَطَا وَ اشْتَبَاهِي مِی باشد»، (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، روایت ۱، به نقل از سرالاسراء، استاد علی سعادت پرور) امام صادق (ع) فرمود: «أَنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ سَتَّ: حَبُّ الدُّنْيَا وَ حَبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حَبُّ الطَّعَامِ وَ حَبُّ النِّسَاءِ وَ حَبُّ النَّوْمِ وَ حَبُّ الرَّاحَةِ؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیاپرستی، حب ریاست، علاقه به غذا (شکم‌پرستی)، محبت (افراطی) زنان، پرخواهی و علاقه به راحتی و تن‌پروری». امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ اَصْلُ الْمُحْنِ؛ دنیاپرستی سرآغاز فتنه‌ها و ریشه همه محنتها و رنج‌هاست»!

پس منظور از «دنیای نکوهیده» دشت و دمن و مخلوقات و نعمت‌های الهی نیست؛ زیرا اینها آیات الهی هستند. منظور از آن عشق‌ورزیدن، شیفتگی و دل‌باختگی به لذت‌های دنیوی و مقدم داشتن آنها بر رضایت و خواست خداوند است که در نتیجه آن انسان به طغیان، عصیان و مخالفت با خداوند می‌پردازد و از اهداف اساسی و کمالات انسانی باز می‌ماند. مراد از دنیای نکوهیده، جلوه‌های کاذبی است که شیطان در لذت‌های طبیعی و حرام به وجود می‌آورد و آن‌سان آنها را می‌آراید که انسان

بدان‌ها تمایل می‌یابد و حتی آنها را بر لذت‌های حلال مقدم می‌دارد و حتی به هوای رسیدن به حرام حاضر می‌گردد که از لذت‌های ابدی و غیرقابل توصیف اخروی چشم پوشد. خداوند خود در آیه بعد درباره زینت‌های حرام و نکوهیده می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف: ۳۳)؛ بگو: همانا پروردگارم زشتکاری‌ها را، چه آشکارا و چه پنهان، و گناهکاری و ستم و سرکشی به ناحق را حرام کرده است و اینکه چیزی را با خدا شریک سازید که بدان حجتی فرو نفرستاده، و اینکه بر خدا آنچه نمی‌دانید بگویید.

وقتی هوس‌های سرکش نفس همراه با وسوسه‌های شیطانی انسان را اسیر خویش ساختند، پرده ای بر حس تشخیص انسان می‌افکنند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می‌دهند و گناهان و اعمال زشت را چنان در نظر او زینت می‌دهند، که با همه وجود، درصدد انجام آنها برمی‌آید و باکی از رسوایی در دنیا و آخرت ندارد.

۵. جدایی انداختن بین انسان و طاعت و تقرب به خدا: شیطان رهن طریق سعادت و کمال و نیل به قرب الهی است و وقتی انسان به اطاعت خدا راغب است و درصدد برمی‌آید که طریق سلوک به سوی خدا را بییماید و سیر معنوی خود را برای رسیدن به مقام قرب و رضای الهی آغاز کند و کمالات انسانی و ارزش‌های الهی را برای خود فراهم آورد، شیطان با بهره گرفتن از نفس اماره مانع این سیر و حرکت می‌گردد و انسان را به خواسته‌های حیوانی و لذت‌های دنیوی مشغول می‌کند و از لذت‌های اخروی و کمالات انسانی باز می‌دارد.

۶. ایجاد تردید در باورهای دینی: «بندگی خدا»، کمال انسان و هدف آفرینش است و مورد تأکید فراوان خدای متعال است. از این رو، شیطان با توجه به اهمیت این امر، آن را اولین هدف خود قرار می‌دهد و نهایت تلاش خود را به کار می‌بندد تا فرد را از مسیر بندگی پروردگار خارج سازد و او را به خدایش کافر کند. کفر و قطع ارتباط بنده با پروردگار، اساسی‌ترین هدف شیطان است. ممکن است شیطان در آغاز به این هدف دست نیابد که در این صورت، برای رسیدن به هدف نهایی، نقشه‌های مقدماتی را «همانند آلوده کردن فرد به گناهان دیگر» اجرا می‌کند. در صورتی که شیطان بتواند یاد خدا و اعتقاد به او را، که اساس سعادت است، از صفحه دل و زندگی فرد به کلی پاک کند، چنین شخصی کاملاً بی‌پناه و طعمه دام او شده است؛ به هر سمت که بخواهد، او را می‌کشاند و هر کاری که بخواهد، بر عهده او می‌گذارد و به وسیله او عملی می‌کند. در حقیقت، فردی که به خدایش کفر ورزیده، از سپاه و سربازان شیطان می‌شود که شیطان، او را فرمان می‌دهد و سرپرستی می‌کند و او نیز به آسانی، اطاعت می‌کند. این مطلب در قرآن به روشنی بیان شده است: (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ).

روش های اغفال شیطان

با استفاده از آیات و احادیث به این نتیجه می توان رسید که شیطان، روش های مختلفی برای اغفال انسان دارد که می توان به برخی از آنها چنین اشاره کرد:

۱- اضلال و اغوا: «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ خَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى» مانند کسی که فریب و اغوای شیاطین او را در زمین سرگردان ساخته است. او را یارانی است که شخص را به سوی خود هدایت می کند (سوره ی انعام، آیه ی ۷۰).

۲- فتنه گری: شیطان فتنه گر است. «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» ای فرزندان آدم، به فتنه گری شیطان و حيله های او فریفته نشوید تا شما را از حریم ولایت خدا و اولیای خدا خارج نسازد، همانطور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. (شیطان ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۳۰)

۳- تعلیم باطل: الف) یاد دادن لواط: در قوم لوط اولین بار خود ابلیس مفعول واقع شد، تا این عمل رایج گردد. ابابصیر از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) در بیان آیه ی قرآن نقل می کند که ابلیس نزد ایشان در صورت زیبایی آمد، در حالیکه مانند زنان طلب مرد داشت. پس نزد جوانان ایشان آمد، به آنها پیشنهاد داد که با او مواجهه نمایند؛ و اگر طلب می کرد که با آنها مواجهه کند، قبول نمی کردند. آنها از او لذت بردند. سپس آنها را رها کرد؛ و عده ای از ایشان را به دیگری واگذار نمود تا این عمل را مرتکب شوند. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: قوم لوط یکی از بهترین قوم ها بودند که خداوند خلق کرد. پس ابلیس دست ایشان را به این عمل بند کرد، تا اینکه مردان ایشان به یکدیگر اکتفا کردند. سپس به کمین رهگذران نشستند و با آنها این عمل را انجام می دادند و به پسران روی می آوردند. بنابراین خداوند به سوی ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را مبعوث کرد و آنها را نابود ساخت و لوط و دخترانش را نجات داد. خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: و این عقوبت، از ظالمین امت تو اگر مبتلا به این عمل شوند، دور نیست. سپس حضرت فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که هرکس اصرار بر لواط داشته باشد و فاعل این عمل شود، نمی میرد تا اینکه مفعول شود و دیگران را به خود دعوت می کند (شیطان ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۳۱). ب) یاد دادن مساحقه: ابلیس بعد از تعلیم لواط به مردان قوم لوط، به زنان ایشان تعلیم داد؛ در روایتی است که مساحقه را لاقیس بنت ابلیس به زن ها تعلیم داد. امام باقر (علیه السلام) درباره ی قوم لوط فرمود: چون ابلیس به ایشان لواط را یاد داد، زن های شان را رها کردند و به پسران روی آوردند. سپس خود را به صورت زن درآورد و به زن ها گفت که می بینید که مردهایتان به یکدیگر اکتفا می کنند؟ زن ها گفتند: آری. ابلیس ایشان را گمراه کرد تا آنجا

که زن های ایشان هم به یکدیگر اکتفا کردند و در نتیجه هلاک شدند. مردی از امام صادق (علیه السلام) یا امام کاظم (علیه السلام) سؤال نمود در مورد زنی که با زن دیگر مساحقه می کند. حضرت (علیه السلام) فرمود: ملعون است، ملعون است. فاعل و مفعول ملعون است تا زمانیکه از لباس هایش بیرون بیاید. خداوند و ملائکه و اولیای خدا چنین زنی را لعنت می کنند و من و هرکس که در پشت مردان و رحم های زنان است، او را لعنت می کنیم. به خدا قسم این کار، زنا بزرگ است و برای آنها توبه ای نیست. خداوند، لاقیس دختر ابلیس را که مساحقه را رایج کرد، نابود کند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این مورد فرمود: خداوند لعنت کند زانی که مانند مردان هستند و خداوند لعنت کند مردانی که شبیه زنان می شوند. (وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴) ج) تعلیم قتل: ابلیس به قایل یاد داد که چگونه برادرش را بکشد. د) ساختن خمر و شراب و مسکر خوردن: ابن ربیع الشافی از امام صادق (علیه السلام) در مورد ریشه ی شراب سؤال کرد که چگونه حرام شد و چه وقت شراب گرفته شد؟ حضرت فرمودند: آدم وقتی از بهشت فرود آمد، طلب میوه های بهشتی نمود. خداوند برای او دو چوب از انگور فرو فرستاد و او آنها را کاشت. وقتی درختان، برگ و میوه دادند، ابلیس آمد و دیواری مقابل آنها قرار داد. حضرت آدم فرمود: ای ملعون، این کار تو برای چیست؟ ابلیس گفت: آن دو درخت مال من است. حضرت آدم فرمود: دروغ می گویی. بنابراین هر دو راضی شدند که روح القدس بین آنها حکم کند. وقتی نزد روح القدس آمدند، حضرت پاره ای از آتش به روی آن دو درخت پرتاب کرد در حالیکه انگور روی شاخه ها بود. پس آتش داخل آنجایی که باید وارد شود، شد. از آن دو درخت، دو سوم رفت و یک سوم باقی ماند. پس روح القدس گفت: آن مقداری که رفت، بهره ی ابلیس بود و آنچه باقی ماند، برای توست ای آدم. در کافی روایت دیگری آمده است که بیان اصل تحریم خمر را می نماید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: خداوند وقتی آدم را هبوط داد، او را امر به کشت و کار کرد و نهالی از نهال های بهشتی از خرما و انگور و زیتون و انار داد. آدم (علیه السلام) آنها را کاشت و از میوه هایش خورد. ابلیس به او گفت: این نهال چیست که من در زمین آن را نمی شناسم در حالیکه قبل از تو اینجا بودم؟ اجازه بده مقداری از آن را بخورم. آدم (علیه السلام) امتناع کرد. آخر عمر آدم، ابلیس آمد و به حوا گفت: مرا گرسنگی و تشنگی به تنگ آورده است. حوا به او گفت چه می خواهی؟ ابلیس گفت: من می خواهم از این میوه ها بخورم. حوا به او گفت: آدم از من پیمان گرفته که تو را از این میوه ها ندهم، زیرا از بهشت آورده است و جایز نیست که تو از میوه های بهشتی بخوری. ابلیس گفت: پس مقداری را در دست من فشار بده تا آب آن را بخورم. باز حوا قبول نکرد. ابلیس گفت: بگذار که من لااقل به این میوه ها مک بزخم و نخورم. حوا یک خوشه انگور به او داد و ابلیس آن را لیسید ولی آن را نخورد. چون ابلیس خواست برود، دندانی بر انگورها فشار داد و حوا از دهانش کشید. خداوند به آدم وحی فرمود: انگور

را دشمن من و تو زبان زده و مکیده است، به تحقیق آب انگور بر تو حرام شد. سپس ابلیس به نزد حوا آمد و این بار از خرما طلب کرد و باز حوا یک دانه خرما به او داد که بمکد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ابلیس بعد از وفات حضرت آدم در کنار درخت انگور و خرما، بول کرد. بول او به صورت آب در رگ های درختان وارد شد. از اینرو از میوه های این دو درخت شراب درست می کنند. پس خدای عزوجل بر فرزندان آدم هر مسکری را حرام کرد. زیرا که بول دشمن خدا در این دو نوع درخت میوه جاری و وارد می شود و سکر و مستی این دو به خاطر رایحه ی بول ابلیس می باشد. (همان قمار کردن و ساختن ابزار و آلات آن: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: قمار، نرد و شطرنج می باشد و هر قماری، میسر است. پس آن ناپاک و کثیف و از عمل شیطان است. خداوند خمر و میسر را در کنار بت ها نام برده است. (کافی، ج ۶، ص ۳۴۹) با خمر و قمار، شیطان بر بنی آدم سلطه پیدا می کند. «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ» به درستی که شیطان مستمراً چنین می خواهد که بین شما بنی آدم، دشمنی و کینه توزی ایجاد کند با دو عمل میخوارگی و قماربازی که به وسیله ی این دو، شما را از ذکر الهی و از نماز که سبب آرامش و کمال و سعادت انسان است، باز دارد. (مائده، آیه ی ۹۳) باز فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای کسانی که ایمان آورده اید، به درستی که خمر و قمار و بت ها و تیرهای قرعه و قدح های برد و باخت، همگی ناپاک و از اعمال شیطان است، پس اجتناب و دوری نمایید تا رستگار شوید.

۴- وعده ی فقر: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا» یکی از عملکردهای اوست که انسان را به میعاد فقر و استخاف می کشاند. (شیطان ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۴۴)

۵- تصرف در امور و خلقت: خداوند شیطان را لعنت کرد و شیطان در مقابل این طرد و لعن گفت: حتماً از بندگان، عده ای را به عنوان نصیب و سهام خود خواهم گرفت و آنها را گمراه کرده و به آرزوها وادار می نمایم؛ و آنها را امر می کنم تا گوش چهارپایان را بشکافند و ایشان را فرمان می دهم تا در خلق خدا تغییراتی ایجاد کنند. پس هرکه شیطان را ولی خود قرار دهد، ضرر و زیان و خسارت بزرگی می کند. «لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا» (سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۸).

۶- القای عداوت و دشمنی: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ» بدرستی که شیطان می خواهد که بین شما دشمنی و کینه را با مصرف مشروب و مسکر و قمار ایجاد کند و شما را در نتیجه از یاد و ذکر خداوند

باز دارد و از نماز جلوگیری شود. پس آیا شما توجه به راز نهی از اطاعت شیطان دارید و نهی خداوند را در تحریم شراب مسکر و قمار حرام پذیرا هستید؟

۷- انحراف از حق: شیطان برای انحراف انسان از راه حق، راه کارهایی دارد که برخی از آنها چنین اند: وسوسه: در لغت به معنی خطور قلبی به شرّ و بدی است. در قرآن آمده است: «الَّذِي يُوسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا»، در حدیثی از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که وسوسه تا زمانی که حجاب قلب را ندراند و زبان به آن گویا نشود، گناهی برای بنده نیست. (سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۲۴) غرّه و غرور: «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۰) شیطان مردم را وعده نمی دهد، مگر به فریب و دروغ. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: از آنچه شیطان به خود کرد از گمراهی و خود بزرگ بینی، عبرت و پند بگیر. هنگامی که به عمل و عبادت و آگاهی خود فریفته شد و فکر و اندیشه ی خود را درست پنداشت و بر حق تعالی گستاخی نمود و مورد لعنت قرار گرفت. پس به ریسمان خدا چنگ بزن! زیرا که شیطان نود و نه باب خیر برای انسان باز می کند، سپس در صدمین دروازه او را به تباهی می کشاند. همچنین به ظاهر اعمال و عبادات کسانی که صید شیطان شده اند و شیطان حقیقت اطاعت و روح عبادت را از ایشان گرفته است، فریفته نشو. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: فریب آنهایی را که نماز طولانی می خوانند و روزه ی مستمر می گیرند و صدقات می دهند و گمان دارند که موفق به اعمال خیر شده اند، نخور. نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لا تفرنک صلاتهم و صیامهم و... حمر مستنفره...» فریب نماز و روزه ی ایشان را نخور! زیرا ایشان مانند الاغ های رمنده و سردرگم می باشند (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۶۹).

۸- خدعه و مکر: امام علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به درستیکه شیطان گروهی را به کارهای زشت و گناه، مثل شراب خواری و ربا و امثال این از گناهان و زشتی ها وادار می کند. سپس عبادت های زیاد و خشوع و خضوع در نماز و... را در نزد ایشان محبوب می کند. درنهایت آنها را به اطاعت و محبت پیشوایان جور و باطل، سوق می دهد و آنها ایشان را به آتش می کشاند و روز قیامت هرگز یاری نخواهند شد و در عذاب می مانند. به درستیکه برای شیاطین خدعه و نیرنگ ها و تعدی ها و تزئین ها و خودبینی ها و وسوسه ها و عجب و تکبرهاست و برای هر گروهی به اندازه درجه ی ایمان آنها، نقشه و طراحی می کند. خداوند فرموده است: «گمراه کرد ایشان را و زینت داد و به آرزوها واداشت». شیطان به ظرافت به سراغ انسان می آید و او را امر به کارهایی می کند که می داند به آنها عادت کرده است و به عباداتی که آنها را رها نمی کند، در این هنگام انسان گمان می کند که او فرشته ای کریم است که او را به طاعت و عبادت می خواند و حال آنکه او شیطان دور شده ای است. پس وقتی که انسان به او اطمینان پیدا کرد و با

او سازش کرد، او را به گناهان بزرگ هلاک کننده ای وادار می کند که دیگر راه نجاتی برایش نمی ماند. (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۷۰)

۹- تسویل و املاء: خداوند در قرآن کریم چنین فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» (محمد ۲۵) به درستی که آنانی که بعد از روشن شدن حق و هدایت یافتن، به گذشته ی گمراه خود برمی گردند، این ارتداد و برگشت، مگر به تسویل و املاء شیطان و ترسیم غلط و تصویر فریبنده ای نیست. ایشان را با تزئینات فریفت و در نتیجه به آرزوهای پوچ، ایشان را امیدوار ساخت. (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۷۷)

۱۰- وعده و وعید: «وَلَا ضَلَّيْنَهُمْ وَلَا مَنِّينَهُمْ وَلَا مَرْئِيَهُمْ...» (سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۹) شیطان در جواب حق تعالی گفت: به تحقیق و حتماً انسان ها را گمراه می کنم و به آرزوها وادار می سازم و ایشان را به فحشا و بدی ها امر می کنم. «يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (نساء ۱۲۰) ایشان را وعده می دهد و به آرزوهای طولانی و پوچ می خواند که وعده های شیطان همگی پوچ و فریبنده است. (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۷۷)

۱۱- رصد: ابلیس با القائنات خود، انسان را به شک و تردید در عقیده می اندازد و یا ارزش وجود ایشان را می گیرد و به پوچی می کشاند؛ و با رخنه در نیت ها، آنها را به ریا و شرک خفی وادار می نماید. با ایجاد کسالت، آنها را از ادامه ی راه باز می دارد. با عجب، عمل ایشان را هبط می کند. در حدیثی پیامبر می فرماید: «لو تذبذبا لخشيت عليكم ما هو اكبر من ذلك العجب العجب». اگر معصیت و گناه نداشتید، بر چیزی بزرگتر از آن بر شما می ترسیدم: عجب و خودپسندی در عمل و عبادت. (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۸۰)

۱۲- آرزوهای طولانی: یکی از شگردهای شیطان این است که انسان ها را به آرزوهای طولانی و غیرواقعی وادار می کند و نتیجه ی این چنین آرزوهایی در انسان، غفلت از حق تعالی و علاقه ی شدید به دنیا و دلبستگی به مظاهر آن است. در حدیثی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: من از دو چیز برای شما بیشتر می ترسم. پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی. زیرا پیروی از هوای نفس، موجب جدایی از حق می شود و آرزوهای طولانی، موجب فراموشی آخرت می شود. (شیطان ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۴۹)

۱۳- زینت دادن به اعمال مردم در نزد ایشان: یکی از روش های شیطان، زینت دادن اعمال و کارهای خلاق در نزد ایشان است. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف ۱۰۴) بگو آیا خبر بدهم به شما اینکه زیانکارترین افراد در عمل چه کسانی هستند؟ آنهایی که تمام زحمت شان در دنیا به هدر و گمراهی رفته است، در حالیکه گمان می کنند که آنها بهترین اعمال را انجام داده اند. (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۸۴)

آیاتی درباره ی زینت دادن به اعمال مردم در نزد ایشان

«قَالَ رَبِّ بَمَا اغْوَيْتَنِي لِأَزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّ لَهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر، ۳۹) شیطان گفت: خدایا به سبب آنکه مرا گمراه کردی، هر آینه آنچه در زمین است برای مردم زینت می دهی، تا ایشان را گمراه کنم .

«فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَّوْا وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نحل، ۶۵) پس شیطان، اعمال مردم را برای شان زینت داد تا بر ایشان مستولی شود و در چنین زمانی، ولی آنها می شود؛ و کسانی که ولی و سرپرست شان شود، به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد.

«زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (بقره، ۲۱۲) زندگی دنیا زینت داده شده است برای کسانی که کافر شدند.

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ...» (آل عمران، ۱۴) زینت داده شده برای مردم دوستی شهوت ها از زنان و....

«زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ» (توبه، ۳۷). زینت داده شده شیطان برای آنها زشتی اعمال شان را

«وَوَزَّيْنَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام، ۴۳) وقتی که شیطان کارهای آنها را برای شان زینت داد.

مراحلی که شیطان انسان را تبدیل به شیطان می کند:

۱- کمین، «لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» ۲- هجوم و محاصره، «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» ۳- الهام و وحی، «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ» ۴- نزول، «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» ۵- اغوا و اغفال، «الشَّيْطَانُ يَجْرِي فِي ابْنِ آدَمَ» مجری الدَّم فضيَّقوا مجاريه بالجوع».

نوع تسلط شیطان:

تصرف در چشم و بدن: امام باقر (علیه السلام) در اینباره فرمودند: «كان ابليس يوم بدر يقلُّ المسلمين في أعين الكفار و يكثر الكفار في أعين المسلمين» ابليس با تسلط بر چشم و دل مسلمانان، قدرت آنها یا تعداد آنها را نسبت به کفار کمتر جلوه می دهد؛ یا اینکه خواب آنها را سنگین کرده، از نماز شب غافل می کند؛ و یا در خواب به انسان صحنه های ترسناک و فریب دهنده نشان می دهد (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۶۰).

تصرف در حافظه:

شیطان موجب فراموشی انسان ها می شود.

یکی از روش های شیاطین برای از بین بردن حضور قلب اهل ایمان و عدم توجه به حق تعالی در نماز این است که در وقت نماز، موضوعات فراموش شده و یا اشیای گمشده را به آنها یا دآوری می کنند. و این باعث غفلت و فراموشی و سهو در نماز میشود.

وسوسه ی شیطان:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شیطان قدرت وسوسه ی بنده را ندارد، مگر اینکه بنده از یاد خدا روی گرداند و امر خداوند را خوار شمارد و نهی خداوند را جایگزین سازد. وسوسه، خارج از قلب است، ولی وقتی در قلب واقع شد، گمراهی و ضلالت و کفر است. حق تعالی بندگان را به لطف دعوت نمود و دشمنی ابلیس را به ایشان معرفی کرد. سپس فرمود: به درستی که شیطان برای شما دشمنی آشکار است. در مقابل شیطان، در آن زمان که شما را از ذکر خدا فراموشی می دهد، به خدا پناه ببرید. زیرا خداوند فرمود: برای شیطان، بر آن کسانی که ایمان به خداوند آورده اند و بر پروردگارشان توکل نمودند، تسلطی نیست؛ ولی کسی که عمر خود را تلف کند و غافل باشد، به ناچار شکار شیطان است. در روایت آمده است: «المهمل لا وقاته فهو صید الشیطان». کسی که اوقات و فرصت های خویش را بیهوده تلف می کند، به دام شیطان خواهد افتاد» (شیطان، ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۶۵).

گمراه کردن انسان در پنج مرحله:

در پنج مرحله شیطان انسان ها را همانند خودش می سازد: ۱- کمین. ۲- هجوم و محاصره. ۳- الهام و وحی. ۴- نزول. ۵- اغوا و اغفال. (شیطان ظلمتی بر تارک آفرینش، ص ۵۸)
هنگام نماز خواندن، وضو گرفتن و جان دادن، شیطان مأمورانی می فرستد تا انسان را وسوسه کند (بحار، ج ۶۰، ص ۵۸).

هنگام جهاد و مبارزه و موقع صدقه دادن، هفت هزار جن شریر انسان را وسوسه می کند که او از کار خود منصرف شود.

هنگام خلوت کردن با نامحرم، خوابیدن دو همجنس زیر یک لحاف، ایستاده آب خوردن و قضای حاجت در قبرستان و تنها ماندن در خانه (بحار، ج ۶۰، ص ۲۶۱)

و زمانی که مؤمنان به ذکر خدا مشغول می شوند، همواره حضور دارد و به وسوسه ی انسان می پردازد.

نزدیکی به انسان در سه وقت:

ابلیس به نوح (علیه السلام) گفت: در سه زمان به انسان ها بیشتر از اوقات دیگر نزدیکترم. هرگاه در آن حالات بودی وسوسه ی من را یاد کن. هرگاه غضبناک شدی و هرگاه بین دو نفر قضاوت کردی و هرگاه که با زنی نامحرم خلوت کردی، مرا یاد کن. (بحار، ج ۶۰، ص ۲۲۳)

فریب شیطان:

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که می فرماید: شیطان دائماً کسی را که از اهل بیت ما و از دین ما نیست، در زمره ی ما مطرح می کند و چون مشهور و معروف شد و مورد توجه مردم قرار گرفت، به او حکم می کند که بر ما دروغ ببندد و با این کار ما را تخریب و تحقیر می کند؛ و با رفتن این شخص، دیگری را به این کار می گذارد. (تحف العقول، ص ۳۲۲)

داستان هایی از ابلیس و شیطان

از کتاب داستان هایی از ابلیس و شیطان تألیف: سید محمد میر سلطانی
ابلیس که اسم اول آن عزازیل است از همان جوانی در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت با دختری به نام لهبا که آن هم از طایفه ی جن بود ازدواج کرد و فرزندان زیادی از آن ملعون به جود آمده که از شمارش بیرون رفت که همه ی آنها مشغول عبادت خداوند بودند و در میان آنها عبادت و بندگی ابلیس از همه ی آنها بیشتر بود و سپس او را به آسمان اول و بعد دوم و سپس او را به آسمان هفتم و با ملائکه ی هر آسمان خدا ستایش می کرد تا وقتی که خداوند آدم را خلق کرد.

ازدواج شیطان

درباره ی ازدواج شیطان دو نقل است: ۱. وقتی که خداوند متعال اراده کرد که برای ابلیس همسر و نسلی قرار دهد غضبش را بر وی مستولی ساخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد و از آن آتش برای او همسری آفرید. ۲. ابلیس که اسم اول آن عزازیل است از همان جوانی در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت با دختری به نام لهبا که آن هم از طایفه ی جن بود ازدواج کرد و فرزندان زیادی از آن ملعون به جود آمده که از شمارش بیرون رفت که همه ی آنها مشغول عبادت خداوند بودند و در میان آنها عبادت و بندگی ابلیس از همه ی آنها بیشتر بود و سپس او را به آسمان اول و بعد دوم و سپس او را به آسمان هفتم و با ملائکه ی هر آسمان خدا ستایش می کرد تا وقتی که خداوند آدم را خلق کرد.

اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم

شیطان در میان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده کرد برای خود در زمین جانشین انتخاب کند. به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم و آنان را از مقصود خود آگاه کرد. در این هنگام ابلیس به زمین آمد و فریاد زد ای زمین من آمده ام تو را نصیحت کنم. خداوند اراده فرموده که از تو پدیده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشد و من می

ترسم او خدا را معصیت کند و داخل آتش شود و در نتیجه تو داخل آتش شوی. وقتی ملائکه آمدند که از تو خاک بردارند آنها را به خدای بزرگ قسم بده که از تو خاک برندارند.

امام علی (ع) می فرمایند: وقتی خداوند متعال اراده کرد که آدم (ع) را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف مخلوقات باشد. جبرئیل به زمین آمد تا خاک بردارد. زمین نالید و او را به خدا قسم داد که از آن خاک بردارد. جبرئیل هم برگشت و داستان را گزارش داد. بعد از او میکائیل و اسرافیل را فرستاد. باز هم آنها دست خالی برگشتند. برای بار چهارم عزرائیل را فرستاد که حتماً از زمین خاک بیاور. او که خواست از زمین خاک بردارد باز زمین نالید ولی این بار عزرائیل گفت: من از جانب خدا مامور شدم و خاک را از زمین برداشت و خداوند آدم را از آن ساخت و از به بعد بود که خداوند قبض روح آدمیان را به دست عزرائیل داد از این جهت که ناله و گریه ی آنها در هنگام جان دادن در وی اثر نمی کند و او مأموریت خود را انجام می دهد. هنگامی که خداوند آن خاک را با آب خالص مخلوط کرد و پیکر خاکی او را قالب زد. شیطان با خود گفت: این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبیده به وجود آمده و من با او مخالفت خواهم کرد و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاک خواهم کرد. پس خداوند به فرشتگان فرمود که بر او سجده کنند ولی شیطان گفت که من از آتشم او را سجده نخواهم کرد به این ترتیب خداند او را از بهشت بیرون کرد ولی شیطان از خدا مهلت خواست و خداوند نیز به مهلت معین داد و او هم دام های خود را می گستراند ولی این طور نیست که انسان به خاطر دامهای ابلیس گناه کند. او فقط وسوسه می کند ولی قدرت اختیار و انتخاب افراد است که به او جواب مثبت می دهند.

رقص شیطان

از جاهایی که خوشایند شیطان است هنگامی است که زن و شوهر با یکدیگر نزاع کنند و سر و صدا راه بیندازند شیطان شروع به رقصیدن و خوشحالی می کند. برای مثال کارهای خانه را برای زنان بزرگ نشان می دهد و کارهای شوهرش را کوچک و شوهر نیز که خسته از سر کار آمده در برابر پر خاش های زنش از کوره در می رود و با یکدیگر نزاع می کنند ولی هنگامی که میان آنها صلح و صفا برقرار می شود شیطان عزادار خواهد شد.

قضیه خناس فرزند شیطان

هنگامی که حضرت آدم و حوا با شیطان از بهشت بیرون آمده و به زمین آمدند ابلیس یکی از فرزندان را که اسمش خناس بود وقتی که آدم به جایی رفته بود آورد گذاشت پیش حوا و از او خواهش کرد مواظب او باشد تا ابلیس برگردد؛ سپس خودش بیرون رفت. بعد از او حضرت آدم آمد و از حوا پرسید این کیست؟ حوا گفت فرزند ابلیس است. آدم گفت چرا او را نگه داشتی مگر نمی دانی

آنها دشمنان ما هستند؟! پس او را کشت و چهار قسمت کرد و هر قسمتی را در بالای کوهی گذاشت. دوباره وقتی آدم جایی رفت شیطان آمد پیش حوّا و جویای حال خنّاس شد. حوّا قضیه را شرح داد. ابلیس خنّاس را صدا زد 'فورا در آنجا حاضر شد. سپس شیطان رفت 'آدم آمد دید باز خنّاس زنده در آنجا است. قضیه را از حوّا پرسید و حوّا توضیح داد. این بار آدم او را کشت و سوزاند و خاکسترش را به آب داد. باز به جایی رفت و شیطان آمد دید خنّاس نیست 'از حوّا پرسید و او هم قضیه را تعریف کرد. باز شیطان خنّاس را صدا زد و زنده در آنجا حاضر شد. این بار نیز آدم آمد دید خنّاس زنده در آنجا است بسیار غضبناک شد و او را کشت و سوزاند و خاکسترش را خورد. باز شیطان آمد دید خنّاس نیست و حوّا برایش تعریف کرد. شیطان خنّاس را صدا زد و گفت کجایی؟ او جواب داد در سینه آدم هستم. شیطان گفت: 'خوب جایی هستی همانجا بمان و از آنجا تکان نخور' که مقصود من همین بود و به او ماموریت داد تا هنگامی که زنده است آدم و نسل آدم را وسوسه کند

کشتی گرفتن شیطان و حضرت علی(ع)

از امام محمد باقر(ع) روایت شده که: وقتی حضرت علی(ع) ابلیس را به در خانه خود به صورت پیرمردی ایستاده دید او را گرفته بر زمین زد و بر سینه اش نشست ابلیس عرض کرد: برخیز تا تو را بشارتی دهم. آن حضرت برخاست و فرمود: آن بشارت کدام است: آن ملعون گفت که: چون روز قیامت شود فرزندان امام حسن(ع) به طرف راست عرش می ایستند و فرزندان دیگر امام حسین(ع) به طرف چپ و برات آزادی از آتش جهنم را به شیعیان تو می دهند پس عرض کرد که: یکبار دیگر با تو کشتی بگیرم پس حضرت دوباره او را به زمین زد. بازگفت برخیز تا تو را بشارتی دیگر دهم. حضرت برخاست و فرمود: آن بشارت کدام است؟ گفت چون خدا آدم را آفرید و ذریّه او را مانند ذر بیرون آورد میثاق محمد(ص) و تو را از بنی آدم گرفت 'من دوستان تو را می شناسم و دشمنان تو را نیز می شناسم. پس عرض کرد: یا علی! می خواهم یکبار دیگر با تو کشتی بگیرم. حضرت این دفعه نیز او را بر زمین زد. شیطان باز عرض کرد: برخیز تا تو را بشارتی دهم. فرمود: آن بشارت چیست؟ گفت: هیچ کس تو را دشمن نمی دارد الا آنکه من او را فریب داده و او را گمراه کنم.

لشکر شیطان

۱. بنا به فرموده ی امام صادق (ع) لشکر شیطان از تبار او پدید می آید که همان شیاطین هستند .
 ۲. پیروان او اعم از فرزندان او و فرزندان آدم. ۳. معصیت کاران اعم از جن و انس. ۴. کسانی که بت پرست هستند. ۵. هم نشینان شیطان که قرآن آنان را به عنوان کسانی که از گمراهی دست بر نمی دارند معرفی می کند مگر اینکه موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند.
 در حدیثی آمده است که ابلیس به خدمت حضرت یحیی آمد و حضرت از او پرسیدند: چه چیز بیشتر موجب خوشحالی و روشنی چشم توست؟ او گفت: هیچ چیز مثل زنان بی ایمان کمر مرا محکم نمی

کند و چشم مرا محکم نمی گرداند. ایشان تله ها و دام های من هستند و تیری هستند که به وسیله ی آنان خطا نخواهم کرد. پدر و مادرم به فدای ایشان باد. که اگر آنان نبودند من نمی توانستم پست ترین مردان را همراه کنم .

مال التجاره ی شیطان

شیطان هم مانند سرمایه داران بزرگ، سرمایه و مالهایی آماده کرده و برای فروش به دنبال مشتری می گردد. روزی حضرت عیسی بن مریم شیطان را دید که پنج الاغ سیاه در پیش دارد و بارهایی بر آنان گذاشته و از راهی می رود. حضرت پرسید: ای شیطان بار این الاغ ها چیست و به کجا می روی؟ گفت: برای فروش مالم را می برم . حضرت عیسی گفت: بار آن الاغ چیست؟ گفت: یکی ظلم و جور است . فرمود خریدارش کیست؟ گفت: پادشاهان ظالم و حاکمان جور . پرسید دومی بارش چیست؟ گفت: غرور و خو پسندی . گفت: خریدارش کیست؟ کدخدای آبادی ها و رؤسای دهات. گفت: سومی بارش چیست؟ گفت: حسد. مشتری آن کیست؟ گفت: عالمان درباری و مزدوران آنها و نوکران اجا نب. پرسید چهارمین الاغ بارش چیست؟ گفت: خیانت. مشتری آن کیست؟ گفت: تجار و عمال ، یعنی کسانی که مال تجار را به امانت می گیرند ولی در امانت خیانت می کنند. و در آخر پرسید، بار پنجمین الاغ چیست؟ گفت: نیرنگ. گفت مشتری آن کیست؟ گفت: زنها مشتری آن هستند.

جنگ شیطان

یکی از جاهایی که شیطان با تمام نیرو به جنگ انسان می رود و در این راه از اینکه خودش آسیب ببیند یا فرزندانش، بیمی ندارد هنگامی است که انسان سرگرم ذکر خدا و درود بر پیامبرو آتش می باشد. پیامبر فرمودند: ای امت من، در مشکلات و سختی ها دست به دامن من و آلم شوید و آنها را بخوانید که خدای متعال ملائکه را یاری دهد بر شیطانی که می خواهد شما را منحرف کند زیرا هر کدام از شما دو ملک بر دوش دارید که ملک راست نیکی ها را می نویسد و نیز ملک چپ بدی ها را می نویسد و نیز دو شیطان از جانب ابلیس که انسان را همراه کند پس یکی از شما اگر وسواسی در قلبش پیدا کرد بگوید (لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین) در این هنگام آن دو شیطان پیش ابلیس می روند و یار بیشتری می خواهند و خسته شده اند. اولشکری بیشتری به آنها می دهد تا انسان را همراه کنند و اگر آن شخص باز هم ذکر خدا را گوید، در اینجا خود ابلیس فرماندهی لشکر را در دست می گیرد و خداوند هم به ملائکه می گوید در مقابل او قرار بگیرید و او را دستگیر کنید، من که وعده داده ام او را نمی کشم ولی عذاب را به او می چشانم و زخم ها و آسیب های شیطان بهبودی نمی یابد مگر اینکه با شنیدن صدای مشرکان که به خدا شرک می ورزند و کافر می شوند و یا اینکه اگر مؤمن به حمد و ثنای پروردگار و پیامبرش اصرار ورزد زخم ها یش درمان نمی شود تا هنگامی که ذکر خدا را فراموش کند و اگر زخم های شیطان بهبود یابد،

بعد شیطان سوارش می شود و هر چه شیطان گوید انسان انجام خواهد داد و او لشکرش را بر گردن انسان سوار می کند و هر کجا که بخواهد انسان را می کشاند.

انبار شیطان

رسول خدا (ص) روزی شیطان را با قیافه شگفت آوری دید. چند سؤال از او پرسید که یکی از آنها این بود که خزانه دار تو کیست؟ گفت: کسانی که زکات مال خود را نمی دهند و آنها را جمع می کنند و به مصرفی که باید برسانند. شیاطن آنها را منع می کند و از فقر و بی چیزی می ترساند و انسانها را وسوسه می کند و می گوید: چرا شما سختی بکشید و مالی را بدست آورید و آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره درآورید تا در آینده محتاج کسی نشوید، خدا فرمود: در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می کنند و به صورت و پهلوی پشت هایشان می زنند و به آنها می گویند، بچشید عذاب خدا را، اینها همان طلا و نقره است که در دنیا جمع نموده اید.

زنجیر شیطان

از امام زین العابدین سؤال شد که کدام عمل در پیشگاه خدا افضل است؟ هیچ عملی بعد از خدا و پیامبر بهتر از بغض و کینه ی دنیا نیست. زیرا هر فتنه و فسادى که در عالم است از دوستی دنیا سرچشمه می گیرد. روزی فردی شیطان را دید که زنجیرها و طنابهایی کلفت و نازک را بار الاغ کرده و از راهی می رود. سؤال کرد که اینها چیست و کجا می روی؟ گفت: اینها دام های من است و به وسیله ی این ها مردم را گمراه می کنم. آن شخص گفت: دام من کدام است. جواب داد که تو احتیاج به دام نداری، خودت بدون دام دنبال من می آیی. پرسید آن زنجیر بسیار محکم از کیست؟ گفت: از شیخ انصاری، دیشب سه بار آن را به گردن ایشان انداختم و او هر سه مرتبه آن را گسست. می گوید به پیش شیخ انصاری رفتم و داستان را برای ایشان نقل کردم. فرمود درست است. من دیشب پولی برای خوردن نداشتم و سه مرتبه تصمیم گرفتم از جوهاتی که پیشم بود بردارم و غذایی بخرم ولی هر سه بار فکری به خاطر رسید و از دست زدن به آن پول چشم پوشیدم و گرسنه شب را گذراندم این همان زنجیری بود که از شیطان پاره کردم.

گریه ی شیطان

شیطان از بعضی از کارها خوشحال می شود و از بعضی کارها ی دیگر ناراحت می شود که کاری جز گریه از دست او ساخته نیست.

۱. وقتی مؤمنی مؤمن دیگری را ملاقات می کند و به او سلام می کند. وای بر من که این دو نفر از هم جدا نمی شوند مگر اینکه خداوند می آمرزد و داخل بهشت می کند و زحمات من در گمراهی آنها از بین می رود.

۲. وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند و با همسرش نزدیکی کند.

۳. وقتی کسی عطسه کند و بعد از آن الحمد لله گوید.

۴. وقتی انسان در برابر خدای خود سجده می کند و آن را طول می دهد . شیطان از ناراحتی گریه

می کند که این بنده خدا را چگونه اطاعت می کندو در مقابل او به خاک افتاده است در حالی که من معصیت خدا را نمودم و به او سجده نکردم.

گریه ی دروغین شیطان

نقل شده است که حضرت یحیی روزی به ابلیس بر خورد نمود، در حالیکه ملعون گریه می کرد و به یحیی گفت هر چه به خانه ی خدا می روم و او را می خوانم جوابم را نمی دهد یحیی از روی دلسوزی عرض کرد . خدایا چه می شد اگر در عنایت خویش را به این مرد باز می کردی؟! خطاب رسید ای یحیی، اوشیطان است که به دروغ بر تو گریه می کند و با گریه ی خود بندگانم را فریب می دهد . گفت: به او بگو او را می بخشم به شرطی که بر قبر آدم (ع) سجده کند، یحیی(ع) جریان را برای ابلیس گفت . شیطان گفت: آن وقت که آدم بر مسند قدرت و عزت بود بر او سجده نکردم چگونه حال که مرده است و زیر خاک است ، برخاکش سجده کنم . هرگز چنین کاری را نخواهم کرد و خطاب از جانب خدا رسید که حال دانستی که گریه ی آن ملعون از روی نیرنگ است و مقصودش منحرف کردن مردم است.

فریاد شیطان:

روزی شیطان در گوشه ی مسجدالحرام ایستاده بود و حضرت رسول (ص) سرگرم طواف خانه ی خدا بودند. وقتی آن حضرت از طواف فارغ شدند ؛ دیدند که ابلیس ضعیف و رنگ پریده است . از او پرسیدند برای چه اینقدر ضعیف شده ای؟ گفت: از دست اُمّت شما . حضرت فرمودند مگر اُمّت من با تو چه کرده اند ؟ گفت:

۱. هرگاه به یکدیگر می رسند به یکدیگر سلام می کنند و سلام یکی از نام های خدا است . پس هر که سلام کند حق تعالی بلا و رنج دور می کند و هر که جواب سلام را دهد ، خداوند متعال رحمت خود را شامل حال او می گرداند.

۲. وقتی همدیگر را می بینند به یکدیگر دست می دهندو در آن چندان ثواب است که هنوز دست از یکدیگر جدا نکرده اند حق تعالی هر دوی آنها را رحمت می کند.

۳. هنگام شروع غذا و کار ها بسم الله الرحمن الرحیم می گویند و مرا از خوردن طعام دور می کنند.

۴. هر گاه که سخن انشاءالله را گویند قضای خداوند حتمی می شود و من نمی توانم کار آنها را از هم بیاشم و آنها رنج مرا ضایع می کنند.

۵. از صبح تا شب تلاش می کنم که آنها را به معصیت بکشانم باز چون شام می شود توبه می کنند و خداوند گناهان آنها را می آمرزد.

۶. وقتی نام تو را می شنوند صلوات می فرستند و من چون ثواب آن را می دانم ناراحت می شوم و فرار می کنم.

۷. آنها وقتی اهل بیت تو را می بینند به آنها مهر می ورزند و این بهترین اعمال است سپس حضرت رو به یاران خویش کرد و گفت: هر کس یکی از این خصلت ها را داشته باشد اهل بهشت خواهد بود.

تسلط شیطان بر جان و اموال ایوب

بیشترین کوشش شیطان این است که اگر کسی خدا را بیرستد یا شکر نعمت هایش را ادا نماید یا کارهای نیک دیگری انجام دهد، وی را عبادت و شکر خدا باز دارد و به گمراهی اندازد. ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) پرسید: بلاهایی که بر سر حضرت ایوب (علیه السلام) آمده است به چه سبب بوده است؟ حضرت فرمودند: به خاطر نعمت های بسیاری که خدا به او داده است و آن هم به طور شایسته شکر نعمت هایش را به جا آورده است. شیطان به خدا گفت: ایوب به این خاطر شکر و ثنای تو را به جا می آورد که نعمت فراوان به او عنایت کردی؛ خواهی دید که اگر محروم می کنی دیگر سپاسگذار نخواهد بود و برای امتحان مرا بر دارایی اش مسلط کن. پروردگار هم این را پذیرفت. شیطان همه ی ثروت او را از بین برد ولی ایوب سپاسگذارتر شد و باز شیطان گفت او زراعت می کند و دلش بر آن خوش است؛ مرا بر زراعتش مسلط کن. خدا هم پذیرفت. او همه ی زراعتش را نابود کرد اما شکر او زیادتر شد. گفت: خدایا مرا بر گوسفندان و گاوها و اشتران او مسلط فرما، زیرا هنوز به آنها امید دارد. خدا به او رخصت داد و او همه را نابود کرد، باز روحیه ی بندگی او افزونی یافت. گفت ای خدا ایوب دوازده پسر دارد و او به آنها امید دارد مرا بر آنها مسلط کن. در روزی که یک مهمانی در خانه ی فرزند بزرگتر بود؛ ساختمان بر سرشان خراب شد ولی ایوب شکرگذار بود و می گفت خدا به من فرزند داده و اختیار همه به دست اوست. وقتی شیطان باز دید که ایوب شکر گذار است. گفت: خدایا ایوب سالم است، مرا بر آن مسلط کن و خدا غیر از عقل و دل و گوش و زبان و چشم که آنها مربوط به خدا است، پذیرفت. و شیطان از آتشی که با آن به وجود آمده است بر بدن ایوب دمید و ایوب از سر تا پا زخمی شد و زبان ایوب همیشه در حال ذکر خدا بود و به خاطر بیماری سختش به بیرون شهر رفت و یک مرتبه از درد خویش گلایه نکرد، روزی همسرش از ایوب خواست که از خدا بخواه که بر تو عافیت دهد. ایوب فرمود: ای زن چند سال است که در رفاه و آسایش بودم. گفت: بیش از هفتاد سال. فرمود: هفتاد سال در رفاه و سلامت بودم، حال اگر هفت سال در رنج و

بلا باشم. آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدا بخواهم؟ اوقتی شیطان را دید به یاران ایوب گفت: بروید و علت بیماری را از ایوب پرسید. آنها به ایوب گفتند مگر چه گناه بزرگی انجام داده ای که بیماری ات خوب نمی شود. فرمود: به عزت پروردگارم قسم می خورم که گناهی نکرده ام، دزدی نکرده ام و در طاعتش پیش نیامده، مگر اینکه هر کدام را که سخت تربوده را برگزیدم. پس شیطان از کار ایوب سرگشته گشت و به مقصودش نرسید.

هم جنس شیطان

شیطان هم مانند آدمیان هم جنس هایی دارد که با آنها نشست و برخاست می کند. هم جنس شیطان «تارک الصلاة» است. کسانی که برای نماز ارزشی قائل نیستند و آن را ترک می کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید: هم جنس تو کیست؟ عرض کرد: هم جنس من دوری کننده از نماز است.

شیطان به خواست خود از سجده بر آدم سرباز زد و نماز هم نمی خواند. از این رو، آن که با آگاهی نماز نمی خواند و از نماز و مسجد و جمعه و جماعات دوری می کند، از جنس او است. شیطان از فساد و گناه، خیانت و جنایت، قتل و غارت باکی ندارد، آدم بی نماز هم باکی ندارد؛ شیطان ایمان و اعتقاد به دا ندارد، آدم بی نماز هم اعتقاد ندارد، شیطان در پی فریب و گمراهی مردم است، تارک نماز هم در صدد فریب دادن مردم است. مؤمنی که مشغول نماز می شود، شیطان می آید و او را وادار می کند تا فراموش کند که در حال نماز است و از یاد او می برد چند رکعت خواند. شخص بی نماز هم هنگام نماز خواندن مؤمن، وسوسه اش می کند که حالا کارهای دیگر را انجام بده، برای نماز وقت زیاد است، بعدا نماز را می خوانی؟! شیطان از هم جنسان خود راضی و خوشحال است، چون آنها در کارها به شیطان کمک می کنند، زحمت را از دوش او بر می دارند و کارهای او را سبک می کنند.

بی نماز حتی از شیطان هم بدتر است؛ زیرا:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد - خود را برای سجده آدم رضا نکرد - شیطان هزار مرتبه بهتر از بی نماز - کو سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد (شیطان در کمین گاه/نعمت الله صالحی حاجی آبادی)

شیطان و امام سجاده (ع)

شیبی از شیها حضرت امام سجاده (ع) در نماز بودند و با خلوص نیت خدا را عبادت می کردند. شیطان خواست کاری کند که امام را از نماز و عبادت منصرف کند، حتی به کوتاه کردن نماز باشد. شیطان به شکل ماری بزرگ درآمده و جلوی امام رفت و آمد می کرد تا امام را بترساند ولی حضرت ملتفت او نشد. داخل سجاده ی امام آمده، باز ایشان متوجه نشد. پس از آن انگشت پای امام را در دهان گرفت و فشار داد به طوری که پای امام مجروح شد. باز آن حضرت متوجه نشد و نماز خود را به پایان رسانید. بعد از آن حضرت دانست که آن شیطان است و او را لعن کرد و فرمود دور شو و باز متوجه نماز و عبادت شد. ناگهان صدایی شنید که می گوید: انت زین العابدین (تو زینت عبادت کنندگان هستی) و آن را سه بار تکرار کرد. و از آن بعد حضرت با این اسم ملقب شد و در میان مردم مشهور شد.

خواسته ی شیطان از یک زن هنگام نماز

در زمان حضرت عیسی بن مریم زنی پرهیزگار و با خدا بود. وقت نماز هر کاری را رها می کرد و مشغول نماز می شد. روزی مشغول پختن نان بود که صدای اذان را شنید و مشغول نماز شد. شیطان شروع به وسوسه ی او کرد و گفت: ای زن تا تو نمازت تمام شود، همه ی نان هایت خواهد سوخت. زن در دل خود جواب داد: اگر همه ی نان ها بسوزد، بهتر از این است که در روز قیامت تنم در آتش دوزخ بسوزد. شیطان به آن زن گفت: پسرت در تنور افتاده و تنش سوخت. زن گفت: اگر این را خداوند مقرر کرده است، من راضی به قضای الهی هستم. و در این حال شوهرش از راه رسید. زن را دید که نماز می خواند و تنور روشن، در تنور نان ها هستند که پخته شده ولی نسوخته و فرزندش در میان آتش بازی می کند و به قدرت خدا آتش در او اثری نداشته است. وقتی زن از نماز فارغ شد، دید فرزندش و نانها در تنور سالم هستند و او سریع سجده ی شکر بجا آورد و خدای خود را سپاس گزارد. شوهر فرزندش را برداشت و پیش حضرت عیسی برد و داستانش را برای حضرت تعریف کرد و آن حضرت فرمود: برو و از همسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه ای داشته است؟ زن در پاسخ به شوهرش فرمود:

۱. همیشه کار آخرت را به دنیا مقدم می دارم.

۲. همیشه با وضو هستم.

۳. همیشه نماز را اول وقت می خوانم.
 ۴. اگر کسی به من دشمنی کرد، کینه ی او را در دل نمی گیرم و به خدا واگذار می کنم.
 ۵. در کارهای خود به قضای الهی راضی هستم.
 ۶. گدایی را از در خانه ام مایوس نکرده ام.
 ۷. نماز شبم را ترک نمی کنم.
- حضرت عیسی فرمودند: اگر این زن مرد بود، پیغمبر می شد، چون کارهای پیغمبران را می کند و شیطان نمی تواند او را فریب دهد.

نماز شیطان

از امام صادق (ع) نقل شده است که در بنی اسرائیل عابدی بود که در غار کوه مدت ها خدا را عبادت کرده و همیشه مشغول نماز بود. شیطان هر چه خواست او را فریب دهد نتوانست. همه ی لشکریان را جمع کرد و از آنها چاره جویی کرد. آیا کسی هست که او را فریب دهد؟ یکی گفت: من از طریق دنیا او را فریب می دهم. گفت: نه، زیرا او به دنیا علاقه ندارد. دیگری گفت: من او را از طریق شهوت فریب می دهم. گفت: تو هم نمی توانی. زیرا او از شهوت به زنان آگاهی ندارد و لذت آن را نچشیده است. دیگری گفت: از طریق عبادت و نماز؛ او گفت تو می توانی. هنگام شب خود را به صورت عابدی در آورد و از او خواست که امشب مهمان او باشد و عابد هم پذیرفت. شیطان از شب اول تا صبح عبادت کرد و روز هم پیوسته مشغول نماز بود، نه غذا میخورد و نه استراحت می کرد و نه می خوابید، در حالی که گاهی عابد خسته می شد ولی ابلیس نه. عابد پیش او رفت و گفت: اجازه می دهی از تو سؤالی کنم. شیطان گفت: نه وقت ندارم. با اصرار عابد گفت که می توانی سؤالی بکنی. عابد پرسید: چه کرده ای که این قدر عاشق عبادت هستی؟ گفت: من مرتکب گناه بزرگی شدم و هر وقت فکر آن را می کنم، از ترس خدا بر خود می لرزم و خورد و خوراک را از من می گیرد و مشغول نماز و عبادت می شوم ولی تو که تا بحال گناهی نکرده ای که ترس از خدا را بچشی؟! عابد پرسید چه کرده ای؟ گفت: من زنا کرده ام و وقتی که به آن فکر می کنم؛ می ترسم و قدرت عبادتم بیشتر می شود و اگر تو می خواهی که مانند من عبادت کنی، باید حداقل یک بار زنا کنی. سپس گفت: من زنی را می شناسم که پول می گیرد و این کار را انجام می دهد و به عابد پول داد و آدرس آن زن را به او داد. وقتی از مردم خانه ی آن زن را می گرفت، مردم خوشحال می شدند، زیرا فکر می کردند، می خواهد او را وادار به توبه کند. خانه را به او نشان دادند. با همان قیافه ای که داشت، داخل شد و گفت: ای زن پول را بگیر و آماده شو که از وقت نماز نگذرد. زن نگاهی به او کرد و ماجرا

را از عابد پرسید، عابد ماجرا را تعریف کرد و زن فهمید که آن شخص شیطان است. گفت: ای بنده ی خدا، شیطان بوده است که با نماز می خواسته تو را فریب دهد و برگرد و از این کار منصرف شو که گناه نکردن، بهتر از گناه کردن و توبه ی بعد از آن است.

ای عابد: اگر آن شخص هنوز مشغول عبادت است، او انسان است و اگر رفته باشد، شیطان بوده است و عابد برگشت و کسی را ندید. همان شب زن از دنیا رفت. سه روز بود که مرده بود و هنوز او را دفن نکرده بودند که خداوند به حضرت موسی خطاب کرد که برو و مردم را خبر کن جنازه اش را غسل دهند و نماز گذارند و در قبرستان مسلمین دفن کنند. من او را بخاطر اینکه یکی از بندگانم را از گناه منصرف کرد، بخشیدم و او را اهل بهشت قرار می دهم.

رودست خوردن شیطان

روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد. بعد از گفتگوهایی گفت: می خواهم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم.

شیطان گفت: همه از من می گریزند و بیم دارند، تو می خواهی با من دوست شوی. به آن شخص گفت که قول بده که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگویی. مرد مؤمن گفت: اشکالی ندارد و با هم عقد برادری بستند.

شیطان گفت: اول باید نمازت را ترک کنی، زیرا هیچ چیز به اندازه ی نماز من را ناراحت نمی کند و دل من را به درد نمی آورد که به واسطه ی نماز بیشترین مردم را به بهشت می برند. مرد مؤمن قبول کرد و گفت: دیگر چه اعمالی باید انجام دهم.

شیطان گفت: دروغ بسیار بگو، هر جا که دروغ می گویند آن جا حاضر شو و به آن گوش بده، زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان است. مرد مؤمن وقتی چنین شنید، سر به آسمان کرد و گفت: بار الها! همین جا عهد کردم که تا زنده ام دروغ نگویم و هرگز نماز خود را ترک نکرده و آن را کوچک نشمارم.

وقتی شیطان این را شنید، فریادش بلند شد و گفت: مگر نگفتی اسرار من را فاش نمی کنی و هر چه بگویم انجام می دهی؟! مگر با من عقد اخوت نبستی؟! چرا عکس گفته هایت انجام می دهی؟! مرد مؤمن گفت: خواستم ببینم از چه چیزهایی ناراحت می شوی تا من همان را انجام دهم و مخالف آشکار تو باشم. شیطان از شدت ناراحتی خود را به زمین زد و گفت که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نمی گویم.

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی - آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
 گفتا که: «منم مرگ و اگر خواهی زنهار - باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
 یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار - یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
 یا خود ز می ناب کشی يك دو سه ساغر - تا آن که بیوشم ز هلاک تو نظر را
 لرزید ازین بیم جوان بر خود و جا داشت - کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را
 گفتا: «پدر و خواهر من هر دو عزیزند - هرگز نکنم ترك ادب این دو نفر را
 لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد - می نوشم و با وی بکنم چاره ی شر را»
 جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز مستی - هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را
 ای کاش شود خشک بن تاك خداوند - زین مایه ی شر حفظ کند نوع بشر را . ایرج میرزا

حکایت برصیصای عابدو شیطان

(این حکایت بشکلهای مختلف مطرح شده اما نتیجه حکایت شبیه به هم است)
 در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام «برصیصا»، او زمانی طولانی عبادت کرده بود و در این راستا به
 حدی از قرب الهی رسیده بود که دعایش اجابت میشد و بیماران صعب العلاج با دعای او و توجه
 خداوند شفا میافتند. روزی زن جوان و زیبایی را نزد او آوردند و شیطان او را وسوسه کرد تا او را نزد
 خود نگه دارد و به برادر او گفت پیش من بماند تا برای او دعا بکنم . شیطان باز از فرصت استفاده
 کرده و به وسوسه گری پرداخت و زن را در نظر مرد زیبا جلوه داد و به مرد عابد گفت این زن پاداش
 یک عمر عبادت خداست که خدا برای تو فرستاده ،عابد نیز وسوسه شد و به او تجاوز کرد .بعد از این
 اتفاق شیطان دوباره به وسوسه گری پرداخت و گفت تو یک عمر عبادت کردی اما اکنون اگر مردم
 بفهمند چکار کرده ای تمام آبروی تو میرود و بشکلی دیگر با تو رفتار میکنند و خانواده دختر از تو
 نخواهند گذشت ،و او را وسوسه کرد تا دختر را بکشد و او را گوشه باغ محل عبادتش دفن کند و به
 خانواده دختر بگوید او از باغ رفته است .وقتی برادر دختر بدنبال خواهرش آمد مرد عابد گفت
 خواهرت خوب شد و از اینجا رفت .برادر دختر هم با خوشحالی برگشت اما در راه شیطان بسراغش
 رفت و گفت تو چه بی خیالی و چه میدانی بر سر خواهرت چه آمد خواهرت مورد تجاوز واقع شده و
 کشته شده و در فلان نقطه باغ دفن شده . برادران دختر در پی تحقیق جسد دختر را در باغ پیدا

کردند. و شکایت به پیش امیر بردند، همه شهر از این اتفاق مطلع شدند و امیر شهر دستور بدار آویختن عابد را داد در حضور جمعیت بسیار، عابد را بالای چوبه ی دار بردند وقتی که او در بالای چوبه ی دار قرار گرفت، شیطان در نظرش مجسم شد و به او گفت: «این من بودم که تو را به این روز افکندم و اگر آنچه را می گویم اطاعت کنی تو را از این مهلکه نجات خواهم داد.» عابد گفت: چه کنم؟ شیطان گفت: تنها یک سجده برای من انجام دهی کافی است. عابد گفت: در این حالت که می بینی، نمی توانم سجده کنم. شیطان گفت: اشاره ای کفایت می کند. عابد با گوشه ی چشم خود اشاره کرد و شیطان را اینگونه سجده کرد و همانند جان سپرد و از دنیا رفت. این است نمونه ای از عاقبت سوء (از عاقبت سوء بخدا پناه میبریم)

مزد عمل شیطان

بعد از آن که شیطان از سجده کردن بر آدم سرپیچی کرد و از بهشت بیرون شد. گفت: پروردگارا! حالا که مرا بیرون و از رحمت خود دور می کنی، عبادات من چه می شود، هزاران سال عبادتت کرده ام که فقط چهار هزار سال آن را به دو رکعت نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فرمودی، عمل کنندگان را ضایع نمی کنم! آیا سزاوار است که با یک اشتباه، مزد عمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟ خطاب رسید که مزد هیچ کس در پیش من ضایع نمی شود؛ ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت دهم در دنیا هر چه بخواهد، می دهم. شیطان عرض کرد: من هم مزد عمل خود را در دنیا از تو طلب می کنم. چون به واسطه آدم جهنمی شدم حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می دهم! خطاب شد: حاجات خود را بگو تا به تو ببخشم! شیطان در جواب گفت: اول آن که، اجازه دهی تا روز قیامت زنده باشم. خدا در جوابش فرمود: اگر می خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا شربت ناگوار آن را نچشی، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مرگ را بچشد و اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نیست. آن روز همه زنده می شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب و نعمت جهنم خواهند بود. چون نجات از مرگ برای کسی نیست؛ تو را مهلت می دهم تا روزی که معلوم است. - شاید مراد روز ظهور امام عصر - عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف - باشد که به دست لشکر آن حضرت کشته می شود و شاید هم روز آخر دنیا باشد. دوم این که، خدایا! از تو می طلبم که در مقابل هر یک از فرزندان آدم، دو فرزند به من عطا کنی! از این رو، در اخبار وارد شده: برابر هر یک نفر از اولاد آدم که متولد می شود، دو شیطان بر او مسلط است و او را اغوا می کنند. سوم، گفت: خدایا! از تو می خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی که از هر جای بدن او

بخوایم، بتوانم او را به معصیت بکشانم . چهارم . از تو می خواهم که فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آنها را ببینیم ! پنجم ، از تو می خواهم این قدرت را به من بدهی که به هر صورت بخوایم بتوانم در آیم . بنابر این (در هر جا و هر شکلی که می خواهد در می آید تا شاید مردم را فریب دهد). همان طور که در روز سقیفه بنی ساعده ، مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شده بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کار را برای آنان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس شورای مکه بیان شده است). و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهد در آمد، اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند و ده ها داستان دیگر که در مباحث کتاب آورده شده است . ششم . پروردگار! از تو می خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن مسلط باشم ! هفتم ، عرض کرد: خدایا! از تو می خواهم مرا مخصوصا در سینه آدم و اولاد او مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم . چنان چه در قرآن می فرماید: الْخَنَاسُ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ؛ شیطانی که وسوسه و اندیشه بد در دل مردم می افکند، وسوسه او، هم در دل جن باشد و هم در دل انسان . خداوند هم در پایان هر یک از خواسته های او فرمود، راضی شدم . وقتی شیطان این حاجات را از خداوند گرفت ، عرض کرد: فبعزتک لاغوينهم اجمعین ای خدا! به عزت و بزرگواری خودت ، همه آنها را گمراه و از راه راست منحرف می کنم . سپس شیطان گفت : من آنها را از پیش رو (آنها که آخرت را در پیش دارند در نظرشان کوچک و ساده جلوه می دهم) و از پشت سر (آنها را که به جمع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حقوق واجب دستور می دهم) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله شبهه و شک و تردید ضایع می سازم)، و از طرف چپ (لذت مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهم) و سراغشان می روم و تو اکثر آنها را شکر گزار نخواهی یافت.

ازدواج شیطان

راجع به ازدواج ابلیس که چه موقع بوده ، و با چه کسی ازدواج نموده و همسر او چگونه پیدا شده و دختر چه کسی است ؟ دو قول نقل شده : مجمع البحرين در لغت شیطان می نویسد: وقتی خداوند متعال ، اراده کرد که برای ابلیس همسر و نسلی قرار دهد غضب را بر وی مستولی ساخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد، از آن آتش برای او همسری آفرید. در نقل دیگری آمده: ابلیس - که اسم اولی او عزازیل است - از همان اوان جوانی ، در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد و موقع ازدواج او رسید. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت، با دختر روحا به اسم لهیا که آن هم از طایفه جن بود، ازدواج نمود. بعد از آن که ایشان با هم ازدواج کردند، فرزندان زیادی از آن ملعون

به وجود آمد که از شمارش به طوری که زمین از آنها پر شد. همه آنها مشغول عبادت شدند و مدتی طولانی، خدا را ستایش نمودند. در میان ایشان عبادت و بندگی خود ابلیس از همه آنان بیشتر بود. از همین جهت، بعد از آن که خداوند اختلاف و خون ریزی را در میان طایفه جن و نسناس (طایفه ای به جای انسان فعلی بودند) دید، هر دو طایفه را هلاک کرد، و از میان آن طایفه فقط ابلیس را نگاه داشت. بعدا فرشتگان او را به آسمان بردند. آن ملعون هم، در آسمان اول مدتی در میان ملائکه، خدا را عبادت کرد بعد به آسمان دوم و سوم تا آسمان هفتم پیش رفت و با ملائکه هر آسمان خدا را ستایش کرد تا وقتی که خداوند آدم علیه السلام را خلق فرمود، و دستور سجده داد او هم سرپیچی کرد و رانده شد. پس زن و فرزندان او هم جزء هلاک شدگان هستند. او بدون زن و فرزند به آسمان رفته و آن جا هم که احتیاج به زن نداشت، بعد از بیرون آمدن از بهشت هم، زنی برای او به وجود نیامد.

در خواست های آدم (ع) در مقابل شیطان

امام باقر علیه السلام فرمود: چون حضرت آدم علیه السلام شنید شیطان برای فریب او به جای عباداتی که کرده، حاجاتی را از خداوند خواستار شده و به او عنایت کرده، عرض نمود: پروردگارا! شیطان را بر من و اولادم مسلط کردی، خواسته های او را بر آوردی که درباره من و اولادم بود. پس به من و اولادم چیزی عنایت فرما تا بتوانم در مقابل مکر و حيله های او خود را حفظ نمایم. خطاب شد: (شیطان از من خواست) تو هم از من بخواه؛ زیرا هر چه بخواهی به تو می دهم و حاجات تو را هم برآورده می کنم. آدم علیه السلام عرض کرد: خدایا! من خیر و صلاح خود و اولادم را از تو می خواهم. تو خود دانا و بزرگواری، هر چه صلاح می دانی برای ما قرار بده، خطاب رسید: ای آدم! از برای تو و فرزندان در دنیا چند چیز قرار دادم تا در مقابل حاجات شیطان باشد: اول این که، هرگاه تو و اولادت قصد معصیتی کنی و آن را انجام ندهی، گناهی برایتان نوشته نمی شود. دوم، هرگاه قصد معصیتی نمودی و آن را انجام دادی، تا هفت ساعت شما را مهلت می دهم، اگر به فکر افتادید و توبه نمودید، باز برای شما نوشته نمی شود. و اگر بعد از هفت ساعت توبه نکردید فقط یک گناه برایتان نوشته می شود. سوم، اگر قصد بندگی و کارهای نیک کنید، ولی موفق نشوید و آن را انجام ندهید، یک ثواب برای شما نوشته می شود. چهارم، اگر بر آن شدید که عبادت و کار خیری کنید و موفق هم شدید و آن را انجام دادید، ده حسنه و ثواب برایتان نوشته می شود. چنان چه می فرماید: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسّيئة فلا يجزا الا مثلها؛ هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می شود و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی

شود.. آدم گفت: پروردگارا! فضل و جود و کرم تو زیاد است، آن را بر من و اولادم زیادتر فرما و ما را مورد لطف و کرم خود قرار ده. پنجم، خطاب شد: ای آدم! برای فرزندان قرار دادم، اگر گناه و معصیتی نمودند و بعد پشیمان شدند و استغفار کردند گناهان شان را بیامرزم. ششم، هرگاه تا روز قیامت از تو فرزندی زاده شود - و دین دار و خدانشناس باشد - در برابر هر یک از فرزندان، ملکی از ملائکه را (در مقابل اولادان شیطان) قرار می دهیم تا او را از شر فتنه شیطان و اولادش حفظ نمایند. هفتم، عرض کرد: پروردگارا! لطف و کرم خود را بر ما بیفزا و ارزانی ده، خطاب شد: ای آدم! توبه را از برای ایشان قرار دادم و تا روح در بدن آنها است و هنوز به سینه و گلویشان نرسیده، طلب استغفار کنند و از گناهان خود توبه نمایند، توبه ایشان را می پذیرم. هشتم، گفت: خدایا! بخشش های خود را بر ما زیاد فرما. خطاب شد: ای آدم! (اگر باز گناهای باقی ماند یا فراموش کردند که توبه کنند) در قیامت همه گناهان آنان را می بخشم و می آمرزم و از کسی باکی ندارم؛ (زیرا حاکم خودم هستم و قدرت به دست من است و کسی در آن جا دخالتی ندارد) قرآن درباره این که خداوند همه گناهان را در قیامت می بخشد، می فرماید: قل یا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا؛ (ای پیامبرا!) به آنها بگو: ای بندگان من، که بر خودتان اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می بخشد (که او بخشنده و مهربان است). وقتی خداوند به حضرت آدم علیه السلام خطاب نمود و فرمود: همه گناهان بندگان را در قیامت می بخشم و می آمرزم. آدم خوش حال شد و عرض کرد: همین ها ما را کافی است و به آنها راضی شدم.

بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد

بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد، برابر خدا قسم یاد کرد که باید چند کار را برای گمراهی آدم و اولادش انجام دهم و تا انجام ندهد، دست بر ندارد. ۱. گفت: خدایا! من از بندگان تو نصیب و بهره ای معین خواهم گرفت. (در حالی که خود او می داند قدرت گمراه کردن همه بندگان خدا را ندارد) و تنها افراد هوس باز و سست عنصر هستند که در برابر او تسلیم می شوند. در این باره روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: از صد نفر از فرزندان آدم، نود و نه نفرشان در آتشند و یکی از آنها در بهشت. و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: از هزار نفر برای خدا و بقیه برای آتش و ابلیس لعین است. ۲. گفت: آنها (غیر مخلصین) را حتما گمراه می کنم و به انحراف و گناه می کشانم. ۳. گفت: مردم را با آرزوی دور و دراز و رنگارنگ سرگرم می سازم و مشغول به دنیا می کنم و از یاد آخرت و بهشت و جهنم باز می

دارم . ۴ . گفت : آنها را به انجام دادن اعمال خرافاتی دعوت می کنم و اعمال خلاف و زشت را در برابر آنان زینت می دهم و از اعمال نیک منع شان می کنم . ۵ . گفت : آنها را وادار می سازم که آفرینش پاک و فطرت خود را تغییر دهند (آن آفرینش و فطرت پاک الهی که از اول در نهاد انسان نهاده شده همان توحید و یکتا پرستی است)؛ وسوسه های شیطانی و هوی و هوسها او را از راه منحرف می سازد. و به بیراهه می کشاند. این ضرر جبران ناپذیر شیطان ، سعادت انسان را از پایه می لرزاند، چون حقایق و واقعیات را با باورهای سست از بین می برد و به دنبال آن ، سعادت به شقاوت تبدیل می گردد. از این رو، هیچ کس نباید شیطان را به جای خداوند، سرپرست خود کند؛ زیرا این کار زیان بزرگی است و شیطان به انسان وعده های دروغ می دهد و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می کند، ولی جز فریب و خدعه ، کاری برای آنها انجام نمی دهد.

مادر شیطان

یکی از جاهایی که شیطان وارد عمل می شود و کار خود را با جدیت شروع می کند، هنگام انفاق است . وقتی انسان تصمیم می گیرد که از مال خودش ببخشد، شیطان با هر نقشه ای جلوی او می ایستد و منصرفش می نماید. خداوند در قرآن می فرماید: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ . شیطان به شما وعده فقر می دهد می گوید: اگر مال خود را انفاق کنی بدبخت می شوی ؛ خود و فرزندانت گرسنه می مانید، کسی به شما کمک نمی کند؛ ممکن است در اثر گرسنگی تلف شوید: چرا مال خودت را با دست خود ضایع می کنی ؟ نقل شده : جمعی در مسجد نشسته بودند و از قحطی و خشک سالی ای که برای مردم پیش آمده بود صحبت می کردند و از وضع فقرا و بیچارگان که در زحمت بودند می گفتند، یکی از مؤمنان که در خزانه خود مواد غذایی و گندم فراوانی داشت تحت تاثیر سخنان بقیه قرار گرفت . گفت : من در انبار خانه ام مقدار قابل توجهی گندم ذخیره کرده ام ، همه را در اختیار فقرا قرار می دهم و آنها را از بدبختی و فقر نجات خواهم داد. رفقا گفتند: آری ! اگر شیطان بگذارد. گفت : شیطان هیچ غلطی نمی تواند بکند. هم اکنون می روم و همه گندم ها را تقسیم می کنم . از جای خود برخاست و به طرف خانه رفت ، وقتی خواست در انبار را باز کند. همسرش جلو آمد و گفت : می خواهی چه کنی ؟ گفت : می خواهم مقداری از این گندم ها را به نیازمندان بدهم و از بدبختی نجاتشان دهم . زن گفت : ای مرد! مگر دیوانه شده ای ؟ خودمان احتیاج پیدا می کنیم . هر کس در این شرایط سخت سعی می کند گندم تهیه کند و به خانه آورده ذخیره نماید. تو می خواهی گندم ذخیره خودمان را به دیگران بدهی ؟ سرانجام شیطان کار خودش را کرد، زن را وسوسه نمود و زن هم مرد را، کاری کرد که آن مرد مؤمن به مسجد آمد و پیش فقرا نشست .

دوستان به او گفتند: چه شد آیا گندم ها را به فقرا دادی یا طبق روایتی که می فرماید: کسی که دست در جیبش کند تا چیزی در راه خدا دهد، هفتاد شیطان دست او را می گیرند و مانع او می شوند شامل حالت شد و انفاق نکردی؟ گفت: من از هفتاد شیطان خبر ندارم، اما مادر شیطان کار خودش را کرد و مانع انفاق شد.

دشمنان شیطان

شیطان در برابر دوستان فداکار و دل سوزش، دشمنان خطرناکی هم دارد که شب و روز از دست آنها می نالد و در شکنجه است و آنان را این طور معرف می نماید: هنگامی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد، از او پرسید: دشمنان تو از امت من چند طایفه هستند. گفت: ۲۲ طایفه، و من از ایشان در رنج به سر می برم و دلم از دست آنها پر از خون است

۱. خود شما؛ اولین و سخت ترین دشمن من تویی. من هم، از اول با تو دشمن بودم و بعدا هم خواهم بود. دشمنی تو با من هیچ وقت به صلح و صفا و دوستی مبدل نخواهد شد. فرمود: برای چه با من دشمنی؟ گفت: برای آن که در قیامت گناه کاران را شفاعت می کنی و زحمات مرا ضایع و امید قطع می نمایی

۲. عالم عامل؛ آن عالمی که به علم خود عمل کند، دشمن من است من هم دشمن او هستم. (اما عالمی که به علم خود عمل نکند دوست شیطان خواهد بود.) در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: عالم و دانش مندی که به علم خود عمل کند، از هزار عابد برای شیطان خطرناک تر است.

۳. حامل قرآن؛ کسی که قرآن را فرا گرفته، و حفظ نموده و به تمام دستورها و احکامی که در آن آمده عمل می کند، او دشمن من و من هم دشمن او هستم.

۴. مؤذن؛ کسی که در پنج وقت نماز اذان بگوید و اقرار به شهادتین کند و مردم را از خواب بیدار و متوجه عبادت خدا و نماز نماید.

۵. دوستان فقرا؛ آنها کسانی هستند که فقرا و مساکین را از یاد نمی برند، دائما متوجه آنها و به فکر آنها هستند. در همه جا و در هر شرایط از آنان دفاع می کنند و زندگی ایشان را تامین می نمایند.

۶. دوستان ایتام؛ کسانی که با یتیمان دوست و مهربان هستند، و همانند پدر و مادر دل سوز با آنان رفتار می نمایند تا رنج یتیمی را احساس نکنند

۷. مهربان؛ کسی که دل رحم و دل سوز بندگان خدا باشد و برای کوچک ترین ستمی که به یکی از بندگان خدا شود ناراحت شده و از او دفاع می کند و دل داریش می دهد.

۸. ناصح ؛ کسی که برای رضای خدا مردم را اندرز می دهد و به جز رضایت خداوند چیزی در دل ندارد
۹. دائم الوضو؛ کسی که در تمام حالات با وضو باشد و اگر وضوی او باطل شد فوراً تجدید وضو نماید.
۱۰. بخشنده ؛ آن که مردم را در مال خود شریک می کند و مقداری از دارایی اش را به محرومان اجتماع اهدا می نماید و به فکر ذخیره و جمع آوری مال نمی باشد.
۱۱. خوش خلق ؛ آن که با مردم ، نیک کردار است و با همه انسان ها با رویی گشاده رفتار می کند و کسی را بازبان و دیگر اعضاء آزار نمی رساند.
۱۲. قانع ؛ آنها کسانی هستند که در زندگی به کم دنیا قانع باشند. به آن چه خداوند متعال برای ایشان مقرر فرموده ، راضی هستند و به مال دیگران تنگ نظر نیستند.
۱۳. پاک دامنان ؛ زنان و مردانی که عفت داشته باشند. دامنشان آلوده به فساد و فحشا نشده و پوشش اسلامی را در همه جا حفظ می کنند.
۱۴. آمادگان مرگ ؛ کسانی که همواره به فکر مرگ و آماده شدن برای آن هستند و هیچ وقت ، آخرت را فراموش نمی کنند و همیشه به دنبال اصلاح آن در تلاش اند.
۱۵. هم نشین صالحان ؛ از کسانی که شیطان آنها را دشمن خود می داند، کسانی هستند که رفت و آمد، نشست و برخاست ، گفت و شنود و خورد و خوراک و خواب آنان با صالحان و پرهیزگاران است .
۱۶. فروتنان ؛ آنان که در برابر خدا و خلق او تواضع می کنند، خود را کوچک می پندارند و خود بین نیستند.
۱۷. جوان عابد؛ جوانی که عاشق دین بوده و از بندگی خدا لذت برده است و خود را در این راه قرار داده و شب زنده داری می کند.
۱۸. کسانی که نفس خود را از حرام باز داشته اند؛ کسانی که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می دانند، کسانی که چشم و گوش و بقیه اعضاء و جوارح خود را به حرام عادت نداده اند.
۱۹. کسانی که در غیاب برادران مؤمن خود دعای خیرشان می کنند؛ هر چه برای خود می پسندند، برای دیگران نیز می پسندند و هر چه را برای خود نمی پسندند برای دیگران هم نمی پسندند، کسانی که در حق دیگران دعا می کنند و چشم داشتی هم از آنان ندارند.
۲۰. کسانی با که پدر و مادر خود مهربان باشند و به آنان احترام گذارند.
۲۱. پادشاه عادل که از روی عدالت با مردم رفتار کند و مردم در سایه عدل او در آسایش باشند.
۲۲. روزه دارانی که مقداری از مال خود را به درماندگان می بخشند، مانند این است که مرا پاره پاره کرده و در آتش انداخته باشند. سپس عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده ای هستند که مراقب کردار من اند، اگر یک نفر را از جاده حق دور کنم و منحرف سازم ، ایشان می آیند

و او را راهنمایی می کنند و به حق بر می گردانند. بلی ، اینان که ذکر شد که از دشمنان شیطان اند، آن ملعون از آنان در هراس است . (ما هم آرزو می کنیم جزو یکی از دشمنان شیطان به حساب آییم و یا دست کم ، در جمع دوستان او نباشیم).

اسباب گریه شیطان

شیطان از بعضی کارها خوش حال می شود و از بعضی کارهای دیگر ناراحت . از بعضی کارها آن قدر ناراحت می شود که جز گریه کار دیگری از دست او ساخته نیست . آن ملعون در چند جا گریه می کند. از جمله :

۱. وقتی مؤمنی ، مؤمن دیگر را ملاقات نماید و بر او سلام کند. این جا ابلیس از ناراحتی گریه می کند و می گوید: وای بر من ، این دو نفر از هم جدا نمی گردند، مگر این که خداوند هر دو را می آمرزد و داخل بهشت می نماید و زحمات من در گمراهی آنان از بین می رود. در تاریخ آمده : اول کسی که سلام کرد و شیطان را به گریه انداخت ، حضرت آدم علیه السلام بود. وقتی خدا روح در او دمید به ملائکه سلام کرد و آنها هم جواب او را دادند. خداوند به او خطاب نمود که : این سنتی شد در میان فرزندان تو تا روز قیامت . شیطان از این کار گریه کرد.

۲. وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند. و با عیال حلال و شرعی خود، هم بستر شود و سپس غسل کند. شیطان از ناراحتی گریه می کند و می گوید: وای بر من ، این بنده برای رضای خدا و بقای نسل خود و برای فراوانی لا اله الا الله گویان ، با عیال خود نزدیکی کرد و بعد از آن غسل نمود و خود را پاک و پاکیزه کرد، دستور خدا را اطاعت نمود و خدا هم آنها را آمرزید و از گناهان آنان درگذشت . (اول کسی که غسل کرد و شیطان را به گریه انداخت ، حضرت آدم علیه السلام بود). وقتی او به زمین آمد با همسر خود، هم بستر شد و غسل نمود.

۳. وقتی کسی عطسه کند و بعد از آن بگوید: الحمد لله رب العالمین شیطان از ناراحتی گریه می کند. و نیز اول کسی که عطسه کرد و بعد از آن الحمد لله گفت ، آدم ابوالبشر علیه السلام بود.

۴. زید شحام می گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی انسان در برابر خدای خود سجده کند و آن را طول دهد. شیطان از ناراحتی فریادش بلند می شود و به کناری می رود، شروع به گریه می کند و می گوید: وای بر من ، این بنده خدا چگونه او را اطاعت می کند و در مقابل او به خاک می افتد، در حالی که من او را معصیت نمودم و به آدم سجده نکردم.

فریاد شیطان

بعضی کردارهای انسان آن قدر بر شیطان ناگوار است که او را به فریاد و فغان می آورد و از ناراحتی رنجور و نحیف می شود. به این داستان توجه کنید: روزی شیطان در گوشه مسجد الحرام ایستاده بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم سرگرم طواف خانه کعبه بودند. وقتی آن حضرت از طواف فارغ شد، دید ابلیس ضعیف و نزار و رنگ پریده، کناری ایستاده است، فرمود: ای ملعون! تو را چه می شود که چنین ضعیف و رنجوری؟! گفت: از دست امت تو به جان آمده و گداخته شدم. فرمود: مگر امت من با تو چه کرده اند؟ گفت: یا رسول الله! چند خصلت نیکو در ایشان است، من هر چه تلاش می کنم این خوی را از ایشان بگیرم نمی توانم. فرمود: آن خصلت ها که تو را ناراحت کرده کدامند؟ گفت: اول این که، هرگاه به یک دیگر می رسند سلام می کنند، و سلام یکی از نام های خداوند است. پس هر که سلام کند حق تعالی او را از هر بلا و رنجی دور می کند. و هر که جواب سلام دهد، خداوند متعال رحمت خود را شامل حال او می گرداند. دوم این که، وقتی با هم ملاقات کنند به هم دست می دهند. و آن را چندان ثواب است که هنوز دست از یک دیگر برنداشته حق تعالی هر دو را رحمت می کند. سوم، وقت غذا خوردن و شروع کارها بسم الله می گویند و مرا از خوردن آن طعام و شرکت در آن دور می کنند. چهارم، هر وقت سخن می گویند: ان شاء الله بر زبان می آورند و به قضای خداوند راضی می شوند و من نمی توانم کار آنها را از هم بپاشم، آنان رنج و رحمت مرا ضایع می کنند. پنجم، از صبح تا شام تلاش می کنم تا اینان را به معصیت بکشانم. باز چون شام می شود، توبه می کنند و زحمات مرا از بین می برند و خداوند به این وسیله گناهان آنان را می آمرزد. ششم، از همه این ها مهم تر این است که وقتی نام تو را می شنوند با صدای بلند صلوات می فرستند و من چون صواب صلوات را می دانم، از ناراحتی فرار می کنم؛ زیرا طاقت دیدن ثواب آن را ندارم. هفتم: ایشان وقتی اهل بیت تو را می بینند، به ایشان مهر می ورزند و این بهترین اعمال است. پس حضرت روی به اصحاب کرده و فرمودند: هر کس یکی از این خصلت ها را داشته باشد از اهل بهشت است. (منبع: سایت اندیشه ی قم)

صداقت در گفتار

و مَرْهُمُ بِالصِّدْقِ فِي الْحَدِيثِ

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله صداقت در گفتار است

صَدَقَ: راستگوئی، اخلاص و پاکدامنی، کوشش، شدت و سختی، بزرگی، مصلحت.

صَدَقَ: صَدَقًا و صِدْقًا و مَصْدُوقَةً و تَصَدَّقًا: راست گفت

صَدَقَ فِي وَعْدِهِ أَوْ وَعِيدِهِ: وعده و وعید خود را اجرا کرد

صَدَقَهُ النَّصِيحَةُ أَوْ الْمَحَبَّةُ: بی ریا به او نصیحت و محبت نمود

صَدَقَهُ الْحَدِيثُ: سخن را به راستی و درستی به او گفت

صَدَقَ فِي الْحِمْلَةِ: در حمله جنگ شجاعت نشان داد.

در لغت نامه دهخدا: صدق. [ص] [ع إمص] راستی. (منتهی الارب) (دهار) (غیاث اللغات). || راست گفتن. (ترجمان علامه جرجانی) (مصادر زوزنی) (تاج المصادر بیهقی). ضد کذب، و آن اخبار از مخبر عنه باشد چنانکه هست. (تعریفات). مطابقت حکم با واقع. (تعریفات). در تعریف صدق گویند که صدق خبر، مطابقت حکم است با واقع و کذب خبر عدم مطابقت آن با واقع است. توضیح مقال اینکه خبری که بر نسبت ثبوتی بین دو چیز دلالت دارد چون زید قائم است و یا بر نسبت سلبی چون زید قائم نیست قطع نظر از نسبت ذهنی ناچار بین این موضوع و محمول در خارج نسبتی ثبوتی و یا سلبی است چنانکه زید در ظرف خارج یا قائم است و یا قائم نیست پس مطابقت نسبت ذهنی که از کلام مفهوم است با نسبت خارجی بین موضوع و محمول، صدق نام دارد و عدم مطابقت آن کذب است. اما نظام در تعریف صدق گوید: صدق خبر مطابقت آن با اعتقاد مخبر و کذب آن عدم این مطابقت است، چنانکه اگر مخبر گوید آسمان زیر پای ماست و بدین خبر معتقد باشد صدق است و اگر گوید آسمان فوق ماست و بدان معتقد نباشد کذب میباشد و نظام بدین آیه استشهاد کند از سوره منافقون: اِذَا جَاءَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اَنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ اَنْكَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمُنَافِقِينَ لِكَاذِبُونَ (قرآن ۶۳/۱) و معنی آیه این است که هنگامی که منافقان نزد تو (پیغمبر) می آیند و گویند گواهی می دهیم همانا که تو فرستاده خدائی و خدا میداند همانا تو فرستاده او هستی و خدا گواهی می دهد که همانا منافقان دروغ می گویند، پس مناط صدق مطابقت خبر است با اعتقاد مخبر زیرا اگر مناط مطابقت آن با نسبت خارجی بود این خبر نایبستی بکذب متصف شود زیرا که محمد پیغمبر است و اخبار منافقان با نسبت خارجی مطابقت دارد و از این دلیل چنین پاسخ داده اند که آنچه متصف به کذب است نبوت پیغمبر نیست بلکه شهادت منافقان است به نبوت آن حضرت و آن با واقع مطابقت ندارد، چه شهادت منافقان از صمیم قلب و

خلوص اعتقاد نمیباشد. (تلخیص از مطول تفتازانی). و رجوع به کشاف اصطلاحات الفنون ذیل کلمه^۶ صدق شود. در اصطلاح اهل حقیقت قول حق است در موطن هلاک و گفته اند آن است که در جائی که جز دروغ تو را نرهند راست گوئی. قشیری گوید صدق آن است که در احوال تو شوب و در اعتقاد تو ریب و در اعمال تو عیب نباشد:

کردی از صدق و اعتقاد و یقین - خویشی خویش را بحق تسلیم. ناصر خسرو.

بصدق و ارادت میان بسته دار - ز طامات و دعوی زبان بسته دار. سعدی.

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست - که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست. حافظ.

مفهوم صدق

در کتاب «مقایس اللغه» آمده است که ماده صدق دلالت بر قوت یک شیء می کند خواه آن چیز کلام باشد و چیز دیگری و صدق - که ضد کذب یعنی دروغگویی است - هم از این ریشه می باشد چون سخن دروغ قوتی ندارد بر خلاف کلام راست. ریشه و معنای این ماده، کامل بودن، عدم اختلاف با واقع و بر حق بودن است و این معنا بر حسب موارد مختلف فرق می کند: صدق در اعتقاد این است که آن اعتقاد یک اعتقاد صحیح و مطابق حق و حقیقت باشد. صدق در اظهار اعتقاد این است که آنچه اظهار می کند، اعتقاد قلبی او باشد. صدق در کلام و خبر دادن این است که طبق نظر متکلم، خبر و سخنی که می گوید با واقعیت مطابقت داشته باشد.

صدق در سخنان انشایی (مانند وعده دادن به دیگران) این است که کلامش را از صمیم قلب و اعتقاد درونی بگوید. مثلاً اگر به کسی وعده ای می دهد، قصد عمل کردن به آن را داشته باشد. و... البته در میان دانشمندان در تعریف آن گفتگوهای زیادی است، بعضی صدق و راست گویی را به معنی مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می دانند و از آیه شریفه سوره منافقون برای این سخن استمداد جستند، آنجا که می فرماید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا لَوْ لَرَسُولُهُ وَاللَّهِ يَشْهَد أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند» (منافقون/ ۱)

بدیهی است منافقان که شهادت به رسالت پیامبر اکرم (ص) می دادند سخنی مطابق واقع می گفتند، ولی چون مطابق اعتقاد آنها نبود به عنوان دروغگو معرفی شدند ولی در پاسخ این سخن می

توان گفت که نسبت دروغ به منافقان از اینجا سرچشمه می گیرد که آنها شهادت به رسالت پیامبر (ص) را به صورتی ابراز می داشتند که مفهومی این بود که مطابق اعتقاد درونی ما است و چون این سخن با واقعیت مطابق نبود نسبت دروغ به آنها داده شده است، یعنی آنها در این اظهار که این سخن موافق اعتقاد درونی آنها است دروغگو بودند، بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود. البته معیار صدق و کذب واقع در نظر گوینده کلام می باشد. بنابراین ممکن است شخصی کلامی را که مطابق واقع است بگوید ولی چون عقیده دارد که این موضوع واقعیت ندارد، مرتکب دروغ شده باشد. ولی امیرمؤمنان علی (ع) که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بینند در تعریف صدق و کذب، می فرمایند: «الصّدق مطابقة المنطق للوضع الالهی و الکذب زوال المنطق عن الوضع الالهی؛ صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است و کذب ناهمآهنگی سخن با وضع الهی است».

منظور از وضع الهی ظاهراً همان وضع جهان آفرینش است، که به اراده و فرمان خدا به وجود آمده است، بنابراین تعریف امیرمؤمنان علی (ع) نیز همان تعریفی است که در بالا آمد با این اضافه که شکل توحیدی آن محفوظ شده است. البته صدق و کذب همان گونه که بر زبان جاری می شود، در عمل انسان نیز خود را نشان می دهد، کسانی که عملی بر خلاف ظاهر حالشان می کنند دروغگو هستند و آنها که ظاهر و باطن و اعمالشان هماهنگ است صادقند... ولی هر گونه عدم تطابق با واقعیت دروغ نیست، بلکه مهم این است که شخص برای فریب دادن دیگران، سخنی بگوید و یا عملی انجام دهد که مطابق واقع نیست. زیرا ممکن است شخصی از روی اشتباه یک سخن خلاف واقع را بیان کند.

مراتب صدق

صدق یا در گفتار است یا در اعمال و یا در احوال. پایین ترین مراتب صدق این است که انسان در همه حالات سخن راست بگوید و کمال راستگویی - صدق در گفتار - در این است که تا ضرورت ایجاب نکند از سخنان غیر صریح خود داری کند که مبدا خلاف منظورش فهمیده شود و قلبش صورت کاذبی به خود بگیرد. پس از این مرحله، مرتبه صدق در نیت است یعنی باید نیت را از ناخالصی ها پاک کرد و هر عملی را فقط برای خدا انجام داد. پس از آن صدق در عزم است. و عزم همان تصمیم قاطع برای انجام کار نیک است. عزم و تصمیم همیشه مقارن با خود عمل نیست. گاهی قبل از رسیدن وقت عمل انسان برای انجام آن تصمیم می گیرد. مثلاً با خود می گوید: اگر خدا مالی به من دهد تمام یا قسمتی از آن را صدقه خواهم داد یا اگر با دشمنی برخورد کنم در راه

خدا با او مبارزه می کنم و باکی ندارم اگر چه کشته شوم. گاهی این تصمیم همراه به نوعی ضعف و تردید است که با صدق در تصمیم متضاد می باشد.

مرحله بعد صدق در وفا به تصمیم است، نفس انسان در تصمیم گیری دست و دل باز است، چون وعده دادن مشقتی ندارد ولی هنگامی که وقت عمل می رسد و انسان می تواند به تصمیم خود عمل کند، امیال و شهوات به هیجان می آیند و تصمیم فراموش می شود و این مخالف صدق در تصمیم است. قرآن کریم می فرماید: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه؛ مردانی که به پیمان خویش با خدا وفا کردند» (احزاب/ ۳۳)

مرحله بعد صدق در اعمال است، به این معنی که انسان در مقام عمل تمام تلاش خود را به کار گیرد تا ظاهرش مخالف باطن نباشد. البته منظور این نیست که «ظاهر را مطابق باطن کند» و به طور کلی دست از عمل بردارد، بلکه باید باطنش را به گونه ای مسخر کند که با اعمال ظاهرش مطابق باشد، و این گونه عمل، عمل ریایی نیست. زیرا ریاکار کسی است که برای مردم عمل می کند. ولی چه بسیار کسانی که در نماز با حالت خشوع می ایستند و قصد ریا ندارند، اما در عین حال قلبشان از نماز غافل است. هر کس به او نگاه می کند، می بیند که در مقابل خدای تعالی ایستاده، در حالی که او در باطن در میان بازار، در مقابل یکی از امیال و شهوات خویش ایستاده است. همچنین گاهی انسان با سکون و وقار راه می رود در حالی که درونش دارای سکون و وقار نیست. چنین انسانی در عملش صادق نیست اگر چه به مردم توجه و تصمیم ریا نداشته باشد.

ای درونت برهنه از تقوا - وز برون جامه ریا داری - پرده هفت رنگ را بگذار - تو که در خانه، بوری داری

راه نجات از این حال، تعادل ظاهر و باطن است به این معنی که باطنش مطابق یا بهتر از ظاهرش باشد. البته منظور این نیست که اگر در باطن آراسته نیست، در ظاهر نیز خود را آنگونه نشان دهد بلکه منظور این است که سعی در تهذیب باطنی خود کند و سعی نکند با اعمال و وضعیت ظاهری، باطن خود را بهتر از آنچه هست جلوه بدهد. چنان که امیر المؤمنین (ع) فرمود: «اَنْتِی و اللّٰه ما احْتَكَمْ عَلٰی طَاعَةِ الْاَ و اسْبِقْکُمْ اِلَیْهَا و لَا اَنْهَاکُمْ عَنْ مَعْصِیَةِ الْاَ و اتْنَاهِیْ قَبْلَکُمْ عَنْهَا؛ به خدا قسم شما را به طاعتی ترغیب نمی کنم مگر آنکه خود قبل از شما انجامش می دهم و از معصیتی نهی نمی کنم مگر آنکه قبل از شما از آن کناره می گیرم». از این رو سرور فرستادگان الهی (ص) در دعای خود مکرر آن را از خدا می طلبد: «خدایا باطنم را بهتر از ظاهرم قرار ده، در حالی که ظاهرم را شایسته و آراسته سازی» و در روایتی آمده است که: «چون پنهان و آشکار مؤمن یکسان باشد خداوند به او به ملائکه مباحثات می کند و می فرماید: «بنده حقیقی من این است».

مرحله بعد که بالاترین و کمیاب ترین مرتبه صدق است صدق در مقامات دین می باشد مثل صدق در خوف و رجا، تعظیم پروردگار، زهد، محبت، توکل و سایر مکارم اخلاق، زیرا هر یک از این اخلاقیات منشأی دارند که به مجرد ظهور آن مبدأ نام خلق بر آن نهاده می شود ولی در حقیقت هر یک از آنها کمال و حقیقتی دارد و صادق کسی است که به حقیقت آنها برسد.

قرآن کریم می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ فقط مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند و پس از آن هیچگاه شک و تردیدی به خود راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند اینان به حقیقت راستگویانند.» (حجرات/ ۱۵) و می فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» سپس می فرماید: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا؛ نیکوکاری به آن نیست که روی به جانب مغرب و مشرق کنید - چنان که یهود می کنند - بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و آخرت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد... و در سختی ها صابر و در میدان جنگ استوار باشد چنین کسانی به حقیقت راستگو و (تقوی پیشه اند)» (بقره/ ۱۷۷)

از ابوذر درباره ایمان سؤال شد، ایشان در جواب همین آیه را تلاوت کرد. به او گفتند: ما درباره ایمان از تو سؤال کردیم «ولی تو درباره صدق جواب فرمودی». فرمود: من هم وقتی از رسول خدا درباره ایمان سؤال کردم این آیه را تلاوت فرمود. به عنوان مثال، صفت خوف را در نظر می گیریم، هر کس که ایمان می آورد دارای صفت خوف است. به طوری که می توان او را خائف نامید، ولی در مراتب اولیه، این خوف به حد صدق و حقیقت نرسیده است، و بنابراین می بینیم وقتی کسی از سلطانی یا راهزنی - در ضمن سفر - می ترسد، رنگش زرد می شود، اعضایش به لرزه می آید و زندگی برایش تیره و تار می گردد، خورد و خوابش آشفته و افکارش مشوش می شود به طوری که از انجام وظایف خانوادگی عاجز می ماند و گاهی از وطن آواره و حالت انس و راحتش به وحشت و مشقت مبدل می گردد و خود را در معرض خطرهای فراوان قرار می دهد تا به آنچه می ترسد گرفتار نشود. ولی همین شخص در حالی که ادعای خوف از خدا را دارد معصیت می کند و هیچ یک از این آثار در او ظاهر نمی شود. و بنابراین نبی اکرم (ص) فرمود: «لَمْ أَرِ مِثْلَ النَّارِ نَامِ هَارِبِهَا وَ لَمْ أَرِ مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامِ طَالِبِهَا؛ چیزی مثل جهنم ندیدم که خائف آن خوابیده باشد و چیزی مثل بهشت ندیدم که طالب آن در خواب باشد» و از نشانه های این صدق پوشیده داشتن همه مصائب و طاعات و ناخشنودی از اطلاع مردم بر آنهاست. روایت است که: «خدای تعالی به موسی (ع) وحی فرمود: چون من بنده ای را دوست دارم او را به بلاهایی مبتلا می کنم که کوه ها توانایی تحمل آنها را نداشته باشند تا ببینم

صدقش چگونه است، پس اگر او را صابر یافتیم او را دوست خود می گیریم و اگر بی تاب و بی صبر دیدیم که از من به خلق زبان شکوه می گشاید او را خوار و بی مقدار می سازم و هیچ باک ندارم.»
 بنده ممکن است در همه امور صادق باشد که در این صورت صدیق نامیده می شود و ممکن است فقط در بعضی از امور صادق باشد که در این صورت فقط نسبت به آن امور صادق نامیده می شود مثل صادق القول (کسی که در گفتار راستگوست) و صادق العمل (کسی که در اعمال صادقانه عمل می کند). (منابع: ناصر مکارم شیرازی - اخلاق در قرآن جلد ۳ - صفحه ۲۱۶-۲۱۷، حسین مظاهری - حریم های اخلاق در آینه احکام، حسن مصطفوی - التحقيق فی کلمات القرآن الکریم - جلد ۶ - صفحه ۲۱۴، سید عبدالله شبر - ترجمه الاخلاق - صفحه ۴۳۲-۴۳۵، جلال الدین مجتبوی - ترجمه جامع السعادات (علم اخلاق اسلامی) جلد ۳ - صفحه ۴۴۴)

صدق را بشناسیم و صدیق باشیم

صدق، از مقدمات ضروری جهت سیر و سلوک و تذهیب نفس می باشد که سالک الی الله جهت رسیدن به مقصد به آن نیاز دارد.

معنای صدق این است که انسان در تمام اعمال، نیت، کارهای خویش و ... راستی را رعایت نماید و فردی که این گونه باشد و در واقع صدق به عنوان ملکه برای او حاصل شده باشد را صدیق می گویند.

امام صادق (ع) فرمودند: هر کس راستگو باشد، عملش پاکیزه می شود و رشد می کند. (مَنْ صَدَّقَ لِسَانُهُ زَكِيَ عَمَلُهُ)

خدای تعالی درباره ی صدق می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (سوره ی توبه آیه ی ۱۱۹) ای مومنان تقوای الهی پیشه کنید و با راستگویان باشید.

«صدق» در لغت به معنای راست گفتن و وفای به عهد است، ولی در اینجا به معنای راستی در گفتار و در نیت و در تصمیم و هم در وفای به عهد و پیمان و نیز در همه حالات زندگی است، و صدیق کسی است که در همه ی این موارد که ذکر شد صدق به عنوان ملکه برای او حاصل شده باشد و در هیچ جا عین و اثری از ناراستی در او نتوان یافت.

عالمان و دانشمندان گفته اند: اگر کسی چنین باشد خوابهای او نیز همه راست و درست و خود مصداق: «رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (سوره ی احزاب آیه ی ۲۳) (آنان مردانی هستند که عهد و پیمانی را که با خدا بسته اند به مرحله ی صدق رسانیدند) خواهد بود و خداوند صدیقان را با

پیامبران و شهیدان در یک ردیف ذکر فرموده است که می فرماید: فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ (سوره ی نساء آیه ی ۶۹)

پس آنان با کسانی که خداوند به آنان نعمت داده یعنی انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان هستند. و پیغمبران بزرگی مانند ابراهیم (ع) و ادريس (ع) را به عنوان صدیق معرفی می کند و می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (سوره ی مریم آیه ی ۴۱) آن بزرگوار پیامبری صدیق بود.

درباره ی برخی پیامبران نیز فرموده است: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدِّيقٍ عَلِيًّا» (سوره ی مریم آیه ی ۵۰) و ما قرار دادیم برای آن ها زبانی راست گو و بلند مرتبه.

و چون راستی و صداقت نزدیکترین راه به هدف می باشد کسی که در راه مستقیم سیر و سلوک کند کامیاب ترین افراد در راه رسیدن به مقصد خواهد بود ان شاء الله. («اوصاف الاشراف» خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات حضور، صفحه ۳۳)

وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُؤْتِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. (زمر: ۳۳) کسی که حقیقت و صداقت را با خود آورد و کسی که حقیقت و صداقت را باور کرد، آنان پرهیزکاران [واقعی] هستند.

امام صادق علیه السلام، سرلوحه دعوت همه پیامبران را «راستگویی» و «امانت داری» می داند و می فرماید: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثِ الْأَنْبِيَاءَ إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ. همانا خدای عزوجل بر نینگیخت پیامبران را، مگر به راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار.

باز از کلام آن حضرت است که: به حضرت اسماعیل از آن رو «صادق الوعد» گفتند که با کسی در جایی قرار گذاشت و تا مدتی (یکسال هم گفته اند) همان جا منتظر ماند. ازاین رو، خداوند او را صادق الوعد نامید.

راستگویی، کلید طلایی گنج مقصود است و همگان می توانند با آن، هم ره به سرای ایمان ببرند و هم به گنج پربهای دیانت و شریعت دست یابند. امام علی علیه السلام از راستی، به عنوان پایه دین و ستون ایمان یاد می کند و می فرماید: «راستی، ستون مسلمان و پایه ایمان است».

همچنین از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند: همواره ملازم راستی و همیشه راستگو باش، زیرا راستگویی به سوی راه نیک و درست راهنمایی می کند و راه نیک، به بهشت می رساند. چون آدمی همیشه راستگو باشد و راستی را پیشه کند، نزد خدا از زمره صدیقان شمرده می شود و از دروغ نیز همیشه دوری کن، زیرا عادت دروغ، آدمی را به سوی راه بد راهنمایی می کند و راه بد به دوزخ می رساند و هنگامی که آدمی به دروغگویی عادت کند و دروغ را برگزیند، در نتیجه، نزد خداوند در گروه دروغگویان نوشته می شود.

پیام متن: سعدیا راست روان، گوی سعادت بردند - راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

برخی آثار صدق و راستگویی

راستی در گفتار و کردار، انسان را محبوب دل ها و منبع شایسته اعتماد برای مردم می سازد. در حالی که ریا و نفاق و دروغ، افزون بر آنکه شخص را در جامعه و پیش خدا، بی اعتبار می سازد، سبب گسستن پیوندهای اجتماعی نیز می شود و افراد را پیش یکدیگر بی اعتماد می کند. انسان های دروغگو به دوگانگی در شخصیت دچار می شوند و به همین دلیل، به هنگام برملا شدن دروغ و ریاکاری شان، گرفتار رنج و عذاب وجدان می شوند. در حالی که افراد راستگو و راست کردار، چون تنها آن گونه که می نمایند هستند، وجدان آرامی دارند و از آشکار شدن باطن خویش نزد مردم نگران نیستند.

پیام متن: طاعت آن نیست که بر خاک نهی چهره خویش - صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست . سعدی

گستره و جنبه های صدق

۱. صدق در گفتار

راست گفتاری و سخن خلاف واقع به زبان نیاوردن، شناخته شده ترین نوع صدق و نخستین مرتبه آن است. در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: مردی به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا! خصلتی را که تأمین کننده خیر دنیا و آخرت است، به من بیاموز! پیامبر فرمود: دروغ نگو.

۲. صدق در کردار

گاهی سخنی را که انسان به زبان می آورد، راست و همسو با واقع است، ولی رفتار او برخلاف آن نشان می دهد و در واقع، بدانچه می گوید، عمل نمی کند. خداوند در قرآن کریم، کسانی را که میان رفتار و گفتار آنها هماهنگی نیست، سخت نکوهش می کند و این کار آنان را سبب ساز خشم و نفرت الهی شمرده است: «ای کسانی که ایمان آوردید! چرا سخنی می گوید که عمل نمی کنید. نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نکنید». (صف: ۳)

۳. صدق در پندار

انگیزه و اندیشه برای کارهای انسان، بسان جان است برای تن. اساس کار را نیت و فکر آدمی می سازد و اعمال و رفتار انسان، در حقیقت، برآمده از نیت اوست. فکر و اندیشه تا آنجا در شکل گیری و

تعیین شخصیت انسان مؤثر است که چهره های آدمیان در سرای آخرت، هماهنگ با نیت هایشان آشکار می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند در روز قیامت مردم را برابر نیت هایشان محشور می کند. باز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که: «خداوند به ظواهر و اعمال شما نگاه نمی کند. آنچه مورد توجه حق تعالی قرار می گیرد، درون دل های شماست.» بنابراین، انسان برای دست یابی به گوهر نفیس و ارج آفرین صداقت، افزون بر صدق در گفتار و هماهنگی میان گفتار و رفتار، به صدق در انگیزه و پندار نیز نیازمند است. راست پنداری و صدق در نیت، پیش نیاز و پایه صدق در گفتار و کردار است.

پیام متن: بنای صداقت، بدون حتی یکی از این سه عنصر نیز سست و ناتمام است: پندار صادقانه، گفتار صادقانه و کردار صادقانه.

شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله می گوید: من از همان دوران کودکی به راستگویی تربیت شدم. باری برای طلب علم و دانش، از مکه مکرمه به بغداد عازم شدم. مادرم به من چهل دینار داد تا خرج راه و سفرم بسازم و از من تعهد گرفت که راستگویی را همیشه پیشه بگیرم. همین که به سرزمین (همدان) رسیدیم، گروهی از دزدان جلوی ما را گرفتند و اجناس و وسایل کاروان را تصاحب کردند. دزدی از کنارم گذشت و گفت: چه همراه داری؟ گفتم: چهل دینار دارم. او فکر کرد که شوخی می کنم، مرا رها کرد. فرد دیگری آمد و همان سؤال را از من پرسید. من حقیقت را به او گفتم، او مرا پیش رئیس دزدان برد. سر گروه دزدان از من پرسید: چه چیزی تو را به راستگویی وادار کرده است؟ گفتم: مادرم از من تعهد گرفته است که همیشه راست بگویم. ترسیدم که مبادا به عهد خویش خیانت کرده باشم. ترس و وحشت همه وجود رئیس دزدان را فرا گرفت. همان وقت فریاد برآورد و گریبان چاک کرد و گفت: عجب! تو می ترسی از اینکه مبادا پیمان مادر را بشکنی، پس من چگونه نترسم که عهد خداوند را بشکنم؟ سپس دستور داد، همه کالاهای کاروان را برگردانند. آن گاه به شیخ عبدالقادر گیلانی گفت: من دیگر به دست تو توبه می کنم، دزدان دیگر گفتند: شما در دزدی سر گروه ما بوده اید، چه خوب است که امروز در توبه کردن هم سرگروه ما باشید. ما همگی توبه می کنیم. بدین ترتیب، به برکت راستگویی، همگی توبه کردند.

پیام متن: راستگویی، افزون بر آخرت، به حال دنیای انسان نیز مفید است. (منبع: طوبی - فروردین ۱۳۸۷، شماره ۲۷ - راستی و راستگویی)

یک داستان درباره نتیجه راستگویی از زبان شهید مطهری

شهید مطهری در کتابش چنین می نویسد: در زمان رضاشاه، آشوب هایی در مشهد شد و دامنه این آشوب ها به شهر ما فریمان نیز کشیده شد. بعد از آن قضایا، پدر من جزء کسانی بود که آن ها را گرفتند و بردند زندان. البته بعد از حدود یک ماه قرار منع تعقیب صادر شد و آزاد شد. اما بعد دو مرتبه، همان اشخاص را تحت تعقیب قرار دادند. پدر مرا هم دوباره گرفتند. وقتی پدر من آمد، گفتند قلم را بردار و هر چه می دانی بنویس. (این بار برادر مرا هم گرفتند) پدر من بعدا گفت که با خود گفتم: «النَّجَاةُ فِي الصَّدَقِ؛ نجات در راستگویی است». حقیقت را باید نوشت. هر چه بود نوشتم. (بازرس به پدر من گفته بود شما خودتان هر چه وقایع بوده بنویسید. به برادر من هم گفته بود تو هم هر مقدار اطلاع داری بردار بنویس).

پدر من خطش خوب بود، برادر من هم خطش بد نبود. پدرم می گفت بعد از آنکه نوشتیم، بازرس ابتدا این دو ورقه را برداشت نگاه کرد و گفت: به به! پدر از پسر بهتر می نویسد، پسر از پدر بهتر. بعد ورقه مرا برداشت خواند. وقتی خواند یک نگاهی کرد و گفت: آقا! از لحن این نوشته پیداست که شما آدم راستگویی هستید چون هر چه بوده ولو به ضرر خودت بوده نوشته ای. بعد گفت: چون تو یک چنین آدم صدیق و راستگویی هستی من قرار منع تعقیب صادر می کنم. (منبع: مرتضی مطهری - فلسفه تاریخ - صفحه ۱۲۱-۱۲۲)

راستگویی و مبارزه با کذب و دروغ

در تعلیمات اسلام به مسأله ی راستگویی و مبارزه با کذب و دروغ فوق العاده اهمیت داده شده است که نمونه های آنرا به طور فشرده و فهرست وار ذیلاً ملاحظه می کنید:

۱ - راستگویی و اداء امانت دو نشانه ی بارز ایمان و شخصیت انسان است، حتی دلالت این دو بر ایمان از نماز هم برتر و بیشتر است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، چرا که ممکن است عادت آنها شده باشد، به طوری که اگر آنها ترک کنند ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی و امانت آنها کنید.

ذکر این دو با هم (راستگویی و امانت) به خاطر این است که ریشه ی مشترکی دارند؛ زیرا راستگویی چیزی جز امانت در سخن نیست، و امانت همان راستی در عمل است.

۲- دروغ سرچشمه ی همه ی گناهان

در روایات اسلامی دروغ به عنوان کلید گناهان شمرده شده است ، علی (علیه السلام) می فرماید :
الصدق یهدی الی البرّ و البرّ یهدی الی الجنّة راستگویی دعوت به نیکوکاری می کند و نیکوکاری
دعوت به بهشت .

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم ، انّ الله عز و جل جعل للشرّ اقفالاً و جعل مفاتيح
تلك الاقفال الشرّاب و الکذب شرّ من الشرّاب. خداوند متعال برای شر و بدی ، قفل هایی قرار داده و
کلید آن قفلها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتی ها و بدیها عقل است و مشروبات الکلی عقل را
از کار می اندازد) سپس اضافه فرمود : دروغ از شراب هم بدتر است .

امام عسگری (علیه السلام) می فرماید : جعلت الخبائث کلّها فی بیت و جعل مفتاحها الکذب. تمام
پلیدیها در اطاقی قرار داده شده ، و کلید آن دروغ است .

رابطه ی دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار ، هرگز نمی تواند راستگو باشد .
چرا که راستگویی موجب رسوائی او است و برای پوشاندن آثار گناه ، معمولاً باید متوسل به دروغ
شود . و بعبارت دیگر ، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می کند ، و راستگویی محدود

در روایت است که شخصی به حضور پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: من بیشتر گناهان را
مرتکب می شوم، ولی تصمیم گرفته ام که خود را اصلاح کنم، ولی نمی دانم چگونه؟ حضرت فرمود:
راست بگو و دروغ نگو و هر گناهی که می خواهی، انجام بده. او در محضر پیامبر تعهد کرد که هرگز
دروغ نگوید.

پس از مدت کوتاهی، شیطان او را وسوسه کرد تا کار خلافی انجام دهد. بی درنگ به فکر فرو رفت
که اگر من مرتکب چنین عملی شوم و فردا رسول خدا (ص) از من در این باره بپرسد، چه بگویم. اگر
راست بگویم، حد بر من جاری می کند و اگر دروغ بگویم، که خلاف تعهد است. به همین ترتیب، هر
گاه می خواست مرتکب گناهی شود، قدری اندیشه می کرد و به این ترتیب، ترک دروغ سبب شد دیگر
گناهان را نیز ترک کند. (امالی، ص ۴۱۹)

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در این باره به زیبایی می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَذَبَ
بغیر عذر لعنه سبعون ألف ملک و خرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش و كتب الله علیه تلك الکذبة
سبعین زنية أهونها کمن زنی بأمّه» (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۶)

مؤمن هرگاه بدون عذر دروغی بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می کنند و بوی گندی از قلبش
خارج می شود که تا به عرش می رسد، و خداوند به سبب این دروغ، گناه هفتاد زنا که کمترین آن
زنای با مادر است در پرونده ی اعمالش می نویسد.

۳- دروغ سرچشمه ی نفاق است - چرا که راستگویی یعنی هماهنگی زبان و دل و بنابراین دروغ ناهماهنگی این دو است ، نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست

۴- دروغ با ایمان سازگار نیست ... در حدیثی چنین می خوانیم : از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ، ممکن است (احیاناً) بخیل باشد . فرمود : آری ، پرسیدند آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد ؟ فرمود نه ! چرا که دروغ از نشانه های نفاق است و نفاق ، با ایمان سازگار نیست

۵- دروغ نابود کننده ی سرمایه ی اطمینان است .

می دانیم که مهمترین سرمایه ی یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است و مهمترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می کشاند دروغ و خیانت و تقلب است ، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راستگویی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است

حضرت علی (علیه السلام) در کلمات قصارش می فرماید : از دوستی با دروغگو پرهیز که او همچون سراب است ، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می سازد . (تفسیر نمونه / ج ۱۱ / ص ۴۱۲ تا ۴۱۵)

۶- اصولاً آدم های ضعیف به دروغ متوسل می شوند و دروغ نشانه ضعف انسان است . هیچگاه انسان قوی و صاحب اراده دروغ نمی گوید . گفتن حقیقت خود نشان از شجاعت انسان دارد . کسی که دروغ می گوید از به خطر افتادن منافعش هراس دارد و به خاطر حفظ منافع و خواسته های حقیر دنیوی خود ، حقیقت را قربانی می کند .

در آیات و روایات نخستین شرط سلامت نفسانی ، صداقت دانسته شده است . خداوند دروغ را دشمن می دارد و آن را جزو گناهان کبیره قرار داده و وعده دوزخ به دروغگو داده است . پیامبر (ص) دروغ را به هر شکلی نادرست و باطل می داند حتی اگر برای شادی و سرور دیگران باشد . ایشان می فرماید : ویل للذی یحدث فکذب لیضحک به القوم ویل له ، ویل له ؛ وای بر کسی که کلام دروغی را نقل کند تا دیگران بخندند . وای بر او ، وای بر او (بحار الانوار ، ج ۷۴ ، ص ۸۸)

امیر متقیان علی (علیه السلام) در کلامی زیبا و دلنشین پیرامون این موضوع می فرماید : «لا یصلح الکذب جدّ و لا هزل و لا ان یعد احدکم صبیّه ثم لا یفی له انّ الکذب یهدی إلى الفجور و الفجور یهدی إلى التار» (وسائل الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۲۵۰) صلاح نیست که انسان دروغ بگوید ، چه دروغ جدّی و چه شوخی ، و نباید یکی از شما به فرزندش وعده ی چیزی بدهد و به آن وفا نکند ، همانا دروغ انسان را به فسق و فجور می کشاند و فجور هم او را به سوی آتش می برد .

امام سجّاد علیه السلام : اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ ، فِی كُلِّ جِدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِی الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ ؛ از دروغ كوچك و بزرگش ، جدّی و شوخیش پرهیزید ، زیرا انسان هرگاه در چیز كوچك دروغ بگوید ، به گفتن دروغ بزرگ نیز جرئت پیدا می کند . (تحف العقول ص ۲۷۸)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در ضمن یکی از وصیت‌هایی که به جناب اباذر داشته فرموده‌اند: کسی که عورتش و زبانش را حفظ کند، وارد بهشت خواهد شد. ابوذر گفت: آیا ما به سبب کلماتی که به زبان می‌آوریم نیز مورد بازخواست قرار می‌گیریم؟! حضرت فرمود: آیا چیزی جزء، کلماتی که مردم به زبان جاری می‌سازند، آن‌ها را جهنمی می‌کند؟! [یعنی عمدتاً مردم به خاطر زبانشان جهنمی می‌شوند]. ... ای اباذر! همانا شخصی در مجلسی کلمه‌ای می‌گوید که اهل آن مجلس را بخنداند، پس به سبب آن در طبقات جهنم فرو می‌رود، وای بر کسی که سخن دروغ بگوید تا جمعی بخندد، وای بر او، وای بر او، ای اباذر هر کس خاموش شد، نجات یافت، بر تو باد به راستگویی و هیچ وقت از دهان خود دروغی را بیرون می‌فکن. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۱)

آیه الله مجتبی تهرانی در زمینه ی درمان عملی دروغ می فرمایند: یکی از مهمترین روشهای عملی در درمان دروغ آن است که انسان پیش از آنکه کلمه ای را بر زبان بیاورد، درباره ی درستی یا نادرستی آن بیاندیشد، و به آثار و عواقب آن توجه کند

شیوه ی دیگر در درمان عملی دروغ آن است که از معاشرت با دوستان دروغگو بپرهیزد؛ چرا که بسیاری از زشتیها در اثر رفت و آمد و همنشینی با انسانهای ناصالح پدید می آید و به عکس، بسیاری از زیباییهای اخلاقی هم در همنشینی با خوبان و صالحان پدیدار می شود.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد - سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد (اخلاق الهی / آفات زبان / آیه الله مجتبی تهرانی)

راه دیگر، قرار دادن تنبیه شرعی در صورت دروغ گفتن است. برای مثال: می توانید با هر بار دروغ گفتن مبلغی را به عنوان صدقه کنار بگذارید و یا فردای آن روز را روزه بگیرید.

دعا و نیایش و زاری به درگاه الهی و توسل به حضرات معصومین، بخصوص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و تلاوت روزانه ی آیات قرآن کریم و تفکر در آن، بسیار مؤثر است.

بی شک اگر راهکارهای ارائه شده را بطور مداوم انجام دهید، پس از مدتی خواهید دید که بطور کلی این صفت را ترک کرده اید. انشاءالله

آورده اند که یکی از تازه مسلمانان نزد علی (ع) آمد و گفت: "یا امیر المؤمنین، در اسلام مناهی بسیار است و مرا اجتناب از جمله میسر نمی شود. یک خصلت از خصال ناپسند مرا انتخاب کن تا از آن دور باشم." حضرت فرمودند: "برو و از دروغ گفتن دوری نمای." مرد از خدمت او بازگشت و در راه گذار او را نظر بر خانه ی خمار افتاد و طبیعت او به نوشیدن خمر میل کرد. خواست که آن را ارتکاب نماید. اندیشه کرد که اگر امیرالمؤمنین بیرسد که خمر خورده ای، اگر اقرار کنم حد زند و اگر گویم نه دروغ گفته باشم و عهد کردم که دروغ نگویم. پس از سر آن درگذشت. همچنین به جایی رسید که مردی ناتوان زر بسیار داشت و به سوی بازار. او را هوای آن در سر افتاد که زر از

دست پیر بر باید و بگریزد. ولی چون لختی اندیشید به همان علت اول از این کار نیز گذشت و حاصل آن که بر هر گناه که می رسید از بیم آن که نباید که به سبب ارتکاب آن دروغ گفتن گیرد عنان باز می کشید. چندی که گذشت به خدمت حضرت علی (ع) رسید و گفت: "یا امیرالمؤمنین جمله ی راه ها بر من بسته گردانیدی و مرا آشکار شد که سر همه ی بدی ها دروغ گفتن است و بدین سان مرد از سر گناهان درگذشت و از پرهیزکاران روزگار خود شد...

بی گمان کلید بسیاری از گناهان، دروغ و عدم صداقت در گفتار است. امام حسن عسگری (ع) می فرماید: جعلت الخبائث کلّها فی بیت و جعل مفتاحها الکذب؛ تمام زشتی ها در اتافی قرار داده شده و کلید آن، دروغ است. (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۲)

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: انّ الصدق يهدي البرّ و انّ البرّ يهدي الى الجنّة و انّ الرجل ليصدق حتّى يكتب عند الله صديقاً و انّ الكذب يهدي الى الفجور و انّ الفجور يهدي الى النار و انّ الرجل ليكذب حتّى يكتب عند الله كذاباً. (متفق عليه). رسول اکرم صلى الله عليه و سلم میفرماید: راستگویی انسان را به سوی نیکی میبرد و نیکی او را وارد بهشت میکند فرد پیوسته راست میگوید تا جایی که در نزد خداوند صديق (بسیار راستگو) لقب میگیرد و دروغ انسان را بسوی زشتی میکشاند و گناه فرد را وارد جهنم میکند، شخص پیوسته دروغ میگوید تا اینکه در پیشگاه خدا کذاب (بسیار دروغگو) لقب میگیرد.

پیامبر اکرم علیه الصّلاة و السّلام در حدیث دیگری فرموده اند: آية المنافق ثلاث: اذا حدث كذب و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان. متفق علیه. یعنی نشانه منافق سه چیز است: وقتی سخن میگوید دروغ میگوید، وقتی وعده دهد خلاف وعده مینماید و وقتی امانتی به او دهد خیانت میکند. خداوند متعال نیز در مورد دروغ گویان چنین میفرماید: لعنت الله على الكاذبين. (سوره آل عمران، آیه ۶۱). یعنی لعنت خدا بر دروغ گویان است.

و در آیه دیگر میفرماید: انّ الله لا يهدي من هو مسرف كذاب. (سوره غافر آیه ۲۸). یعنی قطعاً خداوند کسی را به راه نجات و رستگاری رهنمود نمیسازد که تجاوز گر و دروغ پرداز باشد. دین اسلام اهمیت فراوانی به تربیت درست مسلمانها میدهد که بر پاکی قلب و زبان استوار باشد. رسول اکرم صلى الله عليه و سلم را قبل از پیامبری بخاطر صداقتش، صادق و امین لقب داده بودند زیرا در تمام مدت عمر دروغی از ایشان شنیده نشده بود.

خداوند متعال حضرت اسماعیل را بخاطر صداقت و راستگویی ستایش مینماید آنجا که میگوید: و اذكر في الكتاب اسماعيل أنّه كان صادق الوعد و كان رسولا نبياً. یعنی در کتاب آسمانی از اسماعیل بگو آن کسی که در وعده هایش راست بود و پیامبر والا مقامی بود. (سوره مریم آیه ۵۴)

دروغ چیست و دروغگو کیست؟

اینکه انسان واقعه ای را بیان کند که اتفاق نیفتاده است یا چیزی را ادعا کند که در او نیست، مثلاً بگوید: چنان کردم در حالیکه نکرده یا فلانی را دیدم در حالی که وی را ندیده و این ویژگی و خصلت های منافقین است که خداوند و رسول و مؤمنان از آن بیزار و متنفرند.

بخشی از اقسام و نمونه های دروغ

۱- روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از خانه خارج شدند، کودکی را دیدند که مشغول بازی است مادرش به او گفت: بیا تا چیزی به تو بدهم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به زن گفتند: چه می خواهی به او بدهی و زن گفت: خرما. پیامبر گفتند: اگر آنچه وعده دادی عمل نکنی در نامه اعمال یک دروغ ثبت میشود. پیامبر اکرم وی را از دروغ گفتن حتی به کودک خردسال نیز باز داشتند، زیرا برخی از مادران کودکان را صدا میزنند و میگویند: بیا تا چیزی برای تو بدهم، همین که کودک میآید چیزی به او نمیدهند. پس در نتیجه دروغگو میشوند. همچنین اگر کسی به دوستش بگوید که فردا چیزی برای تو خواهم داد و ندهد به او دروغ گفته است.

۲- اینکه انسان به دروغ ادعا نماید که چیزی از آن اوست مثلاً ادعا نماید که این قلم یا کتاب که در دست دوستش میباشد از آن اوست. با این ادعایش هم به دوستش دروغ گفته هم به خدایش.

۳- داستانهایی را بگوید که اتفاق نیفتاده است یا ادعا نماید که سرمایه ای دارد در حالیکه چنین نیست.

۴- دروغ به پدر و مادر. بعضی از فرزندان به منزل میآیند پدر و مادر از او میپرسند کجا بودی؟ و او به دروغ میگوید با دوستم بودم یا در کلاس بودم یا در راه معطل شدم و خداوند میداند که او مشغول بازی و سرگرمی بوده است. خداوند او را بخاطر این دروغش محاسبه میکند.

۵- دروغ به معلم: وقتی دانش آموز تنبل است و تکالیف مدرسه را انجام نمیدهد میگوید: مریض بودم یا پدرم مریض بود و من کارهای بیرون از منزل را انجام میدادم یا دروغ دیگری از این قبیل.

۶- ادعا میکند که خوابی دیده در حالیکه چنین خوابی ندیده است. کسی که چنین ادعای نابجایی کند در روز قیامت در حالی خدا را ملاقات میکند که خداوند بر او خشمناک است سپس او را وارد جهنم میکند. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم میفرمایند: کسی که خود را خواب نما کند یعنی به دروغ ادعا نماید که خوابی دیده است در جهنم است.

۷- شهادت دروغ. خداوند متعال میفرماید: واجتنبوا قول الزور. یعنی از سخن و گواهی دروغ پرهیزید. (حج آیه ۳۰) و نیز خداوند در اوصاف بندگان نیک میفرماید: والَّذین لا یشهدون الزور. یعنی

مؤمنان واقعی کسانی اند که شهادت دروغ نمیدهند یعنی مؤمنان از این خصلت زشت به دورند. (فرقان آیه ۷۲)

شهادت به دروغ این است که انسان به ناحق گواهی دهد. مردم از وی سؤال میکنند که آیا فلانی را دیدی که دزدی میکند یا قتلی را مرتکب میشود، در پاسخ میگوید بله در حالی که نه او را دیده و نه شنیده است در این نتیجه با این شهادت دروغ وی، جان انسانی بی گناه به خطر می افتد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم گناه این کار را بسیار سنگین شمرده اند.

۸- به دروغ سوگند بخورد. سوگند دروغ از گناهان کبیره است. کسی که به دروغ سوگند یاد کند وارد جهنم میشود و چنین سوگندی را غموس یعنی غوطه خوردن در آتش، گویند مانند این است که راه هفتاد ساله را بدون استراحت طی کند چه کسی تحمل چنین عذابی را دارد؟ بسیاری از مردم عادت کرده اند که بگویند: «والله» به خدا قسم و ما به خوبی میدانیم که مسلمان جز برای کاری بسیار مهم سوگند نمیخورد. و زیاد سوگند خوردن دلیل بر دروغگویی شخص محسوب میشود و هرگز دلیل راستگویی نیست. پس ای برادر و خواهر گرامی زبانتان را از اینکه به دروغ سوگند یاد کنید پاک بدار و بدان که مسلمان نه در راستی و نه در دروغ، سوگند یاد نمیکند.

۹- یکی دیگر از اقسام دروغ این است که شخصی در توبه اش با خدا صادق نباشد. اگر مسلمان گناهی انجام دهد و از آن توبه کند باید توبه اش صادقانه باشد و اگر توبه صادقانه نبود خیلی زود به آن گناه باز میگردد و وارد جهنم میشود.

۱۰- و همچنین یکی دیگر از اقسام دروغ این است که سخنان شخص بر اساس شنیده ها باشد یعنی هر چه را میشنود تعریف کند. رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمایند: كَفَى بِالْمَرْءِ كَذْبًا أَنْ يَخْذُلَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ. یعنی برای دروغگویی شخص همین بس است که هر چه را میشنود بگوید. یعنی انسانی که هر چه را میشنود برای مردم نقل کند دروغگو است بلکه از بدترین دروغگویان است.

۱۱- اینکه فرد مسلمان برای خندانیدن مردم لطیفه ها و جک های دروغی تعریف کند که پایه و اساس ندارد.

سرانجام دروغگو

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به ما خبر داده که برای دروغگویی عذاب سختی در جهنم در نظر گرفته شده است. در شب معراج رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فردی را مشاهده نموده که میله آهنی در دست دارد که با آتش سرخ شده است آن را در رخسار چپش میگذارد و چنان از پشت آن را

میکشد که از زیر فك و رخسار راستش بیرون میشود. مرتب این کار را انجام میدهد. رسول خدا پرسید: او کیست؟ جبرئیل گفت: او دروغگو است که تا روز قیامت این چنین مجازات میشود. روزی امام بخاری رحمه الله علیه بخاطر شنیدن حدیثی از احادیث، نزد فردی رفتند و ایشان آن فرد را دیدند که دامنش را جمع کرده به دنبال اسبش میرود و به اسب اشاره میکند که داخل دامنش جو یا کاه است. وقتی اسب برگشت آن مرد پیراهنش را رها کرد و در آن نه جو بود نه کاه. امام بخاری بعد از مشاهده این صحنه فرمودند: کسی که به حیوانی دروغ بگوید به انسانها نیز دروغ میگوید. و با سرعت آنجا را ترك کرده و رفتند. ابو امامه روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى الله علیه و سلم فرمودند: إِنَّ الْكَذِبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ التَّفَاقُحِ. یعنی: بی گمان دروغ دری است از درهای نفاق. روایت شده که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حالیکه خطبه میخواندند فرمودند: پیامبر اکرم صَلَّى الله علیه و سلم پارسال در این مکان ایستاده و گریه کرد و فرمود: إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مَعَ الْفُجُورِ وَ هُمَا فِي النَّارِ. یعنی: از دروغ گفتن بپرهیزید، بی گمان آن همراه با فسق منبع فجور میباشد و صاحبان هر دو در آتش دوزخ میباشند.

شوخی و مزاح پیامبر اکرم «ص» هم صادقانه بود

بعضی از اوقات انسان فکر میکند که اگر دروغ نگوید دیگران نمیخندند بنابراین سخنی میگوید که اتفاق نیفتاده است ولی پیامبر اکرم صَلَّى الله علیه وآله وسلم به ما آموخته اند که شوخی، مزاح و سرگرمی صادقانه و درست چگونه است. پیامبر فرموده اند: إِنِّي لَأَمْزُحُ وَ لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا. یعنی من مزاح و شوخی میکنم، اما جز حق چیز دیگری نمیگویم. به طور مثال رسول خدا صَلَّى الله علیه وآله وسلم به پیرزنی گفتند: در چشم های تو سفیدی است. زن گمان کرد که هدف پیامبر بیماری است گفت: ای رسول خدا چنین نیست؟ پیامبر فرمودند: آیا در چشم های همه ما سفیدی و سیاهی نیست. سپس زن خندید.

و همچنین پیامبر اکرم صَلَّى الله علیه وآله وسلم به شوخی به پیر زنی گفتند: پیر زن ها وارد بهشت نمی شوند. پیر زن که گمان کرد هرگز وارد بهشت نمی شود شروع به گریه نمود. پیامبر اکرم خندیدند و فرمودند: در حال پیری کسی داخل بهشت نمی شود. چون خداوند متعال جوانی را دوباره به بهشتیان باز می گرداند و بهشتیان همه جوان هستند. و...

عاقبت صداقت و راستی

در زمان گذشته نوجوانی برای کسب علم و دانش راه سفر را در پیش گرفت. مادرش به او گفته بود: فرزندم هرگز دروغ نگو، زیرا نجات در راستی است گرچه انسان با راست گفتن به هلاکت برسد. مادر صد دینار و یا به روایتی چهل دینار به فرزندش داده بود. نوجوان راه سفر را در پیش گرفت و به بیابان رسید در راه تعدادی دزد به او برخوردند. به او گفتند: آیا همراهت پول هست گفت: آری صد دینار همراهم میباشد. دزدها از کار او در شگفت شدند و تعجب نمودند. زیرا مردم وقتی دزدها را میبینند پولشان را پنهان میکنند و میگویند پولی با ما نیست. سارقین خندیدند و گفتند: ما را مسخره میکنی. آن نوجوان صادق گفت: نخندید، این مقدار پول همراه من هست، دزدها او را پیش رئیسشان بردند. رئیس دزدان به او گفت: چرا دروغ میگویی و ادعا می کنی که با تو صد دینار است. نوجوان گفت: به شما دروغ نگفتم. و این هم پولی که همراه من است و صد دینار را بیرون نمود. رئیس دزدان گفت: فرزندم چرا دروغ نمیگویی؟ در جواب گفت: مادرم مرا به راستگویی دستور داده است من هرگز دروغ نمیگویم تا نافرمانی مادرم را نکرده باشم. مرد شروع به گریه نمود و گفت: تو میترسی اگر دروغ بگویی مادرت ناراحت شود و من از اینکه خدا را ناراحت کنم نمیترسم. فرزندم درس مهمی به من دادی، سپس توبه کرد و دست از دزدی برداشت و سایر دزدان نیز با او توبه نمودند. و جوان و مالش را رها کردند. آری این چنین در راستگویی نجات است.

پاداش راستگو و راستگوئی

- ۱- خداوند متعال او را دوست میدارد و در نزد خداوند لقب صدیق به خود میگیرد و او را وارد بهشت میکند.
 - ۲- به راستگویی مشهور میگردد، مردم او را دوست میدارند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را دوست میداشتند.
 - ۳- از مؤمنان راستگو به شمار میآید.
 - ۴- خداوند متعال به سبب راستی و صداقتش او را از هر بدی نجات میدهد.
- قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (مائده: ۱۱۹) خدا فرمود: این، روزی است که راستگويان را

راستی شان سود ببخشد. برای آنان باغهایی است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. (احزاب: ۳۵)

مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنانی که فراوان خدا را یاد می کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

توصیه دیگران به هم نشینی با راستگویان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (توبه: ۱۱۹) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

طلب مغفرت یکی از ویژگی های راستگویان
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ. (آل عمران: ۱۶ و ۱۷) همان کسانی که می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم؛ پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگهدار، [اینانند] شکیبایان و راستگویان و فرمان برداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان.

پاداش راستگویی این مرد

مرد متاهل با منشی خود رابطه داشت. یک روز باهم به خانه منشی رفتند و تمام بعد از ظهر باهم بودند و از خستگی به خواب رفتند. ساعت هشت شب مرد از خواب بیدار شد، به سرعت مشغول پوشیدن لباس شد و در همین حال از معشوقه اش خواست تا کفشهایش را بیرون ببرد و روی چمنهای باغچه بمالد تا کثیف به نظر برسد. بعد از پوشیدن کفشها به سرعت راهی خانه شد. در خانه همسرش باعصبانیت فریاد زد: تا حالا کجا بودی؟ مرد پاسخ داد: من نمی توانم به تو دروغ بگویم، من با منشیم رابطه دارم و ما تمام بعد از ظهر را باهم بودیم !!! زن به کفشهای او نگاه کرد و گفت: دروغگوی پست فطرت من میدانم که تو تمام بعد از ظهر را مشغول بازی گلف بودی !!! مرد سر به زیر انداخت و سکوت کرد. ! شادمان و مغرور از اینکه او مردی است که هرگز به همسرش دروغ نگفته و نخواهد گفت.

نکته های پند آمیز

- ۱- راستگو دوست و دروغگو دشمن خداست.
- ۲- راستگو از مومنان است و دروغگو از منافقین.
- ۳- سخن حق را بگو گرچه تلخ باشد.
- ۴- راستگو با راستین نجات میابد و دروغگو با دروغش هلاک میشود.
- ۵- از نامهای رسول گرامی «صادق» است.
- ۶- مسلمان جز راست نمیگوید و مؤمن دروغگو نمیشود، روزی شخصی از حضرت لقمان علیه السلام پرسیدند: شما چگونه این مقام و رتبه بلند را حاصل نمودید؟ فرمودند: با راستگویی، امانت داری و پرهیز از لغویات (لهو و لعب). رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: شما ضمانت شش چیز را به من دهید من ضامن بهشت شما خواهم شد: ۱- همیشه راستگو باشید. ۲- حتی الامکان بر وعده و قول خود عمل کنید. ۳- به امانت خیانت نکنید. ۴- شرمگاه خود را بر نامحرمان بیوشانید. ۵- نگاههای خود را پائین بگیرید. ۶- با دست ها از ظلم جلو گیری کنید. فرمودند: راستگویی زینت اولیای کرام و دروغ نشانه بدبختیها میباشد. پس چه خوب است که بنا به فرموده پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم من کان يؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت، یعنی کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن نیک بگوید و یا سکوت اختیار کرده و خاموش باشد، در گفتارمان تفکر کنیم تا خدای نکرده دروغی از ما سر نزنند و یا اینکه ساکت و خاموش بنشینیم. (مأخذ شش عنوان گذشته: سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم جلد اول - مختصر احیاء علوم الدین - نور الجواهر در اقوال الکبائر - غافلان را آگاه سازیم - کبایر (گناهان کبیره)

صدق و راستی در ادبیات

- همه راستی کن که از راستی - نیاید بکار اندرون کاستی . فردوسی .
- اگر خواهی از هر دو سر آبروی - همه راستی کن همه راست گوی . فردوسی .
- راستی در کار برتر حیلتي است - راستی کن تا نیایدت احتیال . ناصر خسرو .
- راستی کن تا بدل چون چشم سر بینا شوی - راستی در دل ترا چشم دگر بینا کند، ناصر خسرو .
- راستی کن که اندرین رسته - نشوی جز بر راستی رسته . سنائی .

راستی کن ای تو فخر راستان - ای تو صدر و من درت را آستان . مولوی .
 تو راست باش تا دگران راستی کنند - دانی که بی سطراره نرفته ست جدولی . سعدی .
 راستی کردند و فرمودند مردان خدای - ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را . سعدی .
 سعدیا راستروان گوی سعادت بردند - راستی کن که بمنزل نرسد کجرفتار . سعدی .
 هرکه راستی کند از خدا نترسد . (مجالس سعدی ص ۲۰). تو راستی کن و با گردش زمانه بساز - که
 مکر هم بخداوند مکر گردد باز . سعدی .
 راستی کن که راستان رستند - در جهان راستان قوی دستند - یوسف از راستی رسید به تخت -
 راستی کن که راست گردد بخت . اوحدی .
 راستی کن، که راستان رستند - در جهان راستان قوی دستند
 راستگاران بلندنام شوند - کجروان نیم پخته خام شوند
 یوسف از راستی رسید به تخت - راستی کن، که راست گردد بخت
 گر بدی دامنش گرفت چه باک؟ - چه کند دست بد به دامن پاک؟
 راست گوینده راست بیند خواب - خواب یوسف که کج نشد، دریاب
 چون درو بود راست کرداری - خواب او گشت قفل بیداری
 چون به نیکی درید پیرهنی - شد مسخر چو مصرش انجمنی
 پیرهن کین بود مقاماتش - دیده روشن کند کراماتش
 گو بدر بر تن نکو رفتار - پوستین گرگ و پیرهن گفتار
 دامن را که در کشی ز هوا - این اثرها کند، رواست، روا
 به گراف آنچنان عزیز نشد - که گرفتار خفت و خیز نشد
 چون خیانت نکرد با دل جفت - راست آمد هر آن حدیث که گفت
 پاک دل را زیان به تن نرسد - ور رسد جز به پیرهن نرسد
 از دو چاه و دو گرگ دیده شکنج - چه عجب گر رسد به جاه و به گنج؟
 گرگ اول چو بیگناه آمد - نام او در کتاب شاه آمد
 گرگ آخر چو در فضیحت ماند - ایزد او را به نام خویش بخواند
 گر غلامی عزیز گردد و شاه - نه عجب، چون بری بود ز گناه
 ور شود شاه خواجه جانی - عجب اینست و نیست ارزانی
 قول و فعل تو تا نگردد راست - هر چه خواهی نمود جمله هب است
 کور و کر گر نه ای ز چاه مترس - راست باش و زمیر و شاه مترس
 استوار و شجاع باش و دلیر - در نفاذ امور شرع چو شیر

بنده شرع باش و راتب او - مگذر از شرع و از مراتب او
 عقل را شرع در کنشت کند - جبن را شرع خوب و زشت کند
 صدق چون راست شد روانت را - بی رعونت کند گمانت را
 آخرین یار اولیا صدقست - اولین کار انبیا صدقست
 هر که زین صدق دم تواند زد - در ولایت قدم تواند زد
 تا نگردد درون و بیرون راست - بوی صدق از تو برنخواهد خاست
 صدقت از نار خود سقیم کند - صبر در صدق مستقیم کند
 صادقان را رجال گفت خدای - خنک آنکو به صدق دارد رای
 صدق آینه ایست حال ترا - روی نفس تو و کمال ترا
 تا تو باشی، ز راستی مگذر - مکش از خط راستگاران سر
 صدق میزان کرده ها باشد - و آنچه در زیر پرده ها باشد
 گر چو بوبکر صدق کرداری - جز خدا و رسول نگذاری
 راستی ورز و رستگاری بین - یار شو خلق را و یاری بین
 صادقی، هر چه جز خداست بباز - از بد و نیک با خدا پرداز
 ترسکاری، به راست رفتن کوش - ور نداری، تو خود نداری هوش
 گر حکیمی دروغ سار مباش - با کژو با دروغ یار مباش
 اوحدی «جام جم

ادای امانت و نیکو امانت داری

وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله ادای امانت و نیکو امانت داری است
یکی از خصایل اخلاقی انسان که دارای ارزش و اهمیت فوق العاده ای است، امانت و امانت داری است.

امانت در فرهنگ لغت، دارای معانی مختلفی است؛ پاس داری، حفاظت، امنیت، امان، مواظبت، مراقبت، رازداری، نگه داری، آسایش و آرامش روح و جان از جمله معانی امانت است و مفاهیمی چون: خیانت، دزدی و چپاول، بی وفایی، ایجاد رعب و وحشت، نیرنگ، جاسوسی، نفاق، بهتان، کتمان حقیقت و بی مبالایی در نگه داری اسرار، متضاد آن می باشد.
امانت به عنوان یکی از صفات اخلاقی و ملکوتی، دارای واژه های زیبا و مقدسی است. وجود این واژه ها نشان دهنده قداست و شایستگی خارق العاده ای می باشد که در متن امانت نهفته است.

این خصلت معنوی و روحانی، در روح و روان انسان های پاک سیرت وجود دارد و همواره در گفتار، رفتار، کردار و اعمال آنان نمایان است.

اگر با دیدی وسیع تر به متن امانت بنگریم، درمی یابیم که حتی افراد لایبالی و بی ایمانی که بویی از انسانیت و حسن خلق نبرده اند و بعضاً ظلم و ستم می کنند، به نوعی شیفته و جذب امانت و امانت داران می شوند. دلیل آن این است که امانت دربردارنده امنیت و امان است. کلمه ای که با شنیدن نام آن، نوعی آرامش خاطر و آسایش خیال را برای انسان به ارمغان می آورد و در پناهش امنیت روح و روان او را تضمین می کند و از هر گونه خوف و ترس در امان می دارد.

امانت از دیدگاه اسلام

امانت در نظر اسلام، از ارزش و جایگاه والایی برخوردار است، به طوری که نمونه های فراوانی از سفارش ها و توجهات الهی قرآن و احادیث و روایات ائمه معصومین (ع) به چشم می خورد.
خداوند متعال که خود بهترین و بزرگ ترین امین و نگهبان است، از هر گونه دغل بازی و خیانت پاک و مبرا می باشد. در این جا به نمونه هایی از آیات قرآنی و روایات معصومین (ع) که درباره امانت وارد شده است، اشاره می کنیم.

در آیات و روایات بر ادای امانت و ترک خیانت، بسیار تاکید شده است. خداوند در قرآن کریم میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** (آیه ۵۸ سوره نساء) خداوند فرمان میدهد به شما که امانت‌ها را به صاحبانش بر گردانید. در جایی دیگر می‌فرماید: **«فَإِنْ آمَنَ بِبَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أَوْثَمَنَ أَمَانَتَهُ وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ...»** (سوره بقره، آیه ۲۸۳) و اگر کسی از شما دیگری را امین دانست، آن کس که امین دانسته شده امانت را باز دهد و باید از خدا بترسد.» و میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** (آیه ۲۷ سوره انفال) امانت را چنان که تحویل گرفته اید ادا کرده و به صاحبان آن برگردانید و خیانت در امانت نکنید.

آیه دیگری به امانت داری در طول زندگی و پاداش عظیمی که به شخص امین تعلق می‌گیرد، اشاره می‌کند و می‌فرماید: **(وَالَّذِينَ لَا مَنَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ، رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ أولئك في جنّات مكرمون)** (معارج (۷۰) آیه ۳۲ تا ۳۵)؛ و آنان که امانت و عهد و پیمان‌شان را رعایت می‌کنند، و آنان که برای شهادت به حق قیام می‌کنند، و آنان که بر نمازشان مواظبت دارند، اینان در باغ‌های بهشت با عزت و احترام متنعم اند.

امام علی(ع) درباره امانت داری می‌فرماید: **(الامانة والوفاء صدق الافعال والكذب والافتراء خيانة الاقوال)** (غررالحکم، حدیث ۲۰۸۳)؛ امانت داری و وفاداری، راستی افعال (اعمال) است و دروغ و بهتان، خیانت اقوال (گفته‌ها).

آن حضرت در حدیثی دیگر، درباره ارزش معنوی امانت داری می‌فرماید: **(الزم الصدق والامانة فانهما سجيّة الابرار)** (غررالحکم، حدیث ۲۳۳۵)؛ پیوسته ملازم راست گویی و امانت داری باش که آن دو شیوه نیکان است.

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: **اتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَيْكُمْ بِادَاءِ الْإِمَانَةِ إِلَىٰ مَنْ أَيْتَمَنَكُمْ** (امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۵)؛ از خدا بترسید و هرکس که شما را امین دانسته و امانتی به شما سپرده، امانتش را بازگردانید.

و نیز درباره امر خطیر و مهم رسالت پیغمبران، امام صادق(ع) می‌فرماید: **خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ يَغْمِرُ رَأْسَ مَبْعُوثٍ مَكَرًا بِأَمَانَتِهِ** (اصول کافی در مبانی دین اسلام، ص ۶۸)

امیر مومنان (ع) - فرمود: «سوگند می‌خورم که لحظه‌ای قبل از وفات پیامبر (ص) سه بار از او شنیدم که فرمود: **يَا أَبَا الْحَسَنِ ادِّ الْإِمَانَةَ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ فِيمَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّىٰ فِي الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ؛** ای علی! امانت را به نیکوکار و بدکار پس بده، کم باشد یا زیاد، حتی نخ و سوزن.» (بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۵)

همچنین آن حضرت (ع) در یکی از وصیتهایش فرمود: «ادّوا الامانات ولو الى قتلة الانبياء؛ امانتها را رد کنید، گرچه به قاتلان پیامبران باشد.» (تحف، العقول، ص ۷۴)

نیز می‌فرماید: لیس منّا من خان مسلما فی اهله و ماله؛ آنکه به ناموس و مال مسلمانی خیانت کند، از ما نیست. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲)

امیرمومنان علی (ع) نیز فرموده است: «شرّ النّاس من لا یعتقد الامانة و لا یجتنب الخيانة؛ بدترین مردم کسی است که به امانت معتقد نباشد و از خیانت پرهیز نکند.» (شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۱۷۵)

اصولا از ویژگی‌های هر مؤمنی، وفای به عهد (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ، مؤمنون، آیه ۸) و ادای امانت و ترک خیانت است. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، انفال، آیه ۲۷) در برخی از روایات آمده که علی (ع) فرمود: راس الاسلام الامانة؛ سر اسلام، امانتداری است. (شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۴۷)

خیانت در امانت نسبت به هر کسی چه مومن و چه کافر یا فاجر و فاسق و سالم، جایز نیست: حضرت باقر علیه السلام فرمود: ثلاث لم يجعل الله (عزوجل) لاحد فيهنّ رخصة اداء الامانة الى البرّ و الفاجر و الوفاء بالعهد للبرّ و الفاجر و برّ الوالدين برّين كانا او فاجرين (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۶) در سه چیز خداوند متعال به احادی اجازه ترک آنها را نداده است: ۱- ادای امانت به نیکوکار و فاسق ۲- وفای به عهد و پیمان نسبت به نیکوکار و فاسق ۳- نیکی به پدر و مادر، نیکو کار باشند یا فاسق و لا ابالی. پس یکی از چیزهایی که خداوند اجازه ترک آن را به هیچ کس نداده: رد امانت است (به نیکوکار و فاسق)

و برخلاف روش بعضی از یهودیان که خیانت به دیگر امت‌ها را روا می‌دانند، خداوند این رویه را باطل و بر خلاف حکم شرع می‌داند: ومن اهل الكتب من ان تامنه بقنطار يؤدّه اليك ومنهم من ان تامنه بدینار لا يؤدّه اليك الا مادمت عليه قائما ذلک بانّهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون. (آل عمران/سوره ۳، آیه ۷۵) «و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می‌گردانند، و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی! این به خاطر آن است که می‌گویند: ما در برابر امیین (غیر یهود)، مسؤول نیستیم. و بر خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند (این سخن دروغ است)». این آیه درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود نفر اول (عبدالله بن سلام) بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه طلا نزد او به امانت گذارد عبدالله همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و به واسطه امانت داری خداوند او را در آیه فوق می‌ستاید نفر دوم (فنحاص بن عازورا) است که مردی

از قریش یک دینار به او امانت سپرد (فناص) در آن خیانت کرد خدا او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می‌کند. بعضی گفته اند که منظور در جمله اول جمعی از نصاری بودند و اما کسانی که خیانت در امانت نمودند یهود می‌باشند اگر هر دو هم مراد باشد مانعی ندارد زیرا می‌دانیم گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاص نازل شده اما جنبه عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصص نخواهد بود. (تفسیر نمونه، آیت الله ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۶۱۹، مجمع البیان، فضل بن حسن، ج ۲، ص ۳۲۶)

نمونه هایی از امانات

امانت در لغت به معنای راستی، درست کاری و در مقابل خیانت قرار دارد و همچنین به مال یا چیزی که به کسی برای نگه داشتن سپارند، امانت گفته می‌شود، سپرده ودیعه و استعدادی که خدای متعال برای کسب خیر و علم و عشق در دل انسان به ودیعت نهاده، و تکالیفی که خداوند برای خلق تعیین کرده است، از معانی امانت محسوب می‌شوند. [فرهنگ معین، ج ۱، ص ۳۴۷]

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛ و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند. [مومنون/سوره ۲۳، آیه ۸ و معارج/سوره ۷۰، آیه ۳۲] قابل توجه این است که «امانات» در این جا به صورت جمع ذکر شده که اشاره به انواع و اقسام امانت است و بسیاری از مفسران قائل هستند که امانت در این آیه، تنها شامل امانت‌های مالی نیست بلکه شامل امانات معنوی مانند قرآن و آیین خدا و عبادات، وظائف شرعی و همچنین شامل نعمت‌های مختلفی که خداوند به انسان داده است می‌شود [المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۱] و از این جا روشن می‌شود که مومنان واقعی و انسان‌های شایسته کسانی هستند که تمام این امانت‌ها را مراعات کنند و مراقب حفظ همه آن‌ها باشند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا «[سورة النساء، آیه ۵۸] خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را، به صاحبانش بدهید. این آیه شریفه، بر وجوب رد امانت دلالت دارد، چه امانت از طرف مالک باشد، چه از طرف شارع مقدس [السیوری، جمال الدین المقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن ج ۲، ص ۷۶] امانات [مثل اموال، علوم، مسئولیت‌ها، منصب‌ها، رهبری، جامعه و] را به اهلش بدهید در روایات متعدد منظور از امانت رهبری جامعه معرفی شده که اهلش اهل بیت (ع) می‌باشند. این مصداق بارز عمل به این آیه است.

از دیدگاه اسلام، امانت علاوه بر امور مادی، شامل امور معنوی مانند: تکالیف دینی، اطاعت، عبادت، رعایت حقوق مردم و سایر چیزهایی که در حیطه وظایف یک مسلمان قرار دارند نیز می شود. [بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۷] که در زیر نمونه هایی را مشاهده میکنیم.

۱. زبان، گوش، چشم، دست و پا:

زبان به عنوان یکی از امانات الهی وظیفه دارد سخنان حق را بگوید و از گفتن سخنان لغو و بیهوده خودداری کند. زبان آمد از بهر شکر و سپاس - به غیبت نگردانند ای حق شناس یکی دیگر از امانات انسان، گوش است که باید از آن در راه شنیدن سخنان حق و غیر حرام استفاده کرد و از شنیدن سخنان باطل و ناروا دوری گزید. چشم نیز باید از دیدن منظره های گناه آلود و فسادانگیز که تیری از تیرهای شیطان است، فرو بندد و در عوض مناظر و آیات عبرت انگیز را نظاره کند.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان/ ایوان مدائن را آینه عبرت دان دست و پا، دو امانت دیگر الهی هستند که در اختیار انسان قرار گرفته است که از هر کدام باید در کارهای خیر و عام المنفعه بهره جست و از رفتن به مجالس فساد و عیاشی دست داشتن در کارهای غیر اخلاقی و شرعی خودداری کرد.

۲. علم، دین و دانش به احکام الهی:

دانش، امانتی است در دست دانشمندان و علما که باید از آن به نحو احسن و نیکو استفاده کنند و در جهت رشد و نمو آن در راه خیر و صلاح جامعه و رضای پروردگار کوشا باشند، تا به خوبی از عهده این امانت الهی برآیند.

علم بال است مرغ جانت را - بر سپهر او برد روانت را - دل شود گر به علم بیننده - راه جوید به آفریننده (اوحد مراغه ای، مثنوی جام جم)

۳. راز مردم:

رازهای مردم نیز امانت اند و هیچ فردی حق ندارد بدون مصلحت خاص، اسرار دیگران را به هر طریقی فاش نماید. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده است: *الْظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ*. پیروزی، به محکم کاری بسته است و آن هم به اندیشه بستگی دارد و اندیشه نیز به نگه داری رازهاست. ایشان در سخنی دیگر، رسیدن به موفقیت را در سایه رازداری دانسته و فرموده است: *«أَنْجَحُ الْأُمُورِ مَا أَحَاطَ بِهِ الْكِتْمَانُ»*؛ موفق ترین کارها آن است که پنهان کاری آن را فراگیرد». در مقابل، افشای اسرار سبب دوری از موفقیت و حتی سقوط و شکست فرد در راه تصمیم های او می شود، چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود: *«إِفْشَاءُ السِّرِّ سَقُوطٌ»*؛ برملا کردن راز، (مایه) سقوط است». در بعضی از روایات آمده است که سخنان محرمانه و اسرار مردم

جزء امانت است و باید شخص مسلمان در حفظ و نگهداری آن کوشش فوق العاده به عمل آورد و کسی حق ندارد بدون اجازه دیگران رازها و اسرار آنان را فاش کرده، در بین مردم منتشر کند. پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام می فرماید: "لَا يَكُونُ الْأَمِينُ أَمِيناً حَتَّى يُوْتَمَنَ عَلَى ثَلَاثَةٍ فَيُوَدِّيَهَا عَلَى الْأَمْوَالِ وَالْأَسْرَارِ وَالْفُرُوجِ وَإِنْ حَفِظَ اثْنَيْنِ وَصَبَّحَ وَاحِدَةً فَلَيْسَ بِأَمِينٍ؛ کسی را نمی توان امین دانست، مگر اینکه در سه چیز امانت داده شود و آن را ادا کند: اموال، اسرار، و نوامیس. و اگر در دو مورد از عهده برآید و در یکی خیانت کند، امین نخواهد بود." (مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۸ و تحف العقول، ص ۳۱۶)

۴. ناموس مردم:

در سیره اهل بیت علیهم السلام حرمت زنها و دختران مسلمان، یکی از ظریف ترین اقسام امانت شمرده می شود که محافظت از آن، وظیفه همه مسلمانان می باشد و هرگونه بی توجهی و سهل انگاری در این مورد ضررهای جبران ناپذیری در پی خواهد داشت. در اهمیت این نوع امانت، کافی است بدانیم که لغزش در این زمینه، موجب جدایی از اهل بیت علیهم السلام و پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله می شود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیثی به این موضوع تصریح کرده و فرموده است: "لَيْسَ مِنْهُ مَنْ خَانَ مُسْلِمًا فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ؛ (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۲) از ما نیست کسی که به خانواده یا مال مسلمانی خیانت کند." امام صادق علیه السلام نیز در حدیثی که گذشت، امانتداری در نوامیس را مورد تأکید قرار داده است.

۵. عقل و نیروی تفکر:

عقل انسان یکی از ودایع ارزشمند الهی است که همواره در طول زندگی، افراد بشر از آن امانت خدایی بی نیاز نیستند و در صورت بهره نگرفتن و یا استفاده ناصحیح از آن، به این امانت الهی خیانت کرده اند. امام علی علیه السلام در این باره فرموده است: "مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ امْرَأً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهْ يَوْمًا مَا؛ (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۷) خداوند، عقل را در وجود کسی امانت ننهاده است، مگر اینکه روزی به وسیله آن او را نجات خواهد داد."

۶. فرائض الهی:

واجبات الهی و تکالیف شرعی از امانتهای معنوی محسوب می شود و انسان مسلمان باید نهایت تلاش خویش را در به جا آوردن این وظائف به کار گیرد و گرنه، از مسیر امانتداری منحرف شده است. یکی از معانی امانت در آیه شریفه "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ" (احزاب / ۷۲) تکالیف و فرائض الهی است و بعضی از مفسران گفته اند که منظور از امانت، واجبات و تکالیف الهی همچون: نماز و روزه و حج است (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۲) و در روایت آمده است هنگامی که وقت فریضه نماز می رسید، رنگ چهره امام علی علیه السلام دگرگون می شد و آن حضرت از حال طبیعی خارج می

گشت و می فرمود: "وقت نماز رسید، وقت ادای امانت الهی است." (بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۸) در این روایت، نکات قابل توجهی وجود دارد: امام علی علیه السلام به عنوان الگوی يك انسان کامل به فرائض خداوند به دیده يك امانت الهی می نگرد و هنگام وقت نماز، این گونه از خود حساسیت نشان می دهد. همچنین از این حدیث می فهمیم که چگونه در "ادای امانت" اهتمام داشته باشیم و در حفظ آن با تمام وجود بکوشیم.

۷. جان انسان:

امام علی علیه السلام می فرماید: "اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي وَ أَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعْمِكَ عِنْدِي؛ (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵) بارخدايا! جان مرا نخستین چیز گرامی قرار بده که از اعضاء بدن من می گیری و اولین امانتی که از نعمتهای به من سپرده شده، به نزد خود بر می گردانی." بر اساس این کلام، جان انسان از امانتهای الهی است که در وجودش به ودیعت نهاده شده و باید از این امانت در راه رضای او استفاده کرد. اگر با این امانت خدادادی معصیت شود، در واقع به "امانت" خیانت شده است و به قول حافظ شیرازی: این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست - روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم. برای توضیح این نکته، به نقل خلاصه کلامی از حضرت امام خمینی رحمه الله بسنده می کنیم. ایشان می فرماید: "... و باید دانست که حق تبارک و تعالی، تمام قوا و اعضاء ظاهریه و باطنیه را به ما مرحمت فرموده و اینها را به ما به رسم امانت مرحمت فرموده، در صورتی که تمام آنها پاک و پاکیزه و طاهر از قذارات (آلودگیهای) صوریه و معنویه بودند. پس اگر ما در وقت ملاقات آن ذات مقدس، آن امانات را بدون آلايش به عالم طبیعت و قذارات مُلک و دنیا به او رد کردیم، امین در امانت بوده ایم و الاً خیانتکار بودیم." (چهل حدیث امام خمینی رحمه الله، ص ۴۸۰)

۸. علم و دانش:

بنا به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علم و دانشی که در اختیار انسان قرار می گیرد، از ودایع الهی محسوب می شود و دانشمندان و علماء، امین خداوند بر آن می باشند: "الْعِلْمُ وَدِيعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْعُلَمَاءُ أَمَنَّاؤُهُ عَلَيْهِ فَمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ أَدَّى أَمَانَتَهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كُتِبَ فِي دِيْوَانِ الْخَائِنِينَ؛ (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۶) علم، امانت خداوند در زمین اوست و دانشمندان امینان او بر آن هستند؛ پس هر کس به علم خود عمل کند، حق امانت را ادا کرده و هر کس به علم خود عمل نکند، [نام او] در دفتر خائنین نوشته خواهد شد."

۹. تعهد و مسئولیتهای انسان:

انجام وظیفه و عمل به تعهد و مسئولیت، امانت سنگینی است که انسان در "عالم ذر" با زبان حال آن را تعهد کرده است، در حالی که هیچ يك از موجودات توان قبول آن را نداشته اند. خداوند متعال

١٠. قرآن و اهل بیت علیهم السلام:

پیغمبر اکرم «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» در هر فرصتی می فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِي؛ أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» یعنی ای مردم، قرآن و ولایت دو ثقل گرانبها هستند و از هم جدا شدنی نیستند و اگر زمانی جدا شدند، بدانید اسلام واقعی وجود ندارد. حتی آن حضرت در آخرین روزهای حیات مبارک خویش برای بیان همین روایت شریف به مسجد آمدند و به اندازه ای حال ایشان بد بود که نمی توانستند راه بروند، لذا زیر بغل هایشان را گرفته بودند و کشان کشان به مسجد آمدند. چون قادر به ایستاده نماز خواندن نبودند، نماز را نشسته خواندند. بعد از نماز روی پله اول منبر نشستند و روایت ثقلین را خواندند. إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللّٰطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَةِ وَ الْوُسْطَى - فَتَسْبِقُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى فَتَمَسْكُوْا بِهِمَا لَا تَزِلُّوْا وَ لَا تَضِلُّوْا وَ لَا تَعْدُمُوهُم فَتَضِلُّوْا. من همانا دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من هرگز گمراه نشوید، مادامی که به آن دو چنگ زنید، کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت و خاندان من اند؛ زیرا خدای لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو انگشت (که با هم برابرند) - و دو انگشت سبابه خود را به هم چسباند - و نمی گویم مانند این دو انگشت - و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند - تا یکی بر دیگری پیش باشد و جلو افتد. پس به هر دوی این ها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و بر ایشان جلو نیفتید که گمراه می شوید. در کتب معتبر شیعه و سنّی آمده است که پیامبر «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» پس از این خطبه که در آن خبر رحلت خود را نیز به مردم داده بودند، به منزل رفتند. برخی از نزدیکان و اصحاب، دور ایشان جمع شده بودند. پیامبر صلی اللّٰهُ علیه و آلہ و سلّم وقتی دیدند این افراد جمع شده اند، فرمودند: ابْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كَتِفَ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا بِرَأْيِ مَنْ مَرَّكَ وَ

استخوانی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در طول عمرشان چیزی ننوشتند، حتی قرآن را، امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگران می نوشتند، نگار من که به مکتب رفت و خط نوشت - به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد. بنا بود پیامبر (ص) نه بخواند و نه بنویسد، و الا اگر می خواست بنویسد، بدون شک می توانست. اما در این مورد خاص به جهت اهمّیت فوق العاده ای آن، می فرمایند: برای شما بنویسم. به هر حال، وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین درخواستی کردند، عده ای از اطرافیان، مانع این کار شدند و سخنانی گفتند که موجب بروز اختلاف میان اطرافیان شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به آنان دستور دادند از آن جا خارج شوند و همگی به جز اهل بیت (ع) خارج شدند و پس از آن نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رحلت فرمودند.

کتاب خداوند و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله دو امانت ارزشمندی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حفظ آنها به امت اسلام وصیت کرده است. بنابراین، مسلمانان وظیفه دارند با جان و دل، این دو امانت گرانبها و ارزشمند نبوی صلی الله علیه و آله را ارج نهاده، محافظت کنند. آنان طبق سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله باید در پرتو راهنمایی اهل بیت علیهم السلام به معارف حیات بخش قرآن کریم عمل کنند و به سعادت ابدی راه یابند. "حدیث ثقلین" را می توان به عنوان گویاترین پشتوانه این سخن ذکر کرد: عبد الله بن عباس بعد از نقل يك خطبه طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّة الوداع که در مورد نشانه های آخر الزّمان بیان شده است، در آخر آن روایت، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "ای مردم! من به زودی از میان شما خواهم رفت. با شما وداع می کنم و برایتان وصیتی دارم. وصیت مرا حفظ کنید! من در میان شما دو امانت گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند. اگر به این دو پناهنده شوید، هیچ گاه گمراه نخواهید شد." (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۴) علاوه بر این حدیث، روایاتی هست که در آنها از زبان ائمّه علیهم السلام نقل شده که "تَحْنُ وَدِيعَةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ؛ (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۴۵) ما امانت الهی در بین بندگان او هستیم."

و در مورد حضرت فاطمه علیها السلام روایت ویژه ای هست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: "يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذِهِ وَدِيعَةُ اللَّهِ؛ (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴) ای ابالحسن! فاطمه، امانت خداست." امام کاظم (ع) نقل می کند که از پدرم پرسیدم: وقتی فرشتگان پیامبر (ص) را ترک گفتند چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: رسول خدا (ص) فاطمه (س) و علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) را به گرد خود خواند و به کسانی که در خانه بودند گفت: «از نزد من بیرون بروید» و همسر خود «امّ سلمه» را فرمود که بر درگاه بایستد تا کسی وارد خانه نشود. امّ سلمه اطاعت کرد. آن گاه رسول خدا (ص) به علی (ع) گفت: «یا علی (ع) نزدیک من بیا.» علی (ع) پیشتر رفت،

پیامبر اکرم (ص) دست زهرا (س) را گرفت و بر سینه گذاشت بعد با دست دیگر خود دست علی (ع) را گرفت و چون خواست با آنها سخنی بگوید، اشک از چشمانش فرو غلتید و نتوانست کلامی بگوید. فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) وقتی حالت گریه پیامبر (ص) را مشاهده کردند به سختی به گریه درآمدند و فاطمه (س) گفت: ای پیامبر خدا (س) رشته قلبم از هم گسست و جگرم آتش گرفت وقتی که گریه شما را دیدم. ای آقای پیامبران از اولین تا آخرین آنها، ای امین پروردگار و رسول او، ای محبوب خدا! فرزندان پس از تو که را دارند و با آن خواری که بعد از تو مرا فرا گیرد چه کنم؟ چه کسی علی (ع) را که یاور دین است، کمک خواهد کرد؟ چه کسی وحی خدا و فرمانهایش را دریافت خواهد کرد. سپس به سختی گریست و پیامبر (ص) را در آغوش گرفت و چهره او را بوسید و علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) نیز چنین کردند. رسول خدا (ص) سر بلند کرد و دست فاطمه (س) را در دست علی (ع) نهاد و گفت: «ای ابا الحسن! این امانت خدا و امانت محمد رسول خدا (ص) در دست توست و در مورد فاطمه (س) خدا را و مرا به یاد داشته باش! و به راستی که تو چنین رفتار می کنی. یا علی (ع) سوگند به خدا که فاطمه (س) سیده زنان بهشت است از اولین تا آخرین آنها. به خدا قسم! فاطمه (س) همان مریم کبری است. آگاه باش که من به این حالت نیفتاده بودم مگر این که برای شما و فاطمه (س) دعا کردم و خدا آنچه خواسته بودم به من عطا فرمود. ای علی (ع) هر چه فاطمه (س) به تو فرمان داد به جای آور که هر آینه من به فاطمه (س) اموری را بیان داشته ام که جبرئیل من را به آنها امر کرد. بدان ای علی (ع) که من از آن کس راضیم که دخترم فاطمه (س) از او رضا باشد و پروردگار و فرشتگان هم با رضایت او راضی خواهند شد. وای بر آن کس که بر فاطمه (س) ستم کند وای بر آن کس که حق وی را از او بستاند. وای بر آن کس که هتک حرمت او کند. وای بر آن کس که در خانه اش را آتش زند وای بر آن که دوست وی را بیازارد و وای بر آن که با او کینه ورزد و ستیزه کند. خداوند من از ایشان بیزارم و آنان نیز از من بری هستند.» در این وقت رسول خدا (ص) فاطمه (س) و علی و حسن و حسین - علیهم السلام - را به نام خواند و آنان را در بر گرفت و عرضه داشت: «بار خدایا! من با اینان و هر کس که پیروی ایشان کند سر صلح دارم و بر عهده من است که آنان را داخل بهشت سازم و هر کس با اینها بستیزد و بر ایشان ستم کند یا بر اینها پیشی گیرد یا از ایشان و شیعیان شان باز پس ماند، من دشمن او هستم و با او می جنگم و بر من است که آنان را به دوزخ درآورم. سوگند به خدا ای فاطمه (س)! راضی نخواهم شد تا این که تو راضی شوی! نه به خدا سوگند راضی نمی شوم مگر آن که تو راضی شوی! نه به خدا سوگند راضی نخواهم شد مگر آن که تو رضا شوی!» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۳ به نقل از الطرف، ۴۲ و ۴۳ و ۴۵ و بحار ج ۲۲، ص ۴۸۳ و بحار ج ۲۲ ص ۴۸۲، ح شماره ۳۰ و بحار ج ۲۲ ص ۴۸۴ ح شماره ۳۱، به نقل از الطرف ۲۹ - ۳۴)

خطبه شماره ۲۰۲ نهج البلاغه با ترجمه آیتی / ترجمه شهیدی / ترجمه معادی خواه: وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ دَفْنِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ عَ كَالْمُنَاجِي بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص عِنْدَ قَبْرِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ وَ السَّرِيعةِ اللَّحَاقِ بِكَ قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقٍّ عَنْهَا تَجَلَّدِي إِلَّا أَنَّ فِي التَّأْسَى لِي بِعَظِيمِ فَرْقَتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ فَلَقَدْ وَسَدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاصَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَلَقَدْ أُسْتُزِجَتِ الْوُدِيعةُ وَ أُخِذَتِ الرِّهِيئةُ أَمَّا حُزْنِي فَسَزَمَدُ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَ سَتَنْبُتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمِّكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْرِهَا الْحَالَ هَذَا وَ لَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَحُلْ مِنْكَ الدُّكْرُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَنِمٍ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَائِكَةٍ وَ إِنْ أَقِمَّ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ

ترجمه آیتی: این سخن از آن حضرت روایت شده که هنگام به خاک سپردن سیده زنان، فاطمه (علیهما السلام) بر سر قبر رسول الله (ص)، چنانکه گویی با او راز می گوید، بیان داشته است. سلام بر تو، ای پیامبر خدا. سلام من و دخترت که اکنون در کنار تو فرود آمده و چه زود به تو پیوست. ای رسول خدا، بر مرگ دخت برگزیده تو، شکیبایی من اندک است و طاقت و توانم از دست رفته ولی مرا، که اندوه عظیم فرقت تو را دیده ام و رنج مصیبت تو را چشیده ام، جای شکیبایی است. من خود تو را به دست خود در قبر خواباندم و هنگامی که سر بر سینه من داشتی، جان به جان آفرین تسلیم نمودی. «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». آن ودیعت بازگردانده شد و آن امانت به صاحبش رسید. و اندوه مرا پایانی نیست. همه شب خواب به چشمم نرود تا آنگاه که خداوند برای من سرایی را که تو در آن جای گرفته ای، اختیار کند. بزودی، دخترت تو را خبر دهد که چگونه امتت گرد آمدند و بر او ستم کردند. همه سرگذشت را از ۱- و بپرس و خبر حال ما از او بخواه. اینها در زمانی بود که از مرگ تو دیری نگذشته بود و تو از یادها نرفته بودی. بدرود تو را و دخترت را. بدرود کسی که وداع می کند، نه بدرود کسی که رنجیده و ملول است. اگر از اینجا بازمی گردم نه از روی ملالت است و اگر درنگ می کنم نه به سبب آن است که به وعده ای که خدا به صابران داده است بدگمان شده ام.

ترجمه شهیدی: هنگام به خاک سپردن سیده زنان، فاطمه علیها السلام درود بر تو ای فرستاده خدا از من و دخترت که در کنارت آرمیده، و زودتر از دیگران به تو رسیده. ای فرستاده خدا مرگ دختر گرامی ات عنان شکیبایی از کفم گسلانده، و توان خویشنداری ام نمانده. اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت را کشیده ام جای تعزیت است نه هنگام تسلیت. تو را بر بالین ساختم در آنجا که شکاف قبر تو بود، و جان گرامی ات میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود. «همه ما از خداییم و به خدا باز می گردیم، امانت باز گردید، و گروگان به صاحبش رسید. کار

همیشگی ام اندوه است و تیمارخواری، و شبهایم شب زنده‌داری. تا آنکه خدا خانه ای را که تو در آن به سر می‌بری برایم گزیند و این غم که در دل دارم فرو نشیند. زودا دخترت تو را خبر دهد که چسان امتت فراهم گردیدند، و بر او ستم ورزیدند. از او پیرس چنانکه شاید و خبر گیر از آنچه باید، که دیری نگذشته و یاد تو فراموش نگشته. درود بر شما، درود آن که بدرود گوید نه که رنجیده است و راه دوری جوید. اگر باز گردم نه از خسته جانی است، و اگر بمانم نه از بدگمانی است بلکه امیدوارم بدانچه خدا شکیبایان را وعده داده و پاداشی که برای آنان نهاده.

ترجمه معادی خواه: آورده اند که مولا این سخنان را به هنگام دفن حضرت فاطمه به عنوان راز دلی با رسول خدا که درود خدا بر او و بر خاندانش باد در کنار مزار آن حضرت، بر زبان راند ای رسول خدا، سلام من و دخترت که اینک در جوار تو فرود آمده، شتابان به تو پیوسته است بر تو باد ای رسول خدا، از فراق برگزیده‌ی تو شکیبایی من کاستی گرفته، در غم فقدانش تاب و توانم نمانده است اما آن چه از اندوه این فاجعه می‌کاهد، فراق عظیم حضرتت و مصیبت سنگین و کمر شکن تو است که بس توانفرساتر باشد آری، این من بودم که سر نازنینت را بر لحد گور نهادم و میان گردن و سینه ام جانت را که از کالبد برون می‌شد احساس کردم، «همه از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم». اینک آن امانت مقدس باز گردانده می‌شود، و آن گروگان عزیز باز پس گرفته می‌شود. از این پس اندوهم همیشگی و شبم گاه بیتابی و بیداری است تا به هنگامی که خداوند مرا نیز سرایی برگزیند که تو را در آن جایگاه باشد. زود باشد که دخترت تو را در جریان اخبار همداستانی امتت در جهت هضم وی قرار دهد، با این همه تو نیز با اصرار از او پیرس و چه گونگی رفتارشان را با ما از او بجوی که آن همه به زمانی بود که چندان از رحلت نگذشته بود و یادت از خاطره ها نرفته بود. اینک من با شما دو عزیزان وداع می‌کنم بی آن که از بودن با شما احساس خستگی و تنگی کنم، که اگر به خانه باز گردم نه از خستگی است، و اگر بمانم نه از بدبینی به آن وعده ها است که خدای صابران را بدان نوید داده است.

۱۱. اسلام و قرآن:

اسلام یکی از امانتهای الهی است که خداوند به وسیله رسول اکرم (ص) بر بشر عرضه کرده است و همه انسان ها ملزم به رعایت و حفظ این امانت الهی هستند. پیامبران (ص)، ائمه معصومین (ع)، علم، فضل، شهیدان و... پاسبانان و حافظان این مکتب بزرگ بشری بوده اند و انسان ها را نیز به حفظ این امانت الهی توصیه و سفارش کرده اند. امام خمینی در این خصوص می فرماید: (اسلام نه از من است و نه از شما، اسلام از خدا است و همه ما مکلفیم با تمام قدرت آن را حفظ کنیم.) (سخن رانی امام از رادیو)

قرآن نیز بزرگترین امانت الهی در دست مسلمانان است: قرآن مجید در این مورد می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» [احزاب، آیه ۷۲] ما امانت خود را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم اما این موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت از پذیرش این امانت خودداری کردند و از آن هراسیدند اما انسان [باز مسئولیت] آن را به عهده گرفت». «وَإِنَّا لَنَنْزِلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (سوره: الشعراء، از آیه ۱۹۲ تا آیه ۱۹۴) مسلماً این قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است، روح الامین آن را نازل کرده است بر قلب پاک تو تا از انداز کنندگان باشی. در حقیقت جبرئیل که حامل وحی الهی بر قلب پیامبر است باید از ویژگی امانت داری برخوردار باشد تا وحی را سالم و خالی از هرگونه آلودگی به خرافات و اباطیل در اختیار پیامبر قرار دهد که قرارداد.

۱۲. فریضه های الهی:

وظایف الهی مانند نماز، روزه، حج و... امانت های خداوند هستند که انسان ها باید در انجام صحیح و شایسته آن فرایض کوشا باشند تا از عهده انجام این امانت های الهی به خوبی برآیند.

۱۳. قلبها، مغزها، فکرهای کودکان، نوجوانان و مخصوصاً جوانان، و... امانت در دست معلمان، استادان، پیشه وران، و...: حضرت امام علی علیه السلام دوره نوجوانی را بهترین زمان پذیرش صفات و عادات نیک و بد می داند و خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: "إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُو قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ؛ (وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۷۸) دل نوجوان مانند زمین خالی است؛ هر چه در آن قرار داده شود، آن را قبول می کند. من به آموختن ادب [و پرورش صفات نیکو] در وجود تو همت گماشتم، قبل از اینکه قلب تو سخت گردد و عقل تو مشغول شود."

۱۴. پست ها و مقام ها و منصبهای حکومتی:

مناصب و مقامات حکومتی در دست کارگزاران نظام اسلامی، نوعی امانت محسوب می شود و باید به عنوان يك ودیعه الهی به آن نگریسته شود و هرگز فکر خیانت و بهره برداری شخصی در آن مطرح نباشد. امام علی علیه السلام در این زمینه به اشعث بن قیس که فرماندار آن حضرت در آذربایجان بوده، نامه ای نوشته و ضمن یادآوری مسئولیت سنگین او، فرموده است: "وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ؛ (نهج البلاغة، نامه ۵) مطمئناً کاری که به تو سپرده شده، نه لقمه ای چرب، بلکه بار امانتی در گردن توست [که در پاسداری از آن] باید مافوق خویش را پاسخگو باشی!" آری، طبق بینش اسلامی، هر شخص مسلمان در برابر جامعه خویش وظائفی را بر عهده دارد و آنگاه که مسئولیت دولتی به او واگذار می شود، باید به مقام و منصب

خویش به دیده يك ودیعه الهی بنگرد و نهایت امانتداری را مبذول دارد. البته انتخاب کنندگان این افراد (اعم از مردم و مسئولین بالاتر) هم باید در نظر داشته باشند که چه کسانی را امین قرار می دهند؛ چرا که در صورت دقت نکردن، ممکن است از امانتهای واگذار شده، سوء استفاده شود و بخش اعظم مسئولیت این نوع خیانت، بر عهده انتخاب کنندگان خواهد بود.

افرادی که دارای مناصبی در دستگاه حکومتی هستند، ضامن امانت هایی اند که بر عهده آنان نهاده شده است. پس باید چنین افرادی از پست و مقام خود در جهت رضایت عامه مردم استفاده کنند و از مال اندوزی و شخصیت گرایی نامطلوب و رشوه خواری دوری کنند. حضرت علی (ع) در نامه ای به یکی از فرماندارانش که ظاهراً از مقام خود سوءاستفاده کرده بود، نوشت: (فقد بلغنی عنک امر، ان کنت فعلته فقد اسخطت ربک وعصیت امامک واخزیت امانتک؛ از تو به من خبری رسیده است؛ اگر چنان کرده باشی، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نافرمانی کرده، و امانت خود را از دست داده باشی.) (نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، ص ۳۱۳، نامه ۴)

۱۵. مال سپرده شده، همان که عامه مردم از امانت میفهمند و درابتدایه ذهن متبادرمیشود: منظور از مال سپرده شده، اموال و دارایی ها و اعیانا اشیایی است که به انسان امانت داده می شوند و او باید از این امانت ها به نحو احسن نگه داری کند.

بارزترین مصداق امانت در میان مردم، اموال و اشیاء می باشد. آنگاه که شخصی به دیگری اطمینان می کند و مال خود را به او می سپارد، گیرنده با قبول آن موظف به پاسداری و حفظ آن می شود و در موقع نیاز به صاحبش باز می گرداند. در فرهنگ اسلامی بحثی به نام "ودیعه" وجود دارد که برای جلوگیری از نزاع و مناقشات و اختلافات در این زمینه، احکام و شرائط این نوع امانتداری و امانتگذاری در آنجا بیان شده است. قرآن کریم این قسم از امانت را مطرح می کند و می فرماید: "فَإِنْ أَمِنْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ"؛ (بقره / ۲۸۳) "اگر کسی از شما به دیگری امانتی سپرد، شخص امین باید آن ودیعه را به صاحبش برگرداند و از خداوندی که پروردگار اوست، پروا کند!"

به چند نمونه از انواع امانت از نوع مال سپرده شده اشاره می شود.

الف. نامه ها و پیغام ها: فرد امین باید در حفظ و نگه داری اسرار، مطالب و نوشته های دیگران کوشا باشد و آن را از دسترس بیگانگان هرزه و سودجو دور نگاه دارد.

ب. اجناس و کالاها: فرد امین موظف است از وسایلی که به او سپرده می شود همانند جان خویش مواظبت کند و بدون رضایت فرد امانت دهنده به اموالش دست نزند و آن ها را خراب نکند.

ج. بیت المال مردم: از مهم ترین امانتها، بیت المال مردم است. میز، کلاس، آب، برق، وسیله های نقلیه عمومی و هزاران وسیله دیگر همگی از اموال عمومی هستند که نزد همه به امانت سپرده شده است. البته بعضی از اموال عمومی وجود دارند که به یک گروه خاص و یا فرد معینی به امانت گذاشته می شوند؛ مثل: مدرسه، اداره، شرکت و... ولی هدف در همه این اموال یکی است و آن پاسبانی و مراقبت لازم و مفید در حفظ و نگه داری از این اموال می باشد.

د. حیوانات: انسان هایی که از چهارپایان استفاده می کنند، باید از آن ها نیز مراقبت و نگه داری کنند؛ یعنی آن ها را گرسنه و تشنه نگذارند، تازیانہ نزنند، بیش از توانشان بار نکشند و آزار و اذیتشان نکنند.

هـ. زمینها، مراتع، جنگلها، بیشه زارها، معدنها، چشمه ها، رودخانه ها، روان آبها و... : انسانها مکلف اند که این امانات خداوندی را ویران نکنند و با کشت و کار، نگهداری و مراقبت و استفاده بهینه و سودمند، آنها را حفظ و آباد کنند. علاوه بر اینکه بسیاری از اینها جزء انفال هستند و یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (انفال ۱) [ای پیامبر] از تو در باره غنایم جنگی می پرسند بگو غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. «تفسیرالمیزان: کلمه (انفال) جمع (نفل) - به فتح فاء - است، که به معنای زیادی هر چیزی است. و لذا نمازهای مستحبی را هم (نافله) می گویند چون زیاده بر فریضه است، و این کلمه بر زیادیهایی که (فیء) هم شمرده شود اطلاق می گردد، و مقصود از (فیء) اموالی است که مالکی برای آن شناخته نشده باشد، از قبیل قله کوهها و بستر رودخانه ها و خرابه های متروک، و آبادیهایی که اهالی اش هلاک گردیده اند، و اموال کسی که وارث ندارد، و غیر آن، و از این جهت آن را انفال می گویند که گویا اموال مذکور زیادی بر آن مقدار اموالی است که مردم مالک شده اند، بطوری که دیگر کسی نبوده که آنها را مالک شود، و چنین اموالی از آن خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. غنائم جنگی را نیز انفال می گویند، این هم باز بخاطر این است که زیادی بر آن چیزی است که غالباً در جنگها مورد نظر است، چون در جنگها تنها مقصود ظفر یافتن بر دشمن و تار و مار کردن او است، و وقتی غلبه دست داد و بر دشمن ظفر پیدا شد مقصود حاصل شده، حال اگر اموالی هم به دست مردان جنگی افتاده باشد و یا اسیری گرفته باشند موقعیتی است زیاده بر آنچه مقصود بوده... و نیز به این بیان روشن می شود که جمله (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ) يك حکم عمومی را متضمن است که به عموم خود، هم غنیمت را شامل می شود، و هم سایر اموال زیادی در جامعه را، از قبیل سرزمین های تخلیه شده و دهات متروکه و قله کوهها و بستر رودخانه ها و خالصه جات پادشاهان و اموال اشخاص بی وارث،...»

پیامد های امانت داری

۱ - اعتماد

از مهم ترین و آشکار ترین آثار امانت ،مسأله (اعتماد) است. می دانیم که در زندگی اجتماعی که اساس کار تعاون و همکاری در مبارزه با مشکلات ،و بهره گیری هر چه بیش تر از مواهب حیات است مسأله اعتماد متقابل نباشد،جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می گردد که در آن ،همه از یک دیگر وحشت دارند و به جای این که نیرو ها با هدف سازندگی به کار بیفتند،از آن ها در راه دفاع در برابر این وحشت و گریز از آن بهره گرفته می شود. لذا پایه و اساس این اعتماد دو چیز است: ۱- امانت ۲- صداقت .و این که در روایات است امانت سبب غنا و بی نیازی می شود،و خیانت، مایه فقر قرار می گیرد.

۲ - مایه آرامش فکر روح

هنگامی که امانت در یک جامعه یا در خانواده حکم فرما شود،مایه آرامش فکر و روح آنها است،زیرا در صورت احتمال خیانت همه از هم وحشت دارند و دائما از این نگرانند که خیانتی نسبت به آنها صورت نگیرد،و مال یا جان یا ناموس یا مقامشان به خطر نیفتد،و به یقین ادامه چنین زندگی که افراد از یکدیگر بترسند ناگواری و دردناک است و ای بسا سبب بیماری های جسمی و روحی فراوانی شود.

۳ - امنیت و آسایش جامعه

پیامبر اکرم (ص)در مورد این ابعاد اجتماعی امانت داری در جامعه می فرماید: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَتَخَاوُنُوا وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ» [اخلاق در قرآن،آیت الله مکارم شیرازی،ج ۳،ص ۱۸۹] «پیوسته امت من در خوشی و راحتی خواهند بود،مادامی که به همدیگر خیانت نورزند و امانت ها را ادا کنند» امام کاظم (ع) این دستاور را برای تمام ساکنان زمین پیش بینی نموده و سعادت و خوشبختی آنان را در امانت داری و عمل به حق می داند.می فرماید: «أَهْلُ الْأَرْضِ بِخَيْرٍ مَا يَخَافُونَ وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ وَ عَمِلُوا بِالْحَقِّ» [وسائل الشیعه،شیخ حرّ عاملی،ج ۹،ص ۲۵] «اهل کره خاکی،زندگی خوش و نیکویی خواهند داشت ،اگر از گناه کردن بترسند و امانت داری پیشه کنند و به حق عمل نمایند»

۴ - صرفه جویی در وقت و عمر و مال

از آثار دیگر امانت داری این است که امانت باعث بسیاری از هزینه های زندگی را کم می کند، و سبب صرفه جویی در وقت و عمر و مال است ، زیرا هنگامی که راه خیانت در محیط باز شود مدیران و مسئولان مختلف ناچارند بازرس ها و حسابرس هایی با هزینه های سنگین برای پیش گیری از خیانت های احتمالی در بخش های مختلف بگمارند،و گاه لازم می شود نسبت به بازرس ها هم

بازرس های دیگر که اعمال آنها را کنترل کنند در نظربگیرد ولی به هر حال جلو از بین رفتن نیرو و سرمایه زیادی را می گیرد، هم اکنون در جامعه خود شاهد و ناظر مسایل درد ناکی در زمینه اسناد مالی واز میان رفتن اعتماد و امنیت اقتصادی و به زندان افتادن افراد زیادی در این رابطه هستیم که اگر به جای اینها کمی صداقت و امانت بود، هیچ گاه گرفتار این ضایعات عظیم نمی شدیم.

۵- ازدیگر آثار امانت داری، فراوانی رزق و روزی و پر برکت بودن آن است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الرِّزْقَ» [اصول کافی، محدث کلینی، ج ۵، ص ۱۳۳] امانت داری موجب جلب روزی است. حضرت در حدیث دیگری امانت داری را موجب ثروتمندی می داند: «امانت داری بی نیازی را به همراه دارد» [قرب الاسناد، ابی العباس حمیری، ص ۵۵]

شخص امین در هر جا و هر شغل، اعتماد دیگران را به خود جلب می کرده و استقبال عمومی را به ارمان می آورد. امانتدار اگر کاسب باشد مردم با اطمینان با او معامله می کنند و مشتری های فراوانی خواهد داشت. او اگر در اداره ای مشغول به کار شود، توجه و اطمینان مسئولان را بر می انگیزد. در هر حال زمینه جلب و روزی و رفاه برای چنین شخصی کاملاً فراهم است. در مقابل خیانت و نادرستی، فقر آورد موجب ذلت است.

پیامبر (ص) فرمود: «الْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ»: خیانت، فقر و فلاکت به همراه دارد. [الکافی، ج ۵، ص ۱۳۳] شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: زنی در مدینه در آرایش بانوان و دختران اشتغال داد و ماکسی را مثل او سراغ نداریم که رزق و روزی از هر سو برایش ریزان باشد.

امام (ع) فرمودند: «إِنَّهَا صَدَقَتِ الْحَدِيثَ وَ أَدَّتِ الْأَمَانَةَ وَ ذَلِكَ يَجْلِبُ الرِّزْقَ» [وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۶۸] او راست میگوید و امانت دار است و این سبب فراوانی روزی است.

۶- پیشرفت علوم و دانش

از سوی ابعاد ششم امانت به مفهوم گسترده که شامل مسائل علمی نیز می شود، سبب پیشرفت علوم و دانش ها است، دانشمندان امین و با صداقت سعی می کنند در مطالعات و آزمایش های خود دقت به خرج دهند و آنچه را باز یافته اند بی کم و کاست در اختیار دیگران بگذارند، و همین سبب پیشرفت علم و دانش است در حالی که اگر اصل امانت از مطالعات علمی برداشته شود، ممکن است سبب گمراهی افراد نا آگاه گردد.

امام صادق (ع) می فرمود: «كُلُّ ذِي صِنَاعَةٍ مُضْطَرِّ إِلَى ثَلَاثٍ خَلَالَ يَجْتَلِبُ بِهَا الْمُكْتَسَبَ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ حَازِقًا يَعْمَلُهُ مُؤَدِّيًا لِلْأَمَانَةِ فِيهِ مُسْتَمِيلًا لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُ»

هر صاحب صنعتی لازم است سه صفت داشته باشد که بوسیله آنها کسب و کار خود را رونق دهد، نخست این که در کارش ماهر باشد، و امانت را در آن اداء کند، و نسبت به کسانی که آنها را به کار می گیرند عطوف و مهربان باشد.

۷- محبت و پیوند و دوستی

از سوی دیگر آثار پیامد امانت جلب محبت و پیوند دوستی در میان افراد است، در حالی که خیانت عامل بسیاری از جنایات و حوادث ناگوار اجتماعی است اگر پرونده های جرائم و جنایات را ورق زنیم می بینیم بسیاری از آنها زائیده خیانت ها است، اگر درباره طلاق ها و جدائی ها، بحث و بررسی کنیم، سرچشمه بسیاری از آنها را خیانت یکی از دو همسر نسبت به یکدیگر می بینیم. روایتی از پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «پیوسته امت من در مسیر خیر و برکت هستند مادام که نسبت به یکدیگر محبت دارند و کمک می کنند و امانت را رعایت می نمایند، و از حرام پرهیز میکنند هنگامی که این کارها را ترک کنند گرفتار قحطی و خشکسالی می شوند.» [بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶]

۸- امنیت در قیامت

ابودر می گوید: از رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود: «رحم و امانت در روز قیامت [مجسم شده] درد و جانب پل صراط قرار می گیرند» هنگامی که صله رحم کننده و شخص امانت دار از آنجا عبور می کند، مستقیماً به بهشت می رود. اما وقتی خیانت کننده به امانت و قطع کننده رحم از آنجا در می شود، با این دو عمل زشت، هیچ کار نیک به او فائده نمی دهد و وی را از صراط به سوی آتش جهنم بر می گرداند» [خافنا الصراط يوم القيامة الرحمة والأمانة فإذا مر الوصل للرحم المؤدى للأمانة نفذ إلى الجنة وإذا مر الخائن للأمانة القطوع للرحم لم ينفعه معهما عمل و تكفأ به الصراط في النار] ((الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲))

۹- تکامل ایمان

ایمان هر شخصی، پس از طی مراحل و با تحمل زحمات و تلاش های او در انجام کار های نیک و اعمال شایسته، به سوی کمال می رود، اما برخی از اعمال نیک در کامل شدن ایمان انسان اثر به سزایی دارد. امام باقر (ع): «أربع من كن في كمل إيمانه وإن كان من قرنه إلى قدمه ذنوب لم ينقصه ذلك وهي الصدق وأداء الأمانة والحياء وحسن الخلق» چهار ویژگی در افراد، موجب کمال ایمان آنهاست اگر از سر تا پای وجودشان را گناه فراگرفته باشد خللی در آسمانشان ایجاد نمی شود، راستگویی، امانت داری، حیا و حسن خلق. [وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۷۰]

۱۰- رضایت پروردگار

برای یک انسان با ایمان خواسته ای بالاتر از جلب رضایت حق تعالی نیست، چرا که در این صورت انسان طالب کمال و حقیقت به بالاترین آرزوی خود می رسد. امام علی (ع) فرمود: «إذا أحب الله عبد أحب إليه الأمانة» [غرر الحکم، عبد الواحد آمد، نشر دفتر تبلیغات، قم ۱۳۶۶ ش، ج ۳، ص ۱۴۰] هرگاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد، امانت داری را در نظر او دوست داشتنی میکند. بنابر این هر کس که امین و امانت دار است دوست و محبوب خداست. «نویسنده و روزنامه نگار: علی اصغر صرفه جو»

آثار امانت داری

۱. بهره مند شدن از الطاف خداوند در گرو امانت داری است: امانت داری، احساسی است خدادادی و پیروی از هرآنچه را که خدا داده، موجب خشنودی پروردگار است که همین رضایت و خشنودی، سبب توفیق و بهره مندی از رحمت بی دریغ الهی می شود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (تا زمانی که مردم سه عمل را انجام دهند، پیوسته در رحمت الهی هستند: ۱. به همدیگر محبت کنند؛ ۲. امانت دار باشند؛ ۳. اعمال و رفتار آنها با حق و حقیقت موافق باشد.) (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷)

۲. سرنوشت رزق و روزی و استفاده از نعمت های الهی، در گرو امانت داری است: اسحاق بن عمار می گوید: (هیچ گاه با امام صادق (علیه السلام) خداحافظی نکردم، مگر این که ما را به دو خصلت سفارش فرمود: ۱. راست گویی؛ ۲. رعایت امانت نسبت به نیکوکار و بدکار؛ به درستی که این دو عمل، کلید رزق و روزی است.) (سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۶۱)

۳. امانت داری باعث آرامش روحی و روانی و اطمینان در افراد و جامعه می شود: پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز فرمودند: پیوسته امانت من در خیر و خوبی اند، مادامی که به یکدیگر خیانت نکنند و امانت را برگردانند و زکات را بپردازند؛ وقتی چنین نکنند، به قحطی و سخت روزی و خشک سالی گرفتار آیند.) (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۲)

۴. دوام دوستی ها درگرو امانت داری است: امانت داری، از تنش ها و کدورت ها و بدبینی ها جلوگیری می کند. کسی که این خصلت را در فردی مشاهده کند، به دوستی با او امیدوار می گردد، چرا که در تمام حالات به وفاداری و تعهد به پیمان ها اطمینان دارد.

۵. امانت داری ترویج صدق و پاکی در فرد و جامعه است: امانت داری سبب ترویج صدق و پاکی در فرد و جامعه است و بنیان جامعه را براساس صداقت و پاکی پایه ریزی می کند. پیامبر (ص) می فرماید: (وقتی در برادر خود سه صفت دیدی، به او امیدوار باش: حیا و امانت و راستی. و اگر این صفات را ندارد، به او آمیدی نداشته باش.) (نهج الفصاحه، ص ۳۹)

۶. اداء امانت اداء حق الناس است: سخن آخر این که امانت حق الناسی است که هر فرد مسلمان باید به انجام آن جدی باشد و بداند که سعادت در دنیا و آخرت و عبور از پل صراط، با قبولی در این امتحان ممکن خواهد بود. نبی مکرم اسلام (ص) می فرماید: (صله رحم و امانت، در روز قیامت به صورت دو فرشته اطراف پل صراط می گردند و مردی را که صله رحم و ادای امانت کرده نمی گذارند در آتش دوزخ بیفتد.) (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۷)

خیانت در امانت

"خیانت" مشتق از "خَوْن" به معنای مخالفت با حق و پیمان در پنهانی است. نقطه مقابل خیانت، امانت است. (راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات، ج ۱، ماده خَوْن) یکی از مهمترین فضایل اخلاقی و ارزش های انسانی و اسلامی که با تأکید فراوان در قرآن و احادیث از آن یاد شده است، امانت داری است.

علمای اخلاق نیز اهمیت فوق العاده ای برای آن قائلند و به عکس، خیانت از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین ردایل به شمار می رود. (مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۱۷۳)

مذمومیت برخی از انواع خیانت، از شرك و بت پرستی نیز بیشتر است، زیرا منشأ کفر و بت پرستی و روی گردانیدن از عبادت خدا همگی ناشی از خیانت انسان نسبت به عهد و پیمانی است که با پروردگارش بسته است. (اعراف/۱۷۲: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَفْلِينَ»)

ماده خیانت و مشتقات آن در ۱۵ آیه آمده است که در تمامی این آیات مذمت و نکوهش برای همه شکل های خیانت اعم از خیانت در فکر یا عقیده، در فعل، در ابلاغ پیام، در احکام خداوند، خیانت اعضای بدن مثل چشم و ... آمده است. (دایرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۳۵۶)

بهر حال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت ترین گناهان است، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است، چنان که در حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده: "آیه المنافق ثلاث: اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا ائتمن خان، و ان صام و صلی و زعم انه مسلم؛" "نشانه منافق سه چیز است: هنگام سخن دروغ می گوید، و به هنگامی که وعده می دهد تخلف می کند و وقتی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند."

اصولا ترك خیانت در امانت از وظائف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی توان در امانت او خیانت کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انفال - ۲۷) ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که می دانید.

...فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ... (بقره - ۲۸۳) ... و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته) امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدائی که پروردگار او است بپرهیزد...

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لا إيمانَ لمن لا أمانةَ له؛ کسی که امانت را رعایت نمی کند ایمان ندارد». (بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۳)

امام علی (علیه السلام): «الْأَمَانَةُ تَجُزُّ الرِّزْقَ وَ الْخِيَانَةُ تَجُزُّ الْفَقْرَ؛ امانت رزق و روزی می آورد، و خیانت مایه فقر است». (بحار، جلد ۷۸، صفحه ۶۰)

امام علی علیه السلام: لا تَحْنُ مَنْ اِئْتَمَنَكَ وَ اِنْ خَانَكَ وَ لا تُذِعْ سِرَّهُ وَ اِنْ اُذَاعَ سِرَّكَ. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسایل ج ۹، ص ۱۳۶، ح ۱۰۴۷۶ - بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۴، ص ۲۰۸) به کسی که تو را امین قرار داده است خیانت مکن هر چند او به تو خیانت کرده باشد و راز او را فاش مساز اگر چه او راز تو را فاش ساخته باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرْدِّهَا إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ أُدْرِكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي وَيَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ. (من لا يحضره الفقيه ج ۴، ص ۱۵ - امالی (صدوق) ص ۴۳۰) کسی که در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند و آنگاه بمیرد بر دین من نمرده است و با خدا دیدار می کند در حالی که بر او خشمگین است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: لَيْسَ مِنَّا مَنْ يَحْقِرُ الْأَمَانَةَ حَتَّى يَسْتَهْلِكُهَا إِذَا اسْتُودِعَهَا. (بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۲، ص ۱۷۲، ح ۱۳) {شبییه این حدیث در مستدرک الوسائل و مستنبط المسایل ج ۱۴، ص ۱۳، ح ۱۵۹۶۷} از ما نیست کسی که امانت را کوچک بشمارد و از آن مواظبت نکند و در معرض تلف شدن قرار بدهد.

امام موسی کاظم علیه السلام: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ الصَّدْقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَ الْخِيَانَةُ وَ الْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ التَّفَاقُ. (تحف العقول ص ۴۰۳ - بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۵، ص ۳۲۷) ادای امانت و راستگویی روزی را زیاد می کند و خیانت و دروغگویی باعث فقر و نفاق می شود.

امام علی علیه السلام: لَيْسَ لِكُذُوبِ أَمَانَةٍ، وَ لَا لِفُجُورِ صِيَانَةٍ. (تصنيف غررالحكم و دررالکلم ص ۲۲۰، ح ۴۳۸۷) دروغگو امانتدار نیست و بدکار، نگهدارنده اسرار.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَ اِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ قَالَ «إِنِّي مُسْلِمٌ» مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذِبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ. (نهج الفصاحه ص ۴۲۲، ح ۱۲۸۰)، تحف العقول ص ۳۱۶) سه چیز است که در هر کس باشد منافق است اگر چه روزه دارد و نماز بخواند و حج و عمره کند و بگوید من مسلمانم، کسی که هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و وقتی که وعده دهد تخلف نماید و چون امانت بگیرد، خیانت نماید.

بهر حال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت‌ترین گناهان است، کسی که در امانت خیانت می‌کند در حقیقت منافق است، چنان که در حدیث از پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) نقل شده: "آیه المنافق ثلاث: اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا ائتمن خان، و ان صام و صَلَّى و زعم انه مسلم؛" "نشانه منافق سه چیز است: هنگام سخن دروغ می‌گوید، و به هنگامی که وعده می‌دهد تخلف می‌کند و وقتی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می‌نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند."

اصولا ترك خیانت در امانت از وظائف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی‌توان در امانت او خیانت کرد.

خیانت در امانت به چند طریق است

خیانت در امانت به چند طریق می‌تواند صورت گیرد:

۱. افرادی که مالی را از دیگران قبول می‌کنند، اما به دلیل کم دقتی و یا بی دقتی، خسارت و زیان هایی را به آن وارد می‌کنند و در آخر خود را بی طرف دانسته و از زیر بار این کار شانه خالی می‌کنند که این خود نوعی خیانت در مال دیگران است.
۲. افرادی که برای به دست آوردن منفعت و سود بیش تر از مال دنی، حتی در امانت دوست خود خیانت می‌کنند.

حکایت است که (دو شریک بازرگان یکی دانا و دیگری نادان بودند که در بین راه بدره ای زر یافتند. با هم قرار گذاشتند مقداری از آن را بردارند و مابقی را در جایی دفن کردند تا به وقت حاجت از آن استفاده کنند. دیگر روز آن که به خرد منسوب بود، بیرون رفت و زر را برد. روزها گذشت. مغفل (غافل شده، نادان) به زر نیازمند شد، نزد شریک خود آمد و گفت: بیا تا از آن زر برداریم. هر دو رفتند تا زر را بردارند، اما هیچ زر نیافتند. شریک منسوب به خرد و زیرکی، دست مغفل را گرفت و گفت: تو زر را برده ای، اما او اصرار کرد که من نبرده ام. کار به دادگاه و قاضی کشید. قاضی به مدعی گفت: آیا شهادی داری و او گفت: درختی که در کنار آن است شهادت می‌دهد. قاضی در روزی معین قرار گذاشت به کنار آن درخت برود. شریک خائن نزد پدر حریص [خود] رفت و گفت که شب به میان گشادی درخت برود و فردا علیه دوستش به قاضی گواهی دهد. او [هم] قبول کرد. روز بعد قاضی با مردمی انبوه آن جا جمع شدند. و قاضی از درخت گواهی خواست. پیرمرد درون درخت به سود پسرش گواهی داد. قاضی دانست میان درخت کسی است از این رو دستور داد تا هیزم جمع کردند دور درخت و آن ها را آتش زد. پیرمرد

که صبرش تمام و ترس جاننش را داشت، امان خواست، او را امان دادند و دل جویی کردند و او حقیقت را بازگفت. پس امانت مغفل معلوم گشت و خیانت شریک ثابت شد و مغفل به برکت راستی و امانت، زر ستاند و بازگشت. (برگرفته از کتاب کلیله و دمنه)

۳. کم فروشی و بد جلوه دادن کالا: نوع دیگر از خیانت در امانت، کم فروشی و یا بد جلوه دادن کالا می باشد. بعضی کاسبان برای کسب سود و منفعت بیش تر همواره از این راه کالای خراب و بی ارزش خود را با قیمتی بالا و گزاف به دیگران می فروشند و از این طریق به دیگران خیانت می کنند.

در حکایت است که: (مردی رمه دار بود و چوپانی پارسا در خدمت او بود. چوپان، شیر گوسفندان را می دوشید و نزد صاحب رمه ها می برد. او بر شیر آب می افزود و به دیگران می فروخت. هرچه چوپان می گفت: آب بر شیر میریز و به مال دیگران خیانت نکن که آخرش تباه خواهی شد، فایده نداشت. تا این که شبی بهاری گله گوسفندان داخل دره بودند و شبان بالای تپه، سیل جاری شد و گوسفندان را هلاک کرد. روز بعد شبان نزد مرد رفت بدون شیر؛ مرد از او پرسید: چرا شیر نیاوردی؟ شبان گفت: به تو پند دادم که آب بر شیر نریز و با این کار به مال دیگران خیانت نکن. آن آب هایی که بر شیر ریختی، جمع شدند و گوسفندان را هلاک کردند.) (عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوسنامه)

۴. افشای اسرار و اطلاعات مملکت: فروختن اسرار، دسیسه و دغل بازی، ایجاد رعب و وحشت و جاسوسی کردن به نفع بیگانگان، یکی دیگر از خیانت هایی است که منافقان کوردل و جاسوسان وطن فروش علیه یک مملکت انجام می دهند و با این کار نظم و امنیت جامعه و افراد آن را به خطر می اندازند.

حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: (للمنافق ثلاث علامات: ان حدث کذب، ان ائتمن خان وان وعد اخلف؛ منافق سه نشانه دارد: دروغ گویی، خیانت در امانت و خلف وعده.) (تحف العقول، ص ۱۲)

نمونه های بسیاری در مورد خیانت در امانت وجود دارد؛ از جمله: خیانت در امر علم و دانش که افراد خائن آن را در راه نادرست و غیر منطقی به کار می برند؛ مثل همان علمی که با ساخت بمب های اتمی و کشتار خیل عظیمی از مردم بی دفاع و مظلوم جامعه، نمونه بارزی از خیانت در علم را اثبات می کند.

و یا خیانت به ناموس مردم، خیانت در امر دستورات الهی، خیانت بعضی از افراد در اداره ها، پادگان ها، کارگاه ها و نمونه های بی شمار دیگر که به همین تعداد اندک بسنده می کنیم.

اقسام خیانت

الف) خیانت به خدا و رسول:

در قرآن به صراحت از خیانت به خدا و رسولش نهی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انفال/۲۷) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (با مخالفت احکام دین) به خدا و فرستاده او خیانت نورزید و در امانت‌های خود (امانت‌های خلقی و خالقی) خیانت نکنید در حالی که می‌دانید (که خیانت در نزد شرع و وجدان قبیح است)»

امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه می‌فرماید: «خیانت به خدا و پیامبر همان نافرمانی ایشان است و اما خیانت در امانت؛ هر انسانی امانت دار فرایض است که خداوند بر او واجب کرده است» (محمدی ری‌شهری، محمد؛ میزان الحکمه، قم، دارالحديث، ۱۳۷۷ش، اول، ج ۴، ص ۱۵۸۹) در برخی روایات از برآورده نکردن حاجات مومنین، به خیانت به خدا و رسول تعبیر شده است. (کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، قم، اسوه، ۱۳۷۵ش، سوم، ج ۵، ص ۳۵۷) ب) خیانت به مردم:

در محاورات مردم وقتی صحبت از امانتی می‌شود، اغلب امانت در مال به ذهن‌ها خطور می‌کند، ولی باید بدانیم که امانت در منطق قرآن، دامنه بسیار وسیعی دارد که تمام شئون اجتماعی و اخلاقی را در بر می‌گیرد (سلطانی، غلامرضا؛ تکامل در پرتو اخلاق، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲ش، چهاردهم، ج ۲، ص ۱۷) از جمله:

۱) خیانت در اموال:

آنچه به عنوان امانت مالی در اختیار انسان قرار می‌گیرد در چند وجه خیانت بر آن متصف می‌گردد:

۱. تعدی در امانت: به معنی دست درازی و تصرف کردن در مال بدون اجازه صاحب آن؛

۲. تفریط در نگهداری امانت و کوتاهی کردن و سهل‌انگاری نمودن در حفظ مال؛

۳. سهل‌انگاری و مسامحه در رد امانت: وظیفه امانت دار این است که به محض مطالبه صاحب مال هر چند کافر باشد، همچنین هنگامی که ترس از تلف شدن مال را داشت هرچه زودتر امانت را به صاحبش برگرداند؛ (گناهان کبیره، ص ۳۵۲-۳۵۰)

۴. خیانت در بیت المال: از دیدگاه اسلام، امانت در اموال عمومی و سرمایه‌های معنوی و مادی که تعلق به جامعه دارد نه به شخص خاصی، دارای تأکید بیشتری است تا گروهی چنین خیال نکنند چون این سرمایه‌ها تعلق به عموم دارد، آزادانه هرگونه می‌خواهند در آن تصرف کنند. اگر خیانت در اموال عمومی رایج شود نظام جامعه از هم گسیخته خواهد شد و هرگز روی سعادت نخواهد دید. (اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۱۹۵)

(۲) افشای راز:

هر آنچه که به عنوان راز و سخنان سری و محرمانه در اختیار ما قرار می‌گیرد امانتی است که حفظ آن وظیفه شرعی و اخلاقی ما می‌باشد. حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَفْشَى سِرّاً أُسْتُودَعَهُ فَقَدْ خَانَ» «هر کس سری را فاش کند که به او سپرده شده است، پس به تحقیق خیانت کرده.» (خوانساری، جمال الدین؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۲۶۸)

(ج) خیانت به اعضای بدن:

هر آنچه خداوند حکیم برای زندگی بشر در این جهان آفریده امانتی است در دست انسان که این موجود ذی شعور باید به احسن وجه از این نعمات استفاده نماید. هر کدام از اعضای بدن، دنیایی مملو از قابلیت‌هاست که خداوند به انسان ارزانی داشته است.

چشم به عنوان حساس ترین عضو بدن وظیفه ای خطیر در زندگی بر عهده دارد اما برخی از انسانها به جای استفاده از این نعمت بزرگ در راه تحصیل علم و در راه طی کردن مراحل تکامل، شخصیت انسانی خویش را تنزل می‌دهند و از چشم به عنوان وسیله ای در راه ارضای شهوات نفسانی خویش بهره می‌گیرند.

در قرآن از این مقوله به خیانت چشم تعبیر می‌شود: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (غافر/ ۱۹) «او چشمهایی را که به خیانت می‌گردد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.»

خیانت چشم شکل‌های مختلفی دارد، گاه به صورت نگاه‌های دزدکی و استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است و گاه به صورت اشارتی با چشم به منظور تحقیر یا عیب جویی از دیگران است یا اشاراتی که مقدمه توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۵)

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا ندیده‌ای که انسان به چیزی نگاه می‌کند اما چنین وانمود می‌کند که به آن نگاه نمی‌کند این نگاه‌ها، خیانت آلود است.» (عروسی حویزی، علی بن جمعه؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۱۷)

عوامل و زمینه‌های بروز خیانت

عوامل فراوانی را میتوان برای زمینه های بروز خیانت نام برد که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره میشود:

ضعف ایمان و عقیده: همان گونه که ایمان خاستگاه بسیاری از ارزش‌ها و از جمله امانت داری است، ضعف ایمان و عقیده یا فقدان آن از عوامل بروز خیانت است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: نشانه منافق سه چیز است؛ آنگاه که سخن می‌گوید دروغ می‌گوید و آنگاه که وعده‌ای می‌دهد خلف وعده می‌کند و آنگاه که امین شمرده می‌شود، خیانت می‌کند. [بحار، ج ۷۲، ص ۲۰۴]

غلبه هوی و هوس در دنیاپرستی: انسان که هوی و هوس و دنیاپرستی بر او غلبه می‌کند و تنها به منافع زودگذر دنیا می‌اندیشد، زمینه برای خیانت در او فراهم می‌شود؛ زیرا این دسته افراد به عواقب خیانت فکر نمی‌کنند و به فرموده قرآن با غلبه هوی و هوس، پرده‌ای بر چشم و گوش و عقل آن‌ها افکنده شده که نمی‌دانند چه می‌کنند. «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟ با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ (سوره جائیه/ ۲۳)

چیره شدن حرص و طمع بر انسان: انسان حریص نیز مرتکب خیانت می‌شود؛ هم در اموال دیگران خیانت می‌کند و هم در اشتغال به پستی که شایسته آن نیست، حریص است و از این رو به جای تلاش و کوشش و غلبه بر هوی و هوس و کنترل حرص و طمع برای رسیدن به مقصود راه خیانت را در پیش می‌گیرد.

دلبستگی به مال و فرزند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید، در حالی که می‌دانید (این کار، گناه بزرگی است)». (سوره انفال/ ۲۷) و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است». (سوره انفال/ ۲۸)

«خیانت» در اصل به معنای خودداری از پرداخت حقی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد «امانت» است.

امانت گرچه معمولاً به امانت‌های مالی گفته می‌شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را دربرمی‌گیرد. آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، فرزندان آنها امانت هستند، قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می‌شود ولی امانت در آیه فوق، همه را شامل می‌شود.

عشق و علاقه به مال و فرزند و حفظ منافع شخصی گاهی در یک لحظه حساس چشم و گوش انسان را نسبت به حقایق می‌بندد و این در حقیقت خیانت آگاهانه است. چگونگی بدست آوردن اموال، چگونگی خرج کردن آنها، طرز نگهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن همگی میدان‌های آزمایش بشر است، بسیاری کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سخت‌گیر هستند و وفادارند، اما به هنگامی که پای یک مسئله مالی

به میان می‌آید همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت، بدست فراموشی سپرده می‌شود.

در مورد فرزندان نیز غالباً چنین است؛ دیده می‌شود کسانی که به ظاهر پایبند به امور دینی‌اند، به هنگامی که پای فرزندشان به میان می‌آید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند، عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام می‌شمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان به خدا سپرد. [مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۳۸-۱۳۹]

آثار و پیامدهای خیانت

خیانت در همه ابعادش ناپسند بوده و دارای عواقب و آثاری است که به مهمترین آنها اشاره میشود:
خشم خدا:

«گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟ در حالی که ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده با خود (به صحنه محشر) می‌آورد سپس به هر کس آنچه را فراهم کرده (و انجام داده است)، به طور کامل داده می‌شود و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهید دید)». (سوره آل عمران/۱۶۱) با توجه به آیه فوق، عمل خیانت، خیانت است و مقدار آن مهم نیست. قیامت صحنه‌ای است که نیکان حسنات خود را می‌آورند و خائنین خیانت‌های خود را به همراه دارند. خداوند عادل است، هم جزا را کامل می‌دهد و هم ذره‌ای افراط نمی‌کند. [قرائتی، محسن؛ تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۹۰] لذا خیانتکاری، زمینه ساز خشم، غضب و عقوبت الهی است.
سستی ایمان و دینداری:

همان طوری -که یکی از فواید امانت‌داری تحکیم پایه های ایمان و گسترش دینداری است، در مقابل خیانت موجب سستی ایمان و دینداری است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از خیانت دوری کنید چرا که خیانت آدمی را از اسلام دور می‌کند. [غرر، ج ۳، ص ۳۶۱]

زوال اعتماد اجتماعی:

یکی دیگر از آثار خیانت، از بین رفتن اعتماد اجتماعی است.

امام صادق علیه السلام به عبدالرحمن فرمود: بر تو باد به راستگویی و اداء امانت تا شریک مال مردم شوی، این چنین. هنگامی که این سخن را می‌گفت انگشتان خود را به هم جمع کرده بود و به من

نشان داد یعنی مانند این انگشتان. [کلینی، محمد بن یعقوب؛ فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۲، ج ۵، ص ۱۳۴]

از بین رفتن رفاه و آرامش عمومی:

بدیهی است که آسایش خاطر و رفاه عمومی در گسترش «امنیت» است، ناامنی و آشفتگی مرگباری که به واسطه شیوع «خیانت» در محیط جامعه ای حکمفرما می‌شود، به منزله ترور شدن فرشته عدالت و نابودی اساس تشکیلات و موجودیت آن ملت است؛ آری آنجا که امنیت، آزادی و برادری و انسانیت وجود ندارد، خیانت منحصر به امور خاصی نیست بلکه معنای وسیعی دربردارد و کلیه اعمال انسانی را شامل می‌شود؛ هر گفتار و کرداری، دارای حد مشخص و دقیقی است که اندکی انحراف و تخطی از آن موجب می‌شود انسان از «مرز امانت» عبور کرده و در «جاده خیانت» و نادرستی قدم بگذارد.

از بین رفتن آرامش روح و فکر:

هنگامی که امانت در یک جامعه یا در یک خانواده حکمفرما شود، مایه آرامش فکر و روح آنها است؛ زیرا در صورت احتمال خیانت همه از هم وحشت دارند و دائماً از این نگرانند که خیانتی نسبت به آنها صورت نگیرد و مال یا جان یا ناموس یا مقامشان به خطر نیفتد و به یقین ادامه چنین زندگی که افراد از یکدیگر بترسند، ناگوار و دردناک است و چه بسا موجب بیماری‌های جسمی و روحی فراوانی شود.

محرومیت از محبت خدا:

«هرگاه با ظهور نشانه‌هایی از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است. زیرا خداوند خائن را دوست نمی‌دارد. (سوره انفال / ۵۸) با توجه به آیه فوق، خیانت موجب محرومیت از محبت الهی است.

رسوایی و شرم انسان: «و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد. آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند اما از خدا پنهان نمی‌دارند و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود، می‌گفتند، خدا با آنها بود. خدا به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد». (سوره نساء / ۱۰۸-۱۰۷)

آیه فوق خائن را مورد سرزنش قرار داده، می‌گوید: آنها شرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود ولی از خدا، شرم ندارند. خداوندی که همه جا با آنان است و بر اعمال آنان احاطه دارد. [

مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۱۶-۱۱۷]

راههای پیشگیری از خیانت

برای پیشگیری از وقوع خیانت توسط افراد جامعه باید به امور ذیل توجه کرد:

- ۱- تقویت پایه‌های ایمان: تقویت پایه‌های ایمان از طریق شناخت خدا و توکل و اعتماد بر او و اطمینان به وعده‌های تخلف ناپذیر او زمینه را برای وصول به مواهب زندگی از راه مشروع فراهم می‌کند.
- ۲- تأمین نیازهای معقول و مشروع: یکی از عواملی که فرد را به خیانت می‌کشاند، نیازمندی است و اگر مدیران و مسئولان به نیازهای معقول و مشروع کسانی که تحت مدیریت آنان هستند توجه کنند و آن را برآورده سازند، زمینه خیانت در افراد از بین می‌رود.
- ۳- توجه به عواقب شوم خیانت در دنیا و آخرت: انسانی که بداند خیانت موجب رسوایی در دنیا و سرافکندگی در برابر خلق و خالق و گرفتار شدن به محرومیت‌های ناشی از رسوایی و سرافکندگی و در نتیجه گرفتار فقر می‌شود، هرگز به آن مبتلا نمی‌شود و همچنین انسانی که بداند در آخرت گرفتار عذاب الهی خواهد از خیانت می‌گریزد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که اگر یکی از آنها در خانه‌ای وارد شود ویران گردد و هرگز برکت الهی آن را آباد نخواهد کرد؛ خیانت، سرقت، شرب خمر و زنا. [بحار، ج ۷۶، ص ۱۲۵]
- ۴- اصلاحات اجتماعی: توجه به نقش جامعه و ایجاد بسترهای مناسب و زدودن عوامل زمینه ساز خیانت در جامعه نیز می‌تواند نقش بسزایی در پیشگیری از وقوع خیانت داشته باشد.
- ۵- تقویت بنیانهای فکری و فرهنگی: اساساً گسترش کارهای فرهنگی در جامعه و استحکام بخشیدن به بنیانهای فکری افراد جامعه زمینه وقوع و گسترش خیانت را در مقیاس اجتماعی از بین خواهد برد و این وظیفه به دوش مسئولین و دست اندرکاران اجتماع است.

درمان و پیش‌گیری از خیانت

۱. تقویت پایه‌های ایمان: افراد ضعیف‌الایمان به دلیل عدم اعتقادشان به قدرت خداوند و رزاقیت او دست خود را به خیانت می‌آلایند، توکل و اعتماد به خدا و اطمینان به وعده‌های تخلف ناپذیر سبب می‌شود که راه انحراف را برای وصول به مواهب زندگی نروند.
۲. برآوردن نیازها: یکی از عوامل مهم خیانت نیازمندی است. بنابراین تا آنجا که می‌شود باید نیازهای معقول و شرعی کسانی را که تحت مدیریت انسان قرار دارند برآورده کرد.

۳. توجه به عواقب شوم خیانت چه در این دنیا و چه در آخرت.
۴. انتخاب افراد امین جهت پست‌های حساس برای جلوگیری از خیانت و کم کردن هزینه‌ها و جلب اعتماد مردم به مسئولان. (اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۲)

حکایات امانت داری

عنصر المعالی کیکاووس

شنودم که مردی به سحرگاه از خانه بیرون رفت تا به گرمابه رود به راه اندر دوستی از آن خویش را دید گفت موافقت کنی تا به گرمابه شویم؟ گفت: تا در گرمابه با تو همراهی کنم لکن اندر گرمابه نتوانم آمدن که شغلی دارم و تا نزدیک گرمابه بیامد. به سر دو راهی رسید بی آنکه این مرد را خبر دهد بازگشت و به راه دیگر برفت. اتفاق را طراری از پس این مرد می رفت به طراری خویش. این مرد باز نگرید. طرار را دید و هنوز تاریک بود پنداشت که آن دوست وی است. صد دینار در آستین داشت بر دستارچه بسته از آستین بیرون گرفت و بدین طرار داد و گفت ای برادر این امانت است به تو چون من از گرمابه بیرون آیم به من باز دهی. طرار زر از وی بستد به آنجا مقام کرد تا وی از گرمابه بیرون آمد. روز روشن شده بود. جامه بپوشید و راست همی رفت طرار وی را باز خواند و گفت: ای جوانمرد زر خویش باز ستان و پس برو که امروز از شغل خویش فرو ماندم. ازین نگاه داشت امانت تو. مرد گفت: این زر چیست و تو چه مردی؟ گفت: من مردی طرارم. این زر به من دادی. گفت: اگر تو طراری چرا زر من نبردی؟ طرارگفت: اگر به صناعت خویش بردمی. اگر هزار دینار بودی از تو یک جونه استدمی و نه باز دادمی و لکن تو به زینهار به من دادی. زینهار دار نباید که زینهار خوار باشد که امانت بردن جوانمردی نیست. (قابوس نامه)

مرد چوپان و گوسفندان یهودیان

سال هفتم هجری پیامبر (ص) همراه هزار و ششصد نفر سرباز برای فتح قلعه خیبر که در ۳۲ فرسخی مدینه قرار داشت روانه شدند. مسلمانان در بیابان های اطراف خیبر مدتی ماندند و نتوانستند قلعه های خیبر را فتح کنند. از نظر غذایی در مَضِیقَه سختی قرار داشتند به طوری که بر اثر شدت گرسنگی، از گوشت حیواناتی که مکروه بود، مانند گوشت قاطر و اسب استفاده می کردند. در این شرایط، چوپان سپاه چهره ای که گوسفندان یهودیان را می چرانند، به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد، و سپس گفت: این گوسفندان مال یهودیان است در اختیار شما می گذارم. پیامبر (ص) با کمال صراحت در پاسخ او فرمود: این گوسفندها نزد تو امانت هستند، و در آئین ما خیانت به امانت جایز نیست، بر تو لازم است که همه گوسفندان را به در قلعه ببری و به صاحبانشان بدهی. او

فرمان پیامبر (ص) را اطاعت کرد و گوسفندان را به صاحبانشان رساند و به جبهه مسلمین بازگشت. (منبع: کتاب یکصد موضوع پانصد داستان)

جوانی فقیر و همسر شایسته

در شهر مکه، جوانی فقیر می زیست و همسری شایسته داشت. روزی هنگام بازگشت از مسجد الحرام، در راه، کیسه ای یافت. چون آن را گشود، دید هزار دینار طلا در آن است. خوشحال نزد همسر آمد و داستان را باز گفت. زنش به او گفت: این لقمه حرام است، باید آن را به همان محل ببری و اعلام کنی، شاید صاحبش پیدا شود. جوان از خانه بیرون آمد، وقتی به جایی رسید که کیسه زر را یافته بود، شنید مردی صدا می زند: چه کسی کیسه ای حاوی هزار دینار طلا یافته است؟ جوان پیش رفت و گفت: من آن را یافته ام، این کیسه توست، بگیر طلاهایت را. مرد کیسه را گرفت و شمرد، دید درست است. دوباره پول ها را به او بازگرداند و گفت: مال خودت باشد، با من به منزل بیا، با تو کاری دیگر دارم. سپس جوان را به خانه خود برد و نه کیسه دیگر که در هر کدام هزار دینار زر سرخ بود، به او داد و گفت: همه این پول ها از آن توست. جوان شگفت زده شد و گفت: مرا مسخره می کنی؟ مرد گفت: به خدا سوگند که تو را مسخره نمی کنم. ماجرا این است که هنگام شرفیابی به مکه، یکی از عراقیان، این زر ها را به من داد و گفت: اینها را با خود به مکه ببر و يك کیسه آن را در رهگذری بینداز. سپس فریاد کن چه کسی آن را یافته است. اگر کسی آمد و گفت من برداشته ام، نه کیسه دیگر را نیز به او بده؛ زیرا چنین کسی امین است. شخص امین، هم خود از این مال می خورد و هم به دیگران می دهد و صدقه ما نیز، به واسطه صدقه او، مقبول درگاه خداوند می افتد! جوان، پول ها به خانه آورد به دلیل امانتداری و صداقت، از ثروتمندان روزگار شد. (اویس قرنی، محمد محمدی، ص ۲۲۹)

گر که با صبحدلان دیداری است - اجر صبر است و ز شب بیداری است - سجده آرم به درِ درگاهش - هر چه دارم زامانت داری است. "نیما-د"

راههای تقویت امانت داری

پرورش روح امانت داری در افراد و پیش گیری از خیانت جز در سایه تقویت مبانی ایمان امکان پذیر نیست؛ زیرا یکی از ریشه های عمده خیانت، شرک و عدم اعتقاد کامل به قدرت پروردگار و رازقیت او است. افراد ضعیف الایمان به گمان این که اگر دست به خیانت زنند در زندگی عقب می-مانند و منافع آن ها تأمین نمی-شود تن به ذلت خیانت می-دهند اما هنگامی که پایه های ایمان تقویت شد

توکل و اعتماد بر خدا و اطمینان به وعده‌های تخلف ناپذیر او سبب می‌شود که راه انحراف شرک را برای وصول به مواهب زندگی نپیماید.

از سویی دیگر چون یکی از عوامل مهم خیانت، نیاز افراد است باید تا آن جا که می‌شود نیازهای معقول و مشروع کسانی را که تحت مدیریت انسان قرار دارند برآورده کنند مبادا نیازشان سبب شود که زنجیر طلایی امانت را پاره کنند و به خیانت روی آورند.

امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر که عالی‌ترین برنامه مدیریت است می‌فرماید: «و در بذل و بخشش به او (قاضی) سفره سخاوت را بگستر آن گونه که نیازمندی‌اش از میان برود و حاجتی به مردم پیدا نکند و از نظر مقام و منزلت آن قدر مقامش را نزد خودت بالا ببر که هیچ یک از یاران نزدیکت به نفوذ کردن در او طمع نکند و از توطئه این گونه افراد نزد تو در امان باشد و در این موضوع با دقت بنگر». [نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۶۰۱]

از سوی دیگر توجه به عواقب شوم خیانت در دنیا و آخرت و رسواییها و محرومیت های ناشی از آن و سرافکندگی در برابر خلق و خالق و گرفتار شدن در چنگال فقری که انسان از آن می‌گریزد به یقین از عوامل باز دارنده و از اسباب پیشگیری و درمان خیانت است.

این نکته نیز قابل دقت است همان گونه که امانت‌داران باید در امانت خیانت نکنند امانت‌گذاران نیز باید به هوش باشند که امانت خویش را به دست چه کسی می‌سپارند اگر کسی امانتش را به دست انسان بد سابقه‌ای بسپارد و او در امانت خیانت کند باید خویشتن را ملامت کند. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم: «کسی که امانت خویش را به غیر امین بسپارد خدا ضامن حفظ آن نیست؛ زیرا خدا او را از سپردن امانت به چنین کسی نهی کرده است». [بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۲۷]

شعر کودکانه امانت داری

برای تدریس امانت داری، حدیثی از امام علی علیه السلام (علیک بالامانه) مفهوم کودکانه: امانت دار باش. شعر: مامانم داده یادم - خیلی بده که آدم - بگیره یه امانت - اما کنه خیانت - مواظبش نباشه - مراقبش نباشه - یه وقت خرابش کنه - یا این که آبش کنه - مگر نگفت امامت! - علیک بالامانه. به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) کتاب «شعرهایی درباره امانت‌داری» سروده مریم اسلامی با تصویرگری منصوره محمدی سومین جلد از مجموعه «ما کودکان مسلمان» است. این کتاب در قالب اشعار زیبا و ساده کودکان گروه سنی «ب و ج» را با آداب و رسوم زندگی و امانت داری بیشتر آشنا می‌کند. این کتاب دربرگیرنده اشعاری با عنوان‌های «امانت دوست»، «کتاب قصه من»، «او به گل سلام می‌کند» و «خیال‌های بد» است.

سکوت کردن در موارد سکوت

و مَرْهُمُ بِالسُّكُوتِ

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله سکوت کردن در موارد سکوت است

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن - به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی! سکوت یکی از صفات پسندیده اخلاقی است که در روایات اسلامی بسیار به آن سفارش شده است. همچنین سکوت و حفظ زبان یکی از راهکارهای درمانی برای بسیاری از بیماری ها و گناهان ناشی از زبان دانسته شده است.

اشاره: زبان (سخن/نطق) از بزرگ ترین نعمت هایی است که خداوند به بشر ارزانی داشته و مانند سایر قوای انسان این قابلیت را دارد که هم استفاده ی خوب از آن بشود و هم استفاده ی بد. در سوره ی مبارکه ی الرَّحْمَنِ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ [آیه ۴ سوره الرحمن] بعد از مسأله ی خلقت «تعلیم بیان» مطرح شده است.

بیان و نطق انسان که به معنای تکلم با پشتمان ی درک کلیات است از افتخارات بشر و از مواهب الهی به شمار می آید. نکته ی مهم این است که در کنار هر نعمت بزرگی، خطر و گناه بزرگی هم هست و این انسان است که تصمیم می گیرد از این نعمت بهره ی احسن ببرد یا از آن برای انجام گناه استفاده کند.

نعمت زبان نیز علاوه بر داشتن برکات و فواید بسیار، آفاتی هم دارد و چه بسا بیشترین آفات را داشته باشد. در این زمینه احادیثی نیز وجود دارد:

امام علی علیه السلام: «اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرٌ؛ زَبَانُ دَرْنَدَةِ إِيَّاهِ أَنْ تَكُنْ مِنْهَا كَمَا تَكُنْ مِنْ نَارٍ أَوْ مِنْ مَاءٍ أَوْ مِنْ هَوٍّ أَوْ مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ» [نهج البلاغه، حکمت ۶۰].

امام صادق علیه السلام: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَجْرَى فَضِيحَتَهُ عَلَى لِسَانِهِ؛ هَرِغَاهُ خَدَاوَنَدُ بَخَوَاهِدُ بِنْدَةِ إِيَّاهِ رَا رَسُو كُنْدُ». [بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۲۸، ح ۱۰۱]

امام حسین علیه السلام: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا! وَيَقُولُونَ: اللَّهُ فِينَا! وَيَنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ: إِنَّمَا نَثَابُ بِكَ وَنُعَاقِبُ بِكَ؛ زَبَانُ آدَمِيَّزَادُ، هَر رُوزْ بَه اَعْضَايِ او نَزْدِيكَ مِي شُود وَ مِي گُويَد: چگونِه ايد؟ آنِه مِي گويند: اِگر تو ما را به خودمان واگذاري، خوب هستيم و مِي گويند: از خدا بترس و كاري به ما نداشته باش. و او را سوگند مِي دهند و مِي گويند: ما فقط به واسطه تو پاداش مِي يابيم و به واسطه تو، مجازات مِي شويم».

[بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۷۸، ح ۱۴]

امام باقر علیه السلام: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ؛ به راستی که این زبان کلید همه خوبیها و بدیهاست پس سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان گونه که بر (کیسه) طلا و نقره خود مهر می زند». [تحف العقول، ص ۲۹۸]

زبان همچون کلیدی است که هم درب خیر و هم درب شر توسط آن باز می شود؛ آنجا که درب خیر را باز می کند یعنی باید سخن گفت و آنجا که درب شر را باز می کند یعنی باید سکوت اختیار نمود تا از شر و گناه در امان ماند. در واقع زبان همچون شمیری دو لبه است که هنگام استفاده از آن باید بسیار مراقب بود چون خطرش هم می تواند مثل نفعش جامعه ای را در برگیرد.

اینجاست که شناخت جایگاه سخن و سکوت (به جا و صحیح) اهمیت پیدا می کند چنانکه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «وَلَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ؛ آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست، چنانکه در سخن نا آگاهانه نیز خیری نخواهد بود». [نهج البلاغه، ح ۱۷۳] همچنین در توضیح عبارتی [منطقهم صواب، نهج البلاغه، خطبه ی متقین] در وصف متقین آمده است که ایشان در مواضع تکلم سکوت نمی کنند تا مفرط شوند و در مواضع سکوت نیز سخن نمی رانند تا مفرط گردند. اگر انسان خلاف این دستورالعمل رفتار کند یعنی سخن یا سکوت بی جا داشته باشد خود و دیگران را متضرر می کند چون در هر دو صورت مرتکب گناه می شود؛ گناهان زبان بسیار بزرگ هستند که اگر انسان سخن بی جا داشته باشد گرفتار گناهانی مثل غیبت، تهمت، دروغ، عدم نهی از منکر، حمایت از باطل، تعلیم باطل و... می شود.

پس انسان باید بیشتر مراقب باشد و بهترین راه مراقبت زبان، «سکوت» است. (البته سکوت بی جا نیز گناه است مثل اینکه وظیفه ی فردی ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر و... باشد ولی سکوت کند. اگر بینی که نابینا و چاه است - اگر خاموش بنشیند گناه است) اما گناهان زبان علیرغم اینکه «کبیره» هستند، بسیار زیاد اتفاق می افتند که این امر دلایل متعددی دارد از جمله:

زبان ابزاری است که در همه ی زمان ها و مکان ها در اختیار انسان است. انسان برای استفاده از زبان متحمل هیچ خرج و هزینه ای نمی شود پس برای استفاده از آن ترغیب می شود. قبح گناهان زبان در میان بسیاری از افراد از بین رفته برخلاف اکثر گناهان دیگر انجام آن رایج و سهل شده است. زبان تنها یک ابزار است اما توسط آن گناهان متعددی صورت می گیرد. هنگام استفاده از زبان، فاصله میان گناه و صواب کم است. با توجه به مطالب بیان شده و خطرات و گناهان زبان، اهمیت و لزوم «سکوت» هر چه بیشتر نمایان می شود.

قرآن و خاموشی

انسان از نظر قرآن موجودی سخنگوست و سخنگویی وی نعمت بزرگی است که باید بر آن شکر گذاشت و بهترین شکر و سپاس از هر نعمتی بهره گیری درست از آن نعمت است؛ از این رو همواره سخن گفتن برای انسان هم برای بیان احساسات و عواطف و هم برای آموزش و یادگیری مفید و مورد ترغیب بوده است و قرآن از این ابزار برای رشد و تعالی انسان بهره جسته است.

کلام با آن که از کمالات وجود است و متکلم منشأ کمالات بسیاری است که بدون آن باب معارف مسدود می شد و خدای تعالی در قرآن کریم مدح شایان از آن فرموده، در سوره الرحمن که می فرماید: «خدای رحمن قرآن را یاد داد. انسان را آفرید و به او بیان آموخت.» (الرحمن، آیه ۱ / ۴) خداوند تعلیم بیان را در این آیه مقدم بر تمام نعمتها داشته ولی چون از سلامت آفات آن نمی شود اطمینان پیدا کرد و در تحت اختیار آوردن زبان مشکلترین امور است، سکوت و خاموشی بر آن ترجیح دارد. (روح اله خمینی، ص ۳۸۶، ۱۳۸۲) یکی از مشکلات طبیعی زبان بهره گیری نادرست و نا به جا ست. این زبان که می بایست عنصر ارتباطی شود به دشمن ارتباطات تبدیل می شود و به جای آن که مهر و محبت را بیفزاید کینه و دشمنی را می پراکند. از این رو در قرآن کریم به انسان سفارش بسیاری میشود که برای رسیدن به تعالی و کمال، آن را در مهار و مدیریت و کنترل خود در آورد. مسئله ی تفکر و تدبیر، از اصول اساسی در راه و روش قرآن برای رسیدن به کمالات است. تفکر در انسان و تدبیر در کائنات، اصلی است که قرآن بارها و بارها بر آن تأکید داشته است.

سکوت یک حالت «تفکر» و «روحانیت» و «روشن بینی» به انسان می بخشد که قابل توجه است و شاید به همین جهت است که در شرح سرگذشت زکریا پیامبر بزرگ خدا می خوانیم که سه روز سکوت و بسته شدن زبان وی به عنوان نشانه استجاب دعا او در مورد تقاضای فرزند قرار داده شد. (مریم / ۱۰) و به «مریم» دستور نذر روزه سکوت داده شد: «بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام، بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم.» (مریم / ۲۶)

در حالات پیامبر گرامی اسلام (ص) می خوانیم که قبل از نزول وحی روزهای متوالی در غار حرا به سکوت و تفکر می پرداخت و در اسرار آفرینش اندیشه می کرد.

خداوند در قرآن کریم در آیات متعددی، اهمیت سکوت و دوری از تکلم بی مورد را بیان فرموده اند:

۱ - ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و سخن درست و استوار بگویید: (احزاب / ۷۰) زیرا سخن درست زمینه ساز کسب فضایل اخلاقی همچون فکر کردن، وقار، حلم و سلامت روحی است و موجب آمادگی برای بیان مطالب حق و مفید است.

۲- و مؤمنان به سخن پاکیزه و راه خداوند ستوده، رهنمون شوند. (حج / ۲۴) زیرا موجب کم شدن لغزشهای گفتاری انسان است و زمینه ی تفکر را فراهم می کند و باعث اثبات شخصیت و کمالات اخلاقی می شود.

۳- برآستی که مؤمنان رستگار شوند همان کسانی که در نمازشان فروتنند و کسانی که از کار و سخن بیهوده رویگردانند. (مؤمنون، ۳/۱) سخن بیهوده سبب خسارت دنیوی و اخروی و کشیده شدن به مکالمات غیر شرعی می شود.

۴- چون سؤال می کنند از گناهکاران که چه چیزی شما را به راه دوزخ کشاند؟ آنان می گویند با بیهوده گویان بیهوده گویی می کردیم. (مدثر، ۴۵/۴۰) بیهوده گویی موجب ضایع نمودن عمر و مانع تفکر و ذکر خدا می شود و گاهی به تفاخر و خودستایی و گاهی به غیبت کردن و یا تحقیر دیگران می انجامد و موجب مرده دلی است.

۵- و هر گاه قرآن خوانده شود، به آن گوش دهید و ساکت شوید، باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (اعراف / ۲۰۴) سکوت خردمندانه عبادت است و موجب طرد شیطان و حفظ اسرار خود و دیگران است. باعث کسب آرامش روانی و سبکباری و سبکبالی است و مانع سیاه شدن نامه اعمال و کسل شدن روح است.

نهج البلاغه و سکوت

امیر مؤمنان (ع) فرمود: «زبان عاقل در پشت قلب او جای دارد و قلب احمق پشت زبان اوست.» (صبحی صالح، ص ۱۳۷۹، ۴۷۶) مرحوم سید رضی هنگامی که این جمله را در نهج البلاغه نقل می کند می گوید: «این جمله از کلمات شگفت انگیز و پرازش علی (ع) است و مقصود این است که انسان عاقل زبان خود را پیش از مشورت کردن و اندیشیدن به سخن نمی گشاید ولی احمق قبل از اینکه فکر و اندیشه کند سخن می گوید.»

بنابراین، گویی زبان عاقل دنباله رو قلب اوست ولی قلب احمق از زبانش تبعیت می کند. همین مضمون در عبارت دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمود «قلب احمق در دهان او و زبان عاقل در قلب اوست.» (همان، ص ۴۷۶) و در جای دیگر آمده است: «زبان مؤمن در پس قلب او و قلب و عقل منافق پشت زبان اوست.» یعنی مؤمن هر گاه بخواهد سخنی بگوید نخست می اندیشد، اگر نیک بود می گوید و اگر ناپسند بود از گفتن خودداری می کند اما شخص منافق آنچه بر زبانش جاری می شود می گوید و نمی داند کدام سخن به سود او و کدام سخن به زیانش تمام می شود. سپس فرمود رسول خدا (ص) فرموده است: «ایمان هیچ بنده ای درست نمی شود مگر اینکه قلبش

درست شود و قلبش درست نمی شود تا آنکه زبان او راست و مستقیم شود.» (فیض الاسلام، ص ۵۶۶، ۱۳۵۱)

براین اساس انسان باید هنگام سخن گفتن تأمل کند و بیهوده سخن نگوید که اگر در گفتار، زمام اختیار را از کف داد عواقب بد و زیانباری به دنبال خواهد داشت. انسان تا سخن نگفته سخن در اختیار اوست، اما وقتی از دهان او خارج شد انسان در اختیار آن قرار می گیرد. این حقیقت را حضرت علی (ع) این گونه بیان می فرماید: «سخن، مادام که آن را نگفته ای در اختیار توست اما همین که از دهانت خارج شد تو در اختیار آن هستی. بنابراین زبانت را همچون طلا و نقره ات نگه دار، زیرا بسیار شده که یک کلمه، نعمت بزرگی را از انسان سلب کرده و یا بلا و درد سری برایش فراهم ساخته است. علی (ع) در توصیف انسان کامل می فرماید: «خوشا به حال آن کس که خود را کوچک می شمارد و کسب و کار او پاکیزه است و اخلاقی نیکوست و زبان را از زیاده گویی باز می دارد و سکوت اختیار می کند.» (دشتی، ص ۵۰۰، ۱۳۸۲)

سکوت، نشانه پختگی و آبدیده شدن فرد است

در روایات زیادی به سکوت دستور داده شده است. در جایی که لازم نیست، نباید سخن گفت، زیرا هر چه حرف زیادتر باشد، احتمال خطا و گناه هم بیشتر است، و اگر انسان حرفی نزد دچار لغزش و خطا و معصیت نمی گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا یسلم احد من الذنوب حتّی یخزن لسانه» احدی از گناهان سالم و مصون نمی گردد، مگر اینکه زبانش را پنهان کند. از این روایت استفاده می شود که زبان منشاء و کلید تمام ذنوب است.

علماء اخلاق می گویند: میوه سکوت، نورانیّت قلب است و سرازیر شدن اسراری به قلب، که قبلا نبود. سکوت نشانه عقل است، البته سکوتی که بر طبق موازین و در جای خود باشد، برای همین جهت است که مولی علی علیه السّلام آن امیر کلام می فرمایند: «إذا تمّ العقل نقص الکلام؛ زمانی که عقل کامل شود، کلام کم می شود.» [نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۶۸]

یعنی رابطه ی مستقیم بین کمال عقل و بین قلت کلام است، عقل و کلام مثل دو کفه ترازویند که هر چه عقل بالاتر رود، کلام پائین تر می آید؛ پس طبق معیاری که حضرت علی علیه السّلام ارائه می دهند، کاملترین افراد از حیث عقل کم حرف ترین آنها است.

انسانی که وجودش با سکوت انس گرفته و لذت دم بستن را چشیده شیوه ی خموشی و سکوت را بر می گزیند، این نشان پختگی اوست.

انسان هر زمان که می خواهد سخن بگوید باید ابتدا تفکر کند و شعارش این باشد: «اول اندیشه بعد از آن گفتار» این دستور العمل خود به خود در اکثر مواقع منجر به سکوت می شود.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «لسان المؤمن وراء قلبه و قلب المنافق وراء لسانه؛ زبان مومن پشت قلب او و قلب منافق پشت زبان اوست».[میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۹۴]

یعنی مومن واردات در قلب را از فیلتر و دستگاه تصفیه قلب می گذراند و بعد سخن می گوید، ولی منافق بر عکس است؛ اول حرفی را می زند و سپس می اندیشد و لذا در بسیاری از موارد سخنانش موجب پشیمانی اوست. همچنین باید توجه داشت که سخنان ما جزو اعمال ماست و حرف جزء عمل است باید باور کنیم که حرفها در زمره اعمال مورد بررسی و مکافات قرار می گیرد؛ حرف خوب در زمره ی اعمال خوب و حرف بد در زمره ی اعمال بد.

شیعه و سنی نقل کرده اند که معاذ بن جبل گفت: «با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفر بودم، روزی صبح کردم در حالی که نزدیک آن حضرت بودم و با هم راه می رفتیم، از ایشان خواستم که عملی را به من بیاموزند که مرا داخل بهشت کرده و از آتش جهنم دور گرداند، آن حضرت شروع به صحبت کرده کلماتی فرمودند تا رسیدند به این جمله که: آیا می خواهی تو را به ملاک و ریشه نصیحتی که کردم رهنمون سازم، گفتم: بله یا رسول الله، فرمودند: نگاه دار این را و به زبانشان اشاره کردند . معاذ عرض کرد: یا نبی الله و انا لمؤاخذون بما نتکلم به؟ (آیا ما بواسطه آنچه می گوئیم مورد محاسبه و مکافات قرار می گیریم؟) پیامبر صلی الله علیه و آله : «تکلتک امک یا معاذ» (مادرت به عزایت بنشیند ای معاذ) سپس فرمودند: «و هل یکب الناس فی النار علی وجوههم» (او علی مناخرهم) الا حصاد السننهم» (آیا غیر از این است که محصولهای زبانهای مردم، مردم را روی صورت به آتش می اندازند؟) [ترغیب، جلد ۳، ص ۵۲۸]

کسی که زبانش سرکشی می کند و رام نمی شود، باید به عاقبت و سرانجام عدم رام کردن زبانش بنگرد و متوجه مضرات دنیوی و عقاب های اخروی آن باشد و باور کند که به این مضرات و عقاب ها منتهی می شود.

سخن گرچه هر لحظه دلکش تر است - چوبینی خموشی از آن بهتراست
معرفه منزله السکوت والکلام _ و قال علیه السلام : لا خیر فی الصمت عن الحکم ، کما انه لا خیر فی القول بالجهل . (حکمت ۴۷۱ نهج البلاغه) شناخت جایگاه سخن و سکوت _ حضرت علی (ع) فرمودند : در آنجا که باید سخن گفت ، خاموشی سودی ندارد ، و آنجا که باید خاموش ماند سخن گفتن خیری نخواهد داشت .

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن *** به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی!

شاید هیچ عضوی از اعضای بدن انسان به اندازه ی زبان پرکار نباشد که این پرکاری خواه ناخواه لغزش هایی را نیز در پی خواهد داشت. بیشتر اوقات زبان به سخن می گشاییم و آسمان ریسمان می بافیم و در هر موضوعی اعم از زمینی و آسمانی، داد سخن می دهیم. با این حال، اگر منصفانه به گفته های خود ببانیدشیم، در می یابیم که چیز زیادی برای گفتن نداشته ایم و بیش از اندازه به موضوعی کوچک، شاخ و برگ داده و با افزودن بر درازی جمله های خود، از ارزش گفته های مان کاسته ایم.

امام علی (ع) در نکوهش پرگویی می فرماید: «پرگو، هرزه گو می شود». به قول معروف: «کم گوی و گزیده گوی چون دُر». البته اگر همین کم و گزیده گویی نیز به صواب نبوده و از اندیشه ی منیع آدمی برنخاسته باشد، فساد آن بر صلاحش خواهد چربید و نعمتی را به نقت بدست خواهد کرد. به قول مولوی: عالمی را یک سخن ویران کند - روبهان مرده را شیران کند. سکوت معمولاً در دو مسأله ریشه دارد؛ جهل و علم. گاهی انسان مسأله ای را نمی داند و از فهم آن ناتوان است. بنابراین، چون نمی داند، به ناچار سکوت می کند؛ زیرا حرفی برای گفتن ندارد. پس هر سکوتی به طور مطلق، پسندیده نیست و میان این سکوت جاهلانه و جبری تا آن سکوت پسندیده و عالمانه که گاه بعضی بزرگان از سرفروتنی یا حکمت بدان روی می آورند، تفاوت از زمین تا آسمان است.

چه در آموزه های دینی پیشوایان و چه در توصیه های بزرگان سلوک و اخلاق، تأکید فراوانی بر سکوت و کم حرفی و کنترل زبان شده است؛ زبانی که اگر رها باشد، می گزد و اگر زندانی شود، هم خود انسان و هم دیگران، از شر این «گزنده هار» در امان می مانند. تجربه انسانی همه ما نیز گواه است که پر حرفی، خطر آفرین است و کم حرفی و سکوت، به صلاح! این کلام علوی را زیاد شنیده ایم: «هر که سخنش زیاد باشد، خطایش هم زیاد خواهد شد». (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹)

اگر از پرگویی و زیاده گویی انتقاد شده است، از صحت و سکوت هم ستایش شده است. در حدیث نبوی نیز آمده است: «سکوت، طلاست و سخن، نقره». (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۹۴) این کلام، تشویق به غواصی در دریای سکوت، برای استخراج حکمت هایی است که در این عمق، پیدا می شوند.

سخن خوب، به جا، سازنده و الفت بخش، گوهری کمیاب است و قیمتی و تنها کسانی توان چنین گهر افشانی دارند که غواص دریای سکوت و تأمل و تدبیر باشند؛ تا از آن، گوهرهای سنجیده و مروارید های سفته به دست آرند و عرضه بدارند. .. تحمیل سکوت و درنگ و تأمل، برای آنان که بی

تأمل دم می زنند و بدون فکر و محاسبه سخن می گویند، در حکم سخت ترین شکنجه هاست؛ ولی اگر قدر بدانند، تربیت کننده ترین «تازیانه تأدیب» است. (محدثی، چشم دل، ص ۱۱۶)

در کلمات حضرت داود آمده است: «فرزندم سلیمان! پیوسته سکوت کن؛ مگر به گفتن سخن نیک. پشیمانی بر طول سکوت یک بار، بهتر از پشیمانی بر زیاده گویی مکرر است. فرزندم! اگر کلام از جنس نقره باشد، سزاوار است که سکوت از جنس طلا باشد». (بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۷۷)

سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده ای است، اما در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلاً اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می داند که دیگران نمی دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

محمد بن ابی عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید. بلاهایی که بر سر ابن ابی عمیر آمد در طول تاریخ بنی العباس سابقه ندارد. تمام این شکنجه ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می کرد. کافی بود ابن ابی عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی عمیر می گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن را دیدم که به من می گفت: «یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله! ای محمد بن ابی عمیر، روزی را به یاد آر که باید در برابر خدا بایستی». از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری ابن ابی عمیر شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود.

نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم تری به میان آمد حکم عوض می شود و گاهی سکوت حرام، و گاهی واجب می شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده ی اخروی هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی تر است.

گاهی دانشمندی برای فخرفروشی به سخن گفتن در مسئله ای می پردازد و داد سخن می دهد، اما دریغ از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد. تأمل در سخن گفتن، وقت گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا این سخن که می خواهم بر زبان آورم، به درد آخرتم می خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می فرمودند و در بسیاری از مواقع علی رغم میل باطنی سکوت اختیار می کردند.

نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می رفت و داستان های کتاب منازل الآخرة، نوشته ی شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می خواند و افراد زیادی پای منبر او حاضر می شدند. روزی پدر شیخ عباس به شیخ می گوید: بین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام منبر می رود، چه زیبا موعظه می کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس قمی چیزی نمی گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می کند. مرحوم شیخ حتی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین رونقی گرفته است.

سخن و سکوت دو جلوه ارتباط ما با دیگران است و چنان ارزشمند هستند که سخن گفتن را استراحت روح و سکوت را استراحت عقل دانسته اند. سخن هر فرد سفیر شخصیت و تابلویی تابان از صفات و روحیات اوست.

اما گذشته از ارزش سخن به موقع، برخی بی آنکه بدانند چه می گویند آنچه را می دانند می گویند و یا گاهی ذهن آنان خاموش می شود، اما فراموش می کنند صدایشان را خاموش کنند و مانند کسی که پول ندارد و زیاد خرج می کند، کم می دانند و زیاد می گویند. غافل از آنکه سخن مانند برگ درخت است که هر جا انبوه تر است، میوه کمتری زیر آن یافت می شود.

پیرگویی در عین ندانستن موجب شده که بحث سکوت یا صمت مطرح شود و از ارزش آن زیاد گفته شود از جمله لقمان حکیم به فرزند خود می گوید: فرزندم اگر فرض کنی سخن تو ارزشی چون نقره دارد، سکوت برابر با طلاست. گر سخن همه سیم است چون زر است خاموشی - سعی کن گرت هوش است زر به سیم نفروشی. (وامق یزدی) نیست در عالم ایجاد به جز تیغ زبان - بی گناهی که سزاوار به حبس ابد است. (صائب تبریزی) در سخن جلدی مکن خاموش باش - کمتر کن جنبان زبان و گوش باش. این چنین گفتند اکابر در جهان - راحة الانسان فی حفظ اللسان. تنگی دهن از آن پسندیده بود - تا حرف از آن شمرده آید بیرون. (واعظ قزوینی)، ای که از عالم معنی خبری نیست تو را - بهتر از مهر خموشی هنری نیست تو را. (صائب تبریزی)

با نگاهی به تاریخ بشر، حکیمانی را می‌یابیم که اگر به حکمت رسیدند در خاموشی و تفکر بود، چرا که خاموشی، عفت زبان است، کسی که خاموش است مطلب را پخته می‌کند، اما فردی که حرف می‌زند، آن را می‌چیند.

صمت، سکوت معنادار و کنترل شده‌ای است که صفتی ارزشمند در نگاه فقیهان، حکیمان، ادیبان و عالمان اخلاق است و در عرصه فردی و اجتماعی چون کیمیایی ارزشمند جلوه‌گر می‌شود و شخصیت انسان را عظمت خاصی می‌بخشد.

مهمترین فایده و اثر سکوت معنادار یا صمت این است که شوق انسان را برای فرار از زیاده‌گویی و سیر به کم‌گویی و گزیده‌گویی در حد زیادی افزایش می‌دهد و انسان را عزیز می‌کند و به انسان تدبیر و حکمت عطا می‌کند.

در سخن گفتن بویژه پرگویی ممکن است خلاف گویی رخ دهد و فرد، سخنی را به سهو و یا عمد بگوید که موجب رنجش دیگران شود. البته هر سکوتی خوب نیست، بلکه سکوتی پسندیده است که انسان به جای خیال‌بافی به اذکار و اواراد و یا به تفکر و تدبیر و تعقل بپردازد. اصولاً انسان نمی‌تواند ساکت باشد، زیرا ذهن و قلب او همواره درگیر است، پس باید آن را به گونه‌ای ترتیب کند که اگر تفکر و تعقل نمی‌کند و با پرسش و پاسخ‌های درونی به حل و فصل امور نمی‌پردازد و در هستی و آیات الهی تفکر و تدبیر نمی‌کند، لاقلاً به ذکر و وردگویی بپردازد نه آنکه با دیگران بنشیند و هم سخن شود و یا به لغو و لهو بپردازد و یا در آینه خیال و اوهام خود به گردش باطل و موهوم برود.

در زمینه تاثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: اذا رايت المؤمن صموتا فادنوا منه فانه يلقى الحكمة و المؤمن قليل الكلام كثير العمل والمنافق كثير الكلام، قليل العمل؛ هرگاه مؤمنی را بسیار ساکت یافتید به او نزدیک شوید، زیرا در حالت سکوت، بر قلب مؤمن حکمت جاری می‌شود. مؤمن، کم‌گو و پر عمل است اما منافق، پرگو و کم عمل است. (مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۹، ص ۱۸)

امام موسی کاظم (ع) نیز فرموده است: اکثر صمتک يتوقّر فکرك و يستتر قلبک و يسلم الناس من يدک؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود و عقلت نورانی گردد و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند! (غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۰، حدیث ۳۷۲۵)

در روایات اسلامی صمت به عنوان نشانه‌های مؤمن معرفی شده؛ چرا که آغاز عبادت با صمت و سکوت همراه است؛ و با سکوت این امر فراهم می‌آید که انسان به تفکر بپردازد یا به ذکر الهی اقدام کند و عبادت خداوندگار نماید.

امام علی بن موسی الرضا (ع) درباره فواید سکوت می‌فرماید: من علامات الفقه الحکم و العلم و الصّمت انّ الصّمت باب من ابواب الحکمة، انّ الصّمت یکسب المحبّة انّه دلیل علی کلّ خیر؛ از

نشانه‌های فهم عمیق و درست، بردباری، دانش و سکوت است دری از درهای حکمت است. سکوت محبت می‌آورد و راهنمای هر خیری است. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۱)

امام صادق (ع) نیز درباره فواید سکوت می‌فرماید: لایزال العبد المومن یکتب محسنا مادام ساکتا فاذا تکلم کتب محسنا او مسیئا؛ بنده مومن مادام که خاموش است جزء نیکان شمرده می‌شود، پس هرگاه زبان بگشاید، یا نیکوکار است یا بدکار. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۲۱)

و خلاصه ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (سوره ق: آیه ۱۸)؛ آدمی هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (وضبط آن) است.

فوائد خاموشی در روایات

امام صادق علیه السلام: «کَمَالُ الْأَدَبِ وَالْمُرُوءَةِ سَبْعُ خِصَالٍ: الْعَقْلُ وَالْحِلْمُ، وَالصَّبْرُ، وَالرِّفْقُ، وَالصَّمْتُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمُدَارَاةُ»؛ کمال ادب و مروت در هفت چیز است: عقل، بردباری، صبر، ملایمت، سکوت، خوش اخلاقی و مدارا. [بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۲۵، ح ۱]

امام موسی کاظم علیه السلام: «قَلِيلُ الْمَنْطِقِ حُكْمٌ عَظِيمٌ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ فَإِنَّهُ دَعَا حَسَنَةً وَقَلِيلُهُ وَزِرٌ وَخِفَةُ مِنَ الذُّنُوبِ»؛ کم گویی، حکمت بزرگی است بر شما باد به خاموشی که آسایش نیکو و سبکباری و سبب تخفیف گناه است. [بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلَيْكَ بِطَوْلِ الصَّمْتِ فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ»؛ خود را ملزم به سکوت طولانی کن، چرا که این کار موجب طرد شیطان بوده و در کار دین، یاور توست. [بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۹]

امام صادق علیه السلام: «عَلَيْكَ بِالصَّمْتِ، تَعْدَ حَلِيمًا، جَاهِلًا كُنْتَ أَوْ عَالِمًا، فَإِنَّ الصَّمْتَ زَيْنٌ لَكَ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ وَ سِتْرٌ لَكَ عِنْدَ الْجُهَالِ»؛ عالم باشی یا جاهل، خاموشی را برگزین تا بردبار به شمار آیی زیرا خاموشی نزد دانایان زینت و در پیش نادانان پوشش است. [مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۷]

امام علی علیه السلام: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ يُهْلِكُ»؛ سخن چون دوا است، اندکش سودمند و زیادش کشنده است. [غرر الحکم، ص ۲۱۱، ح ۴۰۸۱]

امام سجاد علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ يَصْمُتُ لِيَسْلَمَ وَيَنْطِقُ لِيُغْنِمَ»؛ مؤمن سکوت می‌کند تا سالم ماند و سخن می‌گوید تا سود برد. [الکافی، ج ۲، ص ۲۳۱]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ»؛ هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن خیر بگوید یا سکوت نماید. [نهج الفصاحه، ج ۲۹۱۵] امام علی علیه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا سَكَتَ فَكَّرَ وَالْمُنَافِقُ إِذَا سَكَتَ سَهَا»؛ سکوت مؤمن تفکر و سکوت منافق غفلت است. [تحف العقول، ص ۲۱۲]

امام علی علیه السلام: «افضل العبادة الصبر و الصمت و انتظار الفرج»؛ برترین عبادت صبر و سکوت و انتظار فرج است. [بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۰]

امام باقر علیه السلام: «فِي قَوْلِهِ «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» قَالَ: قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْغِضُ اللَّعَانَ السَّبَّابَ الطَّعَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ، وَ يَحِبُّ الْحَيَّيَ الْحَلِيمَ أَلْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ»؛ درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویند» فرمود: بهترین سخنی که دوست دارید مردم به شما بگویند، به آنها بگویند، چرا که خداوند، لعنت کننده، دشنام دهنده، زخم زبان زن بر مؤمنان، زشت گفتار، بدزبان و گدای سمج را دشمن می دارد و با حیا و بردبار و عقیف پارسا را دوست دارد. [امالی شیخ صدوق، ص ۳۲۶]

امام سجاد علیه السلام: «حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَتَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَتَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايِدَةَ لَهَا وَالْبِرُّ بِالنَّاسِ وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ»؛ حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترک گفتار بی فایده و نیکی به مردم و خوشگویی درباره آنان است. [بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶، ح ۴۱]

امام باقر علیه السلام: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ»؛ براستی که این زبان کلید همه خوبیها و بدیهاست پس سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان گونه که بر (کیسه) طلا و نقره خود مهر می زند. [تحف العقول، ص ۲۹۸]

پیامبر صلی الله علیه و آله: «مَنْ دَفَعَ غَضَبَهُ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ وَ مَنْ حَفِظَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ مَعْرَتَهُ»؛ هر کس خشمش را برطرف سازد، خداوند کینفرش را از او بردارد و هر کس زبانش را نگه دارد، خداوند عیبش را بپوشاند. [امالی طوسی، ص ۳۴۹، ح ۷۲۱]

امام علی علیه السلام: «أَدَبْتُ نَفْسِي فَمَا وَجَدْتُ لَهَا / يَغْيِرُ تَقْوَى الْإِلَهِ مِنْ أَدَبٍ / فِي كُلِّ حَالَتِهَا وَ إِنْ قَصُرَتْ / أَفْضَلَ مِنْ صَمَتِهَا عَنِ الْكَذِبِ / وَ غَيْبَةِ النَّاسِ أَنْ غَيَّبَتْهُمْ / حَرَمَهَا ذُو الْجَلَالِ فِي الْكُتُبِ / إِنْ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ كَلَامُكَ يَا / نَفْسُ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ؛ به ادب و تربیت نفس خود پرداختم و برای آن / ادبی بهتر از تقوای الهی در تمام حالاتش نیافتم و اگر از پس این امر برنیامد / برای آن چیزی بهتر از دم فرو بستن از دروغ نیافتم و از غیبت مردمان، همانا غیبت آنان را خداوند با عظمت در کتاب ها حرام کرده است. ای نفس، اگر سخن تو / نقره است، سکوت طلاست. [اعلام الدین، ص ۲۷۳]

پیامبر صلی الله علیه و آله: «أوصاني رَبِّي بِسَبْعٍ: أوصاني بِالْإِخْلَاصِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَأَنْ أَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمْتَنِي وَأُعْطِيَ مَنْ خَزَمَنِي وَأَصِلَ مَنْ قَطَعَنِي وَأَنْ يَكُونَ صَمَتِي فِكْرًا وَنَظْرِي عِبْرًا»؛ پروردگارم هفت چیز را به من سفارش فرمود: اخلاص در نهان و آشکار، گذشت از کسی که به من ظلم نموده، بخشش به کسی که مرا محروم کرده، رابطه با کسی که با من قطع رابطه کرده، و سکوتم همراه با تفکر و نگاهم برای عبرت باشد. [کنز الفوائد، ص ۱۸۴]

امام علی علیه السلام: «إِحْسِ لِسَانَكَ قَبْلَ أَنْ يَطِيلَ حَبْسَكَ وَبِرْدِي نَفْسَكَ فَلَا شَيْءَ أَوْلَى بِطَوِيلِ سَجْنٍ مِنْ لِسَانٍ يَعْدِلُ عَنِ الصَّوَابِ وَيَتَسَرَّعُ إِلَى الْجَوَابِ»؛ پیش از آن که زبانت تو را به زندان طولانی و هلاکت درافکند، او را زندانی کن، زیرا هیچ چیز به اندازه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد، سزاوار زندانی شدن دراز مدت نیست [غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۲۳، حکمت ۲۴۳۷]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «يَعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يَعْذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ، عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا؟! فَيَقَالُ لَهُ: خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً قَبْلَ أَنْ تَمُوتَ الرِّضَى وَمَغَارِبَهَا، فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ»؛ خداوند! زبان را عذابی دهد که هیچ يك از اعضای دیگر را چنان عذابی ندهد. زبان گوید: ای پروردگار! مرا عذابی دادی که هیچ چیز را چنان عذاب ندادی! در پاسخش گفته شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب زمین رسید و به واسطه آن خونی بناحق ریخته شد و مالی به غارت رفت و ناموسی هتک شد [کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶]

امام باقر علیه السلام: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ»؛ هیچکس تا زبانش را نگه ندارد از گناهان در امان نیست. [بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷]

امام حسین علیه السلام: «لَا تَقُولُوا بِالْسِّيئَةِ مَا يَنْقُصُ عَنْ قَدْرِكُمْ»؛ چیزی را بر زبان نیاورید که از ارزش شما بکاهد. [جلاء العیون، ج ۲، ص ۲۰۵]

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ عَبْدًا أَتَقَى النَّاسَ لِسَانَهُ»؛ همانا نفرت انگیزترین مخلوق خدا بنده ای است که مردم از شرّ زبان او پرهیز می کنند. [جهاد النفس، ح ۶۷۲]

پیامبر صلی الله علیه و آله: «خَيْرُ الْقُلُوبِ أَوْعَاها لِلْخَيْرِ وَشَرُّ الْقُلُوبِ أَوْعَاها لِلشَّرِّ، فَأَعْلَى الْقَلْبِ الَّذِي يَعِي الْخَيْرَ مَمْلُوءٌ مِنَ الْخَيْرِ إِنْ نَطَقَ نَطَقَ مَأْجُورًا وَإِنْ أَنْصَتْ أَنْصَتْ مَأْجُورًا»؛ بهترین قلب ها، قلبی است که ظرفیت بیشتری برای بدی دارد، پس عالی ترین قلب، قلبی است که خوبی را در خود دارد و لبریز از خوبی است اگر سخن بگوید سخنش در خور پاداش است و اگر سکوت کند؛ سکوتش در خور پاداش است. [جعفریات، ص ۱۶۸]

امام علی علیه السلام: «ان احببت سلامة نفسك و ستر معاييك فاقلل كلامك و اكثر صمتك يتوقّر فكرك و يستنير قلبك»؛ اگر سلامت جان و پوشاندن عیب های خود را دوست داری کم سخن بگو و زیاد سکوت کن فکر تو زیاد و قلب تو نورانی می شود. [غررالحکم، ح ۳۷۲۵]

امام علی علیه السلام: «من کثر کلامه کثر خطاؤه و من کثر خطاؤه قلّ حیاؤه و من قلّ حیاؤه قلّ ورعه و من قلّ ورعه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار»؛ کسی که سخن او زیاد شود گناه او زیاد می شود و کسی که گناهش زیاد شد حیا او کم و در نتیجه ورع او کم و کسی که ورع او اندک شد قلبش می میرد و در نتیجه وارد جهنم می شود. [بحار، ج ۷۱، ح ۲۸۶]

حضرت علی علیه السلام: «لا تتکلّم اذا لم تجد للكلام موقعا»؛ هرگاه محلی برای سخن نمی یابی سخن مگو. [غررالحکم، ح ۱۰۲۷۴]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «من حسن اسلام المرء تركه الكلام فيما لايعنيه»؛ از نیکویی اسلام انسان آن است که سخن بی فایده را ترك کند. [بحارالانوار، ج ۲۸]

امام علی علیه السلام: «بِكثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَ بِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَ بِالْإِفْصَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَ بِالتَّوَاضُعِ تَيَمُّ النِّعْمَةُ وَ بِاِحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُدُ وَ بِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يَقْهَرُ الْمُنَاوِي وَ بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ»؛ با سکوت بسیار، وقار انسان بیشتر شود و با انصاف بودن، دوستان را فراوان و با بخشش، قدر و منزلت انسان بالا رود و با فروتنی، نعمت کامل شود و با پرداخت هزینه ها، بزرگی و سروری ثابت گردد و روش عادلانه، مخالفان را در هم شکند و با شکیبایی در برابر بی خرد، یاران انسان زیاد گردند. [نهج البلاغه، ح ۲۱۵]

امام علی علیه السلام: لِقَنْبِرٍ وَقَدْ رَأَى أَن يَشْتِمَ شَاتِمَةً: مَهْلًا يَا قَنْبِرُ! دَعِ شَاتِمَكَ مُهَانًا تُرَضِ الرَّحْمَنُ وَتُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ وَتُعَاقِبُ عَذُوكَ، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ، وَلَا أَسَخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ، وَلَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ؛ - خطاب به قنبر - که می خواست به کسی که بدو ناسزا گفته بود، ناسزا گوید -: آرام باش قنبر! دشنامگوی خود را خوار و سرشکسته بگذار تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را ناخشنود کرده و دشمنت را کیفر داده باشی. قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را بیافرید، مؤمن پروردگار خود را با چیزی همانند بردباری و گذشت خشنود نکرد و شیطان را با حربه ای چون خاموشی به خشم نیاورد و احمق را چیزی مانند سکوت در مقابل او کیفر نداد [منتخب میزان الحکمه، ص ۲۶۴]

امام صادق علیه السلام: «نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و عمله متقبّل و دعاؤه مستجاب عند افطاره دعوة لا تردّ»؛ خواب روزه دار عبادت و سکوت او تسبیح و عمل او پذیرفته است و دعای او به اجابت خواهد رسید و هنگام افطار دعای او ردّ نخواهد شد. [بحارالانوار، ج ۹۶، ح ۲۵۳]

حضرت علی علیه السلام: «رَبِّ کَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً؛ چه بسا سخنی که نعمتی را از بین ببرد». [غرر الحکم، ح ۵۲۸۲]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «نَجَاةُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ؛ رستگاری مومن در حفظ زبانش است». [شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۳۳۶]

حال ممکن است این سؤال پیش آید که آیا اصل در این است که انسان همواره سکوت پیشه کند و فقط اگر چنین کند طبق موازین و معیارهای دین خود عمل نموده است؟ پاسخ این است: اصل در این است که انسان در هر دو حالت نطق و سکوت از صراط مستقیم الهی خارج نشود؛ از نعمت زبان درست استفاده کند؛ زبانش را به لغو [عن اللغو معرضون] و یاوه و گناه نگشاید و صحبت کند درباره ی آنچه می داند و صحبت نکند درباره ی آنچه نمی داند و البته از منافع و فواید سکوت غافل نماند.

کسی نمی خواهد بگوید در جایی که وظیفه سخن گفتن است، خاموش بودن نیکوست بلکه باید ترك ما لا یعنی (یعنی حرف بی فائده) و ترك فضول کلام (یعنی زیادی هائی که لازم به ذکر نیست) کرد زیرا «المرء مخبوء تحت لسانه» مرد زیر زبانش پنهان است. [نهج البلاغه، کلمات قصار کلمه ۱۴۰] و اگر سخن بگوید فضائل و رذائل او مشخص می شود و به قول شاعر: گر نداری معرفت خاموش بنشین دم مزین - پسته ی بی مغز اگر لب وا کند رسوا شود

فواید و آثار سکوت از دیدگاه امام صادق (ع)

امام صادق (ع) درباره فواید خاموشی فرمودند: «خاموشی طریقه اهل تحقیق و شعار کسانی که است که با دیده بصیرت در حقایق ثابت و استوار جهان می نگرند؛ کسانی که در حقایق گذشته غور و بررسی کرده ، حقایقی را بیان می کنند که قلمها ننوشته و در کتاب ها نیامده است . آن گاه فواید و آثار سکوت را برشمرده و می فرمایند:

- ۱ - سکوت کلید هر گونه راحتی و آسایش دنیا و آخرت است .
- ۲ - موجب رضا و خشنودی خداست .
- ۳ - باعث سبک شدن حساب انسان در روز قیامت است .
- ۴ - وسیله محفوظ ماندن از خطاها و لغزشهاست .
- ۵ - برای جاهل پرده و ساتر و برای عالم زینت است .
- ۶ - وسیله ای است برای قطع شدن هوی و هوسهای نفسانی .
- ۷ - وسیله ریاضت نفس است .

۸- وسیله درک حلاوت و لذت عبادت و مناجات با پروردگارست .

۹- قساوت و سختی دل را از بین می برد.

۱۰- وسیله ایست برای کسب حیا و پرهیزگاری .

۱۱- سبب زیاد شدن تدبّر و تعقل و مروّت و مردانگی است .

۱۲- موجب فهم و کیاست انسان میشود.

سپس امام صادق (ع) فرمود: «اکنون که به فایده های سکوت آگاه شدی، پس دهان فرو ببند و تا مجبور نشدی لب به سخن مگشای، به ویژه اگر کسی را پیدا نکنی که برای خدا و در راه خدا با او گفتگو کنی ، آنگاه فرمود: «وسیله هلاکت و نجات مردم ، سخن گفتن و سکوت است.» پس خوشا به حال کسی که توفیق شناخت سخن خوب و بد را پیدا کند و به فواید و آثار پسندیده کم گویی و سکوت آگاه گردد، زیرا سکوت از اخلاق انبیای الهی و شعار بندگان برگزیده خداوند است و اگر کسی ارزش و قدر کلام را بداند بی جا سخن نمی گوید و سکوت را شعار خود قرار می دهد و کسی که بر لطایف سکوت آگاهی و اشراف داشته باشد و خاموشی را امین خزاین و اسرار دل خویش قرار دهد، چنین شخصی گفتار و خاموشی اش هر دو عبادت می شود و کسی جز به خدا به حقیقت این عبادت آگاهی ندارد. (عزیزی، ص ۱۷۲ ، ۱۳۷۷)

کجا سخن و کجا سکوت؟

پاسخ این سؤال، یک دریا حکمت و معرفت می خواهد.

هیچ یک از سخن و سکوت، در خوبی یا بدی، مطلق نیست. هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد؛ اما به چند نکته زیر توجه کنید:

۱. زمان شناسی، یک عنصر تعیین کننده است که چه وقت باید حرف زد و چه وقت باید دم فرو بست.

۲. زمینه شناسی، عنصر دیگری است. گاهی بستر لازم برای گفتن یک سخن و شرایط کافی برای کلام، وجود ندارد که در آن جا هم باید سکوت کرد.

۳. مخاطب شناسی، یک عامل تعیین کننده دیگر است. همه، ظرفیت هر حرفی را ندارند. همه، طاقت شنیدن بعضی خبرها را ندارند. هر کس، قدرت حفظ اسرار را ندارد و دل پاک و قلب بی مرض، در همه نیست. پس مخاطب را هم باید شناخت.

۴. علم و آگاهی، شرط نخست سخن گفتن است. جایی که اطلاع نداریم و کارشناس موضوعی نیستیم، اظهار نظر نکنیم؛ بلکه بیشتر بشنویم تا بگوییم. حرف ها باید مستند و مستدل باشند. اگر علم و اطمینان نیست، چرا سخن گفتن و نظر دادن؟

۵. سخن بیهوده، عرصه را بر صاحب سخن تنگ می سازد و پرهیز از لغو، از کلام ما می کاهد و کلام ما هم مثل عملمان است و باید حساب پس بدهیم، سبب کاهش سخن می گردد. امیرمؤمنان علیه السلام شخصی را دید که مشغول سخنان بیهوده و غیرلازم بود؛ خطاب به او فرمود: «تو بر دو فرشته ای که مراقب و محافظ گفتار تو، نامه ای را به سوی پروردگارت املا می کنی (یعنی تو می گویی و آنها می نویسند و به محضر خدا می برند) پس چیزی بگو که مفید باشد و آن چه را بیهوده و بی ثمر است، واگذار». (غررالحکم، حدیث ۲۷۲۲)

۶. فرجام اندیشی، محور دیگری است که جای سخن و سکوت را تعیین می کند. کلامی که گفته می شود، چه تأثیری بر ما و دیگران دارد و در پرونده عملی ما به چه صورت ثبت می شود؟ آیا مایه آبروست یا مایه شرم و خجلت؛ سبب محکومیت ماست یا وسیله سربلندی و از عهده اثباتش بر می آییم یا نه؟ امام علی علیه السلام فرمود: «سکوتی که برایت وقار آورد، بهتر از سخنی است که مایه ننگ و عار باشد. سکوتی که پیامدش سلامت باشد، بهتر از نطقی است که ملامت در پی داشته باشد و سکوتی که جامه کرامت بر تو پوشاند، بهتر از سخنی است که وسیله ملامت گردد». (غررالحکم، حدیث های ۵۸۶۷، ۵۸۶۵ و ۵۸۶۶) فرزانه و حکیم، کسی است که بداند کجا جای سکوت است و کجا جای کلام؟ سعدی گوید: دو چیز، طیره عقل است، دم فرو بستن - به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی .

عرفا و سکوت

در بسیاری از کتب عرفانی، سخن از سکوت و خاموشی است. این مطلب ریشه روایی دارد و حتی در میان عارفان یکی از مقامات بلند و شامخ عرفانی شناخته و دانسته شده است. چنان که سکوت از ابزارهای رسیدن به کمالات عرفانی و سیر و سلوک، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. اهل ریاضت و عرفا سکوت را بر خود حتم می داشتند. (غزالی، ص ۱۱۱، ۱۳۸۶) چنانچه خلوت را نیز اهمیت می دادند برای همین با آن که در معاشرت با اهل معرفت و دانشمندان، فواید بی شمار است ولی چون آفات معاشرت بسیار است و انسان نمی تواند خود را از آن حفظ کند، مشایخ اهل ریاضت و عرفان خاموشی و سکوت را بر عشرت ترجیح می دهند. (گیلانی، ص ۱۵۷، ۱۳۷۸)

گفته اند خاموشی و سکوت موجب شده است تا انسان های صاحب نامی چون عطار و مولوی به کمالات آن چنانی دست یابند و سرآمد روزگار خویش گردند و جهان و جهانیان بدانان افتخار کنند. این گونه است که مولوی این عارف دلسوخته به خاموشی و خاموشی تخلص می کند و در اشعارش خود را بدین نام می خواند. وقتی عقل و خرد به کمال می رسد و آدمی به یک معنایی به بلوغ عقلانی دست می یابد، خاموشی بر می گزیند و سکوت اختیار می کند. به عقیده عرفا آنچه مایه بدبختی انسان و باز داشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان اضافی و به اصطلاح فضول الکلام است و از هر گونه افراط و تفریط در این مسئله شدیداً پرهیز می کردند. هدف عرفا از سکوت مبارزه با انبوه سخنان اضافی و بی هدف و احیاناً گناه آلود است. این نکته نیز شایان توجه است که صمت و سکوت هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این معنی که سکوت ترک کلام به طور مطلق است، ولی صمت به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف درستی را تعقیب نمی کند و آنچه برای عرفا و سالکان الی الله و راهیان خدا و علاقمندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر صمت است نه سکوت. انسان پرهیزگار و عارف از فوت کلام و سخن نگفتن ناراحت نمی شود، زیرا سکوت را غنیمت می داند نه زیان. (مسعودی، ص ۱۶۰، ۱۳۴۷)

سعدی «گلستان» باب چهارم در فواید خاموشی

حکایت شماره ۱: یکی را از دوستان گفتم امتناع سخن گفتنم به علت آن اختیار آمده است در غالب اوقات که در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نمی آید گفت دشمن آن به که نیکی نبیند

حکایت شماره ۲: بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت ای پدر فرمان تراست، نگویم و لکن خواهم مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت تا مصیبت دو نشود: یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه حکایت شماره ۳: جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی نافر چندان که در محافل دانشمندان نشستنی زبان سخن بستی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز آنچه دانی بگوی گفت ترسم که بیرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم

حکایت شماره ۴: عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحده لعنهم الله علی جدّه و به حجت با او بس نیامد سپر بینداخت و برگشت کسی گفتش ترا با چندین فضل و ادب که داری با بی دینی حجت

نماند؟ گفت علم من قرآنست و حدیث و گفتار مشایخ و او بدین ها معتقد نیست و نمی شنود. مرا شنیدن کفر او به چه کار آید

حکایت شماره ۵: جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمندی زده و بی حرمتی همی کرد گفت اگر این نادان نبودی کار وی با نادانان بدین جا نرسیدی

حکایت شماره ۶: سبحان وائل را در فصاحت بی نظیر نهاده اند به حکم آن که بر سر جمع سالی سخن گفتی لفظی مکرر نکردی وگر همان اتفاق افتادی به عبارتی دیگر بگفتی وز جمله آداب ندماء ملوک یکی این است

حکایت شماره ۷: یکی را از حکما شنیدم که می گفت هرگز کسی به جهل خویش اقرار نکرده است مگر آن کس که چون دیگری در سخن باشد همچنان ناتمام گفته سخن آغاز کند

حکایت شماره ۸: تنی چند از بندگان محمود گفتند حسن میمندی را که سلطان امروز ترا چه گفت در فلان مصلحت؟ گفت بر شما هم پوشیده نباشد. گفتند آنچه با تو گوید با مثال ما گفتن روا ندارد. گفت به اعتماد آن که داند که نگویم، پس چرا همی پرسید

حکایت شماره ۹: در عقد بیع سرایی متردد بودم، جهودی گفت آخر من از کدخدایان این محلتم وصف این خانه چنان که هست از من پرس، بخر که هیچ عیبی ندارد. گفتم بجز آن که تو همسایه منی.

حکایت شماره ۱۰: یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت و ثنایی برو بگفت. فرمود تا جامه ازو بکنند و از ده بدر کنند. مسکین برهنه به سرما همی رفت، سگان در قفای وی افتادند خواست تا سنگی بردارد و سگان را دفع کند در زمین یخ گرفته بود عاجز شد. گفت این چه حرامزاده مردمانند سگ را گشاده اند و سنگ را بسته. امیر از غرفه بدید و بشنید و بخندید گفت ای حکیم از من چیزی بخواه. گفت جامه خود می خواهم اگر انعام فرمایی

حکایت شماره ۱۱: منجمی به خانه در آمد یکی مرد بیگانه را دید با زن او به هم نشسته دشنام و سقط گفت و فتنه و آشوب خاست. صاحب دلی که برین واقف بود گفت

حکایت شماره ۱۲: خطیبی کریه الصوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهوده برداشتی گفتی نعیب غراب البین در پرده الحان اوست یا آیت إِنَّ انکر الاصوات لصوت الحمیر در شأن او.

حکایت شماره ۱۳: یکی در مسجد سنجار به تطوُّع بانگ گفتی به ادایی که مستمعان را ازو نفرت بودی و صاحب مسجد امیری بود عادل نیک سیرت، نمی خواستش که دل آزرده گردد. گفت ای جوانمرد این مسجد را مؤذنانند قدیم هر یکی را پنج دینار مرتب داشته ام ترا ده دینار می دهم تا جایی دیگر روی

حکایت شماره ۱۴: ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند صاحب دلی برو بگذشت گفت ترا مشاھرہ چندست؟ گفت هیچ. گفت پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت از بهر خدای می خوانم. گفت از بهر خدای مخوان

یکی در مسجد سنجار به تطوُّع بانگ گفتی به ادایی که مستمعان را ازو نفرت بودی و صاحب مسجد امیری بود عادل نیک سیرت، نمی خواستش که دل آزرده گردد. گفت ای جوانمرد این مسجد را مؤذنانند قدیم هر یکی را پنج دینار مرتب داشته ام ترا ده دینار می دهم تا جایی دیگر روی. برین قول اتفاق کردند و برفت، پس از مدتی در گذری پیش امیر باز آمد گفت ای خداوند بر من حیف کردی که به ده دینار از آن بقعه بدر کردی که اینجا که رفته ام، بیست دینارم همی دهند تا جای دیگر روم و قبول نمی کنم. امیر از خنده بیخود گشت و گفت زنهار تا نستانی که به پنجاه راضی گردند.

خطیبی کریه الصَّوت با صدای بلند فریاد می کشید و کسی هم نمی خواست ناراحتش کند. یکی از خطبای دیگر به او گفت خوابش را دیده که صدایی خوش داشته و مردمان از صدایش در راحتی بودند. مرد بد صدا متوجه ماجرا شد و از او تشکر کرد که عیبش را به او گوشزد کرد و بعد از آن به نرمی و آرامی خطبه میخواند. "کو دشمن شوخ شنگ ناپاک_ کو عیب مرا بمن نماید" (ح ۱۲)

یکی را زشتخویی داد دشنام _ تحمّل کرد و گفت ای نیک فرجام
بتر زانم که خواهی گفتن آئی _ که دانی عیب من چون من ندانی" (ح ۵)

سخن گفتن و خاموشی در اشعار

چه گویم که ناگفتنش بهتر است - زبان در دهان پاسبان سر است.
آدمی مخفی است در زیر زبان - این زبان پرده است بر درگاه جان.
بس سر که فتاده ی زبان است - با یک نقطه زبان زبان است.
پشیمان ز گفتار دیدم بسی - پشیمان نگشت از خاموشی کسی
آدمی مخفی است در زیر زبان - این زبان پرده است بر درگاه جان
مگو راز دلت با هر کسی باز - که در دنیا نیایی محرم راز
چه گویم که ناگفتنش بهتر است - زبان در دهان پاسبان سر است
بس سر که فتاده ی زبان است - با یک نقطه زبان زبان است
مرد خاموش در امان خداست - آدمی از زبان خود به بلاست
سخن تا نگویی بر آن دست هست - چو گفته شود یابد او بر تو دست

سخن تا نگوئی بود زیر پای - چو گفתי ورا بر سر تُست جای
 گر خبر داری ز حیّ لایموت - بر دهان خود بنه مهر سکوت
 هر که می خواهد که باشد در امان - مهر می باید نهادن بر دهان
 ضمیر دل خویش منمای زود - که هر گه که خواهی توانی نمود
 اگر طوطی زبان می بست در کام - نه خود را در قفس می دید و نه دام
 مگو ناگفتنی در پیش اغیار - نه با اغیار، با محرم ترین یار
 جواهر به گنجینه داران سپار - ولی راز را خویشتن پاس دار
 بسیج سخن گفتن آنگاه کن - که دانی که در کار گیرد سخن
 تو را خاموشی ای خداوند هوش - وقار است و نا اهل را پرده پوش
 ندهد مرد هوشمند جواب - مگر آن گه کزو سؤال کنند
 اگر جز تو داند که رأی تو چیست - بر آن رأی و دانش بیاید گریست
 تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد
 اگر مردی زبان خود نگهدار - ز کذب و غیبت و بهتان و آزار
 خاموشی به که ضمیر دل خویش - با کسی گفتن و گفتن که مگوی
 ای سلیم آب ز سر چشمه ببند - که چو پر شد نتوان بستن جوی
 تو پیدا مکن راز دل بر کسی - که او خود بگوید بر هر کسی
 ندهد مرد هوشمند جواب - مگر آن گه کزو سؤال کنند
 به پای شمع شنیدم ز قیچی پولاد - زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد
 ای زبان هم آتش و هم خرمی - چند این آتش در این خرمی زنی
 ای زبان ، هم گنج بی پایان تویی - ای زبان هم رنج بی درمان تویی
 مزین بی تأمل به گفتار دم - نکو گو اگر دیر گویی چه غم
 صراف سخن باش و سخن بیش مگوی - چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی
 کم گویی و گزیده گوی چون در - تا ز اندک تو جهان شود پر
 به نطق آدمی بهتر است از دَوّاب - دو لب بسته به ، گر نگوئی صواب
 سخندان پرورده پیر کهن - بیندیشد آنگه بگوید سخن
 سخن آن گه گو ، چه با دشمن چه با دوست - که هر کو بشنود ، گوید که نکوست
 چون نداری مایه از لاف سخن خاموش باش - خنده رسوا می کند ، آن پسته ی بی مغز را
 چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی - کم گوی و به جز مصلحت خویش مگوی
 دادند دو گوش و یک زبانت دادند - یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

هر که خاموش است ، عقلش کامل است - پر سخن گفتن نشان جاهل است
 چه نیکو داستانی زد یکی دوست - که خاموشی ز نادان سخت نکوست
 اگر چه پیش خردمند خاموشی ادب است - به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
 دو چیز طیره ی عقل است دم فرو بستن - به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
 زبان درکش ای مرد بسیار دان - که فردا قلم نیست بر بی زبان
 ز زخم سنان بیش، زخم زبان - که این تن کند خسته و آن روان
 ولی آنجا که باشد جای گفتار - خاموشی آورد صد نقص در کار
 خاموشی بحرست و گفتن همچو جو - بحر می جوید تو را، جو را مجو
 هر که او از همزبانی شد جدا - بی زبان شد گرچه دارد صد نوا
 این سخن در سینه دخل مغزهاست - در خاموشی، مغز جان را صد نماست
 چون بیامد در زبان شد خرج مغز - خرج گم کن تا بماند مغز نغز
 مرد کم گوینده را فکری است زفت - قشر گفتن چون فزون شد، مغز رفت
 پوست افزون بود لاغر بود مغز - پوست لاغر شد چو کامل گشت و نغز
 زدانش چو جان تو را مایه نیست - به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
 ترا خاموشی ای خداوند هوش - وقار است و نااهل را پرده پوش
 کسی را که مغزش بود با شتاب - فراوان سخن باشد و دیر یاب
 زبانی که اندر سرش مغز نیست - اگر در بیارد همی نغز نیست
 فراوان سخن باشد آگنده گوش - نصیحت نگیرد مگر در خاموش
 چو گفتار بیهوده بسیار گشت - سخنگوی در مردمان خوار گشت
 حکیمان چو کس نیست گفتن چه سود - ازین پس بگو کآفرینش چه بود

سکوت و خاموشی در ادبیات

آدمی مخفی است در زیر زبان - این زبان پرده است بر درگاه جان - چونک بادی پرده را درهم کشید
 - سرّ صحن خانه شد بر ما پدید - کاندرا آن خانه گهر یا گندم است - گنج زر یا جمله مار و کژدم
 است - یا در او گنج است و ماری بر کران - زانک نبود گنج زر بی پاسبان - بی تأمل او سخن گفتی
 چنان - کز پس پانصد تأمل دیگران . مثنوی معنوی، دفتر دوم، صفحه ۲۴۱

پس خاموشی به دهد آن را ثبوت - پس جواب احمقان آمد سکوت . مولوی

سکوت معنویان را بیا و کار بساز - لباس مدعیان را بسوز و دور انداز - سکوت معنویان چیست عجز و خاموشی - لباس مدعیان چیست گفتگوی دراز . سنایی غزنوی

کم آواز هر گز نبینی خجل - جوی مشک بهتر ز یک توده گل . سعدی

گر سخن همه سیم است چون زر است خاموشی - سعی کن گرت هوش است زر به سیم نفروشی .
وامق یزدی

گوش اگر داری درین بستان سرا هر غنچه ای - می کند با صد زبان تلقین خاموشی ترا - خموش هرکه شد از قال و قیل وارسته است - نمی زنند دری را که از برون بسته است . صائب تبریزی

چو چشمه تا به کی در جوش باشی - که دریا گردی ار خاموش باشی . عطار نیشابوری

از آن سوسن به آزادی رسیده است - که او با ده زبان گنگی گزیده است . عطار نیشابوری

خاموشی بحر است و گفتن همچو جو - بحر می جوید ترا جو را مجو . مولوی

تا چند سخن تراشی و رند زنی - تا کی به هدف تیر پراکنده زنی - گر یک سبق از علم خاموشی خوانی - بسیار بر این گفت و شنو خنده زنی . صائب تبریزی

سخن دان پرورده پیر کهن - بیندیشد، آن گه بگوید سخن - مزن بی تأمل به گفتار دم - نکوگوی،
اگر دیرگویی چه غم . سعدی

سخن را سَرست ای خردمند و بن - میاور سخن در میان سَخُن - خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش -
نگوید سخن تا نبیند خموش . گلستان سعدی

ای زبان! هم گنج بی پایان تویی - ای زبان! هم رنج بی درمان تویی - هم صفیر و خدعه مرغان تویی
- هم انیسِ وحشت هجران تویی . مولوی

نردبان آسمان است این کلام - هر که زین بر می رود آید به بام - نی به بام چرخ، کو اخضر بُود -
بل به بامی کز فلک برتر بُود . مولوی

تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد - هر بیشه گمان مبر که خالی است - باشد
که پلنگ خفته باشد . سعدی

زبان در دهان، ای خردمند چیست؟ - کلید در گنج صاحب هنر - چو در بسته باشد چه داند کسی
- که جوهر فروش است یا پیله ور . سعدی

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان - این نقش ماند از قلمت یادگار عمر . حافظ

ز بهتر سخن نیست پاینده تر - وزو خوشتر و دل فزاینده تر . اسدی طوسی

به گوینده، گیتی برازنده است - که گیتی به گویندگان زنده است . ادیب

عالمی را یک سخن ویران کند - رو بهان مُرده را شیران کند . مولوی

آن سخنهای چو مار و کژدُمّت - مار و کژدم گردد و گیرد دُمّت . مولوی

مواردی وجود دارد که وظیفه انسان سخن گفتن است

يك مسلمان مومن و واقعی، نباید در برابر کارهای باطل و نادرست دیگران، ساکت بنشیند و هیچ اقدامی نکند. چون این سکوت، دلیل آن است که او، با انجام آن کارهای باطل مخالفتی ندارد و کسی که مخالف امری نباشد، بطور طبیعی، به انجام آن امر، رضایت داده است. و راضی بودن به انجام کار دیگران نیز مانند آن است که خود او هم در آن کار، شرکت و دخالت داشته است.

از این روست که امام علی علیه السلام می فرماید: مسلمان مومن حق ندارد ساکت بنشیند و شاهد و تماشاگر کارهای باطل دیگران باشد. چون در آنصورت، از او دو گناه سر زده است. يك گناه همان رضایت دادن به انجام آن کار است، و گناه دیگر آن است که با چنین رضایتی، خود او نیز، در آن کار

نادرست بصورت همکار و همراه درآمده و در حقیقت مثل آن است که خود نیز، در انجام آن گناه، شرکت و همکاری داشته است.

امام علی علیه السلام: «لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»؛ آنجا که باید سخن درست گفت در خاموشی خیری نیست، چنانکه در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود. [نهج البلاغه، ح ۱۷۳]

امام صادق علیه السلام: «كَلَامٌ فِي حَقِّ خَيْرٍ مِنْ سُكُوتٍ عَلَى بَاطِلٍ»؛ سخن گفتن درباره حق، از سکوتی بر باطل بهتر است. [من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۶]

امام علی علیه السلام: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يَظْهَرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يَخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ وَحَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ وَنَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ وَشَافِعٌ يَدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ وَوَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الشَّيْءَ وَآمِيرٌ يُمِرُّ بِالْحُسْنِ وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ وَمُعِزٌّ تَسْكُنُ بِهِ الْحُزْنَ وَحَاضِرٌ تُجَلَّى بِهِ الضَّغَائِنُ وَمَوْثِقٌ تَلْتَذُّ بِهِ السَّمَاعُ»؛ در انسان ده خصلت وجود دارد که زبان او آنها را آشکار می سازد، زبان گواهی است که از درون خبر می دهد. داوری است که به دعاها خاتمه می دهد. گویایی است که بوسیله آن به پرسش ها پاسخ داده می شود. واسطه ای است که با آن مشکل برطرف می شود. وصف کننده ای است که با آن اشیاء شناخته می شود. فرماندهی است که به نیکی فرمان می دهد. اندرزگویی است که از زشتی باز می دارد. تسلیت دهنده ای است که غمها به آن تسکین می یابد. حاضری است که بوسیله آن کینه ها برطرف می شود و دلربایی است که گوشها بوسیله آن لذت می برند. [کافی، ج ۸، ص ۲۰، ح ۴]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ»؛ بلندمرتبه ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسی است که در روی زمین بیشتر در نصیحت و ارشاد مردم قدم بردارد. [کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۵]

زبان در روایات

چون سکوت، صمت و خاموشی و کم گوئی درمقابل پرحرفی و پرزبانی و چرب زبانی و یاوه گوئی و زیاده گوئی و بیهوده گوئی و ... است که همه از زبان انسان برمیخیزد، شایسته است در این قسمت به زبان و گناهای زبان بپردازیم

زبان وسیله ی بیان تفکر است و غالباً برای انتقال فکر کسی به دیگری به کار میرود. این انتقال ممکن است به وسیله ی گفتن، نوشتن، اشاره و یا لمس انجام شود. پس هر چه وسیله ی انتقال

فکر، یعنی زبان، از طرفی ساده و از طرف دیگر دقیق تر باشد، عمل انتقال فکر دقیق تر و راحت تر صورت خواهد گرفت

زبان، ابزار عمده ی بشر برای برقراری ارتباط با یکدیگر می باشد. زبان در شکل اصلی خویش به صورت محاوره ای می باشد، اگرچه می تواند به انواع دیگر رسانه ها از قبیل نوشته منتقل گردد. در صورت نبود ابزار محاوره، برای مثال در برخورد با افراد ناشنوا، ابزار بصری مانند زبان اشاره می تواند مورد استفاده قرار گیرد. برجسته ترین خصوصیت زبان آن است که پیوند میان علائم زبانی و معنایشان قراردادی می باشد

امام باقر علیه السلام: إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ؛ (تحف العقول ص ۲۹۸) برآستی که این زبان کلید همه خوبیها و بدیهاست پس سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان گونه که بر (کیسه) طلا و نقره خود مهر می زند.

امام علی علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، فِي الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ يَظْهَرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يَخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، حَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَ نَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَ شَافِعٌ يَذَرُكَ بِهِ الْحَاجَةُ، وَ وَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَ أَمِيرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَ وَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَ مُعَزِّزٌ تُسَكِّنُ بِهِ الْأَخْزَانُ، وَ حَاضِرٌ تُجَلِّي بِهِ الضَّغَائِنُ، وَ مُوْنِقٌ تَلْتَدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۸، ص ۲۰) در انسان ده خصلت وجود دارد که زبان او آنها را آشکار می سازد، زبان گواهی است که از درون خبر می دهد. داوری است، که به دعوها خاتمه می دهد. گویایی است که بوسیله آن به پرسش ها پاسخ داده می شود. واسطه ای است که با آن مشکل برطرف می شود. وصف کننده ای است که با آن اشیاء شناخته می شود. فرماندهی است که به نیکی فرمان می دهد. اندرزگویی است که از زشتی باز می دارد. تسلیت دهنده ای است که غمها به آن تسکین می یابد. حاضری است که بوسیله آن کینه ها برطرف می شود و دلربایی است که گوشها بوسیله آن لذت می برند.

امام سجاد علیه السلام: حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَ تَقْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَائِدَةَ لَهَا وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ. (امالی (صدوق) ص ۳۶۸ - خصال ص ۵۶۶ - مکارم الاخلاق ص ۴۱۹) حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترك گفتار بی فایده و نیکی به مردم و خوشگویی درباره آنان است.

امام علی علیه السلام: اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ. (نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۷۸، ح ۶۰) زبان، درنده ای است که اگر رها شود، گاز می گیرد.

امام حسین علیه السلام: إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يَنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُنَابِ بِكَ وَ نُعَاقِبُ بِكَ. (خصال

ص ۶ - مستدرک الوسائل ج ۹، ص ۲۵، ح ۱۰۱۰۵ - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۶۸، ص ۲۷۸، ح ۱۴) زبان آدمیزاد، هر روز به اعضای او نزدیک می شود و می گوید: چگونه اید؟ آنها می گویند: اگر تو ما را به خودمان واگذاری، خوب هستیم و می گویند: از خدا بترس و کاری به ما نداشته باش. و او را سوگند می دهند و می گویند: ما فقط به واسطه تو پاداش می یابیم و به واسطه تو، مجازات می شویم.

امام علی علیه السلام: إْحْسِ لِسَانَكَ قَبْلَ أَنْ يَطِيلَ حَبْسُكَ وَ يَرُدَّ نَفْسَكَ فَلَا شَيْءَ أَوْلَى بِطَوْلِ سَجْنٍ مِنْ لِسَانٍ يَعْدِلُ عَنِ الصَّوَابِ وَ يَتَسَرَّعُ إِلَى الْجَوَابِ. (تصنيف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۱۴، ح ۴۱۸۰) پیش از آن که زبانت تو را به زندان طولانی و هلاکت درافکند، او را زندانی کن، زیرا هیچ چیز به اندازه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد، سزاوار زندانی شدن دراز مدّت نیست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: يَعْدَبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يَعْدَبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا فَيَقَالَ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶) خداوند! زبان را عذابی دهد که هیچ یک از اعضای دیگر را چنان عذابی ندهد. زبان گوید: ای پروردگار! مرا عذابی دادی که هیچ چیز را چنان عذاب ندادی! در پاسخش گفته شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب زمین رسید و به واسطه آن خونی بناحق ریخته شد و مالی به غارت رفت و ناموسی هتک شد.

امام باقر علیه السلام: إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَحْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَحْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ. (تحف العقول ص ۲۹۸) به راستی که این زبان کلید همه خوبی ها و بدی هاست پس شایسته است که مؤمن زبان خود را مُهر و موم کند، همان گونه که (صندوق) طلا و نقره خود را مُهر و موم می کند.

امام باقر علیه السلام: لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ. (تحف العقول ص ۲۹۸ - بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۷۸) هیچکس تا زبانش را نگه ندارد از گناهان در امان نیست.

بهترین نمونه برای نقش زبان، نقش آن در مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «خدا ی بلند مرتبه دشمن دارد بنده ی ضعیفی را که دین ندارد.» سؤال شد مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست. فرمود: «آن کس که نهی از منکر نمی کند.» (عاملی، ص ۳۹۱، ۱۳۷۸) اگر قرار بود که انسان همیشه سکوت کند و از منکر و زشتی جلوگیری نکند، امام باقر (ع) نمی فرمودند: «بدا به حال مردمی که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه خود نمی دانند.»

گناهان زبان

گناهان زبان یعنی خطاها و لغزش هایی که از عضو زبان صادر شود. (نمایه «گناه و آثار آن»، سؤال ۲۰۴ (سایت اسلام کوئست: ۱۰۷۳))

زبان، ترجمان دل، نماینده عقل، کلید شخصیت و مهم ترین درِیچه روح آدمی است. آنچه بر صفحه زبان و در لابلای گفته های انسان ظاهر می شود، نمودی از آن چیزی است که بر صفحه روح انسان نقش می بندد. زبان در عین این که یکی از بزرگ ترین نعمت های خداوند و ابزاری برای رشد و روابط با دیگران بوده، در عین حال آفات فراوانی نیز دارد و می تواند سرچشمه گناهان بی شماری باشد.

زبان هم مانند دیگر اعضای بدن انسان است که اگر از قوانین و احکام الهی تخلف کند، یکی از ابزارهای گناه و معصیت است، چنان که اگر از دستورات شرع مقدس پیروی کند، از ابزار و وسایل اطاعت است.

بنابراین مراقبت از این ابزار و وسیله در جلوگیری از انجام گناه مانند دیگر اعضا و جوارح است، و فرق چندانی با دست، پا و... ندارد، تنها این تفاوت را دارد که شاید بیشتر مردم، گناه زبان را چندان جدی نگیرند، در حالی که چه بسا ترور شخصیتی که با استفاده از زبان صورت می -گیرد، برای طرف مقابل به مراتب آزار دهنده تر از آسیب های جسمی است که بر دیگر اعضا و جوارح او وارد می شود. توجه به خطرات زبان و مراقبت از آن، بهترین درمان عملی برای پرحرفی است. زبان و سخن گفتن با آن، در عین حال که در جاهایی بسیار مفید است، آفات و خطرات فراوانی هم دارد. هر صبح که انسان از خواب بیدار می شود، لازم است به خود توصیه کند که مراقب زبانش باشد؛ زیرا این عضو می تواند انسان را به اوج سعادت یا خاک ذلت و شقاوت بکشانند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «هر صبح، زبان آدمی تمام اعضای بدنش را زیر نظر گرفته، و می گوید: چگونه هستید؟ چگونه صبح کردید؟ پاسخ می دهند به خیر و خوبی است به شرط آن که تو (دست از سر ما برداری) و ما را به خود رها کنی؟ و او را به خدا سوگند می دهند (که سخن ناروایی نگویید و آنان را به مشقت نیندازد) و می گویند (شکی در این نیست که) به خاطر تو، ثواب و پاداش به ما می رسد، و به سبب تو است که کیفر می شویم». (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۰۲، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «از اندرزه های لقمان حکیم به فرزندش این بود که فرزند عزیز!... کسی که مالک زبان خود نباشد، سرانجام پشیمان خواهد گشت». (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۶۴۲، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ ش)

حضرت امیر المومنین علیه السلام می فرمایند: «سخن در اختیار تو بوده مادامی که آن را بر زبان جاری نکرده‌ای، ولی هرگاه سخن گفتی تو در بند آن گرفتار می‌شوی؛ اکنون زبانت را همانند طلا و نقره ات حفظ کن؛ بسا سخنی که نعمتی را از انسان سلب می‌کند. پس هر چه نمی‌دانی از گفتن آن خودداری کن.

در قرآن کریم آمده است: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر این که همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است». (ق/سوره ۵۰، آیه ۱۸: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»)

در قرآن کریم آمده است: ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند. از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقبهای زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند. (حجرات/ ۱۱)

خداوند در آیه دیگر می فرماید: وای بر هر بدگوی عیبجویی. «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ». (همزه/ ۱) بنابراین، از نگاه آیات و روایات، بهترین روش برای پرهیز از آفات زبان، خودداری از پرگویی و ترک گفتارهای بی فایده است؛ زیرا اگر انسان بداند سخنانش جزو اعمال او محسوب می‌شود و در برابر آن مسئول است، از پرحرفی که نوعاً به دروغ، غیبت، اتلاف وقت، آزار دیگران، قساوت قلب و... منتهی می‌شود اجتناب خواهد نمود.

پس انسان باید مواظب زبان و سخن خود باشد؛ زیرا هر کلامی که از او صادر شده در نامه عمل او ثبت و ضبط می‌شود.

گفته اند شیخ شیپور که دلقک ناصرالدین شاه بود بعد از مرگ خواب او را دیدند، چون دلقک بود شوخی می‌کرد، آن وقت‌ها که تلویزیون و چیزهای دیگر نبود که مردم را سرگرم کند، آن‌ها دلقک داشتند دلقک شوخی می‌کرده و درباری‌ها می‌خندیدند، خواب او را دیدند که آن دنیا چه خبر است، گفت: همین قدر به شما بگویم که ما هرچه شوخی کرده بودیم همه را جدی گرفتند، خیلی مهم است خیال نکنید همین که گفتیم شوخی کردیم رفت، نه حساب می‌کنند، می‌نویسند، این خیلی مهم است امیدوار هستیم که خدا به همه ی ما توفیق بدهد که زبان خود را کنترل کنیم، این‌ها اندکی از عیوبی بودند که زبان سبب آن است و انسان با زبان خود مرتکب گناهان دیگری شود پس باید انسان هر لحظه مراقب اعمال و رفتار خود باشد و سعی کند از آزردن دیگران با زبان خود پرهیزد و به تعبیر دیگر زیبا سخن بگوید تا زیبا سخن بشنود. (تبیان)

با توجه به مطالب بیان شده و خطرات و گناهان زبان، اهمیت و لزوم «سکوت» هر چه بیشتر نمایان می‌شود.

برخی از گناهان زبان از دیدگاه قرآن

قرآن به گناهانی که با زبان صورت می پذیرد، اشاره نموده و در آیات فراوان به این امر پرداخته است، چنانکه می خوانیم:

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَر قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ..... وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ "ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید برخی، برخی دیگر را مسخره کند..... به یکدیگر لقب های زشت ندهید." (سوره حجرات. آیه ۱۶)

۲- وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ "وای بر کسانی که مداوم از دیگران بدگویی و عیب جویی می کنند." (سوره همزه. آیه ۱)

۳- وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ "از یکدیگر غیبت نکنید، آیدوست دارید که گوشت جسد برادر خود را بخورید؟ یقیناً از آن متنفرید" (سوره حجرات. آیه ۱۲)

۴- وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ "واز گفتار باطل، اجتناب کنید." (سوره حج، آیه ۳۰)

درمقابل این تعابیر، قرآن به گفتار نیکو پرداخته و آن را تکلیف زبان معرفی می کند و در این باره می فرماید:

۵- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا "و با مردم (به زبان) نیکو سخن بگویید." (سوره بقره. آیه ۸۳)

۶- وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ "و به بندگانشم بگو که آنچه نیکوست بر زبان آورند" (سوره اسرا آیه ۵۳)

۷- إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ "سخنان پاکیزه به سوی او بالا میروند." (سوره فاطر. آیه ۱۰) (محفل منتظران ظهور)

دلایل گناه کردن بازبان

گناهان زبان علیرغم اینکه «کبیره» هستند، بسیار زیاد اتفاق می افتند که این امر دلایل متعددی دارد از جمله:

زبان ابزاری است که در همه ی زمان ها و مکان ها در اختیار انسان است. انسان برای استفاده از زبان متحمل هیچ خرج و هزینه ای نمی شود پس برای استفاده از آن ترغیب می شود.

قیح گناهان زبان در میان بسیاری از افراد از بین رفته برخلاف اکثر گناهان دیگر انجام آن رایج و سهل شده است.

زبان تنها یک ابزار است اما توسط آن گناهان متعددی صورت می گیرد.

هنگام استفاده از زبان، فاصله میان گناه و صواب کم است.

انواع گناهان زبان

۱. غیبت. ۲. نیمه. ۳. دروغ. ۴. دو زبانی. ۵. بهتان و افتراء. ۶. قذف. ۷. افشاء اسرار مؤمن. ۸. دشنام. ۹. لعن و نفرین. ۱۰. طعن و شماتت. ۱۱. سُخریه و استهزاء. ۱۲. مدح. ۱۳. اظهار غضب. ۱۴. غنا. ۱۵. کثرت مزاح و خنده. ۱۶. مرء و جدال. ۱۷. خصومت. ۱۸. سؤال عوام از امور مشکله. ۱۹. تکلم بدون علم. ۲۰. تکلم بی فایده. ۲۱. منکر خدا شدن. ۲۲. غیر خدا را پرستش کردن. ۲۳. دروغ بستن به خدا. ۲۴. تکذیب آیات خدا. ۲۵. کفران نعمت. ۲۶. از خدا شکوه کردن. ۲۷. اظهار ناامیدی کردن از خداوند. ۲۸. به خداوند دشنام دادن. ۲۹. نسبت فرزند به خدا دادن. ۳۰. نسبت بی عدالتی به خدا. ۳۱. ادعای خدائی کردن. ۳۲. از خدا درخواست بیجا کردن. ۳۳. دعای خیر برای ستمگران. ۳۴. نفرین کردن. ۳۵. چون و چرا کردن در کار خدا. ۳۶. خدا را متهم کردن که به قتل امام حسین راضی بوده. ۳۷. با دشمنان خدا اظهار دوستی کردن. ۳۸. منکر رسالت پیامبر شدن. ۳۹. پیامبر را مجنون خواندن. ۴۰. اسرار امامان معصوم را فاش کردن. ۴۱. از سخن امام عیب گرفتن. ۴۲. برای ظهور امام زمان وقت تعیین کردن. ۴۳. ادعای امامت کردن. ۴۴. حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال دانستن. ۴۵. احکام را با قیاس سنجیدن. ۴۶. به ناحق شهادت دادن. ۴۷. تفسیر به رأی کردن قرآن. ۴۸. مؤمن را خوار کردن. ۴۹. فاسق را عزیز شمردن. ۵۰. مؤمن را ترساندن. ۵۱. اظهار فقر و تنگدستی کردن. ۵۲. راز خود را به دیگران گفتن. ۵۳. به پدر و مادر اُف گفتن. ۵۴. عیبجوئی کردن. ۵۵. نسبت زنا به کسی دادن. ۵۶. خلافتکار را تشویق کردن. ۵۷. مؤمنان را با القاب زشت خواندن. ۵۸. به مال و منال دیگران غبطه خوردن. ۵۹. وعده دروغ دادن. ۶۰. صفات نیک زنان را به نامحرمان گفتن. ۶۱. با زن نامحرم شوخی کردن. ۶۲. فال بد زدن. ۶۳. عذرتراشی برای ظلم ظالمان. ۶۴. سخن برادر مسلمان خود را قطع کردن. ۶۵. پیشگویی. ۶۶. کهنات. ۶۷. منّت کشیدن. ۶۸. با خواندن قرآن کسب روزی کردن. ۶۹. امر سلاطین را امر خدا دانستن. ۷۰. در کیفیت خدا سخن گفتن. (منابع: گناهان زبان، محمدعلی صفری، تهران، چاپ فرهنگ، ۱۳۶۱. معراج السعاده، احمد نراقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۵۲۷. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۴۱. الغزالی، محمد، احیاء العلوم، بیروت، انتشارات دارالقلم، ج ۳، ص ۹۴)

توضیح بعضی از گناهان زبان

۱- اهانت و تحقیر

از بزرگ‌ترین گناهان در اسلام اهانت کردن به دیگران است و شخص اهانت کننده خود ذلیل و خوار است و در حدیث آمده است: هیچ مومن فقیری را تحقیر نکنید به درستی که هر کس مومن تهیدستی را تحقیر نموده و کوچکش کند خدا او را تحقیر می‌کند و همواره مورد خشم و غضب قرار خواهد داد تا از تحقیر کردن بیرون رود یا توبه کند (بحارالانوار ۱۴۶/۷۵) عن الصادق عن آبائه: عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (فی حدیث المناهی) قال: و من استخفّ بفقیر مسلم فقد استخفّ بحقّ الله، و الله يستخفّ به يوم القيامة الا أن يتوب. امام صادق از پدرانش نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث مناهی (امور ممنوعه) فرمود: ... و کسی که فقیر مسلمانی را کوچک شمارد، حق خدا را کوچک شمرده، و خدا روز قیامت او را حقیر و کوچک شمارد مگر اینکه توبه کند. ایضاً قال: و قال (علیه السلام): من أكرم فقیرا مسلما لقی الله يوم القيامة و هو عنه راض ألا و من أكرم أخاه المسلم فانما یکرم الله عزوجل. و نیز آنحضرت (علیه السلام) فرمود: کسی که فقیر مسلمانی را اکرام و احترام کند، روز قیامت در حالی خدا را ملاقات کند که از او راضی و خشنود است. آگاه باشید که هر آن کس که برادر مسلمان خویش را احترام کند، خداوند عزوجل را گرامی داشته است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من استذلّ مؤمنا أو حقّره لفقره و قلّة ذات یده شهره الله يوم القيامة. عن الرضا، عن آبائه: عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نحوه.

حدیث ششم و هفتم: در عیون الاخبار از امام رضا و او از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرمود: کسی که مؤمنی را به جهت فقر و تنگدستی او خوار یا تحقیر کند خدا روز قیامت او را شهره آفاق نماید. عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: لا تحقّروا مؤمنا فقیرا فانّ من حقّر مؤمنا أو استخفّ به حقّره الله و لم یزل ماقتا له حتّی یرجع عن محقرته أو یتوب و قال: من استذلّ مؤمنا أو احتقره لقلّة ذات یده شهره الله يوم القيامة علی رءوس الخلائق. ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هیچ مومن فقیری را تحقیر نکنید، چرا که هرکس مومنی را کوچک شمارد و او را سبک کند، خدا او را کوچک کند و همواره از او خشمناک است تا از تحقیر خود دست بردارد یا توبه کند. و فرمود: کسی که مومنی را بجهت تنگدستی او خوار یا حقیر شمارد، خداوند روز قیامت او را در مقابل خلائق شهره و رسوا سازد. عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: ما من مؤمن یخذل أخاه و هو یقدر علی نصرته الاّ خذله الله فی الدنیا و الآخرة. ابراهیم بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: هیچ مومنی برادر خود را تنها رها نمی‌کند - با اینکه می‌تواند او را یاری نماید - مگر اینکه خدا در دنیا و آخرت او را تنها رها خواهد نمود. عن

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آنه قال: فی خطبة له: و من أهان فقیرا مسلما من أجل فقره و استخف به فقد استخف بالله، و لم یزل فی غضب الله عزوجل و سخطه حتی یرضیه، و من أکرم فقیرا مسلما لقی الله يوم القيامة و هو یضحک الیه ثم قال: و من بغی علی فقیر أو تطاول علیه أو استحققه حقره الله يوم القيامة مثل الذرة فی صورة رجل حتی یدخل النار. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که در خطبه خویش فرمود: و کسی که فقیر مسلمانی را بجهت فقرش توهین کند و او را کوچک شمارد، خدا را کوچک شمرده، و همیشه در غضب و خشم خدای عزوجل خواهد بود تا وقتی که او را راضی و خشنود کند، و هر که فقیر مسلمانی را گرامی بدارد، روز قیامت خدا را خندان ملاقات نماید. سپس فرمود: و هر کس بر فقیری ستم کند یا بر او گردنفرازی نماید یا او را تحقیر شمارد، خدا او را روز قیامت حقیر (محشور) سازد همچون مورچه ای بصورت انسان، تا داخل آتش شود. (آداب معاشرت با مردم در سیره و سخن پیشوایان ترجمه کتاب العشرة وسائل الشیعه)

۲- فخر فروشی

از دیگر گناهان که متأسفانه در جامعه رواج بسیار پیدا کرده است فخر فروشی است انسان‌هایی که به خود می‌بالند و در حقیقت حقیر و پست هستند. در قرآن آمده است: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. لقمان ۱۸) خداوند هیچ مغرور خودستایی را دوست ندارد تهدید کردن دیگران دور از شأن انسان است و انسان حق ندارد شخص مومن را تهدیدهای ناروا کند و تهدید می‌تواند به هر صورتی باشد تهدید زبانی و یا عملی. پیامبر خدا فرمودند: هر کس با نظری به مؤمنی نظر کند تا او را بترساند خداوند او را خواهد ترساند در روزی که هیچ سایه ای جز سایه خداوند در بین نخواهد بود. فخر فروش یا مُتَفَرِّعٌ در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که دوست دارد خود را جزء طبقه خاصی مانند اشراف، روشنفکران، مشاهیر یا هر طبقه خاصی جا بزند؛ فرد فخر فروش تلاشی وافر برای حضور در اجتماعات گروه‌های فوق دارد، تا با شرح گردهمایی‌های آنها خود را عضو شاخصی از آنها و فراتر از عامه معرفی کند. مترادف‌های دیگر این واژه متکبر، پرنخوت، بادسر، پرافاده، گنددماغ و ظاهرپسند است. واژه تفاخر در قرآن کریم فقط یک بار در آیه ۲۰ سوره حدید [أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود بگونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود؛ و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی؛ و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب

نیست] در وصف زندگی دنیا به کار رفته است. تفاخر گاهی باتکاثر همراه است که در سوره تکاثر از آن مذمت شده است. اَلْهَآکُمُ التَّكَاثُرُ «۱» افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ «۲» تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار کردید)! کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۳» چنین نیست که می‌پندارید، (آری) بزودی خواهید دانست! ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۴» باز چنان نیست که شما می‌پندارید؛ بزودی خواهید دانست! کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ «۵» چنان نیست که شما خیال می‌کنید؛ اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی‌کرد)! لَتَرْوُنَّ الْجَحِيمَ «۶» قطعاً شما جهنم را خواهید دید! ثُمَّ لَتَرْوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ «۷» سپس (با ورود در آن) آن را به عین یقین خواهید دید. ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ «۸» سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهایی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد! هم خانواده تفاخر یعنی فخور که از صفات رذیله است ۴ بار در سوره‌های [نساء ۳۶: إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ مَنْ كَانَ مُحْتَالًا فَخُورًا. خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند)، دوست نمی‌دارد. [هود ۱۰: وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ «۹» و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود! وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ «۱۰» و اگر بعد از شدت و رنجی که به او رسیده، نعمتهایی به او بچشانیم، می‌گوید: «مشکلات از من برطرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت!» و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می‌شود... [لقمان ۱۸: إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ كُلَّ مُحْتَالٍ فَخُورٌ «۱۸» خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. [حدید ۲۳: وَاللَّهُ لَا يَجِبُ كُلَّ مُحْتَالٍ فَخُورٌ «۲۳» خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد] آمده است. رسول الله -صلی الله علیه و آله: إِنَّ لِبَلِيسَ كُحْلًا و لَعَوْقًا و سَعُوطًا، فَكُحْلَةُ النُّعَاسِ، و لَعَوْقَةُ الْكَذِبِ، و سَعُوطَةُ الْفَخْرِ. (بحار الأنوار: ۷۳/۲۳۴/۳۴) پیامبر خدا -صلی الله علیه و آله: شیطان سرمه ای دارد و لیسک و انفیه ای. سرمه اش چُرْت است و لیسکش دروغ و انفیه اش فخر فروشی. عنه -صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ -أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا، حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، و لَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ. (الترغیب و الترہیب: ۳/۵۵۸/۱) پیامبر خدا -صلی الله علیه و آله: خداوند به من وحی فرمود که فروتن باشید، تا کسی بر کسی فخر نفروشد و کسی به کسی تجاوز و زورگویی نکند. الإمام علی علیه السلام: أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ، و طَلَبُ الْفَخْرِ. (الخصال: ۶۹/۱۰۲) امام علی علیه السلام: دو چیز مردم را نابود کرده است: ترس از ناداری، و فخر جوئی.

۳- رسوا کردن گناه

رسوا کردن گناه در میان دیگران گناهی بس بزرگ است و اگر انسان گناهی دارد باید آن را با خدای خویش در میان بگذارد و با او سخن بگوید. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: پوشاننده گناه کارش

معادل هفتاد هزار کار نیک است و بازگو کننده گناه خوار است و پوشاننده بخشیده شده. (عیون الاخبار الرضا ۴۱۲/۱۲) عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: انَّ أقرب ما يكون العبد الى الكفر أن يؤاخي الرجل الرجل على الدّين فيحصى عليه زلّاته ليعنفه بها يوما ما. زرارہ از امام باقر (عليه السلام) نقل کرده که فرمود: نزدیکترین حالات بنده به کفر اینست که انسان با شخصی به عنوان همکیشی طرح دوستی بیفکند، و لغزشهای او را شماره کند تا روزگاری از آنها علیه او سوء استفاده نماید. عن اسحاق بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا معشر من أسلم بلسانه و لم يخلص الايمان الى قلبه لا تذبّوا المسلمين، و لا تتبّعوا عوراتهم، فإنّه من تتبّع عوراتهم تتبّع الله عورته، و من تتبّع الله عورته، يفضحه و لو في بيته. اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) می فرمود: ای جماعتی که به زبان ایمان آورده ولی ایمان در قلبتان خالص نشده است! از مسلمانان بدگوئی نکنید، و در اسرار آنان جستجو ننمائید، زیرا هر کس در اسرار مسلمانان جستجو نماید، خدا اسرار نهان او را پیگیری می کند، و کسی که خدا اسرارش را جستجو کند، او را گرچه در خانه اش بسر برد رسوا خواهد نمود. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: أدنى ما يخرج به الرجل من الايمان أن يؤاخي الرجل الرجل على دينه فيحصى عليه عثراته و زلّاته ليعيره بها يوما ما. سيف بن عميرة از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده که فرمود: کمترین چیزی که انسان را از ایمان خارج می کند اینست که: شخصی با دیگری به عنوان برادر دینی دوست شود و لغزشها و نقاط ضعف او را جمع آوریکند تا روزی آنها را به رخش بکشد. (وسائل الشیعه کتاب العشرة باب یکصد و پنجاهم: حرمت بر شمردن لغزشهای مومن و سرزنش وی). عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من عيّر مؤمنا بذنب لم يمت حتى يركبه. عبد الله بن سنان از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده که فرمود: هر کس مومنی را به گناهی سرزنش کند، از دنیا نمی رود مگر اینکه خود نیز مرتکب آن گناه شود. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أذاع فاحشة كان كمبتدئها، و من عيّر مؤمنا بشيء لم يمت حتى يركبه. اسحاق بن عمار از امام صادق (عليه السلام) روایت کرده که از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: کسی که کار زشتی را فاش کند، مانند آغاز کننده آن است. و هر کس مومنی را به چیزی نکوهش کند، نخواهد مرد تا خود مرتکب آن شود. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من أنّب مؤمنا أنّبه الله عزّوجل في الدنيا و الآخرة. از امام صادق (عليه السلام) نقل شده که فرمود: هر که مومنی را سرزنش کند، خداوند عزوجل در دنیا و آخرت او را توبیخ خواهد فرمود. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من لقي أخاه بما يؤنبه أنّبه الله في الدنيا و الآخرة. معاویه بن عمار از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده که فرمود: هر که با برادر خود ملاقات کند تا او را مورد سرزنش قرار دهد، خداوند در دنیا و آخرت او را نکوهش خواهد نمود. قال أبو

عبدالله (علیه السلام): قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من ذاع فاحشة كان كمبتدئها، و من عير مسلما بذنب لم يمت حتى يركبه. منصور بن حازم از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده که فرمود: کسی که کار زشتی را فاش کند، مانند شروع کننده آنست، و هر که مسلمانی را به خاطر گناهی توبیخ نماید، نمیرد تا خود نیز مرتکب آن شود. (آداب معاشرت با مردم در سیره و سخن پیشوایان ترجمه کتاب العشرة وسایل الشیعه) عن عبدالله بن سنان قال: قلت له: عورة المؤمن على المؤمن حرام؟ قال: نعم، قلت: یعنی سفلته؟ قال: ليس حيث تذهب انما هو اذاعة سره. محمد بن سنان گوید به امام (صادق) عرض کردم: عورت مومن بر مومن حرام است؟ فرمود: آری، گفتم: منظورتان اسافل اعضاء (اعضاء تناسلی) است؟ فرمود: نه، بلکه مقصود فاش کردن سرّ اوست. عن مفضل بن عمر قال: قال لي أبو عبدالله (عليه السلام): من روى على مؤمن رواية يريد بها شينه و هدم مروءته ليسقط من أعين الناس أخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان. مفضل بن عمر گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: کسی که به منظور رسوا کردن و شکستن شخصیت مومنی حکایتی نقل کند تا او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خود اخراج و در ولایت شیطان وارد می کند، اما شیطان هم او را نمی پذیرد. عن أبي عبدالله (عليه السلام) فيما جاء في الحديث عورة المؤمن على المؤمن حرام، قال: ما هو أن ينكشف فترى منه شيئا، انما هو أن تروى عليه أو تعيبه. زيد از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که در تفسیر و معنای این حدیث که: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود: منظور این نیست که عریان شود و چیزی از او ببینی، بلکه مراد این است که حکایتی علیه او نقل کنی یا از او عیبجویی نمائی. عن أبي الحسن موسى (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك الرجل من اخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه، فأسأله عنه فينكر ذلك و قد أخبرني عنه قوم ثقات، فقال لي: يا محمد كذب سمعك و بصرك عن أخيك، فإنَّ شاهد عندك خمسون قسامة و قال لك قولاً فصّدقه و كذبهم، و لا تضيعنَّ عليه شيئا تشينه به و تهدم به مروءته، فتكون من الذين قال الله: انَّ الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم في الدنيا و الآخرة. محمد بن فضیل گوید: به امام موسی کاظم (علیه السلام) گفتم: فدایت گردم گاهی درباره یکی از برادرانم (مومنین) چیز ناپسندی به گوشم می رسد، و هنگامی که درباره آن با او صحبت می کنم انکار می کند، در حالی که آن خبر را افراد مورد اطمینانی برایم نقل کرده اند، امام فرمود: ای محمد! گوش و چشم خویش را درباره برادرت تکذیب کن (و به حرفهائی که درباره او گفته اند توجه مکن حتی) اگر پنجاه قسامه نزد تو شهادت بدهند و او چیز دیگر بگوید (مطالبی که علیه او گفته اند تکذیب کند) او را تصدیق و آنها را تکذیب کن، و هرگز چیزی که باعث رسوائی و رفتن آبرو و حیثیت اوست درباره او شایع مکن، وگرنه از کسانی خواهی رود که خداوند فرموده: کسانی که دوست دارند هرزگی و بدنامی میان مومنین

آشکار گردد، در دنیا و آخرت گرفتار رنج و عذاب دردناکی خواهند شد. عن رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) (فی حدیث) قال: و من سمع فاحشة فافشاها كان كمن أتاها، و من سمع خيرا فأنشاه كان كمن عمله. در باب عیادت مریض ضمن حدیثی از رسول خدا (صلى الله عليه وآله و سلم) نقل شده که فرمود: هر که کار زشتی را بشنود و (خبر) آن را پخش کند، مانند کسی است که آن کار را انجام داده، و هر کس کار خیری را بشنود (از آن باخبر شود) و آنرا افشاء کند مانند کسی است که آنرا انجام داده است. قال أبو عبدالله (عليه السلام)، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أذاع الفاحشة كان كمبتدئها و من عيّر مؤمنا بشيء لا يموت حتى يركبه. امام صادق (عليه السلام) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله و سلم) نقل کرده که فرمود: کسی که کار زشتی را رواج دهد مانند کسی است که آنرا شروع نموده، و هر کس مومنی را مورد سرزنش و عیبجوئی قرار دهد، نخواهد مرد مگر بعد از آنکه خود نیز مرتکب آن کار شود. عن الفيض بن المختار قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: لما نزلت المائدة على عيسى (عليه السلام) قال للحواريين: لا تأكلوا منها حتى أذن لكم، فأكل منها رجل منهم، فقال بعض الحواريين: يا روح الله أكل منها فلان، فقال له عيسى (عليه السلام): أكلت منها؟ فقال له: لا، فقال الحواريون: بلى و الله يا روح الله لقد أكل منها، فقال عيسى (عليه السلام)، صدق أخاك، و كذب بصرك. فيض بن مختار گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: هنگامی که مائده آسمانی بر عیسی (عليه السلام) نازل شد به حواریون (اصحاب و اطرافیان خود) فرمود: تا وقتی که به شما اجازه نداده ام از آن نخورید، ولی یک نفر از آنان از آن طعام خورد، بعضی از حواریین گفتند: یا روح الله! فلانی از آن خورد، عیسی (عليه السلام) به آن شخص فرمود: خوردی؟ گفت: نه؛ حواریون گفتند: چرا، به خدا قسم از آن خورد، عیسی (عليه السلام) فرمود: برادرت را تصدیق و چشمت را تکذیب کن. (آداب معاشرت با مردم در سیره و سخن پیشوایان ترجمه کتاب العشرة وسایل الشیعه باب ۱۵۷)

۴ - عدم حفظ رازهای شخصی

انسان باید رازهای خود را برای خود نگه دارد و آن را نزد کسی بازگو نکند. در احادیث آمده است سرّ تو تا زمانی که گشوده نشده سبب سرور است و هنگامی که گشوده شد باعث اندوه می شود. (عززالحکم ۴۳۶) خوب که بنگری، می بینی اگر حرف زده باشی، کلام و سخن و در اصل، این تکه گوشت در اختیار توست؛ گویی گروگان توست. اما وقتی لب به سخن می گشایی و زبان را رها می کنی تا در کام بچرخد ... آنگاه تو در گرو آن هستی. ضرب المثل قدیمی ها را یادت هست: «حرف نگفته را همیشه می توان گفت». پس: مزن بی تأمل به گفتار، دم نکو گو، اگر دیرگویی چه غم؟ مراقب زبانت باش که اگر بی دقتی کنی، گاهی زبانت، حرف های درونی و اسرار پنهانی ات را فاش می کند و گاه با همین زبان، از زبان شیطان سخن می گویی و سخنگوی او می شوی که «شیطان تو را

به عنوان مرکب سواری خویش قرار می‌دهد و به مزدوری خود می‌گیرد و از زبان تو، حرف خود را به دیگران می‌رساند. وقتی طلا و نقره یا درّی گرانبها داری، می‌کوشی تا خوب نگه‌داری اش کنی و از گزند آفات محفوظش داری، اما برای زبانت چه کرده‌ای؟ چقدر کوشیده‌ای تا بیهوده لب به سخن نگشایی و سخن بی‌جا نگوئی که نکند با سخنی نعمتی سلب شود یا کیفری فراهم آید؟... اندیشه کردن که «چه بگویم؟»، به از پشیمان شدن که «چرا گفتم؟» و این زبان ... شگفتا از کارش که اگر مهار نشود و لجام گسیخته باشد، چه گناهان که نمی‌کند، چه آبروها که نمی‌ریزد، چه دوستی‌ها که به دشمنی بدل نمی‌شود، چه پشیمانی‌ها که پیش نمی‌آید، چه دل‌ها را که نمی‌شکند و چه اسراری را که فاش نمی‌کند... و به راستی اندیشه کردن که «چه بگویم؟»، به از پشیمان شدن که «چرا گفتم؟» مزین بی‌تأمل به گفتار دم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صَدُوقٌ سَرَّه» سینه آدم خردمند صدوقچه اسرار او است. (نهج البلاغه) وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْزَى بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ. (نهج البلاغه) هرکس همواره طمع بورزد، خود را خوار و ذلیل می‌سازد. و هرکس مصائب و مشکلاتش را فاش کند به ذلت و خواری تن داده است «کسی که سفره دل خویش را (نزد این و آن بدون هیچ فایده) باز کند (و مشکلات خود را فاش سازد) رضایت به ذلت خود داده است». و هرکس زبانش را بر خویش حاکم سازد روحش نزد خودش بی‌ارزش می‌گردد. رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) می‌فرماید: چهار چیز از گنج‌های بهشت است: کتمان و پنهان داشتن فقر، کتمان صدقه، کتمان مصیبت و گرفتاری و کتمان درد. (جنتی، ۱۳۸۲: ۴۷۲) روشن است هرگاه انسان نزد طبیب درد خود را بگوید و از وی راه درمان بطلبد یا پیش قاضی ظلمی را که بر او رفته بیان سازد و از او احقاق حق بخواهد یا نزد دوستش از گرفتاری خود برای گرفتن وام سخن بگوید کار خلافی نکرده و به دنبال مشکل‌گشایی بوده؛ اما طرح مشکلات نزد کسانی که هیچ‌گونه توانایی بر حل آن ندارند اثری جز ذلت و سرافکندگی انسان نخواهد داشت. در این‌گونه موارد باید خویشتن‌دار بود و لب به شکایت نگشود. زبونی پسندد به خود هر کسی - شکایت ز سختی کند با کسی. (سعدی) خامشی به که ضمیر دل خویش - با کسی گفتن و گفتن، که مگوی - ای سلیم! آب ز سرچشمه بیند - که چو پر شد، نتوان بستن جوی (گلستان، باب هشتم، در آداب صحبت) حکمت ممنوعیت افشاء راز برای دیگران این است که نباید به افراد، اعتماد کامل داشت بلکه همیشه باید جانب احتیاط را رعایت نمود؛ نه بدبینی شدید داشت و نه خوش بینی مفرط. همیشه انسانها بر یک فکر و اندیشه نیستند. شاید وقتی راز خود را به دیگری گفتی و اتفاقی افتاد که از یکدیگر دلخور شدید او از این قضیه سوء استفاده کرده و راز شما را برملا کند. مفضل بن قیس سخت در فشار زندگی واقع شده بود. فقر، تنگدستی، بدهکاری و مخارج زندگی او را آزاد می‌داد. به ناچار به محضر امام صادق (علیه السلام) رفت و لب

به شکایت گشود و گرفتاریهای خود را موبه مو تشریح کرد. در آخر، از امام تقاضا کرد که برایش دعایی بفرماید تا گره از کارش گشوده شود. امام صادق (علیه السلام) دستور داد کیسه ای اشرافی به او بدهند. مفضل گفت: مقصودم این نبود؛ بلکه فقط تقاضای دعا داشتم. امام فرمود: برایت دعا هم می کنم، اما هرگز مشکلات و بیچارگیهای خود را برای مردم نگو؛ چون اولین اثرش این است که گمان می کنند تو در میدان زندگی به زمین خورده ای. پس در نظرها کوچک می شوی و شخصیت و احترامت از میان می رود. (داستان راستان، داستان ۸۵). حکایت است کسی نزد صاحب دلی رفت و گفت: دیشب از درد دندان خوابیدم و این مطلب را چند بار تکرار کرد. آن مرد صاحب دل گفت: چقدر تکرار می کنی؟ به خدا قسم سی سال است که یک چشم من کور شده است و به کسی نگفته ام و هیچ کس آگاه نیست! در محاضرات الادبا آمده است: فلا تُفَشِ سِرَّكَ إِلَّا إِلَيْكَ فَإِنَّ لَكَ نَصِيحًا. راز خود را، جز نزد خود فاش نکن. همانا هر دوست خیرخواه و صمیمی دوستی صمیمی دارد. و در امثال عرب، آمده است که: همنشین آدمی، رازهای او را از دلش خارج می کند، ولی بسا همنشین که جاسوس است. بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. پسر را گفت: نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر، فرمان تو راست، نگویم ولی مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دو نشود یکی نقصان مایه و دیگر شتمات همسایه. مگوی انده خویش با دشمنان - که لا حول گویند شادی کنان (سعدی، گلستان، باب چهارم، در فواید خاموشی). تنها مرجعی شایستگی این را دارد که انسان برای بیان مشکلاتش به او رجوع کند، که محیط بر ابعاد وجودی انسان باشد و بتواند به نحو احسن، در حل آن مشکل، به فرد یاری رساند و آن، خداوند مهربان است. برنامه اسلام در جهت تشویق به مناجات با خدا، این آرامش را برای انسان به ارمغان می آورد و در مرتبه دوم، انسان در دلدل های خود را با حجت زمان بگوید که آنان به عنوان حجت، وظیفه حق تصرف در عالم کائنات را دارا می باشند.

۵- افشای مطالب جلسات خصوصی

عن زراره، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المجالس بالأمانة. امام باقر (عليه السلام) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله و سلم) نقل کرده که فرمود: مجالس امانت است. عن أبي عوف، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: المجالس بالأمانة. ابو عوف گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که فرمود: مجالس امانت است. عن عثمان بن عيسى، عن ذكره، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: المجالس بالأمانة، و ليس لأحد أن يحدث بحديث يكتمه صاحبه إلا باذنه إلا أن يكون ثقة أو ذكرا له بخير. امام صادق (عليه السلام) فرمود: مجالس امانت است، و هیچکس مجاز نیست که صحبت های محرمانه رفیق خود را برای دیگران نقل کند مگر با اجازه او، مگر اینکه شنونده مورد اعتماد باشد، یا خوبی رفیق خود را بگوید. عن ابن أخی

جابر، عن عمّه جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المجالس بالأمانة إلا ثلاثة مجالس: مجلس سفك فيه دم حرام، و مجلس استحلال فيه فرج حرام، أو مجلس يستحل فيه مال حرام بغير حقّه. جابر بن عبد الله از رسول خدا نقل می کند که فرمود: مجالس امانت است مگر سه مجلس: مجلسی که خون حرامی (خون شخص محترم از نظر اسلام) در آن ریخته شود، یا مجلسی که در آن نسبت به شخص محترمی توطئه تجاوز جنسی شود، یا مجلسی که بنا است در آن مال محترمی به ناحق پایمال شود. (وسائل الشیعه ترجمه کتاب العشرة وسایل الشیعه باب هفتاد و یکم: ناپسندی افشای مطالب جلسات خصوصی)

۶- سخنان لغو و بی فایده

گفتن سخنان بیهوده در مجالس و یا فرستادن پیامک ها و یا ایمیل های بی فایده نیز در این زمره قرار دارد. حضرت علی علیه السلام بارها فرموده اند که: ای مردمان تقوا پیشه کنید که انسان عبث آفریده نشده است تا بازی کند و به خود رها نشده تا یاهو بگوید (نهج البلاغه قصاره ۳۷) «لغو» در لغت به چیزی اطلاق می شود که مورد اعتنا نبوده و از آن نفعی حاصل نگردد [لسان العرب، ج ۵، ص ۲۵۰] و در اصطلاح قرآنی به کلام، عمل یا فکر بیهوده و باطلی که موجب غفلت انسان از یاد خدا باشد، اطلاق می شود. [مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۲۰۸]. واژگان هزل، لهو و عبث، نیز به معنی کلام و کار بی اهمیت، بدون قصد و بی حاصل است؛ و از این جهت با واژه «لغو» هم معنا می باشند. [راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات فی غریب القرآن، تحقیق و صفوان عدنان داودی، دار العلم الدار الشامیة، دمشق بیروت، چاپ یکم، ۱۴۱۲ق، ص ۸۴۱-۷۴۸ و التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۱] مومنان به بواسطه ایمان، به منبع عزّت و عظمت وصل شده، و در زندگی خود، جز به زندگی سعادت مند ابدی و بندگی خالصانه برای خدای متعال، اهتمام نمی ورزند. تنها به کارهایی مشغول می گردند که، حقّ آن را عظیم دانسته و آن چه را جاهلان برای آن اهمیت قائلند، بی ارزش و لغو شمرده؛ در نتیجه، جزو رستگاران قرار می گیرند. [تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۹] «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» [مؤمنون ۱ تا ۳] «مومنان رستگار شدند؛ آنها که در نمازشان خشوع دارند؛ و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند». اعراض مومنان از لغو تا حدی است که، اگر از کنار اهل لغو بگذرند، کرامتشان به آنها اجازه شرکت در آن محفل را نمی دهد: «... وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» [فرقان/سوره ۲۵، آیه ۷۲] وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (لقمان ۶) و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود. از نظر قرآن، زندگی دنیا برای انسان یک فرصت بسیار استثنایی است که

نباید آن را به بیهودگی تباه ساخت و زیانکار شد. هرکسی که به دنیا به عنوان ابزاری برای رشد و کمال نظر نکند، زندگی خویش را به لُهو گذرانده: **إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالُكُمْ** (محمد ۳۶) زندگی این دنیا لُهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می‌دهد و اموالتان را [در عوض] نمی‌خواهد. از این رو اهل ایمان و تقوا هرگز به دنیا به عنوان یک ارزش و هدف نمی‌نگرند، بلکه می‌کوشند تا از این فرصت دنیا، بیشترین و بهترین بهره را برند و خدایی شوند: **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** (انعام ۳۲) و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است آیا نمی‌اندیشید. **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهُوَ وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** (انعام ۷۰) و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است رها کن. **الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَاَلْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ** (اعراف ۵۱) همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند ما [هم] امروز آنان را از یاد می‌بریم. مصادیق لغو: مراد از لغو هر کار باطل و ناحقی است. تهمت و نسبت دادن گفتارهای باطل یا عملی ناروا به افراد از دیگر مصادیق لغو است. امام صادق (ع): نسبت دادن گفتار باطل یا عملی ناروا از سوی کسی بر تو که حقیقتی ندارد، لغو است (نورالثقلین ج ۳، ص ۵۲۹، ح ۱۶) دروغ از دیگر مصادیق لغو و بیهوده گویی در سخن است (مومنون ۱ و ۳) همچنین سخن بی فایده و بیهوده را از مصادیق لغو برشمرد. هر عمل بی فایده از مصادیق دیگر لغو است. همچنین آمیختن زندگی به اعمال و رفتار لغو نشانه ای از ضعف ایمان است. غنا و موسیقی مطرب و غنایی از دیگر مصادیق لغو می‌باشد هم چنین سوگند و قسم ها از مصادیق لغو دانسته شده (مائده ۸۷ تا ۸۹) هر چند که خداوند در آیه ۸۹ می‌فرماید، مومنان را به سوگندهای لغوشان مؤاخذه نمی‌کند، باید هوشیارانه عمل کرد و از هرگونه سوگند و «به خدا قسم» کردن در هرکاری خودداری کرد. در روایت است که امام زین العابدین (ع) حتی حاضر نشد برای اثبات حق خویش سوگند راست بخورد، پس چگونه به خود اجازه می‌دهیم که سوگند دروغ یا بیهوده بخوریم تا امری را به کرسی بنشانیم. (فروع کافی ۷۹۰/ص ۴۳۵، کتاب ایمان).

۷- سؤال‌های بیجا

سؤال‌های بی جا و بی اساس نیز از گناهان زبان است می‌تواند به جای طرح سؤالات بیهوده اندیشه کند و بیاموزد. در قرآن سوره ی مائده آیه ۱۰۲/۱۰۱ آمده است اهل ایمان از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برایتان آشکار شود شما را به ناراحتی وادار می‌کند و اگر در هنگام نزول قرآن سوال نمایید آشکارتان می‌گردد و خداوند از آنها می‌گذرد و او بخشیده و مهربان است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا**

عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنْزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. (مائده ۱۰۱) ای کسانی که ایمان آورده اید از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید» در مورد نزول این آیه و آیه بعد، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که: «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و دستور خدا را در باره حج بیان کرد، شخصی به نام عکاشه - و به روایتی سراقه - گفت: آیا این دستور برای هر سال است، و همه سال باید حج به جا بیاوریم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او لجاجت کرد، و دوبار، و یا سه بار، سؤال خود را تکرار نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو، چرا این همه اصرار می کنی اگر در جواب تو بگویم بلی، حج در همه سال بر همه شما واجب می شود و اگر در همه سال واجب باشد توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین، مادام که چیزی به شما نگفته ام روی آن اصرار نورزید. آیه نازل شد و آنها را از این کار بازداشت. (برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۶۲) امیر المؤمنین علی علیه السلام: لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْصِيَةٍ: سَلْ تَفْقَهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا؛ فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ (الْمُتَعَنِّفَ) شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنِّفِ. در پاسخ به مردی که از آن حضرت سؤالی مشکل آفرین پرسید - : به قصد یاد گرفتن پیرس، نه برای آزردن و خطا گرفتن؛ زیرا جاهلی که درصدد آموختن باشد همانند عالم است و عالمی که در بیراهه قدم نهد همچون جاهلی است که به قصد خطا گرفتن می پرسد، (نهج البلاغة: الحکمة ۳۲۰ منتخب میزان الحکمة: ۲۶۰) بزرگان گفته اند: «سؤال»، کلید گنج معرفت و فهم است؛ اما کدام سؤال و از چه کسی و با چه انگیزه ای؟ بعضی تشنه دانستن و آموختن می باشند و هر فرصت را غنیمت می شمارند و محضر هر دانا را فرصتی نیکو می دانند؛ تا بپرسند و بیاموزند. بعضی هم «سؤال» را وسیله آزمایش و سبک و سنگین کردن طرف و احیاناً تحقیر و توهین قرار می دهند. پس، «پرسیدن» هم ادب و آدابی دارد. مردی شامی به حضور حضرت علی علیه السلام رسید و گفت: یا علی! چند سؤال دارم که می خواهم بپرسم (و قصد او فهم و یادگیری نبود؛ بلکه شاید بتواند ابْهت و شخصیت امام را بشکند). حضرت علی علیه السلام فرمود: «سَلْ تَفْقَهَا وَ لَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ؛ «نهج البلاغة، حکمت ۳۲۰» برای فهمیدن پیرس؛ نه به قصد به زحمت انداختن دیگری؛ زیرا که جاهلی که می خواهد بیاموزد، شبیه داناست. دانایی که با برتری طلبی، قدم در بیراهه می نهد، شبیه جاهل است». در قدیم، گاهی کسانی در روستاها بودند که پای منبرها چیزهایی از مسائل تاریخی یا احکام شرعی آموخته بودند و گاهی طلبه تازه وارد به آن منطقه را با طرح سؤال هایی معماگونه و پیچیده، به دام می انداختند و به این صورت، هم می خواستند فضل فروشی کنند و دانسته های خود را به رخ بکشند و هم اگر حسد داشتند، می خواستند او را بشکنند. اکنون هم

گاهی در جلسات علمی و پرسش و پاسخ، چنین سؤال هایی دیده می شود و این، دور از «ادب سؤال» است. ناگفته نماند که گاهی پرسنده، داناست؛ ولی در محضر یک عالم فرزانه و دانشمند مطلع، سؤال مطرح می کند؛ نه به قصد این که خودش چیزی بیاموزد؛ بلکه برای زبان گشودن آن دانا و بهره بردن همنشینان دیگر است و این، بسیار نیکوست و به غنای مجالس و نشست ها، می انجامد. امیرمؤمنان علیه السلام در سخنی فرموده است: «الا رجل یسال فینتفع و ینفع جلسائه؛ «ری شهری، العلم و الحکمه فی الکتاب و السنه، ص ۲۴۲» آیا کسی نیست که بپرسد تا هم خودش سود برد و هم به هم نشینانش سود برساند؟ بسیاری از سؤال ها که پرسندگان فرصت شناس و آگاه، از دانایان فاضل پرسیده اند، این ثمره را داشته که دامنه علوم دیگران را گسترش داده و به باروری دانش، کمک کرده است. وقتی امام علی علیه السلام بر فراز منبر و در جمع یاران می فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، برسید، همانا من به راه های آسمان، آشناتر از راه های زمینی ام»، ای کاش نکته های سودمند و سؤالات مفید می پرسیدند؛ تا نسل های آینده هم بهره مند می شدند؛ نه مثل آن کوتاه فکر و مغرض که پرسید: در سر و صورت من، چند تار مو وجود دارد. کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: آب، چه طعمی دارد؟ حضرت که می دانست هدف او از سؤال، نه دانستن، بلکه آزمودن است، فرمود: برای فهمیدن بپرس؛ نه به زحمت انداختن و آزمودن (سل تفقها و لا تسأل تعنتاً)؛ ولی باز هم برای آن که سؤال او را بی پاسخ نگذارد، در جمله ای کوتاه و زیبا فرمود: «طعم الماء، طعم الحیاة؛ «طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۷۲» طعم آب، طعم زندگی است!» پرسیدن از چیزی که هیچ ثمر و اثری ندارد و دانستن آن هم به درد نمی خورد، جزء «سؤال های بیهوده» است. در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام است: «سل عما یعنیک و دع ما ملایعنیک؛ «۴. العلم و الحکمه فی الکتاب و السنه، ص ۲۷۸» از چیزی بپرس که به تو مربوط باشد (و به کارت آید) و واگذار آن چه را به درد نمی خورد!» اگر سؤال بیهوده وجود دارد، به خاطر آن است که علم بی ثمر وجود دارد؛ علمی که نه به درد دنیا می خورد و نه بهره اخروی دارد. از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است: «نعود بالله من علم لا ینفع؛ «فیض کاشانی، المحجۃ البیضاء، ج ۱، ص ۸۰» به خدا پناه می بریم از علمی که به درد نمی خورد». از حضرت عیسی نیز چنین نقل شده است: چه بسیارند درختان؛ ولی همه آنها میوه ندارند. چه بسیارند میوه ها ولی همه آنها پاکیزه و گوارا نیستند و چه بسیارند دانستنی ها؛ ولی همه آنها سودمند نیستند. «فیض کاشانی، المحجۃ البیضاء، ج ۱، ص ۸۱» علم، بازیچه و هوس نیست. با کلید سؤال هم نباید بازی کرد. سوال های خوب و مفید، از عالمان پخته و فرزانه، درباره موضوعات کاربردی و نافع، آن هم به قصد افزودن علم و بهره بردن از محضر دانشمندان، از آداب درست پرسیدن است. کنز العمال به نقل از عامر بن واثله: شَهِدْتُ عَلٰی بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ، فَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ: سَلُونِي، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ

شَیْءٌ یَّکُونُ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ إِلَّا حَدَّثْتُکُمْ بِهِ ۰۰۰ فَقَامَ حَدِیثَ إِلَیْهِ ابْنُ الْکَوَّاءِ فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، مَا الذَّارِیَّاتُ ذَرَوْا؟ فَقَالَ لَهُ: وَیَلَّکَ سَلْ تَفْقَهُا، وَ لَا تَسْأَلْ تَعْتَبُهَا. شاهد بودم که علی بن ابی طالب خطبه خواند و در آن فرمود: از من بپرسید؛ زیرا به خدا سوگند، درباره هر چیزی تا روز قیامت، از من بپرسید، جوابش را به شما می دهم . . . ابن کواء برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! «الذاریات ذروا»

یعنی چه؟ حضرت فرمود: وای بر تو! برای چیز آموختن بپرس، برای درمانده کردن نپرس خودداری از پرس و جوهای بیجا. پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی حَدُّ لَکُمْ حُدُودًا فَلَا تَتَعَدُّوہَا ۰۰۰ وَ عَفَا لَکُمْ عَنْ أَشْیَاءَ رَحْمَةً مِنْهُ مِنْ غَیْرِ نِسْیَانٍ فَلَا تَکَلَّفُوہَا. پخداى تبارک و تعالی برای شما حدودی را معین کرده است و شما از آن حدود فراتر نروید . . . و چیزهایی را هم از روی رحمت و مهربانی، نه از باب فراموشی، بر شما بخشیده است؛ پس، برای دانستن آنها، زیاد کنجکاوی نکنید. پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - درباره بنی اسرائیل - فرمود: إِنَّہُمْ أَمَرُوا بِأَدْنَى بَقَرَةٍ، لَکِنَّہُمْ لَمَّا شَدَّدُوا عَلَى أَنْفُسِہُمْ شَدَّدَ اللّٰهُ عَلَیْہِمْ. وَ ایْمُ اللّٰهِ لَوْ أَنَّهُمْ لَمْ یَسْتَنْتُوا مَا تَبَیَّنَتْ لَهُمْ إِلَى آخِرِ الدَّہْرِ. آنان به آوردن يك ماده گاو ساده و معمولی مأْمور شدند، اما وقتی بر خودشان سخت گرفتند، خدا هم بر آنان سخت گرفت، و به خدا قسم چنانچه نمی گفتند «و اگر خدا بخواهد هدایت می شویم»، [آن گاو مورد نظر] تا ابد برایشان معلوم نمی شد. پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: لَوْلَا أَنَّ بَنِی إِسْرَآئِیلَ قَالُوا: «وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُہْتَدُونَ» (بقره، ۷۰). مَا أُعْطُوا أَبَدًا، وَ لَوْ أَنَّهُمْ اعْتَرَضُوا بَقَرَةً مِنَ الْبَقَرِ فَذَبَحُوهَا لِأَجْزَأَتْ عَنْہُمْ، وَ لَکِنَّہُمْ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللّٰهُ عَلَیْہِمْ. اگر چنین نبود که بنی اسرائیل گفتند: «و اگر خدا خواهد هدایت می شویم» دیگر هرگز [هدایت الهی] به آنان داده نمی شد و اگر آنها از میان گاوها ماده گاوی را می گرفتند و آن را ذبح می کردند پذیرفته می شد، اما آنان سخت گرفتند و خداوند هم بر ایشان سخت گرفت. «مجمع البیان» پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - در سفارش به ابودر - فرمود: یَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا سُئِلْتَ عَنْ عِلْمٍ لَا تَعْلَمُهُ فَقُلْ: لَا أَعْلَمُهُ تَنْجُ مِنْ تَبِعْتِهِ، وَ لَا تُقْتِ بِمَا لَا عِلْمَ لَکَ بِهِ تَنْجُ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ. ای ابودر! اگر درباره چیزی از تو سؤال شد که نمی دانی، بگو: نمی دانم، تا از پیامدهای آن خلاص شوی و درباره آنچه نمی دانی فتوا مده، تا از عذاب خدا در روز قیامت نجات یابی. امام علی علیه السلام: لَا یَسْتَحِی الْعَالِمُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا یَعْلَمُ أَنْ یَقُولَ: لَا عِلْمَ لِی بِهِ. عالم هر گاه از او سؤالی شود که پاسخش را نمی داند، از این که بگوید: «پاسخش را نمی دانم»، شرم نمی کند. امام علی علیه السلام: مَنْ تَرَکَ قَوْلَ «لَا أَدْرِ» أَصِیْبَتْ مَقَاتِلُهُ. هر که جمله «نمی دانم» را ترک گوید، به هلاکت درافتد. امام علی علیه السلام: قَوْلُ «لَا أَعْلَمُ»، نِصْفُ الْعِلْمِ. گفتن «نمی دانم»، نصف دانش است. امام باقر علیه السلام: مَا عِلْمُكُمْ فَقُولُوا، وَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا: اَللّٰهُ اَعْلَمُ، إِنَّ الرَّجُلَ لَیَنْتَزِعُ بِالْآیَةِ مِنَ الْقُرْآنِ یُخْرِ فیْہَا أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ. آنچه می دانید بگویید و هرگاه چیزی نمی دانید، بگویید: خدا داناتر است. همانا مرد، آیه ای از قرآن بیرون

می کشد و [ندانسته به تفسیر آن می پردازند و با این کار] از آن ، به فاصله ای دورتر از آسمان [تا زمین] ، سقوط می کند (منحرف می شود) . امام صادق علیه السلام : إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ فَلْيَقُلْ : لَا أَدْرِي ، وَ لَا يَقُلْ : اللَّهُ ، أَعْلَمُ ، فَيُوقَعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًا ، وَ إِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ : لَا أَدْرِي فَلَا يَنْتَهِمُهُ السَّائِلُ . هرگاه از یکی از شما سؤالی شد که پاسخش را نمی داند ، بگوید : نمی دانم ، و نگوید : خدا دانایتر است ؛ زیرا با این جمله ، در دل دوست خود شک و تردید می افکند ؛ اما هر گاه کسی که از او سؤال شده بگوید : نمی دانم ، پرسنده به او بد گمان نمی شود . امام صادق علیه السلام : لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ : اللَّهُ ، أَعْلَمُ ، وَ لَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ . عالم حق دارد که هرگاه سؤالی از او شود که پاسخش را نمی داند ، بگوید : خدا دانایتر است ، اما غیر عالم حق ندارد چنین بگوید . [بلکه باید بگوید : نمی دانم] . امام صادق علیه السلام : إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ لَمْ جُنُوءٌ . هر کس به هر سؤالی که از او می شود پاسخ دهد ، دیوانه است «میزان الحکمه ، جلد پنجم» . سؤال های بنی اسرائیلی ممنوع! همان طور که تشویق به پرسشگری در مباحث دینی مورد تأیید و تشویق است ، پرسش های بیهوده و لغو که چیزی به دانش انسان افزوده نمی کند به شدت مذموم بوده و مورد نهی می باشد . سؤال های بیهوده و بی جواب که تنها فرصت سوزی را برای انسان به ارمغان می آورد! نمونه ی بارز و روشن آن هم ماجرای گاو بنی اسرائیل در سوره مبارکه بقره و داستان پرسش های بیهوده آنهاست! به آنچه عقلت نمی رسد نپرداز! یکی دیگر از مواردی که از پرسش از آن نهی شده است کنکاش و پرسشگری در ذات و کنه خداوند متعال است . پرسش از چیستی و حقیقت ذات خداوند پرسشی بی جواب است زیرا انسان هرگز نمی تواند نسبت به کنه خداوند متعال علم پیدا کند . انسان همچون ماهی در آبی است که از جهان خارج از آب هیچ علمی ندارد و البته نمی تواند علمی نیز بدست آورد . از این رو برحذر داشتن پرسشگری در این باره توصیه ی بزرگان است که انسان در مسائلی که عقلش توان درک و فهم ندارد بیهوده وقت تلف نکند .

۸- عذر خواهی بدون دلیل

عذر خواهی بدون دلیل بر گناهان می افزاید و سودی ندارد . حضرت علی علیه السلام در حدیثی می فرماید : زیاد پوزش خواستن گناهان را بیشتر می کند (غرر الحکم/ ۲۴۱) ایضاً فرموده اند : ... منافی مدام کاربرد میکند و عذر خواهی میکند . قال الحسین (ع) : إِيَّاكَ وَ مَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسِيءُ وَ لَا يَعْتَذِرُ وَالْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يَسِيءُ وَ يَعْتَذِرُ «تحف العقول/ ۲۴۸ - بحار الانوار/ ۷۵/ ۱۲۰» از آنچه موجب عذر خواهی می شود بپرهیز ، زیرا مؤمن بدی نمی کند ، عذر خواهی هم نمی کند ، ولی منافق هر روز کار بدی می کند و بعد عذر خواهی می کند . با اینکه عذر خواهی بدون دلیل خوب نیست و لیکن اگر برادر مؤمن و مسلمانی خطایی کرد و بعد پشیمان شد و عذر خواهی کرد وظیفه ما چیست؟

الإمام زين العابدين عليه السلام: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ شَتَمَنِي رَجُلٌ فِي هَذِهِ الْأَذْنِ وَأَوْمَى إِلَى الْيَمْنَى وَاعْتَذَرَ لِي فِي الْأُخْرَى لَقَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَذَلِكَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ سَمِعَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا يَرِدُ الْحَوْضَ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُحَقِّقٍ أَوْ مُبْطِلٍ «إحقيق الحق: ۱۱ / ۴۳۱» امام سجّاد عليه السلام از حسين عليه السلام شنيدم كه مي فرمايد: اگر مردی در اين گوشم - اشاره به گوش راست خود كرد - مرا دشنام دهد و در دیگری از من پوزش بخواهد، پوزش او را مي پذيرم؛ چرا كه امير المؤمنين علي بن ابی طالب عليه السلام براي من نقل كرد كه از جدم رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيد كه مي فرمايد: بر حوض كوثر وارد نمي شود كسي كه عذر را - موجه باشد يا غير موجه - نپذيرد. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَيَعْتَذِرُ إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْمُحَوِّجِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يَعْتَذِرُ الْأَخْ إِلَى أَخِيهِ، فيقول: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، مَا أَحْوَجْتُكَ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ كَانَ بِكَ عَلَيَّ، فَارْفَعْ هَذَا السَّجْفَ فَانْظُرْ إِلَى مَا عَوَّضْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا. قَالَ: فَيَرْفَعُ فيقول: مَا صَرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي مَعَ مَا عَوَّضْتَنِي «الكافي: ۲ / ۲۶۴ / ۱۸ منتخب میزان الحکمة: ۴۵۲» امام صادق عليه السلام: (در روز قیامت) خداوند، جلّ ثناءه، همچنان كه برادری از برادرش پوزش می خواهد، از بنده مؤمن نیازمند خود در دنیا، عذر می خواهد و می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند كه من تو را در دنیا از سر خواریت نزد من، محتاج نكردم. اکنون این سرپوش را بردار و ببین به جای دنیا به تو چه داده ام. او سرپوش را بردارد و گوید: با این عوضی كه به من دادی مرا چه زیان اگر آنچه را در دنیا از من گرفتی. امام علی (ع) به روایت از پیامبر اکرم (ص) از سخنان خداوند در شب معراج ... می فرماید: اهل دنیا (و مردم غافل و خودخواه ...)، از كسی كه درباره ی او بدی کرده اند عذرخواهی نمی كنند. امام علی (ع) فرمود: عذرخواهی نشانه ی خردمندی انسان است. امام علی (ع) در خصوص عذرپذیری می فرماید: عذرخواهی را بپذیر اگر چه به دروغ باشد و پاسخگویی از موضع بالا را رها كن. اگر چه به سود تو باشد. امام علی (ع) در حدیثی دیگر فرمودند: عذر برادر دینی خود را بپذیر و اگر عذری ندارد برایش عذری بتراش. امام علی (ع) در حدیثی دیگر می فرمایند: هر گاه كسی نسبت به تو بد رفتاری كرد او را ببخش. امام علی (ع) فرمودند: محتاج نشدن به عذرخواهی (و ترك كردن كاری كه عذرخواهی می خواهد) آبرومندانه تر است از عذرخواهی كردن اگر چه عذر تو راست باشد. امام حسین (ع) فرمودند: از كارهایی كه عذرخواهی می خواهد دوری كن زیرا كه مومن كار زشت نمی كند و محتاج به عذرخواهی نمی شود و متافق چه بسا هر روز كار زشتی بکند و عذر بخواهد. امام صادق (ع) در حدیثی دیگر فرمودند: مناسب نیست كه شخص با ایمان خود را خوار سازد. راوی پرسید: با چه كار خود را خوار می سازد؟ امام فرمود: كاری كه به عذرخواهی بیانجامد، انجام نمی دهد. «بحار ۷۷ و غررالحكم ۳۲ و تحف العقول ۷۹ و نهج البلاغه/ ۱۲۲۵ منبع: الحیات محمدرضا حكیمی»

۹- عیب جویی

از دیگر گناهان کبیره عیب جویی کردن از دیگران است انسان‌هایی که مکرر از دیگران عیب جویی می‌کنند موفق نمی‌شوند و حرمتی برای خود نگهداری نمی‌کنند. در سوره هُمَزَه: **وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةً...** وای بر هر عیبجوی طعنه زننده ای! «هَمَزَه»: این واژه از ریشه «هَمَز» به معنی طعنه زدن و متلک پرانی بسیار است، و در اصل به معنی «شکستن» آمده است؛ و از آن جایی که عیبجو و طعنه زننده با کار خویش شخصیت و اعتبار دیگران را به ناروا هدف عیبجویی و آماج تیرهای غیبت و تهمت و طعنه می‌سازد، این واژه در این مورد به کار می‌رود. لَمَزَه: از ریشه «لَمَز» به معنی عیبجویی رویارو آمده است. با این بیان تفاوت میان این دو واژه این است که «هَمَزَه» به معنی عیبجویی نهان و پشت سر دیگران است، اما «لَمَزَه» به معنی عیبجویی آشکار و رویارو. پاره ای بر آنند که «هَمَزَه» به معنی اذیت و آزار دیگری با زبان گزنده است و واژه «لَمَزَه» به معنی تحقیر و آزار دیگری با اشاره چشم و ابرو. واژه‌های «لَمَاز» و «هَمَاز»، به معنی بسیار چشمک زن و بسیار عیبجو، از همین ریشه‌ها هستند. پیامبر گرامی فرمود: **الَا اَنْتُمْ بَشَارَكُم؟** آیا شما را از شرورترین‌های جامعه خبر ندهم؟ گفتند: چرا، قالوا بلی یا رسول الله. فرمود: **الْمَشَاؤُنَ بِالْثَمِيمَةِ، الْمَفْرَقُونَ بَيْنَ الْحَبَّةِ، الْبَاغُونَ لِلْبَرَاءِ الْمَعَايِبِ.** شرورترین‌ها آنانی هستند که بسیار سخن چینی می‌کنند، در میان دوستان جدایی می‌افکنند و برای پاکان و خوبان و آزادی‌خواهان عیب می‌جویند و پرونده می‌سازند. امیرمؤمنان در هشدار از این آفت به مالک می‌نویسد: ولیکن ابعـد رعیتک منک و اشنأهم عندک اطلبهم لمعائب الناس... از مردم و کارگزاران دولت خویش، آن کسانی که عیب‌جوتر هستند، آنان را از خود بران، چرا که به هر حال مردم عیوبی دارند که پیشوای جامعه در پنهان داشتن و اصلاح شایسته و بایسته آن عیوب از همه سزاوارتر است... و این سفارش و هشدار بدان دلیل است که در نگرش قرآنی و علوی انسان صاحب کرامت و حقوق انسانی است و گناهی سهمگین‌تر از شرک و پایمال ساختن حقوق بشر نیست، و پایمال کنندگان حقوق انسان‌ها و تحقیرکنندگان مردم فرومایه‌ترین‌های روزگاران هستند و از بیگانه‌ترین‌های از خدا و قرآن، چراکه پیامبر فرمود: **اِذَلَّ النَّاسُ مِنْ اِهَانِ النَّاسِ.** فرومایه‌ترین انسان‌ها کسی است که به مردم اهانت کند. تفسیرمجمع البیان» از امام صادق علیه السلام نقل شده است هر کس مومنی را سرزنش به گناهان کند خداوند او را هم در دنیا و هم در آخرت چنین خواهد کرد (اصول کافی ۳۵۶/۲) در این مورد می‌توانید به آیاتی که در موضوع غیبت، تهمت، استهزاء، تمسخر و... در قرآن مجید یا کتاب معجم المفهرس عبده مراجعه کنید و ما هم به دو مورد اشاره می‌کنیم: ۱- **«وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ اِنْ تَسَخَرُوا مِنِّي فَاِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ»** (هود (۱۱) آیه ۳۸)؛ و نوح به ساختن کشتی پرداخت و هر گاه گروهی از قومش بر او می‌گذشتند وی را مسخره و استهزاء می‌کردند و نوح در جواب آنها

می گفت: اگر (امروز) شما ما را مسخره می کنید ما هم (روزی) شما را مسخره کنیم همان گونه که شما مسخره می کنید. ۲- در سوره مطففین هم خداوند جزای کفار مسخره کننده را، مسخره شدنشان در قیامت قرار داده است: «إِنَّ الَّذِينَ أُجِرُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ... فَأَلْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ» (مطففین (۸۳) آیات ۲۹-۳۵)؛ همانا (در دنیا) بدکاران بر اهل ایمان می خندیدند. و چون به آنها می گذشتند به چشم طعن و استهزا می نگریدند. پس امروز هم اهل ایمان به کفار می خندند. در حالی که بر تختها (تکیه زده و دوزخیان را) مشاهده می کنند.

۱۰- تهدید کردن دیگران

تهدید کردن دیگران دور از شأن انسان است و انسان حق ندارد شخص مؤمن را تهدیدهای ناروا کند و تهدید می تواند به هر صورتی باشد تهدید زبانی و یا عملی . پیامبر خدا فرمودند: هر کس با نظری به مؤمنی نظر کند تا او را بترساند خداوند او را خواهد ترساند در روزی که هیچ سایه ای جز سایه خداوند در بین نخواهد بود (جامع الاخبار ۱۲۷) تهدید کردن کار شیطانی است و شیطان هم به هراس افکنی می پردازد: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» [آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۷۵] تهدید کردن دیگران با بد اخلاقی هایی همچون تمسخر [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۱] عیب جویی [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۱] سوء ظن [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۲] نجوا [مجادله/سوره ۵۸، آیه ۱۰] نهادن نام های زشت بر دیگران [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۱] تجسس [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۲] غیبت [حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۲] و تهمت [نور/سوره ۲۴، آیه ۲۳] همراه است . تهدید کردن مؤمنین کار کفار، مشرکین و دشمنان اسلام است «ماجرای تهدید کردن کافران، پیامبران (نوح، صالح و هود) را به تبعید و آوارگی، [ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۱۳] تهدید کردن قوم نوح آن حضرت را به سنگسار کردن، [شعراء/سوره ۲۶، آیه ۱۱۶] ارباب حضرت ابراهیم به وسیله آزر و بت پرستان، [مریم/سوره ۱۹، آیه ۴۶] تهدید حضرت لوط و خانواده او از سوی زشتکاران قوم خود [شعراء/سوره ۲۶، آیه ۱۶۷] تهدید حضرت شعیب و پیروانش به وسیله اشراف مدین به اخراج از شهر [اعراف/سوره ۷، آیه ۸۸] تهدید حضرت موسی علیه السلام؛ بنی اسرائیل و ساحران از سوی فرعونیان [شعراء/سوره ۲۶، آیه ۲۹] [شعراء/سوره ۲۶، آیه ۴۹] [غافر/سوره ۴۰، آیه ۲۶] [اعراف/سوره ۷، آیه ۱۲۴] تهدید فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام؛ به وسیله مردم انطاکیه [یس/سوره ۳۶، آیه ۱۸] وحشت اصحاب کهف از حاکمان جبّار زمان [کهف/سوره ۱۸، آیه ۲۰] و بالاخره تهدید پیامبر اعظم علیه السلام به وسیله مشرکان [زمر/سوره ۳۹، آیه ۳۶] [فصلت/سوره ۴۱، آیه ۵] و منافقان [منافقون/سوره ۶۳، آیه ۸] تهدید عبدالله بن ابیّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به اخراج از مدینه نیز می تواند از مصادیق تهدید اصطلاحی باشد [منافقون/سوره ۶۳، آیه ۸] «

۱۱- چاپلوسی و تملق

متأسفانه در دنیای امروز انسان‌های بسیاری دچار تملق و دروغ‌گویی شده‌اند و دروغ می‌گویند تا مقام ثروت و یا موقعیت بهتری پیدا کنند. در اسلام چاپلوسی جز اخلاق اهل ایمان نیست و بسیار مذموم است. (گمراه کردن و مشورت دادن نادرست) امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: کَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ يَحْدُثُ الزَّهْدَ وَيُذْنِي مِنَ الْعِزَّةِ. بسیار ستایش کردن از افراد، چاپلوسی است که تکبر را سبب می‌شود و شخص را از عزت دور می‌سازد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ أَمَرْتَ عَلَى خَلْقِهِ مُوسَى؛ هرگاه برادرت را پیش رویش بستایی، چنان است که تیغ بر گلویش نهاده‌ای. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در نکوهش چاپلوسی و مدح بی جا می‌فرماید: «أَخْذُوا التُّرَابَ عَلَى وُجُوهِ الْمَدَاحِينَ؛ به صورت چاپلوسان و مدحان خاک بپاشید». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسَكِينٍ مُزْهَفٍ، كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يُشَى عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ. بگر مردمی با کارد برنده و تیزی به سراغ مردی بروند، برای او بهتر است از اینکه در پیش رو، مدحش را بگوید. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: الثَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ «نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۳۵ حکمت ۳۴۷» ریف بیش از استحقاق، چاپلوسی و کمتر از استحقاق، از ناتوانی در سخن و یا حسد است. امام هادی علیه السلام: قال لبعض - و قد أكثر من إفراط الثناء عليه -: أَقْبِلْ عَلَى شَأْنِكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَلَقِ يَهْجُمُ عَلَى الظَّنِّ وَإِذَا حَلَّتْ مِنْ أَخِيكَ فِي مَحَلِّ الثَّقَةِ فَأَعْدِلْ عَنِ الْمَلَقِ إِلَى حُسْنِ النِّيَّةِ. «الدره الباهرة (ط - القديمة) ص ۴۳» به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار آورد و اگر برادر مؤمنان مورد اعتماد تو واقع شد، از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده. رسول الله صلی الله علیه و آله: لَا خَيْرَ فِي الْمَلَقِ وَ التَّوَاضُعِ إِلَّا مَا كَانَ فِي اللَّهِ تَعَالَى أَوْ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ. (الفردوس: ۵/۱۸۰/۷۸۹۲). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: چاپلوسی و تواضع جز در راه خدا و طلب دانش سودی ندارد. الإمام علی علیه السلام: إِيَّاكَ وَ الْمَلَقَ؛ فَإِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ. (غرر الحکم: ۲۶۹۶) امام علی علیه السلام: از چاپلوسی بپرهیز که چاپلوسی از خصلت‌های ایمان نیست. عنه علیه السلام: لَيْسَ الْمَلَقُ مِنْ خُلُقِ الْأَنْبِيَاءِ. (غرر الحکم: ۷۴۵۳) امام علی علیه السلام: چاپلوسی، از خوی پیامبران نیست. عنه علیه السلام: مَنْ كَثُرَ مَلَقُهُ لَمْ يَعْرِفْ بَشَرَهُ. (غرر الحکم: ۷۹۶۳) امام علی علیه السلام: هر که زیاد چاپلوسی کند، گشاده رویی [واقعی و خوش دلی] او شناخته نشود. عنه علیه السلام: كَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ، يَحْدُثُ الزَّهْوَ وَ يَذْنِي مِنَ الْغَرَّةِ. (فی الطبعة المعتمدة «العروة»، وما أثبتناه من طبعة النج، غرر الحکم: ۷۱۱۹) امام علی علیه السلام: ستودن زیاد، چاپلوسی‌ای است که غرور می‌آورد و تکبر به هم می‌رساند. عنه علیه السلام: إِنَّمَا يَجِبُكَ مَنْ لَا يَتَمَلَّقُكَ، وَ يَثْنِي عَلَيْكَ مَنْ لَا يَسْمِعُكَ. (غرر

(الحکم: ۳۸۷۵) امام علی علیه السلام: در حقیقت کسی تو را دوست دارد که تملقت نمی کند و کسی تو را می ستاید که [ستایش هایش را] به گوشت نمی رساند. عنه علیه السلام: الشَّاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الاسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الاسْتِحْقَاقِ عِيْ أَوْ حَسَدٌ. (نهج البلاغة: الحکمة ۳۴۷) امام علی علیه السلام: ستودن بیش از استحقاق [کسی] چالوسی است و ستودن کمتر از استحقاق، [ناشی از] ناتوانی در سخن یا حسادت است. عنه علیه السلام: لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ التَّمَلُّقُ وَ لَا الْحَسَدُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ. (کنز العمال: ۲۹۳۶۴) امام علی علیه السلام: چالوسی و حسادت از اخلاق مؤمن نیست، مگر در تحصیل علم. جماعتی از قبيله «بنی عامر» به محضر پیامبر وارد شدند و شروع به مداحی و ستایش آن حضرت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنان فرمود: «سخن خود را بگویند، ولی مواظب باشید که شیطان شما را به زیاده روی در کلام وادار نسازد». حضرت با این سخن حکیمانه، گوشزد می کند که هرگاه زبان را به حال خود واگذارید، بیم آن می رود که از حد خود تجاوز کند و زیاده بر آنچه شایسته است، بگوید. در عین حال، به پیروان خود هشدار می دهد که حتی درباره شخصیتی چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز از ستایش و چالوسی بپرهیزند. جمعی در مقابل امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مدح و ثنا پرداختند، امام دست ها را به دعا برداشت و فرمود: خدایا تو به حال من از خودم داناتری و من خودم را بهتر از دیگران می شناسم. خدایا توفیقی به من بده که بهتر از آن باشم که می پندارند و لغزش هایی را که از من نمی دانند، بر من ببخشای! نقل است مولای متقیان علی علیه السلام به چالپوسان فرمود: «از من تعریف و تمجید نکنید؛ چون یا دروغ می گویند (که در این صورت گناه مرتکب شده اید) یا راست می گویند؛ که من تنها در حد توان و وظیفه ام کار انجام داده ام و نیازی به تعریف و تمجید ندارم و ایشان رو به مدیران خود می فرماید: زنهار. انتخاب راز دارانست را تنها بر اساس خوش بینی و اطمینان به آنان قرار مده؛ زیرا برخی از اطرافیان با چالپوسی و خوش خدمتی می کوشند خود را نزد فرمانداران، با تدبیر و وارسته و کاردان جا کنند. پس تو اراده و دلخواهت را تنها محک و معیار سنجش آنان قرار مده؛ چون در پس این چهره ها از درستی و امانت خبری نیست و دیری نمی پاید که می بینی، رفتار و کردارشان با بندگان خدا با دوان درنده یکی است.

۱۲- دروغگوئی

دروغگو دشمن خداست در طول زندگی بشر این دروغ بوده است که بشر را به گمراهی کشانده است و انسان های دروغگو به تعبیری دشمن خدا هستند. حضرت رسول می فرمایند: بر شما باد بر دوری از دروغ به بدی ها رهنمون می شود و بدی ها به آتش رهنمون می کند. (جامع الاخبار ۱۴۹) در قرآن کریم خداوند متعال می فرماید: إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (نحل ۱۰۵) «تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود

دروغگویند.» و میفرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ. (زمر ۳) «در حقیقت خداوند آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند.» و میفرماید: أَنْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. «نور ۷» «دروغگو مستحق لعنت و سزاوار خشم پروردگار عالم است.» پیامبر صلی الله علیه و آله: أَنْ رَجُلًا أَتَى سَيِّدَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقَالَ لَا تَكْذِبُ. «بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۶۹ ، ص ۲۶۲، ح ۴۳» مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: به من اخلاقی بیاموزید که خیر دنیا و آخرت در آن جمع باشد، حضرت فرمودند: دروغ نگو. امام علی علیه السلام: لَيْسَ الْكَذِبُ مِنْ خَلَائِقِ الْإِسْلَامِ؛ «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۲۰، ح ۴۳۷۹» دروغگویی از اخلاق اسلام نیست. امام علی علیه السلام: (علامة) الْإِيمَانُ أَنْ تُؤَثِّرَ الصَّدَقُ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ؛ «نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۵۶، حکمت ۴۵۸» (نشانه) ایمان، این است که راستگویی را هر چند به زیان تو باشد بر دروغگویی، گرچه به سود تو باشد، ترجیح دهی. امام سجاد علیه السلام: اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ، فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ؛ «تحف العقول ص ۲۷۸» از دروغ کوچک و بزرگش، جدی و شوخیش بپرهیزد، زیرا انسان هرگاه در چیز کوچک دروغ بگوید، به گفتن دروغ بزرگ نیز جرئت پیدا می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله: الْكَذِبُ يَنْقُضُ الرَّزْقَ؛ «نهج الفصاحه ص ۳۷۳، ح ۱۰۸۷» دروغ، روزی را کم می‌کند. امام علی علیه السلام: يَكْتَسِبُ الْكَاذِبُ بِكَذِبِهِ ثَلَاثًا سَخَطَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اسْتِهَانَةَ النَّاسِ بِهِ وَ مَقَتَ الْمَلَائِكَةِ لَهُ. «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۲۱، ح ۴۴۱۸» دروغگو با دروغگویی خود سه چیز بدست می‌آورد: خشم خدا را نسبت به خود، نگاه تحقیرآمیز مردم را نسبت به خود و دشمنی فرشتگان را نسبت به خود. امام صادق علیه السلام: إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكَذَابِ النَّشِيَانُ. «کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۵» از جمله کمکهای خداوند بر ضد دروغگویان فراموشی است. امام عسکری سلام الله علیه: جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ. «بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۶۹، ص ۲۶۳» همه پلیدی‌ها را در خانه ای نهادند و کلید آن، دروغ است. پیامبر صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبُّ الْكَذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَ أَبْغَضُ الصَّدَقِ فِي الْفَسَادِ؛ «من لا يحضره الفقيه ج ۴، ص ۳۵۳، ح ۵۷۶۲» خداوند عزوجل، دروغی را که باعث صلح و آشتی شود دوست دارد و از راستی که باعث فتنه شود بیزار است. پیامبر صلی الله علیه و آله: الصدق طمأنينة و الكذب ريبة. «نهج الفصاحه ص ۵۴۸، ح ۱۸۶۴» راستگویی [مایه] آرامش و دروغگویی [مایه] تشویش است. پیامبر صلی الله علیه و آله: اعْلَمْ أَنَّ الصَّدَقَ مُبَارَكٌ وَ الْكَذِبَ مَشْتُومٌ. «تحف العقول ص ۱۴» بدان که راستگویی، پر برکت است و دروغگویی، شوم. پیامبر صلی الله علیه و آله: أَنَا زَعِيمٌ بِبَيْتٍ فِي رِبْضِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَ إِنْ كَانَ هَارِلًا وَ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ. «خصال ص ۱۴۴، ح

۱۷۰» من برای کسی که بگو مگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترك گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند، خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله: عَلَيكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ مَعَ الْبِرِّ وَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْكُذْبَ فَإِنَّهُ مَعَ الْفُجُورِ وَهُمَا فِي النَّارِ؛ «نهج الفصاحه ص ۵۷۲، ح ۱۹۷۶» شما را سفارش می کنم به راستگویی، که راستگویی با نیکوکاری همراه است و هر دو در بهشت اند و از دروغگویی پرهیزید که دروغگویی همراه با بدکاری است و هر دو در جهنم اند. امام صادق علیه السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ وَ لَا الْأَخْمَقَ وَ لَا الْكَذَّابَ. «کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۴۰، ح ۳» سزاوار نیست که مسلمان با بدکار و احمق و دروغگو رفاقت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله: مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يَخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرُؤَتُهُ وَ ظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ وَ حُرِّمَتْ غِيْبَتُهُ. «تحف العقول ص ۵۷ - خصال ص ۲۰۸، ح ۲۸» هر کس در معاشرت با مردم به آنان ظلم نکند، دروغ نگوید و خلف وعده ننماید، جوانمردیش کامل، عدالتش آشکار، برادری با او واجب و غیبتش حرام است. امام صادق علیه السلام: سِتَّةٌ لَا تَكُونُ فِي مُؤْمِنٍ الْعُسْرُ وَ النَّكَدُ وَ الْحَسَدُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْكُذِبُ وَ الْبَغْيُ. «تحف العقول ص ۳۷۷» شش (صفت) در مؤمن نیست: سخت گیری، بی خیری، حسادت، لجاجت، دروغگویی و تجاوز. امام علی علیه السلام: لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرُبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَ يَبْعُدُ عَلَيْكَ [إِلَيْكَ] الْقَرِيبَ. «تصنيف غررالحکم و دررالکلم ص ۴۴۲، ح ۱۰۰۹۲» با دروغگو مشورت نکن، چون دروغگو، مانند سراب، دور را در نظرت نزدیک نشان می دهد و نزدیک را دور. امام علی علیه السلام: لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَ كَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكُذْبِ. «تصنيف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۱۹، ح ۴۳۴۹» اگر خصلت ها از یکدیگر متمایز و جدا شوند، هر آینه راستی با شجاعت باشد و بزدلی با دروغ. امام صادق علیه السلام: تَرَكَ الْحَقُّوقَ مَذَلَّةً وَ إِنَّ الرَّجُلَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَتَعَرَّضَ فِيهَا لِلْكَذِبِ؛ «تحف العقول ص ۳۶۰» ندادن حقوق (دیگران) ذلت می آورد و انسان در این باره مجبور به دروغ گفتن می شود. امام حسن عسکری علیه السلام: جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ؛ «نزهة الناظر و تنبيه الخاطر ص ۱۴۵ - بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۳۷۷» تمام پلیدیها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن دروغگویی است. امام صادق علیه السلام: الْمُؤْمِنُ لَا يَخْلُقُ عَلَى الْكُذْبِ وَ لَا عَلَى الْخِيَانَةِ وَ خُضِّلَتَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي الْمُنَافِقِ سَمْتُ حَسَنٌ وَ فِقْهُ فِي سُنَّةٍ. «بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۲۵۱ - تحف العقول ص ۳۶۷» مؤمن در سرشتش دروغ و خیانت نیست و دو صفت است که در منافق جمع نگردد: سیرت نیکو و دین شناسی. امام علی علیه السلام: تَحَرَّى الصِّدْقَ وَ تَجَنَّبَ الْكُذْبَ أَجْمَلَ شَيْمَةٍ وَ أَفْضَلَ أَدَبٍ؛ «تصنيف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۱۷، ح ۴۲۹۴» راستگو بودن و پرهیز نمودن از دروغ، زیباترین اخلاق و

بهترین ادب است. امام علی علیه السلام: الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنَاجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ وَ الكَاذِبُ عَلَى شُرْفِ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ؛ «نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۱۱۷، خطبه ۸۶» راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری. امام علی علیه السلام: يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الكَاذِبُ بِاحْتِيَالِهِ؛ «غررالحکم و دررالکلم ص ۸۰۹» راستگو، با راستگویی خود به همان می رسد که دروغگو با حيله گری خود. امام موسی کاظم علیه السلام: اَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ الصَّدَقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَ الْخِيَانَةُ وَ الْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ النَّفَاقَ؛ «تحف العقول ص ۴۰۳» ادای امانت و راستگویی روزی را زیاد می کند و خیانت و دروغگویی باعث فقر و نفاق می شود. امام باقر علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبَ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ. «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۳» به راستی که خداوند عزوجل برای شر قفل هایی گذارد و کلید آن قفل ها را شراب قرار داد و دروغ از شراب بدتر است. امام صادق علیه السلام: الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتَحْبُبُ نَفْسُهُ فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فَبَيْنَ الْخَيْرِ كَذِبًا وَ كَذَا خِلَافَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ. «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۶» سخن سه گونه است: راست و دروغ و اصلاح میان مردم به آن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟ فرمودند: از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر سخن به گوش او برسد، ناراحت می شود. پس تو آن دیگری را می بینی و بر خلاف آنچه شنیده ای، به او می گویی: از فلانی شنیدم که در خوبی تو چنین و چنان می گفت. امام علی علیه السلام: لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا؛ «نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۵۹، از نامه ۶۹» هر چه را شنیدی برای مردم بازگو مکن، که همین برای دروغگویی (تو) کافی است. امام علی علیه السلام: أَمْرَانِ لَا يَنْفَكَا مِنَ الْكَذِبِ: كَثْرَةُ الْمَوَاعِيدِ، وَ شِدَّةُ الْاِعْتِدَارِ؛ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج ۲۰، ص ۲۸۷، ح ۲۸۲» دو چیز از دروغ جدا نمی شود: بسیار وعده دادن و به شدت عذرخواهی نمودن. امام علی علیه السلام: الْكَذِبُ فِي الْعَاجِلَةِ عَارٌ وَ فِي الْآجِلَةِ عَذَابُ النَّارِ؛ «غررالحکم و دررالکلم ص ۹۱، ح ۱۷۳۷» دروغ در دنیا ننگ و عار است و در آخرت عذاب جهنم. امام علی علیه السلام: لَيْسَ لِكَذُوبٍ أَمَانَةٌ، وَ لَا لِفُجُورٍ صِيَانَةٌ؛ «تصنيف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۲۰، ح ۴۳۸۷» دروغگو امانتدار نیست و بدکار، نگهدارنده اسرار. پیامبر صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ تَصَدِيقًا لِلنَّاسِ أَصْدَقُهُمْ حَدِيثًا وَ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ تَكْذِيبًا أَكْذَبُهُمْ حَدِيثًا؛ «نهج الفصاحه ص ۲۷۲، ح ۵۹۱» هر کس راستگوتر است سخن مردم را بیشتر باور می کند و هر کس دروغگوتر است مردم را بیشتر دروغگو می داند. پیامبر صلی الله علیه و آله: ثَلَاثٌ مِنْ كَرٍّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ قَالَ: «إِنِّي مُسْلِمٌ» مِنْ إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا ائْتَمَنَ خَانَ. «نهج الفصاحه ص ۴۲۲، ح ۱۲۸۰» سه چیز است که در هر کس باشد منافق است اگر چه روزه دارد و

نماز بخواند و حج و عمره کند و بگوید من مسلمانم، کسی که هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و وقتی که وعده دهد تخلف نماید و چون امانت بگیرد، خیانت نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله: آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ؛ «نهج الفصاحه ص ۱۵۶، ح ۷» نشان منافق سه چیز است: ۱ - سخن به دروغ بگوید ۲ - از وعده تخلف کند ۳ - در امانت خیانت نماید. چوپان دروغگو نام داستانی است از ایزوپ که در اسطوره‌های ایزوپ آمده است. این داستان، ماجرای چوپان جوانی است که برای خوش گذرانی گاهی به دروغ فریاد «گرگ! گرگ!» سر می‌دهد. از قضا روزی گرگ به گله اش می‌زند و مردم گمان می‌کنند باز هم دروغ می‌گوید و بنابراین کسی به کمک او نمی‌رود. این داستان در ایران نیز معروف است و در کتاب فارسی سال دوم دبستان قرار داده شده است. بخاطر همین امام سجاد علیه السلام فرموده است: *إِتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ، فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزَلٍ*. ولیکن در جاهایی هم هست که میشود دروغ گفت و یا باید و به ناچار دروغ گفت. مانند: حفظ جان و مال و عرض مسلمانان، پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه فرمود: به خدا سوگند دروغ یاد کن و برادرت را از کشته شدن نجات بده. [من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۵] همچنین راوی می‌گوید: از امام هشتم امام رضا علیه السلام سؤال کردم درباره مردی که از سلطان بر مال خویش می‌ترسد که مالش را به زور و ناحق از او بگیرد، سپس به دروغ سوگند می‌خورد تا اینکه از ظلم سلطان نجات یابد. حضرت فرمود: باکی بر او نیست و نیز می‌گوید: از امام سؤال کردم که آیا همانگونه که انسان برای حفظ مال خویش جایز است سوگند بخورد، برای حفظ مال برادر دینی خود نیز می‌تواند سوگند دروغ متوسل شود؟ حضرت فرمود: آری. [فروع کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۵، ص ۴۴۰] و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند اقسامی دارد که یک قسم آن این است که انسان در راه خلاص و نجات مال یا جان مسلمانی از دست سارق یا هر متجاوز دیگری سوگند به دروغ بخورد، چنین سوگندی نه تنها کفاره ندارد بلکه اجر هم دارد. [من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۱] و مانند: اصلاح ذات البین، هر گاه دو نفر از یکدیگر کدورت و کینه ای داشته باشند و با هم قطع رابطه کنند برای اصلاح و آشتی دادن آنها دروغ گفتن جایز است یعنی گفتن مطالبی که موجب رفع کدورت‌ها و دشمنیها و برقراری روابط دوستانه و صمیمانه گردد، و همانگونه که برای رفع و درمان خصومت‌ها و اصلاح روابط میان مسلمانان دروغ گفتن جایز است برای رفع و پیشگیری از خصومتها و دشمنیها نیز گفتن دروغ جایز است. بنابراین هرگاه راستگویی باعث وقوع فتنه و ایجاد دشمنی میان دو مسلمان و دروغگویی مانع فتنه و موجب دوستی و صمیمیت و ارتباط و الفت شود، آن راست، مذموم و این دروغ، ممدوح خواهد بود.. [وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۸، ص ۵۷۸] و مانند: جنگ و امور سری، انسان می‌تواند در جنگ برای تقویت روحیه نیروهای خودی و تضعیف روحیه نیروهای دشمن در جهت عدم آگاهی دشمن از

میزان عده و تاکتیک‌های جنگی و گمراه ساختن اذهان دشمن از تصمیمات و برنامه‌ها و غافلگیری، اطلاعات و آمار کذبی را انتشار دهد و حتی جایز است که در میان صفوف دشمن مطالب دروغی را شایع نموده و با ایجاد جنگ روانی همه جانبه، زمینه شکست دشمن و پیروزی مسلمین را فراهم کند. چنانکه وقتی پیامبر گرامی صلوات الله علیه در جنگ احزاب اطلاع یافت که بنی قریظه با مشرکان و ابی سفیان متحد شده‌اند و پیمان بسته‌اند که هرگاه با سپاهیان توحید بجنگند آنها را یاری خواهند کرد، پیامبر صلوات الله علیه خطبه ای برای سپاه اسلام ایراد فرمود: بنی قریظه به ما پیام داده‌اند که هرگاه ما با ابوسفیان بجنگیم ما را یاری خواهند کرد، چون این خبر به ابوسفیان رسید، گفت: یهود (بنی قریظه) خیانت کردند. پس مشرکین از منطقه جنگی فرار کردند. [وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۱، ص ۱۰۲] بدین ترتیب بین صفوف و قوای دشمن تفرقه و تزلزل ایجاد شد و بالاخره باعث شکست دشمن و پیروزی مسلمین گردید و در حدیثی پیامبر فرمود: هر دروغی در پرونده انسان دروغ نوشته می‌شود مگر دروغی که در جنگ گفته شود؛ زیرا جنگ، خدعه و فریب است. [المحجة البیضاء، ملا محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۲۴۵] و مانند: حال ضرورت، در صورتی که ضرورت (اگره و اضطرار) اقتضا کند [مکاسب محرمة، ج ۲، ص ۲۱] دروغ گفتن اشکال ندارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: هر مسلمانی که در مورد مسلمانی دیگر سؤال شود و او هم با راست‌گویی خود، زبانی به آن مسلمان برساند، از دروغ‌گویان به حساب می‌آید و اگر با دروغ گفتن درباره مسلمانی سودی به او برساند، از راست‌گویان محسوب می‌گردد. [مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۹۵] از برخی روایات برمی‌آید سوگند دروغ برای رهایی از مالیات‌های ظالمانه حکومت‌های جور مجاز است؛ حتی اگر پرداخت چنین مالی موجب حرج نباشد برای نمونه، در موثقه زراره چنین آمده است: به امام باقر (ع) عرض کردم: با اموال خود از کنار عشار [= ماموران حکومتی دریافت مالیات] عبور می‌کنیم، آنان از ما می‌خواهند برایشان سوگند یاد کنیم تا راه را بر ما باز نمایند و جز با این کار از ما راضی نمی‌شوند. (آیا می‌توانیم سوگند یاد کنیم؟) فرمود: برایشان سوگند یاد کن که این کار از خرما و کره شیرین‌تر است. [من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۳]

۱۳- وعده دادن دروغ

وعده دادن دروغ انسانها را به یکدیگر بی اعتماد می‌کند و نظام اخلاقی اجتماع را از بین می‌برد. وعده دروغ خشم خداوند را بر می‌انگیزد. حضرت علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر فرمود: بپرهیز از تخلف از وعده ای که به مردم داده ای... بر ذم خلف وعده این سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد که: «هر که به خدا و آخرت ایمان دارد چون وعده دهد باید به آن وفا کند». و نیز قول امام صادق علیه السلام: «وعده مؤمن به برادرش نذری است که کفاره بردار نیست، پس هر که خلف وعده کند با خدای تعالی خلاف وعده کرده و در معرض دشمنی او قرار

گرفته، و دلیلش قول خدای تعالی است: «یا ایّها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون. کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون». (صف، ۲-۳) «ای کسانی که ایمان دارید! چرا چیزی می گوئید که نمی کنید. نزد خدا سخت مبعوض است که آنچه نمی کنید بگوئید». و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار چیز است که در هر که باشد منافق است و در هر که یکی از آن خویها باشد بخشی از نفاق در او هست تا وقتی که آن را رها کند؛ چون خبر دهد دروغ گوید، و چون وعده دهد خلف کند، و چون عهد و قرار نهد مکر نماید، و به هنگام مخاصمه و محاکمه راه گناه پیش گیرد». پس کسی که وعده دهد و در هنگام وعده دادن قصد خلف و بی وفایی داشته باشد، یا در آغاز قصد وفا کند ولی بعداً بدون عذر ترک عزم نماید، منافق است. وعده دروغ دادن در مواردی مانند: وعده ازدواج دادن به دختری یا پسری یا مردی یا زنی، بخاطر سوء استفاده و... یا وعده کار و شغل دادن به فردی، بطوری که به اصطلاح سرکاری باشد. یا به اصطلاح وعده سرخرمنی باشد. گاهی ممکن است وعده با عهد و قسم هم توأم باشد که خلف آن حنث قسم ویا... به حساب میآید و کفاره هم دارد. ولیکن در مواردی هم هم میشود وعده ی دروغ داد مانند: وعده شوهر به همسر، چون هیچ مردی قدرت برآورده کردن تمام خواسته های همسرش را ندارد واز طرفی رد کردن خواسته همسر ممکن است منجر به اختلاف و نزاع و کدورت خاطر شود لذا مرد باید سیاست تدبیر منزل و رفتار با خانواده را اعمال کند و به همین جهت هرگاه زن از شوهر چیزی بخواهد که تهیه آن بر شوهر واجب نیست، جایز است به همسرش قول مساعد و جواب مثبت و وعده انجام خواسته او را بدهد گر چه قصد عمل به وعده خویش را نداشته باشد و بعد هم به وعده اش وفا نکند «چون ممکن است با گذشت زمانی ولو کوتاه همسر منصرف شود یا فراموش کند و یا چیز دیگری بخواهد که برآوردن آن ممکن باشد» و علت جواز دروغ در این مورد، این است که از وقوع اختلاف و یا تشدید آن و سوء تفاهم بین زن و شوهر پیشگیری شود و البته احتیاط اکتفا به حد رفع ضرورت است. پیامبر اکرم صلوات الله علیه فرمود: دروغ در سه مورد نیکو است: ۱- مکر و فریب در جنگ. ۲- وعده دادن شوهر به همسر. ۳- اصلاح بین مردم. [تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۰] ویا مانند: بعث و زجر در تربیت اولاد، هرگاه والدین با مربی بخواهد در مقام تربیت، فرزند یا کودکی را به انجام کارهای نیک وادار کند، و از ارتکاب کارهای زشت بازدارد. جایز است به عنوان بعث و تشویق و ایجاد انگیزه برای انجام کار نیک و یا به عنوان زجر و تهدید و عاملی بازدارنده از کار زشت، به فرزند خویش وعده وعید دهد، گر چه تصمیم نداشته باشد به آنچه می گوید عمل کند. مثلاً اگر می خواهد فرزند کار نیکی را انجام دهد به او وعده پاداش دهد «حتی الامکان پاداشی که امکان انجام آن باشد» و اگر می خواهد فرزندش را از انجام کار بد و زشتی بازدارد به او وعید کیفر دهد «البته بعد بعنوان تخفیف ویا گذشت ویا تشویق به انجام عملی دیگر به فرزند عملی نکردن آن وعید را بفهماند و آن وعید را عملی نکند که فرزند متجری نشود»

البته لازم به تذکر است که آنچه جنبه تشویق و ترغیب در انجام کارهای نیک دارد باید انسان در صورت امکان به آن عمل کند و از خلف وعده اجتناب ورزد «چون ممکن است عمل نکردن موجب دل سردی و سرخوردگی فرزند از آن عمل مورد تشویق شود و بدآموزی تربیتی رادری داشته باشد. امام کاظم (ع) فرمود: زمانی که به کودکان وعده ای دادید به آن وفا کنید.... [بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۷۳]» ولی در جایی یک عملی ساختن وعده میسر نبوده و موجب عسر و حرج باشد، گفتن آنچه می داند که نمی تواند به آن عمل نماید بلا اشکال است.

۱۴- فحاشی

انسان هایی که سخنان زشت می گویند و فحاشی می کنند باعث نزاع و درگیری می شوند و یک سخن زشت انسان را به قهقرامی کشانند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: هر کس فحاشی نثار کسی کند حسد کننده خویش را آسوده خاطر و شاد کرده است. فحاشی حتی به بتهای بت پرستان هم نکوهیده است، خداوند در قرآن می فرماید: و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم كذلك زينا لكل امة عملهم ثم الى ربهم مرجعهم فینبئهم بما كانوا یعملون (انعام، ۱۰۸) معبود کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبدا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد) در تفسیر نمونه آمده است: هیچگاه بتهای و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند. در نهج البلاغه می خوانیم که علی (ع) به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: ائی اگره لکم ان تکنوا سباین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر. من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمرد و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر. (تفسیر نمونه ۳۹۶، ۵) فحش و ناسزاگویی از گناهان بزرگ است که در سوره حجرات، خداوند آن را نهی نموده است یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یكونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهم ولا تلمزوا انفسکم ولا تتابزوا باللقاب یس الاسم الفسوق بعد ایمان و من لم یتب فأولئک هم الظالمون (حجرات ۱۱) ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود که ورود به بهشت بر هر کسی

که فحش و ناسزا گوید، حرام است. (کنز العمال، ج ۳، ص ۵۹۸) امام باقر علیه السلام می فرماید: ناسزاگویی، اسلحه فرومایگان بدکار است. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۴۶) (چاپ قدیم) «مقتضای اطلاق روایات، حرام بودن فحش است با هر کس که باشد، خواه مسلمان و مومن، یا کافر و فاسق، کوچک یا بزرگ. (شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۲، ص ۲۹۹) با توجه به حرام و گناه بودن فحش و ناسزاگویی، نمی توان پاسخ کار حرام و معصیتی را با حرام و معصیت داد. روزی امیرالمومنین (ع) شنید که مردی به جناب قنبر دشنام می دهد و قنبر خود را آماده کرد او را فحش بدهد، حضرت فریاد زد: قنبر، آرام باش! دشنام گویت را با خواری واگذار که با این کار خدا را خشنود میکنی و شیطان را خشمگین می سازی و دشمنت را کیفر می دهی. سپس امام سوگند یاد کرد که «هرگز شخص با ایمان، پروردگار خود را از چیزی همانند «حلم و خویشتن داری» راضی نساخته، شیطان را با سکوت خشمگین نکرده، احمق را با خاموشی، مجازات ننموده است. (سفینه البحار، چاپ قدیم، ج ۱، ص ۳۰۰، واژه حلم) در روایات برای فحش و ناسزاگویی یا ترك آن به خاطر اطاعت از خدا و ترس از عذاب الهی، آثار و نتایج ذکر شده است. امام صادق (ع) فرمود: هر که به مسلمانی فحش دهد، خدا برکت را از روزی اش می گیرد و لطف و رحمتش را از او بر می دارد او را به خودش واگذار مینماید، و زندگی اش را به سوی فساد و تباهی سوق می دهد. (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۶) پیامبر اکرم (ص) فرمود: برای هر کس کاری زشت و ناسزا یا شهوتی رخ نماید و او به خاطر ترس از خدا از آن بپرهیزد، خدا آتش جهنم را بر وی حرام میکند و از هول و ترس بزرگ قیامت، نجاتش می دهد. (بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۸) دین اسلام نه تنها از دشنام گویی در برخورد با دشنام و ناسزا بر حذر داشته، بلکه حتی از صفات نیک مؤمنان میداند که به هنگام شنیدن ناسزا با رفتار نیک و سلام و درود پاسخ گوئیم: «و بندگان خدای رحمان آنان اند که روی زمین به نرمی (بدون غرور) راه می روند و چون نادانان آنها را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ دهند (سلام گویند)». (فرقان آیه ۶۳) (جهت آگاهی بیشتر مطالعه کتاب گناهان کبیره شهید دستغیب جلد دوم توصیه می شود) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لیس المؤمن بالطَّعَانِ و لا اللَّعَانِ، و لا الفاحش و لا البذی» «مؤمن طعنه زن و لعنتگر و فحش گو و بد زبان نیست». و نیز فرمود: «یاکم و الفحش، فإنَّ الله لا یحبُّ الفحش و التَّفَحُّشَ». «از فحش و دشنام بپرهیزید، که خداوند بد زبانی و هرزه گوئی را دوست ندارد». و فرمود: «الجنة حرام علی کلِّ فاحش أن یدخلها». «ورود به بهشت بر هر فحش دهنده و دشنام گوئی حرام است». و فرمود: «إِنَّ الفحش و التَّفَحُّشَ لیسا من الاسلام فی شیء» فرمود: «المتسابان شیطانان متعادیان و متهاوران» «دو ناسزاگو به یکدیگر دو شیطان مخالف و دشمن یکدیگرند که هم را تکذیب می کنند». حضرت صادق علیه السلام فرمود: «من علامات شرك الشَّيْطَانُ الَّذِي لَا يَشْكُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ فَحَّاشًا لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ» «از نشانه های شرک

شیطان که تردیدی در آن نیست این است که فحاش باشد که باکی از آنچه بگوید و از آنچه به او بگویند نداشته باشد». و فرمود: «البذاء من الجفاء، و الجفاء فی الثَّار» «بد زبانی از جفا کاری است، و جفا کاری در آتش است». و فرمود: «من خاف النَّاسَ لسانه فهو فی الثَّار.» «هر که مردم از زبان او بترسند در آتش خواهد بود». و از امام کاظم علیه السلام درباره دو مردی که به یکدیگر ناسزا گویند روایت شده است که فرمود: «البادی منهما اظلم، و وزره و وزر صاحبه علیه ما لم يتعدَّ المظلوم» «آن که به دشنام آغاز کرد ستمکارتر است، و گناه او و گناه رفیقش بر اوست مادام که مظلوم تجاوز نکند». «علم اخلاق اسلامی ج: ۲ ص: ۳۸۲»

۱۵- هجو گویی

از جمله مصادیق فحاشی قسمت قبل هجو گویی است: هجو گویی یک گروه و گفتن عیب‌ها و اشکالات آن‌هاست هجو چنان در اسلام مورد نکوهش است که حضرت علی علیه السلام هجو کنندگان را تعزیر فرمودند. (وسائل الشیعه ۴۴۳/۳) توهین به اعتبار وسیله ارتکاب عمل را هجو گویند بدین معنا که در هجو افراد، به شکل عبارت منطوم یا منثور فرد یا افرادی را مورد تهاجم و توهین قرار دهند. هجو در لغت به معنای شتم و دشنام و بر شمردن عیوب آمده است. مطابق ماده ۷۰۰ قانون تعزیرات؛ هرکس با نظم یا نثر یا به صورت کتبی یا شفاهی کسی را هجو کند یا هجویه را منتشر نماید، به حبس از ۱ تا ۶ ماه محکوم می‌شود. در هجو به اعتبار شخصیت افراد اگر کسی هجو کند، مجازات شدیدتری نسبت به افراد عادی برایش مقرر نشده است. امام علی علیه السلام: إِيَّاكَ وَ مَا يَسْتَهْجُونَ مِنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يَحْبِسُ عَلَيْكَ اللَّثَامَ وَ يُنْفِرُ عَنْكَ الْكِرَامَ. «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ح ۴۱۷۴ ص ۲۱۴» از به زبان آوردن سخنان زشت بر حذر باش. زیرا فرومایگان را گرد تو جمع می‌کند و گرانمایگان را از تو فراری می‌دهد. امام باقر علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يَقَالَ لَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْغِضُ اللَّعَانَ السَّبَّابَ الطَّعَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ وَ يَحِبُّ الْحَيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ. «امالی (صدوق) ص ۲۵۴» درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویند» فرمود: بهترین سخنی که دوست دارید مردم به شما بگویند، به آنها بگویند، چرا که خداوند، لعنت کننده، دشنام دهند، زخم زبان زن بر مؤمنان، زشت گفتار، بدزبان و گدای سمج را دشمن می‌دارد و با حیا و بردبار و عقیف پارسا را دوست دارد. امام علی علیه السلام: لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ؛ «تحف العقول ص ۷۴» آنچه دوست نداری درباره ات گفته شود، درباره دیگران مگوی. امام حسین علیه السلام: لَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَى عَنْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فِيكَ إِذَا تَوَارَيْتَ عَنْهُ. «بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۲۷» وقتی که برادر دینی‌ات از تو جدا شد، سخنی پشت سر او نگو، مگر این که دوست داری او در پشت سر تو آن را بگوید. امام محمدباقر علیه السلام: قُولُوا

لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ؛ «تحف العقول ص ۳۰۰ - امالی (صدوقی) ص ۲۵۴ - تفسیر العیاشی ج ۱، ص ۴۸» بهترین چیزی را که دوست دارید درباره شما بگویند، درباره مردم بگویید.

۱۶- نسبت دادن زنا «قذف»

از جمله مصادیق فحاشی قسمت قبل «فحاشی» نسبت دادن زنا است که یکی از بزرگ‌ترین گناهان در اسلام و مذهب تشیع است و در قرآن و احادیث بسیار نکوهش شده است قذف نوعی دشنام و به معنای متهم کردن شخصی به زنا یا لواط است. [«القذف هو رمی بالزنا أو اللواط...» شهید ثانی، المجمع المدمشقیه، تهران: سمت، چاپ ششم، ۱۳۸۱، ص ۴۴۲] در قرآن سوره نور آمده است: وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَبْرَةٍ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. «نور ۴» و کسانی که آنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند! إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «نور ۵» مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. «نور ۶» و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفت) متهم می‌کنند، و گواهیانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. «نور ۷» و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. وَيَذَرُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. «نور ۸» آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است. وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ. «نور ۹» و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد. إِنْ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. «نور ۲۳» کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.

۱۷- سرزنش و ملامت

حضرت علی علیه السلام در وصف برادر سابق ایمانی‌اش می‌فرماید: هر کس را در کاری ملامت می‌کرد مادامی که در مثل آن عذر می‌یافت تا عذر خواهی او را بشنود (نهج البلاغه قصار ۲۸۹) نکوهش سرزنش کردن: صحیح مسلم - به نقل از معمر بن سُوید - : در ریزه بر ابوذر گذشتیم، دیدیم یک بُرد خودش پوشیده و بُرد دیگری، مانند آن، به تن غلام اوست. گفتیم : ای ابوذر! اگر هر دو بُرد را خودت پوشیده بودی حُلّه. حدیث بود؟ ابوذر گفت : میان من و مردی از برادرانم حرفی شد. مادر او

غیر عرب بود و من [عجمی بودن] مادرش را به رخ او کشیدم. آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از من شکایت کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کردم به من فرمود: ای ابوذر! در تو خصلتی جاهلی وجود دارد! عرض کردم: ای پیامبر خدا! هر که به مردم ناسزا گوید مردم به پدر و مادر او ناسزا گویند! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! در تو خصلتی جاهلی وجود دارد؛ آنها برادران تو هستند و خداوند ایشان را زیر دست شما قرار داده است. بنا بر این، آنچه خود می خورید به آنها نیز بخورانید و آنچه خود می پوشید به آنها هم بپوشانید و بیش از توانشان آنها را تکلیف مکنید و اگر تکلیف کردید، کمکشان کنید. الإمام علی علیه السلام: مَنْ عَيَّرَ بِشَيْءٍ يُلِي بِهِ. «غرر الحکم: ۷۸۵۹» امام علی علیه السلام: هر کس به چیزی سرزنش کند، خودش به آن گرفتار شود. الإمام الصادق علیه السلام: مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ. «الکافی: ۳/۳۵۶/۲» امام صادق علیه السلام: هر کس مؤمنی را به گناهی سرزنش کند، نمیرد تا خودش آن گناه را مرتکب شود. عنه علیه السلام: مَنْ أَتَبَ مُؤْمِنًا أَنْبَأَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. «الکافی: ۱/۳۵۶/۲» امام صادق علیه السلام: هر کس مؤمنی را سرزنش کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش کند. عنه علیه السلام: لَا تُبْدِي الشُّمَاتَةَ لِأَخِيكَ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ، وَوَصِيْرَهَا بِكَ. مَنْ شَمَّتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَفْتَنَ. «الکافی: ۱/۳۵۹/۲» امام صادق علیه السلام: از گرفتاری برادرت اظهار شادی مکن که خداوند به او رحم می کند و آن گرفتاری را به تو می رساند. هر کس از گرفتاری و مصیبتی که به برادرش رسیده است شاد شود، از دنیا نرود تا خود گرفتار آن شود. عنه علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ابْتَلَى أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِلَا ذَنْبٍ، فَصَبَرَ حَتَّى غُبِرَ، وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَصْبِرُونَ عَلَى التَّعْيِيرِ. «علل الشرائع: ۴/۷۵» امام صادق علیه السلام: خداوند تبارک و تعالی، ایوب علیه السلام را بی هیچ گناهی مبتلا ساخت و او صبر کرد، تا زمانی که سرزنش شد؛ و البته پیامبران سرزنش را تحمل نمی کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ عَيَّرَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ قَدْ تَابَ مِنْهُ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْمَلَهُ. «تنبيه الخواطر: ۱۱۳/۱» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس برادر خود را برای گناهی که از آن توبه کرده است سرزنش کند، نمیرد تا خود آن گناه را مرتکب شود. عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ أَدَاغَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُتَدِئِهَا، وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ. «الکافی: ۲/۳۵۶/۲» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس زشت کاری و گناهی را فاش کند، مانند کسی است که آن را انجام داده است و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمیرد تا خود مرتکب آن شود. عنه صلی الله علیه و آله: لَا تُظْهِرِ الشُّمَاتَةَ لِأَخِيكَ؛ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ، وَوَيْتَلِيكَ. «الترغيب والترهيب: ۱۹/۳۱۰/۳» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از گرفتاری برادرت اظهار شادی مکن، که خداوند به او رحم می کند و تو را گرفتار می سازد. سرزنش که در زبان عربی از آن به ملامت، تعییر، عدل و مذمت تعبیر میشود. در لغت به معنای بدگویی از کسی یا چیزی و یا گفتن بدیهای کسی یا

چیزی است. سرزنش دونوع است: سازنده و مخرب، اما سرزنش سازنده: در سیره و روش معصومین (علیهم السّلام) بیش از آنکه اشخاص مورد سرزنش قرارگیرند، صفتها و شیوه‌های نادرستی که در شخص یا جامعه مرسوم و شایع می‌شد، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گرفت. برای همین در سخنان و کلمات معصومین (علیهم السّلام) بسیار مشاهده می‌شود که روشها و رفتارهای ناپسند بدون در نظر گرفتن این که چه کسی آن را انجام می‌دهد، مورد نکوهش واقع شده اند. با این روش، سرزنش کننده این امر را به سرزنش شونده یا سرزنش شوندگان القاء می‌کند که مقصود از سرزنش، تخریب شخصیت فرد یا جامعه نیست بلکه پرهیز دادن از این صفت زشت و ناپسند یا روش نادرست است و این چنین رفتاری در هرکس باشد لایق سرزنش خواهد بود. و اما سرزنش مخرب: در حقیقت آنچه که موجب تمایز سرزنش صحیح از سرزنش مخرب است، نیت سرزنش کننده می‌باشد. در سرزنشی که مثبت است و دارای فواید فراوانی است، مقصود سرزنش کننده اصلاح رفتار شخص یا جامعه است و هیچ گاه قصد مخدوش کردن چهره‌ی شخص یا جامعه را ندارد. در فقه اسلامی این روش از مصداق امر به معروف و نهی از منکر به حساب می‌آید؛ اما در طرف مقابل سرزنشی زشت و ناپسند است که به قصد آزار و اذیت و تخریب چهره‌ی شخص مقابل صورت می‌پذیرد و به نوعی سرزنش کننده، خود را مبدا از چنین اعمالی می‌بیند؛ این عمل به طور معمول ناشی از خودبزرگ بینی است. (باب) (من یعیب الناس... عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابُ الْبِرِّ، وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عَقُوبَةُ الْبَغْيِ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يَبْصُرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْصِي عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ يَعْيرُ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكُهُ أَوْ يُؤْذِي جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ. امام باقر (عليه السلام) از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روایت می‌کند که آن حضرت (صَلَّى اللَّهُ وَآلِهِ) فرمودند: «...مرد را همین عیب بس است که کارهای زشت دیگران را بنگرد ولی زشتی‌های خود را مشاهده نکند و یا دیگران را در کارهایی نکوهش کند در حالی که خود آن کار را انجام می‌دهد...» [کافی، ج ۲، ص ۴۶۰-۴۵۹] سرزنش کردن مؤمن بر اشتباهی که از او سرزده حرام است. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: مَنْ عَيرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمِتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ. وعن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ أَذَاعَ فَاحِشَةَ كَانِ كَمِثْدَتِهَا، وَمَنْ عَيرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمِتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ. رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می‌فرماید: «کسی که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند، نمیرد تا آنکه خود مرتکب آن گناه شود». [راه روشن، ص ۱۹۴-۱۹۳. مجمع الفلئدة، ج ۱۲، ص ۳۵۳. کتاب المکاسب ج ۱، ص ۳۲۸. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۷۷] البته همان گونه که بیان شد نوع عملکرد نیز در سازنده بودن سرزنش‌ها مؤثر خواهد بود. بدین ترتیب سرزنش در حضور دیگران، سرزنش عجولانه و بدون آگاهی به اشتباه یا درست بودن رفتارها، سرزنش شخصی به دلیل رفتار اشتباه دیگران، همگی از عملکردهای غلط در نوع سرزنش‌هاست. [آمدی، عبد الواحد؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم،

ص ۴۷۹، ح ۱۱۰۰۴. فلسفی، محمد تقی؛ روایات تربیتی، ص ۱۱۵-۱۱۴. راه پیشگیری از سرزنش دیگران: اگر کسی بسیار مورد سرزنش قرار می‌گیرد و تاب و توان پذیرش سرزنش‌ها را ندارد، برای اینکه خود را از این مسیر نجات دهد، باید از کارها و اعمالی که موجبات سرزنش دیگران را فراهم می‌آورد، فاصله گیرد. در روایتی آمده است که خساست و دروغگویی دست‌آویزی برای سرزنش دیگران است. [ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۸۳] امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: رسول خدا (صلی الله و علیه و آله) به من فرمود: «یا علی! هشت نفرند که اگر مورد اهانت واقع شوند، کسی را جز خود سرزنش نکنند: ۱. آنکه ناخوانده به مهمانی رود؛ ۲. کسی که به صاحب خانه فرمان دهد؛ ۳. کسی که از دشمنانش درخواست خیر و خوبی کند؛ ۴. کسی که از افراد پست خواهان بخششی باشد؛ ۵. کسی که میان دو نفری که در حال رازگویی به یکدیگر هستند داخل شود در حالیکه آنها قصد باخبر کردن او به اسرارشان را ندارند؛ ۶. کسی که شأن پادشاه و سلطان را سبک شمارد؛ ۷. کسی که در مجلسی بنشیند که اهل آن نیست؛ ۸. آن کس که سخنی به کسی گوید که از او نمی‌شنود.» [شیخ صدوق، محمد؛ الخصال، ص ۴۱۰] اگر در این موارد تأمل شود، جملگی از آداب اجتماعی و دستورات عقلی و عرفی است؛ یعنی اگر کسی مراعات آداب اجتماعی را ننماید و یا دستورات عقلی را ملاحظه نکند، در معرض سرزنشها و اهانت‌های دیگران قرار دارد. متأثر نشدن از سرزنش دیگران: نمی‌شود درد دنیا فردی را پیدا نمود که مورد سرزنش دیگران واقع نشود؛ زیرا در دنیا نمی‌توان هیچ عملی را نام برد که به مذاق همه‌ی انسانها خوش آید؛ از این رو انسان هرگونه که رفتار نماید، در نظر عده‌ای آن عمل سزاوار نکوهش و سرزنش خواهد بود. لقمان حکیم به فرزندش سفارش می‌کرد که: «به ستایشهای دیگران دلخوش نباش و از سرزنش آنها نیز غمگین مشو؛ چون جلب رضایت مردم به تمام معنا امکان ندارد». [بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۱] در روایت است که حضرت موسی (علیه السلام) به خداوند متعال عرض کرد: «خداوند! زبان اعتراض مردم را از من برطرف کن که اینها مرا مذمت و نکوهش می‌کنند.... چنین گفته شده که خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) وحی کرد که ای موسی (علیه السلام) این کار را برای خود نیز ننموده‌ام، آیا انتظار داری که در حق تو انجام دهم؟ موسی (علیه السلام) عرض کرد: خوشنودم که به تو تأسی داشته باشم.» [بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۱]

۱۸- سخن گفتن در مورد چیزی که نمی‌دانیم!

اگر کسی چیزی را نمی‌داند نباید آن را اظهار کند و باید سخنی بگوید که آن را می‌داند و از عهده پاسخ دادن بر می‌آید. پس آنچه را که نمی‌دانید نگویید زیرا بیشترین حق با آن‌هاست که شما را انکار می‌کنید (نهج البلاغه نامه ۳۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا أو لیسکت». «هر که به خدا و آخرت ایمان دارد یا سخن خیری گوید یا خاموش باشد».

امام سجاد (علیه السلام): حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترک گفتار بی فایده و نیکی به مردم و خوشگویی درباره آنان است. امام علی (علیه السلام): اللسان سبع ان خلی عنه عقر؛ زبان، درنده ای است که اگر رها شود، گاز می گیرد.

۱۹- منت گذاشتن

وقتی شخصی به کسی خوبی کند نباید منت آن را باطل و بی اثر کند در احادیث آمده است اگر کسی کاری را انجام دهد در حالیکه منت گذارد کاری نکرده است. امام علی می فرماید: هر کس به خاطر احسان نمودنش بر کسی منت بگذارد چنین کسی اصلاً نیکی نکرده است. (غررالحکم ۷۱۸)

یکی از موارد منت گذاشتن دادن صدقه و کمک به تهیدستان است که بعضی از افراد صدقه دادن و کمک کردن را همراه با منت میکنند «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى»؛ [بقره، ۲۶۴] ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید. پیامبر اسلام (ص) در روایتی به بطلان عمل اشاره می فرماید: «کسی که برای مؤمنی کار نیکی انجام دهد، سپس او را اذیت کند و یا بر او منت بگذارد، خداوند، عمل او را باطل می کند». [قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق، مصحح، موسوی جزائری، سید طیب، ج ۱، ص ۹۱] در روایتی دیگر، آن را از گناهان بزرگ به شمار می آورند که به طور طبیعی مجازات اخروی را نیز به دنبال خواهد داشت: «سه گروه هستند که خداوند در آخرت بر آنها نگاه نمی کند: افرادی که عاق والدین شده باشند، افراد دائم الخمر و آن که بر اعطای خود، منت بسیار می گذارد». [ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۳۳] امام صادق (ع) ذیل روایتی فرموده اند، چنین می شود: «کسی صدقه دهد و سپس منت گذاشته و یا اذیت کند، صدقه خود را باطل کرده است، همان گونه که خاکی که بر روی سنگ است در اثر باران از بین می رود». [تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۱]

منت گذاشتن اثری منفی دارد، گاهی اوقات اثر منفی «منت گذاشتن» بر فردی که به او خوبی شده است چنان است که از فرد احسان کننده درخواست می کند که دیگر به او خوبی نکند! و به قول معروف عطایش را به لقایش می بخشد. انسان ها باید متوجه این نکته باشند که اگر به دیگران خوبی می کنند در واقع این لطف و نعمتی است که از جانب خداوند به آن ها ارزانی شده است و نباید توفیق کمک به دیگران را با منت گذاشتن بر سر آن ها بی اجر کنند. این که فرد به صورت مستمر به یاد خوبی هایی که در حق دیگران کرده است بیفتد و دائم آن ها را یاد آوری کند باعث می شود تا اطرافیان او، دلزده و ناراحت شوند و حتی از این که او به آن ها خوبی کرده است پشیمان شوند. در معارف دینی هم به افراد توصیه شده است که خوبی های خودتان را به دیگران از یاد ببرید و در عوض به خاطر خوبی دیگران در حق خودتان از آن ها سپاسگزاری کنید. در هر حال کار خیر

خوب است اما به شرطی که شرایطش رعایت شود و باید به خاطر داشت که خداوند تمام اعمال ما را ثبت و ضبط می کند و نیازی به یادآوری ما ندارد!

۲۰- سلام نکردن قبل از صحبت کردن

یکی از نشانه‌های ادب این است که انسان قبل از صحبت کردن سلام کند و اینگونه اظهار ادب نماید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: جواب کسی را پیش از سلام به کلام آغاز ننمایید. امام حسین (ع) فرمود: «سلام کردن هفتاد ثواب دارد که شصت و نه بخش آن از سلام کننده است و یک بخش آن برای جواب دهنده»؛ [ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص ۲۴۸] زیرا سلام کردن مستحب است، ولی پاسخ آن واجب است. همچنین فرمود: «بخیل کسی است که از سلام کردن دریغ می‌کند». [ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص ۲۴۸] پیامبر اسلام (ص) همواره در سلام کردن از دیگران پیشی می‌گرفتند و هیچ گاه کسی نتوانست در سلام کردن بر آن حضرت سبقت بگیرد، امر عجیبی نیست؛ زیرا آن حضرت به حقانیت اسلام و احکام این دین الهی یقین کامل و فوق العاده داشتند و در مقابل دستورات خداوند متعال مطیع محض بودند. از طرف دیگر ایشان اسوه و الگوی مسلمانان بودند، [لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. احزاب، ۲۱] و به آنچه می فرمودند خود عمل می کردند (مستدرک الوسائل ۶۸/۲) امام صادق علیه السلام : السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ؛ «تحف العقول ص ۲۴۶» نخست سلام، سپس کلام. پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ؛ «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۸، ص ۳۵۷ ، ح ۹۶۵۷ - بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۳ ، ص ۱۲ ، ح ۵۰» نزدیکترین مردم به خدا و رسول او کسی است که آغازگر سلام باشد. امام علی علیه السلام : السَّلَامُ سَبْعُونَ حَسَنَةً تَسَعَةُ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدِي وَ وَاحِدَةٌ لِلزَّادِ؛ «بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۳ ، ص ۱۱ ، ح ۴۶» سلام هفتاد ثواب دارد که شصت و نه تای آن برای سلام کننده است و یکی برای جواب دهنده. پیامبر صلی الله علیه و آله : يَسَلِّمُ الرَّائِبُ عَلَى الْمَاشِي وَ الْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ وَ إِذَا لَقِيتَ جَمَاعَةً جَمَاعَةً سَلِّمَ الْأَقْلُ عَلَى الْأَكْثَرِ وَ إِذَا لَقِيَ وَاحِدٌ جَمَاعَةً سَلِّمَ الْوَاحِدُ عَلَى الْجَمَاعَةِ. «کافی (ط - الاسلامیة) ج ۲، ص ۶۴۷ ، ح ۳» سلام میکند سواره بر پیاده و رهگذر بر نشسته و هنگام ملاقات جماعتی با جماعت دیگر سلام کند (گروه) کم بر (گروه) زیاد و هنگام ملاقات (شخص) واحدی با جماعت سلام کند (شخص) واحد بر جماعت. پیامبر صلی الله علیه و آله : الْبَادِي بِالسَّلَامِ بَرِيءٌ مِنَ الْكِبَرِ؛ «نهج الفصاحه ص ۳۷۵ ، ح ۱۱۰۲» سلام کننده، از تکبر به دور است. پیامبر صلی الله علیه و آله : خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ ... وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَانِ لِيَتَكُونَ سُنَّةٌ مِنْ بَعْدِي؛ «خصال ص ۲۷۱ ، ح ۱۲» پنج چیز است که تا زنده ام رهایشان نمی

کنم... و سلام کردن به کودکان تا بعد از من سنت شود. پیامبر صلی الله علیه و آله : أَفْشِ السَّلَامَ يَكْثُرُ خَيْرُ بَيْتِكَ؛ «خصال ص ۱۸۱، ح ۲۴۶» سلام را رواج ده تا خیر و برکت خانه ات زیاد شود. امام باقر علیه السلام : إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِفْشَاءَ السَّلَامِ؛ «محاسن ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۷» خداوند غذا دادن و به همه سلام کردن را دوست دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ مِنْ مَوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَذْلُ السَّلَامِ وَ حُسْنُ الْكَلَامِ؛ «نهج الفصاحه ص ۳۴۲، ح ۹۲۸» یکی از موجبات مغفرت، سلام کردن و سخن نیکو گفتن است. امام باقر علیه السلام: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ الْآيَةَ قَالَ هُوَ تَسْلِيمُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ حِينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرْدُونَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَلَامُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ. «وسایل الشیعه ج ۱۲، ص ۸۱، ح ۱۵۶۹۶ - بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۳، ص ۵، ح ۱۶» راوی میگوید درباره سخن پروردگار از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیه «هرگاه وارد خانه هایی شدید به خودتان سلام کنید» فرمود: منظور سلام کردن مرد به اهل خانه است در هنگام وارد شدن به آن و جواب دادن اهل خانه به او. پس، این سلام شماسست به خود شما. پیامبر صلی الله علیه و آله : إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ بَيْتَهُ فَلْيَسَلِّمْ، فَإِنَّهُ يَنْزِلُهِ الْبَرَكَةُ وَ تُؤْنِسُهُ الْمَلَائِكَةُ؛ «علل الشرایع ج ۲، ص ۵۸۳، ح ۲۳» هرگاه یکی از شما به خانه خود وارد می شود، سلام کند، چرا که سلام برکت می آورد و فرشتگان با سلام دهنده انس می گیرند. امام صادق علیه السلام : صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ بَرُّوا بِأَخْوَانِكُمْ وَ لَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَ رَدِّ الْجَوَابِ؛ «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۱» صله رحم نمایید و به برادران (دینی) خود نیکی کنید، هر چند با سلام کردن خوب و یا جواب سلام خوب باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله : وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَ لَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَوْ لَا أَذْلِكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ؛ «مشكاة الانوار ص ۱۲۳» به خدایی که جانم در اختیار اوست، وارد بهشت نمی شوید مگر مؤمن شوید و مؤمن نمی شوید، مگر این که یکدیگر را دوست بدارید. آیا می خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که با انجام آن، یکدیگر را دوست بدارید؟ سلام کردن بین یکدیگر را رواج دهید. امام علی علیه السلام : عَوْدٌ لِسَانَكَ لِيَنَّ الْكَلَامَ وَ بَذْلُ السَّلَامِ، يَكْثُرُ مُجِبُّوكَ وَ يَقَلُّ مُبْغِضُوكَ؛ «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۴۳۵، ح ۹۹۴۶» زبان خود را به نرمگویی و سلام کردن عادت ده، تا دوستانت زیاد و دشمنانت کم شوند. دیلمی : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ... يَسَلِّمُ عَلَى مَنْ اسْتَقْبَلَهُ مِنْ كَبِيرٍ وَ صَغِيرٍ وَ غَنِيٍّ وَ فَقِيرٍ وَ لَا يَحْقِرُ مَا دُعِيَ إِلَيْهِ وَ لَوْ إِلَى خَشْفِ الثَّمَرَةِ وَ كَانَ خَفِيفَ الْمُتَوَنَةِ كَرِيمَ الطَّبِيعَةِ، جَمِيلَ الْمُعَاشَرَةِ، طَلِقَ الْوَجْهِ، بَشَاشًا مِنْ غَيْرِ ضَحْكَ، مَحْزُونًا مِنْ غَيْرِ عَبَوسٍ، مُتَوَاضِعًا مِنْ غَيْرِ مَذَلَّةٍ، جَوَادًا مِنْ غَيْرِ سَرْفٍ، رَقِيقَ الْقَلْبِ، رَحِيمًا بِكُلِّ مُسْلِمٍ...؛ «ارشاد القلوب (دیلمی) ج ۱، ص ۱۱۵» رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هر کس برخورد می نمودند، از بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، سلام می کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می شدند، آن را کوچک نمی شمردند.

زندگی‌شان کم هزینه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بی آن که بخندند، همیشه متبسم بودند، بی آن که اخمو باشند، محزون بودند، بی آن که از خود ذلتی نشان دهند، متواضع بودند، می بخشیدند ولی اسراف نمی نمودند، دل نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند. آموزش سلام کردن به کودکان: آموزش آداب (سلام کردن، مودبانه سخن گفتن، احترام گذاشتن، خداحافظی کردن، درست نشستن، درست غذا خوردن، رعایت نظافت که شامل شستن دست‌ها پیش و پس از غذا، مسواک کردن) نخستین آموزش‌هایی است که از سن هیجده ماهگی می‌توانیم آن را شروع کنیم. مطابق با سخن پیامبر گرامی اسلام که می‌فرمایند فرزندت را تا ۷ سال رها کن و بگذار پادشاهی کند و توصیه‌های علمی روانشناسی متوجه می‌شویم که سنین زیر ۷ سال، سنین آموزش‌های رسمی و کلاسیک نیست، پس لزومی ندارد او را مجبور به این کار کنید و یا حتی بعد از سلام نکردن با او قهر کنید و یا فرزندتان را با هم سن و سال هایش مقایسه کنید. بهترین کار این است که این آموزش‌ها را (در قالب بازی، شعر، سرود و قصه) به او بیاموزید. و بعد از هفت سالگی هم درکنار سایر آموزشهای اعتقادی و اخلاقی سلام کردن را هم به او بیاموزید و از آنجائی که کودکان بیشتر از رفتار ما می‌آموزند تا از گفتار ما؛ پس با عمل خود، رفتار درست را به او بیاموزید. مواقعی که وارد جمع می‌شوید با صدای بلند و خوش رویی به دیگران سلام کنید و کودکان را به این کار تشویق کنید. همچنین در مواقعی که هرچند اندک، کودک سلام می‌کند او را مورد توجه قرار دهید. از شرمندگی کردن کودک جلوی جمع به خاطر سلام نکردن خودداری کنید. به تدریج با افزایش این رفتار و توجه و حمایت بیشتر دیگران به خاطر این رفتار پسندیده انگیزه‌ی بیشتری برای سلام کردن در وی ایجاد می‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: پنج چیز است که تا لحظه مرگ آنها را ترک نمی‌کنم، ... یکی از آنها سلام گفتن به کودکان است. این اعمال را همیشه انجام می‌دهم تا پس از من بین مسلمین رایج گردد.

۲۱- شوخی‌های بیجا

شوخی اگر برای شادی و لذت باشد خوب است اما اگر نا به جا باشد مورد قبول نیست و اسلام آن را نکوهش می‌کند و افراط شوخی باعث دشمنی و بدبختی است. افراط نمودن در شوخی سبب جدایی انسان‌ها از همدیگر است (جامع السعادات ۳۰۱۳). قَالَ الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ (عَلَيْهِ السَّلَام): إِيَّاكَ وَالْمِزَاحَ، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ، وَ يَسْتَخِفُّ مُرُوءَتَكَ. [وسائل الشيعة: ج ۱۲، ص ۱۱۸، ح ۱۵۸۱۲] حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمود: بر حذر باش از شوخی و مزاح - بی جا - چون که نور ایمان را از بین می‌برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی اهمیت می‌گرداند. حکمت ۴۵۰ نهج البلاغه فرموده اند: «مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزَحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةٌ» هیچ کس شوخی بی جا نکند، جز آنکه مقداری از عقل خویش را از دست بدهد. امام علی علیه السلام: كَثْرَةُ الْمِزَاحِ تَذْهَبُ

النِّهَاءَ وَ تَوْجِبُ الشَّحْنَاءَ؛ «عیون الحکم و المواعظ ص ۳۹۰، ح ۶۶۱۱» شوخی زیاد، ارج و احترام را می برد و موجب دشمنی می شود. امام علی علیه السلام: مَنْ كَثُرَ مِرَاحُهُ اسْتُجْهِلَ «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۲۲، ح ۴۴۷۲» هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می شود. امام علی علیه السلام: رَبُّ هَزَلٍ عَادٍ جِدًّا؛ «تحف العقول ص ۸۵» چه بسا شوخی ای که جدی می شود. امام هادی علیه السلام: الْهَزْءُ فُكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ، وَ صِنَاعَةُ الْجُهَالِ. «اللدرة الباهرة ص ۴۳ - بحارالانوار (ط - بیروت) ج ۷۲، ص ۱۴۷، ح ۲۰» هزل گویی، شوخی کم خردان و کار نادانان است. امام صادق علیه السلام: إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَارِحْهُ وَ لَا تُمَارِهِ؛ «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۴، ح ۹» هر گاه کسی را دوست داشتی، با او نه شوخی کن نه مجادله. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: أَنَا زَعِيمٌ بَبَيْتٍ فِي رَبَضِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَ إِنْ كَانَ هَازِلًا وَ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ. «خصال ص ۱۴۴، ح ۱۷۰» من برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند، خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم. امام حسن عسکری علیه السلام: لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَ لَا تَمَارِحْ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷ - تحف العقول ص ۴۸۶» جدال مکن که ارزش می رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند. امام موسی کاظم علیه السلام: إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ؛ «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۹ - تحف العقول ص ۴۰۹ - من لا يحضره الفقيه ج ۴، ص ۴۰۸، ح ۵۸۸۵ - بحارالانوار (ط - بیروت) ج ۷۵، ص ۳۲۱» از شوخی (بی مورد) بپرهیز، زیرا که شوخی نور ایمان تو را می برد. امام علی علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَيْسَرُ الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَاهُ مَغْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمُعْبَسَ فِي وَجْهِ إِخْوَانِهِ؛ «كشف الریبه ص ۸۳» هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را غمگین می دیدند، با شوخی او را خوشحال می کردند و می فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران (دینی) اش با ترشروی و چهره عبوس روبرو شود، دشمن می دارد. امام صادق علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَدَاعِبُ وَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ «مستدرک الوسائل ج ۸، ص ۴۰۸، ح ۹۸۱۸» رسول اکرم صلی الله علیه و آله شوخی می کردند ولی جز حق چیزی نمی گفتند. امام باقر علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَفَثٍ؛ «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۴» خداوند عزوجل دوست دارد کسی را که در میان جمع شوخی کند به شرط آن که ناسزا نگوید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: إِنِّي أَمَرْتُ وَ لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ «شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶، ص ۳۳۰» من شوخی می کنم، اما جز حق نمی گویم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: الْمُؤْمِنُ دَعِبٌ لِعَبٍّ وَ

الْمُنَافِقُ قَطِبٌ غَضِبٌ؛ «تحف العقول ص ۴۹» مؤمن شوخ و شنگ است و منافق اخمو و عصبانی. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: أَنْتِ امْرَأَةٌ عَجُوزٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَا تَدْخُلِي الْجَنَّةَ عَجُوزٌ، فَبَكَتْ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَسْتَ يَوْمِيذٍ بَعَجُوزٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا)؛ «تنبيه الخواطر ج ۱، ص ۱۱۲» پیر زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمودند: پیر به بهشت نمی رود. پیرزن گریست. حضرت فرمودند: تو در آن روز پیر نخواهی بود. خدای متعال می فرماید: «ما آنان را آفرینش نوینی بخشیدیم و همه را دوشیزه قرار دادیم». امام کاظم علیه السلام: كَانَ يَأْتِيهِ الْأَعْرَابِيُّ فَيَهْدِي لَهُ الْهَدِيَّةَ ثُمَّ يَقُولُ مَكَانَهُ أَعْطَيْنَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا فَيَضْحَكُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَكَانَ إِذَا اغْتَمَّ يَقُولُ مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ لَيْتَهُ أَتَانَا. «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۱» بادیه نشینی بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و برای آن حضرت هدیه می آورد و همان جا می گفت: پول هدیه ما را بده و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خندیدند. آن حضرت هرگاه اندوهگین می شدند، می فرمودند: آن بادیه نشین چه شد؟ کاش نزد ما می آمد. در کتاب اصول کافی، جلد دوم روایتی در این باره از امام رضا که درود خدا بر او باد، نوشته شده که متن آن را در ادامه می خوانید. معمر بن خلاد می گوید: «به ابوالحسن الرضا گفتم: جانم به قربانت. وقتی در جمعی می نشینی، ممکن است سخنی به میان آید و مزاح کنند و همه بخندند، آیا ایرادی ندارد؟ امام فرمود: مانعی ندارد، اگر چیزی نباشد. من تصور کردم که منظور آن حضرت، حرف های ناشایست در میان مزاح بود. بعد از این سخن، امام رضا فرمود: یک نفر اعرابی از صحرا می آمد و برای رسول خدا هدیه می آورد و هنوز از جایش برنخاسته بود می گفت، ای رسول خدا پول هدیه را لطفاً پردازید. پیامبر از سخن او می خندید. هر زمان که رسول خدا غمناک بود از او یاد می کرد و می گفت: آن مرد اعرابی چه شد؟ کاش می آمد و ما را می خنداند». توصیه های خواندنی امام علی در مورد شوخی کردن: اسلام با در نظر گرفتن استعدادهای بالقوه آدمیان سعی در ارتقای جایگاه معنوی انسانها در نزد خداوند دارد. این نوع نگرش در تمام دستورات ائمه و سفارش های دین اسلام نهفته است، بطوریکه با ارائه دستوراتی عینی و ملموس در رابطه با زندگی روزمره و امورات دنیوی انسانها، جانب تعادل را پیش گرفته است و نه مانند برخی ادیان با جانب داری از امورات دنیایی، آخرت را رها کرده و نه با اساس قرار دادن آخرت، ریاضت گرایی دنیایی را پیش گرفته است. شوخی و طنز یکی از ویژگی های رفتار آدمی است که هم می تواند به عنوان یک قابلیت مورد استفاده قرار گیرد و هم می تواند به عنوان یکی از اخلاقیات ناپسند جلوه کند. امیرالمومنین علی (ع) می فرمایند: «بپرهیز از شوخی و بازی و مزاح و خنده و سخنان بی فایده و باطل.» و در جایی دیگر می فرمایند: «أَعْقِلِ النَّاسَ مِنْ غَلَبِ جَدِّهِ هَزَلِهِ وَاسْتَظْهَرِ عَلَى هَوَاهُ بَعْقَلَهُ»؛ عاقل ترین مردم کسی است که کارهای جدی او بر شوخی اش غالب باشد و کمک گیرد از عقل خود برای غلبه بر هوا و خواهش خود. علی علیه

السلام در نهج البلاغه می فرمایند: «آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می دارد».

۲۲- قسم نابجا و نادرست

امروزه مغازه ها و فروشگاه ها و موارد دیگر می بینیم که برای فروش یک کالا و... افراد دروغ می گویند و قسم به خداوند یاد می کنند. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرمایند: به خداوند نه به راست و نه به دروغ سوگند نخورید که همانا می فرمایند: خداوند را عرصه سوگندهای خود قرار ندهید (من لا یحضر الفقیه ۱۱۱/۴) الإمام الصادق علیه السلام: لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین؛ فإنه عز و جل یقول: «و لا تجعلوا الله عُرْضَةً لایمانکم». «الکافی: ۷ / ۴۳۴ / ۱ منتخب میزان الحکمة: ۱۶۴» راست یا دروغ به خدا سوگند مخورید؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «و خدا را وسیله سوگندهای خود قرار مدهید». ثواب الأعمال: قال الله عز و جل: لا أنیل رحمتی من تعرض للایمان الکاذبه. «ثواب الأعمال: ۲ / ۲۶۱» منتخب میزان الحکمة: ۱۶۴» خداوند عز و جل فرموده است: من رحمت خود را شامل حال کسی که سوگند دروغ بخورد نمی گردانم. عنه علیه السلام: الیمین الصبر الکاذبة تورث العقب الفقر. «بحار الأنوار: ۱۰۴ / ۲۰۹ / ۱۹» منتخب میزان الحکمة: ۱۶۴» سوگند اجباری دروغ برای بازماندگان فقر به بار می آورد. الإمام الصادق علیه السلام: من خلف علی یمین وهو یعلم أنه کاذب فقد بارز الله عز و جل. «ثواب الأعمال: ۱ / ۲۶۹» منتخب میزان الحکمة: ۱۶۴» هرکه سوگندی خورد و بداند که دروغ می گوید به جنگ خدا رفته است. الإمام الباقر علیه السلام: فی کتاب امیر المؤمنین علیه السلام: ثلاث خصال لا یموت صاحبهن حتی یری وبألهن: البغی، وقطیعة الرجم، والیمین الکاذبة. «أمالی المفید: ۸ / ۹۸» منتخب میزان الحکمة: ۲۲۲» در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: سه گناه است که صاحب آنها در همین دنیا کیفرش را ببیند: ستم، بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ.

۲۳- غیبت دیگران

کلمه غیبت به طوری که در مجمع البیان آمده عبارتست از: در غیاب کسی عیبی از او بگویی که وجدان بیدار، تو را از آن نهی کند و اگر او بشنود، ناراحت شود، غیبت، عیب پنهانی کسی را پشت سر او بگویند. اگر صفت ناروا در شخصی باشد یا کاری انجام داده باشد که گناه است و دیگران از آن بی اطلاع اند و دوست ندارد کسی آن را برای دیگران بازگو کند، بازگو کردن آن پشت سر او برای دیگران غیبت است. که غیبت هم برای گوینده و هم برای شنونده حرام است. غیبت یعنی بازگو کردن عیب مؤمنی که مستور است. غیبت: بدگویی و پرده دری نسبت به حیثیت و آبروی افراد است، در بین بعضی از مردم مرسوم است که وقتی می خواهند نشانی شخصی را بدهند، مثلاً می گویند: همان که قدش... یا شکمش.. یا چشمش... یا لبش... یا گوشش... یا... و مانند این تعبیرات، اگر آن

فرد را بشناسیم و بدانیم که با این حرفها ناراحت می شود، و این صفات در عرف، جنبه مذمت داشته باشد، غیبت محسوب می شود. یا شوهر در مقابل دیگران عیوب زنش را بگوید، یا مسائل خصوصی فیما بین را بگوید و او را تحقیر واذیت کند، اگر چه به شوخی باشد، یا زن در مقابل دیگران عیوب شوهرش را بگوید یا مسائل خصوصی فیما بین را بگوید و او را تحقیر واذیت کند، اگر چه به شوخی باشد، غیبت محسوب میشود. یا گفتگو درباره رسوم، آداب، گفتار، کردار، طرز لباس پوشیدن، شکل ظاهری، ادا در آوردن روستاییها، شهریهها و قبائل گوناگون ایران، اگر به قصد عیب جویی و مسخره کردن باشد، غیبت است، انتقاد از مسئولین کشور و شهر، چنانچه هدف تحقیر و کوچک کردن آنها باشد، غیبت است، در مسائل سیاسی و اجتماعی اگر مطلبی بگوئیم که عنوان غیبت «تحقیر و کوچک کردن، عیب جوئی و مسخره کردن، پرده دری کردن، راز شخصی و خانوادگی را فاش کردن، و...» کسی را داشته باشد «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا...» مگر اینکه طرف ظالم باشد، فاسق و فاجر باشد، ضدانقلاب و اسلام باشد، نفوذی باشد [مانند: بهائی، وهابی، جاسوس بیگانه، کمونیست و...] که میشود جزء مستثنیات غیبت البته با رعایت اینکه تهمت و افترا و برجسپ زدن و... نشود و صرفاً افشاگری واقعیات به قصد دفاع از اسلام و انقلاب باشد نه اینکه طرح مسائل شخصی و انتقام جوئی باشد،

عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المؤمن من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم و المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه و المهاجر من هجر السيئات و ترك ما حرم الله و المؤمن حرام على المؤمن أن يظلمه أو يخذله أو يغتابه أو يدفعه دفعة، سليمان بن خالد از امام باقر (عليه السلام) از رسول اکرم نقل کرده که فرمود: مومن کسی است که مومنان بر جان و مالشان از او در امان باشند، و مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند، و مهاجر کسی است که از گناهان دوری کرده، آنچه را که خدا تحریم کرده ترک نماید. و بر مومن حرام است که به مومنی ستم کند، یا او را بی پناه بگذارد یا از او غیبت نماید یا او را از خود براند. در روایت دیگری جمله از او غیبت نماید ذکر نشده است. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال: من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدّثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم كان مّمن حرمت غيبته، و كملت مروءته، و ظهر عدله، و وجبت أخوته. سماعة بن مهران از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده که فرمود: کسی که با مردم معامله کند ولی به آنها ستم ننماید، با آنان گفتگو کند ولی دروغ نگوید و با ایشان وعده نماید، و خلف وعده نکند، چنین کسی از کسانی است که غیبتش حرام، و مروتش کامل، و عدالتش ظاهر و برادریش واجب است. قال ابو عبد الله (عليه السلام) المسلم أخو المسلم هو عينه و مرآته و دليله، لا يخونه و لا يخدعه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه. مغیره گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، او چشم و آئینه و راهنمای وی می

باشد، باو خیانت نمی کند، با او خدعه و ستم نمی نماید، او را تکذیب نکرده از او غیبت نمیکنند. عن الفضیل بن یسار قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: المسلم أخو المسلم لا يظلمه و لا يخذله. فضیل بن یسار گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمی کند و او را تنها نمی گذارد. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: المسلم أخو المسلم لا يظلمه و لا يخذله، و لا يغتابه و لا يغشه و لا يحرمه. از امام صادق (علیه السلام) نقل است که: مسلمان برادر مسلمان است باو ظلم نمی کند، تنهایش نمیگذارد، از او غیبت نمی نماید، فریبش نمی دهد، و محرومش نمیکنند. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: من قال في مؤمن ما رأته عينا و سمعته أذناه فهو من الذين قال الله عز وجل: ان الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: کسی که درباره شخص مومن چیزی را بگوید که با چشم خود دیده، و با گوش خود شنیده، چنین کسی جزو کسانی می باشد که خدای عزوجل درباره آنها فرموده است: کسانی که دوست دارند کارهای زشت در بین مومنین شایع شود، عذاب دردناکی خواهند کشید. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الغيبة أسرع في دين الرجل المسلم من الأكلة في جوفه. امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود: سرعت غیبت در دین انسان از سرعت خوره در درون بدن بیشتر است. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الجلوس في المسجد انتظار الصلاة عبادة ما لم يحدث، قيل: يا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ما يحدث؟ قال: الاغتياب. و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرموده که: نشستن در مسجد به انتظار نماز، عبادت است تا وقتی که حدثی از انسان سر نزند، گفتند: یا رسول الله: حدث چیست؟ فرمود: غیبت کردن. عن أبي ذر، عن النبي (صلی الله علیه و آله و سلم) في وصية له قال: يا أباذر إياك و الغيبة، فإن الغيبة أشد من الزنا، قلت: و لم ذاك يا رسول الله «صلی الله علیه و آله»؟ قال: لأن الرجل يزني فيتوب الى الله فيتوب الله عليه، و الغيبة لا تغفر حتى يغفرها صاحبها، يا أبا ذر سباب المسلم فسوق، و قتاله كفر و أكل لحمه من معاصي الله و حرمة ماله كحرمة دمه، قلت يا رسول الله و ما الغيبة؟ قال ذكرك أخاك بما يكره، قلت: يا رسول الله فان كان فيه الذي يذكر به، قال: اعلم أنك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبتته، و اذا ذكرته بما ليس فيه فقد بهتته. ابوذر گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در وصیت خود به من فرمود: ای ابوذر! از غیبت خودداری کن که غیبت از زنا سخت تر است، گفتم: برای چه یا رسول الله؟ فرمود: زیرا انسان زنا می کند و سپس بسوی خدا توبه می نماید و خدا توبه او را می پذیرد، ولی غیبت بخشیده نمی شود نگر اینکه صاحب آن او را بیخشد، ای ابوذر! ناسزا گفتن به مسلمان فسق است، و جنگیدن با او کفر، و خوردن گوشت او (غیبت) از گناهان، و حرمت (احترام) مال او همچون حرمت جان اوست، گفتم: یا رسول الله! غیبت چیست؟ فرمود: اینکه

برادرت را به گونه ای یاد کنی که برای او ناخوشایند باشد، گفتم یا رسول الله! اگر چیزی که در او وجود دارد گفته شود چطور؟ فرمود: بدان که اگر او را به چیزی یاد کنی که در او هست، او را غیبت کرده ای، و اگر درباره او چیزی بگوئی که در او نیست، باو تهمت زده ای. عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: تحرم الجنة على ثلاثة: على المَنَّان، و على المغتاب، و على مدمن الخمر. زید بن علی توسط پدرانش از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که ف: بهشت بر سه دسته حرام است: کسی که بسیار بر مردم منت گذارد، غیبت کننده، و معتاد به شرابخواری. و عن ابراهیم بن أبی البلاد، عن أبيه رفعه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: و هل يكب الناس في النار يوم القيامة إلا حصائد ألسنتهم. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: آیا روز قیامت چیزی جز فرآورده های زبان مردم، آنانرا با صورت در آتش پرتاب می کند؟ (یعنی غیبت و تهمت و دروغ و مانند آن باعث می شود که انسان از سر و به رو در آتش بیفتد مترجم.) عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سباب المومن فسوق، و قتاله كفر، و أكل لحمه معصية لله و حرمه ماله كحرمة دمه. امام باقر (عليه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود: ناسزا گفتن به مومن فسق، و جنگ با او کفر، و خوردن گوشتش معصیت خداوند است، و حرمت مالش مانند حرمت خون (جان) اوست. عن الصادق، عن آبائه: فی حدیث المناهی أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهی عن الغيبة و الاستماع اليها و نهی عن النمیمة و الاستماع اليها، و قال: لا يدخل الجنة قتات، یعنی نَمَامَا، و نهی عن المحادثة التي تدعو الى غير الله، و نهی عن الغيبة، و قال: من اغتاب امرأ مسلماً بطل صومه، و نقض و ضوؤه، و جاء يوم القيامة يفوح من فيه رائحة أنتن من الجيفة يتأذى به أهل الموقف و ان مات قبل أن يتوب مات مستحلاً لما حرم الله عزوجل ألا و من تطول على أخيه في غيبة سمعها فيه في مجلس فردّها عنه رد الله عنه ألف باب من الشرّ في الدنيا و الآخرة فان هو لم يردّها و هو قادر على ردّها كان عليه كوزر من اغتابه سبعين مرة. امام صادق (عليه السلام) از پدرانش علیهم السلام در حدیث مناهی (ممنوعات) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که از غیبت و گوش دادن به آن نهی فرمود، و نیز از سخن چینی و گوش دادن به آن نهی کرده، فرمود: قتات یعنی نمام (سخن چین) داخل بهشت نخواهد شد، و از گفتگوهای که انسان را به غیر خدا می خواند، و از غیبت نهی فرمود، و فرمود: کسی که غیبت مسلمانی را بنماید روزه اش باطل می شود، و وضویش می شکند، و روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که بوی گندی بدتر از بوی مردار از دهانش خارج می گردد که اهل محشر را آزار می دهد، و اگر توبه نکرده بمیرد، در حالی مرده است که حرام خداوند عزوجل را حلال دانسته (یعنی مرتد مرده است) آگاه باشید، هر کس درباره ی برادرش نسبت به غیبتی که درباره ی او می شنود قاطعیت نشان دهد و با آن برخورد کند، خداوند هزار باب شر و بدی را در دنیا و آخرت از او بگرداند،

و اگر بتواند از آن غیبت جلوگیری کند، و نکند، هفتاد برابر وزر و وبال غیبت کننده بر چنین شنونده ای هم خواهد بود. عن الصادق جعفر بن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: انّ من الغيبة أن تقول فی أخیک ما ستره الله علیه و انّ من البهتان أن تقول فی أخیک ما لیس فیہ. عبدالرحمن بن سیابہ از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: اگر چیزی را که خدا در مورد برادرت پوشیده داشته فاش کنی و به زبان آوری، این هم غیبت محسوب می شود، و اگر درباره ی او چیزی بگوئی که در او نیست، بهتان (تهمت) خواهد بود. عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام قال: علامات ولد الزنا ثلاث: سوء المحضر، و الحنین الی الزنا و بغضنا أهل البيت. ابراهیم کرخی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: نشانه های زنا زاده سه چیز است: بد مجلسی (یعنی مجلس اش مجلس غیبت است)، و اشتیاق به زنا، و دشمنی با ما - خانواده پیامبر. عن نوف البکالی قال: أنیت أمير المؤمنين (علیه السلام) و هو فی رحبة مسجد الکوفة فقلت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، فقال: و علیک السلام یا نوف و رحمة الله و برکاته، فقلت له: یا امیرالمؤمنین عطنی، فقال: یا نوف أحسن یحسن الیک الی أن قال: قلت: زدنی، قال: اجتنب الغيبة فإنها ادم کلاب النار، ثم قال: یا نوف کذب من زعم أنه ولد من حلال و هو يأکل لحوم الناس بالغيبة «الحديث». نوف بکالی گوید: در فضای مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیده عرض کردم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، فرمود: و علیک السلام یا نوف و رحمة الله و برکاته، گفتم: یا امیرالمؤمنین مرا نصیحت کن، فرمود: ای نوف! نیکی کن تا به تو نیکی کنند... گفتم: بیشتر بفرمائید، فرمود: از غیبت دوری کن که آن خورشت سگهای جهنم است، سپس فرمود: ای نوف! دروغ می گوید کسی که گمان می کند حلال زاده است در حالی که گوشت مردم را با غیبت کردن می خورد... عن الصادق (علیه السلام) قال: انّ الله یبغض البيت اللحم و اللحم السمین قال: فقیل له: انا لنحب اللحم و ما تخلو بیوتنا منه، فقال: لیس حیث تذهب، انما البيت اللحم البيت الذی تؤکل فیہ لحوم الناس بالغيبة و أما اللحم السمین فهو المتبختر المتکبر المختال فی مشیه. در کتابهای: عیون الاخبار و معانی الاخبار از امام رضا، از پدرش، از امام صادق علیهم السلام روایت کرده که فرمود: خداوند خانه انباشته از گوشت و گوشت چاق را دوست ندارد، گفتند: ما گوشت را بسیار دوست داریم، و خانه های ما از آن خالی نیست، فرمود: منظورم این نیست، مراد از خانه انباشته از گوشت، خانه ای است که در آن گوشت مردم با غیبت خورده می شود، و مراد از گوشت چاق، شخص خودپرست و متکبری است که با ناز و خودنمائی راه می رود. عن أسباط بن محمد یرفعه الی النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: الغيبة أشد من الزنا، فقیل: یا رسول الله و لم ذلک؟ قال: أمّا صاحب الزنا فیتوب فیستوب الله علیه و أما صاحب الغيبة فیتوب فلا یتوب الله علیه حتّی یكون صاحبه الذی یحله، در علل از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که: غیبت از زنا سخت تر است.

گفتند: چرا، یا رسول الله؟ فرمود: زیرا زنا کننده وقتی توبه کند خدا توبه او را می پذیرد اما توبه غیبت کننده را نمی پذیرد مگر اینکه شخص غیبت شده او را ببخشد. این حدیث را طبرسی در مجمع البیان از جابر، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این نحو روایت کرده است: از غیبت بر حذر باشید (دوری کنید) که غیبت از زنا سخت تر است سپس دنباله حدیث را ذکر کرده است. و فی کتاب (الاخوان) بسنده عن أسباط بن محمد رفعه عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ألا أخبرکم بالذی هو أشد من الزنا، وقع الرجل فی عرض أخیه. در کتاب اخوان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود: می خواهید شما را از چیزی با خبر کنم که از زنا سخت تر است؟ آن اینست که کسی با آبروی برادر خود بازی کند. عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام (فی حدیث) أنه قال: فمن لم تره بعینک یرتکب ذنبا و لم یشهد علیه عندک شاهدان فهو من أهل العدالة و الستر، و شهادته مقبولة، و ان کان فی نفسه مذنباً، و من اغتابه بما فیہ فهو خارج عن ولاية الله تعالى ذکره داخل فی ولاية الشیطان، و لقد حدثنی أبی، عن أبیه، عن آبائه، عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: من اغتاب مؤمناً بما فیہ لم یجمع الله بینهما فی الجنة أبداً، و من اغتاب مؤمناً بما لیس فیہ فقد انقطعت العصمة بینهما، و کان المغتاب فی النار خالداً فیها و بئس المصیر. در مجالس از امام صادق (علیه السلام) ضمن حدیثی نقل کرده که فرمود: پس کسی را که با چشم خود ندیده ای که مرتکب گناهی شود، و دو شاهد هم بر آن نزد تو شهادت نداده اند او اهل عدالت و ستر است (عادل است و نباید پرده از اسرارش برداشته شود) و شهادتش مروت قبول است اگر چه در واقع گنهکار باشد، و کسی که درباره کارهایی که انجام داده او را غیبت کند از ولایت خداوند متعال خارج، و در ولایت شیطان داخل شده است، پدرم از پدرش و اجدادش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برایم نقل کرد که فرمود: کسی که مومنی را نسبت به آنچه در او هست غیبت کند، خداوند هرگز آن دو نفر را در بهشت جمع نخواهد کرد، و کسی که مومنی را به چیزی که در او نیست غیبت کند، عصمت بین آنها قطع خواهد شد، و غیبت کننده برای همیشه در آتش خواهد بود و این بد سرنوشتی است. عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) أنه قال فی خطبة له: و من اغتاب أخاه المسلم بطل صومه، و نقض و ضوؤه فان مات و هو كذلك مات و هو مستحل لما حرم الله الی أن قال و من مشی فی عون أخیه و منفعتة فله ثواب المجاهدین فی سبیل الله، و من مشی فی عیب أخیه و کشف عورته کانت أول خطوة خطاها وضعها فی جهنم و کشف الله عورته علی رءوس الخلائق، و من مشی الی ذی قرابة و ذی رحم یسأل به أعطاه الله أجر مائة شهید، فان سأل به و وصله بماله و نفسه جميعاً کان له بكل خطوة أربعون ألف حسنة، و رفع له أربعون ألف درجة، و کأنما عبد الله عزوجل مائة سنة، و من مشی فی فساد ما بینهما و قطیعة بینهما غضب الله عزوجل علیه، و لعنه فی الدنیا و الآخرة، و کان علیه من الوزر کعدل قاطع الرحم. در (عقاب الاعمال) با

سندیکه در باب عیادت مریض ذکر شد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که در یکی از خطبه هایش فرمود: کسی که از برادر مسلمانش غیبت کند، روزه اش باطل است و وضویش شکسته می شود، و اگر با همین وضع (بدون توبه) بمیرد، در حالی مرده است که حرام خدا را حلال دانسته تا آنجا که فرمود و کسی که برای کمک و سود بخشیدن به برادر خود حرکت کند: ثواب مجاهدین در راه خدا را خواهد داشت، و کسی که بمنظور عیبجویی و کشف اسرار برادر خود حرکت کند، اولین قدمیکه برمیدارد در جهنم میگذارد و خدا اسرار او را در مقابل جمعیت مخلوقات فاش خواهد نمود، و کسی که برای احوالپرسی نزدیکان و خویشان خود برود، خداوند اجر یکصد شهید باو خواهد داد، پس چنانچه هم با مال و هم با نیروی انسانی خود از او دلجوئی کند، به هر گامی که بر می دارد چهل میلیون حسنه بر او خواهد بود و چهل میلیون درجه مقامش بالا می رود، و گویا صد سال خدا را عبادت نموده است، و هر کس بجهت ایجاد فساد و اختلاف بین ایشان قدم بردارد، خداوند از او دشمنان گشته، در دنیا و آخرت او را لعن (و از رحمت خود دور) می نماید، و وزیر و عقوبتی چون شخص قاطع رحم خواهد داشت. قال أبو عبدالله (علیه السلام): الغيبة أن تقول في أخيك ما قد ستره الله عليه، فأما إذا قلت ما ليس فيه فذلك قول الله عز وجل: فقد احتمل بهتاناً وإثماً مبيناً. عیاشی در تفسیر خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: غیبت آنست که درباره برادرت چیزی بگوئی که خداوند آنرا پنهان داشته است، اما اگر چیزی که در او نیست باو نسبت دهی، این مصداق فرمایش خداوند عزوجل است که فرموده: فقد احتمل بهتاناً وإثماً مبيناً یعنی بار تهمت و گناه آشکاری را بدوش گرفته است. انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به روزه فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه من افطار نکند. مردم روزه گرفتند، چون غروب شد هر روزه داری برای اجازه افطار به محضر آن جناب آمد و آن حضرت اجازه افطار داد. در آن وقت مردی آمد و عرضه داشت دو دختر دارم که تاکنون افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند اجازه دهید هر دو افطار نمایند. حضرت جواب نداد. آن مرد گفته اش را تکرار کرد، حضرت پاسخ نگفت، چون بار سوم گفتارش را تکرار کرد حضرت فرمود: آنها که روزه نبودند، چگونه روزه بودند در حالی که گوشت مردم را خورده اند، به خانه برو و به هر دو بگو قی (استفراغ) کنند، آن مرد به خانه رفت و دستور قی کردن داد، آن دو قی کردند در حالی که از دهان هر یک قطعه ای خون لخته شده بیرون آمد، آن مرد در حال تعجب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و داستان را گفت، حضرت فرمود به آن کسی که جانم در دست اوست اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود اهل آتش بودند!! پیامبر اکرم (ص) در شب معراج به آتش جهنم نظر افکند و دید گروهی مشغول خوردن مردار هستند. به جبرئیل فرمود: اینها چه کسانی هستند؟ جبرئیل پاسخ داد: اینها کسانی هستند که گوشت مردم را می خورند. (آداب معاشرت با مردم در سیره و سخن پیشوایان

ترجمه کتاب العشرة وسایل الشیعه ، كشف الربيه عن احكام الغيبة، جامع السعادات، عرفان اسلامی (شرح جامع مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه)، حسین انصاریان، ج ۱۰)

۲۴- سخن چینی

سخن چینی غالباً به این گفته می شود که سخن کسی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید، مثلاً بگوید فلان درباره تو چنین و چنان گفت؟ یا نسبت به تو چنین و چنان کرد، و بدین سان نوع خاصی از افشاء سر و پرده دری و متضمن فساد یا بدگوئی و سعایت است. و گاه به شخصی که پشت سر او سخن گفته شده اختصاص ندارد، بلکه به کشف و افشاء آنچه مورد کراهت است اطلاق می شود، خواه کراهت کسی باشد که از او نقل یا به او نقل می شود یا کراهت شخص سوم و خواه کشف و افشاء به گفتار باشد یا به نوشتن یا به رمز و اشاره، و خواه آنچه نقل شده از اعمال باشد یا از اقوال، و خواه بر کسی که از او نقل می شود عیب و نقصی باشد یا نباشد. بنابراین سخن چینی مساوی است با فاش کردن راز و پرده دری و در این صورت هر چه از احوال مردم دیده شود که به افشاء آن راضی نباشند اشاعه آن سخن چینی است، «ویل لكل همزة لمزة» (همزه، ۱) «وای بر هر سخن چین غیبت کننده (یا: وای بر هر عیبجوی طعنه زن یا: بدگوی واپس و بدگوی فراروی)». «همّاز مشاء بنمیم. مَنّاع للخیر معتد ائیم. عَتَلْ بعد ذلک زَنیم» (قلم ۱۱- ۱۳) «عیبجو و پادوی سخن چینی است، مانع خیر است و ستمگر و گناهکار، و با این همه پر رو و حرامزاده است». . و خدای سبحان می فرماید: «و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض». (بقره، ۲۷) «و آنچه را خدا به پیوند با آن فرمان داده می گسلند و در زمین تباهی می کنند». و سخن چین در بریدن رشته ای که خداوند به پیوستن آن امر کرده می کوشد و در زمین فساد می کند. خداوند می فرماید: «انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق». (شوری، ۴۰) «راه [نکوهش و تعرض] بر کسانی است که به مردم ستم کنند و در زمین به ناحق سرکشی نمایند». و سخن چین از اینهاست. خبر کشی و سخن بردن و نقل سخن از کسی برای شخصی دیگر نه در اسلام بلکه در منطق هیچ انسان عاقلی نمی گنجد حضرت محمد خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید (سخن چین هرگز به بهشت وارد نخواهد شد) (مستدرک الوسایل ۱۱/۱۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا یدخل الجنة نّام» «هیچ سخن چینی به بهشت نمی رود». و فرمود: «لا یدخل الجنة قتّات» «سخن چین (یا دروغ پرداز) به بهشت نمی رود». و فرمود: «احبکم الی الله احسنکم اخلاقاً، الموطؤون اکنافاً، الذین یالفون و یؤلفون، و انّ ابغضکم الی الله المشاؤون بالتمیمة، المفرقون بین الاحبة، الملتصون للبراء العثرات» (مستدرک) «محبوبترین شما نزد خدا کسانی اند که اخلاقشان نیکوتر باشد، و همنشین نواز باشند، آنان که با مردم الفت می گیرند و مردم با آنها الفت می گیرند، و دشمن ترین شما نزد خدا پادوهای سخن چینی هستند که بین دوستان جدائی

می افکنند، و در جستجوی لغزشهای پاکان برمی آیند». و فرمود: «الا انیئکم بشرارکم؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: المشاؤون بالتمیمة، المفروقون بین الاحبة، الباغون للبراء المعایب» (وسائل): کتاب حج، «مستدرک»: کتاب حج، «اصول کافی»: باب سخن چینی) «می خواهید شما را به بدترینتان آگاه کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: آنان که به سخن چینی روند، و میان دوستان جدائی افکنند، و برای پاکان عیبجوئی کنند». و فرمود: «هر که درباره مسلمانی به کلمه ای اشاره کند تا بدان وسیله او را در دنیا به ناحق خوار سازد، خداوند در قیامت او را در دوزخ خوار گرداند». و فرمود: «هر مردی که درباره مرد دیگر چیزی را که از آن بری و پاک است شایع کند تا به این وسیله او را در دنیا خوار سازد، بر خدا حق است که وی را در قیامت به خواری و ذلت در آتش افکند». و فرمود: «چون خدا بهشت را آفرید به آن فرمود: سخن بگوی، بهشت گفت: هر که داخل من شد به سعادت رسید. خدای جبار، جلّ جلاله، فرمود: به عزت و جلالم سوگند! هشت گروه از مردم در تو جای نخواهند گرفت: باده پرست (دائم الخمر)، اصرار کننده بر زنا، سخن چین، دیوث، پلیس و لشکر پادشاه ستمگر، مخنث، آن که قطع رحم کند، و کسی که با خدا عهد بندد و به آن وفا نکند». امام باقر علیه السلام فرمود: «بهشت بر غیبت کنندگان و سخن چینان حرام است». و فرمود: «بنده خدا روز قیامت محشور شود و با اینکه در دنیا خونی نریخته، به اندازه یک حجامت یا بیشتر خون به وی دهند و گویند: این سهم تو از خون فلانی است. عرض می کند: خدایا تو می دانی که تا وقتی که جانم را گرفتی خونی نریختم، خداوند فرماید: آری، تو از فلانی چنین و چنان شنیدی و به ضرر او بازگو کردی، و این نقل تو دهان به دهان به فلان ستمکار رسید و وی با شنیدن آن او را کشت، و این سهم تو از خون اوست». «اصول کافی»: باب اذاعه (فاش کردن اسرار)) و امام صادق علیه السلام فرمود: «من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه و هدم مروّته لیسقط من اعین الناس، اخرجہ الله تعالی من ولايته الی ولایة الشیطان، و لا یقبله الشیطان». («وسائل»: کتاب حج، و با «اصول کافی»: باب داستان سرائی علیه مؤمن) «هر که به ضرر مؤمنی داستانی بگوید و قصدش ریختن آبروی او باشد تا از چشم مردم بیفتد خداوند او را از ولایت (دوست و بستگی) خود به ولایت شیطان می راند، و شیطان هم او را نمی پذیرد». و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قاطع داخل بهشت نمی شود»: یعنی قاطع بین مردم، و تمام قاطع بین مردم است. و فرمود: «شرّ الناس من اتقاه الناس لشره» «بدترین مردم کسی است که مردم از شر و گزند او بترسند و پروا کنند». و سخن چین از اینهاست، و شر و گزند سخن چین از هر کسی بیشتر است. روایت است که: «بنی اسرائیل گرفتار خشکسالی و قحط شدند، موسی علیه السلام چند بار به دعا باران خواست ولی دعایش مستجاب نشد و اثری نبخشید. خدای تعالی به او وحی فرمود: در میان شما سخن چینی هست که بر تمامی اصرار می ورزد و من از این جهت دعای تو و همراهانت را اجابت نخواهم کرد.

موسی گفت: پروردگارا او کیست تا از میان خود برانیم؟ فرمود: ای موسی، من تو را از سخن چینی نهی می کنم و خود سخن چینی کنم؟ پس بنی اسرائیل همگی توبه کردند، آنگاه خداوند به آنها باران رسانید. و روایت است که: «ثلث عذاب قبر از سخن چینی است» و هر که واقعیت و کنه نامی و سخن چینی را بشناسد، می داند که سخن چین بدترین و خبیث ترین مردم است، زیرا وی از دروغ و غیبت و مکر و بیوفائی و خیانت و کینه و حسد و دورویی و فساد کردن میان مردم و خدعه و فریب دور و برکنار نخواهد ماند. نقل شده است که شخصی به دیدن یکی از حکماء رفت و از شخص دیگری سخنی نزد او نقل کرد، حکیم گفت: دیدار ما را دیر آینده تر و مرا با برادرم بد کردی، و دل آسوده ام را مشغول ساختی، و خود را که نزد من امین بودی متهم گردانیدی. حکایت کرده اند که مردی بنده ای فروخت و به خریدار گفت: این بنده هیچ عیبی ندارد جز سخن چینی، خریدار گفت: قبول کردم، آن را خرید، چند روزی گذشت، روزی غلام به همسر آقای خود گفت: همسرت تو را دوست ندارد، و می خواهد زنی دیگر بگیرد، و من می توانم با موی او برای تو افسون کنم، زن گفت: چگونه به موی او دست یابم؟ گفت: هنگام خواب تیغی بر گیر و چند موی از پشت سر او بتراش و به من ده. سپس به نزد آقا رفت و گفت: همسرت با مردی بیگانه طرح دوستی افکنده و قصد کشتن تو دارد، و اگر می خواهی صدق گفتار من روشن شود خود را به خواب زن تا بدانی که راست می گویم. مرد به هنگام شب خود را خواب وانمود، زن را دید با تیغ بر بالین او آمد، یقین کرد که اراده قتل او دارد، پس برخاست و زن را کشت، آنگاه غلام نزد خویشان زن رفت و ایشان را از قتل وی آگاه ساخت، آنها آمدند و مرد را کشتند، سپس دو قبیله زن و شوهر به جان هم افتادند و میان آنها کشتار در گرفت و سالها گریبانگیرشان شد. پس بر هر کسی لازم است که سخن تمام را باور و تصدیق نکند، زیرا سخن چین فاسق است، و شهادت فاسق مردود است به دلیل قول خدای تعالی: «ان جاءکم فاسق بنباء فتبیئوا» (حجرات، ۶) «اگر فاسقی خبری نزد شما آورد به تحقیق پردازید». مردی به امام علی بن الحسین (علیه السلام) عرض کرد که فلان شخص در مورد شما چنین وچنان می گوید حضرت به او فرمود: حق برادری برادرت را به جا نیاوردی، با اینکه او تو را امین دانست تو درباره او خیانت کردی و نیز احترام ما را هم نگاه نداشتی زیرا که ما از تو سخنی شنیدیم که نیاز و احتیاجی به شنیدن آن نداشتیم، آیا نمی دانی که سخن چینان سگ های دوزخند به برادرت بگو مرگ برای همه ماست و قبر، ما را در بر می گیرد روز قیامت وعده گاه ماست خداوند در آن روز بین ما قضاوت کند. (ارشاد القلوب) (ابو محمد حسن بن محمد ابی الحسن دیلمی)) میان دوکس جنگ چون آتش است - سخن چین بدبخت هیزم کش است. تمام و سخن چین آتش بیار معرکه است چنانکه قرآن مجید درباره یکی از همسران ابی لهب به نام امّ جمیل می فرماید: «وَأْمُرْأَتُ

حَمَالَةَ الْحَطَبِ؛ زن او: ابی لهب آن هیزم کش آتش افروز نیز اهل جهنم است. (سوره مسد، ۴)
(جامع السعادات، مهدی نراقی، ج ۲، ص ۵۴۴)

۲۵- گفتار نامشروع

گفتار نامشروع شامل مواردی از قبیل گفتار قول زور، لغو، لهو، هجو، شعری که مشمول یتبعهم الغاوون باشد، شهادت بناحق، قضاوت بناحق، دشنام، سخن چینی، غیبت، تهمت، افتراء، قذف، دنبال لغزشهای دیگران گشتن «اتِّباع عثرات المؤمنین» و بسیاری از مواردی که ذکر آن رفت، میشود. عن علی بن الحسین (علیه السلام) قال: انَّ لسان ابن آدم یشرف کلَّ یوم علی جوارحه کلَّ صباح فبقول: کیف أصبحتم؟ فبقولون بخیر ان ترکتنا، و یقولون: اللّٰه فینا، و یناشدونه و یقولون: انّما نساب و نعاقب بک. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: هر روز صبح زبان آدمی زاد بر سایر اعضاء حضور می یابد و می گوید: چگونه وارد صبح شدیدی؟ (صبحتان بخیر). می گویند: به خیر و خوبی، اگر رهایمان کنی (دست از ما برداری)، و می گویند: خدا را، خدا را درباره ما در نظر بگیر، و او را قسم می دهند و می گویند: ما توسط تو مستوجب ثواب و عقوبت می شویم. عن أبی علی الجوانی قال شهدت أبا عبد الله (علیه السلام) و هو یقول لمولی له یقال له: سالم و وضع یده علی شفته و قال: یا سالم احفظ لسانک تسلّم، و لا تحمل الناس علی رقابنا. ابو علی جوانی گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم دیدم با (غلام یا) یکی از دوستدارانش به نام سالم صحبت می کند، و در حالیکه دست خود را بر لب نهاده بود می فرمود: ای سالم! زبانت را نگاه دار تا سالم بمانی، و مردم را بر گردن ما سوار مکنی. حضرت أبا الحسن (علیه السلام) و قال له رجل: أوصنی، فقال: احفظ لسانک تعزّ و لا تمکن الثّاس من قیادک فتذلّ رقبتک. عثمان بن عیسی می گوید: به حضور ابوالحسن (علیه السلام) رسیدم در حالیکه مردی به او می گفت: مرا نصیحت کن، فرمود: زبانت را نگه دار تا عزیز باشی، و افسار خود را بدست مردم مده تا به ذلت کشیده نشوی. عن أبی عبد الله (علیه السلام) فی قول اللّٰه عزّوجلّ ألم تر الی الذّین قیل لهم کفّوا أیدیکم، قال: یعنی کفّوا ألسنتکم. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه: ألم تر الی الذّین قیل لهم کفّوا أیدیکم (آیا توجه نمی کنی به کسانی که به آنها گفته شد: دست خود را نگه دارید) فرمود: یعنی زبان خود را نگه دارید. عن أبی عبد الله (علیه السلام) أنّه قال لرجل و قد کلمه بکلام کثیر فقال أیّها الرّجل تحتقر الکلام و تستصغره انّ اللّٰه لم یبعث رسله حیث بعثها و معها فضّة و لا ذهب، و لکن بعثها بالکلام، و انّما عرّف الله نفسه الی خلقه بالکلام و الدّلالات علیها و الأعلام. امام صادق (علیه السلام) به مردی که با او بسیار صحبت کرده بود فرمود: ای مرد! تو سخن را حقیر و کوچک می شماری، خداوند وقتی پیامبرانش را مبعوث فرمود، با آنها نقره و طلا نفرستاد، بلکه ایشان را با کلام و سخن مبعوث نمود، و همانا خدا با کلام و با دلالتها و آگاه ساختن مخلوقاتش خود را به آنان شناساند. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) نجاه المؤمن حفظ

لسانه. رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فرمود: نجات مومن، نگه داشتن زبانش می باشد. عن ابی بصیر قال: سمعت ابا جعفر (عليه السّلام) يقول: كان ابو ذر رحمه الله يقول: يا مبتغى العلم انّ هذا اللسان مفتاح خير، و مفتاح شرّ، فاختم على لسانك كما تخرم على ذهبك و ورقك. ابو بصیر گوید: از امام محمد باقر (عليه السّلام) شنیدم که می فرمود: ابوذر رحمه الله می گفت: ای جوینده دانش! این زبان کلید خیر و کلید شر است، پس بر زبانت مهر بزن (و آنرا محفوظ دار) همچنانکه بر طلا و نقره ات مهر می زنی. جاء رجل الى النّبي (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) فقال: يا رسول الله أوصني، فقال احفظ لسانك، قال يا رسول الله أوصني، قال احفظ لسانك و يحك و هل يكبّ التّاس على مناخرهم في النّار الا حصائد ألسنتهم. گویند مردی خدمت رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مرا نصیحت کن، فرمود: زبانت را نگه دار، باز گفت: یا رسول الله نصیحتم کن. و باز فرمود: زبانت را نگه دار، بار سوم گفت: یا رسول الله، نصیحتم کن، و باز فرمود: زبانت را نگه دار، وای بر تو، آنان چیزی جز دست آورده ای زبان، مردم را به رو (از سر) در آتش جهنم می اندازد؟! عن ابی عبدالله (عليه السّلام) قال: فی حکمة آل داود، علی العاقل أن یكون عارفا بأهل زمانه، مقبلا علی شأنه، حافظا للسانه. امام صادق (عليه السّلام) فرمود: در حکمت آل داود آمده: بر عاقل لازم است که اهل زمان خود را بشناسد، شئونات و موقعیت خود را حفظ کند، و زبانش را نگه دارد. عن ابی عبدالله (عليه السّلام) قال: ما من یوم الا و کلّ عضو من أعضاء الجسد یکفر اللسان یقول: نشدتک الله أن نعذب فیک. امام صادق (عليه السّلام) فرمود: روزی نیست که تمام اعضاء بدن در مقابل زبان تعظیم نکنند، و نگویند: ترا به خدا قسم کاری نکن که موجب عذاب ما شوی. عن ابی عبدالله (عليه السّلام) قال: قال رسول الله صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم انّ کان فی شیء شؤم ففی اللسان. امام صادق (عليه السّلام) از رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) نقل کرده که فرمود: اگر در چیزی شومی و نحوستی باشد، در زبان خواهد بود. فی نهج البلاغة عن أميرالمومنین (عليه السّلام) قال: اللسان سبع عقور، ان خلّی عنه عقر. در نهج البلاغة آمده است: أميرالمومنین (عليه السّلام) فرمود: زبان حیوان درنده ای است که اگر رها شود می درد. قال: و قال (عليه السلام): اذا تمّ العقل نقص الکلام. و فرمود: وقتی عقل کامل شد، گفتار کم می شود. عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السّلام قال: فی حکمة آل داود: ینبغی للعاقل أن یكون مقبلا علی شأنه حافظا للسانه عارفا بأهل زمانه. امام صادق (عليه السّلام) فرمود: در حکمت آل داود است که: بر عاقل شایسته است که به شأن خود اهتمام ورزد، زبان خود را نگه دارد، و اهل زمان خود را بشناسد. عن أميرالمومنین (عليه السّلام) فی وصیّته لمحمد بن الحنفیة قال: و ما خلق الله عزّوجلّ شیئا أحسن من الکلام و لا أقبح منه بالکلام ایبضّت الوجوه و بالکلام اسودّت الوجوه، و اعلم أنّ الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت به صرت فی وثاقه، فاخرن لسانک كما تحزن ذهبک و

ورقک، فإنَّ اللسان کلب عقور، فان أنت خلیته عقر، و ربّ کلمة سلبت نعمة، من سیب عذاره قاده الى کلّ کریهة و فضيحة، ثم لم یخلص من دهره الا علی مقت من الله و ذم من الناس. أميرالمومنین (علیه السلام) در وصیتش به محمد بن حنفیه فرمود: خداوند عزوجل هیچ چیز بهتر از سخن، و نیز زشت تر از آن نیافریده است، با سخن، روها سفید، و با سخن صورتها سیاه می شود. بدان که تا سخن نگفته باشی، سخن در اختیار تو است، ولی وقتی سخن گفتی تو در گرو و اختیار سخن قرار خواهی گرفت. بنابراین همانطور که طلا و نقره ات را پنهان می کنی، زبانت را نیز پنهان و حفظ کن، چرا که زبان سگ درنده است، اگر رهایش کنی می درد، چه بسا گفتن یک کلمه نعمت را از دست انسان خارج می کند، کسی که صورت خود را آزاد بگذارد (و از گناه پروا نداشته باشد)، این کار او را به هر کار زشت و فضاحت باری می کشاند، و در نتیجه از روزگار خود خلاص و نجات نخواهد یافت مگر با خشم خدا و بدگوئی مردم (بدنامی) عن علی (علیه السلام) قال: ما من شیء أحق بطول السّجن من اللسان. أميرالمومنین (علیه السلام) فرمود: هیچ چیز مانند زبان مستوجب زندان طولانی نیست. عن أبی الحسن الرضا (علیه السلام) عن أبیه قال: قال أبو عبدالله (علیه السلام) نجات المؤمن فی حفظ لسانه، قال: و قال أميرالمومنین (علیه السلام) من حفظ لسانه سترالله عورته. امام رضا از پدرش (علیه السلام) نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود: نجات مومن در حفظ زبان اوست.

و أميرالمومنین (علیه السلام) فرمود: کسی که زبان خود را نگه دارد، خدا عیوب او را می پوشاند. عن سلیمان بن مهران قال: دخلت علی الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام و عنده نفر من الشیعة فسمعتهم و هو یقول: معاشر الشیعة کونوا لنا زینا، و لا تكونوا علینا شینا، قولوا للناس حسنا، و احفظوا ألسنتکم و کفوها عن الفضول، و قبیح القول. سلیمان بن مهران گفت: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم در حالیکه عده ای از شیعیان در محضر او بودند، شنیدم که می فرمود: ای جماعت شیعه! برای ما زینت (و آبرو) باشید و موجب ننگ و عار برای ما نباشید، با مردم با زبان خوش صحبت کنید، زبان خود را حفظ کنید و آنرا از حرفهای زیادی و بیهوده، و گفتار زشت باز دارید. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فإنّ کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسو القلب، انّ أبعد الناس من الله القلب القاسی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: از گفتار زیاد جز ذکر خدا خودداری کنید، زیرا گفتار بسیار - مگر ذکر خدا - موجب قساوت قلب می شود، همانا دورترین مردم از (رحمت) خدا، قلب با قساوت (سنگدل) است. عن أبی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) أنّه قال لأصحابه اسمعوا منی کلاما هو خیر لكم من الدرهم الموقوف، لا یتکلم أحدکم بما لا یعنیه و لیدع کثیرا من الکلام فیما یعنیه حتّی یجد له موضعا قرب متکلم فی غیر موضعه جنی علی نفسه بکلامه، و لا یمارین أحدکم حلیمّا و لا سفیهّا، فإنّه من ماری حلیمّا أقصاه و من ماری سفیهّا أرداه، و اذکروا أخاکم اذا غاب عنکم بأحسن ما تحبّون أن تذكروا اذا غبتم عنه، و

اعملوا عمل من يعلم أنه مجازی بالاحسان، مأخوذ بالاجرام. امام جعفر صادق (علیه السلام) به اصحاب خود فرمود: کلامی را از من بشنوید که برایتان از درهم اندوخته بهتر است: هیچ کدامتان به سخنان بی فایده لب نگشائید، و بسیاری از گفتارهای سودمند را نیز رها کنید مگر در جایی که باید گفت: زیرا چه بسا گوینده ای که بی موقع سخن می گوید و خود را بدان واسطه گرفتار می کند، و هیچ یک از شما با شخص بردبار یا نادان و سفیه به مراء و جدال نپردازد، زیرا کسی که با انسان حلیم و بردبار جدال و کشمکش کند، حلیم او را از پای در آورد و محکوم سازد، و کسی که با سفیه جدال کند، او را خوار و پست کند، و اگر برادران از شما دور و غایب شد، او را یاد کنید به بهترین صورتی که دوست دارید، هنگام غیبت شما، او شما را یاد کند، و مانند کسی عمل کنید که میدانند در مقابل خوبیها پاداش خوب خواهد داشت، و در مقابل جرم و گناه عقوبت خواهد یافت. عن ابي عبدالله، عن آبائه، عن علي (عليه السلام) قال ثلاث منجيات: تكف لسانك، و تبكي على خطيئتك، و يسعك بيتك. حضرت علي (عليه السلام) فرمود: سه چیز نجات دهنده است: ۱. زبانت را از گفتن باز داری، ۲. بر گناهانت گریه کنی، ۳. خانه ات وسیع باشد. عن ابي جعفر (عليه السلام) قال: قال يا فضيل بلغ من لقيت من مواليك السلام و قل لهم اني اقول: اني لا اغني عنهم من الله شيئا الا بورع، فاحفظوا السنتكم، و كفوا ايديكم، و عليكم بالصبر و الصلاة ان الله مع الصابرين. فضيل بن يسار گوید: امام باقر (عليه السلام) فرمود: ای فضیل! از دوستان ما هر که را دیدی سلام برسان و از طرف من به آنان بگو: من نمی توانم در مقابل کارهای ناشایسته شما پیش خدا وساطت کنم مگر اینکه ورع و پارسائی داشته باشید، پس زبانتان را حفظ کنید، و دست خود را (از تعدی) باز دارید، و بر شما باد به صبر و نماز که خدا با صابران است. عن جعفر بن محمد، عن أبيه عن آبائه: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أن علي لسان كل قائل رقيباً، فليتق الله العبد و لينظر ما يقول. امام صادق از پدرش و او از پدرانش علیهم السلام نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود بر زبان هر گوینده ای مراقبی است (که گفتارش را ثبت و ضبط می کند)، پس بنده باید از خدا بترسد و توجه کند که چه می گوید. عن جعفر عن أبيه عن جده قال: من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه.

امام صادق از پدرش، از جدش علیهم السلام نقل کرده که فرمود: ترک و رها کردن کارهای بیهوده، دلیل خوبی و درستی اسلام انسان است. (آداب معاشرت با مردم در سیره و سخن پیشوایان ترجمه کتاب العشرة وسایل الشیعه)

۲۶- خیانت به مشورت خواه

اگر کسی به خاطر مشورت کردن سراغ آمده باید تا جایی که می توانیم به او راست بگوییم و او را یاری کنیم و در حقیقت امین او باشیم و در مشورت دادن به او «بخاطر مسائل سیاسی، حزبی، جناحی، شخصی، خانوادگی، رقابت و...» خیانت نکنیم. حضرت علی علیه السلام

می فرمایند: خیانت تسلیم شونده و طرف مشورت دردآورترین امرهاست و بزرگترین شرها و سبب عذاب و سختی روز قیامت. (غرر الحکم ۳۹۷) رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ فِي مَشُورَةٍ فَقَدْ بَرِئْتُ مِنْهُ. «عیون أخبار الرضا: ۲/۶۶/۲۹۶» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هرکه به مسلمانان در مشورتی خیانت کند، من از او بیزارم. عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَمَحْضْهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَهُ اللَّهُ لُبَّهُ. «بحار الأنوار: ۴/۷۵/۳۶» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هرکه برادر مؤمنش با وی مشورت کند و او صادقانه راهنماییش نکند، خداوند عقلش را از او بگیرد. الإمام علی علیه السلام: خِيَانَةُ الْمُسْتَشِيرِ وَالْمُسْتَشِيرِ مِنَ أَفْظَحِ الْأُمُورِ، وَأَعْظَمِ الشُّرُورِ، وَ مُوجِبُ عَذَابِ السَّعِيرِ. «غرر الحکم: ۵۰۷۵» امام علی علیه السلام: خیانت کردن به فرد تسلیم شده و شخص مشورت خواه، از شنیع ترین کارها و بزرگترین بدیهاست و موجب عذاب آتش فروزان می شود. عنه علیه السلام: ظَلَمَ الْمُسْتَشِيرُ ظُلْمًا وَ خِيَانَةً. «غرر الحکم: ۶۰۳۷» امام علی علیه السلام: ستم کردن به مشورت خواه، هم ستم است و هم خیانت. الإمام الصادق علیه السلام: مَنْ اسْتَشَارَ أَخَاهُ فَلَمْ يَنْصَحْهُ مَخْضُ الرَّأْيِ سَلَبَهُ اللَّهُ رَأْيَهُ. «المحاسن: ۲/۴۳۸/۲۵۲۱» امام صادق علیه السلام: هرکه با برادر خود مشورت کند و او خالصانه راهنماییش نکند، خداوند اندیشه او را از وی بگیرد. الإمام علی علیه السلام: لَا تَكُونَنَّ أَوَّلَ مُشِيرٍ، وَ إِيَّاكَ وَ الرَّأْيَ الْفَاطِرَ، وَ تَجَنَّبِ ارْتِجَالَ الْكَلَامِ، وَ لَا تُثِيرْ عَلَى مُسْتَبِدٍّ بِرَأْيِهِ، وَ لَا عَلَى وَغْدٍ، وَ لَا عَلَى مُتَلَوِّنٍ، وَ لَا عَلَى لَجُوجٍ، وَ خَفِ اللَّهَ فِي مُوَافَقَةِ هَوَى الْمُسْتَشِيرِ؛ فَإِنَّ التَّمَّاسَ مُوَافَقَتِهِ لُؤْمٌ، وَ سُوءُ الْإِسْمَاعِ مِنْهُ خِيَانَةٌ. «الدرّة الباهرة: ۳۱» امام علی علیه السلام: [در مشورت] نخستین کسی مباش که نظر می دهد و از اظهار رأی خام و ناپخته بهره‌یز و از ناسنجیده گویی دوری کن و به آدم خودرأی و سست اندیش و دمدمی مزاج و لجوج مشورت مده و از خدا بترس و سعی نکن در مشورت، مطابق میل و هوس مشورت خواه نظر دهی؛ زیرا که باب میل او مشورت دادن پستی است؛ و خوب گوش ندادن به حرفهای او خیانت است. امام علی (ع): نسبت به کسی که از تو مشورت می‌خواهد نیکوخواه و درستگو باش. «مستدرک جلد ۲ صفحه ۶۶، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۲» امام صادق (ع): لقمان به پسرش گفت: چون با گروهی سفر کنی، در کار خود و ایشان با آنان بسیار مشورت کن... و چون تو را بر حق گواه گیرند، گواه ایشان باش. و اگر از تو مشورت خواهند، بکوش تا نظر درست به ایشان بدهی. سپس تا نیک نظر نکنی و امر بر تو آشکار نشود، رأی خود را ظاهر مساز؛ و تا در مشورتی بر پا نخیزی و ننشینی، و نخوابی و نخوری و نماز نگزاری، و فکر و حکمت خویش را در آن به کار نگیری، به اظهار رأی اقدام مکن، که هرکس نیکخواه محض مشورتخواهان نباشد، خدای متعال رأی و امانت را از او خواهد گرفت. «کافی جلد ۸ صفحه ۳۴۸، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۲». وظیفه ی ما در اموری که تخصص نداریم و فکرما، عقل ما، علم ما، تجربه ما، در حدّی نیست که صلاح و فساد خود و یا

کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم تشخیص دهیم با ید به شخصی عالم یا عالم‌تر از خودمان ، عاقل یا عاقل‌تر از خودمان ، با تجربه یا با تجربه‌تر از خودمان ، متخصص یا متخصص‌تر از خودمان در آن کار ، مراجعه کنیم و با او مشورت کنیم و از علم و تجربه و تخصص او استفاده کنیم «البته با کنار گذاشتن تکبر ، غرور ، خودخواهی و خان منشی و...» امام صادق (ع) فرمود : پیامبر اکرم (ص) فرمود : نظر خواستن از عاقل نیک‌خواه ، مبارک است و رشد و توفیقی است از خدای بزرگ ؛ پس چون ناصح عاقل نظری داد ، مخالف آن عمل مکن که باعث هلاکت است . «بحارالانوار جلد ۹۱ صفحه ۲۵۴ ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۳» امام علی (ع) : نافرمانی شخص خیرخواه مهربان و عالم و آزموده ، سبب سرگردانی میشود و پشیمانی به بار می آورد . «نهج البلاغه ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۳» امام کاظم (ع) فرمود : ای هشام ! همنشینی با دینداران شرف دنیا و آخرت است . و مشورت کردن با عاقل ناصح یمن است و برکت و رشد ، و توفیقی است از خدا ؛ پس چون عاقل ناصح به تو رایی اظهار کند ، از خلاف کردن آن بپرهیز ، که سبب تباهی و هلاکت است . «تحف العقول ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۳» امام صادق (ع) فرمود : با مردان عاقل مشورت کن که جز به نیکی فرمان نمیدهند . و از مخالفت رای ایشان بپرهیز که ، مخالفت کردن با شخص پرهیزگار عاقل ، سبب تباهی دین و دنیا است . «بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۰۱ - از کتاب ((المحاسن)) ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۴» مراعات حکمت در رایخواهی : پیامبر (ص) : ای علی ! از آدم ترسو مشورت مخواه ، که راه خروج را بر تو تنگ میکند ؛ و از بخیل راه مخواه ، که تو را از رسیدن به مقصود باز میدارد ؛ و با حریص رایزنی مکن که حرص را در نظرت می آراید . و بدان ای علی ، که ترس و بخل و حرص یک غریزه است که همه از بدگمانی نسبت به خدا (و فضل خدا) پدید می آید . «خصال شیخ صدوق ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۱۹» امام علی (ع) : در مشورت خود سه کس را راه مده : بخیل را ، که تو را از بخشندگی منحرف میکند و از فقر می ترساند ؛ و ترسو را ، که سبب سست شدن تو در کارها میشود ؛ و حریص را ، که حرص و آز را به ناحق در نظر تو می آراید . «نهج البلاغه ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۰» امام صادق (ع) : در کارهای خود - که از نظر دین نیز جایز باشد - با کسی مشورت کن که در او پنج خصلت باشد : عقل و بردباری و آزمودگی و خیرخواهی و پرهیزگاری . «بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۰۳» ((از کتاب { مصباح الشریعه })) ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۰» امام صادق (ع) فرمود : (به هنگام رایزنی) نخستین رای دهنده مباش ؛ و از رای ناپخته بپرهیز ؛ و از بدیهه گویی و بی اندیشه سخن گفتن دوری کن ؛ و به انسانهای خودرای ، و احمق و فرومایه ، و متلون ، و لجوج نظر مده ! و از خداوند بترس از اینکه (مصلحت واقعی را در نظر نگیری و) به دلخواه مشورتخواه رای دهی ! زیرا که دلخواه او را در نظر گرفتن (در مقام مشورت) پستی است ؛ چنانکه درست گوش ندادن به سخنان او (و دقت نکردن در آنها) نیز خیانت است . «بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۰۴ ، ((از کتاب

{ مصباح الشریعه })) ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۰ امام علی (ع) : مشورت کردن با نادان ترسو خطرناک است. «غررالحکم ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۱ امام صادق (ع) : در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدای بزرگ بترسند. «بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۹۸ ، الحیة جلد ۱ صفحه ۳۲۱ امام علی (ع) فرمودند : در مشورت خود ، هیچ بخیلی را دخالت مده ، که تو را از بخشیدن مال باز می دارد ، و از فقیر شدن میترساند. «نهج البلاغه ، الحیة جلد ۶ صفحه ۱۰۱» مشاوره گاهی آسیبهایی هم دارد که باید آسیب های مشاوره را بشناسیم : برخی از آسیب های مشاوره ، از بی شایستگی مشاور بر می خیزد. بدین گونه که مشاور ویژگی هایی دارد که مشورت با او ، به زیان آدمی تمام می شود. برخی ویژگی های منفی عبارتند از : ۱. خامی و ناپختگی مشاور ، انسان بی تجربه نمی تواند ، مسائل را با دقتی لازم و در خور بررسی و رأی درست را صادر کند. در حقیقت ، بخشی از خردمندی انسان بر اثر آموزش و پندپذیری از تجربه های دیگران شکل می گیرد و چون انسان خام ، به اندازه کافی خردمند نیست ، مشورت با او نیز به مشکلات آدمی دامن می زند و بدو زیان می رساند. ۲. کم آگاهی مشاور ، انسان کم آگاه ، تنها در کارها و مسائل بسیار سطحی می تواند اظهار نظر کند ؛ زیرا بر اثر مطالعه کم و به دنبال آشنا نبودن او با برخی امور مورد نیاز انسان ، انگاره های فکری این دسته افراد ، ناکامل و کم محتواست. امام علی علیه السلام فرمود : «دانش کسب کنی تا به شما زندگی و بالندگی بخشد.» پس عامل رشد و بالندگی فکری انسان ، مطالعه و دانش اندوزی است که در پی آن می توان ، خدمات فکری ارزنده ای به دیگران ارائه داد. ۳. ردیلت و پستی مشاور ، انسان های پست و بی ارزش ، از درک کردن جنبه متعالی امور ناتوان هستند و از سیر عقلانی در آن محدوده بی نصیب می مانند. این اشخاص ، به دلیل چیرگی هوای نفس بر عقل شان ، کمتر خیرخواه جز خود و بیشتر به دنبال خواسته های خود هستند تا دیگران. ۴. بخیل بودن مشاور ، حضرت علی علیه السلام در عهدنامه گران قدر خویش خطاب به مالک اشتر نخعی - هنگامی که او فرمانروای مصر بود - فرمود : «فرد بخیل را به عنوان طرف مشاوره ات قرار نده ؛ زیرا انسان بخیل ، تو را از سخاوت باز می دارد و فقر را برای تو جلوه می دهد.» انسان های بخیل ، آینده ای ناروشن برای مشورت خواهان خود ترسیم می کنند و به او ترس از فقر و بیچارگی را القا می کنند. تلقین و ایجاد این حس در افکار مراجعه کنندگان مشورت ، سبب بازنگری فرد بخیل در سخاوت او می شود و او را با دلایلی از جمله امنیت اقتصادی در آینده ، به حفظ و نگاه داری دانش و ثروت تشویق می کند و او را از بذل و بخشش آنها باز می دارد. ۵. ترسو بودن مشاور ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عهدنامه خویش به مالک اشتر فرمود : «مشاور تو ترسو نباشد.» ویژگی ترس در مشاور ، سبب می شود که مشورت خواهان را نیز به انجام دادن امورشان ناتوان سازد ، زیرا کارهای ناچیز را در نظر او بزرگ و کارهای مهم را بی ارزش جلوه می دهد. انسان ترسو ، همواره دچار ضعف تمرکز حواس و محروم از

دقیق اندیشیدن است و نمی تواند، تصویری حقیقی از امور را ارائه دهد. ۶. خائن بودن مشاور، نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «من از فردی که در مشورت با مسلمانی نیرنگ به کار می برد، بیزارم». این خیانت می تواند، نمودهای متفاوتی داشته باشد. از جمله اینکه، مراجعه کننده با اعتماد کردن به مشاور، بسیاری از اسرار خود را در اختیار او می گذارد، ولی مشاور با سوءاستفاده از اعتماد مشورت کننده، به راحتی آنها را برای دیگران بازگو و زیان حیثیتی جبران ناپذیری را به او تحمیل می کند؛ یا اینکه در راهنمایی کردن مشورت خواه، مصلحت ها و منفعت های او را نادیده می گیرد و در حقیقت، به فکر منفعت خود می افتد و حتی او را از پیمودن درست مسیر خارج می سازد. از این رو، حضرت علی علیه السلام فرمود: «خیانت به کسی که اسلام را پذیرفته است و به کسی که راهنمایی می جوید، از بی رحمانه ترین کارها و بزرگ ترین بدی هاست و عذاب دوزخ را در پی دارد». نادیده انگاشتن سخنان مشاور از سوی مشورت کننده: از دیگر آسیب های مشورت که این بار از مشورت کننده سر می زند، این است که مشورت کننده با وجود شنیدن سخن صاحب نظران و عاقلان، برخلاف راه کارهای آنان عمل کند و از راهنمایی های آنها برای خود هیچ بهره ای نبرد. امام علی علیه السلام می فرماید: «پیکار و مخالفت با دیدگاه ها، از میان برنده مشورت است». کار کردن برخلاف شیوه عقلانی، تنها به شکست می انجامد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «از فرد عاقل راهنمایی بخواهید و از پیشنهاد او رو مگردانید که پشیمان می شوید».

۲۷- شوخی بیجا

شوخی اگر برای شادی و لذت باشد خوب است اما اگر نا به جا باشد مورد قبول نیست و اسلام آن را نکوهش می کند و افراط شوخی باعث دشمنی و بدبختی است. افراط نمودن در شوخی سبب جدایی انسان ها از همدیگر است. امیرالمومنین علی علیه السلام می فرمایند: بپرهیز از شوخی و بازی و مزاح و خنده و سخنان بی فایده و باطل. چاشنی کارهای جدی با کمی شوخی هم خوب نیست! و در جایی دیگر می فرمایند: أَعْقِلُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ جِدَّهُ هَزَلَهُ وَ اسْتَظْهَرَ عَلَيَّ هَوَاهُ بَعْقَلَهُ؛ عاقل ترین مردم کسی است که کارهای جدی او بر شوخی اش غالب باشد و کمک گیرد از عقل خود برای غلبه بر هوا و خواهش خود. امام باقر علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَجِبُ الْمُدَاعَبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَفَثٍ؛ «کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۴» خداوند عزوجل دوست دارد کسی را که در میان جمع شوخی کند به شرط آن که ناسزا نگوید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: إِنِّي أَمَرْتُحُ وَ لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا، «شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶، ص ۳۳۰» من شوخی می کنم، اما جز حق نمی گویم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: الْمُؤْمِنُ دَعِبٌ لَعِبٌ وَ الْمُنَافِقُ قَطِيبٌ غَضِبٌ؛ «تحف العقول ص ۴۹» مؤمن شوخ و شنگ است و منافق اخمو و عصبانی. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: أَتَتْ امْرَأَةً عَجُوزًا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَا تَدْخُلِي الْجَنَّةَ عَجُوزًا، فَبَكَتْ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَسْتَ يَوْمِيذٍ بِعَجُوزٍ، قَالَ اللَّهُ

تعالی: (إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا)؛ «تنبيه الخواطر ج ۱، ص ۱۱۲» پیر زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمودند: پیر به بهشت نمی رود. پیرزن گریست. حضرت فرمودند: تو در آن روز پیر نخواهی بود. خدای متعال می فرماید: «ما آنان را آفرینش نوینی بخشیدیم و همه را دوشیزه قرار دادیم». امام کاظم علیه السلام: كَانَ يَأْتِيهِ الْأَعْرَابِي فَيَهْدِي لَهُ الْهَدِيَّةَ ثُمَّ يَقُولُ مَكَانَهُ أَغْطِنَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا فَيُضْحِكُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ كَانَ إِذَا اغْتَمَّ يَقُولُ مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِي لَيْتَهُ أَتَانَا. «كافي (ط-الاسلاميه) ج ۲، ص ۶۶۳، ح ۱» بادیه نشینی بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و برای آن حضرت هدیه می آورد و همان جا می گفت: پول هدیه ما را بده و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خندیدند. آن حضرت هرگاه اندوهگین می شدند، می فرمودند: آن بادیه نشین چه شد؟ کاش نزد ما می آمد. امام علی علیه السلام: كَثُرَةُ الْمِرَاحِ تَذْهَبُ الْبَهَاءَ وَ تَوْجِبُ الشَّحْنَاءَ؛ «عیون الحكم و المواعظ ص ۳۹۰، ح ۶۶۱۱» شوخی زیاد، ارج و احترام را می برد و موجب دشمنی می شود. امام علی علیه السلام: مَنْ كَثُرَ مِرَاحُهُ اسْتَجْهَلَ «تصنيف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۲۲، ح ۴۴۷۲» هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می شود. امام علی علیه السلام: رَبُّ هَزَلٍ عَادِجِدًّا؛ «تحف العقول ص ۸۵» چه بسا شوخی ای که جدی می شود. امام هادی علیه السلام: الْهَزْءُ فُكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ، وَ صِنَاعَةُ الْجُهَالِ. «الدرة الباهرة ص ۴۳ - بحارالانوار (ط-بیروت) ج ۷۲، ص ۱۴۷، ح ۲۰» هزل گویی، شوخی کم خردان و کار نادانان است. امام صادق علیه السلام: إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَارِحْهُ وَ لَا تُمَارِهِ؛ «كافي (ط-الاسلاميه) ج ۲، ص ۶۶۴، ح ۹» هر گاه کسی را دوست داشتی، با او نه شوخی کن نه مجادله. پیامبر صلی الله علیه و آله: أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي رَبَضِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لِمَنْ تَرَكَ الْكَذِبَ وَ إِنْ كَانَ هَازِلًا وَ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ. «خصال ص ۱۴۴، ح ۱۷۰» من برای کسی که بگومگو را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگر چه به شوخی باشد، ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند، خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم. امام حسن عسکری علیه السلام: لَا تُمَارِ فَيَذْهَبُ بِهَاوُكٍ وَ لَا تَمَارِحْ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ «كافي (ط-الاسلاميه) ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷ - تحف العقول ص ۴۸۶» جدال مکن که ارزش می رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند. امام موسی کاظم علیه السلام: إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ؛ «كافي (ط-الاسلاميه) ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۹ - تحف العقول ص ۴۰۹ - من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۴۰۸، ح ۵۸۸۵ - بحارالانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۳۲۱» از شوخی (بی مورد) پرهیز، زیرا که شوخی نور ایمان تو را می برد. امام علی علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَيْسَرُ الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَاهُ مَغْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يَغِيضُ الْمُغْبَسَّ فِي وَجْهِ إِخْوَانِهِ؛ «كشف الریبه ص ۸۳» هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را

غمگین می دیدند، با شوخی او را خوشحال می کردند و می فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران (دینی) اش با ترشویی و چهره عبوس روبرو شود، دشمن می دارد. امام صادق علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَاعِبُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ «مستدرک الوسائل ج ۸، ص ۴۰۸، ح ۹۸۱۸» رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شوخی می کردند ولی جز حق چیزی نمی گفتند. گوشه ای آداب مزاح و شوخی که باید بدانیم و رعایت کنیم: (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸). شوخی منطقی و بحق باشد: شوخی به معنای بی ادبی، حرفهای لغو و بیهوده، سخن بیجا و نیش دار نیست. آن خوشمزگی که باعث آبرو ریزی افراد یا فاش شدن اسرار دیگران شود گناه است. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «أَتَى لَامَزَحَ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ براستی من مزاح می کنم، ولی جز حق بر زبان نمی آورم.» گروهی در محضر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نشستند بودند. مردی از اصحاب برخاست تا بیرون رود، ولی فراموش کرد کفشهای خود را بردارد، یکی از اصحاب کفشهای او را مخفی کرد. مرد بازگشت و گفت: کفشهای من کجاست؟ گفتند: ما کفشهای تو را ندیدیم. حضرت متوجه آنان شد و فرمود: چرا مؤمنی را می ترسانید؟ عرض کردند: شوخی می کنیم. حضرت دو یا سه بار سخن خود را تکرار فرمود: فكيف بروعة المؤمن؛ زجر دادن مؤمن چه زشت است؟ (الترغيب والترهيب، ج ۳، ص ۴۸۴) یکی از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ایشان پرسید: شخصی با گروهی نشسته است. بین آنان سخنانی گفته می شود و آنان با هم مزاح و شوخی می کنند و می خندند آیا اشکالی دارد؟ کسی در جلسه ای کلمه ای می گوید تا اهل مجلس را بخنداند، در نتیجه به اندازه فاصله آسمان تا زمین در قعر جهنم سقوط می کند. وای بر کسی که هنگام سخن، دروغ می بافد تا مردم را بخنداند!! حضرت فرمود: «لاباس مالم یکن، فظننت أنه عنی الفحش، ثم قال: إنَّ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كان ياتيه الاعرابي فيهدى اليه الهدية، ثم يقول مكانه: اعطنا ثمن هديتنا، فيضحك رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وكان اذا اغتمَّ يقول: ما فعل الاعرابي ليته اتانا؛ (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳) باکی نیست تا آنجا که نباشد - و گمانم که مقصودش فحش بود - [یعنی در صورتی که به فحش و هرزه گویی نکشد و فحش در آن نباشد]. سپس فرمود: شیوه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این گونه بود که عرب بیابانی نزدش می آمد و هدیه ای برایش می آورد و همانجا می گفت: بهای هدیه ما را بده، پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می خندید و هر زمان که اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.» بنابراین، بسیاری از شوخیهای رایج که با توهین و تمسخر فردی همراه است و یا شوخیهایی به نام قوم و مردم يك شهر همچون عرب، ترك، فارس و... نارواست. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَتَكَلَّمَ بِالْكَلِمَةِ فِي الْمَجْلِسِ، لِيُضْحَكَهُمْ بِهَا، فَيَهْوَى فِي جَهَنَّمَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ وَيِلُّ لِلَّذِي يَحْدُثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ الْقَوْمَ، وَيِلُّ لَهُ، وَيِلُّ لَهُ، وَيِلُّ لَهُ؛ (امالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۶ - ۵۳۷) کسی

در جلسه ای کلمه ای می گوید تا اهل مجلس را بخنداند، در نتیجه به اندازه فاصله آسمان تا زمین در قعر جهنم سقوط می کند. وای بر کسی که هنگام سخن، دروغ می بافت تا مردم را بخنداند!! وای بر او! وای بر او! وای بر او! ۲. شرایط زمان و مکان و روحیات شخصی باید رعایت شود: باید شرایط روحی، سنی و موقعیت زمانی طرف گفتگو رعایت شود. گاهی شخص مقابل، از نظر روحی آمادگی شوخی ندارد؛ مانند شوخی با شخص بیمار یا در حال خواب و مطالعه. در این موارد نباید با او شوخی کرد. اگر این نکته رعایت نشود، شوخی نقش صحیح خود را از دست خواهد داد و به جای نشاط، جنگ و نزاع ایجاد خواهد شد. بسیاری از کینه ها و برخوردها ابتدا از يك شوخی بی جا سرچشمه گرفته و به تدریج به نقطه خطرناکی رسیده است. (روزنامه اعتدال) ۳. در شوخی رعایت اعتدال بشود: اندازه شوخی را باید رعایت کرد. همچون نمک غذا که اگر زیاد باشد، از شوری نمی توان آن طعام را خورد و اگر کم باشد غذا بی مزه می شود و تنها در صورتی که نمک آن اندازه باشد غذایی مطبوع و خوشمزه می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الكامل من غلب جده هزله؛ (شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۶۲) انسان کامل، کسی است که جدی هایش بر شوخیهایش غالب باشد.» اندازه نگهدار که اندازه نکوست - هم لایق دشمن است و هم لایق دوست. ۴. شوخی متناسب سنی، جنسی و رعایت جهات شرعی باشد: مثلاً بانامحرم نباید شوخی کرد. ابوبصیر می گوید: «در کوفه به یکی از بانوان، درس قرآن می آموختم. روزی با او شوخی کردم. پس از آن خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم، آن حضرت فرمود: این چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟ من از شدت شرم صورتم را با دستم پوشاندم. امام علیه السلام فرمود: لاتعودنّ الیها؛ (بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۸) مبادا هرگز نزد آن زن برگردی!» در عصر امام سجّاد علیه السلام مرد یاهو گویی بود که مردم را با حرکات خنده آور خود می خنداند و مردم او را «دلّک» می خواندند. روزی از کنار امام علیه السلام رد شد و گفت: «این مرد، مرا خسته کرده است. هر کاری می کنم نمی خندد.» و برای اینکه بتواند امام علیه السلام را بخنداند، عباي آن حضرت را از دوشش برداشت و فرار کرد. حضرت به او اعتنایی نکرد. دیگران او را دنبال کردند و عبا را از او گرفتند و به حضور امام علیه السلام آوردند. امام علیه السلام فرمود: «او چه کسی بود؟» گفتند: «مردی دلّک و یاهو سراسر است که مردم مدینه را با کارهای خود می خنداند.» فرمود: «به او بگوئید: إِنَّ لَّه یوما یخسر فیہ المبطّلون؛ (بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۸) قطعاً خداوند متعال روزی دارد که در آن روز - قیامت - [یاهو سرایان و] بیهوده گرایان زیان می بینند.»

۲۸ - پرگوئی کردن

پرگوئی در تداول عوام، پرگوئی. بسیارگوئی. روده درازی. پرحرفی کردن؛ پرگوئی کردن. روده درازی کردن. پرچانگی کردن. پرخاصیتی. حرف مفت زدن، ورزیدن، ورورکردن. مثلی است که میگویند زیاد حرف زدن در قرآن خوش است. که گاهی یکی از پرحرفی دیگری خسته میشود این را

میگوید. یا شخصی خیلی زیاد حرف میزند طرف دیگر میگوید سرما بردی. یا کلاهش را میگذارد جلو طرف میگوید تو با این کلاه حرف بز من کاردارم. سخن بیهوده گفتن یعنی تکلم درباره چیزی که نه فایده دنیوی دارد و نه سود اخروی. و پرگوئی و هرزه گوئی اعم از آن است. زیرا زیاده سخن گفتن شامل سخن بی فایده و سخن بیش از قدر حاجت نیز می شود. کسی که می تواند با یک کلمه مقصود خود را بگوید: اگر دو کلمه بگوید کلمه دَوَم زیاد است، یعنی زیاده بر نیاز است. و شکی نیست که سخنان بی فایده گفتن مذموم است اگر چه گناه و حرام نباشد. و این صفت ناشی از پستی قوه شهویّه است، زیرا انگیزه آن جز مجرّد میل و هوای نفس نیست. کسی که گرفتار پرگوئی است بالتّبع گرفتار زیاده گوئی و یاوه گوئی و گزافه گوئی هم هست چون با چند دقیقه حرف زدن حرفهای حق، صحیح، راست و درست تمام میشود بخاطر کم نیاموردن به حرفهای یاوه و گزافه و باطل «غیبت، دروغ، تهمت، افتراء، لغو، لہو، و...» روی میآورد «گاهی تعمداً و گاهی هم ناخودآگاه به آن سمت کشیده میشود» خدای متعال میفرماید: مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۵۰:۱۸) انسان هیچ سخنی را بر زبان نمیآورد مگر این که همان دم فرشته ای مراقب و آماده برای ضبط آن است. «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت و پرگوئی می کرد، حضرت به او فرمود: زبان تو چند پوشش دارد؟ گفت: دو لب و دندانهایم. فرمود: آیا در این نکته ای نیست که جلوی سخنت را بگیرد؟». و در روایتی دیگر است: «حضرت این را به مردی گفت که او را ثنا می گفت و در گفتار زیاده روی و افراط می کرد، سپس فرمود: به آدمی چیزی بدتر از زیادی زبان داده نشده». و روایت است که: «گروهی از بنی عامر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند، و به مدح و ثناء حضرت پرداختند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سخن خود را بگوئید، شیطان شما را از راه بیرون نبرد!». و مراد آن حضرت این است که: زبان اگر به ثنا گشوده شود، و لو به راستی، بیم آن است که شیطان او را به زیادتیر از آنچه نیاز دارد وادارش کند و از راه بیرونش برد. یکی از صحابه گفته است: «گاه مردی با من سخن می گوید که میل و رغبت من به پاسخگوئی بیشتر از رغبت من به آب سرد است، و لیکن پاسخ دادن را از بیم زیاده گوئی ترک می کنم». یکی از بزرگان گوید: «هرکه پرگوئی کند دروغش بسیار است». عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال كان المسيح (عليه السلام) يقول: لا تكثروا الكلام في غير ذكر الله، فإنّ الذين يكثرون الكلام في غير ذكر الله قاسية قلوبهم ولكن لا يعلمون. امام صادق (عليه السلام) فرمود: حضرت مسیح (عليه السلام) می فرمود: در غیر ذکر خدا پرگوئی نکنید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا پرگوئی می کنند، سنگدل (قسی القلب) می باشند ولی نمی دانند، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياه و حضر عذابه. امام صادق (عليه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که فرمود: کسی که گفتار خود را

جزو اعمال و رفتار خود حساب نکند، اشتباهاتش زیاد، و عذابش رسیده است. عن جعفر بن ابراهیم قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من رأى موضع كلامه من عمله قلّ كلامه إلا فيما يعنيه. جعفر بن ابراهیم گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: کسی که جایگاه گفتار خود را در میان اعمال خویش ببیند، گفتارش کم می شود مگر در اموری که برایش مهم و مفید است. عن أبي عبد الله (عليه السلام) في رسالته الى أصحابه قال: فاتقوا الله و كفوا ألسنتكم إلا من خير الى أن قال: و عليكم بالصمت إلا فيما ينفعكم الله به من أمر آخرتكم و يأجرکم عليه و أكثروا من التهليل و التقديس و التسبيح و الثناء على الله و التضرع اليه و الرغبة فيما عنده من الخير الذي لا يقدر قدره، و لا يبلغ كنهه أحد، فاشغلوا ألسنتكم بذلك عما نهى الله عنه من أقاويل الباطل التي تعقب أهلها خلودا في النار من مات عليها و لم يتب الى الله و لم ينزع عنها. امام صادق (عليه السلام) در رساله ای که برای اصحاب خود نوشت فرمود: پس از خدا بترسید و زبان خویش را بازدارید مگر از خیر... و بر شما باد سکوت مگر در امور آخرت که خدا آنرا برای شما سودمند دانسته و بدان پاداشتان می دهد، و زیاد بگوئید: لا اله الا الله، سبحان الله، الحمد لله، و او را تقدیس و ستایش کنید و در مقابل او تضرع و فروتنی نموده، از نعمتها و خیرات بی کران او که هیچ کس اندازه آن را نمی داند و نمی تواند به حقیقت آن پی ببرد درخواست کرده به آن امیدوار باشید، و زبان خود را به این امور مشغول سازید، نه چیزهایی که خدا آنها را ممنوع ساخته و گفتارهای باطلی که اگر انسان از آن توبه نکند و دست برندارد و با آن حال ازدنیا برود، موجب می شود که برای همیشه گرفتار آتش دوزخ گردد. محمد بن علی بن الحسین قال: مرّ أمير المؤمنين (عليه السلام) بر رجل يتكلم بفضول الكلام بوقوف عليه ثم قال يا هذا انك تملی علی حافظیک کتابا الی ربك فتكلم بما يعنیک و دع ما لا یعنیک. أمير المؤمنين (عليه السلام) بر مردی گذشت که سخنان بی ارزش می گفت، حضرت در کنار او درنگ کرد و فرمود: فلانینگ تو برای دو فرشته محافظ خود مطالبی را املا می کنی که آنها آن را به نزد پروردگارت می برند، پس مطالبی بگو که به دردت می خورد و مطالب بیهوده را واگذار. قال أمير المؤمنين (عليه السلام) جمع الخیر کلّه فی ثلاث خصال: النظّر و السکوت و الکلام، فکلّ نظر لیس فیہ اعتبار فهو سهو، و کلّ کلام لیس فیہ ذکر فهو لغو، و کلّ سکوت لیس فیہ فکره فهو غفلة فطوبی لمن کان نظره عبّرا و صمته تفکرا، و کلامه ذکرا، و بکی علی خطیئته، و أمن الناس شره. و باز از أمير المؤمنين (عليه السلام) نقل کرده که فرمود: همه خوبیها در سه خصلت جمع شده: نگاه، سکوت و گفتار، پس هر نگاهی که در آن توجه و عبرت نباشد سهو و غفلت است، و هر کلامی که در آن ذکر نباشد لغو و بیهوده است، و هر سکوتی که در آن تفکر نباشد غفلت و فراموشی است. پس خوشا به حال کسی که نظرش عبرت، سکوتش تفکر، و گفتارش ذکر باشد، و بر گناهانش بگریزد، و مردم از شر او در امان

باشند، عن جعفر بن ابراهیم قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: من ماز موضع كلامه من عقله قلّ كلامه فيما لا يعنيه. جعفر بن ابراهیم گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: کسی که جایگاه گفتار خود را در رابطه با عقلش تشخیص دهد (و سنجیده سخن بگوید) در امور بی فایده کمتر سخن خواهد گفت. قال: و قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إياكم و جدال المفتون فإنّ كلّ مفتون ملقى حجّته الى انقضاء مدّته فإذا انقضت مدّته أحرقتة فتنته بالنار.

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: از بحث و جدال با شخص عاشق و شیدا بپرهیزید زیرا حجت و دلیل عاشق تا پایان عشقش بی اعتبار است، و هنگامیکه مدتتش بسر رسید، عشقش او را به آتش خواهد سوخت. عن أبي أراكة قال: سمعت علياً (عليه السلام) يقول: إنّ لله عبدا كسرت قلوبهم خشية الله فاستنكفوا من المنطق، و أنّهم لفصحاء ألباء نبلاء، يستبقون اليه بالأعمال الزاكية لا يستكثرون له الكثير و لا يرضون له القليل يرون أنفسهم أنّهم شرار، و أنّهم لأكياس الأبرار. أبو أراكة گوید: از علی (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: خدا را بندگانانی است که خشیت و ترس خدا دل‌هایشان را درهم شکسته، و از گفتار باز مانده اند، در حالیکه ایشان خوش بیان، عاقل و فرزانه هستند، با اعمال پاک و شایسته بسوی خدا می شتابند، اعمال زیاد را بر او زیاد نمی شمارند، و به عبادت کم برای او خشنود و راضی نیستند، خود را بندگان بدی می دانند، در صورتیکه آنها انسانهای زیرک و خوبی هستند. عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) قال: الكلام ثلاثة: فراج و سالم و شاحب، فأما الراج فالذي يذكر الله و أما السالم فالذي يقول: أحبّ الله، و أما الشاحب فالذي يخوض في الناس. أميرالمومنین (عليه السلام) از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نقل کرده که فرمود: گفتار و سخن بر سه قسم است: سودمند، سالم و متغیّر، کلام سودمند آن است که ذکر خدا باشد، و کلام سالم آنست که انسان بگوید: خدا را دوست دارم، و اما کلام متغیّر (شاحب) آن است که درباره مردم باشد (مانند عیب جوئی و غیبت و...) عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعت ابي يقول: من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه. امام صادق از پدرش (عليه السلام) شنیده که فرمود: از حسن و خوبی اسلام انسان این است که آنچه بی فایده است ترک کند. (آداب معاشرت با مردم در سیره و سخن پیشوایان ترجمه کتاب العشرة وسایل الشیعه) امام علی علیه السلام: إياك و ما يستهجن من الكلام فإنه يحبس عليك اللئام و يُنفّر عنك الكرام. «تصنيف غررالحکم و دررالكلم ح ۴۱۷۴ ص ۲۱۴» از به زبان آوردن سخنان زشت بر حذر باش. زیرا فرومایگان را گرد تو جمع می کند و گرانمایگان را از تو فراری می دهد. امام باقر علیه السلام: في قول الله عزّ و جلّ و قولوا للناس حسناً قال قولوا للناس أحسن ما تُحبُّون أن يُقال لكم فإنّ الله عزّ و جلّ يبيغض اللعان السباب الطعان على المؤمنين الفاحش المتفحش السائل الملحف و يحبّ الحيي الحليم الغفيف المتعفف.

«امالی (صدوق) ص ۲۵۴» درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویند» فرمود:

بهترین سخنی که دوست دارید مردم به شما بگویند، به آنها بگویید، چرا که خداوند، لعنت کننده، دشنام دهند، زخم زبان زن بر مؤمنان، زشت گفتار، بدزبان و گدای سمج را دشمن می دارد و با حیا و بردبار و عقیف پارسا را دوست دارد. امام صادق علیه السلام: **الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتُخْبِثُ نَفْسُهُ فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فَبَيْنَكَ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا خِلَافَ مَا سَمِعْتَ مِنْهُ.** «کافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۶» سخن سه گونه است: راست و دروغ و اصلاح میان مردم به آن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟ فرمودند: از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر سخن به گوش او برسد، ناراحت می شود. پس تو آن دیگری را می بینی و برخلاف آنچه شنیده ای، به او می گویی: از فلانی شنیدم که در خوبی تو چنین و چنان می گفت. امام صادق علیه السلام: **كَلَامٌ فِي حَقِّ خَيْرٍ مِنْ سَكُوتٍ عَلَى بَاطِلٍ؛ «من لا يحضره الفقيه ج ۴، ص ۳۹۶»** سخن گفتن درباره حق، از سکوتی بر باطل بهتر است. حضرت مسیح علیه السلام: **خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ.** «محاسن ص ۲۳۰، ح ۱۶۹» حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: **من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فليقل خيرا، «کافی (ط - الاسلامیه) مقدمه ص ۶»** او یسکت هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن خیر بگوید یا سکوت نماید. امام باقر علیه السلام: **خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِنَّ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا.** «تحف العقول ص ۲۹۱» سخن طیب و پاکیزه را از هر که گفت بگیرید، پیامبر صلی الله علیه و آله: **إِيَّاكَ أَنْ تَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ أَوْ تَمْشِي وَ تَتَكَلَّمَ فِي غَيْرِ أَدَبٍ.** «اعلام الدین فی صفات المومنین ص ۲۷۳» از خندیدن بی تعجب [و بی جا] یا راه رفتن و سخن گفتن بی ادبانه بپرهیز. پیامبر صلی الله علیه و آله: **إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ يَدْبُرُهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَ إِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِالشَّيْءِ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ.** «تنبيه الخواطر ج ۱، ص ۱۰۶» زبان مؤمن در پس دل اوست، هرگاه بخواهد سخن بگوید درباره آن می اندیشد و سپس آن را می گوید اما زبان منافق جلوی دل اوست هرگاه قصد سخن کند آن را به زبان می آورد و درباره آن نمی اندیشد. امام سجاد علیه السلام: **الْمُؤْمِنُ يَصْمُتُ لِيَسْلَمَ وَ يَنْطِقُ لِيُغْنِمَ.** «الکافی (ط - الاسلامیه) ج ۲، ص ۲۳۱» مؤمن سکوت می کند تا سالم ماند و سخن می گوید تا سود برد. امام علی علیه السلام: **لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ؛ «تحف العقول ص ۷۴»** آنچه دوست نداری درباره ات گفته شود، درباره دیگران مگوی. امام سجاد علیه السلام: **پیامبر صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَ خَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ، وَ شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا.** «امالی (طوسی) ص ۳۳۷» بهترین سخن، کتاب خدا و بهترین روش، روش پیامبر صلی الله علیه و آله و بدترین امور بدعت هاست (پدیده های مخالف دین). پیامبر صلی الله علیه و آله: **خَيْرُ الْقُلُوبِ أَوْعَاها**

لِلْخَيْرِ وَ شَرُّ الْقُلُوبِ أَوْعَاها لِلشَّرِّ، فَأَعْلَى الْقَلْبِ الَّذِي يَعْبَى الْخَيْرَ مَمْلُوءٌ مِنَ الْخَيْرِ إِنْ نَطَقَ نَطَقَ مَأْجُورًا وَ إِنْ أَنْصَتَ أَنْصَتَ مَأْجُورًا؛ «جعفریات (اشعثیات) ص ۱۶۸» بهترین قلب‌ها، قلبی است که ظریفیت بیشتری برای خوبی دارد و بدترین قلب‌ها، قلبی است که ظریفیت بیشتری برای بدی دارد، پس عالی‌ترین قلب، قلبی است که خوبی را در خود دارد و لبریز از خوبی است. اگر سخن بگویند، سخنان در خور پاداش است و اگر سکوت کند، سکوتش درخور پاداش است. امام علی علیه السلام: إِذَا حَسَنَ الْخُلُقُ لَطَفَ النَّطَقُ؛ «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۵۵، ح ۵۳۸۵» با اخلاق نیکو، گفتار نرم می‌شود. زید بن ثابت: كُنَّا إِذَا جَلَسْنَا إِلَيْهِ صَ إِنْ أَخَذْنَا فِي حَدِيثٍ فِي ذِكْرِ الْآخِرَةِ أَخَذَ مَعَنَا وَ إِنْ أَخَذْنَا فِي ذِكْرِ الدُّنْيَا أَخَذَ مَعَنَا وَ إِنْ أَخَذْنَا فِي ذِكْرِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ أَخَذَ مَعَنَا. «مکارم الاخلاق ص ۲۱» هرگاه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌نشستیم، اگر در مورد آخرت صحبت می‌کردیم، ایشان هم با ما همان سخن را می‌گفتند و اگر در مورد دنیا صحبت می‌کردیم، ایشان هم چنین می‌کردند و اگر در مورد خوردنی و نوشیدنی صحبت می‌کردیم، ایشان هم با ما هم سخن می‌شدند. امام محمدباقر علیه السلام: قولوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ؛ «تحف العقول ص ۳۰۰ - امالی (صدوقی) ص ۲۵۴ - تفسیر العیاشی ج ۱، ص ۴۸» بهترین چیزی را که دوست دارید درباره شما بگویند، درباره مردم بگویید. امام محمدباقر علیه السلام: خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا؛ «تحف العقول ص ۲۹۱ - بحارالانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۷۰» سخن نیک را از هر کسی، هر چند به آن عمل نکند، فرا گیرید. امام موسی کاظم علیه السلام: قَلَّهَ الْمَنْطِقُ حُكْمَ عَظِيمٍ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ فَإِنَّهُ دَعَا حَسَنَةً وَ قَلَّهَ وَزَرَ وَ خَفَّهَ مِنَ الذُّنُوبِ. «تحف العقول ص ۳۹۴» کم گویی، حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی که آسایش نیکو و سبکباری و سبب تخفیف گناه است. امام صادق علیه السلام: أَصْدَقُ الْقَوْلِ وَ أْبْلَغُ الْمُؤَظَلَةِ وَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ كِتَابُ اللَّهِ. «من لا یحضره الفقیه ج ۴، ص ۴۰۲، ح ۵۸۶۸» راست‌ترین سخن و رساترین پند و بهترین داستان، کتاب خداست. امام علی علیه السلام: الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ. «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۲۱۱، ح ۴۰۸۱» سخن چون دواست، اندکش سودمند و زیاده‌اش کشنده است. گاهی انسان ولو زیاده گوئی کند اما سخنان زیبا میگوید که قابلیت استماع را دارد و گاهی هم زیاده گوی است و هم سخنان نازیبا دارد: سخن زیبا، آثار و برکت‌های فراوانی دارد و تنها نصیب کسی خواهد شد که زبان خود را به زیباگویی عادت دهد. امام زین العابدین علیه السلام، به پنج نمونه از آثار آن اشاره فرموده است: الْقَوْلُ الْحَسَنُ يُثْرِي الْمَالَ وَ يُنْمِي الرِّزْقَ وَ يُؤَخِّرُ فِي الْأَجَلِ وَ يُحَبِّبُ إِلَى الْأَهْلِ وَ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ. سخن زیبا مال و ثروت را زیاد می‌کند؛ روزی را افزایش می‌دهد، مرگ را به تأخیر می‌اندازد؛ آدمی را محبوب خانواده اش می‌سازد و او را وارد بهشت می‌کند. امام علی علیه السلام نیز خوش‌زبانی و نیک‌گفتاری را موجب زیاد شدن دوستان و کم شدن دشمنان می‌داند و می‌فرماید:

عَوْدَ لِسَانِكَ لِيَنَّ الْكَلَامَ وَ بَذَلَ السَّلَامَ يَكْثُرُ مُحِبُّوكَ وَ يَقِلُّ مُبْغِضُوكَ. زبانت را به نرم گویی و سلام دادن عادت ده تا دوستان تو بسیار و دشمنانت اندک شود. از سوی دیگر، آسیب های زبان نیز مسئله بسیار مهمی است که باید به طور جدی به آن توجه کرد. بدزبانی و سخنان زشت و بیهوده از عمده ترین این آسیب هاست. بعضی افراد بر اثر پرگویی و بیهوده گویی، ناسنجیده هر سخنی را بر زبان می آورند و به پی آمدهای آن توجه نمی کنند. رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ در اندیشیدن به عاقبت سخن پیش از بیان آن، می فرماید: مَنْ لَمْ يَحْسَبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَ حَصَرَ عَذَابُهُ. کسی که سخن خود را جزو اعمالش به حساب نیاورد [و بی پروا حرف بزند]، لغزش هایش بسیار و عذابش نزدیک شده است. شنیدن حکایت زیر در این باره بسیار آموزنده است. «آورده اند که مردی پارچه ای زربفت و گران بها بافته بود. با خود اندیشید که خوب است این طاقه زربفت را به سلطان هدیه کنم و جایزه ای بگیرم. از این رو، به دربار سلطان شتافت. اجازه ورود خواست و طاقه زربفت را تقدیم کرد. سلطان که از آن اثر هنری زیبا خوشحال و شگفت زده شده بود، از اطرافیان خود برای چگونگی استفاده از آن نظر خواست. یکی از آنان گفت: این پارچه برای انداختن روی مرکب شما مناسب است. دیگری آن را برای پوشش تخت سلطنت مناسب تر دانست. سوّمی گفت: برای پرده در کاخ سلطنتی شایسته تر است. سلطان گفت: خوب است نظر بافنده زربفت هنرمند را نیز جویا شویم، شاید نظر برتری داشته باشد. آن گاه رو به مرد پارچه باف کرد و پرسید: این پارچه زربفت برای چه مصرفی مناسب تر است؟ مرد بیچاره بدون آنکه عاقبت کار و موقعیت مجلس را بسنجد، سخن بیهوده ای را بر زبان جاری ساخت و گفت: قربان! به نظر حقیر، این پارچه فقط برای انداختن روی جنازه شما مناسب است». بدین ترتیب، این شخص نه تنها خود را از گرفتن جایزه سلطان بی بهره ساخت، بلکه خطری بزرگ نیز برای جان خود خرید.

پرگوئی بیشتر در مجالس «یا عروسی و یا عزا و یا استراحت بین جلسات اداری و یا جمع فامیلی» اتفاق میافتد که یک نفر در بین جمعیت اظهار فضل میکند و حرفهای یاوه و بیهوده و گاهی دوراز نزاکت میزند. لذا اینک ویژگیهای مجالس خوب را بر می شماریم: در قرآن کریم وقتی از بهشت، به عنوان محفل برگزیدگان و دوستان و پاکان درگاه الهی سخن به میان می آید، خداوند، پاکی از لغو و بیهوده گویی را یکی از ویژگی های برجسته آن می شمارد. آنان که در این دنیا به عشق و شوق حق تعالی از کارها و سخنان و افکار پوچ و غیر مفید دور بودند، آن گاه که به منظور پاداش، در جوار روضه جاوید خداوندی آرام می گیرند، مسلّم است که نه لغو می گویند و نه لغو می شنوند. در حقیقت، در مجلس ها و محفل ها، ما نیز باید چنین باشیم و از لغو و لهو بیهوده گوئی و... پرهیز کنیم و از چنین هم نشینی های بهشتی الگو برداریم و مانند آنان از بیهودگی دوری گزینیم؛ مجلسی که: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيُمَا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا. (واقعہ: ۲۵ و ۲۶) در آنجا سخنان بیهوده و گناه

آلود نشنوند و گفته نمی شود در آنجا، مگر سخنی که سلام است و سلام. بنابراین، آن گاه که مجالس دنیوی از سخنان بیهوده و گناه آلود به دور باشد، در حقیقت نسیمی از بهشت بر آن وزیده است. در آیه ای دیگر نیز با اشاره به پاکی و پیراستگی مجلس بهشتیان از لغو، می فرماید: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذَابًا؛ در آنجا سخن لغو و دروغی نمی شنوند. (نبأ: ۳۵) در حقیقت، این گروه در بهشتی جای دارند که «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً؛ در آن سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند.» (غاشیه: ۱۱) و همین امر، وجه تفاوت مجالس بهشتی با بعضی از نشست های دنیوی است. در برخی مجالس های دنیایی، افراد در باه وقت دیگران کمتر احساس مسئولیت می کنند و آن را با سخنانی لبریز می سازند که نه تنها نگفتن آنها ضرری ندارد، بلکه وانهادن این سخنان، مفید به حال همه خواهد بود. شاید عده ای کمتر به این فکر کنند که چه مقدار از گفته هایشان برای شنوندگان مفید بوده است؟ سخنانشان تا چه میزان از محتوا و مضمون عالی برخوردار است؟ آیا گفتارشان تاریکی جهلی را به روشنایی دانایی تبدیل کرده است؟ به علم و دانش حاضران افزوده یا فرصت های گران بهای آنان را به هدر داده است؟ با خود بیندیشیم که آیا در زندگی فقط در پی پر کردن اوقات فراغت هستیم یا به فکر استفاده بهتر از آنها و اساساً چقدر می کوشیم تا دیگران از فرصتی که در کنار ما هستند، بیشترین و بهترین بهره ها را ببرند. اگر می خواهیم مجالس دنیوی ما شباهت بیشتری به محفل های بهشتیان داشته باشد، باید پاسخی منطقی و شایسته برای پرسش های بالا داشته باشیم. در صورت بهره مندی از پاسخی نیکو، مطمئن خواهیم شد که نشست های دوستانه ما، الگوهایی کوچک و کامل از مجالس خوب خواهد بود، همان که بی شک خداوند نیز آن را پسندیده و پر برکت قرار داده است.

ترک جدال بی فایده

و تَرَكَ الْجِدَالَ فِيمَا لَا يَغْنِيهِمْ

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله ترک جدال بی فایده است

درگیریهای لفظی و قسم خوردن را جدال می گویند

تعریف جدل و به تعبیر دیگر احتجاج و به دیگر سخن مناظره :

جدال بر وزن فِعال یکی از مصادر باب مفاعله است و در معنای آن معارضه و بحث بین دو طرف که «معمولاً یکی حق و دیگری باطل است لحاظ شده است» (همان:ص ۹۳). برخی جدال را عبارت از آداب مناظره دانسته و گفته اند: جدال، عبارت است از: شناسایی قواعد، حدود و آداب استدلالی که به وسیله آن انسان به حفظ عقیده و رای‌ی یا طرد آن، رهبری می شود... (مقدمه ابن خلدون:ص ۴۵۷)

احتجاج «مطلوب ظهور حجت است» (فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات:ص ۱۰۱)، و «مراد حجت دلیل و برهان است» (لسان العرب:ج ۲ ص ۲۲۸)، یعنی اقامه مطلق دلیل برای اثبات مدعا که در نهایت یا با پذیرش و تسلیم مخاطب همراه است، و یا به غلبه و پیروی یک طرف و سکوت مخاطب منجر می شود (معرفت فطری خدا:ص ۸۷).

هدف از جدال و مناظره دو گونه است: الف) مناظراتی که با هدف دفاع از حقیقت، دفع شبهات و از بین بردن اوهام و سوء ظن ها، تصدیق عقاید مکتب حقه و دفاع از آن شکست دادن خصم یاوه گو و معاند به قصد یاری حق انجام گیرد. ب) مناظره هایی که با هدف تکذیب، رد و ابطال حق، شکست دادن خصم و ساکت کردن او با هر وسیله ای، نه به قصد وصول به حق، بدست آوردن شهرت و اظهار فضل و تهاجم بر دیگران با بیان ضعف آنها، فضیحت و تخریب دیگران باشد. از نظر اسلام مورد دوم مردود و حرام است، و افراد مناظره کننده با این اهداف طرد و مورد نکوهش قرار گرفته اند.

بر این اساس با توجه به آیات و روایات جدال دو گونه است:

جدال احسن و جدال غیر احسن.

در اسلام جدال احسن جایز است و از جدال غیر احسن نهی شده است.

امام حسن عسکری (علیه السلام) از اجداد طاهرینش، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند: جدال به غیر احسن حرام است، و خدای تعالی آن را بر شیعیان ما حرام کرده است (الاحتجاج:ج ۱ ص ۲۱).

جدال امری اخلاقی است

«جدال» امری اخلاقی است که در اخلاق اسلامی بدان پرداخته شده است. علمای اخلاق در بررسی آن از واژگان مترادفی همچون جدل، مرء و خصومت نیز استفاده می‌کنند. هرچند در علم منطق «جدل» یکی از اقسام صناعات خمس است و نظر به بعد اصطلاحی واژه دارد، اما از دیدگاه علمای دین بیشتر نمودی اخلاقی - اعتقادی دارد. اصولاً امری همچون جدال و مرء زمانی وقوع می‌یابد که طرفین بر سر موضوعی به ستیزه لفظی پرداخته به گونه ای که هر طرف فقط قصد مغلوب نمودن طرف مقابل را دارد. آنچه که از آیات قرآن کریم و روایات می‌توان دریافت این است که جدال همان ستیزه لفظی است هنگامی که موضوع آن امور اعتقادی باشد و هنگامی که موضوع ستیزه عام بوده و جنبه اخلاقی یابد مرء نامیده می‌شود. در هر صورت بنظر می‌رسد در زبان فارسی بکارگیری واژه جدل یا جدال در اخلاق به جهت سهولت بیشتر این واژگان نسبت به واژه مرء می‌باشد. در این رساله سعی شده است پس از بررسی لغوی و اصطلاحی «جدال» به چستی آن در حوزه اخلاق، انگیزه‌های صدور، انواع، آثار و درمان این رذیله اخلاقی از منظر آیات و روایات اسلامی پرداخته شود. در بررسی ترجمه آیات اخلاقی اناجیل، صراحتاً به مساله جدال و یا واژه و اصطلاحی مترادف با آن اشاره نشده است، اما در آنها موعظه‌هایی اخلاقی ایراد شده که مهرورزی و هم‌نوع دوستی را جانمایه اصلی کلام می‌کند؛ یقیناً ممانعت از جدال اخلاقی و یا مرء می‌توانند مصادیقی از آنها و یا مقدمه ای برای اکتساب مصادیق اخلاقی دیگر باشند.

جدل در لغت به معنای ستیزه جویی، سختگیری در خصومت و قدرت داشتن بر آن، شدت یافتن دشمنی، مقابله حجت با حجت، نزاع، مناقشه و مناظره است. (خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۶، ص ۷۹، چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم ۱۴۰۵، ذیل «جدل»، سعید شرتونی، اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، ذیل واژه، تهران ۱۳۷۴ ش، علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه، زیر نظر محمد معین، تهران ۱۳۲۵-۱۳۵۹ ش) لغت نامه دهخدا: جدال. [ج-] (ع مص) خصومت کردن با کسی. (منتهی الارب) (از آندراج). سخت خصومت کردن. (از اقرب الموارد). با کسی واکاویدن بخصومت. (تاج المصاادر بیهقی). پیکار. نبرد. رزم. جنگ. نزاع. مناقشه و خصومت. (ناظم الاطباء). جنگ و خصومت کردن. (غیاث اللغات). سختی در مخاصمت. گفتگو بر سیل منازعت و مغالبت. خصام. داوری. جدل. مجادله. در عربی مرادف قتال است که از کشش و کوشش با کسی کاویدن بدشمنی و دشمنی کردن باشد. (برهان): کنون که نام کنه بر دلم بتپید. چنان کجا دل بد دل تپد بروز جدال. آغاجی (لغتنامه اُسدی ص ۱۱۶). گفتگو. بحث. خلاف، چنانکه در عقیده تاریخی یا علمی. در اصطلاح عبارت است از نزاعی که به اظهار مذاهب و

تبیین آنها مربوط باشد. (از تعریفات جرجانی) : الْحَجَّ اشهر معلومات فمن فرض فيهنَّ الْحَجَّ فلا رَفَتْ و لا فسوق و لا جدال في الْحَجَّ . (قرآن ۲/۱۹۷). و جادلهم بالَّتِي هي احسن . (قرآن ۱۶/۱۲۵). قالوا يا نوح قد جادلتنا فاكثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين . (قرآن ۱۱/۳۲). || در اصطلاح فقهی ، یکی از اعمالی که بر شخص مُحَرَّم ممنوع است و آن گفتن «لا و الله و بلی و الله» باشد. (شرایع الاسلام باب الحج). صاحب مسالك: این تفسیری است که حضرت صادق و کاظم (ع) درباره جَدال کرده اند و صاحب شرائع هم آن را اختیار کرده است . (حاشیه شرائع، باب حج). بیستم از محرمات احرام ، جدال است و مراد به آنچه فرموده اند گفتن «لا و الله و بلی و الله است». و ظاهراً این است که جدال ، مجادله و معارضه و گفتگوئیست در امری که یکی اثبات و دیگری نفی کند، پس در مقام نفی مطلبی که طرف اثبات کند قسم یاد کند و بگوید: «لا و الله». یا در مقام اثبات مطلبی که طرف نفی نماید قسم یاد کند و بگوید «بلی و الله». (از مناسک فیض قمی) : از پس آن کس که تو خواهی برو - نیست مرا با تو جدال و مقال ، ناصر خسرو. اسب آرت سوی بدبختی برد - زین ز بخت بد فرو نه بی جدال . ناصر خسرو. - جنگ و جدال ؛ زد و خورد. کشمکش .

واژه جَدَل و جدال به طوری که راغب در مفردات می گوید از «جَدَلْتُ الْحَبْلَ» (طناب را محکم تابیدم) گرفته شده، گویی کسی که سخنان ستیزه جویانه می گوید می خواهد طرف مقابل را با زور از افکار و عقائدش دور سازد.

بعضی نیز گفته اند جدال در اصل به معنی کشتی گرفتن و تلاش بر زمین زدن دیگری است، و از آنجا که مشاجرات لفظی شباهت به آن دارد، این واژه در آن مورد نیز به کار رفته است.

البته جدال بر دو گونه است، جدال به حق و جدال به باطل که اولی ممدوح و دومی مذموم است، از این رو در قرآن مجید در یکجا می فرماید: «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ به آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». (نحل، آیه ۱۲۵). یعنی جدال به حق داشته باشید. در اینجا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مأمور به جدال به حق شده، و آن را در کنار حکمت و موعظه حسنه قرار داده است. و در یکجا میفرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (عنکبوت ۴۶) و با اهل کتاب (که در آن زمان صاحبان اندیشه بودند) جز به بهترین وجه جدال و بهترین شیوه به بحث و گفتگو نپردازید. یعنی جدال به باطل نداشته باشید

اما جدال به باطل همان است که افراد لجوج و متعصب گرفتار آن می شوند، و روشن ترین دلایل حق را با ستیزه جویی انکار می کنند

و اما «مراء» (بروزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک و تردید) وجود دارد. راغب در کتاب مفردات می گوید: در اصل از «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» یعنی پستان شتر را برای دوشیدن به دست گرفتم، گرفته شده است، سپس به گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید

است اطلاق شده (شاید به تناسب که انسان تردید دارد آیا در پستان شتر چیزی برای دوشیدن وجود دارد یا نه) بعضی تعبیر دقیق تری درباره ریشه اصلی این لغت دارند، می گویند: «مَرِئْتُ النَّاقَةَ» در جایی گفته می شود که شیر موجود در پستان شتر دوشیده شده سپس به امید این که بقایایی که در پستان باقی مانده است خارج شود، آن را بدوشند، که این عمل با شک و تردید انجام می شود، همان گونه که بحث های توأم با مرأء چنین است. ولی این واژه بعداً به هر نوع بحث و گفتگو درباره هر مطلبی که محل تردید است، خواه بحث و گفتگوی مثبت و حق جویانه، و خواه لجاجت آمیز و پرخاشگرانه باشد اطلاق گردیده است.

از مواردی که «مرأء» در معنی مثبت به کار رفته آیه شریفه ۲۲ سوره کهف است که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد اگر می خواهد درباره اصحاب کهف با مخالفان صحبت کند، آشکارا به گفتگو بنشینند (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا). (کهف، آیه ۲۲) و موارد منفی آن فراوان است از جمله دو مورد که در آیات بالا آمده بود. این نکته نیز لازم به یادآوری است که واژه مَرِیه (بر وزن جزیه و قریه) به معنی تردید در تصمیم گیری است، و بعضی به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند. (همانند ریه).

جدال بحق و جدال بناحق

جدال دارای دو معنا می باشد. یکی به معنای درگیری در مقام گفت و گو (مِرَاء) و دیگری گفتن «بلی و الله» یا «لا و الله» برای اثبات یا نفی مطلبی.

در آیات قرآنی از جدال جز به جدال احسن و مجادله به روش نیک نهی شده است. (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، نحل، آیه ۱۲۵) جدال احسن که با هدف تعلیم و بیان حقیقت صورت می گیرد با استفاده از معقولات مقبول در نزد مخاطب است. اما روش های دیگر جدال جز زیان برای دو طرف چیزی دربر ندارد. از این رو امام رضا (ع) در سفارش خویش به شیعیان می فرماید که از درگیری و جدال در کارهای بیهوده و بی فایده پرهیز کنند. جدال اگر بحق باشد - یعنی به اثبات یکی از عقاید حقه متعلق باشد - و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد، و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد، این «جدال احسن» است و مذموم نیست، بلکه ستوده و پسندیده است و از ثبات در ایمان که از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس است شمرده می شود. خدای سبحان می فرماید: «و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن» (عنکبوت، ۴۶) «با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله مکنید».

و اگر جدال به حق نباشد، مذموم و همراه با عصبیت یا غلبه جوئی یا طمع مالی است، و از ردائیل قوه غضب یا شهوت است، و چه بسا که موجب شک و شبهه هائی شود که اعتقادات حقه را ضعیف سازد، و لذا خدای سبحان آن را نهی کرده و مورد مذمت قرار داده، و فرموده: «و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر» (حج، ۸) «از مردم کسانی هستند که درباره خدا بدون علم و هدایت و کتاب روشنی بخش مجادله می کنند». و فرموده: «و اذا رایت الذین یخوضون فی آیتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره» (انعام، ۶۸) «و چون کسانی را ببینی که در آیات ما به یاهو گوئی فرو می روند از آنها روی بگردان تا در سخنی غیر از آن گفتگو کنند».

مذمت مرء و جدال و خصومت

مرء و جدال و خصومت، جز در موارد استثنائی، از کارهای ناپسند و سرچشمه بیشتر شرها و فتنه هاست، و از اینرو در اخبار از آنها ذم شدید شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من جادل فی خصومة بغیر علم، لم یزل فی سخط حتی ینزع» «هر که در مخاصمه ای بدون علم مجادله کند در خشم و ناخشنودی خداست تا دست بردارد». و فرمود: «ان ابغض الرجال الی الله الالدی الخصم». «منفورترین مردم در نزد خداوند لجوج خصومتگر (سخت خصومت) است». و فرمود: «ما اتانی جبرئیل قط الا وعظنی، فأخر قوله لی: ایاک و مشادة الناس، فانها تكشف العورة و تذهب بالعز». «هیچگاه جبرئیل نزد من نیامد مگر مرا موعظه کرد و آخرین سخنش این بود که: زنهار از لجاج و سختگیری بر مردم پرهیز، که این خوی عیب آدمی را آشکار می کند و عزت او را از میان می برد».

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ایاکم و المرء و الخصومة، فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان، و ینبت علیهما النفاق». «از ستیزه و خصومت پرهیزید که اینها دلهای برادران را بیمار می کند و نفاق را می رویاند».

و حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «بدا به حال امتی که پیوسته در مرء و ستیزه باشد! وای بر مردم فاجری که همواره در مخاصمه باشند! و بد امت گناهکاری است که درباره غیر خدا پرگو باشد».

و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تمارین حلیم و لا سفیه، فان الحلیم یقلیک و السفیه یؤذیک» «هرگز با شخص حلیم مجادله و مرء مکن و نه با سفیهی، که حلیم دشمن تو می شود و سفیه به تو آزار می رساند». و فرمود: «ایاک و المشادة، فانها تورث المعرة و تظهر العورة». «از غلبه جوئی و سختگیری پرهیز، که این موجب گزند و آسیب است و عیب پوشیده را آشکار می کند». و

فرمود: «إياكم و الخصومة، فأنها تشغل القلب، و تورث التَّفَاق، و تكسب الضَّغائن» «از خصومت پرهیزید، که دل را مشغول و گرفتار می کند، و باعث نفاق می شود، و کینه ها پدید می آورد» . پس هر کس در آنچه دلالت بر ذم و بد فرجامی این صفات (مراء و خصومت) عقلا و شرعا دارد بیندیشد - و در نظر بگیرد که فایده ای بر آنها مترتب نیست، و به یاد آورد که ترک آنها ممدوح و ضد آنها، یعنی گفتار خوش، سودمند است - ترک آنها بر او آسان می گردد و گرد آنها نمی گردد. گاهی جدال بر اثر سخن چینی سخن چینیان است

انگیزه های جدال و مراء

با توجه به رابطه نزدیکی که در میان صفات رذیله وجود دارد و غالب آنها با یکدیگر مرتبطند و علت و معلول یکدیگر محسوب می شوند این خلق و خوی نکوهیده یعنی جدال و مراء و پر خاشگری بی منطق نیز از صفات زشت دیگر سرچشمه می گیرد.

۱- از عوامل مهم جدال و مراء کبر و غرور است که به انسان اجازه نمی دهد به آسانی در برابر حق تسلیم شود و او را وادار می کند که برای حفظ برتری جویی خود حق را از طریق جدال و مراء انکار نماید لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ يُرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَأَنْ يَسَلَّمَ عَلَى مَنْ يَلْقَى وَأَنْ يَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا وَلَا يَحِبُّ أَنْ يَحْمَدَ عَلَى التَّقْوَى؛ در این حدیث امام چهار چیز را نشانه تواضع دانسته: نشستن در هر جای مجلس که میسر باشد و سلام کردن بر هر کسی که ملاقات می کند و ترک مراء هر چند حق با او باشد و عدم خشنودی از ستایش ستایشگران در برابر تقوا». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، حدیث ۲۰)

۲- خودنمایی و اظهار فضل و ریاکاری یکی دیگر از انگیزه های جدال و مراء و جزو بحثهای پر خاشگرانه است که بسیار متداول و معمول است به ویژه در مجلسی که گروهی از عوام حضور داشته باشند و بخواهد فضیلت خویش را به آنان نشان دهد یا بخواهد در برابر ارباب فضل جایی برای خود بگشاید.

در حدیثی از امام حسین (علیه السلام) این جمله دیده می شود که فرمود: «وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُؤْشِرُ لِلرَّجُلِ وَ يَنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَظِرَ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْ لَا يَطْنُوا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ؛ شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید با مردم در امر دین مناظره کن تا گمان نکنند تو عاجز و نادانی». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲)

در حدیث دیگری نیز امام صادق (علیه السلام) هنگامی که طالبان علم را به سه گروه تقسیم می کند گروهی که برای جدال و مراء طالب علمند و گروهی برای فخرفروشی بر مردم و گروه دیگری برای فهمیدن و اندیشیدن (و عمل کردن) سپس در توصیف گروه اول می فرماید: «فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُؤَذِّمٌ مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرِّجَالِ؛ آن کس که علم را برای جدال و مراء می طلبد سخنانش آزاردهنده و پرخاشگرانه است، در مجالسی که شخصیتها حضور دارند سخن می گوید». (و خودنمایی و اظهار فضل می کند) و در پایان حدیث امام (علیه السلام) به او نفرین می کند و می گوید: «فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ؛ خداوند بینی او را بر خاك بمالد». (مقدمه کتاب معالم الاصول، صفحه ۱۱)

۳- دیگر از انگیزه های جدال و گفتگوهای پرخاشگرانه جهل و نادانی نسبت به مقام خویشتن و دیگران است چرا که خود را، بزرگترین و عالمترین می پندارد و دیگران را جاهل و نادان لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) بعد از آنکه امام (علیه السلام) مراء را يك بیماری دردناك می شمرد و آن را از خوهای شیطانی معرفی می کند می فرماید: «فَلَا يَمَارِي فِي أَىِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بغيرِهِ؛ هیچکس در هیچ حالی مراء نمی کند مگر آنکه نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است». (بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱)

۴ و ۵- انتقام جوئی و حسد دو انگیزه دیگر از انگیزه های جدال و مراء است؛ برای اینکه آبروی طرف مقابل را ببرد و از او انتقام بگیرد و حسادت خود را اعمال نماید و از قدر و مقام او در نظرها بکاهد متوسل به جر و بحثهای توأم باتوهین و تحقیر می شود تا از این طریق آبی بر آتش کینه و حسد که در دل او نهفته است بپاشد.

۶- تعصب و لجاجت نیز از عوامل مهم جدال و مراء است چرا که اشخاص متعصب و لجوج حاضر نیستند به آسانی دست از عقائد فاسد خود بردارند لذا روی آن می ایستند و پیوسته جرّ و بحث می کنند، آسمان و ریسمان را به هم می بافند و به هر حشیشی متشبّث می شوند تا اعتقاد فاسد خود را بر کرسی بنشانند همان کاری که بسیاری از کافران و مشرکان در برابر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و سایر پیامبران داشتند که نمونه روشن آن گفتگوی بت پرستان بابل در برابر ابراهیم بت شکن (علیه السلام) در آن هنگام که منطق گویای ابراهیم آنها را در بن بست شدید قرار داد و موقتاً از خواب غفلت بیدار شدند، ولی تعصب و لجاجت همانند يك ابر ظلمانی پرده های تاریك بر فکر و عقل آنها انداخت و باز هم به مقاومت احمقانه خود ادامه دادند.

۷- دنیا پرستی که عامل اصلی همه گناهان یا اکثر گناهان است نیز یکی از عوامل مهم جدال و مراء محسوب می شود کسانی که دارای این صفت رذیله اند می خواهند از این طریق مقامی در جامعه برای خود کسب کنند و به وسیله آن به نوائی برسند و دنیای آنها آباد گردد.

جدال و مرأ و طرق درمان این رذیله اخلاقی

جدال و مرأ را عمدتاً می توان به دو بخش تقسیم کرد، جدال و مرأ مثبت یعنی بحث های منطقی و گفتگو برای تبیین مسایل و توضیح حقایق و آگاهی از نقطه نظرهای یکدیگر و رسیدن به واقعیات از این طریق. و مرأ و جدال منفی یعنی بحث های پرخاشگرانه و ستیزه جویانه ای که هدف صحیحی را دنبال نمی کند، و در مسیر روشن شدن حقایق نیست بلکه هدف از آن اعمال خصومت یا تعصب و لجاج و برتری جویی و خودنمایی و اظهار فضل در برابر دیگران است.

این تقسیم بندی در آیات قرآن نیز منعکس است آنجا که می فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با اهل کتاب (یهود و انصاری) جز به طریقی که نیکوتر است مجادله نکنید». (عنکبوت - ۴۸). و در جای دیگر می فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ و با روشی نیکوتر با آنها مجادله و مناظره کن». (نحل - ۱۲۵). و در جای دیگر در نکوهش جمعی از کافران می فرماید: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ؛ با این که حق برای آنها روشن شده باز با تو مجادله می کنند». (انفال - ۶).

و در مورد مرأ مثبت در داستان «اصحاب کهف» و تعداد آنها می فرماید: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا؛ پس درباره تعداد آنها جز مبارزه منطقی توأم با استدلال نداشته باش». (کهف - ۲۲). و در مورد مرأ منفی می فرماید: «أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می کنند و با لجاج و عناد به محاجه می پردازند در گمراهی عمیقی هستند». (شوری - ۱۸).

و تقسیمات دیگری نیز بر حسب افرادی که در طرف مقابل قرار دارند و مسایلی که در آن جدال و مرأ می شود دارند.

از جمله طرف مناظره انسان باید انسان فهمیده و عاقلی باشد که بتوان از طریق مناظره منطقی بر علوم او دست یافت، همان گونه که در وصیت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «دَعِ الْمُمَارَاتِ وَ مُجَارَاتِ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا عِلْمَ؛ گفتگو و مناظره را با کسی که نه عقل دارد و نه علم رها کن». (بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۴)

و شخص مناظره کننده باید انسان آگاهی باشد، چرا که اگر افراد نا آگاه به عنوان دفاع از حق به میدان بیایند و بر اثر ضعف معلومات شکست بخورند، آیین حق ضایع می شود، لذا در حدیثی می خوانیم که محمد بن عبدالله معروف به طیار به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ؛ به من گفته اند که شما از مناظره (شیعیان) با مخالفان کراهت دارید؟ امام فرمود: أَمَّا كَلَامُ مِثْلِكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ إِذَا طَارَ يَحْسُنُ أَنْ يَقَعَ وَ إِنْ وَقَعَ يَحْسُنُ أَنْ يَطِيرَ فَمَنْ كَانَ هَكَذَا

لا نَكْرَهَهُ؛ از گفتگوهای شخصی مانند تو کراهت نداریم کسی که هنگامی که به پرواز در می آید می تواند در جای خود به خوبی بنشیند، و هنگامی که می نشیند می تواند به پرواز در آید (با مهارت وارد بحث می شود و با مهارت از آن خارج می گردد) ما از گفتگو و مناظره چنین کسی ناراحت نیستیم». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، حدیث ۳۹) انتخاب لقب طیار برای این صحابی معروف امام صادق (علیه السلام) نیز اشاره به همین معنی است زیرا که در مباحثه و جدل، بسیار قوی و نیرومند بود و با قدرت و مهارت می توانست از حق دفاع کند.

اینجاست که به تمام کسانی که اطلاع کافی از مسائل دین ندارند، و نمی توانند با قدرت از او دفاع کنند. هشدار می دهیم که وارد بحث و مناظره با مخالفان نشوند، چرا که شکست می خورند و شکست آنان موجب سرافکندگی و ضعف مبانی مذهب در نظر دیگران است.

از آنجا که افراط و تفریط غالباً در امور مختلف در میان افراد نادان وجود دارد کسانی هستند که ناآگاهانه راه افراط را می پویند و می گویند چون جدال و مراء در اسلام شدیداً تحریم شده اصلاً با کسی نباید بحث کرد، هر چند بحثی مستدل و روشنگر و در مسیر حق باشد، سکوت را باید بر هر گونه بحث و استدلال یا به گفته بعضی قیل و قال ترجیح داد.

این هم به یقین یک انحراف بزرگ است چرا که تبیین حقایق جز در سایه منطق و استدلال میسر نیست، و بستن این راه به روی مردم به معنی محروم ساختن گروه عظیمی از وصول به حقایق و واقعیت ها است.

امام حسن عسکری از جدش امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که در محضر مبارک آن امام سخن از جدال در دین شد و این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) از آن نهی کردند، امام صادق (علیه السلام) فرمودند این مسأله به طور کامل نهی نشده است، بلکه نهی از جدال به غیر طریقه صحیح شده است سپس فرمود: آیا نمی شنوید که خداوند می گوید: «و لا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت، آیه ۴۶) و نیز می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل، آیه ۱۲۵). در این دو آیه خداوند دستور داده که جدال به احسن کنند (بحث و گفتگوی منطقی و مستدل با بهترین روشها، آنچه حرام است جدال غیر احسن است، چگونه ممکن است خداوند جدال احسن را تحریم کند در حالی که به پیامبرش دستور می دهد در برابر یهود و نصاری که می گفتند بهشت تنها از آن ما است بگوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می گوید دلیل خود را بیاورید» (بقره، آیه ۱۱۱) به این ترتیب صدق و ایمان را با برهان قرین ساخته، و برهان و دلیل همان چیزی است که در جدال به احسن آورده می شود. و هنگامی که بعضی از آن حضرت پرسیدند جدال به غیر احسن چیست؟ حضرت فرمود: آن است که با کسی که اهل باطل است مجادله کنی، او دلیل نادرستی اقامه کند ولی

تو قادر نباشی با منطق صحیح به او پاسخ بگویی و تنها به این قناعت کنی که من گفته تو را قبول ندارم (بدون اقامه دلیل) یا این که آن شخص که اهل باطل است سخن حقی را بگوید که بخواهد از آن برای مقصد نادرست خود کمک بگیرد و تو از ترس نداشتن جواب صحیح سخن حق را انکار کنی. این کار بر شیعیان من حرام است که سبب فتنه و انحراف برادران ضعیف الایمان شوند و اهل باطل از ناتوانی این گونه اشخاص در استدلال گواه و شاهی بر حقانیت خود دست و پا نمایند. سپس امام صادق (علیه السلام) نمونه های متعددی از استدلالاتی که قرآن در امر معاد در برابر مشرکان داشته، ذکر می فرماید و آنها را به عنوان مصادیق جدال احسن می شمرد که باعث اتمام حجت بر کفار و ازاله شبهات آنها می شده است. (بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۲ (با تلخیص))

اقسام انسانها در پذیرش حق در مقام مجادله و مناظره

در قرآن در آیه ۱۲۵ سوره نحل یک جا واژه «احسن» به کار رفته است «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل، ۱۲۵) در این آیه به سه گروه از انسانها اشاره شده است.

بر اساس آیات قرآن، انسان ها در پذیرش کلام حق سه دسته هستند:

۱. یک گروه استدلالی هستند و دنبال مسائل برهانی اند. برای آنها اقامه دلیل اهمیت دارد که خداوند می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ» حکمت اشاره به همین برهان و استدلال دارد.
 ۲. گروه دیگری هستند که عاطفی ترند و تابع احساسات هستند که برای آنها موعظه حسنه راه خوبی است تا آنها را به حق برساند.
 ۳. اما گروه دیگری هستند که یک لجاجت و یکدندگی دارند و حق ناپذیری در آنها هست که برای ایشان باید از طریق جدال احسن وارد شد.
- جدال در واقع به معنای کوتاه آمدن ابتدایی در مقابل طرف مناظره و بحث است. جدال در واقع یک نوع همراهی برای اقرار گرفتن و استفاده کردن از مقبولات طرف مقابل برای نشان دادن حق است. این یک فرمول است که در قصص انبیاء بعضا اشاراتی به این مسئله وجود دارد. مثلا در سوره انبیاء از آیه ۸۶ به بعد گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم خودش را داریم که نوعی از جدال احسن مورد تأکید قرآن را می بینیم که حضرت ابراهیم علیه السلام نوعی مباحثات با ماه پرستان، ستاره پرستان، بت پرستان و خورشید پرستان کرده است که سرانجام از مقبولات آنها استفاده کرده و آنها را به سمت حق راهنمایی و دعوت کرده است.

نمونه دیگر در قرآن کار مؤمن آل یاسین است. خداوند دو پیغمبر را فرستاد که آنها برخوردی استدلالی و برهانی داشتند که مردم آنها را کشتند. اما خداوند سومی را فرستاد که از راه جدال احسن وارد شد یعنی با آنها همراهی و مماشات کرد و کم کم از مقبولات آنها استفاده کرد و آنها را به مسیر حق رهنمون شد. در قرآن جدال بر دو نوع تقسیم شده است: جدال احسن و جدال باطل. جدال اگر احسن نباشد؛ قطعاً باطل است. در سوره غافر آیه ۵ می فرماید: «وَهُمْ كُلٌّ أُمَّةٍ يَرْسُولُهُمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابُ» و هر امتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و به باطل با او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند» (غافر، ۵) اگر مناظره برای اثبات حق و در مسیر حق و خدا باشد جدال احسن است و اگر در مسیر حق نباشد؛ جدال باطل است.

مراء و تفاوت آن با جدال

اما مراء تفاوت آن با جدال این بود که جدال به معنی هر گونه مشاجره لفظی و ستیزه جویی در کلام است در حالی که مراء به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن شک و تردید وجود دارد. گاه این گفتگو برای طلب حق جویی و گاه به خاطر تعصب و لجاجت و اظهار فضل و برتری جویی است که بسیار نکوهیده است و در روایات اسلامی روی این عنوان، نکوهش بیشتری دیده می شود! (هر چند تفاوت زیادی با جدال ندارد).

۱- در حدیثی نظیر حدیث فوق از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر اینکه مراء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۳) اشاره به اینکه جر و بحثهای لجوجانه که برای اظهار فضل و برتری جویی انجام می شود حتی در مسائلی که حق است سبب سقوط انسان در مبانی عقیدتی و اخلاقی می شود.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت از زبان چند نفر از صحابه می خوانیم که گفتند: روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر ما وارد شد در حالی که مشغول مراء در یک مسئله دینی بودیم، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به شدت غضبناک شد که او را تا آن زمان آن گونه ندیده بودیم سپس فرمود: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي، ذَرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِي قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ، ذَرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِي لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي رِيَاضِهَا وَ أَوْسَطِهَا وَ أَغْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ صَادِقٌ، ذَرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءُ؛ اقوام قبل از شما به خاطر همین جر و بحثهای هوس آلود هلاک شدند. مراء را

رها کنید که مؤمن مراء نمی کند، مراء را رها کنید زیرا مراء کننده گرفتار خسارت کامل می شود، مراء را رها کنید که من روز قیامت برای مراء کننده شفاعت نمی کنم، مراء را رها کنید که هر کس آن را رها کند هر چند حق بگوید ضامن سه خانه بهشتی برای او هستم؛ خانه ای در ریاض بهشت (قسمت پائین) و خانه ای در وسط و خانه ای در بالای بهشت (اشاره به اینکه تمام بهشت در زیر پای او است) مراء را رها کنید که اولین چیزی که خداوند بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد مراء بوده است». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۰)

۳- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَا تَقْتَهُمْ حِكْمَتُهُ وَلَا تُؤْمَنُ فِتْنَتُهُ» مراء را ترک کنید چرا که حکمتی از آن فهمیده نمی شود و از فتنه آن در امان نخواهید بود». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱)

۴- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده: «الْمِرَاءُ دَاءٌ رَدِيٌّ وَ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ خَصْلَةٌ شَرٌّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلِقَ إِبْلِيسَ وَ نَسَبَتْهُ فَلَا يُمَارَى فِي أَىِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَغْيَرِهِ مُحْرُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ» مراء (و جر و بحثهای غیر منطقی) درد بدی است و هیچ صفتی برای انسان بدتر از آن نیست و آن، اخلاق ابلیس و منسوبین به او است و هیچکس در هیچ حالی مراء نمی کند مگر کسی که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است، و از حقایق دین محروم می باشد». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲) اشاره به اینکه شخص مراء کننده خود را خالی از خطا و دیگران را دائماً خطاکار می داند و این دلیل است که نه خود را شناخته و نه دیگران را و چنین کسی به یقین از درک حقایق دین محروم می ماند.

۵- در حدیثی آمده است که مردی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد بنشین تا در مسائل دینی با یکدیگر مناظره (و جر و بحث) کنیم. امام در پاسخ او فرمود: «يَا هَذَا أَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي مَكْشُوفٌ عَلَى هُدَايَ فَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا بِدِينِكَ فَادْهَبْ وَ اطْلُبْهُ مَالِي وَ لِلْمُمَارَاتِ وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤَسَّسَ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَاطِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْ لَا يَطْنُوا بِكَ الْعَجَزَ وَ الْجَهْلَ...» ای مرد! من نسبت به دینم آگاهم و هدایتم برای من روشن است تو اگر نسبت به دینت جاهل هستی برو و تحقیق کن مرا با مراء چکار و (بدان) شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می گوید با مردم مناظره و جر و بحث در دین کن تا گمان نکنند تو جاهل و ناتوان هستی». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۳۲)

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: «أَزِيعُ يُمِثِّنَ الْقُلُوبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرَةُ مَنَاقِشَةِ النِّسَاءِ يَعْزِي مُحَادَثَتَهُنَّ وَ مُمَارَاتُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍّ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: گناهان پی در پی و گفتگوی زیاد با زنان (نا آگاه) و جر و بحث با احمق. تو چیزی می گوئی

و او چیز دیگر و به نتیجه خوبی نمی رسید و همنشینی با مردگان. بعضی (تعجب کردند و) عرض کردند منظور شما از مردگان چیست ای رسول خدا؟ فرمود: هر ثروتمند غافل و مغرور و مست ثروت». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، حدیث ۱۰)

۷- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «يَاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْزُجَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْأَخْوَانِ وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مراء و جر و بحثهای کینه توزانه پرهیز که دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می سازد و سبب تفرقه آنان می شود». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۹، حدیث ۵۶)

۸- به همین دلیل در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در یکی از سخنان جامع آن حضرت آمده است: «أَوْزَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ پرهیزکارترین مردم کسی است که مراء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۷، حدیث ۳)

۹- در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است: «جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ؛ کانون شر لجاجت و کثرت جر و بحثهای بی منطق است». (غرر، جلد ۳، صفحه ۳۷۶، حدیث ۴۷۹۵)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از سلمان فارسی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم که فرمود: «لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ حَتَّى يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا عَلَامَةُ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: هَذَا، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)؛ هیچ کس ایمان (به من) نمی آورد مگر این که اهل بیت مرا دوست دارد و مراء را هر چند حق با او باشد ترک کند. عمر (در آنجا حاضر بود) و گفت علامت محبت اهل بیت تو چیست؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: این (را دوست بدارد) و با دستش بر (شانه) علی (علیه السلام) زد. (سفینه البحار، ماده «مَرَاء»؛ (بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۷، حدیث ۷۹)

بی شک این دو موضوع را که پیغمبر اکرم در کلام خود به عنوان نشانه ذکر کرده است با هم رابطه دارد، ممکن است رابطه اش این باشد که دلائل فضیلت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) به قدری روشن است که اگر کسی اهل جدال و مراء و پرخاشگری نباشد به حقیقت آن پی می برد.

طرق درمان این رذیله اخلاقی

هرگاه حالت پرخاشگری و جرّ و بحث بی حاصل، و به تعبیر روایات جدال غیر احسن در درون وجود انسان ریشه بدواند، و به صورت خلق و خوی او در آید، دین و ایمان و تقوای چنین انسانی در

مخاطره قرار می گیرد، و لازم است برای نجات از خطرات ناشی از این صفت رذیله دست به کار شود و آن را درمان کند، و خود را از شر آن رهایی بخشد.

نخستین راه درمان که شاید جزء مقدمات یا يك عامل تسکین دهنده محسوب شود تا به درمان عمقی بپردازد، اختیار سکوت است در هر جا که احتمال می دهد جدال به باطل باشد. و هرگاه این سکوت را مدتی ادامه داد، و به اصطلاح دندان بر جگر بگذارد و مشکلاتش را تحمل کند، زمینه بسیار مساعدی برای درمان نهایی فراهم می شود.

البته سکوت درمان بسیاری از رذایل اخلاقی است (حسد، کینه توزی، سخن چینی، ریاکاری، ناشکری، تهمت، دروغ، برتری جویی، و بسیاری دیگر از رذایل اخلاقی است که از طریق سخن اعمال می شود و سکوت می تواند به عنوان يك راه پیشگیری در تمام این موارد به کار گرفته شود.

راه دیگر برای ریشه کن کردن این رذیله اخلاقی دقت و بررسی آثار مرگبار و عواقب شوم این صفت است مانند محبوب ماندن از درك حقایق و گرفتاری در چنگال اوهام و تعصبها و ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و دور ماندن از حقیقت ایمان و گرفتاری در چنگال خشم و غضب الهی شکسته شدن ابهت انسانی در نزد خاص و عام و مانند آن.

به یقین اندیشیدن در پیامدهای سوء، تأثیر عمیقی در باز داشتن انسان دارد. چگونه ممکن است کسی بداند فلان غذا سمی و کشنده است و در عین حال از آن بخورد؛ کسی غذای سمی تناول می کند که از آثار و پیامدهای آن بی خبر است.

اصلاح ریشه ها و برطرف ساختن انگیزه ها یکی از طرق درمان است، هنگامی که می گوئیم انگیزه جدال و مرأ و تکبر، برتری جویی، خودنمایی، حسد، انتقام جوئی، دنیاپرستی، تعصب و لجاجت است به یقین اگر بتوانیم این صفات رذیله را از خود درو سازیم صفت جدال و مرأ از ما ریشه کن می شود ولی با وجود آن صفات در درون جان از بین بردن این صفت رذیله بسیار مشکل است.

دوری از افراد لجوج و متعصب و پرهیز از گفتگو با این گونه افراد که خواه ناخواه انسان را به مرأ و جدال می کشاند یکی دیگر از راههای درمان است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِقِيلٍ وَ قَالَ؛ کسی که با آدم جاهل (و متعصب) هم نشین شود باید آماده قیل و قال و جدال و مرأ باشد». (سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۳۲، چاپ قدیم (ماده مرأ))

به یقین قبل از همه این امور، اراده و تصمیم قاطع بر ترك مرأ و جدال داشتن و پرهیز از این رذیله اخلاقی لازم است و آن کس که واقعاً مصمم بر ترك باشد سرانجام پیروز می شود.

نقطه مقابل مرء و جدال انصاف در سخن است

نقطه مقابل مرء و جدال انصاف در بحث است، یعنی انسان به سخنان دیگران آن گونه بنگرد که به سخنان خویش می نگرد و از آن همان گونه دفاع کند که از سخن خویش دفاع می کند و به تعبیر دیگر طالب حق باشد و آن را در نزد هر کس و هر جا بیابد پذیرا شود هر چند گوینده حق یک فرد عادی و او عالمی بزرگ و پرآوازه باشد حتی اگر کودکی یا کافر و ظالمی سخن حقی بگوید آن را بپذیرد.

البته انصاف که در روایات اسلامی از آن ستایش فراوان شده به معنی یکسان نگرستن به منافع خویش و دیگران است ولی یکی از شاخه های آن انصاف در سخن می باشد. در حدیث معروفی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ وَ مُوَاسَاتُكَ الْأَخَ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ برترین اعمال سه چیز است: رعایت انصاف در حق مردم نسبت به خویشان تا آنجا که چیزی را برای خود نخواهی مگر اینکه همانندش را برای آنها بخواهی و مواسات با برادر دینی در مال و ذکر خدا در هر حال». (کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۴)

جالب اینکه در بعضی از روایات می بینیم که امام صادق (علیه السلام) هنگامی که چهارخانه بهشتی را در برابر چهار عمل تضمین می کند ترك مرء را سومین عمل و انصاف دادن در برابر مردم را چهارمین عمل می شمرد که ممکن است اشاره ای به انصاف در سخن بوده باشد.

جدل از نظر منطق دانان مسلمان

جدل، اصطلاحی در فلسفه، منطق، کلام و یکی از صناعات خمس در منطق است.

آنچه در منطق و فلسفه اسلامی از جدل مراد شده، در واقع از محتوای کتاب توپیکا (معرب آن: طوبیقا) اثر ارسطو، نشئت گرفته و بسط یافته است. قبل از ارسطو، اصطلاح دیالکتیک (برگرفته از عبارت یونانی *dialectike techne*، به معنای فن مباحثه و جدل) نزد فیلسوفان یونان متداول بود. به عقیده منطق دانان مسلمان، جدل، صنعتی است که با آن می توان از مقدمات مشهور یا مسلّم، قیاسی تشکیل داد و با آن، وضعی (رأی یا عقیده ای) را ابطال کرد یا از وضعی دفاع نمود، بی آن که تناقضی لازم آید. (محمدبن محمد فارابی، المنطق عندالفارابی، ج ۳، ص ۱۳، چاپ رفیق العجم، بیروت ۱۹۸۵-۱۹۸۶، ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۳، الفن السادس: الجدل، ج ۳، ص ۲۱، چاپ

ابراهیم مذکور و احمدفؤاد أهوانی، قاهره ۱۳۸۵/۱۹۶۵، چاپ افست قم ۱۴۰۴، ابن رشد، تلخیص کتاب الجدل، ص ۲۹، چاپ چارلز ادوین باترورث و احمد عبدالمجید هریدی، قاهره ۱۹۷۹، محمدبن محمد نصیرالدین طوسی، کتاب اساس الاقتباس، ص ۴۴۴، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۶۷ ش) ابن سینا در تکمیل تعریف مذکور گفته است که صنعتِ جدل، ملکه ای است که تألیف قیاس یا استقرای جدلی (رجوع کنید به ادامه مقاله کتاب) به منظور اقناع و الزام مخاطب از آن صادر می شود، همان گونه که صنعت طب، ملکه ای است که معالجه از آن برمی آید. جدل به روش پرسش و پاسخ میان دو کس، در باب یک «وضع»، واقع می گردد. (ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۳، الفن السادس: الجدل، ج ۳، ص ۲۴-۲۵، چاپ ابراهیم مذکور و احمدفؤاد أهوانی، قاهره ۱۳۸۵/۱۹۶۵، چاپ افست قم ۱۴۰۴، ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۳، الفن السادس: الجدل، چاپ ابراهیم مذکور و احمدفؤاد أهوانی، قاهره ۱۳۸۵/۱۹۶۵، چاپ افست قم ۱۴۰۴)

وجه تمایز جدل و مناظره

با توجه به غرض جدل، می توان آن را از مناظره متمایز ساخت، زیرا در مناظره میان دو تن، غرض، الزام یا غلبه بر یکدیگر نیست بلکه حصول علم و کشف حقیقت است. به همین سبب، وقتی یکی از طرفین مناظره، رأی دیگری را حق دانست، به آن اعتراف می کند و دست از بحث برمی دارد. (ابن سینا، الشفاء، المنطق، ج ۳، الفن السادس: الجدل، ج ۳، ص ۱۵-۱۶، چاپ ابراهیم مذکور و احمدفؤاد أهوانی، قاهره ۱۳۸۵/۱۹۶۵، چاپ افست قم ۱۴۰۴، محمدبن محمد نصیرالدین طوسی، کتاب اساس الاقتباس، ص ۴۴۸، چاپ مدرس رضوی، تهران ۱۳۶۷ ش)

جدال بالّتی هی احسن برای اثبات حقانیت اسلام

در روزگاری که بشر، در نهایت جهل و غفلت به سر می برد؛ خداوند متعال، با فرستادن آخرین رسولش پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم دین اسلام را به عنوان دین کامل و برتر بر بشریت عرضه نمود. این دین بیش از هر دینی به بحث و گفت و گو، به عنوان اصلی برای آگاه سازی مردم از حقایق و واقعیت ها، توجه کرده است؛ تا جایی که معجزه اصلی و جاویدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، آورد، نیز، کلام الهی است. قرآن کریم، در موارد متعدد، بسیاری از مسائل را به صورت احتجاج و مناظره بیان کرده و همچنین، شیوه بحث و مناظره را نیز تعلیم می دهد. از جمله

در آیه ۱۲۵/نحل (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...) که سه روش مهم حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن را جهت دعوت به سوی حق، معرفی می کند.

احتجاجات قرآنی و اصول، شیوه و محتوای مناظرات قرآنی به عنوان ابزاری قوی، جهت پاسخگویی به بسیاری از مسائل، از جمله، مسائل اعتقادی و آیات احتجاجی قرآن را تشکیل میدهد که می توان آنها را تحت این عناوین، دسته بندی کرد: خداشناسی (اثبات آفریدگار هستی - صفات خدا)، راهنماشناسی (نبوت عامه و نبوت خاصه)، معادشناسی (احتجاج با منکرین معاد، امکان معاد، اثبات معاد، احتجاج با افراد در برزخ، احتجاج با افراد در قیامت)، انسان شناسی و احتجاج با مخالفین از کفار، منافقین و اهل کتاب.

در احتجاجات قرآنی، برای اثبات توحید ذاتی، از ادله و براهین متعدد، از جمله، برهان وحدت و هماهنگی، برهان فطرت و برهان فیض و هدایت تشریعی استفاده شده است. احتجاجات قرآن، با نفی الوهیت از غیر خدا و نفی فرزند از خدا، به نفی شرک و اثبات توحید ذاتی می پردازد.

- قرآن کریم مطالب خود را به صورت های گوناگون بیان می کند؛ یکی از این صورت ها، احتجاج و جدال احسن است.

- احتجاج و جدال احسن در قرآن از جایگاه ویژه ای برخوردار است و مبنای قرآن توضیح مطالب حق و پاسخگویی مستدل به اشکالات است.

- جدال قرآنی دارای ویژگی های خاصی است که مجادلات بشری، معمولاً فاقد آن ویژگی ها است.

- احتجاجات و مناظرات قرآنی اغلب پیرامون مسایل اعتقادی است، از این رو می توان از آنها به عنوان ابزاری جهت پاسخگویی به اینگونه مسایل استفاده کرد.

- با استفاده از اصول و محتوای احتجاجات قرآنی می توان به اغلب شبهات و اشکالات موجود، پاسخ مستدل داد.

- با بررسی محتوای احتجاجات قرآنی پیرامون توحید ذاتی، این نتیجه به دست می آید که قرآن با استفاده از ادله و براهین متعددی، همچون برهان وحدت و هماهنگی، برهان فطرت، برهان فیض و هدایت تشریعی به اثبات توحید ذاتی؛ و با نفی الوهیت غیر خدا و نفی فرزند از خدا، به نفی شرک پرداخته و بدین وسیله به بسیاری از شبهات و اشکالات و ادعاهای بدون دلیل مشرکان و قائلین به الوهیت مسیح و... پاسخ مستدل داده است.

از نظر اسلام فلسفه دین ارائه روش تکامل انسان از راه افکار آزاد است و آزادی بحث و انتقاد در مسایل اعتقادی - مذهبی یکی از ویژگی های مکتب اسلام است. در هیچ آیینی به اندازه اسلام آزادی اندیشه و ابزار عقیده وجود نداشته تا در پرتو آن مخالفان بتوانند حتی در نزد رهبران آن آیین اظهار عقیده کنند، و به بحث و گفتگو بپردازند، و در قبول و رد آنچه می شنوند آزاد باشند.

در تاریخ زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و همچنین ائمه معصومین (علیهم السلام) موارد فراوانی یافت می شود که مخالفان اسلام با ایشان به مناظره و بحث و گفتگو پرداخته و در کمال آزادی و صراحت و بدون اینکه مورد اهانت قرار گیرند، انتقادهایی را به اصول و فروع اسلام داشته اند و ایرادهای ایشان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. به عنوان نمونه ابن ابی العوجاء زندیق، درباره امام صادق می گوید: او ابتدا حرفهای ما را می شنود و هیچ گاه در صحبت با ما بد زبانی نمی کند و جز پاسخ حرفهای ما سخن اهانت آمیزی نمی گوید وی با کمال بردباری و متانت به سخن ما گوش میدهد و از ما می خواهد که هر چه دلیل بر عقیده خود داریم بیاوریم. پس از این که حرف ما تمام شد در حالیکه ما به خیال خود او را محکوم کرده ایم، شروع به صحبت می کند و با چند کلمه کوتاه تمام حرفهایی را که زده ایم باطل می سازد و با استدلال های متین خود، راه هرگونه بهانه جویی را بر ما می بندد، به طوری که ما نمی توانیم پاسخهای او را رد کنیم (بحارالانوار: ج ۳ ص ۵۸).

در مکتب اسلام عقل و منطق جایگزین زور و تزویر است و در قرآن کریم راههای کاربردی متعددی برای هدایت انسانها و ارشاد گمراهان آمده است. خداوند متعال در آیه ۱۲۵ سوره نحل (۲) سه وسیله مهم «حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن» را برای دعوت به سوی حق بیان نموده و از پیامبر اکرم خواسته است که: با مردم مجادله کن و با دشمنان به طریق احسن که بهترین طریق مناظره است مناظره کن. به طوری که با نرمی و مدارا و انتخاب راه آسانتر و به کارگیری مقدمات مشهوره باشد، تا سر و صدای آنها را کم کنی و شعله وری آنها را خاموش نمایی. همان طور که ابراهیم خلیل انجام داد (روح المعانی فی تفسیر القرآن: ج ۱۴ ص ۲۳۲)

شرطهای جدال بالّتی هی احسن

- ۱ - مجادله کننده باید معارف حق را دریافته باشد و با تسلط علمی بر اصول و فروع بحث به اثبات و تبیین آن بپردازد و نقص هایی که بر مطالب حق وارد شده است را رد کند.
 - ۲ - مجادله کننده باید اهلیت گفتگو و توانایی و قدرت مناظره کردن را داشته باشد و به روش ورود به بحث و خروج از آن آگاه و مسلط باشد.
- امام صادق (علیه السلام) ابو خالد را از مناظره کردن منع کرد و فرمود: ابو خالد مؤمن طاق با مردم سخن می گوید و می تواند پاسخ گوید و از عهده اش برمی آید، ولی اگر با تو بحث کنند نمی توانی از عهده اش برآیی (گفتگوی تمدنها در قرآن و حدیث: ص ۳۲). در روایت دیگری طیار نقل می کند: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: شنیده ام از گفتگوی ما با مردم ناخشنودی و مناظره را نمی پسندی؟ امام فرمود: از سخن گفتن امثال تو ناخشنود نیستم. انسانهایی که اگر بال گسترند خوش

می نشینند و اگر بنشینند نیک اوج گیرند، گفتگوی چنین افرادی را ناخوش نمی دارم (بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۳۶).

۳ - مجادله کننده باید از مطالب صحیح در اثبات مدعای خود استفاده کند و روش او در اثبات مطالب حق یا نقض مطلب باطل طریق الهی باشد (معرفت فطری خدا: ص ۹۸). (و ما كنت متخذ المضلین عضداً (کهف: آیه ۵۱)؛ من هرگز همراه کنندگان را دستیار خود بر نمی گیریم).

امام صادق (علیه السلام) بهره جستن از راه باطل در مناظره را جدال غیر احسن معرفی می کنند و می فرمایند: ... جدال به غیر احسن آن است که با مبطلی جدال کنی، و او باطلی را بر تو اقامه کند و تو نتوانی آن را با حجت خدادادی رد کنی. ولی با وجود این، یا گفته او را انکار کنی، و یا حقی را انکار کنی که طرف مقابل برای باطلش از آن کمک گرفته است و تو برای این که طرف مقابل حجتی علیه تو نداشته باشد آن حق را انکار می کنی. به واسطه آن که راه رهایی از آن را نمی دانی... (الاحتجاج: ج ۱ ص ۲۱).

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر بناست در اثبات مطلب حق و یا نقض مطلب باطل از راه حق استفاده شود. پس چرا حضرت ابراهیم در جدال خویش در مورد ماه، ستاره و خورشید فرمود: «هذا ربی»؛ این سؤال را مامون از امام رضا پرسید و امام در جواب فرمود: این سخن حضرت ابراهیم (علیه السلام) بر طریق انکار و استخبار است، نه به صورت اقرار و اخبار (بحار الانوار: ج ۱ ص ۷۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ج ۲ ص ۴۳۲؛ تفسیر نورالثقلین: ج ۲ ص ۳۶۲). یعنی حضرت ابراهیم ابتدا سخن کفار را بیان کرد و سپس به نقض آن پرداخت، و در هنگام بیان کلام آنان، آن را نپذیرفته بلکه مانند این بود که از آنها پرسد: آیا این خدای من است؟ و این استفهام به صورت استفهام انکاری بود، نه به صورت خبر دادن از اعتقاد خویش.

۴ - جدال باید سودمند باشد و مجادله کننده وارد مناظره نگردد، مگر در مواردی که امید تاثیر در طرف مقابل وجود دارد. اگر بداند که طرف مقابل سخنش را نمی پذیرد و زیر بار حق نمی رود، هر چند که خطا و اشتباه او کاملاً روشن باشد مناظره با او جایز نیست.

۵ - شرایط زمانی و مکانی و وضعیت مجادل و مخاطب برای مناظره مناسب باشد (معرفت فطری خدا: ص ۱۰۰).

۶ - با توجه به روایات زیادی که از جدال در مباحث دینی نهی شده می توان گفت فقط در هنگامی که ضرورتی برای مجادله وجود داشته باشد باید وارد بحث و مناظره شد. (منبع: دوفصلنامه حدیث اندیشه شماره ۱۶ استفاده از درس مبانی احتجاج در قرآن و حدیث آقای دکتر علی افصلی استاد بزرگوار دانشکده علوم حدیث)

معیار تشخیص جدال باطل و جدال احسن

مرز میان جدال باطل و جدال احسن خیلی مهم است. نشانه ها و کدهای آنها دقیقا در مقابل یکدیگرند. در تعریفشان که یکی در مسیر احقاق حق است و دیگری در مسیر ابطال حق و احقاق باطل است. اولی می شود «جدال احسن» و دومی می شود «جدال باطل» که نام دیگر آن «مراء» است که قرآن می فرماید: «أُفْتَمَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ» (نجم، ۱۲)

تُمارون از همین واژه مراء گرفته شده است و مراء یعنی مباحثه ای که در مسیر حق نباشد که در اسلام حرام است. در مقایسه جدال احسن و جدال باطل، باید گفت: اَوَّلًا این دو ماهیتا با هم متفاوت هستند یعنی در جدال احسن از عنصر حق برای رسیدن به حق و با انگیزه الهی استفاده می شود؛ در حالی که در جدال باطل برای اثبات باطل با عناصر و اسباب باطل استفاده می شود.

مناظره، آداب خاصی دارد. یک بخشی از آداب، محتوایی و یک بخشی، رفتاری و روشی است. محتوایی این است: مطالبی که در مناظره گفته می شود؛ باید علمی و قطعی باشد؛ یعنی اگر مطالب از چارچوب علم و یقین خارج باشد و بر اساس حدس و گمان باشد «مراء» است نه جدال. نکته دوم باید مطالب ارائه شده در مناظره، استدلال پذیر باشد یعنی عقل بپذیرد چون اگر خلاف عقل باشد؛ جدال باطل می شود. قرآن می فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (بقره، ۱۱۱)

بنابراین کسی که مطلبی می گوید که نمی تواند برای آن استدلال بیاورد؛ مراء می شود. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ» (حج، ۸) هدی اشاره به عدم استدلال پذیری دارد.

مناظره صحیح، اسلوب و روش های خاصی دارد. اولین مطلب بی طرفی در حین بحث است یعنی پرهیز از حق دانستن مطلق خود و بر باطل بودن مطلق طرف مقابل. قرآن کریم وقتی مجادله پیامبران را نقل می کند می فرماید: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبا، ۲۴) پیامبر با اینکه شکی در حقانیت خود ندارد اما در مقام مناظره می گوید من یا شما، یعنی یکی از ما بر حق یا بر ضلالت هست. در قصه مباحثه هم چنین مطلبی را می بینیم که می فرماید: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...» (آل عمران، ۶۱) در مناظره باید طرف دیگر را شریک گفتگو گرفت نه اینکه او را باطل صرف و خود را حق مطلق دانست. پرهیز از بدگفتاری و محترمانه سخن گفتن یکی دیگر از ویژگی روش صحیح مناظره است. قرآن به حضرت موسی و هارون می فرماید: اگر می خواهید با فرعون صحبت کنید باید قول لین داشته باشید. «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئَلَّا يَعْلَهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه، ۴۴) حتی هابیل قبل از اینکه توسط برادرش قاییل به قتل برسد در مناظره می گوید: تو اگر بخواهی مرا بکشی من این کار را نمی کنم. «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ

لِتَقْتُلْنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» (مائده، ۲۸) چقدر لحن کلام محترمانه است و جالب است در قرآن به مسلمین دستور می دهد به بت های کفار توهین نکنید که باعث توهین به مقدسات شما می شود. محترمانه سخن گفتن یکی از بهترین معیارها در روش مناظره است.

رعایت عملی معیارهای اخلاقی در جدل و مناظره

پرهیز از بدرفتاری اولین معیار اخلاقی در مناظره است که برای خود زیرمجموعه هایی دارد که یکی از آنها حسن استماع و درست شنیدن است. قرآن می فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» درست توجه کردن به سخن طرف است و بعد از آن اتباع احسن یعنی حق پذیر باشد. «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر، ۱۸) یعنی اینطور نیست که همه گفته های طرف مقابل باطل باشد. هرگز اینچنین نیست و یا همه گفته های من حق باشد. مگر من معصوم هستم. باید دو طرف مناظره بدانند که بخشی از سخنانشان حق است و ممکن است مطالب و تصورات باطلی هم داشته باشند. لذا در مناظرات اهل بیت علیهم السلام می بینیم که وقتی فردی مثل «ابن ابی العوجاء (کافر)» می آمد و با امام صادق علیه السلام مناظره می کرد در میانه بحث امام می فرمود: «صدقت» یعنی اینجا را مثلاً راست گفتی.

در مناظره نقدها انسان باید متوجه نظریه ها باشد نه شخص. لذا برخورد ناپسندیده با شخص طرف گفتگو، تندى و عصبانیت، پریدن در میان سخن، عصبانی کردن طرف مقابل با عبارت تحریک آمیز، انگشت گذاشتن بر ضعفهای شخص نه نظرش، افشاگری رازهای طرف، وارد شدن به حریم خصوصی فرد و... از بدرفتاری های اخلاقی و از نشانه های مراء است و جدال بالباطل است. چون جدال احسن روی نظر و برنامه و ایده حرف می زند نه روی شخص و اطرافیان شخص.

یکی دیگر از ویژگی جدال احسن، حق پذیری و عدم اصرار بر باطل است. شخص مناظره کننده وسط بحث متوجه می شود که همه یا بخشی از حرفش باطل است؛ اما اصرار می کند. این اصرار و لجابت کردن بعد از فهم حق، نشانه مراء و جدال باطل است. اخلاق دینی به ما اجازه نمی دهد وقتی متوجه باطل بودن فکر و رفتار خود شدیم بر آن اصرار کنیم. قرآن می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ؛ چه کسی ظالم تر از این گروه که دروغ بر خدا ببندند و یا تکذیب حق بکنند بعد از اینکه حق را فهمیدند» (عنکبوت، ۶۸) بحث مراء و جدال احسن خیلی به هم نزدیک هستند چون اساس کار دین در مناظره اول، برهان، بعد از آن موعظه حسنه و سپس جدال است. جدال احسن خیلی به جدال بالباطل نزدیک است و

اگر انسان معیارهای اخلاقی را رعایت نکند، به مراء که خلاف اخلاق و خلاف شریعت است، دچار می شود که آن هم حرام است.

آداب جدال و احتجاج

۱. توکل و استعانت از خدا

بر مؤمن و مسلمان لازم است که در هنگام بحث و مناظره با مخالفین از خداوند در شفاف ساختن حقایق در گفتگوها استعانت جوید. «و ترجون من الله ما لا یرجون...» (نسا: آیه ۱۰۴)؛ شما [مؤمنین] چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند. امام سجّاد (علیه السلام) در دعای مکارم الاخلاق می فرماید: پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست... و من را بر کسی که با من بحث کند زبانی گویا ده... (مفاتیح الجنان: دعای مکارم الاخلاق). امام رضا (علیه السلام) نیز برای مناظره کردن وضو گرفت و با مخالفین وارد بحث شد (التوحید: ص ۴۱۹).

۲. پیروی از معیارهای عقلی و علمی

در اسلام پیروی از معیارهای عقلی و علمی مورد توجه قرار گرفته و عقل و منطق، جایگزین زور و تزویر است. خداوند متعال در قرآن کریم بارها مخالفین را مخاطب قرار داده است، و به پیامبر اکرم دستور می دهد که: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» (بقره: آیه ۱۱۱)؛ به آنان بگو: اگر راست می گوئید، دلیل و برهانتان را بیاورید. امام رضا (علیه السلام) در مناظره با نصرانی، ضمن دعوت به تعقل و انصاف، هیچ گاه عصبانی نشد: سل عما اردت، فاعقل عما سالت عنه. هر چه می خواهی بپرس، و در جواب من دقت کن و آن را بفهم (التوحید: ص ۴۲۹ - ۴۳۰).

۳. رعایت آداب و ارزش های اخلاقی

اخلاق گفتگو، از نظر اسلام، موضوع با اهمیتی است. بسیاری از مواقع براهین عقلی به دلیل رعایت نکردن کامل جنبه اخلاقی گفتگو، موفق به کشف حقایق نمی شوند. احترام به طرف مقابل، برخورد نیکو و صادقانه و همراه با انصاف و چنگ زدن به رهنمود های اخلاقی قرآن و سنت، بسیار مفید و سازنده است.

۳ - ۱) احترام به طرف مقابل بحث

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مناظره با عبدالله مخزومی ابتدا به سخنان او گوش می دهد و همین که ساکت می شود او را به بیان عقایدش ترغیب می کند، و بارها از او می پرسد: آیا چیزی از کلامت باقی مانده است؟ (الاحتجاج: ج ۱ ص ۴۲). ابن ابی العوجاء زندیق عصر امام صادق (علیه السلام) درباره ایشان می گوید: او ابتدا حرفهای ما را می شنود، و هیچ وقت در صحبت با ما، بد زبانی

نمی کند و جز پاسخ حرفهای ما، سخن اهانت آمیزی نمی گوید. با کمال بردباری و متانت به سخن ما گوش میدهد و از ما می خواهد که هر چه دلیل بر عقیده خود داریم، بیاوریم. پس از اینکه حرف ما تمام شد در حالیکه ما به خیال خود او را محکوم کرده ایم شروع به صحبت می کند و با چند کلمه کوتاه تمام حرفهایی را که زده ایم، باطل می سازد و با استدلال های متین خود، راه هر گونه بهانه جویی را بر ما می بندد، به طوری که نمی توانیم پاسخهای او را رد کنیم (بحار الانوار: ج ۳ ص ۵۸).

۳ - ۲) خویشتن داری از تندی (قول لین)

خداوند متعال به موسی دستور میدهد که با هارون به سوی فرعون بروند و با گفتاری نرم او را به سوی خود بخوانند: «اذهب الی فرعون انه طغی فقولا له قولاً لئنا لعلّه یتذکر او یخشی» (طه: آیات ۴۳ - ۴۴)؛ به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، سپس به نرمی با او سخن بگویید، شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد. حداقل فایده اینگونه سخن گفتن این است که همان بار اول طرف را وادار به مقابله نمی کند. خداوند متعال در جای دیگر خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لا نفضوا من حولك...» (آل عمران: آیه ۱۵۹)؛ به برکت رحمت الهی در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند... بنابراین خویشتن داری از اصیل ترین آداب مناظره است.

۳ - ۳) ضرورت رعایت انصاف

مناظره کننده باید امکاناتی برای طرف مقابل بوجود آورد تا آنچه در ذهن فراهم آورده به کار گیرد و ایراد نماید.

امام رضا (علیه السلام) در مناظره به مخالفین، هر جا جمله درستی از طرف مقابل می شنید فوراً تأیید می کرد و می فرمود: «صدقت» (التوحید: ص ۴۲۹) و گاهی می فرمود: الآن جئت بالتّصفه. اکنون کلام به انصاف راندی (الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۲۶). و بدین وسیله شخص را ترغیب می کرد سؤالش را ادامه دهد. (منبع: دو فصلنامه حدیث اندیشه شماره ۱۶ استفاده از درس مبانی احتجاج در قرآن و حدیث آقای دکتر علی افصلی استاد بزرگوار دانشکده علوم حدیث)

آشنائی با فنون جدال ، مناظره و احتجاج

منظور از فن، شگردها، روشها و ابزاری است که ما را در رسیدن به نتیجه مطلوب راهنمایی می کند. از آنجا که هر کاری فن خاص خود را دارد جدل و احتجاج نیز از این امر مستثنی نیست و فنون خاصی دارد که رعایت این فنون در پیشبرد مقاصد علمی و عقیدتی جدال مفید و موثر است.

۱. بدست آوردن مبانی طرف مقابل

لازم است مناظره کننده، مبانی طرف مقابل را به دست آورد و بر اساس آن وارد بحث و مناظره شود. در جلسه مناظره امام رضا (علیه السلام) با مخالفین جاثلیق به امام (علیه السلام) می گوید: چطور با کسی بحث کنم که با من با کتابی استدلال می کند که من منکر آن هستم و به پیامبری استدلال می کند که به آن ایمان ندارم؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: ای مسیحی! اگر با انجیل تو بر تو استدلال کنم به آن اقرار می کنی؟ جاثلیق گفت: آری، علیرغم میل بدان اقرار می کنم (الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۲۰). بنابراین امام رضا (علیه السلام) با هر گروه از مخالفان بر اساس مبانی خودشان مناظره می کرد و در واقع اینگونه مناظره هنر مناظره کننده را می رساند.

۲. استفاده بجا از مبانی طرف مقابل

یکی از فنون احتجاج، این است که فرد محاجه کننده، برای اثبات باطل بودن نظر طرف مقابل از مبانی خود او استفاده کند و به کمک آن مطالب، عقاید او را به کلی محکوم و باطل کند. امام رضا در مناظره با مسیحی فرمود: ای مسیحی! سوگند به خدا ما به عیسی (علیه السلام) که به محمد ایمان داشت ایمان داریم و بر عیسی شما، ایرادی نمی گیریم جز آنکه، نماز و روزه اش کم بود. نصرانی گفت: سوگند به خدا! علمت را فاسد کردی و کارت را ضعیف ساختی؛ من فکر می کردم تو داناترین مسلمانان هستی. امام رضا (علیه السلام) فرمود: چطور؟! نصرانی گفت: از سخن تو [متعجبم] که می گویی عیسی شما کم روزه و کم نماز بود، در حالیکه عیسی حتی یک روز افطار نکرد و یک شب هم نخوابید و در طول دوران روزه دار و هر شب، شب زنده دار بود. امام رضا (علیه السلام) فرمود: برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! زبان نصرانی بسته شد و سخنش قطع شد (الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۲۲).

۳. مشخص کردن محل نزاع

طرفین مناظره باید در ابتدا چارچوب بحث و محل نزاع را مشخص و بحث را در چارچوب معین هدایت کنند، تا آسان تر به نتیجه برسند.

۴ - واژه شناسی بحث

از آنجا که برخی واژه ها، مبهم، دارای اشتراك لفظی و معانی متعدد هستند، بر طرفین مناظره فرض است که در ابتدای بحث منظور خود را از اینگونه واژه ها مشخص نمایند.

۵ - منظم بحث کردن

پیمودن بحث به صورت قدم به قدم و از مقدمات ساده شروع کردن تا رسیدن به نتیجه مطلوب از فنون ضروری مناظره است. (منبع: دوفصلنامه حدیث اندیشه شماره ۱۶ استفاده از درس مبانی احتجاج در قرآن و حدیث آقای دکتر علی افضلی استاد بزرگوار دانشکده علوم حدیث)

آفات جدال ، مناظره و احتجاج

بطور کلی رعایت نکردن آداب و شرایط و فنون مناظره جزو آفات است. رمز اصلی موفقیت در جدال و گفتگو رعایت فوق و تلاش برای رهایی از آفت هاست. علاوه بر آن موارد ذیل نیز میتوان نام برد:

۱. جهالت و نادانی

از مهمترین آفات مجادله بوده و ریشه بسیاری از رذایل در آن نهفته است. قرآن کریم انسانها را از دنبال کردن چیزی که به آن علم و آگاهی ندارند، منع کرده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...» (غافر: آیات ۴۱ - ۴۳). امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) نیز در روایتی فرموده است: اگر بندگان وقتی چیزی را نمی دانستند [از اظهار نظر] باز می ایستادند، گمراه و کافر نمی شدند (میزان الحکمه: ج ۲ ص ۸۶۸). همچنین حضرت در جای دیگر می فرمایند: اگر نادان سکوت کند مردم اختلاف نخواهند کرد (بحار الانوار: ج ۷۸ ص ۸۱).

۲. گمان و پندار

انسان های متعهد و معتقد، هرگز بدون علم، آگاهی و دلیل سخن نمی گویند. تکیه بر گمان و پندار و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است. «ما لهم به من علم ان يتبعون الا الظن و ان الظن لا يغني من الحق شيئا» (نجم: آیه ۲۸)؛ آنها از ظن و گمان پیروی می کنند، حال آنکه گمان، هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و کسی را به حق نمی رساند. «ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس...» (نجم: آیه ۲۳)؛ آنها، فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند. و این موهومات، همه زائیده پندار و هواست.

۳. تقلید کورکورانه از گذشتگان

قرآن کریم، بارها افرادی را مورد نکوهش قرار می دهد که کورکورانه از دیگران تقلید می کنند و پافشاری و تعصب بی جا به خرج می دهند. «واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله، قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آباءنا اولوكان اباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون» (بقره: آیه ۱۷۰)؛ هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند: ما از آنچه پدران و نیاکان خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. قرآن بلافاصله این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت کوتاه و رسا محکوم می کند و می فرماید: آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟! (تفسیر نمونه: ج ۱ ص ۵۷۷). نکته قابل توجه این است که، کیش و آیین را به اتکای میراث پدران نباید پذیرفت و تسلیم شدن همه جانبه و کورکورانه در برابر آنها چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست. بنابراین لازم است افراد با پیروی از معیارهای عقلی و علمی این راه را دنبال کنند تا حقیقت را دریابند.

۴. پیروی از هوی و هوس

سرچشمه بسیاری از گمراهی ها پیروی از هوی و هوس است، و آثار و نتایج سوئی به دنبال دارد که عبارتند از: تظاهر و ریاکاری، خشم و غضب، حقد و کینه توزی، رشک و حسد، خود ستایی و نفاق و دورویی و... در قرآن کریم آمده است: «وَلَاتَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص: آیه ۲۶)؛ از هوی نفس پیروی مکن که تو را از طریق خداوند گمراه می سازد. امام علی (علیه السلام) می فرمایند: اَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيُضِلُّ عَنْ الْحَقِّ. پیروی از هوای نفس، انسان را از راه خدا باز می دارد (نهج البلاغه: خطبه ۴۲). البته باید توجه داشت که علت اساسی به ثمر رسیدن چنین آفات و خصلتهای ناستوده ای در انسان فراگیری علم و دانش برای غیر الهی است. چون در این مسیر غیر خدا مطرح است و اهداف دنیایی سراسر این مسیر را پوشانده است، گرفتار چنین آفاتی می شود. اگر هدف انسان صحیح و انگیزه اش وصول به حقیقت و دفاع از آن باشد هرگز دچار چنین آفاتی نمی گردد. (منبع: دوفصلنامه حدیث اندیشه شماره ۱۶ استفاده از درس مبانی احتجاج در قرآن و حدیث آقای دکتر علی افضلی استاد بزرگوار دانشکده علوم حدیث)

اصول و قواعد جدل و مناظره

از جدال گاهی به جدل و مناظره و احتجاج و مباحثه برای اثبات حقانیت خود و ابطال دلایل طرف مقابل تعبیر میشود

مناظره دارای دو گونه اصول و قواعد می باشد...

مناظره دارای دو گونه اصول و قواعد می باشد؛ که عبارتند از:

الف - اصول و قواعد فنی جدل و مناظره: این گونه قواعد، مثل فرمولهای ریاضی، اموری عام و فرا دینی می باشند، که اهل منطق آنها را در بخش جدل کتب منطقی به تفصیل بیان نموده اند. این گونه قواعد عام را می توانید در کتابهایی چون «آموزش منطق، تالیف محسن غروی» و «منطق صوری، تالیف دکتر خوانساری» ملاحظه فرمایید. البته این قسم قواعد نیز در آیات و روایات وجود دارند، لکن استخراج آنها کاری طاقت فرسا است و شاید لزومی هم نداشته باشد؛ چون آن مقدار که در کتب منطقی و کتب فن مناظره بیان کرده اند برای هر کسی کافی است.

ب - اصول و قواعد ارزشی جدل و مناظره: فن مناظره افزون بر قواعد خاصی که انسان را در راه غلبه بر طرف مقابل کمک می کنند، قواعد دیگری نیز دارند که هر انسان حقیقت جو و حقیقت شناس و مبلغ حقیقت باید آنها را رعایت نموده، از آنها عدول نکند؛ اگر چه رعایت این اصول او را در مناظره محدود نماید. با استفاده از آیات قرآن کریم به پاره ای از این اصول اشاره می شود.

۱- «و لا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا: و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند، افراد خیانت‌پیشه گنهکار را دوست ندارد.» (النساء: ۱۰۷)

قاعده: در ضمن مناظره، نباید از شخص یا قول باطل دفاع نمود؛ اگر چه انسان از راه چنین دفاعی به مطلوب خود برسد و بر طرف مقابل غالب شود. به تعبیر دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

۲- «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ: خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش با تو مجادله می‌کرد و از او به خدا شکایت می‌کرد شنید؛ و خداوند گفتگوی شما را با هم می‌شنود؛ همانا خدا شنوای بیناست.» (المجادله: ۱)

قاعده: بهتر آن است که در مناظره ی بین دو شخص یا دو گروه، داور عادل نیز باشد که فصل الخطاب با او باشد و او بین سخنان هر دو طرف داوری عادلانه نماید.

قاعده: در مناظره همواره باید به خاطر داشته باشیم که خداوند سمیع و بصیر، شنوا و بینا به اعمال و گفتار ماست. پس باید مطابق رضای او سخن بگوییم و نه مطابق میل خود و با هدف غلبه بر دیگری.

۳- «وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ: با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم.» (العنکبوت: ۴۶)

قاعده: در مناظره باید ببینیم طرف مقابل ما چه موقعیت فکری و مذهبی نسبت به ما دارد. به هنگام مناظره، کافر با اهل کتاب یکی نیست و مسلمانی که با ما مذهب متفاوت دارد، از اهل کتاب نیز نزدیکتر است؛ و آنکه با ما هم مذهب است، از آن هم نزدیکتر است. پس هر چه طرف مقابل با ما نزدیکتر بود به همان اندازه باید با او محترمانه و با رأفت بیشتر مناظره کنیم. چرا که هدف از مناظره هدایت شخص، یا دفاع از حق است نه اثبات خود و غلبه بر طرف مقابل.

قاعده: در مناظره باید بیشتر بر مشترکات تکیه نمود و سعی در ایجاد وحدت کرد نه در ایجاد تفرقه. باید تا آنجا که ممکن است، موحد بودن مدعیان پیروی از انبیاء را خدشه دار نکرد و تا حد ممکن به تکفیر و تفسیق طرف مقابل نپرداخت.

قاعده: رعایت اصول جدال احسن با کسانی است که قصد ظلم و تخریب ندارند. اما اگر کسی با علم به حقیقت، با ابزار مناظره بخواهد عقائد حق را تخریب نماید اینجا دیگر جای تکیه بر اشتراکات نیست و باید او را مغلوب ساخت.

۴- «قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» : گفت: پلیدی و غضب پروردگارتان، شما را فرا گرفته است؛ آیا با من در مورد نامهایی مجادله می کنید که شما و پدرانتان به عنوان معبود و خدا، بر بتها گذارده اید، در حالی که خداوند هیچ دلیلی درباره آن نازل نکرده است؟! پس شما منتظر باشید، من هم با شما انتظار می کشم! « (الأعراف: ۷۱)

قاعده: گاه طرف مقابل از اموری دفاع می کند که هیچ دلیل و برهانی پشتش نیست، ولی برای اینکه مشتتش باز نشود، با روشهای تهاجمی، قول حق را به چالش می کشد؛ در چنین حالتی نباید در مقام دفاع بر آمده اصرار بر دفاع از قول حق نمود؛ چون با این کار نزاع هیچگاه پایان نخواهد یافت؛ بلکه باید مدام از طرف مقابل خواست که نخست ادعای خود را برای ما اثبات نماید آنگاه باهم مناظره کنیم. به تعبیر دیگر، مناظره را مشروط به این کنیم که نخست، هر دو طرف دلیل ادعاهای خود را علناً اعلام کنند آنگاه بر سر دلائل هر دو طرف بحث شود.

۵- «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» : با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است. « (النحل: ۱۲۵)

قاعده: در منطق اسلام، مناظره و جدال احسن، آخرین راه حل است؛ لذا ابتدا باید از راه حکمت و برهان محکم، حق را بیان و به دفاع از آن پرداخت؛ و اگر در شخص مقابل، پذیرش اولیه وجود دارد نباید با او به گونه ای رفتار نمود که جبهه گیری نماید؛ بلکه باید به زبان خطابه و تحریک عواطف و فطریات و اعتقادات، او را برانگیخت که خود به سوی حقیقت حرکت نماید. اما اگر این راهها در مورد کسی مثمر ثمر واقع نشد و شروع به جدال کرد باید با او مناظره نمود، لکن به روش نیکو و با صبغه ی اسلامی و برای هدایت او نه برای مغلوب ساختنش؛ مگر در موردی که ببینیم آن شخص حقیقتاً دنبال حقیقت نبوده بلکه قصد تخریب دارد.

۶- «لِكُلِّ أُمَةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ وَ إِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» : برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند. به سوی پروردگارت دعوت کن! که بر هدایت مستقیم قرار داری. و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: «خدا از کارهایی که شما انجام می دهید آگاهتر است. و خداوند در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می کردید، داوری می کند.» (البقره: ۱۹۷)

قاعده: مناظره در جایی رواست که موضوع مناظره امر تعبدی، از جهت تعبدی بودنش، نباشد؛ چرا که این گونه امور، اعتبارات الهی می باشند و جایی برای بحث ندارند. عقل انسان، حَقَانِیَّتِ این گونه امور را به واسطه ی اثبات حَقَانِیَّتِ مبانی آن امور اثبات نموده است. لذا اگر کسی در چنین مواردی با دیگری اختلاف دارد باید به مبانی آنها رجوع کرده اختلافات موجود در آن حیطه را حل نمایند.

۷- «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ: حج، در ماه های معینی است؛ و کسانی که حج را بر خود فرض کرده اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست؛ و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است! و از من پرهیزید ای خردمندان.» (البقره: ۱۹۷)

قاعده: جدال، حتّی جدال احسن، در جایی که مساله وحدت مسلمین یا بشریّت مطرح است جایز نیست؛ چرا که جدال، حتّی اگر جدال احسن باشد، نمود اختلافات می باشد؛ و با پر رنگ شدن اختلافات، وحدت رنگ می بازد. از اینرو اهل بیت (ع) هر جا مساله ی وحدت مطرح بود حتّی از حقّ مسلم خویش نیز می گذشتند.

۸- «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أُولِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ:

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود.» (الأنعام: ۱۲۱)

قاعده: گاه مناظره کننده در صدد حقیقت یابی یا اثبات سخن خود نیست بلکه مناظره را برپا می کند تا از طریق خود مناظره، نه محصول مستقیم آن، به اهداف شیطانی نائل شود؛ مثل برخی افراد جامعه ی خودمان که گاه سخن کفرآمیزی را پشت تربیونهای عمومی مطرح می کنند تا دولت اسلامی اقدام به دستگیری آنها کند و به این وسیله کشورهای استعمارگر به بهانه دفاع از حقوق بشر بر ضدّ کشور اسلامی اقداماتی انجام دهند.

روشن است که در چنین مناظراتی یا نباید شرکت نمود تا ترفند دشمن خنثی شود یا باید به گونه ای با او مناظره کرد که پرده از هدف شیطانی او برداشته شود؛ یا باید تدبیری اندیشید که او به هدف شیطانی خود نرسد.

۹- «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ : گروهی از مردم، بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا برمی‌خیزند؛ و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کنند.» (الحج: ۳)

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ :
و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی، درباره خدا مجادله می‌کنند.» (الحج: ۸)

قاعده: کسی که می‌خواهد مناظره نماید باید در موضوع مورد مناظره آگاهی لازم را داشته باشد و الا حق مناظره ندارد. و منابع آگاهی سه چیزند:

۱- ابزارهای عمومی ادراک که عمده‌ی آنها حس و عقل هستند.
۲- راه هدایت قلبی و شهودی که در اثر تقوا حاصل می‌شود؛ «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» و «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ»

۳- نقل معتبر که عبارت است از کتاب روشننگر الهی که حاوی وحی قطعی است و احادیث صحیح انسان معصوم که تفسیر کتاب خدا هستند.

۱۰- «مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُوكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبِلَادِ.
تنها کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند که کافر شده‌اند؛ پس مبادا رفت و آمد آنان در شهرها تو را بفریبد!» (غافر: ۴)

قاعده: گاه طرف مقابل مناظره، اهل برو و بیاست و طرفداران فراوانی دارد؛ یا با متفکرین مختلف جهان نشست و برخاست دارد؛ و با مجامع علمی و فکری دنیا ارتباط مداوم دارد و ... این گونه افراد، آنگاه که بر سر عقیده‌ی باطلی مناظره می‌کنند، از وجهه‌ی عمومی خود یا از افکار عمومی بهره می‌گیرند تا در مناظره غالب شوند. لذا طرف حق باید مواظب باشد که این وجهه‌ی شخص مقابل، در او اثر منفی نگذارد و مرعوب او نگردد.

۱۱- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا :
بندگان خداوند رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند، به آنها سلام می‌گویند.» (الفرقان: ۶۳)

قاعده: مناظره با هر کسی جایز نیست؛ بلکه باید با کسی مناظره نمود که حرفی برای گفتن داشته باشد. لذا با افراد جاهل که مناظره با آنان جز افروختن آتش کینه‌ی آنان هیچ ثمری ندارد نباید مناظره نمود و باید با سلم و سلامت از آنان گذشت. در سیره‌ی برخی علمای بزرگ دیده شده که وقتی افراد جاهل با آنها مناظره می‌کردند با اظهار بی‌اطلاعی از حقیقت مطلب و گفتن «اللهم اعلم» از ادامه‌ی بحث شانه خالی می‌کردند. (منبع: پرسمان دانشجویی)

مجادله و مناظره و فرق آن با سفسطه و مغالطه

جدل و مغالطه جزء صنعت‌های پنج‌گانه، «صنایع خمس یا صنایع خمس» است، در منطق به صنعت‌های برهان، جدل، خطابه، شعر، و مغالطه صنایع خمس گفته می‌شود (روح الله عالمی، منطق):

بُرهان

بُرهان، قیاسی است که مقدمات آن منحصرأً از قضایای یقینی یا یقینیات (محسوسات، تجربیات، اولیات و متواترات) یا از قضایایی که در تحلیل منتهی به یقینیات شود، تألیف شده باشد. بنابراین قیاس برهانی، قیاسی است که هم صورت و هم ماده آن هر دو در نهایت اتقان است، بنابراین نتیجه اش کاملاً قابل اعتماد است و در آن مجال تشکیک نیست.

جدل

جدل یا مُجادله، استدلالی است که از قضیه‌های مشهور یا مورد قبول مخاطب تشکیل می‌شود، و برای قانع‌سازی طرف مقابل به کار می‌رود. صورت ساده جدل این است که یکی دیگری را با پرسش‌های پی‌درپی و متعدد روبه‌رو می‌کند به طوری که سرانجام او به تناقض گویی بیافتد و محکوم شود. در این مبارزه کسی که بتواند از پذیرفته‌های طرف مقابل بهره گیرد و او را به بن‌بست بکشد، پیروز می‌شود. (روح الله عالمی، منطق)

خطابه

خطابه یا خطبه یا وعظ، سخنی است برای تحریک مردم به انجام یا ترک عملی از طریق تحریک عواطف و اقناع آن‌ها. در واقع در خطابه پیش از آن که اندیشه و فکر افراد مورد خطاب باشد، احساسات و عواطف آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهند. آیین سخنوری را خطابت می‌گویند. (روح الله عالمی، منطق)

شعر

شعر در علم منطق، سخنی خیال‌انگیز است که سبب تأثر روحی دل‌خواه در مخاطب می‌شود. شعر در منطق یکی از صنعت‌های پنج‌گانه است که در این تعریف منطقی، سخن جنس آن و خیال‌انگیز بودن فصل آن است و با تعریف شعر در ادبیات اندکی تفاوت دارد. در شعر منطقی وزن و قافیه و سایر شرایط ادبی ضرورت ندارد. از این رو اگر سخنی وزن و قافیه داشته باشد اما از جنبه تخیل تهی باشد، از نظر منطق شعر محسوب نمی‌شود. برانگیختن قوه تخیل شرط اصلی (فصل) شعر در منطق است. (روح الله عالمی، منطق)

مہتری گر به کام شیر در است - شو خطر کن ز کام شیر بجوی - یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه - یا چو مردانت مرگ رویاروی. کسی که خیال خود را روی این شعر متمرکز کند، خود را به جای شیر می‌گذارد و بدون احساس خطر به دشمن حمله می‌کند.

مغالطه

مُغالِطه، سَفَسَطه یا مَغْلَطه (به فارسی سره: دُفرنود) استدلالی است که از نظر علم منطق نادرست باشد. مغالطه جزئی از برهان است که به طور قابل اثباتی در منطق آن ایراد وجود دارد و بنابراین کل برهان را نامعتبر می‌سازد.

مغالطه چیست؟

مغالطه نوعی از برهان است که به طور قابل اثباتی در منطق آن ایراد وجود دارد و بنابراین کل برهان را غیر معتبر می‌سازد. وارونه جلوه دادن حقیقت جزء جدایی ناپذیر مغالطه است. مغالطه‌گر کسی است که از روی استدلال نادرست به یک نتیجه درست یا نادرست رسیده است و ممکن است آن نتیجه را برای نتیجه‌گیری‌های دیگری هم به کار گیرد. سقراط نخستین کسی است که در دنیای باستان، جنگ با سوفیست‌ها و کسانی که حقیقت را وارونه جلوه می‌دادند را هدف اساسی خود قرار داده است. تشخیص مغالطه در بحث کار آسانی نیست. مغالطه‌ها یا در ضعف‌های احساسی و عاطفی طرف مقابل پنهان می‌شوند یا در میان اتصال استدلال‌ها خود را می‌پوشانند.

مغالطه در زمانی اتفاق می‌افتد که افراد در بحث هدف‌ها را نمی‌توانند انکار کنند اما امکان تغییر معیارها برایشان وجود دارد. افراد زمانی که متوجه می‌شوند با معیاری که با آن بحث را شروع کرده‌اند نمی‌توانند نتیجه دلخواه بگیرند شروع به تغییر معیارهای خود می‌کنند که به اصطلاح کم‌نیاورند و شکست نخورند

مغالطه مفهومی است که همه آدم‌های مختلف اجتماع در عرصه‌های مختلف آن را مشاهده می‌کنند. تلاشی برای وارونه جلوه دادن حقیقت و گریز از آن. فرار از استدلال و پناه بردن به سفسطه، دارای ریشه‌های پنهان تاریخی و اجتماعی است. قدمت تاریخ مغالطه به موازات تولد فلسفه و علم منطق است. (منبع: تهران امروز)

فرهنگ فارسی معین: (مُلّ لِ طِ) [ع . مغالطه] (مص ل .) یکدیگر را به غلط انداختن . لغت نامه دهخدا: مغالطه ، [مءل ط / ل ط] (از ع ، امص) مغالطه. مغلطه با همدیگر. (ناظم الاطباء). و رجوع به مغالطه شود. || (اصطلاح منطق) عبارت است از قیاس که فاسد باشد به واسطه^۴ اختلال شرطی معتبر در انتاج به حسب کمیت یا کیفیت یا از جهت صورت یا ماده . (نقایس الفنون).

قیاس فاسدی است که منتج به نتیجه^۱ صحیح نباشد و فساد آن یا از جهت ماده است یا از جهت صورت و یا از جهت صورت و ماده هر دو. فساد قیاسی از جهت صورت به این است که شرایط لازم که رعایت آن شرایط قیاسی منتج خواهد بود در هیات و شکل آن رعایت نشده باشد و از جهت ماده به این است که مثلاً مطلوب با مقدمات قیاسی یا یکی از آنها یکی باشد که از نوع مصادره برمطلوب است و بدیهی است که فاسد بودن آن از هر دو جهت به این است که شرایط منتج از جهت هیات و شکل رعایت نشده باشد و مطلوب از آن هم با مقدمات یکی باشد. (از فرهنگ علوم عقلی سیدجعفر سجادی). قیاسی است که مقدمات آن مرکب از وهمیات و مشبهات باشد. وهمیات قضایایی هستند که به واسطه^۲ قیاس با امور محسوسه و یقینی مسلم پنداشته می شوند و حال آنکه صحت آنها مورد تصدیق عقل نیست. مشبهات نیز به واسطه^۳ مشابهت با قضایای صادق، خود صادق انگاشته می شوند در صورتی که کاذبه اند. خطاها یعنی افکاری که با واقع مطابقت ندارند و باعث مغالطه می شوند یا از روی قصد و اختیار سر می زنند یا از روی قصد و اختیار نیستند. حکما و علمای منطق این خطاها را به اعتبارهای مختلف دسته بندی کرده اند. بیکن آنها را بت می خواند و چهارگونه می داند از این قرار: ۱- بتهای طایفه ای، یعنی خطاهایی که ناشی از طبیعت نوع بشر هستند. تصادفات را علت واقعی امور پنداشتن، و قیاس به نفس کردن و برای هر امری علتی غایی فرض نمودن و نظایر آنها از این گونه خطاها هستند. ۲- بتهای شخصی، یعنی خطاهایی که ناشی از شخصیت اختصاصی افراد انسانی هستند چنانکه از افراد مردم یکی حساس و زودرنج است، دیگری شهوت مال دارد، دیگری پای بند فکر و عقیده^۴ خاصی است، دیگری جاه طلب یا شهرت دوست است و بر همین قیاس ... این خصوصیتها و نظایر آنها ممکن است منشاء اشتباهات و خطاهای بسیار واقع بشوند. ۳- بتهای میدانی یا بازاری، یعنی خطاهایی که در نتیجه^۵ اجتماع مردمان و معاشرت با یکدیگر پیدا شده است و نمونه^۶ آنها در الفاظی که برای همه کس معنی دقیق و صحیح ندارند به خوبی نمایان است مانند عقیده به افلاک و تصادف و بخت و نظایر آنها. ۴- بتهای نمایشی، یعنی خطاهایی که از تعالیم حکما و مشاهیر عالم ناشی هستند مانند بسیاری از دستگاههای فلسفی و پاره ای معتقدات که موجب گمراهی آدمیان می شوند. مالبرانش خطاها را پنج قسم ذکر کرده است: ۱- خطاهای حواس. ۲- خطاهای تخیل. ۳- خطاهای ادراک. ۴- خطاهای ناشی از تمایلات. ۵- خطاهای ناشی از شهوات. در تقسیمات فوق موجبات اصلی خطاها بیشتر موردنظر بوده است. در تقسیمات دیگری که معمولاً از خطاها می کنند توجه را بیشتر به خللی که در استدلال روی می دهد معطوف می دارند و در این صورت استدلال عنوان سفسطه و مغالطه را پیدا می کند.

علل عمده ای که موجب سفسطه و مغالطه می شوند عبارتند از: ۱- اشتراک و اجمال در الفاظ، یعنی مبهم بودن معنی یا ایهام داشتن آن، خاصه هنگامی که در مقدمات و در نتیجه^۷ قیاس، لفظ

واحد به دو معنی مختلف آورده شود. ۲- ترکیب الفاظ به وجهی که موجب فساد گردد، و آن یا به صورت ترکیب مفصل است، یعنی آنچه در مقدمه^۱ جداگانه و به تفصیل آورده اند در نتیجه ترکیب گردد. مثال: این شخص معلم و عضو خوبی است، پس معلم خوبی است. یا به صورت تفصیل مرکب است و آن درست عکس صورت اول است، مانند اینکه گفته شود: عدد هفت زوج و فرد است پس هفت زوج و هفت فرد است. ۳- ایهام انعکاس، و آن هنگامی است که قضیه^۲ کلیه ای را منعکس کرده مقدمه^۳ قیاس قرار دهند، در صورتی که عکس آن قضیه صادق نباشد. مثال: هر انسانی ذی حس است، پس هر ذی حسی انسان است. ۴- تجاهل نسبت به موضوع، یعنی سعی در اثبات چیزی که مورد بحث نیست مانند عمل دادستان یا وکیل دعاوی هنگامی که به جای سعی در اثبات مجرمیت متهم به بیان بدی جرم و جنایت و زبانی که برای جامعه دارند می پردازد. ۵- مصادره^۴ به مطلوب، و آن در صورتی است که چیزی را که اثباتش مورد نظر است ثابت شده پندارند. یک نمونه از مصادره به مطلوب قیاسی است که گالیله در آثار ارسطو یافته و خاطر نشان کرده است. ارسطو در اثبات اینکه مرکز زمین مرکز عالم است، چنین استدلال می کند: «طبیعت اشیاء ثقیل این است که به مرکز عالم می گرایند. تجربه نشان می دهد که اشیاء ثقیل به مرکز زمین می گرایند پس مرکز زمین، مرکز عالم است» در کبرای این قیاس مصادره^۵ به مطلوب به خوبی نمایان است، زیرا حکم به اینکه «اشیاء ثقیل به مرکز عالم می گرایند» در صورتی میسر است که مرکز عالم و مرکز زمین را قبلاً یکی بدانیم. (از مبانی فلسفه تالیف علی اکبر سیاسی صص ۲۶۱-۲۶۳). قیاس مغالطی. قیاس سوفسطایی. سفسطه. حکمت مموهه. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). و رجوع به اساس الاقتباس صص ۵۱۵-۵۲۹ شود.

- مغالطه عام الورود؛ قیاسی است که به وسیله آن هم اثبات مطلوب و هم نقیض آن ممکن باشد. (فرهنگ علوم عقلی تالیف سیدجعفر سجادی).

مُغالِطه، سَفْسَطَه یا مَغْلَطَه (به پارسی سره: دژفرنود) (به انگلیسی: fallacy) استدلالی است که از نظر علم منطق به یکی از دلایل زیر نادرست باشد.

نخست آنکه دست کم یکی از مقدمات گزاره نادرست باشد؛ دوم آنکه مقدمات گزاره، متضمن نتیجه گزاره نباشد.

مغالطه جزئی از برهان است که به طور قابل اثباتی در منطق آن ایراد وجود دارد و بنابراین کل برهان را نامعتبر می سازد.

مغالطه ممکن است برای وارونه کردن حقیقت (ها) به کار رود. مغالطه گر کسی است که از روی استدلال نادرست به یک نتیجه درست یا نادرست رسیده است و ممکن است آن نتیجه را برای نتیجه گیری های دیگری هم به کار گیرد. به گفته مهرزاد خرادآذر خلاصه تعریف مغالطه - که از واژه

عربی غلط مشتق شده است - استدلالی است که در آن فساد معنوی وجود داشته باشد، و تفاوت سَفْسَطَه گر بامَغْلَطَه گر در آن است که اولی نادانسته مرتکب اظهار برهان مبتلا به انحراف می شود و دومی دانسته و برپایه اصول تغلیط به سوی استنتاج منطق با مقصود خود می گراید. (خرادآذر، مهرزاد، مغالطات نوین)

در استدلال های منطقی مغالطه ها ساختاری یا ناساختاری می باشند. از آن جایی که درستی یک استدلال قیاسی به شکل آن بستگی دارد، مغالطه ساختاری استدلال قیاسی ای است که شکل باطلی دارد در حالی که یک مغالطه ناساختاری هر استدلال نادرستی است که کاستی و عیب آن در شکل استدلال نیست و با نگاه کردن به محتویات آن ها می توان آن ها را شناسایی کرد. (منبع: ویکیپدیا)

از زمان ارسطو مغالطه های بی قاعده به طور کلی بسته به منشأ مغالطه در دسته های گوناگونی طبقه بندی می شوند. رایج ترین اشکال مغالطه در سخنرانی های سیاسی آشکار می شود. تشخیص مغالطه در استدلال های حقیقی ممکن است مشکل باشد؛ زیرا این استدلال ها غالباً در ساختارهای خود از الگوهای بدیع و فصیحی استفاده می کنند که اتصالات منطقی در بین اظهارات آن ها مبهم و نامفهوم می شود. همچنین ممکن است مغالطه ها از ضعف احساسی یا عقلانی طرف بحث بهره ببرند. داشتن توانمندی تشخیص مغالطه های منطقی در استدلال ها، احتمال وقوع چنین امری را کاهش می دهد.

نظریه مناظره معبر متفاوتی را برای فهم و طبقه بندی مغالطه ها فراهم کرده است. از این معبر یک استدلال هم چون قراردادی انفعالی میان افرادی که برای حل کردن یک ناسازگاری تلاش می کنند، نگریسته می شود. قرارداد براساس قوانین خاص فعل و انفعالات تنظیم شده است و تخطی از این قوانین مغالطه ها هستند. بسیاری از مغالطه هایی که در زیر آمده اند در صورتی که به آن ها از این منظر بنگریم، بهتر فهمیده خواهند شد.

چند گونه از مغالطات رایج

تعمیم ناروا: تعمیم ناروا در واقع نوعی از استقرای ناقص است که با آن کسی از چند نمونه محدود یا غیرمتعارف، حکمی کلی صادر می کند؛ در حالی که آن نمونه ها کم یا نامتناسب هستند. نمونه: «در یکی از کشورهای اروپایی، روزنامه نگاری از یک سیاستمدار درباره میزان محبوبیت او پرسید. وی در پاسخ گفت: محبوبیت من در بین ملت از همه رقیبانم بیشتر است؛ زیرا در یک نظرخواهی که به تازگی در این کارخانه به عمل آمده، ۶۸ درصد کارگران به من رأی داده اند و بقیه آنان به دیگران»

نادیده گرفتن استثنائات: عمومیتی ایجاد می‌کند که مغایر با استثنائات است. نمونه: مجروح کردن مردم یک جنایت است. جراحان مردم را مجروح می‌کنند. در نتیجه جراحان جنایتکارند. آوردن جملات دوپهلوی و مبهم: در این مغالطه، ساختار جمله به شیوه‌ای است که بیش از یک معنا بر آن متصور است. علل دوپهلوی بودن جملات و ابهام در ساختار آن‌ها متعدد است. مهم‌ترین آن‌ها مثال ابهام مرجع ضمیر است.

ابهام مرجع ضمیر: نمونه: «گویند فرمان‌روای ستمگری، مردی را دستگیر کرد و فرمان مرگ او را صادر کرد. پس از آن به او گفت: اگر در میان مردم، بر سر منبر، فلان شخصیت محبوب مردم را لعن کنی، تو را آزاد خواهیم ساخت. روز معین آن مرد مبارز بر فراز منبر رفت و گفت: ای مردم، فرمان‌روای شما از من خواسته‌است که فلان شخصیت را لعن کنم؛ پس لعن خدا بر او باد». این عبارتی دو پهلویست زیرا تصریح نشده‌است که مرجع ضمیر فرمان‌رواست یا شخصیت محبوب. تمثیل ناروا: در بیشتر تمثیل‌ها وجه مشابهت دو پدیده ذکر نمی‌شود و استنباط آن بر عهده مخاطب گذاشته می‌شود. نمونه: «دولت هم مانند یک خانواده نمی‌تواند بیشتر از درآمدش خرج کند»؛ اما این تشابه درست نیست، زیرا دولت تسلطی بر سیستم اقتصادی خود دارد که خانواده چنان تسلطی ندارد و مثلاً می‌تواند نرخ سود قرض‌هایش را در یک سیاست پولی تغییر دهد، اسکناس چاپ کند و...

تصدیق تالی: نتیجه‌ای از فرض گرفته می‌شود که بنا بر منطق قابل گرفتن نیست. یعنی از اینکه P نتیجه می‌دهد Q نتیجه بگیریم که Q آنگاه P. نمونه: اگر به بیماری آنفلونزا مبتلا باشید آنگاه گلودرد خواهید داشت. حال اگر بگویید: «من گلو درد دارم، پس به بیماری آنفلونزا مبتلا هستم»، مغالطه کرده‌اید زیرا بیماری‌های دیگر هم می‌تواند منجر به گلودرد شود. انکار مقدم: از درستی P آنگاه Q نتیجه بگیرید که اگر P برقرار نباشد Q نیز برقرار نیست. مثلاً: اگر من در انتخابات آمریکا شرکت کنم آنگاه یک شهروند آمریکایی هستم. من در انتخابات آمریکا شرکت نمی‌کنم، بنابراین من یک شهروند آمریکایی نیستم. در حالی که یک شهروند آمریکایی می‌تواند انتخاب کند که رای بدهد یا نه.

استنتاج باطل از حق: از روش‌های بسیار رایج مغالطه است. در این روش، گوینده نخست مطلب درستی را می‌گوید و سپس از آن نتیجه نادرست می‌گیرد. انتشار خبر دروغ در سطح وسیع: دروغ مغالطه و عامل لغزش اندیشه است؛ نادرستی مقدمات استدلال باعث عدم اعتبار کل استدلال می‌شود. پیامد دروغ، گمراهی شنونده یا خواننده است. انتشار خبر دروغ به نحوی صورت می‌گیرد که هزینه‌های بسیاری را صرف تبلیغات و شایعات دروغ می‌نمایند.

تحلیل نادرست پدیده‌ها؛ در جامعه پدیده‌های گوناگون وجود دارد. ممکن است کسی پدیده‌ای را نتیجه فلان پدیده دیگر معرفی کند، در صورتی که در واقع چنین نباشد. مثلاً ممکن است افزایش خودکشی یا طلاق یا قاچاق یا دزدی یا بزهکاری را به عوامل اقتصادی مربوط کند؛ درحالی که عوامل بسیار دیگری نیز هستند.

معنی عبارت برخلاف مراد گوینده (تفسیر نادرست): این مغالطه هم بسیار شایع است و بدین صورت است که آیه‌ای از قرآن، یا خبری از پیشوایان دین، یا شعری از شعرای بزرگ را مطابق گرایش باطنی خود معنی می‌کند و همه معانی و تفاسیر دیگر را نفی می‌کند.

استدلال از سکوت: مغالطه استدلال از سکوت همانطور که از نامش پیداست ارتباط مستقیمی با سکوت دارد. این مغالطه زمانی انجام می‌گیرد که فردی سکوت فرد یا افراد دیگر را شواهدی کافی برای نتیجه گرفتن گزاره یا گزاره‌هایی قطعی قرار دهد، در حالی که لزوماً ارتباط منطقی بین آن سکوت و نتایج ادعا شده وجود ندارد. نمونه: اگر پرهام نقاش چیره‌دستی بود احتمالاً به ما می‌گفت، چون چنین چیزی به ما نگفته پس قطعاً نقاش چیره‌دستی نیست.

تکذیب یا تخطئه گوینده: در این مغالطه شخص به جای این که به محتوای سخن بپردازد، به تکذیب و تخطئه گوینده و خاستگاه آن می‌پردازد. منشأ این مغالطه این تصور نادرست است که: «امکان ندارد یک عقیده صحیح و مستدل از سوی کسی که دارای موقعیت مناسب علمی و اجتماعی و... نیست، ارائه شود.» مانند این که «سیگار برای سلامتی زیانی ندارد؛ همین پزشکی که این کتاب را درباره زیان‌های دخانیات نوشته، خود سیگار می‌کشد.» در روایات اسلامی (روایت از علی بن ابی‌طالب) نیز این مغالطه نکوهش شده است. (نقد «من قال» به جای نقد «ما قال»)

مغالطه های آماری: این مغالطه در مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بسیار رایج است و از شیوه‌های بسیار متداول تبلیغاتی است.

مصادره به مطلوب: این مغالطه وقتی رخ می‌دهد که کسی نتیجه استدلال مطلوب را که باید اثبات شود، اثبات شده بداند، به عبارت دیگر، در مقدمات استدلال از همان نتیجه‌ای که در صدد اثبات آن است، استفاده کند. نمونه: مولیر در یکی از نمایشنامه‌های خود در مورد دختری که خود را به لالی زده بود، می‌نویسد: پزشکی را برای مداوای او به بالینش آوردند، از او پرسیدند: «چرا این دختر لال شده است؟» پزشک گفت: «برای این که نمی‌تواند سخن بگوید.» از او پرسیدند: «چرا نمی‌تواند سخن بگوید؟» جواب داد: «برای این که زبان او قدرت عمل را از دست داده است.»

اهمال در شرایط قیاس: اهمال در شرایط قیاس آن است که شرایط انتاج و قواعد استنتاج را رعایت نکنند و مثلاً از ضروب عقیم، نتیجه بگیرند یا جایی که نتیجه قیاس جزئی است، نتیجه کلی استنتاج

کنند. همچنین است رعایت نکردن شرایط حد وسط که قیاس سفسطی تولید می کند و وجه بطلان آن در درس های گذشته گفته شد.

نمونه ۱: ماست از شیر است؛ شیر برای اسهال مضر است؛ پس ماست برای اسهال مضر است.

نمونه ۲: فردی استدلال می کند: پنیر غذاست، غذا خوشمزه است، بنابراین پنیر خوشمزه است.

او در این استدلال ادعا می کند که ثابت کرده است که پنیر خوشمزه است. این استدلال خاص به شکل قیاس مطلق است. هر استدلالی باید هم فرض مقدم داشته باشد و هم نتیجه گیری. در این نمونه ما نیاز داریم که فرض های مقدم (فرض هایی که استدلال کننده انتظار دارد مخاطبش درستی آنها را بپذیرد) را مشخص کنیم. فرض نخست تقریباً بنا به تعریف درست است: پنیر یک ماده غذایی قابل خوردن توسط انسان است. فرض دوم بنا به معنایش کمتر روشن است: از آن جایی که این اثبات شامل هیچ سوری نیست، می توان هر یک از معانی زیر را از آن برداشت نمود:

همه غذاها خوشمزه اند.

بیشتر غذاها خوشمزه اند.

به نظر من همه غذاها خوشمزه اند.

بعضی از غذاها خوشمزه اند.

در همه حالات بالا به جز حالت اول فرض مقدم دوم برقرار نمی گردد. علی ممکن است فرض کرده باشد که مخاطبش معتقد است همه غذاها خوشمزه اند، اگر مخاطب چنین عقیده ای داشته باشد آنگاه استدلال علی درست است. در این مثال باید مخاطب فرض علی را تصدیق نماید. هر چند احتمال اینکه مخاطب معتقد باشد که برخی از غذاها بد مزه اند، بیشتر است. در این حالت نسبت به ابتدای امر برای علی پیشرفتی حاصل نشده است، چرا که اکنون او باید ثابت کند که پنیر یک غذای خوشمزه و مقبول در سراسر دنیا است که در حقیقت شکل تغییر یافته ای از همان قضیه اولیه است. بنا به نوع دیدگاه مخاطب ممکن است علی مرتکب مغالطه مصادره به مطلوب شده باشد. مغالطه هم بستگی:

نتیجه گیری اشتباه از نوع: رویدادهایی از نوع الف همیشه با رویدادهایی از نوع ب همراه هستند؛ پس رویداد نوع الف، علت رویداد نوع ب است. این خطای استدلالی مغالطه «هم بستگی» نام دارد و معمولاً به خاطر هم زمان بودن دو پدیده رخ می دهد. (اقدمی، مریم، کدام علت است؛ کدام معلول؟)

مغالطه ده قسم است

۱. مغالطه های شکلی

۲. مغالطات ابهام

۳. مغالطات عدم دقت برای گمراه سازی

[۴ مغالطات نقل](#)[۵ مغالطات ادعای بدون استدلال](#)[۶ مغالطات مقام نقد](#)[۷ مغالطات مقام دفاع](#)[۸ مغالطات صوری](#)[۹ مغالطه در استدلال پیش فرضی نادرست](#)[۱۰ مغالطه ربطی](#)

مجادله احسن و توأم با حکمت در قرآن

خدای متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام روش مجادله را آموخت ، حضرت ابراهیم در مجادله با نمرود : اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرٰهِيْمَ فِى رَبِّهٖ اَنْ اَتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّى الَّذِى يَخِىْسِ وَيَمِيتُ قَالَ اَنَا اَخِىْسُ وَاُمِيتُ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِى بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاتَتْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِى كَفَرَ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (بقره ۲۵۸) آیا به [داستان مناظره ابراهیم با] آنکس ننگریستی که [بجای سپاس] در برابر آنکه خدا به او پادشاهی داده بود، با ابراهیم درمورد پروردگارش به [بحث و] ستیزه برخاست؟! آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من، آن است که زندگی می بخشد و می میراند.» [او دو زندانی را احضار کرد و ضمن صدور حکم مرگ برای یک تن و آزاد ساختن دیگری،] گفت: «منم که زنده می کنم و می میرانم!» ابراهیم گفت: «خدا [بى یکتا] خورشید را از [افق] خاور برمی آورد؛ پس، تو آن را از باختر برآور!» و آن [عنصر مغرور و خودکامه ای] که کفر ورزیده بود، مبهوت شد [و فرو ماند]. و خدا گروه ستمکاران را راه نمی نماید.

خدای متعال به حضرت لقمان حکمت عطا کرده است ، در آیه ۱۲ سوره لقمان آمده است: وَ لَقَدْ اٰتَيْنَا لُقْمٰنَ الْحِكْمَةَ؛ ما به لقمان حکمت دادیم.

خدای متعال به حضرت محمد صلی الله علیه وآله روش جدال احسن را آموخت در آیه ۱۲۵ سوره نحل آمده است : اُدْعُ اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وِ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِى هِىَ اَحْسَنُ. تعبیر به «الَّتِى هِىَ اَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن. بنابراین، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است! اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.

حتی بسیار می شود اگر انسان سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل، آن را فکر خود بداند، نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد؛ چرا که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت «سؤال و استفهام» طرح می کند، تا جوابش از درون فکر مخاطب بجوشد، و آن را از خود بداند.

برای تسخیر دل ها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران، تنها توسل به استدلال قوی و نیرومند کافی نیست، نحوه برخورد با طرف و شیوه بحث، عمیق ترین اثر را در این مرحله می گذارد، چه بسیارند کسانی که در بحثها دقیق و موشکاف، و بر مسائل علمی مسلط و آگاهند، اما چون از شیوه «جدال احسن» و بحث های سازنده آگاه نیستند، کمتر در گفتگو با دیگران، موفق به نفوذ در قلب آنها می شوند.

حقیقت این است که اقناع «عقل و فکر» به تنهایی کافی نیست، باید «عواطف» نیز اقناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می دهند.

به تعبیر دیگر، نفوذ در مرحله «خود آگاه» روح انسان، به تنهایی کفایت نمی کند، باید در مرحله «ناآگاه» که بخش مهم روح را تشکیل می دهد نیز نفوذ کرد.

از بررسی حال پیامبران، مخصوصاً حال پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) به خوبی استفاده می شود، این بزرگواران برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود، از اخلاق اجتماعی و اصول روانشناسی و انسانی ترین شیوه های نفوذ در قلب ها استفاده می کردند. طرز برخورد آنها با مردم چنان بود که، به سرعت آنها را به سوی اهداف خود جلب و جذب می کردند، گرچه بعضی میل دارند، به این امور همیشه جنبه اعجاز دهند، اما چنین نیست، اگر ما هم سنت و روش و شیوه آنها را در برخورد با دیگران به کار بندیم، به سرعت می توانیم در آنها اثر بگذاریم، و در اعماق جانشان نفوذ کنیم.

قرآن، با صراحت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می گوید: «فَإِذَا رَحِمَةً مِنَ اللَّهِ لَئْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ (به خاطر رحمت الهی است که نسبت به آنها نرمخو شده ای که اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند). (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

بسیار دیده شده است: بعضی، بعد از ساعت ها بحث و گفتگو نه تنها پیشرفتی در مذاکرات خود حاصل نمی کنند، بلکه طرف را در عقیده باطل خویش راسخ تر و متعصب تر می بینند، دلیل آن این است که از روش جدال احسن استفاده نشده است.

خشونت در بحث، برتری جوئی، تحقیر طرف مقابل، اظهار کبر و غرور، عدم احترام به افکار دیگران، و عدم صمیمیت در بحث ها همه، از اموری است که باعث شکست انسان در بحث می شود، لذا، در مباحث اخلاق اسلامی، بحثی تحت عنوان تحریم «جدال» و «مراء» می بینیم، که منظور از آن، بحث هائی است که: در آن روح حق جوئی و حق طلبی نباشد، بلکه هدف از آن پرخاشگری و برتری طلبی و به کرسی نشاندن سخن خویش است!

تحریم «جدال» و «مراء»، گذشته از جنبه های معنوی و اخلاقی، برای همین است که در این گونه بحث ها هرگز پیشرفت فکری حاصل نمی شود.

مفهوم «جدال» و «مراء» به هم نزدیک است ولی دانشمندان اسلامی میان آنها فرق هائی گذارده اند: «مراء» به معنی اظهار فضل و کمال است، و «جدال» به معنی تحقیر طرف مقابل.

«جدال» به حملات ابتدائی در بحث گفته می شود، ولی «مراء» به حملات دفاعی.

«جدال» در مسائل علمی است و «مراء» اعم است (البته تضادی در میان این تفسیرها وجود ندارد). به هر حال، مجادله و بحث با دیگران گاهی «جدال به احسن» است، و آن بحثی است که: شرایطی که در بالا گفتیم، دقیقاً در آن رعایت شود، و گاهی به «غیر احسن» است، و آن در صورتی است که امور بالا، به دست فراموشی سپرده شود. (گرد آوری از کتاب: تفسیر نمونه، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ بیست و پنجم، ج ۱۶، ص ۳۲۷)

مبنای علمای شیعه در اثبات حقانیت خود

سنت پیامبر (ص) بعد از کتاب خدا از مهمترین منابعی است که مورد پذیرش همه مذاهب و فرقه ها می باشد. اگر چه بعضی از علمای اهل سنت با دیدگاه افراطی به این مطلب می نگرند و بدون هیچ توجهی به نقش عقل، فقط نقل را حجت می دانند. و بعضی از آنان عقل را به عنوان اصل در اثبات مسائل دینی خود مطرح کردند بدون اینکه توجه خاصی به نقل و سنت پیامبر (ص) داشته باشند. اما در میان این مذاهب مکتب شیعه راه جامع تری را انتخاب کرده و عقل و نقل را با هم در خدمت استدلال و روش بحثی خود قرار داده است. (ربانی گلیپایگانی، درآمدی به علم کلام، ص ۱۸۸ و ۱۸۹) و راه اعتدال را در پیش گرفته که استاد مطهری به این اعتدال اشاره می کند و می گوید «تعقل و تفکر شیعی نه تنها با فکر حنبلی که از اساس منکر استدلال در عقاید بود و با تفکر اشعری که

اصالت را از عقل گرفته، مخالف و مغایر است و با تفکر عقلی معتزلی هم مخالف است زیرا تفکر معتزلی هر چند عقلی است ولی جدلی است نه برهانی،» (استاد مطهری، آشنایی با علوم اسلامی (کلام و عرفان)، ص ۵۴) پس عقل؛ آن هم از نوع برهانی بعد از نقل در مکتب شیعه از جایگاه بلندی برخوردار است تا آنجا که از آن به عنوان حجت باطنی خداوند در مقابل حجت ظاهری یعنی پیامبران را یاد کنند. (اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل، حدیث ۱۲)

علمای شیعه هم باتوجه به قرآن کریم که می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (سوره نحل، آیه ۱۲۵) برای اثبات حقانیت خود، روش حکمت، برهان، موعظه و جدال احسن را انتخاب کردند که هر سه روش در مقابل تهمت و زور می‌باشد، چون معنی حکمت یعنی: گفتگو بر سبیل منازعه می‌باشد. (علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۷۴ و ۳۷۱) آری علمای شیعه بدون هیچ طمع در حکومت و قدرت و بنا به وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر و تنویر افکار، شروع به تالیف و تدریس و بحث و مناظره در حوزه دینی نمودند و آثاری که از بزرگان شیعه به یادگار مانده، جز درس و بحث و تألیفات علمی چیز دیگری را اثبات نمی‌کند.

آثار علمایی مانند سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ طوسی، و... همه و همه در راستای اثبات حقانیت معارف مستدل شیعه و در جواب به مخالفان از راه قلم و مباحثه علمی و به دو از اهانت می‌باشد.

کتاب «الشّافی» سید مرتضی در جواب اشکالات قاضی عبدالجبار معتزلی در امامت، کتاب تجرید العقاید خواجه نصیر، کتاب شبهای پیشاور، و ایجاد نمودن دارالتقریب مذاهب توسط آیت...العظمی بر جردی در مرکز علمی اهل تسنن قاهره، سیاست استدلالی و منطقی شیعه در مباحثات و برخورد با مخالفان را ثابت می‌کند.

اما در مقابل این سیاست علمی شیعیان، مخالفان از راه کینه و عداوت وارد شدند و هر چه از ظلم، ستم، قتل، و اهانت، در توان داشته نثار شیعیان و علمای آنها کردند. امویان و عباسیان و افرادی چون حجاج از خون هیچ عالم شیعی به راحتی نگذشته و مورخان و متکلمان قلمهایشان را آلوده به نسبت‌های ناروایی به شیعه چون زندیق، رافضی، ملحد، کردند. که تاریخ پر از اسنادی از این قبیل می‌باشد.

ولی علمای شیعه در مقابل این اهانت‌ها با مسلح شدن به علوم مختلف مذهب شیعه را در برابر طوفانهای وحشتناک روزگار نجات دادند. و در حال حاضر هم علمای شیعه عقیده دارند که شیوه تحمیل رأی بر دیگران مخصوصه در حوزه اندیشه و دین، شیوه‌ای وحشیانه و به دور از منطق و انصاف و انسانیت و روش علمی است (منبع: سلام شیعه)

نمرود در مقابل حضرت ابراهیم «ع» از فنّ مغالطه استفاده کرد اما ...

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ... (بقره ۲۸۵)، آیا به [داستان مناظره ابراهیم با] آنکس ننگریستی که [جای سپاس] در برابر آنکه خدا به او پادشاهی داده بود، با ابراهیم در مورد پروردگارش به [بحث و] استیزه برخاست؟! آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من، آن است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند.» [او دو زندانی را احضار کرد و ضمن صدور حکم مرگ برای يك تن و آزاد ساختن دیگری،] گفت: «منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم!» آری نمرود در مقام مغالطه گفت: منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم، منظور نمرود این بود که من می‌توانم کسانی را که باید اعدام شوند، از زندان رها کنم و ببخشم و هر زنده‌ای را که بخواهم، بکشم و بمیرانم.

در این مناظره وقتی ابراهیم خدای خود را چنین معرفی کرد که او می‌تواند زنده کند و بمیراند، نمرود با يك مغالطه آشکار به او گفت: من نیز چنین قدرتی دارم و دستور داد دو نفر را که در زندان بودند و محکوم به اعدام بودند آوردند یکی را بخشید و دیگری را کشت و به ابراهیم گفت: دیدی که کسی را که محکوم به مرگ بود بخشیدم و در واقع او را زنده کردم و آن دیگری را کشتم پس من نیز قدرت زنده کردن و میراندن را دارم. ابراهیم در برابر این مغالطه روشن که مورد تأیید و تحسین درباریان قرار گرفت چیزی نگفت، چون هر چه می‌گفت او را هو می‌کردند ولی برای کوبیدن نمرود و محکوم کردن او مطلب دیگری را مطرح کرد و آن این بود که گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق می‌آورد، اگر راست می‌گویی تو آن را از مغرب بیرون آور! در اینجا بود که نمرود سرگشته و حیران شد و حرفی برای گفتن پیدا نکرد. (کوثر، ج ۳، ص: ۴۷۵) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ابراهیم به نمرود گفت: اگر راست می‌گویی، آن کسی را که کشته‌ای زنده کن و پس از آن، به او گفت: خدا خورشید را از مشرق می‌آورد و تو آن را از مغرب بیاور. «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»: نمرود که کافر شده بود متحیر و سرگردان گشت و دیگر بیانی و دلیلی نداشت که بگوید.

سؤال: ممکن بود نمرود متقابلاً همین درخواست را از ابراهیم بنماید که تو بگو، خدایت خورشید را از مغرب بیاورد، پس چرا چنین درخواستی نکرد؟ پاسخ: دو جواب برای این سؤال گفته‌اند: نمرود وقتی آن همه آیات و نشانه‌های قدرت الهی در حرکات ابراهیم دید، ترسید که اگر درخواستی کند فوری ابراهیم آن را نیز عملی کند و نمرود بیش از پیش رسوا شود. خداوند آن چنان نمرود را در برابر عظمت ابراهیم خوار و سبک و کوچک کرد که دیگر نتوانست سخنی بگوید و سؤالی نماید. (ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۲) نمرود با دخترش (رعنه) نشسته بودند و منظره آتش انداختن حضرت ابراهیم (علیه السلام) را نگاه می‌کردند. دختر نمرود بالای بلندی

ایستاد تا ماجرا را به خوبی ببیند، دید که ابراهیم (علیه السلام) در میان آتش است اما در محوطه آتش، گلستانی ایجاد شده است. دختر نمرود گفت: ای ابراهیم این چه حالی است که آتش تو را نمی‌سوزاند؟ حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: زبانی که به ذکر خداوند گویا باشد و قلبی که معرفت خدا در او باشد آتش در او اثر ندارد. دختر نمرود گفت: من هم مایل هستم با تو همراه باشم. حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: بگو لا اله الا الله، ابراهیم خلیل الله و داخل آتش بشو. دختر نمرود این جملات را گفت و پا در آتش نهاد و خود را نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) رساند و در حضورش ایمان آورد و به سلامت به جانب پدرش برگشت. نمرود با دیدن این منظره تعجب کرد و در عین حال به خاطر ترس از مملکتش دختر را از راه موعظه و نصیحت نزد خود خواند ولی حرف نمرود در دختر اثر نکرد و دستور داد او را در میان آفتاب سوزان به چهار میخ بکشند. خداوند مهربان به جبریل فرمود: بگیر بنده مرا. جبریل روضه را از آن مهلکه رها کرد و نزد حضرت ابراهیم (علیه السلام) آورد. روضه در تمام مشقتها با حضرت ابراهیم (علیه السلام) همراه بود تا آن که حضرت او را به همسری یکی از فرزندان درآورد و خدای تعالی فرزندی به آنها عنایت فرمود که همه بر مسند نبوت و پیامبری قرار گرفتند. (منبع: خزینه الجواهر، ص ۶۶۳)

البته برای افراد بی سواد و بی فرهنگ مجادله با مغالطه فرقی ندارد

حتما داستان آن معلم روستائی و مرد شیاد را که شنیده اید؟ جریان ازینقرار است که در ابتدای شروع سواد آموزی مدرن در ایران که حاصل تلاش های جانکاه مشروطه خواهان بود که با سرکار آورده شدن رضاخان، این مشروطه نصف ونیمه شد وابترا ماند، معلمی جوان در مدرسه ی کاه گلی یک روستا سرگرم تدریس وباسواد کردن کودکان روستائی بود و واژه ی "مار" را روی تخته سیاه نوشته ومیخواست شاگردانش با کلماتی که دراین واژه بکار رفته، آشنا شوند والبته منظورش آموزش نقاشی به این کودکان نبوده است! مرد شیاد بی سوادى در روستا بود که مردم را سرکیسه میکرد، با آمدن معلّم باسواد منافع خود را که درعدم آگاهی بود، در خطر دید، با جمع کردن تعدادی از افراد جاهل و بی سواد و متعصب وآوردنشان به کلاس درس، عکس ماری را کشیده واز این نا آگاهان خواست که ملاحظه کرده وبگویند که حق با کدام طرف است این مار است یا آن ... معلّمی که نوشتن صحیح کلمه ی مار را به دانش آموزان یاد میدهد درست میگوید یا او که عکس ماری را بعینه بنمایش گذاشته است؟! عوام الناس که ساده و ازسواد بی بهره بوده و برهر نوآوری دیدی شکاکانه داشتند، باتفاق آرا، حق را به این دغلکار داده وشروع به کتک زدن معلّم وانداختنش به بیرون او ازده کردند که نگذارند بدعت گذاری کند! و این شد نتیجه ی مغالطه یک شیاد بی سواد درمقابل علم و دانش یک معلم باسواد.

احتجاج و مناظره حضرت ابراهیم «ع» با نمرود

ألم تر إلى الذي حاج إبراهيم في ربه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهيم ربِّ الذي يحيى ويميت ، قال : أنا أحيى و اميت قال إبراهيم فإنَّ الله يأتي بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفر و الله يهدى القوم الظالمين (بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۸) در روایت است اولین کسی که به محاجه و ستیز لفظی در مورد ذات باری تعالی پرداخت همان نمرود بن کنعان است . و از امام صادق (ع) نقل گشته است که ادعای ربوبیت از طرف نمرود ، بعد از آن بود که ابراهیم (ع) را به میان آتش افکند و آیه (ان آتاه الله الملك) همان پادشاهی اعتباری است که جایز است هر مومن و کافری بر آن استیلا یابد . و اما در توضیح جمله (والَّذی یحیی و یمیت) باید گفت که میراندن در آیه مذکور به معنای خارج کردن روح از بدن انسان زنده است ، نوعی که هیچگونه جراحت و نقص عضوی بر اثر آن در داخل و خارج بدن شخص ایجاد نشود که این مسأله از قدرت بشر خارج است و اما آیه (انا احيى) که نمرود بدان اشاره کرد عبارت است از بیرون آوردن زندانی از حبس و منظور از آیه (و اميت) به معنای به قتل رساندن شخص است و معلوم است که اینگونه استدلال از طرف نمرود از جهل او حکایت می کند . چرا که ادعای او بدون شک قابل قیاس یا بهتر است گفته شود قابل بیان در برابر قدرت خداوند نمی باشد اما اینکه چرا خود نمرود پیشنهاد نکرد تا خورشید از مغرب طلوع کند بلکه این کار را به ابراهیم واگذار کرد دلیل آن در رسوایی و فضا حتی نهفته است که دامان نمرود را فرا می گرفت چرا که او می دانست آن پیشنهاد نیز نهایتاً به حربه ای مبدل می گشت تا براهین ابراهیم بهتر به کرسی نشینند (و الله لا يهدى قوم الظالمين)

از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که حضرت ابراهیم (علیه السلام) چهار مناظره مهم داشته است: مناظره با «آزر»؛ مناظره با بت پرستان ؛ مناظره با ستاره پرستان و مناظره با نمرود .

مناظره با آزر

آن گاه که ابراهیم (علیه السلام) به «آزر» گفت: چرا چیزی را می پرستی که نمی بیند و نمی شنود و از تو رفع نیاز نمی کند، إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (مریم/سوره ۱۹، آیه ۴۱) «آزر» به جای فکر و اندیشه در گفتار ابراهیم (علیه السلام) او را تهدید می کند. قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (مریم/سوره ۱۹، آیه ۴۶)

مناظره با بت پرستان

ابراهیم (علیه السلام) در استدلال با بت پرستان که گفتند چرا بت های ما را شکسته ای؟ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۲) ابتدا می گوید: «بلکه بزرگشان کرده باشد، از

آن‌ها بپرسید اگر سخن می‌گوید» قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ (انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۳) سپس با استدلال قوی به آن‌ها می‌گوید: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی به شما دارد و نه زبانی می‌رساند، أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۷) أَفَ بَرَّ شِمَا وَ بَرَّ أَنْ جِهَ غَیْرَ خَدَاسْتِ پَرَسْتَش می‌کنید، آیا اندیشه نمی‌کنید. قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۶۸)

مناظره با ستاره پرستان

ابراهیم در مناظره با ستاره پرستان، از طلوع و افول ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آن‌ها استدلال می‌کند. وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام/سوره ۶، آیه ۷۵)

مناظره با نمرود

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برابر نمرود که ادعای الوهیت داشت با قوی ترین استدلال او را مغلوب و مستأصل می‌کند؛ آن گاه که می‌گوید: خداوند من خورشید را از افق مشرق می‌آورد، پس اگر تو حاکم جهان هستی خورشید را از مغرب بیاور، در این جا آن کافر مبهوت و وامانده شد. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۸)

گفتگو در داستان حضرت ابراهیم

گفتگو یکی از عناصر داستان حضرت ابراهیم است که نشان دهنده افکار و عقاید و اندیشه های شخصیت‌های داستان می باشد. این عنصر در داستان قرآنی ویژگی‌های شخصیت داستان را بیان می‌کند. (ابوالستیت، ۶۰۷)

بارزترین نمونه گفتگوی بشر با بشر، گفتگوی میان آن حضرت با قوم، پدر و پادشاه زمانه اش و دعوت آنها به یکتاپرستی و منع از بت پرستی است. آن حضرت خطاب به پدر و قومش می‌فرماید: (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ) (انبیاء/۵۲) «این تندیس‌ها که به پرستش آنها دل نهاده‌اید، چیستند؟» قومش پاسخ دادند: (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ) (انبیاء/۵۳) «گفتند پدرانمان را دیدیم که آنها را می‌پرستیدند» آنگاه قوم او پاسخ دادند: (قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنْ اللَّاعِينَ) (انبیاء/۵۵) «گفتند برای ما سخن حقی آورده ای یا ما را به بازی گرفته ای؟» ابراهیم پاسخ داد: (قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ

الشَّاهِدِينَ) (انبیاء/۵۶) «گفت: نه، پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، آن که آنها را آفریده است و من بر این سخن که می‌گویم گواهی می‌دهم.»

این گفتگوها میان حضرت ابراهیم و قومش ادامه می‌یابد تا اینکه ایشان تصمیم می‌گیرد تمامی بت‌ها به جز بت بزرگ را بشکند. در خلال این گفتگو ابراهیم با عبارتی ساده و نیکو بطلان عقیده قوم و پدرش را آشکار کرده، آنها را به پرستش خدای یکتا دعوت می‌نماید.

در ادامه داستان، گفتگوی میان قوم ابراهیم با یکدیگر به تصویر کشیده می‌شود که شگفت زده از عامل این ماجرا از یکدیگر سؤال می‌نمایند: (قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) (انبیاء/۵۹) «چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟» برخی پاسخ می‌دهند: (قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) (انبیاء/۶۰) «شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم از آنها سخن گفته است.» و سپس گفتگوی میان حضرت ابراهیم و قومش در این باره وجود دارد که در ادامه سوره انبیاء آیات ۶۰ تا ۷۰ آمده است.

نمونه دیگر گفتگو، گفتگوی میان حضرت ابراهیم و قومش است که در آیات ۷۵ تا ۸۳ سوره انعام آمده است. حضرت ابراهیم در این آیات هر یک از ستاره، ماه و خورشید را به خدایی برگزیده و با بطلان و افول هر یک از آنها، دست از پرستش آن کشیده است. وی با این کار و با کلام و دلیلی ساده آنها را از پرستش ستاره، ماه و خورشید باز داشته و به پرستش خداوند دعوت نموده است. با کمی دقت در این گفتگوها درمی‌یابیم که این گفتگوها برای دعوت مردم به یکتاپرستی و منع آنها از بت پرستی انجام شده است.

رفت و آمد (دید و بازدید) و صلّه رَحِم

وَإِقْبَالَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، وَ الْمُرَاوَرَةَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَيَّ

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله رفت و آمد (دید و بازدید اقوام و خویشان و ارحام و بستگان) و صلّه رَحِم است

رفت و آمد با یکدیگر و رابطه گرم و دوستانه با هم بویژه میان خویشان و نیز برادران ایمانی امری است که امام رضا (ع) بر اساس آموزه‌های قرآنی به آن دعوت می‌کند؛ چرا که این کار باعث تقرب به خدا و اهل بیت عصمت (ع) و دیگر اولیای الهی می‌شود. و موجب طول عمر شخص و افزایش روزی می‌گردد.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، (بقره، آیه ۲۷)، وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، (رعد، آیه ۲۵)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. (کتاب کافی ج ۲؛ ص ۱۵۵)
پیامبر عظیم الشأن فرمودند: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ» (بحار الأنوار ج ۷۴ ص ۱۶۰)، با دادن سلام صلّه رَحِم کنید.

صلّه چیست؟

هر کاری که در عرف پیوند را برساند صلّه است هرچند در کوچکی مانند اول سلام کردن یا نیکو جواب دادن سلام باشد.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: صَلَّةٌ رَحِمٌ و نیکی به برادران روحانی و ایمانی حساب را در روز قیامت آسان می‌کند و از گناه نکه می‌دارد پس به نزدیکان خود صلّه کنید و به برادران خود نیکی نمائید هرچند به نیکی سلام کردن و پاسخ دادن باشد. (إِنَّ صَلَّةَ الرَّحِمِ وَ الْبِرِّ لِيَهْوَنَانِ الْحِسَابَ وَ يَعِصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ فَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ بَرُّوا إِخْوَانَكُمْ وَ لَوْ بِحَسَنِ السَّلَامِ وَ رَدَّ الْجَوَابِ. (کافی ج ۲ ص ۱۲۵)
در حدیث دیگر فرمود: صَلَّةٌ رَحِمٌ کنید هرچند به جرعه‌ای به رَحِم دادن باشد (صل رحمک و لو بشرية من ماء) (وسائل کتاب نکاح باب ۱۹ صفحه ۱۴۱) و این مرتبه نازله صلّه است.

معنی صَلَهِ و قطع رَحِم

«رحم» در اصل به معنای محل نشو و نمای جنین در شکم مادران است، ولی بعدها به عنوان استعاره و به علاقه ظرف و مظروف، در معنای قرابت و خویشاوندی استعمال شد؛ چون خویشاوندان همه در این که از یک رحم خارج شده‌اند مشترکند پس کلمه «رحم» به معنای نزدیک و ارحام به معنای نزدیکان انسان است.

صله رحم به معنای ارتباط همراه با لطف و احسان به خویشان نسبی است.

صله رحم نسبت به تمام خویشان (زن و مرد با تقوا و بی‌تقوا، مسلمان و کافر، ظالم و صالح) باید انجام شود. از حضرت علی (ع) نقل شده که فرمودند: «با خویشاوندانتان پیوند و رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان با شما قطع رابطه کرده باشند».

البته صله رحم دارای درجاتی است که نسبت به شرایط و افراد، متفاوت است؛ بلکه در صورتی که باعث ضرر دنیایی یا دینی می‌شود، باید به حدی که ضرر ندارد تغییر کند و تقلیل یابد؛ مثلاً در مقابل ظالم و گناه‌کار همراه با امر به معروف و نهی از منکر مناسب باشد و به صورتی انجام شود که این ارتباط تأیید اعمال آنها محسوب نشود و در مقابل کسی که می‌داند از دیدن او خوشحال نمی‌شود باید به صورت کمک غیر مستقیم به او یا پُرس‌وجوی احوال او از دیگران باشد و به هر حال لطف خود نسبت به او را به روش‌های مختلف ابراز دارد.

اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیداً نهی کرده است. از این رو؛ باید گفت: مسلماً قطع رحم گناه است، اما مانند بسیاری از دیگر گناهان، مجازات خاصی در دنیا برای او مشخص نشده همان‌گونه که برای خود قطع صله ارحام نیز چنین مجازاتی تعیین نشده است.

معنای لغوی و فقهی صله رحم

رحم در لغت و عرف به معنای نزدیکان و بستگان است، [فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۳، ص ۲۲۴، جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، ج ۵، ص ۱۹۲۹] و در اصطلاح فقه نیز بر اساس قول بعضی از فقها همان معنای لغوی است؛ یعنی مطلق نزدیکان و بستگان البته با این قید که نسبی باشند نه سببی، [ر. ک: بهجت، محمد تقی، جامع المسائل، ج ۳، ص ۴۱۰] چه مذکر باشند و چه مؤنث، جزء ورثه باشند یا نه، محرم باشند یا غیر محرم، مسلمان باشند یا کافر، از طرف پدر باشند یا مادر، یا هر دو. البته لازم است که از نظر نسبی بسیار دور نباشند تا مردم آنها را از اقوام و ارحام شخص بدانند و گرنه باید گفت همه انسان‌ها از اقربا و بستگان هستند؛

بر اساس این نظر، میزان و معیار در تمامی این موارد عرف است. در کنار این قول بعضی از علما رحم را اقوامی می‌دانند که در طبقات ارث قرار می‌گیرند که شامل تمام فرزندان و حتی نوه‌های خاله، دایی، عمه و عمو می‌شود. [برای نمونه ر. ک: موسوی خویی، سید ابو القاسم، صراط النجاة (محشی للخوائی)، حاشیه: تبریزی، جواد بن علی، ج ۱، ص ۴۳۳]

وجه اطلاق «رحم» بر خویشاوندان

رحم در اصل به معنای محل نشو و نمای جنین در شکم مادران می‌باشد، همان عضو داخلی که خدای عز و جل در باطن زنان قرار داده تا نطفه در آن تربیت شده و فرزندی تمام عیار گردد، این معنای اصلی کلمه رحم است. ولی بعدها به عنوان استعاره و به علاقه ظرف و مظلوف، در معنای قرابت و خویشاوندی استعمال شد؛ چون خویشاوندان همه در این که از یک رحم خارج شده‌اند مشترکند. پس کلمه «رحم» به معنای نزدیک و ارحام به معنای نزدیکان انسان است. [طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۳۸]

اما «صله»، در لغت به معنای احسان و هدیه است [المنجد: «الصلة»: العطية و الاحسان و الجائزة] و در اصطلاح به معنای برقراری ارتباط همراه با محبت و لطف است که مقابل آن دوری کردن و قطع می‌باشد. بنابراین، «صله رحم»؛ رسیدگی، احسان، خبرگیری و مانند آن نسبت به نزدیکان است که در مقابل آن قطع رحم است.

چون در شرع مقدس معنی خاصی برای رَحِم ذکر نگردیده پس مراد همان معنی عرفی آن است که عبارت از مطلق اقارب است به معنی خویشاوندان پدری و مادری هرچند به چند واسطه باشد و همچنین خویشاوندی از طریق اولاد.

قطع رحم عبارت است از آزرده و رنجاندن خویشان و بستگان و نزدیکان، و یاری نکردن و غمخواری ننمودن با آنان در مال و آسایش و خیرات دنیوی در حالی که به آن محتاج باشند. و سبب و باعث آن یا عداوت است یا بخل و خسیس بودن بنابراین قطع رحم از رذائل قوه غضب یا شهوت است، و شکی نیست که از بزرگترین مهلکات و تباه کننده دین و دنیای آدمی است.

عروۃ بن یزید از حضرت صادق (ع) از معنی آیه: و کسانی که می‌پیوندند آنها را که خدا امر به لَهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ. (سوره ۱۳ آیه ۲۲) پرسید؟ حضرت فرمودند: «هی قرايتک» (کافی) یعنی صِلَةُ رَحِم پیوند به تمام خویشاوندان است، محرم باشد یا نامحرم، دور باشد یا نزدیک یعنی واسطه بخورد یا نه. صِلَةُ رَحِم فقیر و غنی ندارد.

هرچند عادت اهل دنیا بر این است که در بین بستگان، آنکه صاحب مال و اعتبار باشد او را وابسته نزدیک خود می‌دانند و اگر فقیر و بی اعتبار باشد او را از خود جدا می‌دانند هرچند نزدیک هم باشد

ولی در شرع مقدس هیچ فرقی در حکم صلّه و قطع رحم بین اقارب نیست، بلی هرچه نزدیکتر باشد و واسطه کمتر بخورد این حکم شدیدتر می باشد.

شهید ثانی علیه الرحمه این معنی عرفی را که برای رحم ذکر گردید با کثر فقها نسبت داده است.

اهمیت صله رحم در اسلام

اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوق العاده ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیداً نهی کرده است.

اهمیت صله رحم تا آن جا است که پیامبر اسلام (ص) می فرماید: «پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد، و بر عمرها می افزاید هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند». [حلوانی، حسین بن محمد، نزّه الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۱۵]

زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجاد (ع) به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند: «بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است». [مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۷، نیز ر. ک: کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۶۴۱]

خداوند در قرآن می فرماید: «...آیا از شما جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و [بر سر مال و منال دنیا] قطع رحم نمایید؟ آنان [که روی گردانند] کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و گوش [دل] شان را گُر و چشم [بصیرت] شان را کور کرده است». [سوره محمد، ۲۲ - ۲۳]

کوتاه سخن این که: قرآن نسبت به قاطعان رحم و برهم زندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد، و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمت کرده است. از این رو؛ باید گفت: مسلماً قطع رحم گناه است، اما مانند بسیاری از دیگر گناهان، مجازات خاصی در دنیا برای او مشخص نشده همان گونه که برای خود قطع صله ارحام نیز چنین مجازاتی تعیین نشده است.

از پیامبر اسلام (ص) پرسیدند: میغوض ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ در پاسخ فرمود: «شرک به خدا». پرسیدند بعد از آن؟ فرمود: «قطع رحم». [الکافی، ج ۲، ص ۲۹۰]

امام باقر (ع) فرموده است: «صله ارحام؛ اعمال را پاک، اموال را افزون، بلاها را دفع، حساب را آسان می کند و اجل را به تأخیر می اندازد». [الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰]

همچنان که می بینید، نتایج یاد شده، برخی به امور دنیوی مربوط است، برخی هم نتایج اخروی این عمل را، بازگو می کند.

امام صادق (ع) می فرماید: «صله رحم؛ اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، دل و جان را خوش می سازد، رزق را می افزاید و اجل و مرگ را به تأخیر می اندازد». [الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱]

این کار نیک و ساده، آن قدر سازنده و مفید است و آن چنان مورد رضای پروردگار، که گاهی تقدیر الهی به خاطر آن عوض می شود و خداوند به پاداش این عمل نیکو، بر عمر کسی می افزاید. در مقابل، قطع رابطه ها و بریدن از خویشاوندان، به حدی شوم و نفرت بار و در نظر خداوند، ناپسند است که عمر را می کاهد.

امام صادق (ع) فرمود: «ما چیزی را جز "صله رحم" سراغ نداریم که [به طور مستقیم] عمر را زیاد کند، تا آن جا که گاهی تا زمان مرگ یک نفر، سه سال مانده است، ولی او اهل صله رحم می شود. آن گاه خداوند، سی سال بر عمرش می افزاید و سی و سه سال دیگر زنده می ماند. و گاهی اجل کسی سی و سه سال است، به خاطر قطع رحم و گسستن رابطه های خویشاوندی، کاهش می یابد و اجلش سر سه سال فرا می رسد». [الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۳]

علت پافشاری اسلام نسبت به حفظ پیوند خویشاوندی
علت این که اسلام نسبت به نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی این همه پافشاری کرده این است که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ، چه از نظر اقتصادی یا نظامی، و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد.

اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کامل تری بهره برداری نموده است، دستور به اصلاح واحدهایی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند. زیرا تقویت بنیه افرادی را توصیه می کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است، اعضای یک خانواده اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد، اجتماع عظیم آنها نیز عظمت می یابد و از هر نظر قوی خواهد شد، شاید حدیثی که می گوید: «صله رحم باعث آبادی شهرها می گردد» به همین معنا اشاره باشد. [مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۸]

مرز صله رحم

این ادب معاشرت، اختصاص به بستگان پاک و با تقوا ندارد؛ یک وظیفه اخلاقی است، که نسبت به اهل گناه بلکه کفار هم ثابت است. چه بسا به برکت رفت و آمدهای بستگان صالح، فاجران هم راه صلاح پیش گیرند و تأثیر بپذیرند. حتی اگر این ارتباط تأثیری در رفتار ارحام بدکار نگذارد باز موظف به حفظ رابطه با آنها هستیم.

نقل شده است که؛ یکی از شیعیان از امام صادق (ع) پرسید: برخی خویشاوندانم خط و تفکر دیگری دارند، غیر از فکر و مرامی که من دارم. آیا آنان بر من حقی دارند؟ آن حضرت فرمود: «آری، حق

قربانیت و خویشاوندی را چیزی قطع نمی‌کند. اگر با تو هم‌فکر و هم‌عقیده باشند که دو حق بر تو دارند: یکی حق خویشاوندی، دوم حق اسلام و مسلمانی». [الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷]

حتی اگر بستگان، مایه آزار انسان را هم فراهم کنند، باز حق گسستن پیوند را نداریم. در حدیث آمده است:

مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که من با آنان پیوند می‌کنم و رابطه دارم، اما آنان آزارم می‌دهند. تصمیم گرفته‌ام آنان را ترک کنم. حضرت رسول فرمود: «آن‌گاه، خدا هم تو را ترک می‌کند!...» گفت: پس چه کنم؟ رسول خدا فرمود: «به کسی که محروم کرده، عطا کن، با کسی که از تو بریده، رابطه برقرار ساز، کسی که بر تو ستم کرده، از او درگذر. هرگاه چنین کردی، خداوند پشتیبان تو خواهد بود». [بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۰ - ۱۰۱]

از حضرت علی (ع) نقل شده که فرمود: «با خویشاوندان پیوند و رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان با شما قطع رابطه کرده باشند». [طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۲۰۸]

حتی اگر ارتباط ما با بعضی از خویشان و رفت و آمد به منزلشان باعث ناراحتی آنها شود و یا باعث اهانت به ما شود باز وظیفه صله رحم از بین نمی‌رود و در این صورت باید به روش‌های دیگر که باعث چنین مشکلی نمی‌شود ارتباط حفظ شود؛ مثلاً بدون رفتن به منزل آنها تلفنی حال آنها را جویا شویم و یا حتی غیر مستقیم به آنها توجه داشته باشیم و از دیگران احوال آنان را بپرسیم یا غیر مستقیم به آنان کمک کنیم چه کمک‌های مالی و چه حمایت زبانی از آنان در مقابل دیگران. به هر حال؛ نباید با ارحام مثل غریبه‌ها رفتار کرد و با وجود تمام بی‌محبتی‌ها به هر نحو ممکن در مواقع مختلف ارتباط خود با آنان را نشان دهیم. [ر. ک: صراط النجاة، ج ۳، ص ۲۹۴]

بله، در صورتی که صله رحم باعث ضرر دنیایی یا دینی شود. باید به حدی که ضرر ندارد تغییر کند. کیفیت ارتباط با خویشاوندان:

واضح است مرجع و معیار در چگونگی ابراز محبت و احسان، عرف است؛ زیرا به حسب عادات و رسوم افراد و نزدیک و دور بودن آنها فرق می‌کند [«أطایب الکلم فی بیان صلة الرحم»؛ سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسيلة (أحكام الأسرة)، ص ۳۷۰] نوع این ارتباط به نیاز افراد نیز بستگی دارد آن‌چنان که ممکن است بعضی نیاز مادی داشته باشند و بعضی نیاز مادی نداشته ولی به کمک دیگری نیازمند باشند؛ مانند پیرمرد و پیرزن افتاده‌ای که باید آنان را رسیدگی نمود، و بعضی ممکن است کمک فکری بخواهند. و بعضی هیچ نیاز ندارند و فقط باید از آنان احوال‌پرسی کرد.

به هر حال؛ صله رحم درجاتی دارد که با توجه به توان فرد، عرف اجتماع، نیاز افراد و برخورد و جواب‌دهی آنان متفاوت و قابل تغییر است و به هر حال تا هر درجه‌ای که ممکن است باید به این برنامه دینی عمل کرد.

پس نسبت به حدود صله رحم می‌توان گفت: مقدار و حدود صله رحم نسبی است؛ یعنی نسبت به افراد و محیطی که در آن زندگی می‌کنند متفاوت است مهم آن است که شخص در عرف خودشان قاطع رحم محسوب نشود.

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «لقمان به پسرش گفت: پسر جان! ... با همه مردم خوش‌خلق باش. پسرم اگر مال دنیایی نداشتی که با آن صله رحم کنی، و بر برادران تفضل نمایی، حُسن خلق و روی خوش داشته باش؛ چون کسی که حسن خلق دارد خوبان او را دوست می‌دارند، و بدکاران از او دوری می‌نمایند». [بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰]

باز آن حضرت می‌فرماید: «پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که [لا اقل] از تو آزار و مزاحمتی نبینند». [الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱]

سخن آخر این که: صله ای که خدا به آن امر فرموده از معروف‌ترین مصادیق آن صله رحم است، که در وجود آن تأکید نموده و فرموده: «و از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید. پروا کنید و از [قطع رابطه با] خویشاوندان بپرهیزید». [سوره نساء، ۱] همچنین در تأکید آن فرموده: «و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده، پیوند می‌دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند» [سوره رعد، ۲۱] و این اشاره به آن است که ترک صله رحم مخالفت امر خدا است، پس جا دارد مردم از خدا بترسند و آن را ترک نکنند که ترک آن عمل زشتی است، و در نامه اعمال آدمی ضبط می‌شود. [المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۴۳]

صِله رَحِم در آیات

سفارش به رعایت حرمت خویشاوندی و انفاق مالی به آنها را در آیات متعددی از قرآن می‌توان دید: وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (ترجمه: بترسید از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از قطع خویشاوندی‌ها پروا کنید که خدا مراقب شما است.) [نساء-۱] وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا (ترجمه: به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید.) [سوره بقره-۸۳] وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (ترجمه: و سرمایه‌داران شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران

راه خدا دریغ ورزند.) [سوره نور-۲۲] وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (ترجمه: و خدا را پرستید، و چیزی را با او
شریک مگردانید؛ و به پدر و مادر احسان کنید؛ و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و
همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید]، که خدا
کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی دارد) [سوره نساء-۳۶]... أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (ترجمه: خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در
کتاب خدا سزاوارترند.) [سوره انفال-۷۵] وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (ترجمه:
خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران
[مقدمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب
[خدا] نگاشته شده است.) [سوره احزاب-۶] فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا
أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (ترجمه: پس [ای منافقان،] آیا
امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و
خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش
دل] ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است.) [محمد-۲۲ و ۲۳] يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ
مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ
اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (ترجمه: از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند [و به چه کسی بدهند؟]» بگو: «هر
مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد، و هر
گونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.») [سوره بقره-۲۱۵] برای مشاهده آیات دیگر در این
رابطه، رجوع کنید به: عدد ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴، انعام ۱۵۱، بقره ۱۷۷، نساء ۸، مجادله ۲۲.

تکرار یک موضوع در قرآن نشان دهنده اهمیت آن است و خداوند در این آیات امر به ارتباط و پیوند با
ارحام کرده و بیان می کند که در قیامت از انسانها پیرامون این موضوع سؤال خواهد کرد. قطع کننده
رحم را نیز لعنت شده دانسته و تهید کرده چشم و گوش او را از درک حقایق ناتوان می سازد.
در میان همه خویشاوندان، جایگاه پدر و مادر در قرآن بسیار برجسته تر است و خداوند پس از امر به
پرستش و ایمان به یگانگی خود، به احسان به والدین فرمان می دهد: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا
قَوْلًا كَرِيمًا (ترجمه: پروردگار تو مقرر کرد که جز او را پرستید و به پدر و مادر خود احسان کنید.
اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها (حتی) اف مگو و پرخاش مکن

و با آنها به شایستگی سخن بگو. [اسراء-۲۳] [برای مشاهده آیات دیگر در این رابطه، رجوع کنید به: رعد ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴، انعام ۱۵۱، بقره ۱۷۷، نساء ۸، مجادله ۲۲].

صله رحم در روایات

در روایات و سیره زندگی اهل بیت (ع) نیز اهمیت فوق العاده کمک، حمایت و محبت به خویشاوندان کاملاً روشن است و قطع رابطه با خویشان نیز شدیداً نهی شده و عامل دوری لطف و رحمت خدا از فرد و جامعه معرفی گردیده است. [روی عن النبی (ص): لَا تُنْزِلُ الرَّحْمَةَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ الرَّحِمِ: خداوند رحمت خود را از قومی که در آن قاطع رحم باشد دریغ می‌دارد. مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۸۴] در نظر خداوند صله رحم به قدری مهم است که در صورت ارتباط خوب فاسقان با اقوام و خویشان، خداوند روزی آنها را افزون می‌کند و کسانی که اهل نماز و روزه هستند ولی قطع رحم می‌کنند، علاوه بر عذاب آخرت، از عمر و روزی آنها کاسته می‌گردد. [بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۵، ج ۸۸ و ص ۱۳۸، ج ۱۰۷] علامه مجلسی در جلد ۷۱ بحار الانوار در باب صله رحم ۱۱۰ حدیث و در باب حقوق پدر و مادر و فرزندان ۱۰۲ روایت در این موضوع گردآوری کرده است. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: هر کس برای من یک چیز راضمانت کند من برای او چهار چیز را ضمانت خواهم کرد. صله رحم انجام دهد. خداوند او را دوست دارد؛ روزی اش را توسعه می‌دهد؛ عمرش را طولانی می‌سازد و او را در بهشتی که وعده داده وارد می‌کند. [بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۳] شخصی به پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: خویشانی دارم که من با آنها ارتباط دارم، ولی آنها مرا می‌آزارند؛ قصد دارم از آنها جدا شوم. حضرت فرمود: هر کس تو را محروم ساخت، تو او را محروم نکن؛ هر کس از تو برید و جدا شد، تو با او قطع رابطه نکن و هر کس به توستم کرد، عفو کن. اگر چنین کردی، خداوند عزوجل پشتیبانت خواهد بود. [بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۰] پیامبر (ص): اَلصَّدَقَةُ عَلَى وَجْهِهَا وَاضْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ وَ يُرَى الْوَالِدَيْنِ وَصَلَةُ الرَّحِمِ تُحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَتَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَتَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ؛ صدقه بجا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل و عمر را زیاد و از پیشامدهای بد جلوگیری می‌کند. [نهج الفصاحه، ج ۱۸۶۹] امام صادق (ع): صله رحم، مرگ را به تاءخیر می‌اندازد؛ سبب دوستی در خانواده می‌گردد؛ حساب قیامت را آسان می‌کند و از گناهان آدمی می‌کاهد. پس با خویشان خود پیوند برقرار کنید و به برادرانتان نیکی کنید، هرچند با خوب سلام کردن و جواب سلام دادن باشد. [بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۴] امام باقر (ع) به نقل از پیامبر فرمود: «در دو طرف پل صراط، امانت و صله رحم است. پس کسی که در امانت مردم خیانت نکرده، و با خویشان خود به نیکی رفتار نموده است، از آن به آسانی می‌گذرد و به بهشت وارد

می‌شود. اما شخصی که در امانت خیانت کرده و قطع رحم نموده است، هیچ عمل دیگری به او نفع نمی‌رساند، و به آتش افکنده می‌شود. [بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۸] امام علی (ع): كَفَرُوا ذُنُوبَكُمْ وَتَحَبَّبُوا إِلَى رَبِّكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَصَلَةِ الرَّحِمِ؛ با صدقه و صله رحم، گناهان خود را پاک کنید و خود را محبوب پروردگارتان گردانید. [غررالحکم، ح ۷۲۵۸] امام علی (ع): حفظ نعمت‌ها در صله رحم است. [غررالحکم، ح ۴۹۲۹] «صله الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسیء فی الاجل»، [اصول کافی، ج ۲ ص ۱۵۰] رسول خدا (ص) فرمود: «صله رحم، به عمر اضافه می‌کند، و فقر را از بین می‌برد. [بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۳] پیامبر اکرم (ص) فرمود: کسی که خود یا مالش را در طریق رحم و خدمت به خویشان به کار می‌گیرد، خداوند اجر صد شهید به او عطا می‌کند، و برای هر قدمی که در این راه برمی‌دارد، چهل هزار حسنه داده می‌شود و چهل هزار گناه از گناهان او پاک می‌گردد، و به همین میزان به درجات معنوی او افزوده می‌گردد... و هفتاد حاجت از حوائج دنیوی او برآورده می‌شود. [بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۵] امام علی (ع): زَكُوَةُ الْيَسَارِ بِرُ الْجِيرَانِ وَصَلَةُ الْأَرْحَامِ؛ زکات رفاه، نیکی با همسایگان و صله رحم است. [غررالحکم، ح ۵۴۵۳] امام صادق (ع) می‌فرمایند: «صله رحم اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، جان را پاکیزه، روزی را افزون کرده و اجل را عقب می‌اندازد». [اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱] امام باقر (ع): اِنْ أَعَجَلَ الْخَيْرَ ثَوَاباً صَلَّةُ الرَّحِمِ؛ ثواب صله رحم سریعتر از هر کار خیری به انسان میرسد. [کافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۵] پیامبر (ص): مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ؛ هر کس با جان و مال خود در راه صله رحم کوشش کند، خداوند عزوجل پاداش یکصد شهید به او میدهد. [من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶] امام صادق (ع): «صله الارحام تحسن الخلق و تسمع الکف و تطیب النفس و تزید فی الرزق و تنسیء الاجل»، [کافی، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۱] امام صادق (ع) فرمود: «ما چیزی را جز «صله رحم» سراغ نداریم که [به طور مستقیم] عمر را زیاد کند، تا آن جا که گاهی تا زمان مرگ یک نفر، سه سال مانده است، ولی او اهل صله رحم می‌شود. آن گاه خداوند، سی سال بر عمرش می‌افزاید و سی و سه سال دیگر زنده می‌ماند. و گاهی اجل کسی سی و سه سال است، به خاطر قطع رحم و گسستن رابطه‌های خویشاوندی، کاهش می‌یابد و اجالش سر سه سال فرامی‌رسد». [کافی، ج ۲، ص ۱۵۲] پیامبر اسلام (ص): پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می‌سازد، و بر عمرها می‌افزاید هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند. [سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴]

امام سجاد (ع) خطاب به ابوحمزه فرمود: «اگر دوست داری که خداوند مرگ تو را نیکو مقرر کند، و گناه تو را در روز قیامت ببخشد، پس نیکی کن، در خفا صدقه بده، و صله رحم به جای آر، به درستی که آن‌ها عمر انسان را زیاد، و فقر از بین می‌برند. [بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۹۵]. مردی از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ سؤال کرد:... قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ قَالَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ

قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ...؛ مبعوض‌ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: شرک به خدا. گفت: پس از شرک به خدا؟ فرمود: قطع رحم... [کافی، ج ۵، ص ۵۸] امام سجاد (ع) در نصیحتی به فرزند خود می‌فرماید: که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند: بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است. [سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴] پیامبر (ص): هیچ طاعتی نیست که پاداشش زودتر از صله رحم برسد و مجازاتی سریعتر از مجازات ظلم و قطع رحم نیست. [نهج الفصاحه، ج ۲۳۹۸] رسول خدا (ص) فرمود: اِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تَوْجِدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ مَايَجِدُهَا عَاقٍ، وَ لَا قَاطِعِ رَحِمٍ... [بحار الانوار، ج ۸ م باب الجنة و نعيمها، ح ۱۷۴] امام باقر (ع) به نقل از پیامبر فرمود: «در دو طرف پل صراط، امانت و صله رحم است. پس کسی که در امانت مردم خیانت نکرده، و با خویشان خود به نیکی رفتار نموده است، از آن به آسانی می‌گذرد و به بهشت وارد می‌شود. اما شخصی که در امانت خیانت کرده و قطع رحم نموده است، هیچ عمل دیگری به او نفع نمی‌رساند، و به آتش افکنده می‌شود. [بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۸] پیامبر (ص): كُلُّ بَيْتٍ لَا يَدْخُلُ فِيهِ الصَّيْفُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ؛ هر خانه‌ای که میهمان بر آن وارد نشود، فرشتگان واردش نمیشوند. [جامع الأخبار، ص ۳۷۸] امام علی علیه السلام: إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ؛ هرگاه مردم قطع رحم کنند، ثروتها در دست افراد شرور قرار می‌گیرد. [کافی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۸] روى عن النبى (ص): لَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ الرَّحِمِ: خداوند رحمت خود را از قومی که در آن قاطع رحم باشد دریغ می‌دارد. [مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۸۴] رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: سِبْطُ الطَّبْرَسِيِّ فِي مَشْكَاةِ الْأَنْوَارِ، نَقْلًا مِنَ الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلِّ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرِّهِ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا تَوْصَلُ بِهِ الْأَرْحَامُ كَفَّ الْأَذَى عَنْهَا؛ صله رحم کن گرچه با جرعه ای آب باشد و بهترین راه برای خدمت خویشان و نزدیکان این است که آنان را اذیت نکنی و به آنها آزار نرسانی. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۵) و نیز فرمود: بَلُُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالسَّلَامِ؛ بین خود و خویشانان تجدید محبت کنید اگر چه با سلام کردن باشد. (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۹) امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ...؛ صله ارحام کنید: با ارحام خود بییونید گرچه با سلام کردن باشد... (کافی، ج ۲، ص ۱۵۵) و امام صادق علیه السلام فرمود: اِنَّ صَلَّةَ الرَّحِمِ وَ الْبِرَّ لِيَهْوَنَانِ الْحِسَابَ وَ يَعْصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ فَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ بَرُّوا بِأَخْوَانِكُمْ وَ لَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَ رَدِّ الْجَوَابِ؛ صله رحم و احسان حساب را آسان می‌کنند و از گناهان نکه می‌دارند پس صله رحم کنید و به برادران خود نیکی نمائید اگر چه با خوب سلام کردن و جواب سلام دادن باشد. (کافی، ج ۲، ص ۱۵۷)

قطع رحم در آیات

خدای سبحان می فرماید: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»؛ و کسانی که پیمان خدا را بعد از استوار کردن آن بشکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده بگسلند و در زمین فساد کنند برای آنها لعنت و بدی سرای آخرت خواهد بود. (سوره رعد، ۲۵) الف) قطع رحم مستوجب لعن خدا است: قرآن مجید کسانی را که قطع رحم می کنند سزاوار لعن خدا می داند و می فرماید: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ X أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»؛ اگر رویگردان شوید آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته است... (سوره محمد، ۲۲ - ۲۳) و در مورد دیگر می فرماید: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»؛ آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا شکستند و هم آنچه را که خدا امر به پیوند آن کرده مانند رحم بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند لعن خدا برایشان باد و بد جایگاهی برای آنان مقرر شده است. (سوره رعد، ۲۵) ب) قاطع رحم جزء فاسقان و زیانکاران است: در جای دیگر خداوند متعال کسانی را که عهد او را می شکنند و قطع رحم می کنند زیانکار می شمارد: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ فاسقان آن ها هستند که پیمان خدا را پس از بستن می شکنند و رشته ای را که خداوند امر به پیوند آن کرده می گسلند و در زمین فساد می کنند. این ها زیانکارانند. (سوره بقره، ۲۷)

قطع رحم از منظر روایات

در روایات نیز نسبت به قطع رحم بیانات تند و تهدید آمیزی وارد شده است. الف) قطع رحم در ردیف شرك به خدا: مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: ... قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أُبْغِضُ إِلَى اللَّهِ قَالَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ فَطِيعَةُ الرَّحِمِ...؛ مبعوض ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: شرك به خدا. گفت: پس از شرك به خدا؟ فرمود: قطع رحم... (کافی، ج ۵، ص ۵۸) ب) قطع رحم و دوری از رحمت خدا: در روایت دیگری آمده است کسی که قطع رحم کند مورد لعن خدا قرار می گیرد و از رحمت پروردگار دور می شود. حضرت سجاد علیه السلام

به فرزندش امام محمد باقر علیه السلام در ضمن وصایای خود فرمود: ... وَإِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ فَإِنِّي وَ جَدُّهُ مَلْعُونَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقْطَعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ وَ قَالَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ وَ قَالَ فِي الْبَقَرَةِ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ الْخَسِرُونَ؛ ... فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع نموده و نسبت به ارحام خود بد رفتاری می کنند برحذر باش، که من آن ها را در سه جای از قرآن ملعون یافته ام سپس آیات ۲۴ و ۲۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آیه ۲۵ سوره رعد و آیه ۲۷ سوره بقره را تلاوت فرمود. (کافی، ج ۲، ص ۳۷۶ ج) قاطع رحم از بهشت محروم است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ عَنْ زَهْرٍ بْنِ كُمَيْلٍ عَنِ الْعُمَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ مَيْسَرَةَ عَنْ ابْنِ حَرَبٍ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مُدْمِنٌ خَمْرٍ وَ مُدْمِنٌ سِحْرٍ وَ قَاطِعٌ رَحِمٍ؛ سه گروهند که داخل بهشت نمی شوند: شراب خواران، ساحران، و قطع کنندگان رحم. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۶) خلاصه این که هر کس مدعی تخلّق به اخلاق حسنه است باید این مسئله مهمی را که اسلام به آن توجّه فراوان مبذول داشته است جدّی بگیرد که ترك آن موجب فنا و نابودی است. حذیفه بن منصور می گوید که امام صادق علیه السلام فرمود: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقُوا الْحَالِقَةَ فَإِنَّهَا تُمَيِّتُ الرِّجَالَ قُلْتُ وَ مَا الْحَالِقَةُ قَالَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ؛ از حالقه بپرهیزید زیرا مردان را می میراند و به نابودی می کشاند. عرض کردم حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم است. (کافی، ج ۲، ص ۳۴۶) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ... فَقَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ قَالَ الشُّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ ثُمَّ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ؛ دشمن ترین اعمال در نزد خدا شرك به خدا است، و بعد از آن قطع رحم، و سپس امر به منکر و نهی از معروف است. (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۱) و فرمود: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَقْطَعُ رَحِمَكَ وَ إِن قَطَعَتْكَ؛ قطع رحم خود مکن اگر چه او از تو قطع کند. (کافی، ج ۲، ص ۳۴۷) و از آن حضرت روایت است که: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ أَنَا الرَّحْمَنُ شَقَقْتُ الرَّحِمَ مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتُهُ؛ من رحمان هستم و این رحم است و نام آن را از نام خود مشتق کرده ام، هر که خویشی پیوسته دارد با او پیوندم و هر که بریده دارد از او ببرم. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۳۷) و

فرمود: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ حَافَتَا الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ فَإِذَا مَرَّ الْوُصُولُ لِلرَّحِمِ الْمُؤَدِّي لِلْأَمَانَةِ نَفَذَ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِذَا مَرَّ الْخَائِنُ لِلْأَمَانَةِ الْقَطُوعُ لِلرَّحِمِ لَمْ يَنْفَعَهُ مَعَهُمَا عَمَلٌ وَتَكْفَأُ بِهِ الصِّرَاطُ فِي النَّارِ؛ رَحِمٌ وَ أَمَانَتٌ رُوزِ قِيَامَتِ دَرِ دُو طَرَفِ صِرَاطِنْدِ، چُونِ صَلَهِ رَحِمِ كُنِنْدِه وَ امانتِ گِزارِ بِرِ صِرَاطِ بَگِذَرْدِ بِه بهشتِ دَرِ آيِدِ، وَ چُونِ خَائِنِ امانتِ وَ قاطعِ رَحِمِ بَگِذَرْدِ هِيچِ عَمَلِ بَا اَيْنِ دُو گِناهِ بِه اَوْ سُوْدِ نَبَخَشْدِ وَ صِرَاطِ اَوْ رَا دَرِ آتَشِ سَرَنگُونِ كِنْدِ. (کافی، ج ۲، ص ۱۵۲) و امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ای فرمود: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَتِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعْجِلُ الْفَنَاءَ فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ الْيَشْكُرِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ تَكُونُ ذُنُوبٌ تُعْجِلُ الْفَنَاءَ فَقَالَ نَعَمْ وَيَلَّكَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ إِنْ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَجْتَمِعُونَ وَيَتَوَاسَوْنَ وَهُمْ فَجَرَةٌ فَيَرْزُقُهُمُ اللَّهُ وَإِنْ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَنْفَرُقُونَ وَيَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَحْرِمُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ أَتَقِيَاءُ؛ از گناهانی که در نابودی گنه کار شتاب کنند به خدا پناه می برم، عبدالله بن کواءِ یَشکری عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا گناهانی هست که در فَنای آدمی شتاب کنند؟ فرمود: آری وای بر تو آن قطعِ رَحِمِ است، خانواده ای هستند که گردِ هم می آیند و یاری هم می کنند و با این که اهل گناهند خداوند به آن ها روزی می دهد، و خانواده ای از هم جدا می شوند و از یکدیگر می برند پس خداوند آن ها را محروم می کند با این که اهل تقوا هستند. (کافی، ج ۲، ص ۳۴۷) و فرمود: عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ؛ هرگاه مردم قطعِ رَحِمِ کنند، اموال و ثروت ها در دستِ اشرار قرار گیرد. (کافی، ج ۲، ص ۳۴۸) امام باقر علیه السلام فرمود: عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي عُيَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهَا أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِأَلْهَنَ الْبَغْيِ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ وَالْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا وَإِنْ أَعْجَلَ الطَّاعَةَ ثَوَابًا لَصَلَةُ الرَّحِمِ وَإِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَارًا فَيَتَوَاصَلُونَ فَتَنْمِي أَمْوَالُهُمْ وَيُثْرَوْنَ وَإِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ لَتَذَرَانِ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ تَنْقُلُ الرَّحِمَ وَ إِنْ نَقَلَ الرَّحِمَ انْقِطَاعُ النَّسْلِ؛ در کتابِ علی علیه السلام است که: سه خصلت است که صاحب آن ها نمی میرد تا وبال آن ها را ببیند: ستم، و قطعِ رَحِمِ، و قسمِ دروغ که به وسیله آن با خدا می جنگند و ثوابِ هیچ طاعتی زودتر از صلۀ رَحِمِ به صاحب آن نمی رسد. براستی گاهی مردمی فاجر و گناهکار باشند که به سبب صلۀ رَحِمِ و نیکی کردن با هم اموالشان زیاد شود و ثروتمند گردند، و قسمِ دروغ و قطعِ رَحِمِ خانه ها را ویران و از اهلش خالی می کند. و خویشاوندی را از جای بر کند، و از جای بر کنده شدن خویشی همان انقطاع نسل است. (کافی، ج ۲، ص ۳۴۷)

آثار دنیوی صَلَّه رَحِم

روایات کثیره ای رسیده است که از آثار صَلَّه رَحِم طول عمر و تأخیر در اجل و دفع بلاء و زیادتی رزق و برطرف شدن فقر و زیاد شدن نسل می باشد.

حضرت صادق (ع) در مجلس منصور دوانقی سه حدیث درباره صَلَّه رَحِم از قول رسول خدا (ص) نقل فرمود: ۱- شخصی صَلَّه رَحِم می کند و از عمرش سه سال بیشتر نمانده، پس خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را سی سال قرار می دهد و شخصی قطع رَحِم می کند و از عمرش سی سال مانده، پس خدای تعالی آن را سه سال قرار می دهد آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود «خدا هر چه را بخواهد محو یا ثبت می فرماید». (قال رسول الله (ص) انَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّ رَحِمَهُ وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمَرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيُصِيرُهُ اللهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يَقْطَعُهَا وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمَرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيُصِيرُهُ اللهُ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ (ص) يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ. (بحار الانوار) ۲- پیوند به رَحِم خانه ها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید هر چند پیوند کننده از نیکان نباشد. (صَلَّه الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَ إِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ اخْيَارٍ. (بحار الانوار) ۳- صَلَّه رَحِم سبب آسان شدن حساب روز جزا است و از مردن بد یعنی عاقبت بشری نکه می دارد. (صَلَّه الرَّحِمِ تَهْوِنُ الْحَسَابَ وَ تَقِي مِيتَةَ السَّوْءِ) (بحار الانوار) و نیز مرویست که حضرت صادق (ع) به میسر فرمود چندین مرتبه مرگت رسید و خدای تعالی به سبب صَلَّه رَحِمی که کردی و احسانی که به خویشاوندانت نمودی آن را به تأخیر انداخت! (قد حضر اجلک غیر مرّة کلّ ذلک يؤخّر الله بصلتک لرحمک و برک قرابتک) (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۹).

و نیز مرویست که آن حضرت فرمود: ای میسر، چه کرده ای که عمرت زیاد شده است؟! گفت در جوانی، کارگر بودم و مزدم پنج درهم بود، اجرت خودم را به دائیم می دادم. (قال ابو عبد الله (ع) یا میسر لقد زید فی عمرک فایّ شیء تعمل قلت کنت اجیرا و انا غلام بخمسة دراهم فکنت اجریها علی خالی. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۸)

یعقوب مغربی بر حضرت موسی بن جعفر (ع) وارد شد، حضرت به او فرمود: در فلان منزل بین تو و برادرت نزاعی (شری) در گرفت و از یکدیگر بریدید تا اینکه به یکدیگر دشنام دادید، این از دین من نیست و نه از دین آباء من، پس از عذاب خدا بترس؛ بد رستی که این عمل شما به مرگ جدائی بین شما خواهد افتاد و برادرت در این سفر خواهد مرد و زود است که از کرده خود پشیمان شوی! یعقوب عرض کرد: مرگ من چه وقت خواهد رسید؟ فرمود: مرگ تو هم رسیده بود لیکن در منزل دیگر به عمهات صله و احسان نمودی؛ پس مرگ تو تا بیست (سال یا ماه) تأخیر افتاد «فزید فی اجلک عشرون»، پس آن برادر قبل از رسیدن به وطن و اهلش مرد و در راه او را دفن کردند. . . (قدمت امس و وقع بینک و بین اخیک شری موضع کذا و کذا حتی شتم بعضکم بعضا و لیس هذا دینی و لا

دین آبائی و لا نأمر بهذا احدا من الناس فأتق الله وحده لا شريك له فانكما ستفترقان بموت اما ان اخاك سيموت في سفره قبل ان يصل الى اهله و ستندم انت على ما كان منك و ذلك انكما تقاطعتما فبتر الله اعماركما فقال له الرجل فانا جعلت فداك متى اجلى فقال (ع) اما ان اجلك قد حضرحتي وصلت عمّتك بماوصلتها به في منزل كذا و كذا فزيد في اجلك عشرون - قال شعيب فاخبرني الرجل و لقيته حاجا ان اخاه لم يصل الى اهله حتى دفنه في الطريق. (سفينة البحار جلد اول صفحه ۵۱۶)

آثار معنوی و اخروی صَلَّه رَحِم

حضرت صادق (ع) فرمود: صَلَّه رَحِم سبب دارا شدن صفت جمیله حسن خلق و سخا و کرم می شود (زیرا برای انجام این تکلیف مهم الهی ناچار است که در معاشرت ارحام رعایت حسن سلوک را بنماید و پس از تمرین و ممارست دارای ملکه حسن خلق می شود حتی نسبت به دیگران و همچنین به برکت صَلَّه رَحِم و تکرار آن دارای ملکه سخا وجود می شود و از مرض مهلک بخل نجات پیدا می کند) و نیز نفسش از مرض کینه و حسد پاک می شود و از بلای دشمنی با خلق راحت می شود (چون به سبب صَلَّه رَحِم محبوب نزدیکان بلکه سایر خلق شده و از شر آنها در امان خواهد بود).
(صلة الارحام تحسن الخلق و تسمع الكف و تطيب النفس... (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۱)

وسيله قبولی سایر اعمال

از حضرت باقر (ع) است: که صَلَّه رَحِم اعمال نیک صاحبش را پاکیزه می کند یعنی نقائص آن را برطرف می کند و به درجه قبول می رساند مال را زیاد کرده و شدائد و مصیبتها را دفع می کند و حساب روز قیامت را آسان می کند و اجل را تأخیر می اندازد.
(صلة الارحام تزكي الاعمال و تنمي الاموال و تدفع البلوى و تيسر الحساب و تنسى الاجل. (کافی ج ۲ ص ۱۲۱)

بهترین گام برداشتنها

حضرت سجاد (ع) می فرماید محبوبترین گام برداشتنها نزد خدای تعالی دو گام برداشتن است، یکی گامی که برمی دارد و به آن به صف مسلمین ملحق می شود مانند صف جهاد وصف نماز جماعت، دوم گامی که برمی دارد و حرکت می کند برای صَلَّه رَحِمی که از او بریده است. (ما من خطوة احب الى الله من خطوتين خطوة يسد بها المؤمن صفا في الله و خطوة الى ذي رحم قاطع. (بحار الانوار)
رسول خدا (ص) فرمود: به درستی که در بهشت مقامی است که به آن نمی رسد مگر سه طایفه: امام عادل، صَلَّه کننده رَحِم و فقیر عیال وار صابر. (ان في الجنة درجة لا يبلغها الا امام عادل او ذو رحم وصول او ذو عيال صبور (بحار الانوار)

ثواب صلۀ رَحِم

و نیز فرمود: کسی که برای صلۀ به جان و مال به طرف رَحِم خود حرکت کند خداوند اجر یکصد شهید در نامه اعمالش می نویسد و به هر قدمی که بر می دارد چهل هزار حسنه برای او است و چهل هزار گناه از او محو شده و چهل هزار درجه برایش بلند می شود و مثل این است که یکصد سال بندگی خدا کرده.

(من مشی الی ذی قرابة بنفسه و ماله لیصل رحمه اعطاه الله تعالى اجر مائة شهید و له بكل خطوة اربعون الف حسنة و یمحی عنه اربعون الف سیئة و ترفع له من الدرجات مثل ذلک و کأنما عبد الله تعالى مائة سنة. (بحار الانوار)

و باز از همان حضرت است: که صدقه دادن در راه خدا ده درجه ثواب دارد و قرض دادن هیچده درجه (زیرا به قرض دادن آبروی قرض گیرنده محفوظ می ماند) و صلۀ برادران دینی و پیروان اهل بیت بیست درجه و صلۀ رَحِم بیست و چهار درجه. (الصدقة بعشرة و القرض بثمانی عشرة و صلة الاخوان بعشرين و صلة الرّحم با ربع و عشرين. (بحار الانوار)

مراتب صلۀ رَحِم

شهید ثانی علیه الرّحمه در بیان مراتب صلۀ رَحِم فرمود: اعظم مراتب آن صلۀ به نفس (به جان) است که در آن اخبار زیادی رسیده است پس از آن به دفع ضرر است یعنی اگر ضرری متوجه رَحِم گردد آن را دفع نماید، پس از آن رساندن نفع به او است پس از آن صلۀ نمودن به کسی که واجب التّفقه رَحِم است مانند زن پدر و زن برادر و کمترین مراتب صلۀ، سلام کردن به رَحِم است و کمتر از آن پیغام سلام برایش فرستادن می باشد و همچنین در نبودنش برایش دعاء کردن و در حضورش نیایش گفتن است.

صله رَحِم دارای مراتب مختلفی است که برخی از آنها واجب [صلة الرحم و قطیعتها، صص ۵۱-۲۹] و برخی مستحب هستند، دوری و نزدیکی رابطه فامیلی در این حکم اثرگذار است. سلام و احوالپرسی، رفت و آمد، رسیدگی به خویشان، کمک مالی یا بدنی (مانند پرستاری از مریض) [صلة الرحم و قطیعتها، صص ۷۹-۶۵] و حفظ آبروی آن ها از مراتب این حکم است. قطع رَحِم نیز مراتبی دارد، هر عملی که در عُرف دین داران صلۀ رَحِم بر آن صادق باشد، به طوری که اگر به جا نیآورد، می گویند قطع رَحِم کرده، آن عمل شرعاً واجب است.

برخی مراجع تقلید معتقدند حتی اگر ارتباط ما با بعضی از خویشان و رفت و آمد به منزلشان باعث ناراحتی آنها شود و یا باعث اهانت به ما شود باز وظیفه صله رحم از بین نمی‌رود و در این صورت باید به روش‌های دیگر که باعث چنین مشکلی نمی‌شود ارتباط حفظ شود؛ مثلاً بدون رفتن به منزل آنها تلفنی حال آنها را جویا شد و یا حتی غیر مستقیم به آنها توجه داشت و از دیگران احوال آنان را پرسید یا غیر مستقیم به آنان کمک کرد، چه کمک‌های مالی و چه حمایت زبانی از آنان در مقابل دیگران و.... به هر حال نباید با فامیل مانند غریبه‌ها رفتار کرد و با وجود تمام بی‌محبتی‌ها به هر نحو ممکن در مواقع مختلف ارتباط خود را با آنان نشان دهیم. [صلة الرحم و قطیعتها، صص ۹۲-۱۱۸، استفاده شده از صراط النجاه مرحوم تبریزی و خوئی، ج ۳، ص ۲۹۴]

صله رحم مالی

آنچه در رابطه خویشاوندی مهم است، داشتن روحیه تعهد و اهتمام به خویشان است تا آن‌ها از کمک‌های متقابل و حمایت‌های عاطفی و اقتصادی یکدیگر بهره‌مند شوند [صلة الرحم و قطیعتها، صص ۶۵-۷۹] و بی‌توجهی به مشکلات خویشاوندان و عدم درک مشکلات آن‌ها به نوعی قطع رحم محسوب می‌شود؛ در تکالیف مالی هم سفارش شده که خویشاوندان مقدم شوند. قرآن کریم کمک به بستگان را جزء حقوق مالی محسوب می‌کند و آن جا که سخن از کمک به اقوام به میان آمده، آن را به عنوان یک حق ذکر کرده است: «وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ». امام علی (ع) می‌فرماید: کسی که از سوی خدا ثروتی به دست آورد باید بستگان خویش را به وسیله آن دستگیری کند. [«فَمَنْ أَنَاهُ اللَّهَ مَالاً فَلْيَصِلْ بِهِ قَرَابَتَهُ»؛ نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۴۲]

صله رحم با گناهکار

اگر یکی از اقوام انسان اهل گناه بوده و نسبت به مسائل دینی بی‌توجه باشد، در ابتدا لازم است او را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، ولی اگر این کار تأثیری نداشت در صورتی می‌توانیم با او قطع رابطه کنیم که احتمال دهیم این کار موجب دوری او از ارتکاب گناه می‌گردد، در غیر این صورت قطع رحم جایز نیست. [وضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۷۷۲، س ۱۰۵۸]

تنها استثنا از صله رحم

اسلام در رابطه با خویشاوندان کافر و مشرکی که دشمن اسلام و ستیزه‌جو هستند سفارش به صله رحم نکرده است. قرآن در این باره می‌فرماید: پیامبر و پیروان او نباید برای مشرکان هرچند خویشاوندان آنها باشند از خدا آمرزش طلبند. [توبه، ۱۱۳، «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ ر.ک، طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۸۲، منشورات ذوی القربی، بی‌جا، بی‌تا] بدیهی است که آمرزش خواستن، استغفار کردن و دعا کردن جزء محدوده صله رحم حساب می‌شود.

فلسفه تأکید اسلام بر صله رحم

علت تأکید اسلام به حفظ پیوند خویشاوندی این است که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت، تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ، چه از نظر اقتصادی یا نظامی، و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد. در همین راستا دستور به اصلاح واحدهایی داده که معمولاً افراد از کمک و یاری و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند؛ در صله رحم خداوند تقویت بنیه افرادی را توصیه می کند که خونهاشان در رگ و پوست هم در گردش بوده و اعضای یک خانواده اند، و پیدا است هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد، اجتماع عظیم آنها یعنی جامعه نیز عظمت می یابد،

شاید حدیثی که می گوید: صله رحم باعث آبادی شهرها می گردد به همین معنا اشاره داشته باشد.

[اهمیت صله رحم در اسلام: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۸]

در خطبه معروف حضرت فاطمه (س)، علت وجوب صله رحم فزونی نسل بیان شده است.

[فِي خُطْبَةِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَرَضَ اللَّهُ صَلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَا لِلْعَدَدِ. بحارالانوار ج ۷۱ ص ۹۴]

امروزه به همان میزان که ارتباطات و پشتیبانی های فامیلی کمرنگ شده، نرخ فرزندآوری نیز کاهش یافته است.

از بُعد اخلاقی نیز هرچقدر فرد در محدوده فامیل و کسانی که او را صمیمانه و بدون چشمداشت دوست دارند رشد می کند، محبت کردن به دیگران را تمرین می کند، در گام اول به خویشاوندانش، در گام دوم به برادران دینیش و در گام سوم به دیگر انسانها، و روحیه از خود گذشتگی و ایثار و بسیاری از فضایل اخلاقی دیگر در وجودش پررنگ می شوند.

از دید برخی پزشکان، دیدار خویشاوندان، اقوام و دوستان موجب احیای روابط عاطفی و انسانی بوده و از نظر روانی و رفتاری نیز تأثیر شگفت انگیزی بر مکانیزم عصبی انسان دارد و هورمونی در بدن به نام کورتیزون ۲ ترشح می شود که موجب طول عمر، سلامتی و کاهش استرس می شود.

مجید ابهری، آسیب شناس علوم رفتاری در گفت و گو با خبرنگار اجتماعی شبستان با اشاره به جایگاه صله رحم در دین مبین اسلام گفت: ...وی اظهار کرد: دیدار خویشاوندان، اقوام، دوستان نه تنها موجب احیای روابط عاطفی و انسانی است بلکه از نظر روانی و رفتاری نیز تأثیر شگفت انگیزی بر مکانیزم عصبی انسان دارد و طبق آخرین دستاورد رفتارشناسان هنگام ملاقات دوستان و اقوام هورمونی در بدن به نام کورتیزون ۲ ترشح می شود که این ماده موجب طول عمر سلامتی و کاهش استرس می شود. [سایت شبستان]

قطع رَحِم و صَلَّه رَحِم امر عرفی است

چنانچه صَلَّه امر عرفی است قطع رَحِم هم عبارت از هر امری است که در عرف بریدگی از آن فهمیده شود مانند سلام نکردن یا رو ترش کردن یا رو برگرداندن یا ترک احترام و ادب نمودن یا در سفر جواب نامه ندادن یا در حَضَر، ترک دیدار یا مثلاً عیادت نکردن اگر مریض شود یا از سفر بازگردد و نظائر اینها.

قطع نسبت با رَحِم مختلف است

شکی نیست که صدق عرفی قطع و صَلَّه رَحِم به حسب زمان و مکان و مراتب ارحام و خصوصیات آنها فرق می‌کند ممکن است عملی نسبت به رَحِم نزدیک قطع باشد ولی نسبت به رَحِم دور قطع نباشد یا ممکن است نسبت به رَحِم شریفی که دارای مقامی است قطع و نسبت به دیگری نباشد البته در موارد شک باید جانب احتیاط را مراعات نمود که مبدا در گناه کبیره قطع رَحِم واقع شد.

تکبر به رَحِم فقیر قطع است

از زشت‌ترین اقسام قطع رَحِم آن است که شخص بواسطه داشتن مال و ثروت و اعتبار دنیوی، اعتنائی به رَحِم فقیر یا بی‌اعتبار خود نکند و او را رَحِم خود نداند و بر او تکبر نماید و اگر رَحِم غنی و معتبر خود را ببیند احترام کند، این در حقیقت نسبت به رَحِم غنی صَلَّه رَحِم نکرده بلکه به مال و جیفه دنیا اعتناء نموده است نه به شخص رَحِم به عنوان رَحِم زیرا که از رَحِم فقیر رو برمی‌گرداند.

حد وجوب صَلَّه رَحِم

قدر مسلم از وجوب صَلَّه، مقداری است که در ترک آن قطع رَحِم عرفاً صدق نماید، پس هر عملی که صَلَّه رَحِم بر آن صادق باشد بطوری که اگر بجا نیاورد می‌گویند قطع رَحِم کرده آن عمل شرعاً واجب است، مثلاً هرگاه شخص ثروتمندی رَحِم فقیری داشته باشد که محتاج مخارج ضروریه مانند نفقه روزانه یا معالجه مرض یا ادای دین شده و از رَحِم ثروتمند و متمکن خود مطالبه وجهی برای رفع ضرورت کند، اگر از او مضایقه کرد قطع رَحِم نموده، پس دادن این مال به مقداری که رفع حاجتش گردد صَلَّه رَحِم و شرعاً هم شکی در واجب بودنش نیست.

همچنین هر نوع حاجت ضروری که داشته و به رَحِم خود عرضه بدارد او هم از عهده برمی‌آید و طوری است که اگر اعتنائی نکند در عرف قاطع رَحِم شمرده می‌شود، این قسم کار، صَلَّه واجب است.

مگر اینکه انجام حاجتش موجب عسر و حرج باشد یا اینکه حاجتش غیر مشروع باشد یا اینکه در راه انجام حاجتش در معصیت واقع می‌شود که در این مورد هم واجب نخواهد بود، مثل اینکه رَجِم شخص از سفر آمده و اگر از او دیدن نکند در عرف قطع رَجِم است لیکن اگر صَلَه کند و به خانه اش رود گرفتار معصیت می‌گردد، شکی نیست که این قسم صَلَه واجب نیست.

میزان وصل و قطع رَجِم عرف است

در هر موردی که شک دارد آیا این مقدار از صَلَه واجب است یا نه به عرف رجوع نماید اگر ترک آن را قطع رحم دانستند واجب خواهد بود و گاه می‌شود که ترک سلام یا ترک احسان کمی، یا برنیارندن حاجت مختصری یا ترک دیداری در عرف قطع رَجِم شمرده می‌شود.

اگر واجب نشد مستحب است

گاهی بعضی از این امور در برخی از ارحام و پاره ای مواقع عرفاً قطع رَجِم نیست پس اگر قطع رَجِم نبودنش مسلم شد انجام دادن آن صلّه که عدم وجوبش معلوم است، مستحب خواهد بود و اگر واجب نبودنش مسلم نیست باید رعایت احتیاط را کرد و حتی الامکان کاری کرد که یقین داشته باشد که این گناه بزرگ از او سر نزده است.

سفر کردن برای صَلَه رَجِم

در شرع مقدس اسلام سفر کردن برای صَلَه رَجِم و دیدار از اقارب مستحب است

چنانچه از رسول خدا (ص) مرویست که به امیر المؤمنین (ع) فرمود:

یا علی (ع) راه دو ساله را برای نیکی به والدین ببیما! یعنی اگر فاصله تو با پدر و مادرت دو سال راه باشد این مسافت را طی کن و آنها را ملاقات نما، و فرمود یک سال راه را برای دیدار و پیوند اقارب طی کن و یک میل راه برای دیدار مریض و دو میل راه برای تشییع جنازه و چهار میل راه برای زیارت و ملاقات برادر دینی.

(یا علی سر سنتین بر والدیک؛ سر سنة صل رحمک سر میلاعد مریضا، سرمیلین شیع جنازة، سر اربعة امیال زراخا فی الله. (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۳۰)

و در اخبار گذشته نقل گردید که هرکس برای دیدار ارحام حرکت کند به هر قدمی چهل هزار حسنه برایش ثبت و چهل هزار گناه از او محو و چهل هزار درجه به درجانش افزوده می‌گردد.

دوری و دوستی

در مکاتبه منسوب به امیر المؤمنین (ع) به عمال خود چنین است: «مروا الاقارب ان يتزاوروا و لا يتجاورا». مرحوم نراقی در معراج السعاده در شرح این جمله چنین می نویسد: امر کنید خویشاوندان را که به دیدن یک دیگر روند اما باهم همسایگی نکنند، چه همسایگی باعث بغض و حسد و قطع رَحِم گردد، و این امری است مشاهد، همچنان که در اکثر اهل روزگار می بینیم که چون خویشان از یکدیگر دور می باشند دوستی ایشان با یکدیگر بیشتر و شوق آنان به یکدیگر افزون تر است آری مثلی است مشهور، دوری و دوستی.

برکت عظیم صَلَهِ رَحِم!

کفر و فسق سبب سقوط حق خویشاوندی نمی شود، بلکه صَلَهِ رَحِم در این گونه موارد نیز امری پسندیده است و چه بسا موجب هدایت و نجات بستگان از گمراهی شود اسلام تحکیم پیوندهای خویشاوندی و استحکام روابط خانوادگی را به شدت مورد تأکید و توجه قرار داده چنانچه خدای متعال آن را در ردیف پرستش خویش قرار داده، می فرماید: **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَى ... «نساء (۴)، آیه ۳۶»** و خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر و خویشان نیکی کنید. در جای دیگر می فرماید: **وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا «نساء (۴)، آیه ۱»** بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و درباره ارحام کوتاهی نکنید، همانا خداوند مراقب شماست.

خویشانت بال و پَر تو هستند.

امیر ممان علی علیه السلام نیز به فرزندش چنین سفارش می کند: **أَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَ أَضْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ «نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۳۹»** خویشانت را گرامی بدار، زیرا آنان بال و پَر تو هستند که با آنان پرواز می کنی و اصل و ریشه تو می باشند که به ایشان باز می گردی (از آنان کمک گرفته و به آنها سرفرازی) و دست (یاور) تو هستند که با آنها (به دشمن) حمله می کنی (و پیروز می شوی). حتی اگر خویشاوندانت مرتد یا کافر باشند ارتباط خود را با آنها قطع مکن.

کفر و فسق سبب سقوط حق خویشاوندی نمی‌شود، بلکه صلّه رَحِم در این گونه موارد نیز امری پسندیده است و چه بسا موجب هدایت و نجات بستگان از گمراهی شود. راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «کسانی با من خویشاوندی دارند، اما با من هم‌عقیده نیستند، آیا برای آنان بر عهده ام حَقّی است؟ فرمود: بلی؛ حق خویشاوندی را چیزی قطع نمی‌کند و اگر با تو هم‌عقیده باشند، برای آنان دو حق است؛ یکی حَقّ خویشاوندی و دیگری حَقّ اسلام. «بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۱»

روش‌های صلّه رَحِم و رسیدگی به خویشان

برخی از روش‌های صلّه رَحِم و حمایت از خویشاوندان عبارتند از:

۱. کمک جانی: می‌توان گفت که بزرگ‌ترین مرتبه صلّه رَحِم، رسیدگی جانی به خویشان است و آن در جایی است که جان یکی از بستگان انسان در خطر باشد که در این صورت وی باید تا پای جان بایستد و از خویشاوندان خود - در چارچوب اسلام و معیارهای مکتبی - دفاع کند، تا ضرر را از او دفع نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أُعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ «وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۷» هر کس با جان و مالش، صلّه رَحِم کند، خدای متعال اجر صد شهید به او می‌دهد.
۲. کمک مالی: اگر در مواردی میان بستگان انسان افراد نیازمند وجود دارد، رسیدگی مالی به ایشان لازم و از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. امیر مومنان علی علیه السلام نیز می‌فرماید: فَمَنْ أَتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ قَرَابَتَهُ «نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲، ص ۴۳۲» کسی که از سوی خدا ثروتی به دست آورد، باید بستگان خویش را به وسیله آن دستگیری کند.
۳. کمک فکری: رسیدگی فکری در جایی است که یکی از بستگان انسان برای هدایت‌شدن نیاز به راهنمایی دارد. به عنوان مثال: یکی از اقوام انسان اهل نماز و روزه نیست، اگر رفتن نزد وی و راهنمایی او، سخن‌گفتن از فضیلت نماز و روزه و ترساندن از پیامدهای ترک نماز و روزه در او مَثَر می‌شود، بر انسان لازم است که نزدش رفته و به او کمک فکری کند و این از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. به استفتایی در این زمینه توجه فرمایید: «آیا انسان می‌تواند از نظر شرعی با خویشاوندانی که بی‌تقوا و بی‌نماز و ضدّ انقلابند از قبیل پدر، مادر، خواهر و غیره قطع رَحِم نماید؟ جواب: قطع رَحِم جایز نیست، ولی باید آن‌ها را با مراعات موازین امر به معروف و نهی از منکر کند.» «استفتاآت، ج ۱، ص ۴۸۸»

۴. کمک عاطفی: گاهی رفتن به منازل خویشان، سلام و احوال پرسی، تلفن زدن و نامه نوشتن، محبت ایجاد می‌کند و سبب دل جویی از خویشان می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ «اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۵» با بستگان خود صَلَّه رَحِم کنید، گرچه با سلام کردن (به آنان) باشد. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: پیوند میان برادران آن گاه که پیش هم هستند، دیدار همدیگر است و در مسافرت نامه نوشتن به یکدیگر. «اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰» گاهی نیز شرکت در غم و شادی خویشان از موارد صَلَّه رَحِم است؛ شرکت در مراسم تشییع جنازه و مجالس ترحیم و دل جویی از بازماندگان آنان، و نیز شرکت در مجالس جشن و سرور ایشان، رسیدگی عاطفی به آنان بوده، در تقویت و تحکیم رابطه خویشاوندی نقش مثری دارد.

۵. ترک آزار: یکی از برترین روش‌های صله رحم با خویشاوندان، ترك اذیت و آزار آنان است. بدین معنا که پرهیز از غیبت، تهمت، زخم زبان و شماتت آنان، دخالت نکردن در زندگی آن‌ها به عناوین مختلف، عیب جویی نکردن از آنان و ... از برترین موارد صَلَّه رَحِم است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: أَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا «اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱» برترین چیزی که به آن صله رحم می‌شود، خودداری کردن از اذیت و آزار آنان است.

آثار صَلَّه رَحِم و رسیدگی به خویشان

صَلَّه رَحِم آثار و فواید ارزنده ای برای انسان در بر دارد که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. طول عمر: یکی از مهم‌ترین آثار صَلَّه رَحِم، طولانی شدن عمر است. امام رضا علیه السلام در این باره فرمود: يَكُونُ الرَّجُلُ يَصِلُ رَحِمَهُ فَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُ سِنِينَ فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ «اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۰» چه بسا مردی که تنها سه سال از عمرش باقی مانده است، اما خدا به خاطر صَلَّه رَحِم، باقی مانده عمرش را به سی سال می‌رساند و خدا آنچه را می‌خواهد، انجام می‌دهد. شخصی به نام ميسر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: ای ميسر! گمان می‌کنم به خویشان خود نیکی می‌کنی؟ گفتم: آری فدایت شوم! من در نوجوانی در بازار کار می‌کردم و دو درهم مزد می‌گرفتم، يك درهم آن را به عمه ام و درهم دیگر را به خاله ام می‌دادم. آن گاه امام فرمود: به خدا سوگند تا کنون دو بار مرگت فرا رسیده، ولی به خاطر صَلَّه رَحِم به تأخیر افتاده است. «بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۴»

۲. فراوانی روزی: حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَدَّ اللَّهُ فِي عُمُرِهِ وَ أَنْ يَبْسُطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ ... «اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۶» هر کس دوست دارد، خدا عمرش را طولانی و روزی‌اش را افزایش دهد، باید صَلَّه رَحِم کند.

۳. حسن خلق: امام صادق علیه السلام فرمود: صَلَّهِ الْأَرْحَامِ تُحْسِنُ الْخُلُقَ «بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۴» رسیدگی به خویشان، اخلاق را نیکو می کند.
۴. پاکی اعمال و دفع بلا: امام باقر علیه السلام فرمود: صَلَّهِ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَ تَدْفَعُ الْبُلُوَى ... «اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۲» رسیدگی به خویشان، اعمال را پاک می کند و بلا را دور می سازد.
۵. آسانی حساب: امام صادق علیه السلام فرمود: صَلَّهِ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... وَ تَقْيِ مَصَارِعَ السُّوءِ «بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۴» رسیدگی به خویشان حساب روز قیامت را آسان کرده و از مرگ بد جلوگیری می کند.
۶. آبادی شهرها: امام صادق علیه السلام فرمود: صَلَّهِ الرَّحِمِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ صَلَهِ رَحِمٍ وَ خوش رفتاری با همسایه شهرها را آباد می کند.

نفرین بر قطع کنندگان رَحِم

قطع رَحِم و ترک رسیدگی به خویشان و بستگان در اسلام سخت مورد نکوهش قرار گرفته است. خداوند تعالی کسانی را که از خویشاوندان خود بریده، با آنان قطع رابطه می کنند، در سه جای قرآن مورد لعن و نفرین قرار داده است. «بقره (۲)، آیه ۲۷، رعد (۱۳)، آیه ۲۵ و محمد (۴۷)، آیات ۲۲ - ۲۳» از جمله در آیه ای می فرماید: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ «محمد (۴۷)، آیات ۲۲ - ۲۳» اگر از فرمان خدا روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رَحِم نمایید؟ آن ها کسانی هستند که خداوند آنان را لعنت کرده است. امام صادق علیه السلام در ضمن بیان خود به نقل از پدرش فرمود: پدرم حضرت سجاد علیه السلام فرمود: إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنَّهُ وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعَ «سفينة البحار، ج ۱، ماده رحم» از معاشرت و دوستی با کسی که با بستگان خود قطع رابطه کرده بپرهیز، زیرا چنین کسی را در کتاب خدا (قرآن) در سه جا مورد لعن و نفرین یافته ام.

چند داستان از صَلَّهِ رَحِم

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که: قارون در زمان حضرت موسی به زیر زمین فرو رفته بود و خداوند فرشته ای را موکل بر او کرده بود تا هر روز او را به اندازه قامت یک مرد به زمین فرو ببرد بعد ها که یونس در شکم نهنگ زندانی شد و مشغول تسبیح و استغفار بود، قارون صدای او را

شنید و از فرشته موکل خود پرسید به من اندکی مهلت بده، گویا صدای یکی از آدمیان را می‌شنوم، آنگاه خداوند به آن فرشته فرمان داد به او مهلت دهد، پس فرشته به قارون مهلت داد، قارون پرسید: تو کیستی؟ یونس گفت: من گنهکار خاطی، یونس پسر متی هستم، قارون گفت: به من بگو خداوند شدید الغضب با موسی بن عمران چه کرد؟ یونس گفت: افسوس از دنیا رفت، قارون گفت: خداوند رؤف و مهربان با هارون چه کرد؟ یونس گفت: افسوس از دنیا رفت، قارون گفت: کلثوم دختر عمران که همسر من بود چه شد؟ یونس گفت: اکنون هیچ يك از آل عمران باقی نمانده است، قارون گفت: افسوس بر آل عمران، از آن پس خداوند به ملك موکل او فرمان داد تا عذاب را در ایام دنیا از او بردارد و از آن پس عذاب دنیوی او بر طرف شد زیرا او احوال نزدیکانش را پرسید. (منبع: بحار الأنوار - جلد ۱۴ - صفحه ۳۸۰ - باب ۲۶ - قصص یونس و أبیه متی ...)

پیوند با قاطع رَجَم

هارون الرشید، خلیفه عباسی، با امام موسی بن جعفر علیه السلام دشمنی داشت و برای اینکه ایشان را زیر نظر بگیرد، دستور داد که شخصی از آل ابی طالب را انتخاب کنند تا درباره حضرت از او خبرهایی بگیرند. یحیی برمکی، وزیر هارون و برخی درباریان دیگر، علی بن اسماعیل، برادرزاده امام را معرفی کردند. به دستور خلیفه، نامه ای برای اسماعیل نوشته شد و از او خواستند به بغداد بیایند. چون امام از سفر او آگاه شد، او را خواست و فرمود: «می خواهی کجا بروی؟» گفت: به بغداد می روم. حضرت فرمود: «برای چه کاری می روی؟» گفت: قرض بسیار دارم. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «من قرض تو را ادا می کنم و خرجت را می دهم!»، ولی او نپذیرفت و گفت: مرا وصیتی کن! حضرت فرمود: «تو را وصیت می کنم که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نکنی.» [و این سخن را] تا سه مرتبه تکرار کرد و سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به وی بخشید. یاران امام پرسیدند: چرا به او احسان و صلّه رَجَم می کنی، با وجود آنکه او قطع رَجَم کرده است؟ حضرت فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که چون صله رحم بریده شود، باید آن را وصل کرد. سرانجام پیش از آنکه اسماعیل از هدیه های هارون بهره مند شود، بر اثر گلودرد شدید از دنیا رفت. (جامع النورین، ص ۲۴؛ برگرفته از: يك صد موضوع، ۵۰۰ داستان، ص ۳۳۰)

سفارش امام زمان عَجَل الله تعالی فرجه الشریف به صله رحم

حضرت آیت الله مرعشی نجفی می فرماید: «در ایام اقامتم در سامرا شب هایی را در سرداب مقدس [امام زمان] بیتوته می کردم. در یکی از شب ها، آخر شب صدای پای شنیدم. با اینکه در سرداب قفل بود، ترسیدم؛ زیرا عده ای از دشمنان اهل بیت علیهم السلام قصد کشتن مرا داشتند. شمع می نیز که همراه داشتم، خاموش شده بود. ناگهان صدای دلربایی را شنیدم که این گونه سلام داد: «سلام علیکم یا سید!» و مرا نام برد. جواب سلامش را دادم و پرسیدم: «شما کیستید؟» حضرت

فرمود: «یکی از بنی اعمام تو!» گفتم: در بسته بود، از کجا آمدید؟ فرمود: «خداوند بر هر چیز قدرت دارد.» پرسیدم: اهل کجایی؟ فرمود: «حجاز.» سپس فرمود: «به چه حاجت در این وقت شب به اینجا آمده ای؟» گفتم: به جهت [برآورده شدن] حاجت هایی، امام فرمود: «برآورده شد!» پس سفارش فرمود بر نماز جماعت، مطالعه فقه، حدیث، تفسیر و بر صلّه رَحِم و رعایت حقوق استاد و معلمان. (شیفتگان حضرت مهدی، ج ۱، ص ۱۳۹، به نقل از: سیدجواد رضوی، انتظارات حضرت مهدی عجل از شیعیان، ص ۳۴)

قطع رَحِم از گناهان کبیره است

هفتم از گناهان کبیره قطع رَحِم است چنانچه حضرت صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السّلام به گناه کبیره بودنش تصریح فرموده‌اند و نیز هم در قرآن مجید وعده آتش بر آن وارد شده و مورد لعن پروردگار عالم است و او را خاسر نامیده است. از حضرت سجاد (ع) مرویست که فرمود: از مصاحبت قاطع رَحِم به پرهیز که او را در سه جای قرآن ملعون یافتیم.

۱- در سوره بقره می‌فرماید: «آنهایی که عهد الهی را پس از بستن پیمان می‌شکنند و می‌برند آن چیزی را که خداوند امر به پیوستن آن فرموده (قطع رَحِم می‌کنند) و در روی زمین فساد می‌کنند، ایشان زیانکارانند» (الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (سوره بقره آیه ۲۵))

خاسر در قرآن مجید بر کسی که در آخرت معذب است اطلاق می‌شود و به قرینه دو آیه بعد معلوم می‌شود خاسر در قاطع رَحِم ملعون می‌باشد.

۲- در سوره رعد می‌فرماید: «آنان که پیمان خدای را پس از محکم شدن می‌شکنند و می‌برند آنچه را که خدا به پیوند آن امر فرموده و در زمین فساد می‌کنند برایشان لعنت و محرومیت از رحمت خدا است و برای ایشان جایگاه بدی است یعنی جایشان در دوزخ است» . (وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (سوره ۱۳ آیه ۲۶))

۳- در سوره محمد (ص) می‌فرماید: «آیا از شما توقع است و غریب و بعید نیست که اگر متولّی امور مردم شوید در زمین فساد کنید و از خویشان خود ببرید، آن گروه مفسد و قاطع رَحِم، کسانی اند که خدای تعالی آنها را از رحمت خود دور فرموده و کر کرده و چشمانشان را کور فرموده؟» (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقْطَعُوا أَرْحَامَكُمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ). (سوره ۴۷ آیه ۲۴ و ۲۵))

نیکی به رَجَم در مقابل بدی او

مردی خدمت حضرت صادق (ع) آمده از بستگان خود شکایت نمود. حضرت به او فرمودند: خشم خود را فروبر و کظم غیظ کن، (و به آنها نیکی کن!) عرض کرد: به من چنین و چنان می‌کنند؛ از انواع بدیها و ستمها فروگذار نمی‌کنند. حضرت فرمود: آیا تو هم می‌خواهی مثل آنها قطع رَجَم کنی و ترک احسان به رحم نمائی؟ اگر چنین کنی، خدای تعالی در دنیا و آخرت نظر لطفش را از تمام شما خواهد برداشت. (جاء رجل فشكى الى ابي عبد الله (ع) اقاربه فقال له (ع) اكظم غيظك و افعل؛ فقال: انهم يفعلون و يفعلون فقال أ تريد ان تكون مثلهم فلا ينظر الله اليكم، كافي ج ۲ ص ۲۵۹)) مجلسی گوید ممکن است اگر تو قطع ننمائی و صله کنی آنها هم پشیمان شده و صله نمایند، پس رحمت الهی همه شما را خواهد گرفت و اگر پشیمان نشوند فقط رحمت الهیه شامل حال تو خواهد بود.

پس باید در مقابل قطع رَجَم اقارب، انسان صله نماید و لذا رسول خدا (ص) فرمود: قطع رَجَم نباید کنی هرچند رَجَم هم از تو ببرد! (لا تقطع رحمك و ان قطعتك، كافي ج ۲ ص ۲۵۹) حضرت باقر (ع) فرمود: سه خصلت است که صاحب آن نمی‌میرد تا اینکه آثار و خیمه آن را ببیند ظلم، قطع رَجَم، قسم دروغ. (ثلاث خصال لا يموت صاحبهن ابدًا حتى يری و بالهن البغی و قطیعة الرّحم و اليمين الكاذبة (كافي ج ۲ ص ۲۵۹) مرگ را نزدیک می‌کند

و حضرت امیر (ع) در خطبه اش فرمود: به خداوند پناه می‌برم از گناهایی که نیستی را نزدیک می‌کند. (اعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء (كافي ج ۲ ص ۲۶۰)) یک نفر گفت آیا گناهایی هست که فناء را نزدیک کند؟ فرمود بلی قطع رَجَم، به درستی که خانواده ای که باهم جمع شوند و مواسات نمایند با یکدیگر، خداوند رزق آنها را زیاد می‌فرماید و خانواده ای که از هم جدا شوند و از یکدیگر ببرند خداوند ایشان را از توسعه در رزق و طول عمر محروم می‌فرماید هرچند اهل تقوی باشند.

یکی از اصحاب حضرت صادق (ع) شکایت پسر عموهایش را به آن حضرت کرد و گفت: برادران و پسر عموهایم مرا سخت در فشار گذاشته‌اند و سهمی که از خانه داشتم از من گرفته اند فقط یک اطاق برای من باقی گذارده‌اند اگر بخواهم شکایت آنها را نزد حکومت وقت بنمایم هرچه در دست آنها است می‌توانم بگیرم. حضرت فرمودند: صبر کن خداوند به زودی برای تو فرج خواهد فرمود، این شخص پذیرفت و برگشت، در سال صد و سی و یک و بائی آمد و تمام آنها مردند و یک نفر هم از ایشان باقی نماند، پس خدمت حضرت صادق (ع) آمده حضرت فرمود: حال خانواده تو چگونه است؟

عرض کرد بخدا قسم که همه مردند. حضرت فرمود: هلاک شدن آنها برای این است که با تو بد کردند و حق ترا نشناخته و قطع رَحِم خود نمودند همه نابود شدند. (کافی)
رحمت خدا را می برد

و از حضرت صادق (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه در مردم دانش باشد ولی عمل به آن نباشد و الفت و محبت فقط به زبان باشد نه به دل و رَحِمها قطع شود، در این هنگام خداوند رحمت دنیویّه و اخرویّه خود را از آنها بریده، پس گوش دل ایشان کر و چشم دل آنها را کور خواهد فرمود! (إذا ظهر العلم و احترز العمل و ائتلفت اللسان و اختلفت القلوب و تقاطعت الارحام هنالك لعنهم الله فاصمهم و اعمى ابصارهم) (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸)).

رسول خدا (ص) فرمود: ظلم و قطع رَحِم از هر گناهی سزاوارتر است که خدا زودتر صاحبش را در دنیا عقوبت کند، با آنچه، در آخرت برایش از انواع عذابها ذخیره کرده است. (ما من ذنب أجدر أن يجعل الله لصاحبه العقوبة في الدنيا مع ما ادخره في الآخرة من البغي و قطيعة الرّحم) (مستدرک)
و نیز فرمود: قاطع رَحِم داخل بهشت نمی شود. (لا يدخل الجنة قاطع رحم) (مستدرک)

بوی بهشت از هزار سال راه به مشام میرسد ولی عاق والدین و قاطع رَحِم بوی آن را هم نخواهند شنید. (عن جابر عن أبي جعفر (ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) اخبرني جبرئيل أنّ ریح الجنة توجد من مسيرة الف عام ما يجدها عاق و لا قاطع رحم و لا شيخ زان - و أنّ ریحها لیوجد من مسيرة الفی عالم و لا یجد ریحها عاق و لا قاطع رَحِم. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۸))
و نیز فرمود: قطع رَحِم مانع استجاب دعا است.

در باب فضیلت شب قدر از آن حضرت مرویست: که خداوند در آن شب همه را می آمرزد مگر چهار طایفه را، شرابخوار، عاق والدین، قاطع رحم، دشمنی کننده به مؤمنین.
صله رَحِم واجب است و قطع رحم ترک واجب

خداوند در سوره نساء می فرماید «بترسید از مخالفت امر خداوندی که از یکدیگر به نام او حاجت می طلبید (یعنی چنانچه خدا را بزرگ می دارید که یکدیگر را به او قسم می دهید که چنین و چنان کن یا نکن، پس مخالفت امر او را نکنید) و بترسید از بریدن خویشان (و اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ. . (سوره ۴ آیه ۱) و سعی کنید در پیوند با ایشان» در این آیه وَ الْأَرْحَامَ عطف به اسم جلاله پروردگار است و در مجمع البیان این معنی را از حضرت باقر (ع) روایت نموده، و در کافی از حضرت صادق (ع) در معنی این آیه شریفه این طور نقل نموده که ارحام در اینجا تمام خویشاوندانند نه طایفه خاصه به درستی که خداوند امر به وصل نمودن تمام خویشان فرموده و صله رَحِم را بزرگ فرموده که همراه با خود آن را ذکر کرده «اللّه والارحام». (هی ارحام الناس انّ الله عزّ و جلّ امر بصلتها و اعظمها ألا تری أنّه جعلها منه. (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۰ ج ۲)

از حضرت رضا (ع) مرویست که خداوند در قرآن مجید سه امر فرموده و مورد هر امری را هم دو چیز قرار داده که اطاعت کردن آن امر به اطاعت نمودن هر دو است. ۱- امر فرموده به نماز و زکات باهم، پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش هم پذیرفته نیست. ۲- امر فرموده به سپاسگزاری از خودش و والدین، پس کسی که شکر خدا را بکند ولی از والدین سپاسگزاری نکند شکر خدا را هم نکرده. ۳- امر فرموده به تقوی از خودش و صلۀ رَحِمِ پس کسی که صلۀ رَحِمِ نکند امر به تقوی را هم اطاعت ننموده است. (اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَمْرٌ بِثَلَاثَةٍ مَّقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ اُخْرٰی اَمْرٌ بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يَزَكْ لَمْ تَقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ اَمْرٌ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لَوَالِدِيهِ فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدِيهِ لَمْ يَشْكُرِ اللّٰهَ وَ اَمْرٌ بِاتِّقَاءِ اللّٰهِ وَ صَلَةِ الْاَرْحَامِ فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ). (عیون الاخبار)

عطای به رَحِمِ -آسانی حساب

در سورة نحل می فرماید «خداوند امر می فرماید به میانه روی در جمیع امور و انصاف و تفضل کردن لَهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ وَ اِثْنَاءِ ذِي الْقُرْبٰی (سوره ۱۶ آیه ۹۳).

و در سورة رعد می فرماید «آنهائی که به رَحِمِ خود پیوند می کنند و از عذاب پروردگار خود می ترسند و از سختی و بدی حساب خود بیمناکند، تا در آخر آیه شریفه می فرماید: برای ایشان سرانجام نیک و دخول در بهشت جاودانی است». (وَ الَّذِيْنَ يَصْلُوْنَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ يُّوْصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُوْنَ سُوْءَ الْحِسَابِ (سوره ۱۳ آیه ۲۲) از جمله «يَخَافُوْنَ سُوْءَ الْحِسَابِ» در این آیه شریفه فهمیده می شود که صلۀ رَحِمِ موجب آسان شدن حساب است چنانچه از پیغمبر اکرم (ص) و حضرت صادق (ع) مرویست که صلۀ ارحام حساب را آسان می کند. (قال الصادق (ع) صلة الرّحم تهون الحساب يوم القيامة و هي منسأة في العمرو تقى مصارع السوء (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸) .

بخشش حضرت صادق (ع) به حسن افسطس

حضرت صادق (ع) هنگامی که نزدیک وفاتشان شد وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افسطس که پسر عموی ایشان بود بپردازند! به آن حضرت گفته شد آیا به کسی عطا می فرمائید که با شمشیر به شما حمله کرد؟ . حضرت فرمود: نمی خواهی از کسانی باشم که خدای تعالی درباره آنها می فرماید «و کسانی که می پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده» به درستی که خداوند بهشت را آفرید و پاکیزه و خوشبو کرد، بوی آن از دو هزار سال راه درک می گردد، ولی عاق والدین و قطع کننده رَحِمِ آن را نمی یابد. (بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۰۶)

با قاطع رَحِمِ هم نباید قطع کرد

در صورتیکه بعضی از ارحام نسبت به شخص قطع رَحِمِ نموده، نمی شود با او معامله به مثل کرد یعنی او هم کاری کند که در عرف قطع رَحِمِ باشد و به عبارت دیگر قطع رَحِمِ نسبت به جمیع ارحام حرام است حتی آنهائی که به او قطع رحم نموده اند چنانچه در اخبار گذشته به آن اشاره شد.

رسول خدا (ص) فرمود: نباید قطع رَحِم کنی هرچند رَحِم از تو ببرد. (لا تقطع رحمک و ان قطعک) (کافی ج ۲ باب صلة الرحم)

فرمایش حضرت صادق (ع) عبد الله بن سنان گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم پسر عمویی دارم که من به او صله می‌نمایم و او از من می‌برد، پس من صله می‌کنم او می‌برد تا اینکه می‌خواهم من هم بدین سبب از او ببرم حضرت فرمودند: هرگاه صله خود را از او نببری (ممکن است حیاء کند و دیگر از تو قطع ننماید) پس خداوند رحمت خود را به تو و پسر عمومیت متصل خواهد فرمود و اگر قطع خود را ادامه داد و تو هم قطع نمودی، خداوند رحمت خود را از هر دوی شما قطع می‌فرماید. (عن عبد الله بن سنان قال قلت لابی عبد الله (ع) ان لی ابن عمّ اصله فیقطعنی و اصله فیقطعنی حتی لقد هممت لقطیعتہ ایّای ان اقطعه أ تأذن لی قطعه، قال (ع) انک اذا وصلتہ و قطعک وصلکما الله عز و جل جمیعاً و ان قطعتہ و قطعک قطعکما الله. (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۴) نیکی به پاداش بدی

رسول خدا (ص) فرمود: با کسی که به تو خیانت نموده خیانت نکن که اگر کنی مثل او خیانتکار خواهی بود و نیز از رَحِمی که از تو بریده نبر که اگر بریدی مثل او قطع کننده رَحِم خواهی بود. (لا تخن من خانک فتکون مثله و لا تقطع رحمک و ان قطعک. (بحار الانوار) و نیز فرمود: بهترین اخلاق پسندیده که آثار دنیوی و اخروی بر آنها مترتب است سه خصلت است، صله نمودن با کسی که از او قطع نموده، عطا کردن به کسی که از او دریغ داشته، عفو کردن از کسی که به او ستم کرده. (ألا ادلکم علی خیر الدنیا و الاخرة قالوا بلی یا رسول الله قال (ص) من وصل من قطعه و اعطی من حرمه و عفا عن ظلمه (بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۲۹)

در قطع رَحِم مسلمان و کافر فرقی ندارد

ظاهر اطلاقات وارده در مقام آن است که فرقی در حرمت قطع رَحِم نیست بین این که رَحِم مسلمان باشد یا کافر، شیعه دوازده امامی باشد یا از سایر فرقه‌های مسلمان، عادل و پرهیزگار باشد یا فاسق و فاجر، اجمالا کفر و فسق سبب سقوط حق رحمت نمی‌شود.

ابن حمید به حضرت صادق (ع) عرض کرد: بستگان من بر غیر دین من هستند آیا باز برای ایشان حق بر عهده من است یا نه؟ حضرت فرمودند: بلی حق رَحِم به هیچ چیز ساقط نمی‌شود. اگر بستگان بر دین تو بودند دو حق بر تو داشتند حق رَحِم و حق هم کیشی و برادری دینی. (عن الجهم بن حمید قال قلت لابی عبد الله (ع) تكون لی القرابة علی غیر امری اللهم علی حق؟ قال:

(ع) نعم حقّ الرّحم لا یقطعه شیء و اذا كانوا علی امرک کان لهم حقّان حقّ الرّحم و حقّ الاسلام.
(کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۵)

صله رَحِم با بغض کافر منافاتی ندارد

آنچه از وجوب صلة رَحِم و حرمت قطع آن ذکر شد که فرقی بین کافر و مسلمان، فاسق و پرهیزگار ندارد، این موضوع با حرمت دوستی با کفار و فجار و وجوب بغض و دشمنی ایشان (چنانچه در بحث حرمت اعانت به ظالم ذکر خواهد شد) منافاتی ندارد زیرا صله، حسن سلوک و معاشرت با رَحِم است به مقداری که در عرف بگویند قطع رَحِم نکرد و این حسن سلوک با بغض او منافاتی ندارد زیرا که آن امر قلبی و باطنی است.

اگر تأیید کفر نشود

بلی اگر صله باو سبب جرأتش در کفر یا فسق شود، به طوری که اگر از او ببرد ممکن است ترک کفر یا فسق نماید، در این صورت از باب نهی از منکر مانعی ندارد و با اطمینان به اینکه قطع از او موجب ترک آن می شود آن وقت بریدن از او واجب می گردد چنانچه در بحث خودش ذکر می شود و در غیر مورد یقین و احتمال به ترک کفر یا فسق، قطع رَحِم به حرمت خود باقی است.

دشمن دین باید طرد شود

در صورت دیگر هم بریدن از رَحِم کافر یا فاسق واجب است و آن در وقتی است که در مقام ضدیت و دشمنی و جنگ با دین باشد، چنانچه خداوند در سوره مجادله می فرماید، کسانی را که ایمان به خدا و روز جزا آورده اند نمیایی که با کسانی که با خدا و رسول دشمنی می کنند، دوستی نمایند هر چند پدران یا پسران یا خویشانشان باشند (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ) (سوره ۵۸ آیه ۲۲) یعنی مؤمن با کافر معاند دوستی نمی کند هر چند از بستگان نزدیکش باشد.

اگر دشمنی نکند صله واجب است

و باز می فرماید: «خداوند شما را باز نمی دارد از کسانی که با شما جنگ ننمودند و شما را از خانه هایتان بیرون نکردند، که با ایشان نیکوئی کنید و به عدل با آنها حکم کنید و با ایشان ستم ننمائید به درستی که خداوند عدالت کنندگان را دوست می دارد، تنها شما را از دوستی کسانی بازمی دارد که با شما جنگ نمودند و از خانه هایتان بیرونتان کردند و هم پشت با دشمنانتان در بیرون کردن شما شدند، و کسی که با ایشان دوستی کند، پس ایشان گروه ستمکارانند. (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ

إِخْرَاجُكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (سوره ۶۰ آیه ۹ و ۱۰) (منبع: کتاب «صله ارحام، آثار و ثمرات آن»)

صله داود رقی و مرگ رَحِم

داود رقی گفت: خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم که ناگاه ابتداء فرمود: ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما شیعیان بر من عرضه داشته شد، در بین کارهای تو صله کردن به پسر عمویت مرا شاد کرد، به درستی که می دانم این پیوند تو در برابر بریدن او سبب نزدیک شدن مرگ او است. (كنت جالسا عند ابي عبد الله (ع) اذ قال لي مبتدء من قبل نفسه يا داود لقد عرضت على اعمالكم يوم الخميس فرأيت فيما عرض علي من عملك صلتك لابن عمك فلان فسرني ذلك اني علمت ان صلتك له اسرع في فناء عمره و قطع اجله (بحار الانوار))

داود گوید: مرا پسر عموی معاند و خبیثی بود گرفتاری و پریشانی را متوجه شدم پیش از حرکت کردنم به مکه معظمه، مبلغی برایش فرستادم تا معیشتش تأمین شود. چون به مدینه آمدم حضرت مرا از این موضوع خبر داد.

رفتار حضرت صادق (ع) با حسن و عبد الله

از اموری که مؤید مطلب است نبریدن ائمه ما علیهم السلام است از بعضی از اقارب خود که از حق منحرف بودند بلکه در مقام دشمنی و ضدیت با آنان بودند با اینکه دشمنی با امام در مرتبه شرک و کفر است، چنانچه حضرت صادق (ع) وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس به جهت حق رحم بدهند با اینکه به روی آقا شمشیر کشیده بود. و نیز عبد الله بن الحسن از کسانی بود که با آن حضرت مخاصمه و مجادله می کرد و از آن حضرت مطالبه بیعت با پسرش محمد می کرد مع الوصف در کتب روایات و تواریخ دیده نشده که حضرت صادق (ع) کوچکترین جسارتی یا کاری که از آن بوی بریدگی بیاید انجام داده باشند.

گفتگوی حضرت صادق (ع) با عبد الله حسنی

عبد الله روزی در کوچه مدینه با آن حضرت مجادله زیادی کرد و مردم بسیاری اطراف ایشان جمع شدند، در مقابل این قطعی که از او سر زد آن حضرت فردا صبح بخانه اش تشریف آوردند و برای

لَهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» را خواندم و سخت ترسناک شدم، عبد الله متنبه شده و گریان گردید و گفت مثل اینکه این آیه را فراموش کرده بودم و هر دو دست در گردن یکدیگر انداختند. (کافی)
تأثر حضرت بر سادات حسنی

زمانی که منصور دوانقی علیه اللعنه، عبد الله محض و عده دیگر از سادات حسنی را که بر او خروج کرده بودند اسیر و در زندان کوفه جای داد با اینکه ایشان مخالفت حضرت صادق (ع) را نموده بودند آن حضرت از مصیبت آنها سخت ناراحت و بیست روز بستری شدند و نامه مفصلی مشتمل بر تعزیت و تسلیت ایشان به زندان کوفه فرستادند و مکرر جویای حالات آنها بودند و مکرر بر حالشان می‌گریستند.

صله ارحام روحانیه

بر اهل بصیرت پوشیده نیست که انسان به حسب استعداد دارای دو جهت و جنبه است روحانی و جسمانی، برای پیدایش و تکمیل جهت مادی، سببش پدر و مادر است و سبب تحقق و پیدایش جهت روحانیت و تأمین سعادت باقیه و زندگانی حقیقیه پدر روحانی یعنی محمد (ص) و علی (ع) می‌باشند که به برکت محبت و تبعیت و اطاعت از ایشان و کمال تسلیم و انقیاد نسبت به آنها، خداوند ربط و اتصال به مقام شامخ روحانیتشان را عنایت می‌فرماید و در حصن محکم روحانیت آقایان داخل گردیده، جنبه روحانیت او که بالقوه بود فعلیت پیدا می‌کند و ابواب علوم و معارف برویش باز و چشمه‌های حکمت و حقایق در قلبش جاری و حیات طیبۀ انسانی را درک خواهد نمود، اگر این بزرگواران نبودند هیچگاه انسان از جهت حیوانی و آثار حیاتی دنیویّه قدمی بالاتر نمی‌توانست گذاشت و از حیات انسانی برخوردار نمی‌شد.

تا شخص فرزند روحانی ایشان نگردد و از نعمت محبت و ولایت بهره‌مند نشود، بزرگی این نعمت را نخواهد دانست لذا در قرآن مجید در ذکر هریک از نعمتهای عظیمه الهیه تعبیر به منت گذاشتن خدا نشده مگر در نعمت بعثت این پدر روحانی، که می‌فرماید «هر آینه خداوند به مؤمنین منتّ گذارد که در بین ایشان این پدر روحانی، که می‌فرماید «هر آینه خداوند به مؤمنین منتّ گذارد که در بین ایشان پیغمبری را برگزید که آیات خدا را برایشان می‌خواند و ایشان را پاکیزه می‌کند و کتاب و حکمت را یادشان می‌دهد هرچند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند». (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره ۳ آیه ۱۵۸)

مروست که یونس بن عبد الرحمن به حضرت صادق (ع) عرض کرد: ولایت شما اهل بیت و آنچه را که خداوند از حق شما به من شناسانید نزد من از دنیا و آنچه در آن است بهتر است پس آن حضرت خشمناک شد فرمود ما را درست قیاس نکردی، آیا دنیا غیر از اینکه چیزی بخوری و چیزی بیوشی، چیز دیگری هست؟ دنیا چیست که بگوئی ولایت اهل بیت از آن بهتر است، اما به سبب محبت ما زندگانی جاودان برای تو است. (قستنا بغیر قیاس ما الدنیا و ما فیها هل هی الاسد فورة اوستر عورة و انت لك بمحبتنا الحیاة الدائمة (سفينة البحار جلد ۲ ص ۶۹۲))

ارحام روحانی کیانند؟

نکته ای که در این مبحث تذکرش لازم است صلۀ رَحِم روحانی است، چنانچه کسانی که از راه والدین جسمانی به شخص نسبت پیدا می کنند مانند برادر، رحم است و صله اش واجب، و قطعش حرام است، همچنین هرکس از طرف والد روحانی به شخص نسبت پیدا کرد رَحِم روحانی، و صله اش واجب و قطعش حرام است، کسانی که از طریق پدر روحانی منسوبند دو طایفه اند: اول اولادهای جسمانی آن حضرت یعنی سلسله جلیله سادات، دوم مؤمنین و شیعیان یعنی کسانی که فرزند روحانی آن حضرت شده باشند که همه باهم برادرند و در قرآن مجید می فرماید «به درستی که مؤمنین برادر یکدیگرند» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (سوره ۴۹ آیه ۱۰) زیرا که همه به یک پدر روحانی می رسند.

حقوق سادات

در این قسمت به ذکر آنچه علامه حلی در آخر کتاب قواعد الاحکام که برای فرزندش فخر المحققین تألیف فرموده نوشته است اکتفاء می شود.

می فرماید بر تو باد به صلۀ ذریۀ طاهره علویّه، به درستی که خداوند تأکید فرموده سفارش درباره آنها را و دوستی ایشان را اجر رسالت و ارشاد رسول الله (ص) قرار داد، و در قرآن مجید فرمود: بگو ای پیغمبر (ص) بر ارشاد و رسالتم مزدی از شما نمی خواهم، مگر دوستی بستگانم را، و فرمود پیغمبر اکرم (ص) به درستی که من شفاعت می کنم چهار طایفه را هرچند با گناه اهل دنیا باشند:

- ۱ - مردی که ذریۀ مرا یاری کرده باشد.
- ۲ - کسی که در موقع شدت به آنها مالی داده باشد.
- ۳ - کسی که ذریۀ مرا به زبان و دل دوست داشته باشد.
- ۴ - کسی که در انجام حوائج ایشان در وقتی که گرفتار دشمن و رانده و آواره شده اند، سعی کرده باشد.

آنان که به پیغمبر حق دارند

و حضرت صادق (ع) فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند: مردم ساکت شوید! به درستی که محمد (ص) می‌خواهد با شما سخن گوید. پس همه ساکت می‌شوند آن حضرت می‌ایستد و می‌فرماید: ای مردم هرکس خدمتی برای من انجام داده یا منتی بر من دارد یا خیری به من رسانیده برخیزد تا تلافی کنم پس می‌گویند پدران و مادران ما به فدای تو باد کدام خدمت، کدام منت؟ کدام خیر نزد ما است؟ بلکه منت و نعمت و خیر، برای خدا و رسولش بر جمیع خلق است. می‌فرماید: بلی هرکس جای داده و در برگرفته یکی از ذریه مرا، یا به ایشان نیکی نموده یا ایشان را پوشانیده یا ایشان را سیر نموده، برخیزد تا تلافی کنم؛ جمعی که این اعمال از آنها سر زده برمی‌خیزند؛ پس ندا می‌رسد ای حبیب ما محمد (ص) تلافی اعمال آنها را به دست تو قرار دادیم هر جای از بهشت می‌خواهی آنها را جای ده؛ پس آن حضرت ایشان را در وسیله که مقامی است در بهشت در همسایگی محمد (ص) به طوری که بین ایشان و حضرت حجابی نیست، جای می‌دهد. (و علیک بصله الذریه العلویه فان الله تعالی قد اكد الوصیه فیهم و جعل مودتهم اجر الرساله و الارشاد فقال تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القری، و قال رسول الله (ص) اننی شافع یوم القیمه لاربعة اصناف و لو جائوا بذنوب اهل الدنیا، رجل نصر ذریتی، و رجل بذل ماله لذریتی عند المضیق و رجل احب ذریتی باللسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا او شردوا. و قال الصادق (ع) اذا كان یوم القیمه نادى مناد ایها الخلاق انصتوا فان محمدا یكلمکم فینصت الخلاق فیقوم النبی (ص) فیقول: یا معشر الخلاق من كانت له عندی ید او منة او معروف فلیقم حتی اکافیه فیقولون بآبائنا و امهاتنا ای ید و ای منة و ای معروف لنابل الید و المنة و المعروف لله و رسوله علی جمیع الخلاق فیقول: بل من آوی احدا من اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتی اکافیه فیقوم اناس قد فعلوا ذلک فیأتی النداء من عند الله یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیک فاسکنهم من الجنة حیث شئت، فیسکنهم فی الوسيلة حیث لا یحبون عن محمد (ص) و اهل بیه)

برادران ایمانی رجم معنوی هستند

اخباری که درباره حقوق برادران ایمانی رسیده بسیار و به ذکر بعضی از آنها اکتفاء می‌شود: معلی بن خنیس از حضرت صادق (ع) پرسید: حقوق برادران ایمانی چیست؟ حضرت فرمودند: برای مؤمن هفت حق واجب است که اگر کسی یکی از آنها را اداء نکند و ضایع سازد از ولایت و اطاعت خداوند خارج شده و از پروردگار بی‌بهره خواهد بود.

معلی عرض کرد: آن هفت حق چیست؟ فرمود: می‌ترسم که یاد بگیری و به آن عمل نکنی! عرض کرد «لا قوه الا بالله!» آنگاه فرمود: اول آنها که از همه آسان‌تر است این است که آنچه را برای خود

دوست می‌داری برای او هم دوست بداری و آنچه را برای خود بد می‌داری برای او هم بد بداری. (ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسک و تکره له ما تکره لنفسک، (کافی) دوّم اینکه بپرهیزی از اینکه او را به سخط و غضب درآوری و طلب کن رضایتش را و اطاعت کن امرش را. سوّم اینکه او را به جان و مال و زبان و دست و پایت یاری کنی. چهارم اینکه راهنما و خبردهنده او به آنچه صلاح او است باش. پنجم آنکه سیر نباش درحالی که او گرسنه است و با تشنگی او سیراب مباش و با برهنگی او پوشیده مباش. ششم آنکه اگر خادمی داری برای انجام حوائج او بفرستی. هفتم آنکه قسم او را بپذیری و دعوتش را اجابت نمائی اگر مریض شود او را عیادت نمائی و اگر بمیرد تشییع جنازه اش کنی و هرگاه بفهمی حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار نماید بر انجام دادن آن پیشی بگیری.

زیارت مؤمن صالح زیارت امام است

حضرت رضا (ع) فرمود: کسی که نمی‌تواند به زیارت ما اهل بیت (ع) بیاید پس زیارت کند نیکان از دوستان ما را، که ثواب زیارت ما برایش ثبت می‌شود و کسی که بخواهد به ما صله نماید و نتواند، پس به یکی از نیکان از دوستان ما صله نماید، که برایش ثواب صله ما ثبت می‌شود. (من لم یقدر ان یزورنا فلیزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدر علی صلتنا فلیصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا، (بحار الانوار)

وظایف ما در قبال بستگان

ما در قبال بستگان ما چه بستگان زن باشند یا بستگان شوهر باشند یا بستگان خودمان باشند وظایفی داریم که به نوعی صله رحم یا قطع رحم محسوب میشود
وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - ۲۱۴ - وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - ۲۱۵ - فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ
إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (آیه ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ سوره شعراء) خویشاوندان نزدیک را انداز کن -
بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستران - اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می‌کنید بیزارم.

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ (۸۳ بقره) و نیکی کنید درباره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران،

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ
بِالْجُنُبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (۳۶ نساء) و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه دور و نزدیک و دوستان موافق و رهگذران و بندگان که زیردست تصرف شمايند نیکی کنید،

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ (۱۵۱ انعام) و به پدر و مادر احسان کنید، و دیگر اولاد خود را از بیم فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می دهیم،

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره ۱۷۷) تفسیر المیزان - خلاصه : (لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب): (نیکی آن نیست که روی خود را به طرف مشرق کنید (چون مسیحی هستید) و یا به طرف مغرب (چون یهودی هستید))، بعد از آنکه قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر کرد و جدال بسیاری بر پا شد آیه مورد بحث مردم را خطاب کرد که هیچ یک از جهات فضلی و برتری بریکدیگر ندارند، کلمه (بر) به معنای خیر و احسان است، (و لکن البر من آمن بالله و اليوم الآخر و الملئکه و النبیین و آتی المال علی حبّه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوه و آتی الزکوه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البساء و الضراء و حین الباس اولئک اللّذین صدقوا و اولئک هم المتقون): (ولیکن نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ایمان داشته باشد و مال خود را با آنکه دوستش می دارد به خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان و گدایان و بردگان بدهد و نماز را به پا دارد و زکات بدهد و به عهد خود وقتی پیمانی می بندد وفا کند و در فقر و بیماری و جنگ صبور باشد، این چنین کسانی هستند که راست گفتند و همینها هستند که تقوی دارند)، در این آیه بجای آنکه توصیف نیکی و (بر) را بنماید توصیف نیکوکاران (بر) را مینماید، تا اشاره کند که مفهوم خالی از مصداق اثر و فضیلتی ندارد، ابرار کسانی هستند که خداوند آنان را با سه مشخصه از دیگران جدای کند، اول: در اعتقاد که آنان دارای مرتبه چهارم از ایمان هستند که قبلاً شرح داده شد، دوم: در عمل که نیکوکاران از مال خود به گروههای نامبرده در آیه انفاق می کنند و نماز و زکات را بر پا می دارند، سوم: در اخلاق که آنان به عهد خود پای بندند تا نظام جامعه بر قرار ماند و در برابر مشکلات صبور هستند و آن مرتبه کمال نفس است، سپس آنان را مفتخر می نماید به این توصیف که آنان کسانی هستند که در اسلام خود راستگویند و در رساندن دین اسلام به مدلولات واقعی آن در دوره زندگانی صادق هستند و اهل تقوی، یعنی ملتزم و پایبند به تکالیفی می باشند که خداوند برای حمایت از بشر او را بدان تکلیف می کند و ایمان در قلب و جوارح و اعمال آنها مشهود است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ (نحل ۹۰) خدای متعال فرمان میدهد نسبت به عدالت و نیکی کردن و کمک کردن به نزدیکان،

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ (نور ۲۲) و نباید صاحبان ثروت و نعمت درباره خویشاوندان خود و مسکینان و مهاجران راه خدا از بخشش و انفاق کوتاهی کنند باید مؤمنان همیشه بلند همت بوده و نسبت به خلق عفو و گذشت پیشه کنند و از بدیها درگذرند آیا دوست نمی دارید که خدا هم در حق شما مغفرت و احسان کند که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا (نساء ۱۳۵) ای کسانی که ایمان آورده اید ، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا، شهادت دهید ، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما چه توانگر و چه درویش بوده باشد زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است .

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ (توبه ۱۱۳) پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند نباید برای مشرکین پس از آنکه معلومشان شد که اهل جهنمند آمرزش بخواهند، اگر چه خویشاوند باشند

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (رعد ۲۱) آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می دهند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی بازخواست خداوند بیمناکند.

بهانه‌های کشکی برای قطع دید و بازدید

غم‌انگیز است، اما به دوره ای رسیده ایم که برخی مردم به بهانه های مختلف صله رحم را قطع کرده اند،

اما از دیدگاه ما هیچ کدام از بهانه‌هایی که آنها برای قطع صله رحم می‌آورند قانع کننده نیست.

در ادامه، برخی از این بهانه ها را با هم بررسی می‌کنیم و برای آنها پاسخ هایی ارائه می‌دهیم:

بهانه اول: مرغ کیلویی ... برنج کیلویی ... سیب کیلویی ... پرتقال کیلویی ...

آن وقت چطور انتظار دارید با فامیل رفت و آمد کنیم وقتی یک مهمانی ساده چند صد هزار تومان خرج برمی‌دارد...

بهانه دوم: کارمان زیاد است فرصت مهمانی دادن و مهمانی رفتن را نداریم.

بهانه سوم: ما از بستگانمان کینه داریم. آیمان با هم توی یک جوی نمی‌رود.

بهانه چهارم: چه لزومی دارد خانه قوم و خویش‌ها برویم. ما راه‌های دیگری برای تفریح کردن داریم!

دید و بازدید با افراد خاص

گروه‌های خاصی هستند که برای رفت و آمد با آنها باید بیشتر از دیگران مراقب باشید و قوانینی نانوشته را رعایت کنید.

نخستین گروه خانواده‌هایی هستند که فرزندان محصل دارند. نگوید «به ما ربطی ندارد، می‌رویم مهمانی... بچه‌ها هم بروند اتاق دیگر درس‌شان را بخوانند...»، نگوید «ما که بچه بودیم، مهمان می‌آمد می‌رفتیم گوشه‌ای درس‌مان را می‌خواندیم به کار کسی هم کاری نداشتیم...»، بچه‌ها ربات نیستند و طبیعی است وقتی در خانه‌شان مهمان باشد، دیرتر می‌توانند تمرکز کنند، سخت‌تر درس می‌خوانند و حتی شاید حضور شما بهانه‌ای دستشان بدهد که کتاب و دفتر را کنار بگذارند. به همین خاطر پیشنهاد می‌کنیم در روزهای غیرتعطیل و بخصوص در ایام امتحان به خانه بستگانی که فرزندان محصل دارد، نروید.

دومین گروهی که باید در سرزدن به آنها بیشتر مراقب باشید، سالمندان هستند. منظورمان این نیست که به خانه آنها نروید، بلکه منظورمان این است اگر به خانه‌شان می‌روید انتظار نداشته باشید مثل مهمان‌های عادی روی مبل لم بدهید و صاحبخانه اسباب‌پذیری را برایتان حاضر کند. آنها سالمند هستند و سالمندی یعنی استخوان‌هایی که قرچ قرچ می‌کنند، تنی که درد می‌کند، حوصله‌ای که زود سر می‌رود و خستگی که تمامی ندارد. در این شرایط منتظر نباشید بروند آشپزخانه و برایتان ظرف میوه، زیردستی، چای، نقل و نبات بیاورند. چه اشکالی دارد از جا برخیزید و کمکشان کنید و از خودتان و بقیه مهمان‌ها پذیرایی کنید؟

سومین گروهی که باید در رفتن به خانه‌شان محتاط باشید، کارمندها هستند. درکش برای غیرکارمندها شاید دشوار باشد، اما زندگی کارمندی آدم‌ها را و می‌دارد تابع زمان خاصی برای بیدارشدن و خوابیدن باشند بنابراین بهتر است در روزهای کاری مهمان‌شان نشوید. آنها نمی‌توانند مانند کسانی که شغل آزاد دارند در روزهای غیرتعطیل تا هر زمان که مایلند بیدار بمانند. از طرفی باید در نظر داشته باشید زن و شوهرهای کارمند وقتی از اداره به خانه می‌آیند، بشدت خسته‌اند و نیاز به استراحت دارند. همچنین باید در نظر داشته باشید در ساعتی به خانه کارمندها بروید که آنها از اداره به خانه رسیده و استراحت کرده باشند. می‌گویید «این توصیه یک اصل واضح و مبرهن است و همه آن را می‌دانند» اشتباه می‌کنید! ما کارمندانی را می‌شناسیم که می‌گویند بارها برایشان پیش آمده به خانه رفته‌اند و مهمان‌هایشان را پشت در دیده‌اند یا آنها را در خانه کنار بچه‌ها دیده‌اند که انتظارشان را می‌کشیده‌اند. این یعنی مهمان‌های آنها درک نمی‌کنند که بستگان کارمندشان نیاز به استراحت، حریم خصوصی و... دارند.

چهارمین گروه، بی بضاعت های فامیل هستند. همه ما در میان بستگان مان کسانی را داریم که وضع مالی مناسبی ندارند. قرار نیست با این گروه قطع رابطه کنیم، بلکه اتفاقا باید به آنها سر بزیم و چه بسا لازم باشد گاهی به شکلی غیرمستقیم و محترمانه کمکشان کنیم. مساله ای که در دید و بازدید با این گروه اهمیت دارد، این است که مراقب باشید آنها برای پذیرایی از شما فشار مالی مضاعفی را تحمل نکنند. برای مثال اگر می دانید آنها از نظر مالی وضع مساعدی ندارند چه لزومی دارد یک وعده غذا در خانه آنها بخورید؟ گرچه زوج های جوان را - که تازه زندگی مشترکشان را آغاز کرده اند - نباید در گروه بی بضاعت ها قرار داد، اما بهتر است وقتی به خانه آنها می روید هم برای وعده غذایی نمایند. به هر حال، آنها تازه زندگی مشترک را آغاز کرده اند و به همین دلیل، هم مدیریت مالی خانه برایشان دشوار است و امکان دارد در ماه های اول زندگی مشترک پول کم بیاورند و هم ممکن است مدیریت کردن یک وعده غذایی در خانه برای عروس و داماد کم سن و سال سخت باشد.

پنجمین گروه مورد نظرمان مستاجر ها هستند بخصوص آنها که با صاحبخانه شان در یک آپارتمان زندگی می کنند. در رفت و آمد با این گروه باید به چند نکته دقت کنید. اول این که اگر فرزند خردسالی دارید کنترلش کنید تا زیاد این طرف و آن طرف ندود یا در راهرو شلوغ نکند چون شیطننت او بهانه دست صاحبخانه می دهد که بعد از رفتن شما به مستاجرش گلایه کند. نکته دیگر این است که بهتر است پس از تمام شدن مهمانی به خانه خودتان بروید! نه این که در خانه آنها اتراف کنید. این توصیه هم گرچه مانند مورد قبلی، اصلی واضح است اما خیلی ها آن را رعایت نمی کنند؛ یعنی به مهمانی می روند و شب همان جا می مانند و این کارشان برای آن گروه از بستگان که مستاجر هستند، شرایط سختی ایجاد می کند چون بعدتر باید جوابگوی صاحبخانه باشند.

وظیفه زن و شوهر نسبت به بستگان یکدیگر

برای زن و شوهر بستگان و اقوامی است، که هیچ يك از زن و شوهر آنجا که شرع مطهر مانعی نمی بیند، حق چشم پوشی از آنان را ندارند، و هیچ کدام هم حق ندارد دیگری را از دیدار آنان و حقوقی که دارند منع کنند. برای هر يك پدر و مادر، خواهر و برادر، عمو و دایی، عمه و خاله، خواهرزاده و برادرزاده، عموزاده و دایی زاده، عمه زاده و خاله زاده، پدربزرگ و مادربزرگ و عده ای دیگر از بستگان حسبی و نسبی هست. دیدار آنان عبادت، و زیارت آنها حسنه، و رفت و آمد با آنان کاری بسیار عالی، و حل مشکلات آنان دارای اجر عظیم است. زن نباید نسبت به اقوام شوهرش حساسیت نشان بدهد، و از پذیرفتن آنان در خانه شوهر مانع شود، یا زمان آمدن آنان روی برتابد و اوقات تلخی کند، یا بدتر از همه شوهر را از رفت و آمد با آنان یا کمک به حل مشکلاتشان

منع نماید و بالعکس. خانه ملك شوهر است، و ثروت و مال اختیارش از جانب حضرت حق به عهده شوهر است، و اطاعت از شوهر بر زن واجب شرعی و آزار شوهر حرام قطعی است، و کنترل کردن شوهر از رفت و آمد با پدر و مادرش، و با خواهر و برادرش و سایر اقوامش، صد در صد خلاف اخلاق، و خلاف فطرت و روحیات انسانی است، و مانع شدن شوهر از زن برای رفت و آمد با پدر و مادرش و اقوام و بستگانش عملی خلاف محبت و عاطفه انسانی است. اگر زن و فرزند مانع از اجرای خیر، نیکی، عبادت، رفت و آمد با اقوام و کمک به آنها باشند به فرموده قرآن این زن و فرزند دشمن انسانند، نه دشمنی که در قلبش کینه موج بزند، بلکه دشمنی که می خواهد انسان روی سعادت و نیک بختی را در دنیا و آخرت نبیند، مرد در امور خیر، در حل مشکلات مردم، در رفت و آمد با بستگان، در دعوت آنان به خانه، در کمک به پدر و مادر و خواهر و برادر، نباید تسلیم خواسته غلط زن یا فرزند شود. البته زنان مؤمنه، زنانی که ایمان به قیامت دارند، زنانی که احساس مسئولیت داند، زنانی که به آبادی قیامت خود علاقه دارند، زنانی که می دانند رعایت حق شوهر واجب شرعی است، زنانی که مؤدب به آداب الهی هستند با شوهران خود در تمام امور خانه و امور اخلاقی، و در انجام کار خیر توافق صد در صد دارند، بلکه اگر ببینند، شوهر در این زمینه سستی می کند او را تشویق و ترغیب به خوبی و رفت و آمد با بستگان، و کمک به آنان می کنند. اما زنانی که بر خلاف خواسته حق در حرکتند، یا فرزندی که خلاف شرع مطهر درخواست هائی دارند، قرآن مجید آنان را دشمن مرد قلمداد کرده و در این زمینه دستوراتی به مرد می دهد که آن دستورات فقط و فقط جنبه عاطفی و اخلاقی و انسانی دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ، وَ أَنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا، وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. ای اهل ایمان بعضی از زنان و فرزندان شما، که می خواهند شما را از اطاعت و عبادت و جهاد و کار خیر بازدارند دشمن شما هستند، از آنان حذر کنید، به منع آنان توجه ننمائید، مطیع آنان نباشید، در برابر اینگونه زن و فرزند سه وظیفه دارید: آنان را از این اخلاق و کردارشان عفو کنید، و بر آنان بیوشانید، و از آنان بگذرید، که همانا خداوند غفور و رحیم است.

با چنین زن و فرزندی درگیری مصلحت نیست، به هم زدن صلاح نیست، جار و جنجال لازم نیست، خشم و خشمگینی نمی خواهد، آنان در اصرار بر خواسته خود باشند، و شما هم در راه اطاعت از حق و خرج کردن مال در راه خدا، و جهاد و کوشش در راه حق، و انجام کار خیر در هر زمینه ای ثابت قدم باشید. در این زمینه بعضی از زنان واقعاً سختگیر هستند، اینان خود محروم از رحمت حقند، و می کوشند که دیگری را هم از رحمت حضرت حق محروم کنند! بعضی از مردان هم در این زمینه نسبت به همسران خود سختگیرند، سختگیریهای بی جا و بی مورد، که حاصلی جز محرومیت از عنایت و لطف حق ندارد.

رفت و آمد با خانواده همسر

رفتن دختر به منزل خانواده شوهر، یارفتن پسر به منزل خانواده همسر (نامزد) در عقد بستگی (دوران نامزدی)، یا زمانی که شوهر در مسافرت است (وقتی زن به خانه شوهر رفته) از نظر شرعی که مشکل ندارد و عقلاً هم مشکل ندارد. شرعاً این کار زیارت است و در باب زیارت روایت داریم. رسول اکرم (ص) میفرماید: زیارت مودّت را میرویاند، مودّت محبّت را زیاد میکند یعنی عشق و محبّت ایجاد میکند. عقل هم حکم میکند اعضای این خانواده با هم رفت و آمد کنند. خود داری از رفت و آمد زوجین با خانواده همسر

تعداد زیادی از زوجین به دلایلی از رفت و آمد و برقراری تعاملات مرسوم با خانواده همسرشان خودداری می کنند، اختلافات زوجین بر سر رفت و آمد با خانواده دیگری یکی از مسائل شایع و نسبتاً معمول در زندگی زناشویی است و کم یا زیاد بین خانواده ها وجود دارد، اما مهم تر از وجود اختلاف، نوع مدیریت و برخورد با این تعارضات است. اگر همسر ما به خانواده مان بدبین است و به آن ها سوءظن دارد قدم اوّل این است که کمی درباره بدبینی و سختگیری او احساس مسئولیت کنیم و از خود بپرسیم آیا گفتار یا رفتاری از جانب خانواده من سر زده که باعث بدگمانی او شده است؟ البته همیشه این طور نیست که همسران صرفاً به دلیل رفتارهای نادرست شما یا خانواده تان با آن ها قطع رابطه کند، در واقع گاهی اوقات مشکل از خود اوست. حتی ممکن است خانواده شما خیلی به او محبّت کند ولی چون او به طور کلی فرد منزوی و گوشه گیر است باز هم از داشتن روابط اجتناب ورزد. برای پی بردن به این موضوع باید بررسی کنید که آیا همسران برای ارتباط داشتن با دیگران از جمله خانواده و دوستان خود نیز بی انگیزه است یا فقط برای رفت و آمد با خانواده شما مشکل دارد. اگر این مشکل در دیگر ارتباط ها هم دیده می شود، لزوم بهره گیری از مشاوره حضوری لازم است. گاهی اوقات نیز برآورده نشدن برخی توقعات (هرچند غیرمنطقی) باعث ایجاد دلخوری و قطع رابطه می شود. به عنوان مثال ممکن است همسران توقّع حمایت مالی از خانواده شما داشته باشد، در نظر داشته باشید حتی اگر این توقع را بی جا می دانید باز هم می توانید با گفت و گو این اختلاف و سوءتفاهم را حل و فصل کنید.

توصیه هایی از دل روانشناسی ایرانی

۱ - خانواده همسران را بشناسید: شناخت خانواده همسر فقط دانستن نام و نام فامیل و تعداد اعضای خانواده و میزان درآمد و تحصیلاتشان نیست. شما باید بدانید که نوع رابطه ای که بر خانواده همسران حاکم است کدام است. نوع رابطه را هم همان طور که در بخش علت مشکلات گفتیم، از

مرزهایی که بین آدم ها وجود دارد می توانید متوجه شوید. غیر از این باید بدانید چه کسی حرف آخر را در آن خانواده می زند. باید بدانید قوانین آن خانواده چه شکلی است. باید شخصیت تمام اعضای خانواده همسران را بشناسید. این جوری وقتی که مشکلی پیش می آید، حداقل عملیات شناسایی را از قبل انجام داده اید.

۲- به خانواده همسران احترام بگذارید: بیشترین چیزی که خانواده همسران از شما می خواهند احترام است. البته احترام گذاشتن اصلا به معنای منفعل بودن و غلام حلقه به گوش بودن نیست اما کافی است که شما گاهی خودتان را جای پدر یا مادر همسران بگذارید. کسانی که در درجه اول از یک یا دو نسل قبل از شما هستند، بنابراین دیدشان به دنیا جور دیگری است. در ثانی یکی از اعضای خانواده شان حالا با شما زندگی می کند و یک جوهرهایی خودشان را هنوز مسئول می دانند. اگر از این دید نگاه کنید، می توانید خیلی از حرف های شاید ناراحت کننده آن ها را زیرسبیلی رد کنید.

۳- استقلالتان را از خانواده همسران حفظ کنید: تا وقتی که از لحاظ مالی به خانواده همسران وابسته باشید، مجبورید که دخالت های آن ها را تاب بیاورید. پس اول سعی کنید که استقلالتان را حفظ کنید و بعد در مقابل دخالت ها موضع بگیرید. ضمن این که اگر از همان اول و البته با احترام، قوانین خانواده جدیدی را که دارید شکل می دهید به خانواده همسران اعلام کنید، یا آن را در رفتارهایتان نشان دهید، در درازمدت کمتر با خانواده همسران چالش خواهید داشت.

۴- برای رابطه با خانواده ها برنامه داشته باشید: از همان اول میزان رفت و آمد با خانواده ها را مشخص کنید. سعی کنید عدالت را این وسط رعایت کنید، هم عدالت در بین خودتان و همسران و هم انصاف در میزان سر زدن به خانواده ها.

۵- اولویت با خانواده جدید است: خیلی وقت ها خود زن و شوهرها درباره رابطه با خانواده همسر با هم مشکل پیدا می کنند. یادتان باشد که شما خانواده جدیدتان را تشکیل داده اید و باید هوای همسران را داشته باشید البته آن هم با رعایت احترام کامل به پدر و مادر خودتان.

برخی اقدامات مشکل ساز در روابط فامیلی

الف: پرتوقعی

اگر توقع دارید مادر سالمند شما هر روز بچه هایتان را نگهداری کند، اگر توقع دارید پدرتان همیشه به فکر وضعیت مادی زندگی شما باشد، ... خودتان مانع داشتن روابط سالم و مثبت با آنها خواهید بود. شما دیگران را مجبور می کنید یا با پاسخ به توقعات نابجایتان شما را بپذیرند یا قطع محبت و

رابطه کنند. حالت سومی باقی نمی گذارید. چه بسا در زندگی همیشه ناراضی باشید و همیشه احساس کنید دیگران نسبت به شما بی مهر و محبت اند. سعی کنید بفهمید پرتوقعی نوعی سوء استفاده از محبت دیگران است.

ب: بد کلامی

اگر نیش زبان داشته باشید مشکل می توانید روابط خوبی با اقوام داشته باشید. نیش زبان خود یک مشکل روانی است که باید با کمک روانکاو آن را حل کرد. اگر چه نیت شما از حرفهایی که می زنید خیر باشد، باز هم مجاز به استفاده از هر کلمه و لحنی نیستید. اصلاً کسی که خیرخواه دیگران است طوری حرف نمی زند که منجر به کدورت و لجبازی شود مگر در مواردی خاص که قصد تلنگر زدن در کار است.

ج: کینه های پنهان

عامل تیرگی بسیاری از روابط کینه ها و عقده هایی است که از هم پنهان کرده ایم. در اغلب موارد اگر این کینه ها را ریشه یابی کنیم به حسادت و حقارت درونی خودمان پی می بریم. اگر ما از درون از چیزی رنج نمی بردیم و از کودکی احساسات دردناکی نسبت به ادراکمان از خودمان نداشتیم از حرف و عمل دیگران هر چند تحقیر آمیز باشد انقدر رنجیده نمی شدیم که دچار کینه ورزی شویم. بنابراین باید برای حل این مشکلات به تقویت اعتماد به نفس و خود پنداره ی مثبت رسید تا از هر حرف و سخنی گرفتار ناراحتی و کینه ورزی نشد.

د: رسم و رسومات تکلف آور

یکی از بدترین آفات روابط فامیلی باب شدن رسم های سختی است که ما را گرفتار تکلفات و مشقات زیادی می کند تا جایی که ترجیح می دهیم اصلاً رابطه ای و رفت و آمدی در کار نباشد و الا همه ی ما با ولع همیشه به دنبال جایی هستیم که از معیشت در کنار اطرافیان لذت ببریم. صفایی بکنیم و غذایی بخوریم و دور هم خوش باشیم. بهانه کردن گرفتاری ها و مشغله های روزمره وقتی معنا دارد که خودمان را مجبور می بینیم برای یک معاشرت شب نشینی کلی وقت و انرژی و پول هزینه کنیم. برای چنین معاشرتهایی واقعا گرفتاریم و وقت نداریم.

هـ - کم کاری و بی مهری

برخی شخصیتها عادت کرده اند همیشه محبت ببینند وظیفه ی خودشان نمی دانند که به دیگران محبت کنند. محبت کردن کار سختی نیست. با روی باز از میهمان استقبال کردن و خشنود نگه داشتن میهمان در طول مهمانی و پذیرایی با صداقت با آنچه در اختیار است محبت کردن محسوب می شود. کسانی که در مهمانی شاد و شنگولند ولی در میزبانی چندان فعال نیستند، نمی توانند روابط خوبی با اقوام داشته باشند. (منبع: تبیان)

نیکی و بخشش به نیکان و عفو و گذشت از بدان

وَعَرَّفَهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله نیکی و بخشش به نیکان و عفو و گذشت از بدان است

امام رضا (ع) در سفارش خویش به شیعیان می‌فرماید: به دوستان ما توجه ده که خدا نیکوکرداران آنان را مورد بخشایش قرار داده و بدکاران آنان را جز اهل شرک و آزار رسان به مومنان و کینه ورزان می‌بخشد. به نظر می‌رسد که جز این سه امر خیر همه امور قابل بخشش و عفو است و انسان می‌بایست احسان را در این امر تمام کند، چرا که یکی از مصادیق احسان به دیگری همان عفو و بخشش از گناهان است.

یکی از صفات ارزشمند و کلیدی که در زندگی فردی و اجتماعی انسان، نقش مهمی ایفا می‌کند، عفو و گذشت است.

با عفو و گذشت، زندگی رنگ صفا و صمیمیت به خود می‌گیرد، اما با انتقام جویی و کینه توزی، نفرت و دشمنی حاکم می‌گردد.

عفو، یک نوع نرمش قهرمانانه و روش بزرگوارانه و برخورد مهربانانه است که از بلند نظری، سعه صدر، بردباری و متانت اخلاقی فرد حکایت می‌کند.

با توجه به جای گاه رفیع این صفت نیکو در بین مردم، شایسته است آن را بهتر و دقیق تر بشناسیم و روح و روان خود را با آن بیاراییم.

معنای واژگانی عفو و پیشینه آن

عفو در لغت، به معنای ترک چیزی (احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۱) یا صرف نظر کردن از چیزی است که اقتضای نظر و توجه دارد. (حسین مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۸۱)

عفو و گذشت، پیشینه ای کهن دارد و از زمانی آغاز می‌شود که آدم ابوالبشر دچار اشتباه شد و از میوه ممنوع خورد. پی آمد این رفتار آدم، هبوط از بهشت و پا گذاشتن به زمین بود. البته آدم بخشیده شد و مشمول رحمت خداوند گردید. مدت زیادی از این حادثه نگذشته بود که قابیل، برادرش هابیل را به قتل رساند و قلب آدم ابوالبشر را رنجور ساخت، اما او نیز بخشیده شد.

یکی از زیباترین جلوه های عفو و بخشش، برخورد حضرت یوسف (ع) با برادرانش است. فرزندان یعقوب، بی رحمانه ترین جفاها را به یعقوب و یوسف روا داشتند تا آن جا که یوسف نوجوان را با ترفند و حيله از پدر جدا نمودند و به چاه انداختند. یعقوب (ع) چهل سال در فراق پسرش یوسف سوخت و چشمانش بر اثر گریه و اندوه بسیار، سفید و نابینا شد. (یوسف ۱۲) آیه ۸۴) ولی همین یوسف (ع) وقتی بر مسند رهبری مصر نشست و برادران خطاکارش عذرخواهی کردند، بی درنگ آنان را بخشید و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین؛ (یوسف آیه ۹۳) امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد و مهربان ترین مهربانان است.» زیبایی بخشش یوسف (ع) در این است که برادران خود را در زمان قدرت مندی و توانایی بر انجام انتقام، می بخشد و این، صفت کریمان است.

عفو در فرهنگ رسولان را با آن چه از سوی بعضی از صاحبان مکاتب بشری توصیه شده، مقایسه کنید تا به ارزش کار پیامبران و رهبران دینی پی ببرید.

بعضی از روان شناسان معتقدند: ستیزه جویی با سرشت بشر آمیخته شده و او نمی تواند خود را از این صفت دور کند. نیچه، فیلسوف معروف می گوید: «باید رأفت و رقت قلب را دور انداخت. رأفت از عجز است. فروتنی و فرمانبرداری، فرومایگی است. حلم و حوصله و عفو و اغماض، از بی همتی و سستی است... نفس کشتن چرا؟ باید نفس را پرورد. غیر پرستی چیست؟ خود را باید خواست و خود را باید پرستید و ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود.» (سیر حکمت در اروپا، به نقل از: مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۸۷)

افرادی مثل فروید بر اساس غریزه ستیزه جویی، وجود جنگ را در جهان توجیه می کنند و بر این باورند که نمی توان مانع ارضای آن شد. (محمدتقی فلسفی، اخلاق، ج ۲، ص ۳۲۸) طبق این نظریه، انتقام جویی نیز همانند جنگ باید اجتناب ناپذیر باشد، زیرا انتقام، نوعی جنگ است. اما از نظر اسلام، غلبه بر خشم و ستیزه جویی، ناشدنی نیست و با تمرین و تقویت اراده و جهاد با نفس می توان کنترل آن را به دست گرفت و به جای آن، عفو و گذشت را اختیار کرد.

توجه به قدرت و عفو الهی

مهم ترین عامل در ایجاد و تقویت فضیلت اخلاقی چون عفو و گذشت آن است که آدمی متوجه قدرت الهی شود. توجه به قدرت الهی و این که خداوند خود کمتر به عدل خویش مردم را در دنیا مؤاخذه می کند، بلکه به عفو و گذشت با آنان مواجه می شود و از بسیاری از گناهان و خطاهای بشر می گذرد نشان می دهد که اصل عفو و احسان امری خوب و فضیلتی الهی است. از این رو خداوند در آیه ۱۴۹

سوره نساء به عفو و قدرت خویش توجه می‌دهد و از مردم می‌خواهد تا آنان نیز از خطاها و گناه دیگران از آشکار و پنهان بگذرند و اهل گذشت باشند. چرا که خداوند نیز این گونه است که در عین قدرت، اهل عفو و گذشت است. (إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا) توجه به آمرزش خداوند

از دیگر عوامل ایجاد و تقویت فضیلت اخلاقی چون عفو و گذشت می‌توان به توجه انسان نسبت به آمرزش و غفران خداوند اشاره کرد. پیامبر اکرم صلوات الله علیه می‌فرمایند: از گناهان مردم درگذرید، تا خداوند بدین سبب عذاب دوزخ را از شما دور گرداند. پس اگر دوست داری مورد رحمت خداوندی قرار گیری، خودت نیز اهل رحمت و گذشت و مهربانی باش.

عفو و بخشش در آیات

مطالعه قرآن کریم به ما نشان می‌دهد آیاتی که مشتمل بر واژه عفو بوده و یا واژه‌هایی که بر معنی عفو دلالت می‌کنند (مانند رحمت و مغفرت و...)، به روشنی گویای موضوع عفو و گذشت هستند. الف) دسته ای از آیات به عفو خداوند اشاره دارند: «بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت، پس خداوند شما را از آن‌ها منصرف ساخت (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.» (مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۵۲)

ب) برخی آیات به عفو اولیای خداوند اشاره دارد: «گفت امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست. خداوند شما را می‌بخشد و ارحم الراحمین است.» (قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، یوسف/سوره ۱۲، آیه ۹۲) در این آیه حضرت یوسف علیه السلام نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنشی را در حق برادرانش روا دارد، بلکه از نظر حق الله نیز آنان را اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است. (تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی ج ۱۰، ص ۵۷)

ج) برخی دیگر از آیات، پیغامی الهی و خطابی ملکوتی به بندگان است تا عفو و گذشت را سنتی حسنه در زندگی خود قرار دهند. «ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم و ساعت موعود (قیامت) قطعاً فرا خواهد رسید. از آن‌ها (دشمنان) به خوبی صرف نظر کن (و آن‌ها را به نادانیشان ملامت ننما.)» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ، حجر/سوره ۱۵، آیه ۸۵) خداوند در این آیه به پیامبر اکرم صلوات الله علیه

دستور می‌دهد که در برابر لجاجت‌ها، نادانی‌ها، تعصب‌ها، کارشکنی‌ها و مخالفت‌های سرسختانه انسان‌ها ملایمت و محبت نشان ده و از گناهان آنان صرف نظر کن و آن‌ها را ببخش، بخششی زیبا که حتی توأم با ملامت نباشد. (تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی ج ۱۱، ص ۱۲۶)

عفو و بخشش در روایات

روایات بسیاری مبنی بر عفو و تشویق کردن ائمه علیهم السّلام به این صفت کریمانه وجود دارد که نشان دهنده اهمیت و ارزش بسیار بالای آن است. البته عفوئی که با شرایط خاص توأم باشد و اگر با این شرایط نباشد، نه تنها ممدوح و پسندیده نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می‌باشد. پیامبر اکرم صلوات الله علیه می‌فرمایند: هر کس قدرت (بر انتقام) دارد گذشت کند، خداوند در روز لغزش از او درگذرد. (الحثّ علی العفو عند القدرة - رسول الله (صلی الله علیه وآله): من عفا عند قدرة عفا الله عنه يوم العثرة، وعنه (صلی الله علیه وآله): من عفا عند القدرة عفا الله عنه يوم العثرة، میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۳، ص ۲۰۱۴) امام علی علیه السّلام درباره عفو می‌فرماید: (بدی یا خوبی را) به نیکی پاداش ده و از بدی درگذر، به شرط آنکه به دین لطمه ای نزنند یا در قدرت اسلامی ضعفی پدید نیآورد. (عنه (علیه السّلام): جاز بالحسنة وتجاوز عن السيئة ما لم يكن ثلما في الدين أو وهنا في سلطان الإسلام، میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۳، ص ۲۰۱۵)

انواع عفو و بخشش

عفو بر خلاف تصور عمومی، همیشه پسندیده نیست، عفوئی که در راه خدا باشد و به گستاخی گناهکار و جنایتکار نگردد، پسندیده است و در غیر این صورت مذموم است، بر این اساس عفو دو نوع است:

عفو ممدوح و پسندیده

عفو پسندیده عفوئی است که فرد با قدرت بر انتقام، از خطای شخصی که به او ستم کرده بگذرد و طبق فرمایشات معصومین علیهم السّلام، هر گونه سرزنش و ملامتی را هم به دنبال عفو خود نیآورد. (الإمام الصادق (عليه السلام): الصّفح الجميل أن لا تعاقب على الذّنْب، میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۳، ص ۲۰۱۴) علاوه بر این، همانطور که در بالا گفته شد، عفوئی پسندیده است که منجر به گستاخی جنایتکار نگردد.

عفو مذموم و ناپسند

در فضیلت عفو و گذشت و ترک انتقام‌جویی تردیدی نیست، اما این بدان معنا نیست که استثنایی در کار نباشد بلکه مواردی پیش می‌آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و خاطیان می‌شود. در این موارد برای حفظ نظم جامعه و پیش‌گیری از تکرار جرم باید از عفو صرف نظر کرد. لذا خداوند در عین اینکه بندگان خود را به عفو و بخشش فرا می‌خواند در آیات مختلف مردم را به قتال نیز دعوت می‌کند تا حرمت‌های الهی حفظ شوند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «و با آنها پیکار کنید تا فتنه (و بت پرستی و سلب آزادی از مردم) باقی نماند و دین مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (مزاحم آن‌ها نشوید. زیرا) تعدی جز بر ستمگران روا نیست.» (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ بقره/سوره ۲، آیه ۱۹۳)

آثار دنیوی عفو و بخشش

هرگاه عفو و گذشت‌های بزرگوارانه و چشم پوشی‌های کریمانه، به شیوه‌ای آگاهانه انجام بگیرد، برکت‌ها و سازندگی‌های فراوانی را به همراه خواهد داشت که در اینجا به برخی از آثار دنیوی عفو اشاره می‌کنیم:

۱. حصول تقوا: خداوند در قرآن می‌فرماید: «اگر شما گذشت کنید، به پرهیزگاری نزدیک تر است.» (وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى، بقره/سوره ۲، آیه ۲۳۷) بر این اساس، یکی از آثار بخشش، نزدیک بودن بخشش به تقوا می‌باشد که این امر از دو جهت است:

الف - کسی که از حق خود می‌گذرد و آن را می‌بخشد، قطعاً می‌تواند مطمئن باشد که در این گرفتن حق، به هیچ وجه اشتباه نکرده و حق دیگری را پایمال نکرده است، بنابراین گذشت به تقوا نزدیک‌تر است.

ب - کسی که با گذشت از حق قانونی و شرعی خود صرف نظر می‌کند، امید است که نافرمانی و گناه خدا را - در گرفتن آنچه حق اوست - نکند. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، محمد مفتاح ج ۳، ص ۴۹)

۲. موجب عزت: عفو و گذشت سبب عزت می‌باشد؛ چرا که در نظر مردم نشانه بزرگواری، شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقام‌جویی در مسائل شخصی نشانه عدم تسلط بر نفس است. رسول اکرم صلوات الله علیه می‌فرماید: «عفو و گذشت سبب عزت و آبرو می‌گردد. چرا که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی‌افزاید.» (عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه

وآله): علیکم بالعفو، فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عَزًّا، فتعافوا بعزكم الله، اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۰۸)

۳. سلامت روح و آرام جان: عفو و گذشت سبب سلامت روح و آرامش جان و در نتیجه، سبب طول عمر می شود. رسول اکرم صلوات الله علیه می فرماید: «عفو و گذشت سبب سلامت روح و آرامش جان و طول عمر خواهد شد.» (عنه (صلی الله علیه وآله): من کثر عفوہ مدّ فی عمره، میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۳، ص ۲۰۱۳)

۴. پیروزی: امام رضا علیه السلام می فرماید: «هرگز دو گروه با هم رویاروی نشدند، مگر اینکه باگذشت ترین آن ها پیروز شد.» (الإمام الرضا (علیه السلام): ما التقت فئتان قط إلا نصر أعظمهما عفوًا، میزان الحکمه، محمد ری شهری، ج ۳، ص ۲۰۱۳)

۵. از بین رفتن کینه توزی: انتقام جویی سبب برافروخته شدن آتش کینه در دل ها شده، طرف مقابل را به انتقامی خشن تر و می دارد و آن انتقام سبب خشونت بیشتری شده، گاه به جنگی تمام عیار در میان طوائف و قبائل بزرگ تبدیل می شود. عفو و گذشت جلوی این ناهنجاری ها، کینه ورزی ها، خشونت ها و جنایت ها را می گیرد و آن را از بین می برد. (بحار الانوار، محمد باقر مجلسی ج ۷۴، ص ۱۶۸)

۶- محبت خداوند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، مائده/سوره ۵، آیه ۳) و نزول رحمت الهی. (غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد آمدی، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، حدیث ۴۳۰۷)

آثار اخروی عفو و بخشش

۱. ورود در بهشت:

روایت شده است که رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: آنگاه که بندگان در صحرای محشر گرد آورده شوند، آواز دهنده ای ندا می دهد آن کس که مزدش با خداست برخیزد و به بهشت رود. گفته می شود: چه کسی مزدش با خداست؟ می فرماید: «بخشایندگان مردم.» (تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی ج ۲۰، ص ۴۶۷)

۲. موجب اجر و پاداش:

در روایتی آمده است: «در کیفر برای گناه شتاب مکن و بین کیفر و گناه جایی برای گذشت باقی بگذار، با این کار پاداش آخرت و ثواب بدست می آوری.» (غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد آمدی، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، حدیث ۷۵۰۸)

ارزش عفو و گذشت

هر کسی به طور طبیعی دچار خطا و اشتباهی می شود؛ چرا که عصمت تنها از آن شمار اندکی از انسانهای وارسته است و دست یابی به آن برای دیگران در یک فرآیند پیچیده و سختی امکان پذیر است. بنابراین همه ما به نوعی عفو و گذشت را تجربه کرده ایم. این بدان معناست که همه ما به نوعی تجربه تلخ خطا و اشتباه و تنبیهات و مجازات های آن را داشته و به همان اندازه طعم شیرین عفو و گذشت را همانند مزه کودکی در خاطره ها داریم.

در هنگام خطاها و اشتباهات همان اندازه که از خود شرمگین هستیم، از دیگران امید عفو و گذشت را داریم. از این رو همواره از عفو به عنوان یک ارزش انسانی سخن می گوئیم و اوج آن را زمانی می دانیم که گناهی بزرگ را مرتکب شده باشیم. در آن زمان است که عفو و گذشت به عنوان یک فضیلت خود را نشان می دهد؛ چرا که در این موارد است که گذشت دشوار می شود و احسان و نیکوکاری واقعی، رخ می نماید و مدعیان فضیلت عفو، از اهل احسان شناخته می شوند.

اوج این احسان را نیز می توان زمانی تجربه کرد که گناه بزرگ را انسانی خرد و ناتوان در حق انسانی بزرگ و قدرتمند مرتکب شده باشد. این جاست که سلامت شخص و کمال شخصیت هر کسی معلوم می شود، چرا که گذشت در اوج قدرت در حق ناتوان ترین، بسیار سخت تر و دشوارتر است. از این رو عفو دولتمردان نسبت به خطا و اشتباه مردم همواره به عنوان یک تجربه نادر دانسته شده است؛ چرا که بیشتر این دولتمردان که در اوج قدرت هستند، جز به انتقام و مجازات رضایت نمی دهند و عفو و گذشت را حتی برای خود نشانه ناتوانی، خواری و ضعف می شمارند.

شاید کم تر برای ما اتفاق افتاده باشد که در پای چوبه دار، قاتل پدر و مادر، یا قاتل فرزند و برادر خود را بخشیده و از خون وی در گذشته باشیم. در چنین زمانی که خون خشم، دیدگان را فرا گرفته و قلب در اوج غیظ و ناراحتی است و جز به انتقام آرام نمی گیرد، شاید سخن گفتن از عفو و گذشت آسان باشد، ولی عمل بدان چنان سخت و دشوار است که بسیاری آن را ناشدنی می دانند. از این رو برخی از دادگاه ها اجازه می دهند تا زمان محاکمه، مدتی طولانی شود و آثار کهنگی بر چهره قتل و واقعه بنشیند تا امکان درخواست عفو و گذشت شدنی باشد؛ چرا که نمی توان در اوج خشم و انتقام سخن از عفو بر زبان راند چه رسد که پذیرش عذر و پوزش را شدنی دانست.

البته از نظر قرآن، عفو و گذشت از سوی اولیای دم، بویژه در حال قدرت بر انتقام از قاتل و دسترسی به انجام قصاص، امری ارزشمند دانسته شده است؛ (بقره، آیه ۱۷۸) چرا که عفو در چنین حالتی یکی از کارهای بسیار پسندیده و معروفی است که تنها از اهل رحمت برمی آید. (همان)

با آن که از نظر قرآن در حوزه مباحث و مسایل حقوقی، مقابله به مثل و قصاص به عنوان یک حق اثبات شده، ولی از آن جایی که روابط اجتماعی و انسانی را تنها حوزه حقوق و قوانین عقلانی، تعیین نمی کنند، بلکه مهم ترین معیار در زندگی اجتماعی و تعاملات و روابط اجتماعی، احسان و عواطف انسانی است، از این رو قرآن به عفو و گذشت به عنوان یک معیار اخلاقی نه حقوقی تاکید می ورزد و بر ارزشمندی آن پا می فشارد.

به سخن دیگر، جامعه انسانی هر چند که با قوانین عقلانی و حقوق می تواند قوام یابد و پایدار بماند، ولی هرگز نمی تواند جامعه کامل انسانی را ایجاد نماید و لذا قرآن هر چند بر حقوق به عنوان مبنای جامعه تاکید می کند ولی بر احسان به عنوان مبنای کمال جامعه انسانی تاکید بیش تری می نماید. شاید خواننده یا شنیده اید که مسایلی چون حقوق متقابل ملت و دولت، همسران و جوامع بارها مورد تاکید قرار گرفته و حتی رساله حقوق امام سجاد(ع) مجموعه کاملی از آن را شمارش و تبیین کرده است؛ ولی در همان فرهنگ قرآنی و اسلامی، مجموعه ای از قوانین نیز تبیین شده که از آن به اخلاق یاد شده است؛ چرا که آن چه خانواده را به عنوان نمونه به کمال می رساند، حقوق متقابل همسران نیست، بلکه عفو و احسان و ایثار و گذشتی است که ریشه در عواطف انسانی و مهر و محبت همسران دارد و ما از آن ها به اخلاق و آداب همسری یاد می کنیم.

اهمیت عفو و بخشش

مسئله فضیلت عفو و بخشش و نکوهش انتقام و کینه توزی، در ادیان آسمانی به ویژه در قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب وسیعی دارد که حاکی از اهمیت آن است.

۱. عفو و گذشت، دستور پروردگار است: قرآن مجید می فرماید: «خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین؛ (اعراف (۷) آیه ۱۹۹) عفو را بگیر و مردم را به کارهای نیک دستور ده و از نادانان روی بگردان.»

۲. عفو و گذشت، در رأس ارزش ها قرار دارد. امام علی (ع) می فرماید: «العفو تاج المکارم؛ (غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۴۰) عفو و گذشت، زینت فضایل اخلاقی است.» پیامبر اکرم (ص) نیز می فرماید: «بخشیدن کسی که به شما آسیب رسانده، بهترین اخلاق دنیا و آخرت است.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۵۷) در مقابل، نداشتن روحیه گذشت، بدترین عیب محسوب می شود. امام علی (ع) فرمود: «کمی عفو و گذشت، زشت ترین عیب ها و شتاب نمودن برای انتقام، بزرگ ترین گناه است.» (غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۵۰۵)

۳. عفو، یکی از نیکوترین صفات پروردگار است. قرآن مجید می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا»؛ (نساء (۴) آیه ۱۴۹) خداوند، بخشنده و تواناست.

۴. در فرهنگ اخلاقی و قضایی اسلام، گرایش به عفو و بخشش بر مجازات و کیفر عمل، تقدم و برتری دارد.

امام علی (ع) به مسلمانان توصیه می‌کند حتی در مواردی که با شدیدترین نوع جنایت و خیانت به خود مواجه می‌شوند و از مجرم منجر می‌گردند، باز آشفستگی و کینه او را به دل نگیرند و کینه را با کینه پاسخ نگویند، بلکه از موضعی کاملاً اخلاقی و انسانی با مجرم برخورد نمایند. «و لا تطلبن مجازات اخیک و لو حثَّ التُّرابُ بفیك؛ (تحف العقول، ص ۷۸) خواستار کیفر برادرت مباش، گرچه خاک در دهان تو ریزند.»

رویه عملی آن حضرت نیز چنین بود. روزی او مشغول سخن رانی بود. در همان حین شخصی سؤال کرد و حضرت پاسخ وی را گفت. یکی از خوارج در میان مردم فریاد زد: «قاتله الله ما افقهه؛ خدا او را بکشد، چقدر دانشمند است». مردم خواستند متعرض وی شوند، اما امام (ع) فرمود: رهایش کنید، او فقط به من فحش داد. (مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه امام علی (ع)، ص ۱۴۴)

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که: اگر گذشت نکردن و انتقام گرفتن برای صاحبان قدرت، ناپسند است، پس چرا خداوند در قرآن مجید خود را منتقم توصیف کرده است؟ مثلاً می‌فرماید: «إِنَّا مِنَ الْمَجْرَمِينَ مُنْتَقِمُونَ». (سجده (۳۲) آیه ۲۲)

در پاسخ باید گفت: انتقام گیری بشر با انتقام گیری خدا از نظر انگیزه، متفاوت است. انتقام بشر در حقیقت جبران حقارت اوست. کسی که از خصم خود آسیب دیده به انگیزه تشفی خاطر و آرامش درونی دست به کارهای تلافی جویانه می‌زند و خشونت را با خشونت پاسخ می‌دهد، ولی خداوند آسیب پذیر نیست تا عکس العمل نشان دهد و با انتقام، ناکامی اش را جبران نماید، بلکه انتقام الهی به معنای کیفر گناه کاران بر اساس حق و عدالت است.

سؤال دیگر آن است که آیا عفو و گذشت از دیگران، به معنای ظلم پذیری نیست؟

در پاسخ می‌گوییم: عفو با ظلم پذیری، متفاوت است. ظلم پذیری، حاکی از ضعف و ترس و سستی اراده است، در حالی که عفو، نشانه قوت نفس و کرامت و بزرگواری است. اسلام با ظلم کردن و ظلم پذیرفتن مخالف است. از این رو دفاع از مال و جان و ناموس را واجب کرده است.

وجوب دفاع از خود، پیش از وقوع ظلم است، اما عفو و گذشت پس از وقوع ظلم است؛ یعنی انسان تا حد ممکن باید کاری کند که به او و نزدیکانش ستم و تعدی نشود. اما اگر ستمی واقع شد لزوماً وظیفه او عفو و گذشت نیست، بلکه مخیر است بین عفو و مطالبه حق.

قوانین جزایی و کیفری اسلام، دقیقاً به منظور احقاق حق مظلومان و برقراری عدالت اجتماعی و پیش گیری از ظلم و جنایت است، ولی عفو و گذشت مقوله ای است که در مرحله دوم و پس از اثبات جرم و مشخص شدن ظالم و مظلوم، قابل اجراست.

مراتب عفو و گذشت

از قرآن استفاده می شود که برای عفو سه مرحله است: عفو، صفح و غفران؛ آن جا که می فرماید: «و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فانّ الله غفور رحیم» (تغابن (۶۴) آیه ۱۴) اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و گنه کار را ببخشید، خدا شما را می بخشد. مرحله نخست، عفو و ترک انتقام و هرگونه عکس العمل است. مرحله دوم، صفح به معنای روی برگرداندن و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن است. قرآن کریم می فرماید:

«فاصفح الصّفح الجمیل؛ از دشمنان، به خوبی صرف نظر کن».

امام رضا (ع) در تفسیر آیه فوق می فرماید: «منظور، عفو کردن بدون سرزنش است.» (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۲۸)

مرحله سوّم، غفران به معنای پوشانیدن آثار خطا و گناه است که مردم همه آن را به فراموشی سپارند. (آیه الله مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۴۲۱) این مرحله عالی ترین درجه عفو است که اولیای الهی به آن دست یافته اند. البته درجه بالاتر از این هم در قرآن مجید مطرح شده که عبارت است از: پاسخ بدی را با نیکی دادن؛ آن جا که می فرماید: «ادفع بالّتی هی احسن؛ (مؤمنون (۲۳) آیه ۹۶) بدی را با خوبی دفع کن.»

افراد مسلمان وظیفه دارند از مرحله عفو فراتر روند و بدی را با نیکی پاسخ دهند؛ کاری که تحمل آن برای هر کس میسر نیست.

به همین دلیل در آیه ای دیگر می فرماید:

به این مرحله نمی رسند جز کسانی که دارای صبر و استقامت اند و کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند. (فصلت (۴۱) آیه ۳۵)

زمینه های عفو و بخشش

عفو کردن، گونه های مختلفی دارد:

۱- گاهی شخصی ناگزیر از عفو کردن است، زیرا قدرت بر انتقام ندارد و نمی تواند قصاص کند. به قول شاعر:

۲- گاهی قدرت بر قصاص و یا انتقام هست، ولی چون موجب زحمت و درگیری می شود، راحت طلبی مانع انتقام می گردد.

۳- شخص قدرت بر انتقام دارد و راحت طلب هم نیست، اما با انگیزه خداخواهی و برای کسب خشنودی خدا، دست از انتقام بر می دارد و گذشت می کند. بدیهی است که از نظر آموزه های دینی قسم سوم بار مثبت دارد و ارزش محسوب می شود. امام صادق (ع) می فرماید: «العفو عند القدرة من سنن المرسلین و المتّقین» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۷، ماده عفو) عفو هنگام قدرت، روش فرستادگان الهی و اهل تقواست.

نمونه بارز این عفو، برخورد بزرگوارانه پیامبر (ص) در فتح مکه با سردمداران کفر است، در حالی که در اوج قدرت قرار داشت. هنگامی که ابوسفیان و عبد الله ابن امیه، اظهار پشیمانی کردند، امیر مؤمنان (ع) به آنها فرمود: بروید در مقابل پیامبر (ص) بنشینید و همان جمله ای را که برادران یوسف در مقام عذرخواهی بر زبان جاری کردند بگویید؛ پیامبر شما را خواهد بخشید. آنان چنین کردند و تقاضای عفو نمودند. حضرت نیز آنان را بخشید. این در حالی بود که یکی از فرماندهان سپاه به نام سعد بن عباد به ورود به شهر مکه شعار می داد: «الیوم یوم الملحمة؛ امروز روز جنگ و نبرد است». اما پیامبر اکرم (ص) سخت بر آشفت و به امام علی (ع) دستور داد: پرچم را از دست او بگیرد. آن گاه فرمود: «بل الیوم یوم المرحمة؛ امروز روز رحمت و بخشش است.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۷۲ و سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹)

هنگامی که پیامبر (ص) وارد مسجد الحرام شد خطاب به قریشیان فرمود: چه می گوئید؟ گمان دارید درباره شما چه خواهیم کرد؟ جواب دادند: خیر و خوبی. سُهیل بن عمرو گفت: ما درباره شما خیر می گوئیم و به شما گمان خیر داریم، تو برادر کریم ما و پسر برادر کریم ما هستی که امروز قدرت به دست آورده ای. مردم در انتظار شنیدن سخن پیامبر (ص) و تصمیم ایشان بودند که ناگاه صدای گرم و نافذ آن حضرت، سکوت مسجد را شکست و با قاطعیت فرمود:

«اذهبوا فانتم الطّلقاء؛ بروید که همه شما آزادید». این سخن کوتاه، طوفانی از شور و شادی به پا کرد و پس از این عفو عمومی، همه آنان اسلام آوردند. (سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۱۳)

انگیزه های عفو و بخشش

افراد در عفو و اغماض از دیگران، انگیزه های مختلفی دارند:

- ۱- گاهی شخص فقط برای خودسازی، دست از انتقام می کشد و با تحمل سختی ها و تمرین صبری، در برابر خواهش های نفسانی مقاومت می کند تا به کمال صبر و بردباری دست یابد و از نظر روحی، قوی و نیرومند گردد.
- ۲- گاهی عفو، جنبه تاکتیکی دارد؛ یعنی به دلیل نامساعد بودن شرایط برای انتقام گیری، به انتظار روزی می نشیند تا دشمن، ضعیف یا او قوی شود.
- ۳- گاهی شخص نه برای خودسازی و نه به دلیل عدم توانایی، بلکه به انگیزه تربیتی برای همیشه از انتقام صرف نظر می کند تا متجاوز را تربیت کند و او را از ارتکاب دوباره این عمل زشت، باز دارد، زیرا انسانی که در کمال قدرت است، وقتی از تجاوز کسی که ضعیف تر از اوست می گذرد، به طور طبیعی، او را تحت تأثیر قرار خواهد داد و وجدان اخلاقی وی را بیدار خواهد ساخت. (محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۹۴ (با تلخیص))

قلمرو عفو و بخشش

هر چند عفو و اغماض، ارزش اخلاقی دارد، اما ارزش آن کلیت ندارد و در مواردی حتی ضد ارزش است. مهم ترین موارد استثنا عبارت اند از:

۱- عدم تأثیر عفو

گاهی شرایط روحی، روانی و تربیتی شخص خطاکار به گونه ای است که اگر از گناهش بگذرند و بدی او را نادیده بگیرند جری تر و جسورتر خواهد شد و تجاوزش را ادامه خواهد داد. در این گونه موارد، حفظ نظم عمومی و پیش گیری از تکرار جرم ایجاب می کند از عفو صرف نظر شود و مجازات به صورت عادلانه صورت گیرد. دستور قرآن مجید درباره مقابله به مثل ممکن است ناظر به این مورد باشد؛ آن جا که می فرماید: «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم؛ (بقره ۲) آیه ۱۹۴) کسی که بر شما تعدی کرد، همانند آن بر او تعدی کنید.»

در احادیث اسلامی نیز به این استثنا، اشاراتی پر معنا دیده می شود. امام علی (ع) می فرماید: «العفو یفسد من اللئیم بقدر اصلاحه من الکریم؛ (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۰) عفو و گذشت، افراد پست را فاسد می کند، به همان اندازه که افراد با شخصیت را اصلاح می نماید.»

البَّته دربارہ کسانی که به گناه و جنایت عادت کرده و انجام اعمال خلاف در روح و جانیشان ملکه شده، عفو نمی تواند کارساز باشد، اما دربارہ کسی که برای بار نخست دست به جرمی می زند، چه بسا عفو و گذشت، کارسازتر از مجازات باشد. امام علی (ع) می فرماید: «فاذا استحقَّ احد منهم ذنباً فاحسن العدل فانَّ العدل مع العفو اشدَّ من الضَّرب لمن كان له عقل؛ (تحف العقول، ص ۸۳) چون جرم کسی نزد تو ثابت شد، عدالت را به نیکی اجرا کن، زیرا عدالت همراه با عفو و گذشت، برای انسان عاقل شدیدتر از اجرای مجازات است.»

حضرت در این سخن اشاره می کند که عفو و گذشت هرگز به معنای عدم اجرای عدالت نیست، زیرا اجرای عدالت تنها به اجرای مجازات منحصر نمی شود، حکم به مجرمیت و اثبات مسئولیت کیفری برای فرد نیز، خود، اجرای عدالت است.

۲- عفو در مسائل عمومی

هر چند عفو در مسائل شخصی پسندیده است اما در مسائل عمومی و حقوقی الهی و تعزیرات شرعی، روا نیست، بلکه مذموم و نکوهیده است. سنت و روش پیامبر اسلام (ص) این بود که متجاوز به حقوق الهی را مجازات می کرد و حدّ خدا را بر او جاری می ساخت و شفاعت هیچ کس را نمی پذیرفت.

زنی از خاندان اشراف به نام «فاطمه» مرتکب سرقت شده بود. قبیله بنی مخزوم کوشیدند تا مانع اجرای حدّ الهی شوند. از این رو اسامه بن زید را واسطه قرار دادند تا از پیامبر (ص) تقاضای عفو نماید. هنگامی که اسامه در این باره گفت وگو کرد، حضرت بسیار ناراحت شد و فرمود: آیا دربارہ حدّی از حدود خدا شفاعت می کنی؟ سپس از جا حرکت کرد و ضمن خطبه ای فرمود: به خدا سوگند، اگر دخترم فاطمه دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را دربارہ او اجرا می کنم و در برابر قانون خدا، فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی، یک سان است. (صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴)

در حدیث است که روزی امیرالمؤمنین (ع) در یکی از کوچه باغ های کوفه می رفت که صدایی شنید: الغوث؛ به فریادم برسید. معلوم شد که دو نفر با هم زد و خورد می کنند. تا امام رسید دعوی آن دو تمام شد. هنگامی که آن حضرت خواست ضارب را جلب کند و ببرد، مضروب گفت: من از او گذشتم. امام (ع) فرمود: بسیار خوب، تو گذشتی؛ این حق خصوصی خودت است، اما یک حقی هم سلطان دارد؛ یعنی یک حقی هم حکومت دارد؛ این را دیگر نمی توانی بگذری. (شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۴، ص ۶۲)

البَّته حاکم اسلامی در مواردی که صلاح بداند می تواند بنابر حکم حکومتی، از اجرای مجازات الهی جلوگیری کند. در تاریخ آمده است: مردی نزد امام علی (ع) آمد و به سرقت خود اقرار کرد. حضرت فرمود: آیا چیزی از کتاب خدا می خوانی؟ عرض کرد: بله، سوره بقره را. فرمود: دستت را برای سوره

بقره بخشیدم. اشعث بن قیس که از سرکرده منافقان بود اعتراض کرد: آیا حدّ خدا را تعطیل می کنی؟ حضرت فرمود: تو درک نمی کنی که حدّ در جایی جاری می شود که سرقت با بیّنه و دلیل اثبات شود، اما اگر سارق خود اقرار نماید، امام می تواند او را عفو یا دستش را قطع کند. (استبصار، ج ۴، ص ۲۵۲)

اگر در هیچ یک از موارد جنایت، قصاص در کار نباشد و همیشه عفو و اغماض جای قصاص را بگیرد، قانون قصاص تأثیر خود را از دست خواهد داد و تبه کاران با خیال راحت به کار خود ادامه خواهند داد. در حالی که قرآن مجید قصاص را مایه حیات جامعه اسلامی می داند. (بقره (۲) آیه ۱۷۹)

امامان معصوم (علیهم السّلام) در طول حیات مبارکشان از هر دو روش عفو و مجازات استفاده کرده اند. امام حسن (ع) قاتل پدرش را بخشید و امام سجاد (ع) پس از شنیدن خبر کشته شدن قاتلان کربلا، سجده شکر به جا آورد.

البته وجود این گونه استثناها نباید سبب سوء استفاده قرار گیرد و هر کس به بهانه این که عفو و گذشت، سبب جرئت و جسارت خطاکاران است، به انتقام جویی پردازد، بلکه باید از روی خلوص و عدم تعصب، موارد استثنا را شناخت و طبق آن عمل کرد.

موارد جواز عفو و گذشت

۱- گذشت در هنگام قدرت

کسی که کریم النفس است به هنگام قدرت، می بخشد.

امیر المؤمنین (علیه السّلام) می فرمایند: اُولَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ اقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ (نهج البلاغه / حکمت ۵۲) سزاوارترین مردم به عفو کردن، تواناترین آنها به هنگام کیفر دادن است.

هنر اینست که انسان در هنگام کسب قدرت و توانایی غلبه بر خصم، عفو کند و الا کسی که نا توان است و قدرتی ندارد اگر از روی ترس و عجز انتقام نگیرد، هنر نکرده است.

عربی بادیه نشین به رسول خدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) عرض کرد: ای رسول خدا! روز قیامت چه کسی به حساب خلاق می رسد؟ فرمود: خدای عز و جل، بادیه نشین گفت: به خداوندگار کعبه سوگند که نجات یافته ایم! حضرت فرمود: چگونه ای بادیه نشین؟ عرض کرد: زیرا کریم، هر گاه قدرت یابد ببخشد.

۲- در گذشتن از خطاهای همسر و فرزندان

خداوند در قرآن کریمش می فرماید:

یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَاِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ (سوره تغابن / ۱۴)

ای اهل ایمان (بدانید که) زنان و فرزندان شما برخی دشمن شما هستند از آنان حذر کنید و اگر از آنان عفو و آمرزش و چشم پوشی کنید خدا هم (در حق شما) بسیار آمرزنده و مهربانست. البته آیه همسر و فرزندان را بعنوان مصداق بیان کرده و چه بسا این عفو می تواند عمومیت داشته باشد.

۳- گذشت از وامداران تنگدست

کسی که مقروض است و توانایی پرداخت قرض خویش را ندارد باید به او مهلت پرداخت داد و اگر طلبکار، قرض او را ببخشد بهتر است. خداوند تعالی می فرماید: و ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة و ان تصدقوا خير لكم (سوره بقره / ۲۸۰) اگر (از کسی طلبکار هستید) تنگدست شود بدو مهلت دهید تا توانگر گردد و اگر در هنگام تنگدستی صدقه ببخشید (قرض او را ببخشید) برای شما بهتر است.

۴- عفو از قصاص

دین اسلام دین عفو و بخشش و رحمت است؛ لذا حتی در جایی که کسی مرتکب قتل شده نیز سفارش به عفو و گذشت می کند:

فمن عفى له من اخيه شى ء فاتّباع بالمعروف و اداء اليه باحسان، ذلك تخفيف من ربكم و رحمة (سوره ی بقره / ۱۷۸)

و چون صاحب خون از قاتل، که برادر دینی اوست بخواهد درگذرد، بدون دیه یا بگرفتن دیه کاریست نیکو، پس دیه را قاتل در کمال رضا و خشنودی ادا کند؛ در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است.

بطور حتم و مسلّم این دستور به گذشت، مربوط به کسانی است که قتل و خونریزی عادت آنها نگشته بلکه از روی جهل و تغافل و عدم تسلط بر قوه ی غضب، مرتکب قتل شده و نادم و پشیمانند.

۵- بازگشت دادن شخص به جبران خطا

گاه عده ای از روی نادانی از در دشمنی با انسان وارد می شوند و تنها کافی است مدتی با حسن رفتار با آنان برخورد شود، چه بسا دشمنی آنها تبدیل به دوستی صمیمانه گردد.

ادفع بالّتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کأنه ولیّ حمیم (سوره ی فصلت / ۳۴) بدی خلق را با بهترین عمل، پاداش ده تا همانکس که گویی با تو بر سر دشمنی است دوست صمیمی تو گردد.

موارد ذکر شده، تنها مثنی بود از خروار وادی عفو و بخشش.

موارد عدم جواز گذشت

۱- صحنه ی جنگ

جبهه ی جنگ و مبارزه ی با دشمن، جایی برای عفو و دلسوزی نیست بلکه صحنه، صحنه ی مبارزه و دفاع از اسلام و حقوق ملت و حفظ اراضی مسلمین است و بخشش در چنین جایی جز جهل و خودکشی نیست!

۲- ظلم کنندگان به حقوق ملت‌ها

سردمداران کفر و استکبار و کسانی که خون ملت‌ها را به ناحق می ریزند و حقوق حقه ی آنها را ضایع می کنند، هیچ جای گذشتی در حق آنها وجود ندارد بلکه باید با همه ی توان به مبارزه بر علیه آنها برخاست و ظلمشان را برچید.

۳- حق الناس و حقوق اجتماعی

در جایی که به حقوق مردم تعدی می شود و حقی از جامعه ضایع می گردد، عفو و گذشت معنا ندارد؛ تا جایی که حتی از کوچکترین خلاف هم نباید گذشت. تجاوز به عنف، احتکار مواد مورد نیاز مردم، گران فروشی... حتی عبور از چراغ قرمز، از مصادیق این گروه می باشد.

۴- جسور شدن ظالم

گاه بخشش مکرر کسی که در حق ما ظلم کرده، موجب جسارت و عدم تنبه او می شود. در این صورت نه تنها عفو و بخشش، مؤثر نیست بلکه اثری سوء بر روی ظالم می گذارد؛ لذا به خاطر جلوگیری از هلاکت بیشتر ظلم کننده، نباید او را بخشید و باید او را به طریقی مناسب تنبیه کرد. بطور کلی یکی از مهمترین دلایل عفو، بازسازی رفتاری و نوعی بازگشت دادن و بازپروری شخص، به پیش از خطاست. پس هر گاه این امر حاصل نشود یا در اثر عفو و بخشش، در حقوق افراد جامعه، خلل و تزلزلی پیش آید دیگر جایی برای گذشت نیست. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

آثار فردی و اجتماعی عفو و گذشت

عفو و گذشت، آثار مثبت بسیاری دارد و در رشد کمال انسانی، سلامت جسمی و روانی و بهبود روابط اجتماعی و نزدیکی به خدا، مؤثر است. در این جا به مهم ترین اثرات آن می پردازیم:

۱ - پاداش اخروی: امام علی (ع) می فرماید: «العفو مع القدرة جنة من عذاب الله سبحانه؛ (غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۹۸) عفو و گذشت به هنگام قدرت، سپری است در برابر عذاب الهی». پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هنگام بر پا شدن قیامت، ندا دهنده ای فریاد می زند: هر کس اجر او بر خداست وارد بهشت شود. گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنان بدون حساب داخل بهشت می شوند. (مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۴)

۲ - عزت: عفو و گذشت، سبب عزت و آبرو می گردد، زیرا این خصلت نیکو در نظر مردم، نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقام جویی، نشانه کوتاه فکری و عدم تسلط بر نفس می باشد. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «عليكم بالعفو فإن العفو لا يزيد إلا عزاً؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۸) بر شما باد به عفو و گذشت که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی افزاید». آدمی هر قدر بزرگ باشد، با انتقام گیری، ارزش خود را از دست می دهد و در نزد افکار عمومی کوچک می شود. امام علی (ع) می فرماید: «سیادت و بزرگی، با انتقام جویی، ناسازگار است». (غررالحکم و دررالکلم، ج ۶، ص ۳۵۹)

۳ - صفای باطن: عفو و گذشت، مانع خشونت، کینه توزی و جنایت می شود، همان طوری که انتقام جویی، سبب برافروخته شدن آتش کینه در دل می گردد. رسول اکرم (ص) می فرماید: «تعاثوا تسقط الضغائن بینکم؛ (کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۳) یک دیگر را عفو کنید که دشمنی ها و کینه ها را از بین می برد».

۴ - سلامت جسمی: عفو و گذشت، موجب پایین آمدن فشارهای روحی می شود و از این راه، مقاومت طبیعی بدن در برابر بیماری ها بیشتر می شود. تحقیقات انجام شده دلالت می کند که با بالا رفتن میزان عفو و گذشت افراد، شکایت از سر درد، دل پیچه و دیگر بیماری های روان - تنی کاهش یافته است. (مجله تربیت اسلامی، ش ۴، ص ۳۰۳) گزارش های رسیده حاکی از این است که بیماری های قلبی و عروقی در افراد کینه توز، بیشتر از افراد دیگر است. (مجله تربیت اسلامی، ش ۴، ص ۳۰۳) در روایات معصومان (علیهم السلام) نیز موضوع طول عمر مطرح شده است. پیامبر (ص) می فرماید: «من کثر عفوہ مد فی عمره؛ (میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۰۱۳) کسی که عفویش افزون گردد، عمرش طولانی می شود».

۵ - سلامت روانی: مطالعه بررسی های تجربی و بالینی نشان می دهد که عفو و گذشت، در کاهش اضطراب و افسردگی، عصبانیت و پرخاش گری، اختلالات عاطفی - رفتاری و افزایش اعتماد به نفس، پیشرفت تحصیلی و کارایی در محیط های حرفه ای، مؤثر بوده است. (مجله تربیت اسلامی، ش ۴، ص ۳۰۵)

- ۶- اصلاح روابط اجتماعی: تحقیقات فراوان نشان داده است که عفو و گذشت در اصلاح روابط بین افراد بسیار مؤثر است. (مجله تربیت اسلامی، ش ۴، ص ۳۰۷) وقتی که افراد یک دیگر را می بخشند، روابط آنها پایدارتر می شود و می توانند دوستی و پیوند خود را حفظ کنند. قرآن مجید می فرماید: خوبی و بدی برابر نیستند. همواره به نیکوترین وجه پاسخ بدی را بده تا کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست مهربان تو گردد. (فصلت (۴۱) آیه ۳۴)
- ۷- جلب رحمت الهی: امام علی (ع) می فرماید: عفو و گذشت، موجب نزول رحمت الهی است. (غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۳۵)
- ۸- عفو الهی: قرآن مجید می فرماید: «فلیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم؛ (نور (۲۴) آیه ۲۲) باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟»

راه تحصیل عفو و دوری از کینه

- انسان به طور طبیعی انتقام جو و قدرت طلب است. هر گاه کسی به انسان ستمی روا می دارد حس انتقام جویی، او را به مقابله و انتقام وا می دارد، اما چگونه می توان خطای دیگران را نادیده گرفت؟
- ۱- صبر: قرآن مجید، راه به دست آوردن این صفت بزرگ را صبر و استقامت می داند: «و ما یلقیها الا الذین صبروا؛ (فصلت (۴۱) آیه ۳۵) به این مقام بلند نمی رسد مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند». منظور از صبر، مقاومت در برابر هوای نفس و خواسته دل است. صابران با مهارت مایلات درونی و غرایز حیوانی و تسلط بر نفس، طعم شیرین گذشت را می چشند.
- ۲- توجه به پاداش الهی: امام علی (ع) می فرماید: «شیئان لا یوزن ثوابهما: العفو و العدل؛ (غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۱۸۴) دو چیز است که ثوابشان به وزن نمی آید: عفو و عدل.»
- ۳- توجه به زیان های کینه و انتقام: اگر شخص آسیب دیده به پی آمدهای کینه توزی و انتقام جویی بیندیشد، قطعاً عفو را انتخاب خواهد کرد. مهم ترین آثار انتقام جویی عبارت اند از:
- ۱- ۳ - فرومایگی: فردی که در صدد انتقام بر می آید و یا کینه کسی را به دل می گیرد، کرامت نفس خود را مخدوش می سازد. امام علی (ع) می فرماید: سبقت در انتقام، از اخلاق فرومایگان است. (غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴) آن حضرت انتقام را از بدترین کارهای شخص توانا می داند. (غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۲۰)
- ۲- ۳ - رنج و نگرانی: امام علی (ع) کینه و عدم گذشت را مایه لذت نبردن از زندگی می داند. (غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۳۳۷)

به نظر روان شناسان، نبخشیدن دیگران و کینه توزی، موجب غم و اندوه و افسردگی می شود. در مقابل، عفو کردن خود و دیگران، دادن یک رأی مثبت به تز زیستن در زمان حال است. «وقتی از بخشیدن دیگران امتناع می کنیم در واقع می گوییم: من ترجیح می دهم به جای آن که قدمی در جهت بهبود اوضاع بردارم، در گذشته زندگی کنم و دیگران را به خاطر این اوضاع و احوال سرزنش کنم. وقتی خود را نمی بخشیم در واقع ماندن در احساس گناه را بر می گزینیم و بدین ترتیب خود را در رنج روحی بیشتر قرار می دهیم و در واقع این ما هستیم که رنج می بریم. در پنجاه درصد موارد، آن که خطا کرده، حتی خبر ندارد که در سر ما چه می گذرد. او زخم معده نمی گیرد، بد خواب و افسرده نمی شود، او احساس تلخی در دهانش احساس نمی کند. کینه ورزی، یکی از اصلی ترین علل بیماری هاست.» (اندرومتیوس، راز شاد زیستن، ترجمه وحید افضلی راد، ص ۵۰ - ۴۹) یک ضرب المثل قدیمی می گوید: کسی که نمی تواند دیگران را ببخشد و عفو کند، پلی را که روزی باید خودش از روی آن عبور کند می شکند.

«چارلز فیلمور» عفو و بخشایش را درمان قطعی هر درد می داند و می گوید: «عفو و بخشایش، درمانی ذهنی برای علاج هرگونه بیماری است. هر شب پیش از خواب نیم ساعت بنشینید و هر کس را که مورد پسند و تأییدتان نیست ذهناً ببخشاید و عفو کنید. هرگز شبی را با این اندیشه که در گوشه ای از جهان دشمنی دارید، سر بر بالین نگذارید.» (کاترین پاندر، قانون شفا، ترجمه گیتی خوشدل، ص ۵۲ - ۵۱)

۳-۳ - منفی نگری: افرادی که نمی توانند خطاهای دیگران را ببخشند، نه تنها خطاهای کوچک را بزرگ می کنند، بلکه به علت کینه توزی، کارهای مثبت دیگران از قبیل: محبت، صفا و صمیمیت را نیز نادیده می گیرند و می پندارند آنان با نیرنگی دوباره می خواهند آنها را فریب دهند. این گونه افراد حتی به دیگران نیز بدبین می شوند، زیرا خطای اتفاق افتاده را به آنان نیز تعمیم می دهند.

۳-۴ - ضعف در شناخت: افراد کینه توز به دلیل روحیه بدبینی، از شناخت صحیح و تجزیه و تحلیل مسائل باز می مانند، زیرا بزرگ جلوه دادن اشتباهات افراد نمی گذارد تا خوبی ها و بدی ها را با هم و در بافت خودشان ملاحظه کند.

۳-۵ - برجسب زدن: زمانی که نتوانیم خطای افراد را ببخشیم، توجه ما از خود خطا به فرد خطاکار معطوف می شود و به جای تقبیح خطا، خطاکار را سرزنش می کنیم؛ مثلاً نمی گوییم: رفتار او تند بود، بلکه می گوییم: او آدم تندی است.

۳-۶ - خسران معنوی: فرد کینه توز بیش از هر چیز، از حیث معنوی متضرر می شود، چون از خدا دور می گردد. امام صادق (ع) در کنار شراب خوار، کینه توز را نیز از جمله افرادی ذکر کرده که در شب قدر دعایش مستجاب نمی شود. (بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۵)

پیامبر اسلام (ص) شهادت افراد کینه توز را مقبول نمی داند (بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۱۶) و این امر، نشان دهنده فسق و عدم صلاحیت اخلاقی فرد کینه توز می باشد. امام صادق (ع) می فرماید: خدا عمل مؤمنی را که در دلش بدخواهی برادر مؤمنش را داشته باشد، نمی پذیرد. (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱)

۷-۳ - گرایش به بدی ها: اگر کینه و انتقام جویی در دل خانه کرد، به دنبال خود، انسان را به گناهان دیگری نیز می کشاند.

بعضی از علمای اخلاق هشت ردیله اخلاقی را ثمره کینه ورزی می دانند: ۱- حسادت؛ ۲- شمات؛ ۳- قهر و جدایی؛ ۴- بی احترامی و تحقیر دیگران؛ ۵- دروغ و غیبت و افشاگری و تهمت؛ ۶- استهزا؛ ۷- اذیت و آزار رساندن؛ ۸- بازماندن از واجبات؛ مثل صله رحم یا ادای دین و غیره. (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۷)

۴- پناه بردن به خدا: یکی از راه های به دست آوردن عفو و رهایی از کینه و بدخواهی، استمداد از پروردگار است؛ چنان که قرآن مجید خواسته مؤمنان واقعی را خلاصی از این صفت ناپسند می داند و می فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» (حشر ۵۹) آیه ۱۰) خدایا! ما را و برادران ما را که پیش از ما بوده اند، بیامرز و کینه به مؤمنان را در دل ما جای مده.»

در مواردی که انسان می خواهد در برابر بی مهری دیگران، مهرورزی کند و از بدی آنان صرف نظر نماید، شیطان وسوسه می کند و او را از این کار باز می دارد. در این صورت باید به خدا پناه برد و از او کمک گرفت؛ چنان که قرآن مجید می فرماید: «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (فصلت ۴۱) آیه ۳۶) هر گاه وسوسه هایی از شیطان متوجه تو گردد، از خدا پناه طلب که او شنونده و آگاه است.»

۵- توجه به عفو الهی: کسی که لغزش دیگران را نادیده بگیرد، خدای متعال نیز گناهان او را نادیده می گیرد و به او رحم می کند. قرآن می فرماید: «اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می بخشد)، چرا که خداوند بخشنده و مهربان است.» (تغابن ۶۴) آیه ۱۴) عفو و گذشت که حاکی از پاکی و صفای باطن است، انسان را سعادت مند می کند، چرا که او صاحب قلب سلیم است که قرآن آن را برای روز قیامت نافع می داند. (شعراء ۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹) پیرمرد بهشتی

انس می گوید: روزی در حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم. به طرفی اشاره کرد و فرمود: هم اکنون از این راه یکی از اهل بهشت بر شما ظاهر خواهد شد. طولی نکشید که مردی از انصار از راه رسید و سلام کرد، در حالی که آب وضوی ریش خود را با دست راست خشک می کرد و بند کفش خود را به

دست چپ آویخته بود. فردای آن روز و روز سوم نیز پیامبر (ص) همان سخن را تکرار کرد و همان شخص از آن راه رسید. روز سوم عبد الله بن عمرو بن عاص به دنبال ایشان به راه افتاد و از او خواست سه روز نزدش بماند. آن مرد در کمال صفا و سادگی پذیرفت. عبد الله می گوید: سه شب نزد وی ماندم و پیوسته مراقبش بودم، ولی چیز خاصی ندیدم. پس از سه روز حقیقت را به او گفتم که می خواستم بدانم چه اعمالی انجام می دهی که به این مقام رسیده ای؟ در این مدت از تو عمل فوق العاده ای ندیده ام. مرد پاسخ داد: اعمال من چیزی جز آن چه مشاهده کرده ای نیست. راه خود را در پیش گرفتم که بروم، مرا صدا زد و گفت: اعمال من همان بود که دیدی، جز آن که در دلم نسبت به هیچ یک از مسلمانان کینه و حسدی نمی یابم و بر نعمت و خیری که خداوند به کسی داده، رشک نمی برم. عبد الله گفت: این سلامت دل و پاکی ضمیر است که تو را به این مقام رسانده و ما قادر نیستیم این چنین باشیم. (مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۲۶)

پیروی از سیره پیشوایان الهی

یکی از راه های تحصیل عفو و گذشت، الگوبرداری از رفتار بزرگوارانه امامان معصوم (علیهم السّلام) و اولیای الهی است، که ما در این جا به گوشه هایی از آن می پردازیم:

۱ - عفو و بزرگواری امام علی (ع)

برخورد امیرمؤمنان (ع) پس از جنگ جمل با دشمنان خود آن چنان بزرگوارانه و کریمانه بود که حتی دشمن ترین افراد را به تحسین واداشت.

آن حضرت در این جنگ، دستور عفو عمومی برای مردم بصره صادر کرد و تمام کسانی را که در برابر او شمشیر کشیده بودند بخشید و آنها را آزاد گذاشت تا کشته های خود را آزادانه به خاک بسپارند. (شیخ مفید، الجمل، ص ۴۰۸) مروان حکم از این برخورد شگفت زده شد و عده ای به یک دیگر می گفتند: ما درباره علی (ع) ستم روا داشتیم و بیعت با او را شکستیم، ولی وقتی او بر ما پیروز شد هیچ کس را بزرگوارتر و با گذشت تر از او پس از پیامبر (ص) نیافتیم. به پا خیزید تا در نزد وی رویم و عذرخواهی کنیم. (شیخ مفید، الجمل، ص ۴۱۶)

۲ - عفو و گذشت امام حسن (ع)

پیرمردی مسافر از شام به مدینه آمده بود. روزی امام حسن (ع) را سوار بر مرکب دید و بر اثر کینه ای که از او در دل داشت آن چه توانست از آن حضرت بدگویی کرد. امام (ع) نزد او آمد و به وی سلام کرد و در حالی که لبخند بر چهره داشت، به او فرمود: ای پیر مرد! به گمانم غریب هستی و گویا امری بر تو اشتباه شده، اگر از ما درخواست رضایت کنی از تو خشنود می شویم و اگر چیزی

بخواهی به تو می دهیم و اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می کنیم و اگر گرسنه ای تو را سیر می کنیم و اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم و اگر حاجت داری آن را ادا می نماییم. هنگامی که آن پیرمرد در برابر گستاخی اش آن همه گذشت و بزرگواری را از امام (ع) دید شرمند شد و تحت تأثیر قرار گرفت، به طوری که گریه کرد و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه خدا در زمین هستی و خداوند آگاه تر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد. تو و پدرت نزد من مبعوض ترین افراد بودید، ولی اکنون محبوب ترین افراد نزد من، تو می باشی. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴)

۳- عفو و گذشت امام سجاد (ع)

عبدالملک بن مروان بعد از ۲۱ سال حکومت استبدادی، در سال ۸۶ هجری از دنیا رفت و بعد از وی، پسرش ولید جانشین او شد. ولید برای آن که از نارضایتی های مردم بکاهد، در مقام جلب رضایت مردم مدینه بر آمد. از این رو هشام بن اسماعیل، پدر زن عبدالملک را که حاکم مدینه بود و مردم همواره آرزوی سقوطش را می کردند، از کار بر کنار نمود و به جای او، عمر بن عبد العزیز، پسر عموی جوان خود را حاکم مدینه قرار داد. عمر برای باز شدن عقده دل مردم، دستور داد هشام بن اسماعیل را جلو خانه مروان حکم نگاه دارند و هر کس که از هشام بدی دیده یا شنیده بیاید و تلافی کند. مردم نیز دسته دسته می آمدند و دشنام و ناسزا و لعن و نفرین می کردند. هشام بیش از همه نگران امام علی بن الحسین (ع) و علویان بود و با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین (ع) در مقابل آن همه ستم ها و سب و لعنت ها نسبت به پدران بزرگوارش، کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی امام (ع) به علویان فرمود: خوی ما بر این نیست که به افتاده لگد بزنیم و از دشمن بعد از آن که ضعیف شد، انتقام بگیریم. هنگامی که امام (ع) به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره هشام باقی نماند، ولی بر خلاف انتظار وی، امام (ع) با صدای بلند فرمود: سلام علیک و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم نمود و به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است حاضرم. بعد از این واقعه، مردم مدینه نیز شماتت به او را متوقف کردند. (شهید مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۲۵۷)

عفو عمومی پیامبر در روز فتح مکه

روز فتح مکه، پیامبر اکرم (ص) در اجتماع مردم مکه در مسجد الحرام حاضر شد و خطاب به آنان فرمود: نظر شما چیست؟ درباره من چه گمانی دارید؟ همگی ساکت بودند و غمگین که سهیل بن عمرو یکی از سران قریش گفت: ما جز خیر نمی گوئیم و گمانی جز خیر نداریم. تو برادری کریم و پسر عموی بزرگوار هستی. پیامبر فرمود: من همان سخنی را می گویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: امروز هیچ توبیخی به شما نیست، خدا گناهان شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان

است. برخورد محبت آمیز دیگر پیامبر با مردم مکه هنگامی بود که سعد بن عبادہ در حالی که پرچم سپاه اسلام را بدست داشت اعلام می کرد امروز روز انتقام است. پیامبر سریع علی (ع) را مأموریت داد که پرچم را از او بگیرد و با ملایمت و مهربانی وارد مکه شود. پیامبر اکرم (ص) در اجتماع مردم مکه افزود: شما مردم مکه بد همسایگانی برای پیامبر بودید. شما مرا تکذیب کردید و مرا از مکه رانیدید ولی به این هم رضایت ندادید و در مدینه آمدید با من جنگ کردید ولی اکنون شما آزادید بروید و همگی را مورد عفو و بخشش قرار دادم.

عفو و گذشت در اشعار

عنوان شعر: پیوند خاکستری

سرت را کج نکن برگرد؛ برگرد - نمی خواهیم که باهم قهر باشیم
 نمی خواهیم که تخم کینه ها را - در درون قلب یکدیگر بپاشیم
 اگر بد کرده ام ، باید ببخشی - سلام و دوستی عیبی ندارد
 اگر بد بوده ای می بخشم من - دو همدرد جدا ، معنی ندارد
 اگر تنها بسوزی شعله ای نیست - اگر تنها بسوزم نیست آتش
 بیا با هم یکی باشیم؛ یعنی: - من و تو شعله ای باشیم سرکش
 من و تو هیزم یک باغ هستیم - بیا باز هم با هم بسوزیم
 بیا تا پاره های قلبمان را - به هم با سوزن آتش بدوزیم
 مصطفی رحماندوست

عنوان شعر: آشتی

تو وقتی قهر کردی دل من را شکستی - توالان چند روز است که با من قهر هستی
 پریشب در خیالم صدایت را شنیدم - همین دیشب دوباره تو را در خواب دیدم
 برای دیدن تو دل من تنگ تنگ است - بدون تو دل من کلاغی زردرنگ است.
 بیا تا با نگاهی به روی هم بخندیم - درد دلهايمان را به روی غم ببندیم
 در آب آشتی ها دل خود را بشوییم - سلام ساده از تو به همدیگر بگوییم
 * * *

ای عفو تو شامل گناهان - کوی تو پناه بی پناهان
 بر خسته دلان شفای دردی - محروم نکرده دردمندی
 باز است درت بر آزمندان - ای عشق دل نیازمندان

جز تو که نظر به حال ما کرد - یا گوش بر این مقال ما کرد
 بخشنده هر گناهی ای دوست - بر گم شدگان پناهی ای دوست
 ای راز دل شکسته من - ای مرهم قلب خسته من
 ای مونس من انیس جانم - ای یار و رفیق در نهانم
 ای راه مرا چراغ روشن - آب و گل من زتست گلشن
 امید منی به هر دو عالم - دورم منما ز خویش یک دم
 بنگر ز گنه چه تیره روزم - چون شمع به درگهت بسوزم
 باشد که نظر کنی به حالم - بخشی به عنایت کمالم
 یادی ز غریب بی نوا کن - از لطف، تو درد من دوا کن
 مسکین به در تو دردمند است - دل خسته و زار و مستمند است

خالق من! سید و مولای من! - بسته به زنجیر گنه، پای من
 نیست حضور تو دگر جای من - اگر نبخشی تو مرا وای من!
 الهی العفو الهی العفو
 لحظه به لحظه گنه اندوختم - در شرر آتش خود سوختم
 چشم به لطف و کرم تو دوختم - نقش گنه مانده به سیمای من
 الهی العفو الهی العفو
 مرا به اخلاص پیمبر ببخش - به اشک صدیقۀ اطهر ببخش
 به لیلۀ المبیت حیدر ببخش - علی بود رهبر و مولای من
 الهی العفو الهی العفو
 غرق گناهم تو ثوابم بده - کرم کن و باز جوابم بده
 شفا بر این قلب خرابم بده - داور من! خالق یکتای من!
 الهی العفو الهی العفو
 بار خدا! من که به تاب و تبم - نام حسین تو بود بر لبم
 گریه کن فاطمه و زینبم - کاین همه سوز است به آوای من
 الهی العفو الهی العفو
 به دست عباس دلاور ببخش - به زخم‌های علی اکبر ببخش
 به خون حلق علی اصغر ببخش - عفو تو و جرم و خطاهای من
 الهی العفو الهی العفو

اشک غم و زمزمه آورده‌ام

گرچه گنه این همه آورده‌ام

محبت فاطمه آورده‌ام

نیست جز این حاصل فردای من

الهی العفو الاهی العفو

نیست به جز بار گنه، توشه‌ام - اگر به کف نمانده یک خوشه‌ام

عاشق آن مزار شش‌گوشه‌ام - از تو همین است تمنای من

الهی العفو الاهی العفو

از صیام تا قیام ۵ - غلامرضا سازگار

سر به زیر آمدم ای یار، الاهی العفو - آمدم حضرت غفار، الاهی العفو

آمدم مجلس احیا مگر احیا بشوم - مددی یار مددکار، الاهی العفو

من گنه کارم و از کرده ی خود مُتَنَفِّلِم - تو خطا پوشی و ستار، الاهی العفو

نیمه شب پشت در بیت تو زانو زده است - بنده ای زار و گرفتار، الاهی العفو

مثل خُر، پیش تو با گردن کج آمده است - این سیه روی خطاکار، الاهی العفو

بِعَلِّیْ بِعَلِّیْ بِعَلِّیْ بِعَلِّیْ - به همین حیدر کُزار، الاهی العفو

مادرم فاطمه را واسطه کردم امشب - جانِ زهرا، دگر این بار، الاهی العفو

به همان دست که در کوچه ز کار افتاد و - ... به همان چشم که شد تار، الاهی العفو

به همان خونِ مُطَهَّر که هنوزم مانده ست - سُرخِ اش بر در و دیوار، الاهی العفو

به شهیدی که به گودال جوابش کردند - با سَرِ نیزه ی اشرار، الاهی العفو

به گلوی علی اصغر، به علی اکبرها - به رقیّه، به علمدار، الاهی العفو

قسم آخرم این است به آن بانویی - که ز دندش سَرِ بازار، الاهی العفو

محمد قاسمی

من کیم؟ عبد گنه کار الاهی العفو - من کیم؟ بنده ی سربار الاهی العفو

منم آن کس که نمک خورد و نمکدان بشکست - نه که یک مرتبه، بسیار الاهی العفو

نفس من ول کُنِ من نیست! خدایا چه کنم؟ - خسته ام زین همه آزار الاهی العفو

با گناهی که ز من سر زده، بین من و تو - ... چیده شد این همه دیوار الاهی العفو

من زمین خورده ام و آمده ام توبه کنم - ... با چنین وضع اسفبار الاهی العفو

انتقام ضدّ عفو و گذشت کردن است

انتقام یعنی چه؟!

انتقام به معنای عقوبت متقابل است. یعنی مثلاً وقتی از کسی صدمه ای مالی و یا جانی به انسان می‌رسد و حقی از او ضایع می‌گردد، آن شخص تصمیم می‌گیرد در فرصتی مناسب از او انتقام بگیرد و نظیر همان صدمه و لطمه‌ای را که از دست او خورده به او برساند. این انتقام، انتقام شخصی است که انسان از کسی تکدر خاطر و آزرده‌گی پیدا کرده و قلبش به درد آمده است پس در فرصتی مناسب برای تشفی و آرامش بخشیدن به قلب دردمندش با او مقابله‌ی به مثل می‌نماید.

انتقام از یک نوع دیگر!

یکی دیگر از اقسام انتقام، انتقام اجتماعی است که در مورد کاری است که برخلاف قانون انجام گرفته است و حقی از حقوق امت و اجتماع ضایع شده است. در چنین شرایطی کسی که عهده دار حفظ حرمت قانون و پاسدار حقوق امت است، فرد متعدی و تجاوزگر را به کیفر مناسب با کارش می‌رساند تا هم حرمت قانون محفوظ بماند و هم مایه‌ی عبرت دیگران گردد و به این طریق از هرج و مرج در جامعه جلوگیری شود.

انتقام مراتب مختلفی دارد؛ ممکن است به صورت سرزنش و نکوهش، توبیخ کردن، تنبیه نمودن یا مجازات کردن باشد. اما معنای اصلی "نقم" همان سرزنش همراه با تنفر است به هر نحوی که مناسب حال و مقام باشد. (مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش، ج ۱۲، ص ۲۲۸)

یکی از بزرگترین فضائل اخلاقی که رسیدن به آن کار آسانی نیست، عفو و گذشت به هنگام قدرت و ترک انتقام جویی است.

بسیاری از مردم کینه‌ها را در سینه‌های خود پنهان می‌کنند، و به طور دائم در انتظار روزی هستند که بر دشمن پیروز شوند، و چندین برابر از او انتقام بگیرند، نه فقط بدی را به بدی پاسخ گویند، بلکه یک بدی را به چندین بدی پاسخ دهند، و از همه بدتر این که گاه به این صفت رذیله و بسیار زشت افتخار هم می‌کنند، و می‌گویند ما کسی هستیم که پس از پیروزی بر دشمن با او چنین و چنان کردیم.

تاریخ جهان پر است از انتقام جویی‌های بی رحمانه سلاطین و امرا و قبائل و اقوام و ملت‌ها. عجب این که انتقام جویی‌ها به صورت زنجیره‌ای پیش می‌رود، فرضاً قبیله‌ای از قبیله‌ای دیگر یک نفر را به قتل می‌رساند، قبیله مقتول به هنگام قدرت ده نفر را می‌کشد، باز قبیله اول به هنگام قدرت پنجاه نفر را به قتل می‌رساند و حمام خون به راه می‌افتد.

غارتها، هتک ناموس ها، قتل عام ها معمولاً زاییده همین خوی زشت حیوانی است. اما به عکس سیره انبیاء و اولیاء این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته ها را با آب عفو بشویند، و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند. آنها هرگز علاقه نداشتند خون را با خون بشویند (جز در موارد استثناء) و بدی را با بدی پاسخ گویند، بلکه سعی داشتند تا آنجا که مقدور است بدی ها را به خوبی پاسخ دهند، چرا که هدف آنها تربیت بوده نه انتقام، خاموش کردن آتش بوده نه برافروختن آتش های جدید. ولی به یقین این کار، کار همه کس نیست، کار افرادی است که در پرتو ایمان و تقوا تربیت شده اند و تسلط بر نفس داشتند، کار افراد با فضیلت و پر افتخار و انسان های شایسته است، و گرنه درنده خویان چیزی را جز انتقام به رسمیت نمی شناسند و به آن افتخار می کنند. آیات قرآن مجید و روایات اسلامی مملو است از بیان فضیلت عفو و نکوهش از روح انتقام جویی و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) گواه بسیار زنده و خوبی برای این معنی است که یک نمونه آن داستان فتح مکه و عفو عمومی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دشمنان خونخوار و بسیار سرسخت است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات عفو و انتقام را مورد بررسی قرار می دهیم (توجه داشته باشید که واژه انتقام در قرآن مجید به معنی بالا به کار نرفته و تنها به معنی مجازات الهی است و لذا در همه جا به خداوند نسبت داده شده است، و هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد.

۱- وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَىٰ وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. (شوری - ۴۰)

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن، و هر کس عفو و اصلاح کند پاداش او با خدا است، خداوند ظالمان را دوست ندارد.

۲- وَ لَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُعْطُوا وَ لِيُصَفَّحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (نور - ۲۲)

آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۳- خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹)

و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید این کار برای شکیبایان بهتر است.

۴- وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. (نحل - ۱۲۶) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت کن و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

۵- اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السِّيئَةِ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُوْنَ. (مؤمنون - ۹۶) بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه توصیف می کنند آگاهتریم.

۶- وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا دُوْحًا عَظِيْمٌ. (فصلت - ۳۴ و ۳۵) هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (بقره - ۱۷۸) ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است؛ آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَأَنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (تغابن - ۱۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و چشم بپوشید و ببخشید (خدا شما را می بخشد) چراکه خداوند بخشنده و مهربان است.

۹- إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا. (نساء - ۱۴۹) اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی کنید و از بدیها گذشت نمائید خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است عفو و گذشت می کند).

۱۰- وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. (مزمل - ۱۰) و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری کن.

در نخستین آیه مورد بحث خداوند نخست اشاره به مسأله مقابله به مثل و مجازات در حق عقوبت می فرماید و آن را حق مؤمنین می شمرد (تا دشمن و افراد خطاکار خود را در امنیت نبینند)

سپس اشاره به مسأله عفو و گذشت و ترک انتقام جویی می کند و می گوید کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است و خداوند ظالمان را دوست ندارد (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

با توجه به این که سوره شوری از سوره هایی است که تمام آن در مکه نازل شده و می دانیم در آن زمان مؤمنان مورد تعرض وسیع و گسترده مخالفان قرار می گرفتند، قرآن در آیه ۳۹ این سوره به آنها دستور می دهد که در برابر ظلم تسلیم نشوند، و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند از دیگران یاری بطلبند و به کمک یکدیگر بشتابند، سپس در آیه ۴۰ به این حقیقت اشاره می کند که مبدا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم قرار گرفتند در مقام انتقام جویی برآید و از حد بگذرانید و خود نیز در صف ظالمان قرار گیرید، حتی اگر در آنجا که عفو آثار سویی ندارد عفو و اصلاح کنید بهتر است.

در این که منظور از اصلاح که در این آیه به دنبال عفو آمده چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، بعضی اصلاح میان خود و خدا را ذکر کرده اند، و بعضی اصلاح میان مظلوم و ظالم تا این مسأله بار دیگر تکرار نگردد، و بعضی اصلاح خویشتن را از انتقام جویی و خشم و غضب و بعضی ترک قصاص را ذکر کرده اند. (تفسیر المیزان و قرطبی و اثنی عشری و روح البیان و فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث)

جمع میان این معانی در تفسیر کلی این آیه نیز بعید به نظر نمی رسد. و به هر حال آیه به روشنی این حقیقت را ثابت می کند که عفو و اصلاحی که به دنبال آن صورت می گیرد تا ریشه کینه ها برای همیشه کنده شود، و تعبیر «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (پاداش او بر خدا است) بدون این که اجر معینی حتی بهشت را تعیین کرده باشد نشان می دهد اجر و پاداش چنین کسی به قدری عظیم است که جز خدا نمی داند.

در دومین آیه که ناظر به جریان افک یعنی تهمتی که بعضی از منافقان به یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) زده بودند و از این طریق می خواستند حیثیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اسلام را زیر سؤال ببرند نازل شده نشان می دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است حتی گناهکاران و آلودگان، زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از صحابه بعد از داستان افک سوگند یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد، و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد، می فرماید: آنها که برتری (مالی) و وسعت زندگی دارند نباید سوگند یاد کنند که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع نمایند (وَلَا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

سپس می افزاید باید عفو و گذشت نمایند آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد، (حال که چشم امید به رحمت خدا دارید شما هم به دیگران رحمت کنید) (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

و خداوند غفور و رحیم است (شما هم غفور و رحیم باشید) (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). نکته قابل توجه اینجا است که داستان افک جریان خطرناکی بود که اسلام و شخص پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را نشانه می گرفت، گروهی از منافقان بنیان گذار آن بودند، ولی جمعی از مؤمنان غافل نیز فریب خوردند و درگیر آن شدند، با این حال قرآن نسبت به این گروه فریب خورده غافل، توصیه به عفو و گذشت می کند، بنابراین در مسائل شخصی به طریق اولی باید عفو و گذشت کرد.

در این که در میان «عفو» و «صفح» چه تفاوتی است، راغب در مفردات می گوید عفو گذشت است و صفح ترک ملامت است که مرحله ای بالاتر از گذشت می باشد. چرا که ممکن است انسان عفو کند ولی از ملامت خودداری ننماید. ولی با توجه به اینکه صفح به معنی روی برگرداندن است می تواند اشاره به این باشد که اصلاً خطای خطاکار را به کلی به دست فراموشی بسپارد، نه تنها ملامت نکند، بلکه هیچ تأثیری در ارتباط شما با او نداشته باشد.

این نکته نیز شایان دقت است که این گروه قسم یاد کرده بودند که کمک های خود را از کسانی که درگیر ماجرای افک شدند قطع کنند، در عین حال قرآن می گوید قسم یاد نکنید یعنی قسم های شما نسبت به چنین اموری بی اثر و بیهوده است. زیرا هیچ قسمی نسبت به کار خیر پذیرفته نیست! سوّمین آیه خطاب به پیامبر بزرگ اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است، خطابی که تکلیف دیگران را نیز روشن می سازد، می فرماید: «عفو را بگیر (با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر) و مردم را به کارهای نیک دستور ده، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه جویی مکن) (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

این سه دستور که از سوی خداوند به پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به عنوان یک رهبر بزرگ جامعه داده شده است همه بیانگر اهمیت عفو و گذشت است، در دستور اوّل توصیه به عفو می کند. دستور دوّم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد، و در دستور سوّم بی اعتنائی نسبت به مزاحمت های جاهلان را توصیه می کند که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت است.

رهبران راستین و پویندگان راه حق همواره در مسیر خود به سوی خدا و اصلاح جامعه با افراد متعصب و جاهل و لجوج روبرو می شوند که انواع مزاحمت ها و هتک و توهین را نسبت به آنها روا می دارند، آیه فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن می گوید با آنها گلاویز نشوید و بهترین راه نادیده و

نشنیده گرفتن کارهای آنها است، و تجربه نشان می دهد که این کار بهترین راه برای بیدار ساختن و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب آنها است.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد: نمی دانم باید از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ؛ خداوند به تو دستور می دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی، و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی، و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت داشته باشی». (مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۵۱۲)

در چهارمین آیه روی سخن را به همه مسلمانان کرده و به آنها چنین دستور می دهد اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که به شما تعدی شده بسنده کنید (نه بیشتر از آن) ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت نمایید) این کار برای شکیبایان بهتر است (وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَا تَنْصَبُوا لَهُمْ حِزْبًا لِلْظَّالِمِينَ).

در روایات آمده است که این آیه در جنگ احد نازل شد، در آن هنگام که چشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) به بدن رشید حمزه افتاد که در خاک و خون غلتیده بود و دشمن سنگدل سینه و پهلوی او را شکافته و کبد (یا قلب) او را بیرون کشیده بود و گوش و بینی او را نیز قطع کرده بود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بسیار منقلب و ناراحت شد و بعد از حمد و سپاس الهی و شکایت به درگاه او فرمود: اگر من بر آنها غلبه یابم آنها را مثله خواهم کرد» (و طبق روایت دیگری فرمود: با هفتاد نفر از آنها همین معامله می کنم). آیه فوق نازل شده، و دستور به عدم تعدی در مجازات داد و مسلمانان را دعوت به صبر (و عفو) نمود، بلافاصله پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: «أَصْبِرْ أَصْبِرْ؛ خدایا صبر می کنم، صبر می کنم». (تفسیر عیاشی و الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث)

جالب این که در آیه بعد از این می فرماید: «وَاصْبِرْ وَ مَاصِرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ شکیبایی پیشه کن و شکیبایی تو جز برای خدا و توفیق پروردگار نیست». اشاره به این که در این لحظات دردناک که تمام وجود انسان به خاطر جنایات دشمن سنگدل نادان می سوزد، صبر و گذشت کار بسیار مشکلی است که جز به امدادهای الهی میسر نیست.

البته اجازه ای که از ابتدای آیه در مورد مقابله به مثل استفاده می شود راجع به اصل کشتن قتل عمد است، ولی نسبت به مُثْلَه که یک عمل غیر انسانی حتی مقابله به مثل نیز جایز نیست، و این مطلب صریحاً در روایات اسلامی آمده است که حتی سگ درنده را هم نمی توان مُثْلَه کرد (نهج البلاغه، نامه ۴۷) و اگر از روایت فوق جواز مُثْلَه استفاده شد به وسیله روایات صریح تفسیر خواهد شد، که منظور، اصل قتل است نه مُثْلَه کردن. جمعی نیز گفته اند که مسأله انتقام نابرابر و مُثْلَه

کردن آنها از سوی مسلمانان مطرح شد نه از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و عمومیت خطاب آیه نیز مؤید همین معنی است که این تصمیم از سوی مسلمانان بود.

در پنجمین آیه باز روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده دستوری فراتر از عفو و گذشت می دهد و می فرماید: بدی را از راهی که بهتر است دفع کن، و پاسخ بدی را به نیکی ده، ما به آنچه آنها می گویند و توصیف می کنند آگاه تریم (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ). در ششمین آیه نیز همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

و در آیه ۲۲ سوره رعد نیز می خوانیم: هنگامی که اوصاف اولی الألباب و صاحبان اندیشه و فکر را شرح می دهد، می فرماید: یکی از اوصاف آنها این است که با حسنات، سیئات را از میان می برند (وَيَذَرُونَهُ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ). این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که آنها خطاها و گناهان خویش را با حسنات و اعمال نیک جبران می کنند، و نیز می تواند اشاره به این باشد که آنها بدی دیگران را به بدی پاسخ نمی گویند، بلکه بدی را با نیکی تلافی می کنند، تا افراد خطاکار و گناه کار پیش وجدان خود شرمندة شوند و در کار خویش تجدیدنظر نمایند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که هر دو معنی در تفسیر آیه جمع باشد. (به تفسیر المیزان، جلد ۱۶، ذیل آیه مورد بحث رجوع شود)

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) (و کسانی که پیرو راستین او بوده و هستند) مأموریت دارند از مرحله عفو و گذشت نیز فراتر بروند و بدی را با نیکی پاسخ دهند، کاری که تحمل آن برای هر کس میسر نیست، به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند و کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند نمی رسند (وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

و راستی مقابله به ضد در برابر بدی ها کار سنگینی است که جز نیکان و پاکان توان آن را ندارند؛ آنها که بهره عظیمی از ایمان و تقوا و سهم وافری از فضایل اخلاقی دارند.

جالب این که در تاریخ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ دین کراراً این موضوع به ثبوت رسیده است که گاهی سخت ترین دشمنان کینه توز بر اثر مقابله به ضد (نیکی در برابر بدی) به کلی منقلب شده و مبدل به دوستان صمیمی گشته اند، و این تجربه های فراوان نشان می دهد که تأثیر این عمل، ملموس و چشمگیر است.

در هفتمین آیه سخن از مسأله قصاص است که یکی از احکام مهم اجتماعی اسلام و ضامن حفظ خون ها می باشد و قرآن آن را مایه حیات جامعه می شمرد، در عین حال عفو و گذشت را برتر از آن

می داند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید حکم قصاص در مورد مقتولین بر شما نوشته شده» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلِ).

تا آنجا که می فرماید: اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد، (و قصاص تبدیل به خونبها گردد) باید از طریق پسندیده ای (برای ادای بدهی خود) پیروی کند، و قاتل نیز به نیکی دیه را به او (ولی مقتول) بپردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما (فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ).

و در پایان آیه با آنهایی که بعد از عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه پشیمان می شوند و به خشونت باز می گردند و به هنگام قدرت قاتل را می کشند، اخطار شدید داده است و می فرماید: «هر کس بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت» (فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

زیرا بعد از عفو یا تبدیل قصاص به دیه، راه بازگشت به کلی مسدود می شود، و قصاص برای همیشه ساقط می گردد، و انتقام جویی از قاتل، قتل مجددی محسوب می شود که از هر نظر قابل تعقیب است.

این آیه قاتلان را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، از یک طرف راه قصاص را گشوده تا کسی جرئت نکند دست به خون دیگری بیالاید، و از طرفی راه عفو را بسته تا جلو انتقام جوئی های خشن و خطرناک را بگیرد، و این نهایت حکمت و تدبیر در این مسأله مهم اجتماعی است.

تعبیر به برادر در آیه فوق، نشان می دهد که حتی اگر در میان مسلمین قتلی صورت گیرد، باز رابطه برادری قطع نمی شود، و تا ضرورتی ایجاب نکند نباید به سراغ قصاص رفت، و این تعبیر دلیل بر این است که اسلام عفو و گذشت را بر قصاص ترجیح می دهد و با این تعبیر می خواهد حس محبت و دوستی را در اولیاء دم برانگیزد. (این مضمون از ابن عباس در روایتی نقل شده است). (تفسیر روح البیان، جلد اول، صفحه ۲۸۵)

همچنین تعبیر به «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْكُمْ وَ رَحْمَةٌ» نیز دلیل دیگری بر ترجیح عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه است.

در هشتمین آیه خطاب به همه مؤمنان کرده و در مورد اختلافات و کشمکش های خانوادگی چنین می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُ).

این عدوات ممکن است از طرق مختلفی اعمال گردد، در جنبه های معنوی مانند جلوگیری کردن از هجرت به مدینه در عصر پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) یا وصیت کردن به بعضی از اموال برای کارهای خیر یا در مسائل معنوی یا در مسائل مادی مانند مزاحمت های مختلفی که فرزندان ناهل و همسران پر توقع نسبت به پدر و شوهر انجام می دهند.

ولی در ذیل آیه می افزاید: اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و گنهکار را ببخشید «خدا شما را می بخشد» زیرا خداوند بخشنده و مهربان است (وَ إِنْ تَعَفُّوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). بی شک اگر عفو و گذشت از محیط خانواده برچیده شود، و هر کس بخواهد در مزاحمت هایی که به حق او می شود، در مقام انتقام جویی برآید، محیط خانواده مبدل به جهنم سوزانی می شود که هیچ کس در آن امنیت ندارد، و به زودی خانواده ها از هم متلاشی می شوند.

جالب توجه این که در این آیه خداوند نخست با صراحت دستور به عفو، و سپس صفح می دهد و در ذیل آیه به طور ضمنی دستور به غفران می دهد، زیرا می فرماید: آیا دوست ندارید که خداوند شما را ببخشد؟ یعنی شما هم غفران کنید تا مشمول غفران خدا قرار گیرید.

حال باید دید فرق میان عفو و صفح و غفران چیست؟ (توجه داشته باشید که ماده «غفران» همان گونه که در مورد خداوند گفته می شود در آیات متعددی درباره انسان نیز به کار رفته است مانند: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ (جاثیه، آیه ۱۴) و مانند إِذَا مَا غَضَبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (شوری، آیه ۳۷))

به نظر می رسد که عفو مرحله نخستین است و به معنی گذشت و ترک انتقام و هر گونه عکس العمل می باشد، و صفح به معنی روی برگرداندن و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن است که این مرحله دوم می باشد، و غفران به معنی پوشانیدن آثار خطا و گناه است، که مردم هم آن را به فراموشی سپارند، و این آخرین مرحله است و برترین مقامات انسان های با ایمان در برابر خطاهای دیگران است.

در نهمین آیه، عفو و گذشت در کنار انجام اعمال خیر قرار گرفته و وعده عفو الهی در برابر آن داده شده است، می فرماید: «اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی سازید، و از بدی ها گذشت نمایید (مشمول عفو خدا خواهید شد) خداوند بخشنده و توانا است (و با این که قادر بر انتقام است - جز در موارد معینی - عفو و گذشت می کند. (إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا)). بنابراین انسان نباید تصور کند انتقام گرفتن به هنگام قدرت و پیروزی افتخاری است، افتخار آن است که انسان در این گونه موارد مالک اعصاب خویش باشد و تا آنجا که از عفو و گذشت سوء استفاده نمی شود، عفو و گذشت نماید.

در دهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث باز روی سخن به سوی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است (ولی منظور همه مسلمان ها می باشد) می فرماید: در برابر آنچه آنها (دشمنان) می گویند شکیبا باش، و به طرز شایسته ای از آنها کناره گیری کن (وَاضِرٌ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا). می دانیم که یکی از حربه های ناجوانمردانه مشرکان و دشمنان لجوج پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) انواع هتک و توهین ها و دشنام ها و نسبت های ناروایی بود که به پیامبر اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله می دادند که قلب مبارک آن حضرت را سخت آزار می داد، ولی با این همه، خداوند به او دستور می دهد که در برابر آن شکیبایی کند و همه را نادیده بگیرد، و هجر جمیل نماید.

منظور از «هَجْرِ جَمیل» (دوری شایسته) به معنی هجران آمیخته با محبت و حسن خلق و دلسوزی و دعوت به سوی حق است، و این یکی از روش های تربیتی در برابر افراد لجوج و نادان می باشد، که اگر در برابر آنها بایستند بر لجاجت آنها افزوده می شود، لذا دستور داده شده است که در برابر هتاک و بدگویی آنها بی اعتنا بگذرد. بعضی تصور کرده اند که این دستور، قبل از نزول دستور جهاد است و آن را با نزول دستور جهاد منسوخ دانسته اند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا جهاد جایی دارد، و هجر جمیل جای دیگر.

به هر حال این آیه، عفو و گذشت را مخصوصاً در برابر گروه خاصی که زبان آنها قید و بندی ندارد و بر اثر جهل و نادانی از گفتن هر کلام ناپسند و زشتی ابا ندارند توصیه می کند؛ چرا که هجر جمیل بدون عفو حاصل نمی شود.

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه پیامی است به تمام منادیان راه حق و مبلغان اسلام (در هر زمان و مکان) که در برابر خشونت های جاهلان و بدگویی های متعصبان نادان، بر آشفته نشوند، و خونسردی را از دست ندهند و حسن اخلاق و مدارا را پیشه خود سازند. (مجمع البیان جلد ۱۰، صفحه ۳۷۹)

آیات فوق که مخاطبش گاه همه مسلمانان هستند، و گاه شخص پیامبر اسلام (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) به عنوان رهبر مسلمین است به خوبی مقام والای عفو و گذشت را در برابر حوادث تلخ و ناملائمات روشن می سازد، و اساس و پایه کار مسلمین را در میان خود بر پایه عفو و گذشت می نهاده، و حتی در مقابل دشمنان در آنجا که از عفو و گذشت سوءاستفاده نشود به آن توصیه می کند.

فضیلت عفو و نکوهش انتقام

مسأله فضیلت عفو و نکوهش انتقام در روایات اسلامی بازتاب وسیعی دارد، و تعبیرات بسیار تکان دهنده ای درباره آن دیده می شود از جمله:

۱- در حدیثی از پیامبر اسلام (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) آمده است «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٌ مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيُقَالُ مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فَيُقَالُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هنگامی که روز قیامت می شود ندا دهنده ای صدا می زند هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود چه کسی اجرش بر خدا است؟ در پاسخ می گویند:

کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند». (مجمع البیان جلد ۱۰، ذیل آیه ۴۰ سوره شوری)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در یکی از خطبه ها فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ، وَ إعطاء مَنْ حَرَمَكَ؛ آیا به شما خبر دهم که بهترین اخلاق دنیا و آخرت چیست؟ عفو و گذشت از کسی که به شما ستم کرده، و پیوند با کسی که از شما بریده، و نیکی به کسی که به شما بدی کرده، و بخشش به کسی که شما را محروم ساخته است». (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۷)

در این حدیث شریف عالی ترین مراتب عفو که همان پاسخ دادن بدی با خوبی است در شاخه های مختلف بیان شده است و این مقام انبیاء و اولیاء و صلحای راستین است.

۳- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است». (شرح غررالحکم، جلد ۱، صفحه ۱۴۰ (حدیث ۵۲۰))

می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است، و هم زینت، و بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه فضایل اخلاقی موقعیت خاصی را دارد.

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «سَيِّئَانِ لَا يُوزَنُ ثَوَاهُمَا الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ؛ دو چیز است به قدری ثواب آن زیاد است که به وزن نمی آید، عفو و عدالت». (شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۸۴ (حدیث ۵۷۶۹))

قرار گرفتن عفو در کنار عدالت علاوه بر این که اهمیت عفو را روشن می سازد، تعدیل این دو را با یکدیگر نشان می دهد، چرا که عدالت حق است و باعث نظم جامعه، ولی عفو یک فضیلت است که سبب برطرف شدن کینه ها و جوشش محبت ها می گردد. وانضمام این دو به یکدیگر هرگونه سوء استفاده را از بین می برد.

۵- در حدیث دیگری از همان بزرگوار بدترین مردم را چنین معرفی می کند می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَغْفُ عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ؛ بدترین مردم کسی است که از لغزش ها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند». (شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۵ (حدیث ۵۷۳۵))

۶- در حدیثی می خوانیم که مرد (خطاکاری) را نزد مأمون حاضر کردند، او تصمیم داشت گردنش را بزنند، و امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) حاضر بود، مأمون عرض کرد: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ شما در این باره چه می فرمایید: «فَقَالَ أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَزِيدُكَ بِحُسْنِ الْعَفْوِ إِلَّا عِزًّا فَغَفَى عَنْهُ؛ حضرت فرمود: من می گویم خداوند با حسن عفو جز عزت تو را نمی افزاید».

مأمون این سخن را شنید و آن مرد را (که به احتمال قوی یک جرم سیاسی بر ضد مأمون داشت) بخشید (بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۰)

۷- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «قِلَّةُ الْعَفْوِ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ، وَ التَّسْرُعُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ؛ کمی عفو و گذشت زشت ترین عیب ها است، و شتاب کردن به سوی انتقام بزرگترین گناهان است». (شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۵۰۵، حدیث ۶۷۶۶)

۸- همان حضرت در کلمات قصارش در نهج البلاغه فرموده است: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»

هنگامی که بر دشمن خود پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده. (نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱)

همین معنی به صورت های دیگری وارد شده از جمله می فرماید: «الْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفَرِ»

عفو زکات پیروزی است. (نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۲۱۱)

۹- در حدیثی از امام ابوالحسن (حضرت رضا یا حضرت هادی علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: «مَا التَّقَتَ فِتْنَتَانِ قَطُّ إِلَّا نَصَرَ اللَّهُ أَكْثَرَهُمَا عَفْوًا»

دو گروه در میدان نبرد در برابر هم قرار نگرفتند مگر این که خداوند گروهی را که عفو بیشتری دارند پیروز کرد. (بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۴، حدیث ۶۵)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم فرمود: «دَعِ الْإِنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ»

انتقام جویی را رها کن که از بدترین کارهای افراد قدرتمند است. (شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۲۰، حدیث ۵۱۳۹)

از مجموع این احادیث اهمیت فوق العاده عفو و گذشت و زشتی کینه توزی و انتقام روشن می شود و باید توجه داشت که احادیث بسیار فزونتر است از آنچه در اینجا نوشتیم. (منبع: اخلاق در قرآن جلد ۳)

امام علی علیه السلام: الْمُبَادَرَةُ إِلَى الْعَفْوِ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ، الْمُبَادَرَةُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْ شِيمِ اللَّئَامِ. (غرر الحکم: (۱۵۶۷-۱۵۶۶) منتخب میزان الحکمة: ۴۸۸)

شتاب در عفو و گذشت از خویهای بزرگواران است و شتاب در انتقامگیری از خصلتهای فرومایگان است.

امام علی علیه السلام: لَيْسَ مِنَ شِيمِ الْكِرَامِ تَعْجِيلُ الْإِنْتِقَامِ (غررالحکم حکمت ۷۴۵۷)
شتاب در انتقام گیری از خصلتهای بزرگواران نیست.

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن - مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی
بخشیدن دیگران، مهارتی که می شود آن را یاد گرفت
بگذارید با یک سوال صریح شروع کنیم: "همین الان از چند نفر کینه به دل دارید؟" شمردید؟ حالا
بشمارید ببینید چند نفر از شما کینه به دل دارند. لا اقل آن هایی را که مطمئنید یک جایی از شما
دلخوری دارند و هنوز شما را نبخشیده اند را ردیف کنید. به عنوان یک آدم که هنوز او را نبخشیده
اند چه حسی دارید؟ به عنوان آدمی که هنوز تقصیرات یک نفر را نبخشیده است چه حسی؟ به
نظرتان از این دو تا حس کدامشان بدتر است؟ روان شناس ها می گویند حس کسی که از دیگری
کینه به دل دارد خیلی بدتر، آزار دهنده تر و برای سلامت روان و حتی بدن خطرناک تر است. چرا
نبخشیدن این قدر برای سلامت روان بد است؟ چرا بخشیدن برای سلامت روان خوب است؟ و از
همه مهم تر چه کار کنیم که آدم با گذشتی شویم؟

بخشیدن به چه درد می خورد؟

"در عفو لذت نیست که در انتقام نیست". این را ما ایرانی ها سال هاست که می دانیم. اما روان
شناس ها از چند دهه پیش روان شناس ها "بخشیدن دیگران" را به عنوان یک موضوع جدید در
علم خودشان مطرح کردند، در موردش تحقیق کردند و حتی از قدرتی که بخشش دارد یک نوع
روان درمانی موثر به وجود آوردند. روان شناس ها می گویند بخشیدن می تواند به دلیل های زیر روی
سلامت روان آدم تاثیر مثبت داشته باشد.

۱. انرژی مان به خاطر کینه هدر نمی رود

وقتی که آدم از یک نفر کینه به دل می گیرد، مخصوصا اگر آن یک نفر نسبت نزدیکی به آدم داشته
باشد، ذهن آدم بخش بیشتر انرژی خودش را صرف فکر کردن به ظلمی می کند که بر او روا
رفته است. آن وقت است که کم کم تمام فکر و ذکر و هیجان و در نتیجه رفتار آدم حول یک چیز
می چرخد: خاطره رنجش و حس کینه. باور نمی کنید کینه بتواند این قدر زندگی آدم را به هم
بریزد، نه؟ آخرین باری که خیلی از یکی رنجیدید و روزهای سیاه بعدش را یادتان بیاورید تا دستتان
بیاید ابعاد بزرگترش می تواند با آدم چه کار کند.

۲. بخشش، یک پایان خوب است

روان شناس ها می گویند تا وقتی که ما در ذهنمان رنجشی از کسی داشته باشیم، تا این رنجش را
حل نکنیم نه جدا شدن از آن نفر و نه انتقام آراممان نمی کند. یعنی به هر حال "رنجیدن" به
عنوان یک موضوع تمام نشده در ذهن ما مانده است. خاصیت ذهن آدم هم این است که تا یک

موضوع ناتمام را تمام نکند آرام نمی گیرد. تا وقتی که دیگران را نبخشیم احساس کینه به عنوان یک موضوع تمام نشده در ذهن ما می ماند و ما را تا ابدالابد اسیر می کند. پس بخشیدن دیگران قبل از این که دیگران را آرام کند خود ما را آرام می کند.

۳. بخشش، بیماری های روان تنی به بار نمی آورد
وقتی که خاطر ما از یک نفر رنجیده است هی پشت سر هم از رنجاننده و خودمان که در موقعیت رنجش جوابش را نداده ایم حرص می خوریم. حرص خوردن افراطی هم که اش معلوم است؛ انواع و اقسام شکل های اضطراب، وسواس، افسردگی، زخم معده و جوش صورت نتیجه. (سعید بی نیاز کارشناس ارشد روان شناسی بالینی روان درمانگر)

چند گام برای بهتر بخشیدن

بخشیدن دیگران آن قدر می تواند روی سلامت روان اثر مثبت داشته باشد که بعضی از روان شناس هایی که بیشتر روی معنویت کار کرده اند یک "روان درمانی بر اساس بخشش" طراحی کرده اند. آن ها می گویند اگر ریشه اضطراب و استرس یک کینه قدیمی باشد، بهترین راه برای برطرف کردن این است که بیمار با تمام وجودش از تقصیرات دیگران بگذرد. بعضی از این توصیه ها در واقع مراحل از همان روان درمانی هستند. پس واقعا اگر کینه زندگیتان را به هم ریخته است لطفا با کمک یک روان شناس این مراحل را طی کنید:

گام ۱. احساسات منفی را انکار نکنید!

دیده اید بعضی ها می گویند "من از هیچ کس چیزی به دل نمی گیرم". راستش را بخواهید لا اقل از نظر روان شناسی این "هیچ چیز" غیر ممکن است. اگر خیلی بخواهیم روان کاوانه برخورد کنیم حتی تاکید یک نفر بر "اصلا" و "ابدا" و "هیچ وقت" و "در هیچ شرایطی" کینه به دل نگرفتن می تواند نشانه این باشد که اتفاق ته دل آن آدم یک کینه عمیق خوابیده است و عملا آن آدم کینه ای تر از دیگران است. پس لطفا احساس کینه از دیگران را لا اقل از خودتان پنهان نکنید و به جایش بنشینید به ابعاد مختلفش فکر کنید. به این که چه قدر شدت دارد؟ نسبت به چه کسی یا چه کسانی است؟ اولین بار کی از او رنجیدید و چرا؟ ممکن است ریشه های این کینه به کودکی تان برگردد؟ ممکن است رنجش خاطراتان خیلی افراطی و غیر واقعی باشد؟

گام ۲. دو دو تا چار تا کنید!

یک بار دیگر "بخشیدن به چه دردی می خورد" را بخوانید و با خودتان فکر کنید که روی هم رفته مضرات کینه داشتن یا تلافی کردن بهتر است یا سودهایش. همین که شما به این نتیجه برسید که

بخشیدن هم می تواند در کنار کینه ابدی و تلافی کردن یکی از گزینه هایتان باشد از این گام نتیجه گرفته اید.

گام ۳. به خودتان حق قصاص و بخشش بدهید

می گویند بخشش وقتی لذت بخش تر است که آدم توانایی قصاص کردن را داشته باشد. این که شما خودتان را هم در انجام تلافی و هم در بخشیدن محق بدانید، باعث می شود که راحت تر و بدون اکراه دیگری را ببخشید. شاید به همین خاطر است که مراسم آشتی کنانی که بدون میل دو طرف قضیه انجام می شود معمولاً نتیجه نمی دهد.

گام ۴. به محدودیت های کسی که از او رنجیده اید هم فکر کنید!

حالا وقت این است که کمی دوز هیجان قضیه را بیاورید پایین و منطقی تر اتفاقی را که باعث رنجش شما شده است را بررسی کنید. ببینید که واقعا چرا رنجانده شما را رنجانده است. آیا او خودش محدودیت هایی نداشته است که باعث آن رفتار شده است؟ ممکن نیست که در روز یا روزهایی که شمات را رنجانده است، از چیزی ناراحت بوده باشد؟ احتمال ندارد که شما رفتاری کرده باشید که چیز تلخی را برایش زنده کرده باشد؟ اصلا به این خاطر نیست که او خودش در زندگیش تحت فشار های روانی شدیدی بوده و برای همین کلا عصبی بار آمده است؟ خب! همه این ها می تواند محدودیت هایی باشد که باعث می شود یک نفر شما را برنجاند. شما خودتان از این محدودیت ها ندارید؟ برای خودتان پیش نیامده که ناخواسته یک نفر را برنجانید؟ منصف باشید دیگر!

گام ۵. به خوبی های کسی که شما را رنجانده فکر کنید!

معمولاً رنجش خاطرهای عمیق از کسانی پیش می آید که ما از آن ها توقع رنجاندن را نداشته ایم. خب این آدم ها که یک دفعه از آسمان نیامده اند. این آدم ها یک خوبی هایی داشته اند که ما اول با آن ها احساس نزدیکی کرده ایم که بعد از رفتارشان برنجیم دیگر. فکر کنید، ببینید که واقعا آن آدم هیچ خوبی در ذاتش نیست؟ نیست واقعا؟

گام ۶. تصمیم بگیرید که می خواهید ببخشید یا نه؟

تا حالا دیگر باید دستتان آمده باشد که بخشیدن هم عمل منصفانه تر است و هم در درجه اول به نفع خودتان است. اما هنوز مختارید که بین گذشت و کینه یکی را انتخاب کنید. اما به هر حال دل را یکدله کنید و تصمیم بگیرید. برای تصمیم گیری عجله نکنید، اما زیاد هم در تردید نمی دانید. فقط یادتان باشد که تصمیم گیریتان فقط به خاطر منافع منطقی نباشد و واقعا از ته دلتان دیگران را بخشیده باشید. اگر نهایتاً تصمیمتان بر بخشیدن بود بقیه متن را بخوانید و گرنه که تا همین جایش هم نمی خواندید بهتر بود!

گام ۷. بخشیدن را در عمل نشان دهید!

اگر واقعا از ته دل یک نفر را بخشیده باشید دیگر نباید اکراه داشته باشید که بروید با او دست بدهید و روبوسی کنید. اگر هم به تریش قبایتان بر می خورد که چرا او پا پیش نگذاشته غیر مستقیم به دوستان مشترک نشان دهید که تمایل دارید با رنجاننده آشتی کنید، همیشه پایه هایی برای مراسم آشتی کنان وجود خواهند داشت! البته آن فرق ظریف بین بخشیدن و آشتی کردن را یادتان باشد. بخشیدن همیشه همه آشتی کنان نمی شود. (سعید بی نیاز کارشناس ارشد روان شناسی بالینی روان درمانگر)

لذت در عفو است نه در انتقام

محققان می گویند: قدرت بخشش را دست کم نگیرید، بخشش کلید سلامت عاطفی، روانی و جسمی است. افراد بی رحم مستعد ابتلا به مشکلات قلبی و عروقی، دردهای مزمن، اختلال عملکرد عصبی، سیستم ایمنی سرکوب شده، اضطراب و افسردگی بوده و از داشتن یک زندگی اجتماعی خوب محروم هستند. پرورش کینه در دلها باعث میشود جهان خصمانه به نظر برسد. آنها نشان داده اند بیمارانی که از دردهای مزمن رنج میبرند بعد از رها کردن کینه و خصم و توجه به بخشندگی زخمها و دردهایشان التیام می یابد.

مؤسسه سلامت زنان دانشگاه هاروارد طبق یافته های اخیر اعلام کرد بخشش منجر به بهبود سلامت روانی و جسمی میشود. محققان دریافته اند افرادی که کینه به دل میگیرند و ذهن شان را در اختیار افکار کینه جوینه قرار میدهند با سفتی عضلات و افزایش فشار خون و تعرق روبه رو میشوند. بررسیها نشان میدهد افرادی که آمرزنده و بخشنده هستند فشار خون و ضربان قلب شان عملکرد خوبی دارد و کاهش کار قلب با بهبود روابط در ارتباط است.

همچنین مطالعات نشان می دهد زن و شوهرهایی که به راحتی همدیگر را عفو میکنند و اشتباه های هم را میبخشند و احساس خیرخواهانه ای را به هم ابراز می کنند درگیری و مشکلات شان را به طور مؤثرتری حل میکنند و دردشان کم میشود. در یک مطالعه کوچک در افراد مبتلا به درد مزمن کمر روشن شد کسانی که از تمرینات مدیتیشن استفاده کرده و بر خشم خود کنترل داشتند و احساس شفقت و بخشش را در خود تقویت کرده بودند احساس درد و اضطراب کمتری نشان میدادند. وقتی کسی را میبخشید حس بهتری نسبت به کسی که به شما صدمه زده به دست می آورید. مطالعات نشان می دهد افرادی که در طول جلسات روان درمانی از عفو و بخشش صحبت میکردند نسبت به سایر افراد، پیشرفت های بیشتری در سلامت روانی و جسمی داشتند.

یکی از برترین ویژگی های اخلاقی که می تواند از هر فردی، انسانی بزرگ و قابل تقدیر بسازد عفو و بخشش در هنگام خشم است. به گفته امیر مومنان علی (ع) در عفو لذتی است که در انتقام نیست. طی کردن مراحل که به گذشت و بخشایش منتهی می شود را می توان یک اقدام شجاعانه تلقی نمود. خشم به سلامتی فرد نیز لطمه می زند. فشار روانی مرتبط با "نبخشیدن" را نباید دست کم گرفت. با دو دستی چسبیدن به این گله و شکایت و احساس خشم و بی عدالتی حاصل از آن، همچنان به خطاکار امکان می دهد که بر زندگی روزمره فرد خشمگین تاثیری منفی بگذارد. خطاکار هنوز هم دارد به او صدمه می زند و فرد خشمگین مانع آن نمی شود. کوشش برای بخشش گذشت احساس رضایت و خوشبختی بیشتری به شما می دهد، تا غرق شدن در یک زندگی توأم با کینه توزی و تلخکامی.

عفو و بخشش به معنی روحیه ی گذشت از تقصیر و اشتباه دیگران و ندیده گرفتن اشتباه های آنان و نرمی در برخورد با دیگران و سخت گیری نکردن در برابر خطای آنان می باشد. هرگاه در جامعه حوادثی روی دهد که حس نزاع و انتقام گیری را تحریک کند و صرف اجرای قانون که طبعاً خشک و بی روح است نمی تواند مسئله را به طور ریشه ای حل و فصل کند. عفو و بخشش که از برترین صفات خداوند است به عنوان مکمل نظام حقوقی خلاء موجود را می تواند پرکند. جواز عفو در جایی است که خطا و اشتباه معلول بی خبری، غفلت، جهل، حسد و کم ظرفیتی خطاکار باشد که مکتب انسان ساز اسلام در مورد ظلم های فردی از عفو و بخشش سخن می گوید و به ستم دیده ای که بر ظالم خود دست یافته درس اخلاق و فضیلت می دهد و به وی خاطرنشان می کند که بزرگواری و کرامت نفس در این است که حق شخصی خود را ببخشی و متجاوز را از کیفر معاف نمایی و او را مدیون انسانیت خویش کنی اما اگر بخشش موجب گستاخی طرف می گردد دیگر جای عفو نیست به خصوص در برابر دشمنان که اصول و ارزش های که ریشه و اساس یک جامعه است را نشانه رفته باشند. مبلغین، دانشمندان و رهبر یک جامعه بیشتر از دیگران با افراد متعصب و جاهل و کم فرهنگ مواجه می شوند بنابراین بر این افراد لازم است که بیشتر از دیگران متخلق به این اخلاق الهی باشند تا باعث اصلاح نفوس آنان گردند. عفو و بخشش، آثار و ثمرات دنیوی و اخروی فراوانی دارد از جمله ثمرات دنیوی، می تواند موجب عزت فرد عفوکننده گردند و بر درجه و مرتبه او بیفزاید و امنیت و محبوبیت اجتماعی را نصیب او گرداند. و اما ثمرات اخروی، آسان گیری در حساب و دخول در بهشت که خداوند متعال نصیب فرد بخشنده در آخرت می نماید. از جمله راه های کسب فضیلت عفو، می توان به مقابله با خاستگاه خشم اشاره نمود زیرا خشم، انتقام جوی و کینه ورزی را به دنبال دارد و کینه باعث سخت شدن دل می گردد. خداوند خود را با صفت عفو و بخشش در قرآن معرفی نموده است؛ عفو یک رحمت الهی است و اولیای الهی هم که واجد مکارم اخلاق می باشند مأموریت

دارند که پیروان خویش را با صفات عالی انسانی تربیت کنند و کرائم اخلاق را که معیار انسان برتر است را در نهادشان پرورش داده و مؤمنان خطاکار را از یأس و ناامیدی نجات دهند. به یقین عفو و بخشش بر انتقام و کینه ترجیح دارد محبوبیت انسان را دو چندان می کند و کینه ها را می شوید و تبدیل به محبت و دوستی مینماید. یادمان بماند ببخشیم تا انشاء الله خداوند ما را ببخشد موفق و پیروز سربلند باشید. (از کلبه ساحل ، منابع: المیزان - نهج البلاغه - تفسیر نمونه) (مطالعه بیشتر: کتاب گذشت عالی ترین نشانه ی کرامت انسانی، اخلاق در قرآن، قلب سلیم، تفسیر نمونه، و المیزان، نهج البلاغه و صحیفه سجّادیّه)

چند حدیث در باب انتقام

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم فرمود: «دَعِ الْاِنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ اَسْوَأِ اَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ؛ انتقام جویی را رها کن که از بدترین کارهای افراد قدرتمند است». (شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۲۰، (حدیث ۵۱۳۹))

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «قُلَّةُ الْعُفُوِّ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ، وَ التَّسَرُّعُ إِلَى الْاِنْتِقَامِ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ؛ کمی عفو و گذشت زشت ترین عیب ها است، و شتاب کردن به سوی انتقام بزرگترین گناهان است». (شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۵۰۵، حدیث ۶۷۶۶)

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزُّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ؛ بدترین مردم کسی است که از لغزش ها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند». (شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۸۴ (حدیث ۵۷۶۹))

امیر المؤمنین علی علیه السلام : لَا تُؤَدِّدَ مَعَ اِنْتِقَامٍ . با انتقامگیری ، سروری در کار نیست . غرر الحکم : ۱۰۵۱۸ منتخب میزان الحکمة : ۴۹۴

امام علی علیه السلام : التَّسَرُّعُ إِلَى الْاِنْتِقَامِ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ . شتاب در انتقامگیری، بزرگترین گناهان است . (غرر الحکم : ۶۷۶۶ منتخب میزان الحکمة : ۴۹۴)

امام علی علیه السلام : أَقْبَحُ اَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ الْاِنْتِقَامُ . زشت ترین کارهای شخص قدرتمند ، انتقام گرفتن است . (غرر الحکم : ۳۰۰۳ منتخب میزان الحکمة : ۴۹۴)

امام صادق علیه السلام : إِنَّ فِي التَّوَارِ مَكْتُوباً : يَابْنَ آدَمَ ... إِذَا ظَلِمْتَ بِمَظْلَمَةٍ فَارْضَ بِاِنْتِصَارِي لَكَ ؛ فَإِنَّ اِنْتِصَارِي لَكَ خَيْرٌ مِنْ اِنْتِصَارِكَ لِنَفْسِكَ . در تورات نگاشته شده است: ای آدمی زاده، هر گاه به تو ستمی شد ، به انتقامی که من برای تو بگیرم رضایت ده ؛ زیرا من بهتر از تو برای انتقام می گیرم . (الکافی : ۲ / ۳۰۴ / ۱۰ منتخب میزان الحکمة : ۴۹۴)

حضرت امیر (ع) فرمودند: «ما أقبح الانتقام بأهل الأقدار» (تحف العقول ۳۵۹) یعنی "انتقام گرفتن بر اهل قدرت چقدر قبیح است."

خود آنحضرت وقتی شنید عبدالله بن عباس فرماندار بصره بر قبیله‌ی بنی تمیم چون در جنگ جمل با طلحه و زبیر بودند سخت گرفته است به عبدالله بن عباس نامه ای نوشت و او را سرزنش نمود و از این عمل جلوگیری کرد و حقیقتی را که ما امروز نسبت به آن تجاهل می‌کنیم بیان فرمود، آن حقیقت اینکه: رئیس حکومت نیز نسبت به کارهای مأمورین خود که بر مردم گماشته شده‌اند مسئولیت دارد. فرمود: مردم بصره را با احسان و نیکوئی شادگردان و گره ترس را از دل‌هایشان باز کن به من خبر رسیده است که با بنی تمیم بداخلاقی و خشونت می‌کنی، ای ابوالعباس خدا ترا رحمت کند در نیکی و بدی که بر دست و زبانت جاری می‌شود مدارا کن زیرا ما هر دو در این جهت با هم شریک هستیم و چنان کن که گمان نیکوی من به تو باشد و اندیشه من درباره تو سست نگردد.

هنگام شهادت نیز به اطرافیان خود فرمودند: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَحْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَوْضًا. تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا لَا يَقْتُلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي!»
یعنی "ای خاندان عبدالمطلب! مبدا بیینم که در خون مسلمانان غوطه ور شده اید به این بهانه که بگویند: امیرالمومنین را کشتند، امیرالمومنین را کشتند. هوشیار باشید، با شما سخن می‌گویم. به خاطر کشته شدن من جز قاتل من نباید کشته شود."

همه می‌دانستند قاتل او از گروه خوارج است و دشمنی آنان با حضرت علی و دیگر مسلمانان، کاملاً آشکار بود. بازمانده خوارج نیز مورد شناسایی بودند و چه بسا عده ای می‌خواستند به بهانه آنکه قاتل امیرالمومنین همان خوارج هستند خون خوارج و یا حتی دیگران را به این عنوان که از خوارج هستند، بریزند و خلاصه در جامعه فتنه بریزد و خون ناحق ریخته شود.

و این سخن مکرر آن حضرت است که می‌فرمود: «مَتَى أَشْفَى غِيظِي إِذَا غَضِبْتُ حِينَ أُعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيَقَالَ لِي لَوْ صَبَرْتُ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيَقَالَ لِي لَوْ عَفَوْتُ»

یعنی "چون خشم گیرم، کی آن را فرو نشانم؟ در آن زمان که قدرت انتقام ندارم، که به من بگویند: اگر صبر کنی بهتر است" یا آنگاه که قدرت انتقام دارم؟ که به من بگویند "اگر عفو کنی خوب است" باز در مورد انتقام فرموده اند که: «دَعِ الْإِنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَفْعَالِ الْمُقْتَدِرِ» (غررالحکم ۳۴۶)

یعنی "انتقام گرفتن را رها کن زیرا انتقام از بدترین افعال انسان مقتدر است."

باز فرمودند: «قَلَّةُ الْعَفْوِ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ وَ التَّسَرُّعُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ أَكْثَرُ الذُّنُوبِ» (غررالحکم ۴۶۵)

یعنی "گذشت نداشتن از بدترین عیوب و سرعت بر گرفتن انتقام از بزرگترین گناهان است."

علاج ترک انتقام

علاج ترك انتقام این است که تامل در بدی عاقبت آن در دنیا و آخرت کند و بداند که اگر انتقام آن را به پروردگار حواله کند البته منتقم حقیقی از او انتقام خواهدکشید، همچنان که مکرر مشاهده شده و به تجربه رسیده و اخبار و آیات بر آن دلالت دارند.

به چشم خویش دیدم در گذرگاه - که زد بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت - که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
علاوه بر اینکه اگر آن شخصی که بدی کرده او را از انسانیت فی الجمله بهره ای هست از سکوت و مکافات نکردن بیشتر تنبیه و تادیب می‌شود، و اثر الم و شرمساری و خجالت او بیشتر از انتقام توست. و اگر از انسانیت بی بهره و بی نصیب است تلافی تونیز چندان اثری در او نمی‌کند، بلکه هر چه نسبت به او گویی تفاوتی در حال او نمی‌کند و تو باز از مقابله و برابری با او ضایع و بی وقع می‌گرددی زیادتز از آنچه آن شخص با تو کرده است.

سگی پای صحرا نشینی گزید - به خشمی که زهرش زدندان چکید
شب از درد بیچاره خوابش نبرد - به خیل اندرش دختری بود خرد
پدر را جفا کرد و تندی نمود - که آخر تو را نیز دندان نبود
پس از گریه مرد پراکنده روز - بخندید کای دختر دلفروز
محال است اگر تیغ بر سر خورم - که دندان به پای سگ اندر برم
آنگاه در فوائد و لذایذ دنیوی و اخروی عفو تأمل کند و بدین وسیله با روحیه انتقام گیری خود مبارزه نماید که اگر همچنان در این مسیر مراقبت نماید، از برای او ملکه و عادت خواهد شد.

ناصر خسرو «دیوان اشعار» قصاید و ایضاً رودکی «قصاید و قطعات»
چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت - نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهر ستمگاران کردند - انگور نه از بهر نبید است به چرخشت
عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده - حیران شدو بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟ - تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟»
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس - تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت
شاعر با بیان این که «تیغ برای آدم کشی نیست» و «هر کشنده ای سرانجام کشته می‌شود» خواننده و مخاطب را از فرجام بد مردم آزاری و آدم کشی بیم می‌دهد. وی داستان عیسی (ع) را می‌آورد که خطاب به مقتول گفت: «که راکشتی، تا تو را کشتند؟ و باز قاتل تو را که خواهد کشت؟»

تعبیر شاعر در این واقعه بیان گر این است که وی مکافات دنیوی را هم چون اصلِ مسلّمی می‌شمارد و گویی، هیچ تردیدی در آن ندارد.
(این شعر را به رودکی هم نسبت داده اند.)

زمامداری زیاده از حد و اندازه نسبت به مردم سختگیر بود و ظلم و ستم روا می‌داشت و مردم از زندگی با وی به ستوه آمده و دست به دعا برداشته بودند و درباره او نفرین می‌کردند، ولی آن زمامدار روزی از شکارگاه برگشت و به مردم چنین اعلام کرد: من تا به امروز به فکر رعیت پروری و عدل و داد نبودم ولی از امروز در فکر رعیت پروری هستم، امید است دیگر کسی از من ناراضی نباشد. مردم از این نوید و مژده خوشحال شدند و او نیز به وعده وفا کرد و مردم از ظلم و تعدی او راحت شدند. یکی از محرمان سلطنت در وقت فرصت، از چگونگی ماجرا پرسید که این تغییر حال به طور ناگهانی چرا؟ شاه در جواب گفت: من در شکارگاه که رفته بودم به هر طرف می‌شताفتم، ناگاه سگی را دیدم که به دنبال روباهی دوید و پای روباه را دندان گرفت. روباه با پای لنگ در سوراخی گریخت و پنهان شد. در این حال عابری را دیدم که سنگی به پای همان سگ زد، پای سگ شکست. هنوز چند گام بر نداشته اسبی بر آن عابر لگد زد، پایش شکست و آن اسب نیز چندان راهی نرفته دیدم پایش به سوراخی فرو رفت و شکست این منظره برای من چندان عجیب بود که به خود آمدم و با خود گفتم دیدی چه کردند و چه دیدند. (چهل سرگذشت (حاج یدالله بهتاش)

پادشاهی از عالم دانشمندی سؤال کرد که سبب عدالت انوشیروان چه بود؟ آن عالم بزرگوار فرمود: «انوشیروان، خود، می‌گفت: در عنفوان (=آغاز) جوانی روزی به شکار رفته بودم. سواران برای شکار به هر سو می‌تاختند. ناگاه پیاده ای را دیدم سنگی به پای سگی زد و پای آن سگ را شکست. چند قدم آن پیاده راه نرفته بود که اسبی لگد بر او زد و پای آن پیاده شکست! چند قدمی آن اسب نرفته بود که پایش به سوراخی رفت و شکست! من از دیدن آن صحنه ها به خود آمدم و متوجه شدم که هر چه کنی به خود کنی و خود به خود گفتم: نوشیروان! دیدی که چه کردند؛ چه دیدند!... من نکردم خوب و بد بر هیچ کس - هر چه کردم، بر خودم برگشت پس (نسخه ی خطی کتاب گنجینه ی لؤلؤ و مرجان نگاشته ی حضرت استاد اسدالله داستانی بنیسی قدس سره)

انتقامجویی مهرداد عبدالملک

در ایامی که عبدالله بن زبیر، بعنوان خلافت، بر مکه و مدینه حکومت می‌کرد یکی از منشیهای عبدالملک مروان که مهرداد خلیفه بود از شام بزیارت بیت الله رفت و در آنجا با يك نفر از خواص عبدالله بن زبیر برخورد نمود و ضمن بحث و گفتگو بین آن دو سخنانی تند و زننده رد و بدل گردید

و رنجیده خاطر از یکدیگر جدا شدند. پس از آنکه حجاج بن یوسف با سپاهیان عبدالملک مکه را فتح نمود و عبدالله بن زبیر را کشت جمعی از خواص او را دستگیر و زندانی کرد و آنانرا با خود بکوفه برد. یکی از دستگیر شدگان همان مردی بود که در گذشته با مهرداد خلیفه برخورد تند و خشن داشت.

حجاج از عراق نامه ای بعبدالملک نوشت و درباره زندانیان که همه از خواص عبدالله بن زبیر بودند کسب تکلیف نمود. عبدالملک به منشی خود دستور داد به حجاج پاسخ دهد که عدد بازداشت شدگان را تعیین کن و نام آنان را یک بیک بنویس. منشی جواب نامه را تهیه کرد و دستور عبدالملک را با این عبارت نوشت «احصیهم و اکتب اسمیهم» نامه پانویس شد، به امضاء خلیفه رسید، و برای مهر شدن آنرا بمهرداد عبدالملک دادند. او نامه را با دقت مطالعه کرد و از مضمون آن آگاه شد. مهرداد قبلاً شنیده بود مردی که در مکه با او به تندی سخن گفته هم اکنون با سایر خواص عبدالله زبیر در زندان حجاج است. خواست از این فرصت استفاده کند و برای تشفی خاطر، بگونه ای از او انتقام بگیرد. فکر شیطانی عجیبی بخاطرش آمد و فوراً آنرا بموقع اجراء گذارد. با صدای بلند گفت در نامه نقطه ای فراموش شده آیا اجازه هست آنرا بگذارم؟ اجازه داده شد. او نقطه ای رو «ح» «احصیهم» گذارد و آن را «احصیهم» نمود سپس نامه را مهر کرد و جزء سایر نامه ها برای توزیع فرستاد.

«احصاء» در لغت عرب بمعنی شمارش نمودن و «اخصاء» بمعنی اخته کردن است. با اضافه یک نقطه معنی دستور عبدالملک این شد که تمام خواص و نزدیکان عبدالله زبیر را که در زندانند اخته کن و سپس اسمهای آنانرا یک بیک بنویس. با وصول نامه، حجاج بن یوسف این عمل غیرانسانی را تحت عنوان دستور خلیفه بموقع اجراء گذارد، تمام زندانیان را ناقص العضو نمود و همه آنان را با اخته کردن از زندگی طبیعی محروم ساخت. (جوامع الحکایات، صفحه ۲۷۸)

انتقام از اوصاف جاهلیت

یکی از مسلمانان به نام مقیس بن صبانہ کنانی قاتل برادر خود، خشام را در محله بنی النجار پیدا کرد. جریان را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید. پیامبر او را به اتفاق قیس بن هلال مهری نزد بزرگان بنی النجار فرستاد و دستور داد که اگر قاتل هشام را می شناسند او را تسلیم برادرش مقیس نمایند و اگر نمی شناسند خون بها و دیه او را بپردازند.

آنان هم چون قاتل را نمی شناختند، دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و اتفاق قیس بن هلال به طرف مدینه حرکت کردند. در بین راه بقایای افکار جاهلیت مقیس را تحریک نمود

و با خود گفت: قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است، لذا هم سفر خود را که از قبیله بنی النجار بود به انتقام خون برادر خود کشت و به طرف مکه فرار نمود و از اسلام نیز کناره گیری کرد. پیامبر نیز در مقابل این خیانت، خون او را مباح نمود.

برهمنین اساس است که در احادیث فراوانی انتقام مورد مذمت قرار گرفته است، خصوصاً انتقامی که غیر مشروع و از طریق محرمات انجام گیرد.

رسول خدا فرمودند که: «اگر مردی ترا سرزنش کند به عیبی که در تو هست، توسرزنش مکن او را به آنچه در اوست» (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۵)

و نیز فرمودند: «دو نفر که یکدیگر را دشنام می دهند دو شیطان اند که همدیگر را می درند» (کنز العمال، ج ۳، ص ۶۰۰، خ ۸۱۰۲)

روزی در مجلس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - شخصی به یکی از صحابه دشنام داد، و او ساکت بود، بعد از آن، او نیز شروع کرد به تلافی آن. حضرت برخاستند و فرمودند که: فرشته از جانب تو جواب می داد و چون خود به سخن آمدی فرشته رفت و شیطان آمد، و در مجلسی که شیطان در آن است من نمی نشینم. (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۳۱۵. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۵۶) (نویسنده: حجة الاسلام صفری امام جمعه گرمی)

پرهیز از شرک به خدا

إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِي

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله پرهیز از شرک به خداست

"شرک" در لغت به معنای نصیب (سهم) قرار دادن و در اصطلاح قرآن، مراد از شرک، شریک و مثل و مانند قرار دادن برای خداوند متعال است و در مقابل "حنفیت" است. "حنیف"؛ یعنی میل به استقامت و اعتدال، و از آن جا که پیروان توحید خالص، از شرک روی گردان شده و به این اصل اساسی متمایل می‌شوند، به آنها حنیف گفته می‌شود. (و ان اقم وجهک للدين حنیفاً و لاتکونن من المشرکین، یونس، ۱۰۵، قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملّة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین، انعام، ۱۶۱)

بنابراین از نظر قرآن، شرک، نقطه مقابل دین حنیف است و برای شناخت شرک باید دین حنیف را شناخت، از جهت: "تعرف الاشياء باضدادها"؛ یعنی، اشیا به واسطه ضدشان شناخته می‌شوند. در یک جمله، می‌توان گفت که شرک، ضد توحید است و همان طور که توحید دارای اقسامی است، شرک نیز دارای اقسامی است. (برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب: بحوث قرآنیة فی التوحید و الشرک، نوشته، سبحانی، جعفر مراجعه کنید.)

در تعریف ساده ای از شرک می‌توان گفت که شرک؛ مساوی قرار دادن غیر خدا با خداوند است در خصوصیات و اعمالی که مخصوص ذات خداوند است. و مهمترین این اعمال، عبادات می‌باشد. براستی خداوند متعال شرک ورزیدن به خود را بزرگ پنداشته و در کتاب گرامیش فرموده: «إِنَّهُ مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ خَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (المائ ده: ۷۲) «بی گمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یآوری ندارند.» و در جای دیگری از کتابش فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (النساء: ۴۸) «بی گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد» پس خداوند متعال خبر داده که بحقیقت شرک را نمی‌بخشد مگر اینکه از آن توبه شود، ولی خداوند اگر بخواهد گناهان غیر از شرک را می‌بخشد، و بخاطر زشت بودن شرک، خداوند سبحان آن را ظلمی بزرگ معرفی نموده و فرموده است: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳) «واقعاً شرک ستم بزرگی است» پس هر کس شرک ورزد بحقیقت که به خود ظلم نموده و خود را به هلاکت انداخته است برخلاف اهل ایمان که خداوند با فرموده خود آنها را چنین تعریف می‌کند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (الأنعام: ۸۲) «کسانی که ایمان آورده

باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.» و همچنین در حدیث عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) آمده که او از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسد: «أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ؟ فَقَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ!» مستدرک الوسائل ۳۳۲/۱۴ «کدام گناه بزرگتر است؟ فرمودند اینکه برای خداوند شریکی قراردادی در حالی که او تو را خلق کرده است!» به همین خاطر است که پرهیز از شرک و بیزاری جستن از مشرکین از مهمترین واجبات است. شرک به خدا بدترین نوع کفر به خدا است و بدترین گناه و از گناهان کبیره در اسلام است که در بسیاری از آیات بدان اشاره شده است. اَيْضًا: يَأْتِيَنَّ مَسْعُودٌ إِيَّاكَ أَنْ تَشْرِكَ بِاللَّهِ طَرَفَةً عَيْنٍ وَأَنْ تُشْرِكَ بِالْمُنْشَارِ أَوْ قُطْعَةٍ أَوْ صُلْبَةٍ أَوْ احْتِرْقَتْ بِالنَّارِ مَرَاقِبُ بَاشَ بِخَدَا شَرْكَ نَوْرِي حَتَّى بِهَ يَكُ چَشم به هم زدنی و لو آن که تو را با مقرض و آهن های داغ قطعه قطعه کنند، یا با چاقو بدنت را پاره پاره نمایند، یا تو را به دار بکشند و یا تو را بسوزانند. طرفه عینی نهایت درجه کمی است که آن مقدار هم انسان مشرک نشود.

شرک اصغر

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: (أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ) از آنچه در مورد امتم بسیار میترسم شرک اصغر است.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف/۱۱۰) «هر کس به لقای (رحمت) پروردگار امیدوار است باید نیکوکار شود یعنی عمل پاک پسندیده انجام دهد و هرگز در پرستش و عبادت خدا احدی را با او شریک نگرداند.»

در روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمودند: اتَّقُوا الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ، یعنی از شرک کوچک بپرهیزید. عرض شد یا رسول الله شرک کوچک کدام است؟ فرمودند: الرِّيَا وَ السَّمْعَةُ؛ انجام کار برای ریا و شهرت شرک اصغر است.

بنابراین شرک و ناخالصی در عبادت سبب شرک عملی خواهد بود که عبادت را نیز بی ارزش می نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ، قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُوَ الرِّيَاءُ. «بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

آنچه بیش از هر چیز دیگری بر شما می ترسم شرک اصغر است، گفتند: ای پیغمبر خدا شرک اصغر چیست؟ حضرت فرمودند: ریا.

قال الامام الصادق عليه السلام: في قول النبي صلى الله عليه وآله: إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبٍ التَّمَلِّ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءَ كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسْتُبُونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... «بحار الأنوار»، ج ۷۲، ص ۹۳. امام صادق عليه السلام در مورد قول پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که فرموده اند: همانا شرک نامحسوس تر از راه رفتن مورچه در یک شب تاریک بر روی تخته سنگی سیاه است؛ فرمودند: مؤمنان به معبودهای مشرکان ناسزا می گفتند و مشرکان نیز متقابلاً به معبود مسلمانان دشنام می دادند... از این رو برای آن که مشرکان به معبود مؤمنان ناسزا نگویند خداوند ایشان را از ناسزا گفتن به معبودهای مشرکان نهی فرمود. بنابراین مؤمنان ندانسته به خدا شرک آورده بودند.

قال الامام الصادق عليه السلام لَمَّا سُئِلَ عَنْ كَوْنِ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبٍ التَّمَلِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ؟: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُشْرِكاً حَتَّى يُصَلِّيَ لِغَيْرِ اللَّهِ، أَوْ يَذْبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، أَوْ يَدْعُوَ لِغَيْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. هنگامی که از امام صادق عليه السلام درباره این جمله که شرک نامحسوس تر از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی گلیمی سیاه است، سؤال شد، فرمودند: بنده مشرک نباشد مگر آن گاه که برای غیر از خدا نماز خواند، یا برای غیر خدا ذبح کند و یا به غیر خدای عزوجل دعوت کند. «الخصال»، ص ۱۳۶، ح ۱۵۱»

قال الامام الصادق عليه السلام في قوله تعالى «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ»: شِرْكَ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ. امام صادق عليه السلام درباره آیه «و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی آورند»، فرمودند: منظور شرک در فرمانبری است نه شرک در عبادت. «الکافی»، ج ۲، ص ۳۹۷»

قال الامام الصادق عليه السلام في قوله تعالى «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ»: هُوَ الرَّجُلُ يَقُولُ: لَوْلَا فَلَانٌ لَهَلَكْتُ، وَ لَوْلَا فَلَانٌ لَأَصَبْتُ كَذَا وَ كَذَا، وَ لَوْلَا فَلَانٌ لَصَاحَ عِيَالِي، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَدْ جَعَلَ لِلَّهِ شَرِيكاً فِي مُلْكِهِ... امام صادق عليه السلام درباره آیه «و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی آورند»، فرمودند: مانند این که انسان بگوید: اگر فلانی نبود من از بین می رفتم و اگر فلانی نبود چنین و چنان می شدم و اگر فلانی نبود خانواده ام نابود می شد؛ مگر نمی بینی که او با این حرفها در ملک خدا برایش شریکی قائل شده که روزیش می دهد و از او دفاع و دفع گرفتاری می کند؟ راوی می گوید: عرض کردم: پس بگوید: اگر خداوند به واسطه فلانی بر من منت نمی نهاد از بین می رفتم؟ فرمودند: آری، (اینگونه گفتن) اشکالی ندارد. «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۲۰۰»

قال الامام الصادق عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا مِنْ خَتَمَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: الشِّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ. امام صادق عليه السلام فرمودند: مردی از ختعم نزد پیغمبر صلى الله عليه وآله آمد و سؤال نمود: کدام یک از اعمال بیشتر از همه مورد غضب خداست؟ پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: شرک به خدا، گفت: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: قطع صلّه رحم، گفت: سپس چه چیزی؟ فرمودند: امر به بدی و نهی از خوبی، «الکافی، ج ۲، ص ۲۹۰»
 قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ إِبْلِيسُ لِحُجُودِهِ: أَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَالْبَغْيَ فَإِنَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشُّرَكَ.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس به سربازان خود می گوید: حسادت و ظلم را در میان انسانها منتشر کنید که اینها در نزد خدا با شرک برابرند. «الکافی، ج ۲، ص ۳۲۷»
 قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ابْتَدَعَ رَأْيًا فَأَحَبَّ عَلَيْهِ أَوْ أَبْغَضَ عَلَيْهِ. إِمَامُ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دربارہ (کمترین حد شرک) فرمودند: کسی که رأی و عقیده ای را بدعت گذارد و به آن حبّ و بغض ورزد. «الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵»

قال الإمام زين العابدين عليه السلام: إَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَهْلَ الشُّرْكِ لَا تَنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينَ، وَ لَا تُنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَاوِينُ، وَإِنَّمَا يُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا، وَإِنَّمَا نَصَبُ الْمَوَازِينِ وَ نَشْرُ الدَّوَاوِينِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ. امام سجّاد علیه السلام فرمودند: ای بندگان خدا آگاه باشید برای اهل شرک ترازوهای اعمال قرار نخواهد گرفت و دفترهای حساب و کتاب گسترده نمی شوند بلکه دسته جمعی به سوی جهنم فرستاده می شوند و قرار دادن آن ترازوها و گستردن آن دیوان و دفترها برای اهل اسلام است. «نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۰۷»

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَابْنَ مَسْعُودٍ! إِيَّاكَ أَنْ تُشْرِكَ بِاللَّهِ طَرَفَةً عَيْنٍ وَإِنْ نُشِرَتْ بِالْمِنْشَارِ، أَوْ قُطِعَتْ، أَوْ صُلِبَتْ، أَوْ أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: ای پسر مسعود! مبادا آنی به خدا شرک ورزی حتی اگر اَره شوی یا تکه تکه ات کنند یا به دارت آویزند و یا به آتش سوزانند. «مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۵۷»

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَدَرُ مِنْهُ، فَإِنَّ فِيهِ الشُّرْكَ الْخَفِيَّ. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: از کاری که موجب عذر خواهی می شود بپرهیز؛ زیرا در آن شرک خفی است. «بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۰۰»

قال الإمام علي عليه السلام: الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشُّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ».

امام علی علیه السلام فرمودند: آن ستمی که بخشوده نمی شود، شرک آوردن به خداست. خدای متعال فرموده است: خداوند شرک به خود را نمی بخشد. «نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶»
 قال الإمام علي عليه السلام: سَبَبُ الْهَلَاكِ الشُّرْكَ. امام علی علیه السلام فرمودند: شرک، موجب هلاکت است. «غرر الحکم، ج ۴۱، ص ۵۵۴۱»

قال الامام علی علیه السلام: اَعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرَّيَاءِ شِرْكٌ. امام علی علیه السلام فرمودند: بدانید که کمترین ریا، شرک به حساب می آید. «تحف العقول، ص ۱۵۱»
 قال الامام علی علیه السلام: أَقْفَةُ الْإِيمَانِ الشُّرْكُ. امام علی علیه السلام فرمودند: آفت ایمان، شرک است. «غرر الحکم، ح ۳۹۱۵»

براساس آموزه های قرآنی شرک، ظلم بزرگی است که بخشیده نمی شود. انسان ها باید از هرگونه شرک خود را بپرهیزند. متأسفانه بسیاری از مسلمانان دچار نوعی شرک خفی هستند که باید از آن اجتناب شود. (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ، (لقمان، آیه ۱۳)
 خداوند متعال در قرآن کریم، به پیامبر خود می فرماید: قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، "بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیینی پا برجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)، آیین ابراهیم (ع)، که از آیین های خرافی روی برگرداند و از مشرکان نبود".

همچنین می فرماید: وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ ، و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور و زنده از مشرکان مباش - و به جای خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند بخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ، هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد ، و گناهان ، دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد و هر که به خدا شرک آورد ، دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است. (سوره : النساء آیه : ۴۸)

در تعریف ساده ای از شرک می توان گفت که شرک؛ مساوی قرار دادن غیر خدا با خداوند است در خصوصیات و اعمالی که مخصوص ذات خداوند است. و مهمترین این اعمال، عبادات می باشد. برآستی خداوند متعال شرک ورزیدن به خود را بزرگ پنداشته و در کتاب گرامیش فرموده: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (المائ ده: ۷۲) «بی گمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند» و در جای دیگری از کتابش فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (النساء: ۴۸) «بی گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی بخشد ، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می بخشد» پس خداوند متعال خبر داده که بحقیقت شرک را نمی بخشد مگر اینکه از آن توبه شود، ولی خداوند اگر بخواهد گناهان غیر از شرک را می بخشد، و بخاطر زشت بودن شرک، خداوند سبحان

آن را ظلمی بزرگ معرفی نموده و فرموده است: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳) «واقعاً شرک ستم بزرگی است» پس هر کس شرک ورزد بحقیقت که به خود ظلم نموده و خود را به هلاکت انداخته است برخلاف اهل ایمان که خداوند با فرموده خود آنها را چنین تعریف می کند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (الأنعام: ۸۲) «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.» و همچنین در حدیث عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) آمده که او از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسد: «أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ؟ فَقَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ!» مستدرک الوسائل ۳۳۲/۱۴ «کدام گناه بزرگتر است؟ فرمودند اینکه برای خداوند شریکی قراردادی در حالی که او تو را خلق کرده است!» به همین خاطر است که پرهیز از شرک و بیزاری جستن از مشرکین از مهمترین واجبات است. شرک به خدا بدترین نوع کفر به خدا است و بدترین گناه و از گناهان کبیره در اسلام است که در بسیاری از آیات بدان اشاره شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ الذَّرِّ عَلَى الصَّافِ فِي اللَّيْلِ الظُّلُمَاءِ، وَ أَذْنَاهُ يَجِبُ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْجَوْرِ وَ يَبْغِضُ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْعَدْلِ، وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؟ قَالَ اللَّهُ: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمْ اللَّهُ — شرک مخفی تر است از رفتن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک، کمترین شرک این است که انسان کمی از ظلم را دوست بدارد و از آن راضی باشد و یا کمی از عدل را دشمن بدارد. آیا دین چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن برای خداست؟ خداوند می فرماید: بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.» (وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۵)

شرک اکبر

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله و این نوع شرک، انسان را از دایرة اسلام، خارج می سازد، مانند پرستش بتها

۱. شرک در الوهیت: اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمام صفات الهی به طور مستقل باشد. شرک در الوهیت: اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که به طور مستقل دارای تمام صفات جمال و کمال است. چنین اعتقادی موجب کفر می شود، به همین جهت خداوند در قرآن کریم می فرماید: "أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ، هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ" (لقد كفرالذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم"، مائده، ۱۷)

۲. شرک در خالقیت: اعتقاد به دو مبدأ و خالق مستقل برای عالم.
- شرک در خالقیت: انسان دو مبدأ مستقل برای عالم قائل شود، به طوری که خلق و تصرف در شئون عالم به دست شان است. همان گونه که مجوس (زرتشتی ها) قائل به دو مبدأ خیر (یزدان) و شر (اهرمین) بودند.
۳. شرک در ربوبیت: اعتقاد به این که پروردگاران مستقل و متعددی برای تدبیر امور عالم وجود دارند.
- شرک در ربوبیت: آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب (پروردگاران) متعددی است و خداوند ربّ الارباب است. به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از ارباب متفرق، به طور مستقل تفویض شده است.
- همانگونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم (ع) به این نوع شرک مبتلا بودند و گروهی ستارگان را مدبر عالم می دانستند و گروه دیگر ماه را و گروهی خورشید را.
۴. شرک در عمل:
- شرک در عمل نیز به دو قسم شرک جلیّ (آشکار) و شرک خفی (پنهان) تقسیم می شود و دارای احکامی است که در علوم فقه و کلام، از آن بحث شده است.
- از نظر خداوند متعال، همه اقسام شرک، گمراهی محسوب شده و ظلم عظیمی به پروردگار است که قابل بخشایش نیست.
- شرک در مقام عمل:
- شرک در مقام عمل را شرک در طاعت و عبادت می نامند و به این معناست که انسان خضوع و خشوع ناشی از اعتقاد به الوهیت یا خالقیت و یا ربوبیت کسانی باشد که برای آنها خضوع و خشوع دارد و به آنها احترام می گذارد.
- اینها ملاک ها و معیار-های شرک است که از قرآن مجید استفاده می شود.

ملاکهای خود ساخته برای شرک

اما عده ای، از پیش خود معیارها و ملاک هایی برای شرک ابداع کرده اند و با آنها، دیگر مسلمانان را به شرک متهم می کنند.

از نظر ما، ملاک ها و معیارهایی که آنها برای شرک تعیین کرده اند، هیچ گونه اعتباری ندارد؛ زیرا معیارهای آنان با آیات قرآن و سیره پیامبر گرامی اسلام (ص) و جانشینان ایشان (دوازده امام) منافات دارد.

در این جا به بعضی از معیارهای خود ساخته آنها اشاره می کنیم:

۱. اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند؛ آنها می گویند: اگر کسی به پیامبر یا غیر او از اولیاء اللّٰه استغاثه [و از آنها طلب یاری] کند و به این مسئله که او دعایش را می شنود و از احوالش با خبر است، یا حاجتش را برآورده می کند، معتقد باشد، اینها انواعی از شرک اکبر است. (مجموعه فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲)

۲. حاجت خواستن از اموات؛ گفته اند: از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این اصل و اساس شرک در عالم است. (فتح المجید، ص ۶۸)

۳. دعا و توسّل نوعی عبادت است؛ گفته اند: عبادت مخصوص خداست و دعا هم نوعی عبادت است، پس درخواست از غیر خدا، شرک است. (الرد علی الرافضة (طبق نقل شیعه شناسی)، رضوانی، علی اصغر، ص ۱۳۵ - ۱۴۳)

۴. زیارت قبرها شرک است.

۵. تبرک جستن به آثار انبیا و صالحان، شرک است.

۶. احتفال (جشن گرفتن) میلاد پیامبر شرک است.

۷. ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبرها شرک است.

این معیارهای خود ساخته و عقاید را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. یک دسته از این معیارها و اعمال را، از آن جهت که شرک در عقیده می دانند، اعمال مشرکانه گفته اند.

در رد این دسته از عقاید آنها، می توان گفت که اگر اعتقاد به سلطه غیبی، اعتقاد به شفا دادن و اعتقاد به بر آوردن حاجت و ... به این نحو باشد که تمامی این امور به خداوند مستند است و دیگران هرچه دارن از جانب خداوند متعال به آنها داده شده است، شرک نخواهد بود؛ زیرا هیچ گونه استقلال برای غیر خدا در نظر گرفته نشده است و ما در تعریف شرک در الوهیت و شرک در خالقیت و شرک در ربوبیت، گفتیم که انواع شرک در عقیده، در صورتی تحقق پیدا می کند که کسی عقیده داشته باشد، غیر خداوند به طور مستقل دارای صفات کمال و جلال باشد، یا به طور مستقل بتواند خلق کند و یا به طور مستقل بتواند تدبیر کند؛ اما اگر قدرت او یک قدرت وابسته به خداوند باشد، دیگر شرکی نخواهد بود. ما و سایر مسلمان هایی که از پیامبر اکرم و جانشینان ایشان حاجت می خواهیم و یا عقیده داریم آنها قدرت فوق العاده ای دارند و یا ...، این مقام را برای آنها مقامی عطا شده از جانب پروردگار واحد متعال می دانیم. با این وصف، آیا باز هم شرک است؟

۲. قسم دوّم از کارهایی را که آنها شرک می دانند از آن جهت است که این اعمال را عبادت پنداشته اند، مثل جشن گرفتن برای میلاد پیامبر (ص)، بنای گنبد و بارگاه روی قبرها، بوسیدن ضریح و

خوشبختانه، علمای دین اسلام و دانشمندان بیدار به تمامی این موارد و معیارهای خودساخته جواب داده اند.

برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب: بحوث قرآنیة فی التوحید و الشرک، نوشته، سبحانی، جعفر مراجعه کنید. (منبع: اسلام کوئست)

فرق بین شرک اکبر و شرک اصغر

خلاصه ای از این فرق ها عبارتند از :

- ۱- شرک اکبر انسان را از دایره اسلام خارج می کند، ولی شرک اصغر انسان را از دایره اسلام خارج نمی کند.
- ۲- صاحب شرک اکبر تا ابد در دوزخ می ماند، ولی صاحب شرک اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی ماند.
- ۳- شرک اکبر تمام اعمال را از بین می برد، ولی شرک اصغر تمام اعمال را از بین نمی برد تنها همان عمل ریاکارانه را از بین می برد.
- ۴- شرک اکبر خون و مال صاحبش را حلال می کند، ولی شرک اصغر خون و مال صاحبش را حلال نمی کند.

شرک خفی و شرک جلی

در یک تقسیم بندی کلی دو نوع شرک داریم: ۱- شرک اعتقادی، ۲- شرک عملی. آنچه آمرزیده نمی شود، شرک اعتقادی به معنی شریک قرار دادن برای خداوند در نظام هستی است که از آن به شرک «جلی و آشکار» تعبیر می شود و گروه مشرکان را نیز شامل می شود. اما آنچه برخی مسلمانان و خداپرستان گاهی به آن دچار می شوند «شرک عملی» به معنای عدم اخلاص در نیت و رفتار و تکیه بر غیر خدا در امور زندگی است که از آن به «شرک خفی و پنهان» نیز تعبیر می شود. این نوع شرک قابل آمرزش است و به هر مقدار آدمی با توبه و انابه و توکل به خدا در مسیر اخلاص گام بردارد. رهایی او از این نوع شرک موجب کسب «درجات بهشت» می شود و از «درکات جهنم» نجات می یابد. شرک خفی تفاوت بنیادی با شرک جلی ندارد ؛ و تمام اقسام شرک (شرک در ذات یا صفات یا افعال یا عبادت یا در بویّت) هم نوع جلی دارند هم نوع خفی .

پیامبر اکرم (ص) در روایتی می فرماید: «خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم، شرک اصغر است، اصحاب گفتند: یا رسول الله شرک اصغر چیست؟ فرمود ریاکاری...» برای شرک خفی و اصغر مصادیق دیگری نیز در روایات بیان شده؛

چنان که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) گناه کردن را مرتبه ای از شرک شمرده شده است، زیرا در آن حال، انسان اطاعت شیطان می کند و در عملش برای خدا شریکی در اطاعت قائل می شود. (منشور جاوید، استاد جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۴۹۰)

خداوند متعال در قرآن کریم، به پیامبر خود می فرماید: "بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیینی پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)، آیین ابراهیم (ع)، که از آیین های خرافی روی برگرداند و از مشرکان نبود". (قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملّة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین، انعام، ۱۶۱)

همچنین می فرماید: "و به من دستور داده شده که روی خود را به آیینی متوجه ساز که از هرگونه شرک خالی است و از مشرکان مباش". (و ان اقم وجهک للّٰدین حنیفاً و لا تکن من المشرکین، یونس، ۱۰۵)

بنابراین از نظر قرآن، شرک، نقطه مقابل دین حنیف است و برای شناخت شرک باید دین حنیف را شناخت، از جهت: "تعرف الاشیاء باضدادها"؛ یعنی، اشیا به واسطه ضدشان شناخته می شوند. در یک جمله، می توان گفت که شرک، ضد توحید است و همان طور که توحید دارای اقسامی است،

اقسام شرک

شرک نیز دارای اقسامی است.

شرک همانند توحید ابتدا به دو بعد تقسیم می شود:

۱- شرک نظری ۲- شرک عملی (شرک در عبادت).

آن گاه شرک نظری به سه قسم «ذاتی»، «صفاتی» و «افعالی» تقسیم می شود،

که خود شرک افعالی اقسام متعددی دارد از قبیل شرک در خالقیت، ربوبیت، مالکیت و...

هر یک از مراتب و انواع شرک مترتب بر یکدیگر می باشد،

چنان که اگر کسی گرفتار شرک در ربوبیت باشد قهراً دچار شرک در عبودیت و شرک در عبادت (شرک عملی) خواهد بود،

همچنین مراتب و انواع دیگر شرک که بیان آن ها از عهده این مرکز خارج است. (التحقیق فی کلمات القرآن کریم، مصطفوی، ماده «شرک»)

شرک در اسباب!

یکی از اقسام شرک خفی شرک در اسباب است. همان طور که اغلب مردم چشم امید و خوف به اسباب خلق دارند و این شرک خفی است. مراد از شرک به اسباب آن است که اثر اسباب را مثلاً خورشید را که موثر در رشد اشیاء و گیاهان و حیوانات است به تنهایی و اثر آن را از آن خود خورشید بدانند بدون توجه به موثر حقیقی یعنی پروردگار متعال. این چنین نگرشی حاوی شرکی خفی است. اما اگر اثر را از موثر حقیقی حکیم یعنی خداوند متعال بداند و خورشید را وسیله ی افاضه ی فیض حق، در این صورت ابداً شرک نیست بلکه خود نوعی عبادت است زیرا توجه به آیات الهی به شمار می رود!

مثلاً دکتر وسیله است! از دیگر موارد شرکت خفی که عموماً برای مردم اتفاق می افتد درمان حقیقی را از دارو و دکتر و پزشک می طلبند در حالی که موثر حقیقی و شفای اصلی از اوست و دارو و درمان خلق وسیله است. بدین ترتیب تمسک به غیر خدا در هر امری خود شرکی خفی است اما بدین شرط که خدا را در آن تمسک و توسل نبینند، اما اگر اثر حقیقی را از خداوند متعال بدانند و اسباب و وسایل را در سایر مخلوقات خود، توحید و عبادت است زیرا توجه به آیات الهی نموده است.

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

چرا ظلم عظیم؟

چه ظلمی از این عظیم تر، که موجودی بی ارزش و پست، شریک و همتای خداوند رحمان قرار گیرد. و چه ظلمی از این بالاتر، که انسان ارزش و شخصیت وجودی خویش را، تا سرحدّ پرستش یک قطعه سنگ و چوب، پایین آورد. و نیز ظلمی که در اثر شرک، اجتماع را گرفتار تفرقه و جدایی و فساد اخلاقی می کند. براستی چه ظلمی از این عظیمتر؟

رسول اکرم (ص) درباره عاقبت مشرکان می فرماید: "خداوند در قیامت اعمال همه بندگان را محاسبه می کند، مگر کسی که به خداوند شرک آورد ؛ که در آن صورت، بدون حساب داخل در آتش می گردد."

انواع شرک

یکی از اقسام شرک ، شرک در شرک در الوهیت است : اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که به طور مستقل دارای تمام صفات جمال و کمال است. چنین اعتقادی موجب کفر می شود ، به همین جهت خداوند در قرآن کریم می فرماید: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ " کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلماً کافر شده‌اند بگو اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می‌آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست". یکی از اقسام شرک، شرک در خالقیت است که انسان دو مبدأ مستقل برای عالم قائل شود، به طوری که خلق و تصرف در شئون عالم به دست شان است. همان گونه که زرتشتی ها قائل به دو مبدأ خیر (یزدان) و شر (اهرمین) بودند.

یکی از اقسام شرک، شرک در ربوبیت است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب (پروردگاران) متعددی است و خداوند رب الارباب است. به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از ارباب متفرق، به طور مستقل تفویض شده است. همان گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم (ع) به این نوع شرک مبتلا بودند و گروهی ستارگان را مدبر عالم می دانستند و گروه دیگر ماه را و گروهی خورشید را. یکی از اقسام شرک، شرک در عبادت است که اغلب مردم در زمان پیامبر (ص) و همچنین در حال حاضر مبتلا به آن بوده و هستند. برای آشنائی بهتر آن با استفاده از قرآن ببینیم که خداوند به چه دلیلی عقاید مردم مکه و یهود و نصارا را شرک دانسته و به آنان مشرک خطاب فرموده است.

ابتدا باید بدانیم که مشرکین مکه همه توحید در ذات و افعال خدا را قبول داشته اند در سوره عنکبوت آیات ۶۱ و ۶۳ میفرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ - وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ «و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده و خورشید و ماه را که مسخر نموده؟ البته خواهند گفت الله پس به کجا سر گردانند.» «و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد که زمین را پس از موات (مرده) بودنش احیا کند؟ البته خواهند گفت: خدا؛ بگو الحمد لله بلکه بیشترشان بی خردند.»

یا در سوره زخرف آیه ۸۷ میفرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» «و اگر از ایشان سؤال کنی چه کسی ایشان را خلق کرده البته می گویند: خدا؛ پس به کجا برده می شوند.»

در سوره زمر آیه ۳ میفرماید: أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ «آگاه باش دین خالص فقط برای خداست و آنان که اولیائی غیر از خدا گرفته اند بعنوان این که عبادتشان نمی کنیم مگر برای آنکه ما را بسوی خدا نزدیک کنند محققاً خدا بین ایشان در آنچه اختلاف می کنند حکم می کند. محققاً خدا هدایت نمی کند کسی را که دروغگوی نا سپاس است.»

پس ملاحظه فرمودید که خداوند کسانی که غیر خدا را اولیا می گرفتند و استمداد و یاری می خواستند تحت عنوان این که آنان ما را به خدا نزدیک می کنند دروغگو خطاب فرموده که خدا هدایتشان نمی کند.

خداوند خواندن را عبادت دانسته و در سوره غافر آیه ۶۰ میفرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم محققاً کسانی که از بندگی و عبادت من تکبر ورزند به زودی به حال خواری داخل دوزخ گردند.» پس خواندن غیر خدا عبادت غیر خدا و شرک است.

خداوند در سوره شعرا آیه ۲۱۳ می فرماید: فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ «نخوانید با خدا الله (مرکز توجه) دیگری را که از عذاب شدگان خواهی شد»

و در سوره جن میفرماید: وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا. «به یقین مساجد مخصوص خداست پس نخوانید با خدا احدی را»

و نیز توجه بفرمایید به آیه ی ۱۵۰ سوره ی مبارکه ی انعام: «قُلْ هَلْ مَسَّ شُهَدَاءُكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ. بگو گواهان خود را که گواهی می دهند به اینکه خدا اینها را حرام کرده بیاورید پس اگر هم شهادت دادند تو با آنان شهادت مده و هوسهای کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند و [معبودان دروغین را] با پروردگارشان همتا قرار می دهند پیروی مکن»

دعوت قرآن برای پرهیز از شرک

آری فقط بگو: قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا «بگو همانا فقط پروردگارم را می خوانم و احدی را شریک او نمی کنم»

عزیزان لطفاً به آیات زیر و معانی آن خوب دقت کنید:

در سوره مائده آیه ۱۰۹ میفرماید: يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ «روزی که تمام انبیا را جمع کنیم و از آنان سوال شود چه قدر شما را اجابت کردند گویند ما اطلاعی نداریم فقط تویی که عالم به همه چیزی»

سوره احقاف آیات ۵ و ۶: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ - وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ. «وکیست گمراهتر از

آن که غیر خدا را می خواند کسی را که اجابت نمی کند او را تا قیامت و آنان از دعا و خواندن ایشان غافلند. و چون مردم محشور شوند دشمنان ایشان گردند و به عبادت ایشان کافرنند.»
و همچنین سوره یونس آیات ۲۸ و ۲۹ میفرماید: وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ - فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ. «و روزی که همه ایشان را محشور سازیم سپس به کسانی که مشرک شدند می گوئیم شما و شریکانی که قائل شدید برجای خود باشید پس میان ایشان جدایی می افکنیم و شریکان ایشان گویند شما ما را نمی پرستیدید. خداوند بین ما و شما برای شهادت کافی است برآستی که ما از عبادت شما غافل بودیم»

سوره فاطر آیات ۱۳ و ۱۴ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ - إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ وَلَا يَنْتِظُكُمْ مِثْلُ خَيْرٍ. «و آنان را که غیر از خدا می خوانید مالک پوست هسته خرمائی نیستند. اگر بخوانید شان دعای شما را نشنوند و اگر بشنوند جوابتان ندهند و روز رستاخیز شرک شما را انکار کنند و کسی مانند خدای آگاه تو را خبر ندهد»

و بالاخره به مثال قرآن گوش کنید در سوره حج آیات ۷۳ و ۷۴ که میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَلَا تُغْنِي عَنْكُمْ دُعَاؤُكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْ يَخْلَقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ - مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «ای مردم مثلی زده شد به آن گوش دهید محققاً کسانی را که می خوانید غیر از خدا و پایین تر از او هرگز مگسی را خلق نکنند و اگر چه برای آن اجتماع کنند و اگر مگس چیزی از ایشان برباید از او نتوانند پس گیرند طالب و مطلوب (خواننده و خوانده شده) هر دو عاجزند. - قدر خدا را آنچه سزاوار عظمت اوست نشناختند زیرا خدا توانای عزیز است»

بعضی از مردم در توجیه این اعمال خود می گویند که ما آن ها را شفیع در پیش خدا می دانیم و این کارها عبادت نیست! قرآن کریم پاسخ این سخنان باطل را فرموده سوره یونس آیه ۱۸ میفرماید: وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ «اینان غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه ضرر می رساند و نه سودی عایدشان می کنند و می گویند اینها شفیعان ما نزد الله هستند! بگو آیا خدا را از وجود چیزهایی با خبر می سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد! خداوند منزّه است از آن چیزهایی که مشرکان شریک او قرار میدهند»

و در سوره زمر آیات ۴۳ تا ۴۶ می فرماید: أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ - قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ

أَشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ - قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ «آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته‌اند بگو آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نیندیشند - بگو شفاعت‌یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید - و چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزعج می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می‌کنند - بگو بار الهای پدیدآورنده آسمانها و زمین [ای] دانای نهان و آشکار تو خود در میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی»

بینید خداوند به ما بندگان در سوره ی مبارکه ی بقره آیه ۱۸۶ فرموده: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ «و هرگاه بندگان من از تو در باره من بپرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند.»

و بعضی هم دوست داشتن و محبت زیاد به انبیا و اولیا را سبب این کارها می‌دانند ولی خداوند افراط در این کار را شرک می‌داند و در سوره بقره آیه ۱۶۵ می‌فرماید: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَزُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ. «و بعضی از مردم کسانی از غیر خدا را مانند خدا می‌گیرند! و آنان را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا! و مؤمنین خدا را بیش از هر چیز دوست می‌دارند و اگر چه ستمگران هنگام دیدن عذاب می‌بینند که حقاً قدرت و توانائی مخصوص خداست و حقاً عذاب خدا سخت است»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ليس بين العبد و الشُّرك إِلَّا ترك الصلاة فإذا تركها فقد أشرك؛ میان بنده و شرک جز ترک نماز فاصله نیست و چون نماز را ترک کند، مشرک است. «نهج الفصاحه». امام صادق (ع) من اطاع رجلا في معصية، فقد عبده (اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب شرک، ح ۴)؛ هر کس دیگری را در معصیتی اطاعت کند، او را عبادت کرده است. من اصغى الى ناطق، فقد عبده، فان كان الناطق عن الله، فقد عبد الله و ان كان الناطق عن ابليس، فقد عبد ابليس (سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۱۵)؛ هر کس به سخن گوینده ای گوش فرا دهد، او را عبادت کرده است. اگر آن گوینده از خدا سخن بگوید، وی عبادت خدا کرده و اگر از شیطان سخن بگوید، وی عبادت شیطان کرده است. قال الامام على عليه السلام: الظُّلُمُ الَّذِي لَا يُعْفَرُ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ». آن ستمی که بخشوده نمی‌شود، شرک آوردن به خداست. خدای متعال فرموده است: خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد. «نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶»

پرهیز از اذیت و آزار دوستان آل محمد(ص)

أَوْ أَدَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءًا

یکی از وظایف دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله پرهیز از اذیت و آزار دوستان آل محمد صلی الله علیه وآله و نیت بد (سوء نیت) نسبت به آنها است

اذیت و آزار در لغت هم معنی هستند و در اصطلاح کیفری و عرف قضائی نیز مصادیق و معنای یکسان دارند، هر چند که برخی حقوق دانان معتقدند آزار شدید تر از اذیت است.

اذیت و آزار به رفتارها و اعمالی اطلاق می شود که موجب آسیب یا درد و رنج جسمی یا آسیب و آزردهی روحی، روانی گردد، بدون آنکه عرفاً و اصطلاحاً «ضرب و جرح» به شمار آیند. همچنین نباید از واژه «آسیب» به جای اذیت و آزار استفاده کرد، زیرا آسیب از نتایج اذیت و آزار است، و نه خود آن؛ در واقع آسیب، نقص و زیانی است که بر جسم و حیثیت (مواد ۶۲۱ و ۶۳۳ ق.م.ا) و یا بر روان اشخاص (ماده ۸۸ ق.آ.د.ک) وارد می آید که ممکن است یا از اذیت و آزار ناشی شود و یا در نتیجه اعمال و رفتارهای دیگر باشد.

آزار و اذیت، را می توان به عنوان نمونه رفتار تهاجمی یا اهانت آمیز دانست که توسط یک مشاهده گر عاقل فهمیده می شود و در جهت مخالفت با یک شخصی یا اشخاصی معین انجام می شود. معمولاً و نه همیشه این عمل برای تهدید و ترساندن هدف اولیه است و معمولاً هدف آن ناخوشایند کردن یک فرد در نظر فرد یا افراد دیگر و یا خراب کردن یک فرد یا دلسرد کردن یک فرد است.

تمسخر و آزار و اذیت آنست که یک نفر چندین مرتبه توسط یک یا چند نفر دیگر مورد اهانت قرار گیرد. این می تواند به صورت دادن القاب نامطلوب، به کاربردن الفاظ نژادپرستانه، همجنسگراهراسی یا در معرض تمسخر و مضحکه قرار دادن دیگری به شیوه های گوناگون باشد. یک فرد ممکن است در معرض تهدید، تعرض، اذیت و آزار یا خشونت و تهدید به خشونت قرار گیرد. تمسخر و آزار و اذیت ممکن است در همه گروه های گوناگون وجود داشته باشد و ممکن است در مدرسه، در محل کار یا در باشگاه ورزشی رخ دهد. مهم است این نکته را که درک کرد که کسی که احساس می کند مورد تمسخر و آزار و اذیت قرار دارد حق دارد جدی گرفته شود.

تمسخر و آزار و اذیت ممکن است الکترونیکی در اینترنت و یا از طریق تلفن همراه صورت می گیرد. ممکن است کسی ایمیل یا ایمیل تصویری تهدید آمیز برای دیگری بفرستد، پیامک یا پیامک تصویری تهدید آمیز برای دیگری بفرستد، کسی را تهدید و آزار و اذیت کند، تصاویر تهدید آمیز بفرستد، از طریق ایمیل یا در بخش اظهارنظرهای وبلاگ ها، کانون های گپ، صفحه های اینترنت و یا در صفحه هائی که خود را در آنها معرفی می کنند مانند فیسبوک شایعه پراکنی کند.

یکی از صفات زشت آزار و اذیت کردن است در بعد شناسائی علل و عوامل این رذیله اخلاقی باید گفت در مواردی دشمنی و حسادت و در برخی موارد خشم و بد خلقی و برتری جوئی موجب پیدایش روحیه ایذاء و تحقیر می گردد .

تردید نیست که اذیت کردن دیگران کار بسیار زشتی است و در صورت تکرار موجب هلاکت آدمی می گردد . ضمناً باید به این نکته توجه داشته باشیم که در دین مبین اسلام اساساً به کسی مسلمان گفته می شود که همه مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً (سوره الاحزاب ۳۳ : آیات ۵۷ تا ۵۸) آنها که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد ، و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است . و آنها که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند متحمل بهتان و گناه آشکاری شده اند.

همه می دانیم که خدای تعالی منزّه است از اینکه کسی او را بیازارد ، و یا هر چیزی که بویی از نقص و خواری داشته باشد به ساحت او راه یابد ، پس اگر در آیه مورد بحث می بینیم که خدا را در اذیت شدن با رسولش شریک کرده می فهمیم که خواسته است از رسول خود احترام کرده باشد ، و نیز اشاره کند به اینکه هر کس قصد سویی نسبت به رسول کند ، در حقیقت نسبت به خدا هم کرده ، چون رسول بدان جهت که رسول است ، هدفی جز خدا ندارد ، پس هر کس او را قصد کند ، چه به خیر و چه به سوء ، خدا را قصد کرده است .

در آیه مورد بحث افرادی که در صدد بر می آیند که رسول خدا (ص) را اذیت کنند ، به لعنت در دنیا و آخرت وعده داده شده اند ، و « لعنت » به معنای دور کردن از رحمت است ، و چون رحمت مخصوص به مؤمنین ، عبارت است از هدایت به سوی عقاید حق ، و ایمان حقیقی و بدنبال آن عمل صالح ، در نتیجه دوری از رحمت در دنیا ، به معنای محرومیت او از این هدایت است ، و این محروم ساختن جنبه کیفر دارد ، و در نتیجه همان طبع قلبی است که در آیه لَعَنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً (مائده ۱۳) و آیه وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً (نساء ۴۶) و آیه أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ، فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ سوره (محمد ۲۳) به آن اشاره نموده ، و آیه شریفه مورد بحث با این آیات منطبق است . این معنای لعنت در دنیا ، و اما لعنت در آخرت به معنای دور کردن از رحمت قرب است ، که باز در جای دیگر فرموده : كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (مطففین ۱۵).

در آیه مورد بحث بعد از لعنت آزار کنندگان رسول خدا (ص) در دنیا و آخرت این تهدید را کرده که برای آنان و برای آخرتشان عذابی خوار کننده تهیه کرده است . و اگر عذابشان را به وصف خوار

کننده توصیف کرده ، بدان جهت است که تلافی استکبار آنان باشد ، چون اینان در دنیا ، خدا و رسول را اهانت می کردند ، در مقابل این رفتارشان عذابشان خوار کننده خواهد بود.

وجه اینکه آزار مؤمنین را « بهتان » و « اثم مبین » خواند
وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا در این آیه ایذاء مؤمنین و مؤمنات را در گناه بودن ، مقید کرده به قید « بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا » بدون اینکه تقصیری کرده باشند « و این برای آن است که شامل صورت قصاص و حد شرعی ، و تعزیر نشود ، چون ایذاء مؤمنین و مؤمنات ، در این چند صورت گناه نیست ، زیرا خود شارع اجازه داده ، تا مظلوم از ظالم خود قصاص بگیرد ، و به حاکم شرع اجازه داده تا بعضی از گنهکاران را حد بزند ، و بعضی دیگر را تنبیه کند.

و اما در غیر این چند صورت خدای تعالی آزار مؤمنین و مؤمنات را احتمال (و زیر بار و بال رفتن) بهتان و اثم مبین خوانده . و بهتان عبارت است از دروغ بستن به کسی در پیش روی خود او ، و اگر ایذاء مؤمنین را بهتان خوانده ، وجهش این است که آزار دهنده مؤمنین حتما پیش خودش علتی برای این کار درست کرده ، علتی که از نظر او جرم است ، مثلاً پیش خودش گفته : فلانی چرا چنین گفت ؟ و چرا چنین کرد ؟ گفته و کرده او را جرم حساب می کند ، در حالی که در واقع جرمی نیست ، و این همان دروغ بستن ، و نسبت جرم به بی گناهی دادن است ، و گفتیم که این طور نسبت دادن بهتان است .

و اگر آن را اثم مبین خواند ، بدین جهت است که گناه بودن افتراء و بهتان ، از چیزهایی است که عقل انسان آن را درک می کند ، و احتیاجی ندارد به اینکه از ناحیه شرع نهدی در مورد آن صادر شود. (ترجمه تفسیر بیان السعادة ج ۱۱ ص ۴۹۹) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا این جمله جواب سؤال مقدّر و تعلیل این قول خدا : ما کان لکم أن تؤذون رسول الله می باشد.

و عِلَّتِ اینکه فرمود : يُؤْذُونَ اللَّهَ با اینکه مقصود آزار رساندن به رسول صلی الله علیه و آله است این است که اشاره به این باشد که آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله آزار به خدای تعالی است .

و نیز کنایه از کسی است که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را اذیت کرده باشد.
چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است ، فرمود : هر کس در حیات من او را اذیت کند مانند کسی است که بعد از مرگ من او را اذیت کند ، هر کس او را بعد از مرگ من اذیت کند مانند کسی است که در حیات من او را اذیت کرده باشد ، هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آن قول خدای تعالی است : إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ درباره‌ی علی علیه السلام است

رسول خدا در حالیکه ریشش را گرفته بود ، فرمود : هر کس به تار مویی از تو آزار برساند به من آزار رسانده است و هر کس به من آزار برساند به خدا آزار رسانده است و هر کس به خدا آزار برساند لعنت خدا بر او باد .

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا كَسَانِي كِه مرد و زن مؤمن را اذیت کند بدون اینکه آنان گناهی کرده باشند که بدان وسیله مستحق آزار و اذیت باشند.

فَقَدْ اخْتَمَلُوا بُهْتَانًا اَيْنَانِ مَتَحَمَّلْ كَذِبْ و دروغ شده اند ، یعنی اذیت و آزار مؤمنین به این است که به آنان چیزی نسبت بدهی که آن را انجام نداده و در آنان موجود نباشد ، یا مقصود این است که ایدای مؤمن چیزی جز امر باطل نیست و هر باطلی دروغ و بهتان است .

وَ اِنَّمَا مُبِينًا نَزُولِ اَيْنِ آیه در مورد ایدای علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام منافات با عمومیت و شمول آن نسبت به جمیع مؤمنین و مؤمنات ندارد.

صاحب تفسیر بیضاوی درباره این آیه گفته است : این آیه درباره منافقین نازل شده که علی علیه السلام را اذیت می کردند و سر مطلب این است که مؤمن از جهت ایمانش جز ولی امرش نیست ، ایدای او از جهت ایمانش جز ایدای ولی امر او نیست ، ایدای ولی امر او مقرون به ایدای محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است ، آن ایدای خدای تعالی است .

ایذاء و اهانت و تحقیر از علم اخلاق اسلامی ج ۳ ص ۲۸۶ - شکی نیست که این صفات ناپسندیده غالباً مترتب بر عداوت و حسد است ، اگر چه بعضی از مصادیق و افراد آن گاهی اوقات صرفاً ناشی از طمع یا حرص است و این از پستی قوه شهویه می باشد ، یا تنها از غضب و بد خوئی و کبر سرچشمه می گیرد ، هر چند کینه و حسدی در میان نباشد. و به هر حال ، بی شک و شبهه ایذاء و تحقیر مؤمن شرعاً حرام و موجب هلاک ابدی است . خدای سبحان می فرماید : وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ اخْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُبِينًا کسانی که مردان و زنان با ایمان را برای عملی که نکرده اند بیازارند دروغی بزرگ و بزهی هویدا بر گردن خویش دارند (احزاب ۵۸)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : (هر که مؤمنی را بیازارد مرا رنجانده و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانده ، و هر که خدا را برنجاند در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون است). و در خبری دیگر آمده : (لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد). و فرمود : المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه . مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش ایمن باشند.

و فرمود : لا یحلّ للمسلم أن یشیر إلی أخیه بنظرة تؤذیه . روا نیست که مسلمانی با نگاهی آزار دهنده به برادر مسلمان خود اشاره نماید.

و فرمود : (آیا به شما خبر دهم که مؤمن کیست ؟ کسی که مؤمنان وی را بر جان و مال خویش امین بدانند. می خواهید به شما بگویم که مسلمان کیست ؟ کسی که مسلمان از دست و زبان او

ایمن باشند. برای مؤمن حرام است که بر مؤمن ظلم یا خواری یا غیبت روا دارد یا او را رد و طرد کند).

امام صادق علیه السلام فرمود: قال الله عز وجل: ليأذن بحرب مني من أدى عبادي المومن خدای عز و جل می فرماید: آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد به من اعلان جنگ می دهد. و فرمود: اذ كان يوم القيامة نادى مناد: أين المؤذون لاوليائي؟ فيقوم قوم ليس على وجوههم لحم، فيقال: هؤلاء الذين آذوا المؤمنين، ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم في دينهم. ثم يؤمر بهم إلى جهنم. چون قیامت شود، منادی ندا کند: کجایند آزار کنندگان دوستان من؟ پس عده ای که صورتشان گوشت ندارد برخیزند، و گفته شود: این هاینده آن کسانی که مؤمنان را آزرده اند، و با آنان دشمنی کردند و عناد ورزیدند و با آنها درباره دینشان درشتی نمودند، سپس فرمان رسد که آنان را به دوزخ برند.

و فرمود: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قال الله تبارك وتعالى: من أهان لي وليا فقد أَرُصد لمحاربتي. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: خدای تبارك و تعالی می فرماید: هر که به یکی از دوستان من اهانت کند، کمر محاربه با من بسته است.

و فرمود: (خدای تبارك و تعالی می فرماید: هر که دوستی از من را مورد اهانت قرار دهد به جنگ با من کمین کرده، و من به یاری دوستانم شتاب می کنم).

و فرمود: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قال الله عز وجل: قد نابذني من اذل عبادي المؤمن. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: خدای عز و جل می فرماید: آن کس که بنده مؤمن مرا خوار کند با من به جنگ برخاسته.

و فرمود: من حقر مؤمنا مسكينا أو غير مسكين، لم يزل الله عز وجل حاقرا له ماقتا، حتى يرجع عن محقرته إياه. هر که مؤمنی را چه مستمند باشد یا غیر مستمند خوار شمارد، خدای عز و جل همواره او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن وی باز گردد. و در این معنی اخبار بسیار دیگری نیز هست.

و هر که نسبت میان علت و معلول و ارتباط خاصی را که میان خالق و مخلوق است بشناسد، می داند که ایذاء و اهانت بندگان در حقیقت به ایذاء و اهانت خداوند برمی گردد، و همین امر در مذمت آن کافی است. پس بر هر عاقلی واجب است که پیوسته متذکر بدی و مذموم بودن ایذاء و تحقیر مسلمین و خوبی و پسندیده بودن ضد آن باشد، و آنچه را که در رفع آزار و اذیت آنان و گرامی داشتن ایشان رسیده است - چنانکه خواهد آمد - به خاطر داشته باشد، و خود را از ارتکاب ایذاء و تحقیر آنها باز دارد تا موجب رسوائی در دنیا و عذاب آخرت نگردد.

قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ أَتَدْرِي مَنْ الْمُسْلِمُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ. (الكافي ج ۲ ص ۲۳۳) پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید: مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند

اولین نتیجه ای که از این روایت استنباط می شود این است که اگر کسی به نوعی موجب اذیت و آزار دیگران گردد مسلمان نخواهد بود.

پیامبر بزرگوار در فرازی دیگر از سخنان خود می فرماید: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مُلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ وَفِي خَيْرِ خَيْرٍ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَمَلَايِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. (مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۹۹) هر که مومنی را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند همانا خداوند را اذیت کرده و هر که خداوند را اذیت کند او در تورات و انجیل و زبور و قرآن از رحمت خدا دور است. و در روایت دیگر است که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ. (الكافي ج ۲ ص ۳۵۰) امام جعفر صادق (ع): خداوند متعال فرموده است: هر که بنده مومن مرا اذیت کند همانا خود را به جنگ با من آماده ساخته است.

خداوند در این روایت بنده مومن را به خود نسبت داده و این نشانه شرافت و تکامل انسان مومن است که خداوند او را به خود نسبت داده. و از این انتساب این نکته نیز استنباط می شود که هر گونه بی احترامی و اذیت و آزار مومن در حقیقت نوعی اذیت خداوند متعال است

لذا پیامبر بزرگوار از خداوند چنین نقل می کنند اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَابَذَنِي مَنْ أَدَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ. (الكافي ج ۲ ص ۳۵۱) هر که بنده مومن مرا ذلیل و خوار سازد همانا با من به دشمنی و مخالفت برخاسته است.

ناگفته نماند که اذیت و آزار دیگران به هر شکل و نوعی که باشد حرام است خواه با گفتار صورت گیرد خواه با رفتار

لذا پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَجِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَشِيرَ إِلَى أَخِيهِ بِنَظَرَةٍ تُؤْذِيهِ. (مجموعه ورام ج ۱ ص ۹۸) مومن حق ندارد طوری به برادر مومن خود نگاه کند که موجب رنجش و اذیت او بشود.

پس دین مبین اسلام به مسلمانان اجازه نمی دهد حتی بوسیله نگاه کردن نیز موجب عدم رضایت و آزردهی خاطر دیگران فراهم آورند.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الصُّدُودُ لِأُولِيائِي فَيَقُومُ قَوْمٌ لَيْسَ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَحْمٌ فَيَقَالُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آذَوْا الْمُؤْمِنِينَ وَنَصَبُوا لَهُمْ وَعَانَدُوهُمْ وَعَنَفَوْهُمْ فِي دِينِهِمْ ثُمَّ يُؤْمَرُ

بِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ . (الكافی ج ۲ ص ۳۵۱) امام صادق (علیه السلام) : چون روز قیامت شود منادی ندا کند کجایند رو گردانان از دوستان من پس گروهی که صورت آنان گوشت ندارد برخیزند پس گفته شود اینانند کسانی که مومنین را اذیت می کردند و با آنان دشمنی می کردند و عناد ورزیدند و آنها را در دینشان با درشتی سرزنش کردند پس فرمان داده شود آنان را به دوزخ برند .

امام صادق علیه السلام می خوانیم خداوند عز و جل می فرماید : لِيَأْذَنَ بِحَرْبِ مَنْئِي مِنْ آذَا عَبْدِي الْمُؤْمِنِ ! (کافی ج ۲ ص ۳۵۰) آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من می دهد !
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از جدش پیامبر نقل کرده است : من بهت مؤمنا او مؤمنة او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله تعالى يوم القيامة على تل من نار حتى يخرج مما قاله فيه . کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند یا در باره او سخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده آنچه گفته برآید !

امام صادق علیه السلام فرمود : قال الله عز وجل : لِيَأْذَنَ بِحَرْبِ مَنْئِي مِنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ . خدای عز و جل می فرماید : آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد به من اعلان جنگ می دهد ، و فرمود : اذا كان يوم القيامة نادى مناد : أين المؤذون لاوليائي ؟ فيقوم قوم ليس على وجوههم لحم ، فيقال : هؤلاء الذين آذوا المؤمنين ، ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم في دينهم . ثم يؤمر بهم إلى جهنم . چون قیامت شود ، منادی ندا کند : کجایند آزار کنندگان دوستان من ؟ پس عده ای که صورتشان گوشت ندارد برخیزند ، و گفته شود : این هایند آن کسانی که مؤمنان را آزرده ، و با آنان دشمنی کردند و عناد ورزیدند و با آنها درباره دینشان درشتی نمودند ، سپس فرمان رسد که آنان را به دوزخ برند .

و فرمود : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله تبارك و تعالى : من أهان لى وليا فقد أَرَصَدَ لمحاربة . خدای تبارك و تعالى می فرماید : هر که به یکی از دوستان من اهانت کند ، کمر محاربه با من بسته است . و فرمود : خدای تبارك و تعالى می فرماید : هر که دوستی از من را مورد اهانت قرار دهد به جنگ با من کمین کرده ، و من به یاری دوستانم شتاب می کنم .

و فرمود : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله عز وجل : قد نابذنى من اذلّ عبدى المؤمن . رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود : خدای عز و جل می فرماید : آن کس که بنده مؤمن مرا خوار کند با من به جنگ برخاسته . و فرمود : من حقر مؤمنا مسكينا أو غير مسكين ، لم يزل الله عز وجل حاقرا له ماقتا ، حتى يرجع عن محقرته إياه . هر که مؤمنی را چه مستمند باشد یا غیر مستمند خوار شمارد ، خدای عز و جل همواره او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن وی باز گردد .

مردم آزاری در قرآن و روایات

در قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم السلام این ردیله اخلاقی مورد توجه قرار گرفته و به ریشه‌یابی آن پرداخته شده است.

آزار دیگران در قرآن

مفهوم اذیت و آزار در قرآن در بیشتر موارد به معنای آزرده کردن و رنجاندن و در قالب‌های مختلفی مثل عیب جویی، تمسخر، استهزا (مثل شوخی‌های زننده)، تهمت، تجسس، غیبت، دادن القاب زشت و... وارد شده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (سوره: الاحزاب آیه ۵۸) و آنهایی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی‌آنکه جرمی مرتکب شده باشند می‌آزارند حقا که متحمل بهتان و گناهی آشکار شده‌اند (زیرا لازمه آزار، نسبت جرم به آنهاست و آن خود بهتان است).

غیبت در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات به مفهوم استهزاء و مسخره کردن نیز آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمٍ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند

تحقیر در آیه ۱۸ لقمان «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ؛ با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان» به شکل آزارهای روانی است و شکنجه و آزار جسمی در آیاتی مانند ۴۹ سوره بقره «يُسْؤُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ؛ همواره شما را به بدترین صورت آزار می‌دادند» یاد شده است. (منبع: گناه شناسی)

مذمت مردم آزاری در احادیث

۱ - مردم آزاری نشانه شرارت و پستی

حضرت علی علیه السلام در ضمن فرمایشاتی آزار دادن دیگران را از عادات افراد شرور، پست و جاهل می‌داند: «عَادَةُ الْأَشْرَارِ أَذِيَةُ الرَّفَاقِ» (عبد الواحد، آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ دوم، ص ۲۵۸) عادت بدان، آزار کردن رفیقان است. «عَادَةُ اللَّئَامِ

وَالْأَعْمَارِ أَذِيَّةُ الْكَرَامِ وَالْأَخْزَارِ» (عبد الواحد، آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ دوم، ص ۴۶۵) عادت لثیمان و جاهلان آزار کردن کریمان و آزادگان است. مراد از «لثیمان» مردم دنی و پست مرتبه است، و مراد از «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه.

۲- مردم آزار دور از مروت و انسانیت

حضرت علی علیه السلام میفرماید: «يَسْتَدِلُّ عَلَى الْمُرُوءَةِ بِكَثْرَةِ الْحَيَاءِ وَ بِذُلِّ النَّدَى وَ كَفِّ الْأَذَى» (عبد الواحد، آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ دوم، ص ۲۵۸) برای مروّت و آدمیت به بسیاری شرم و حیا و بذل احسان و عطا و بازداشتن آزار و ایذاء استدلال شده است. چنانکه از روایت استفاده میشود آزار دادن دیگران، به دور از جوانمردی و انسانیت میباشد.

۳- مردم آزاری نشانه خائن بودن

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد میفرماید: «عَلَامَةُ الْخَائِنِ فَأَرْبَعَةٌ عِصْيَانُ الرَّحْمَنِ وَ أَذَى الْجِيرَانِ وَ بُغْضُ الْأَقْرَانِ وَ الْقُرْبُ إِلَى الطُّغْيَانِ» (تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات آل علی (ع)، ۱۳۸۳، نوبت سوم، ص ۲۵۸) نشان خائن چهار چیز است: سربیزی از دستور خداوند رحمان، آزار همسایگان، نفرت از یاران و تمایل به بیدادگری و ستم.

۴- مردم آزاری بدترین بدیها

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَ الضَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ» ((تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات آل علی (ع)، ۱۳۸۳، نوبت سوم، ص ۵۶) دو خصلت ناپسند است که بدتر از آنها نیست: شرک به خدا و آزار بندگان خدا.

پاداش تحمّل آزار دیگران

۱- محشور شدن با ائمه پاداش تحمّل و صبر در برابر آزار

حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید: «أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ انْتَهَزَ أَمْرَنَا وَ صَبَرَ عَلَى مَا يَرَى مِنَ الْأَذَى وَ الْخَوْفِ هُوَ غَدَاً فِي زُمْرَتِنَا» (کلینی محمد بن یعقوب؛ فروع الکافی، علی اکبر غفاری، بیروت، ج ۸، ص ۳۷) آیا ندانسته ای که هر که چشم براه دولت ما باشد و بر آزار و ترسی که می بیند شکیبائی ورزد فردای قیامت در زمره ما محشور گردد.

البته منظور از آزار در این حدیث، آزاری است که در راه امام زمان عجل الله تعالی فرجه، به شخص میرسد.

۲- تحمّل همسایه نشانه خوش همسایگی

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَلَكِنَّ حُسْنَ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى» (کلینی محمد بن یعقوب؛ فروع الکافی، علی اکبر غفاری، بیروت، ج ۲، ص ۶۶۷) خوش همسایگی تنها باین نیست که از آزار همسایه خودداری کنی بلکه بر آزار او نیز شکیبائی کنی.

۳- تحمّل و صبر در برابر آزار اظهار واقعیت پرهیزگاری

حضرت علی علیه السلام میفرماید: «مَنْ صَبَرَ عَلَى مُرِّ الْأَذَى أَبَانَ عَنْ صِدْقِ التَّقْوَى» (عبد الواحد، آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ دوم ص ۲۸۵) هر کسی که بر آزار تلخ و مکروه صبر کند واقعیت پرهیزگاری را ظاهر میکند. البته مراد، صبر بر آزارها و مکروهاتی است که از جانب خداوند متعال میباشد مثل بیماریها و فوت فرزند و مانند آن و جزع و فرع نکردن در آنها یا صبر کردن بر آزارهایی که از مردم به انسان می-رسد و انتقام نگرفتن از آنها.

۴- تحمّل و صبر در برابر آزار یکی از درهای خوبی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: «يَا عَلَى ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ سَخَاءُ النَّفْسِ وَ طِيبُ الْكَلَامِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى» (تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات آل علی (ع)، ۱۳۸۳، ص ۱۴) ای علی: سه چیز از درهای خیر است: بخشش دل، و خوش زبانی، و تحمّل در برابر آزار. (منبع: گناه شناسی)

اسباب و عوامل آزار رسانی

اختلاف عقاید

از جمله عواملی که قرآن برای آزاررسانی بیان می کند ریشه های عقیدتی است. اختلاف عقاید موجب می شود که فرد و یا جامعه ای نسبت به دیگری موضع خصمانه بگیرد و به صورت آزاررسانی آن را بروز دهد. قرآن با گزارش کاملی از وضعیت پیامبران و رفتارهای مخالفان و دشمنان ایشان بیان می دارد که علت و ریشه اصلی همه اذیت و آزارهای مخالفان پیامبران، اختلاف عقیده بوده است. به عنوان مثال در آیه ۸ سوره بروج می فرماید: «وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

ستیز عقیدتی کافران و مشرکان آنان را وامی داشت تا به آزاررسانی به پیامبران بپردازند.

محبت به دنیا

از دیگر ریشه های آزاررسانی از دیدگاه قرآن، محبت به دنیا است؛ زیرا از نظر قرآن محبت به دنیا ریشه و عامل همه خطاهاست در آیه ۲۱۲ سوره بقره می فرماید: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است، از این رو افراد باایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می کنند.

همچنین در آیه ۱۸۵ و ۱۸۶ سوره آل عمران می فرماید: «مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست.

«وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَنِ الَّذِينَ أُشْرِكُوا أُذَى كَثِيرًا» و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده (یهود) و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید.

ناشکیبایی و زیاده خواهی

ناشکیبایی و نوعی زیاده خواهی از عوامل دیگر آزاررسانی یاد می شود؛ چنان که قرآن در سوره بقره آیه ۶۱ این عامل را علت اصلی آزاررسانی بنی اسرائیل به حضرت موسی (ع) برمی شمارد. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ...». و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم!....»

حسادت

حسادت که خود یکی از رذائل اخلاقی است در بیان قرآنی، عاملی برای آزاررسانی و خودآزاری ذکر شده است. این مسئله را می توان در داستان هابیل و قابیل مشاهده کرد. به طوری که رنج بردن از نعمت هایی که در اختیار دیگران است موجب می شود تا زمینه خودآزاری و دیگر آزاری حتی در سطح قتل، در انسان رشد کند. قتل هابیل به دست برادرش (قابیل) و نیز به چاه انداختن یوسف از سوی برادران از این عامل حکایت می کند.

آثار آزار رسانی

بی گمان هر کاری واکنشی دارد و آثار آن در دنیا و آخرت و نیز در امور مادی و معنوی شخص بروز می کند.

در قرآن و روایات ائمه علیهم السلام نیز به مسئله دوری و پرهیز از آزار و اذیت توجه داده شده و حتی برای کسانی که در برابر آزار و اذیت دیگران تحمل می کنند آثاری را نام می برند. نشانه شرارت و پستی

حضرت علی علیه السلام در ضمن فرمایشاتی آزار دادن دیگران را از عادات افراد شرور، پست و جاهل می داند: «عَادَةُ الْأَشْرَارِ أَذِيَّةُ الرَّفَاقِ». (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۳۱) عادت بدان، آزار کردن رفیقان است. «عَادَةُ اللَّئَامِ وَ الْأَعْمَارِ أَذِيَّةُ الْكِرَامِ وَ الْأَخْرَارِ». (تصنیف غرر الحکم و درر

الکلم، ص ۴۶۵) عادت لئیمان و جاهلان آزار کردن کریمان و آزادگان است. مراد از «لئیمان» مردم دنی و پست مرتبه است، و مراد از «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه. دشمنی

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ كَفَّ أَذَاهُ لَمْ يَعَانِدْهُ أَحَدٌ» (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۵) هر کسی که بازدارد اذیت خود را از دیگران، دشمنی نمی‌کند با او کسی یعنی کسی که اذیت خود را بازدارد از همه مردم و آزار او به هیچ کسی نرسد هیچ کس با او دشمنی نمی‌کند بلکه مشهور است که اگر کسی با خود قرار بگذارد که اذیت او به هیچ کسی نرسد اذیت هیچ کسی هم به او نمی‌رسد. پس کسی که دیگران را اذیت می‌کند دشمنی آنها را برای خود می‌خرد. دوری از مروّت و انسانیت

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «يَسْتَدِلُّ عَلَى الْمَرْوَةِ بِكَثْرَةِ الْحَيَاءِ وَ بَذْلِ النَّدَى وَ كَفِّ الْأَذَى» (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۸) برای مروّت و آدمیت به بسیاری شرم و حیا و بذل احسان و عطا و بازداشتن آزار و ایذاء استدلال شده است. چنان‌که از روایت استفاده می‌شود آزار دادن دیگران، به دور از جوانمردی و انسانیت می‌باشد.

نشانه خیانت و خائن بودن

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد می‌فرمایند: «عَلَامَةُ الْخَائِنِ فَأَرْبَعَةٌ عِصْيَانُ الرَّحْمَنِ وَ أَدَى الْجِيزَانِ وَ بُغْضُ الْأَقْرَانِ وَ الْقُرْبُ إِلَى الطُّغْيَانِ» (تحف العقول عن آل الرسول، ص ۴۰) نشان خائن چهار چیز است: سرپیچی از دستور خداوند رحمان، آزار همسایگان، نفرت از یاران و تمایل به بیدادگری و ستم.

بدترین بدی‌ها

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَ الضَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ» (تحف العقول عن آل الرسول، ص ۵۶) دو خصلت ناپسند است که بدتر از آنها نیست: شرک به خدا و آزار بندگان خدا.

آثار تحمّل آزار دیگران

محشور شدن با ائمه علیهم السلام

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ انْتَهَرَ أَمْرَنَا وَ صَبَرَ عَلَى مَا يَزِي مِنَ الْأَذَى وَ الْخَوْفِ هُوَ غَدَاً فِي زُمْرَتِنَا» (فروع الکافی، ج ۸، ص ۳۷) آیا ندانسته‌ای که هر که چشم براه دولت ما باشد و بر آزار و ترسی که می‌بیند شکیبائی ورزد فردای قیامت در زمره ما محشور گردد.

البته منظور از آزار در این حدیث، آزاری است که در راه امام زمان عجل الله تعالی فرجه، به شخص می‌رسد.

همسایه خوب شدن

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَلَكِنَّ حُسْنَ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى» (فروع الکافی، ج ۲، ص ۶۶۷) خوش همسایگی تنها به این نیست که از آزار همسایه خودداری کنی بلکه بر آزار او نیز شکیبائی کنی.

راستی پرهیزگاری

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ صَبَرَ عَلَى مَرِّ الْأَذَى أَبَانَ عَنْ صِدْقِ التَّقْوَى» (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۵) هر کسی که بر آزار تلخ و مکروه صبر کند واقعیت پرهیزگاری را ظاهر می‌کند. البته مراد، صبر بر آزارها و مکروهاتی است که از جانب خداوند متعال می‌باشد مثل بیماری‌ها و فوت فرزند و مانند آن و جزع و فزع نکردن در آنها یا صبر کردن بر آزارهایی که از مردم به انسان می‌رسد و انتقام نگرفتن از آنها.

نشانه خوبی

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «مِنْ أَمَارَاتِ الْخَيْرِ الْكَفُّ عَنِ الْأَذَى» (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۵) از نشانه‌های خوبی شخص، خودداری از آزار کردن مردم است.

از درهای خوبی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «يَا عَلَى ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ سَخَاءُ النَّفْسِ وَ طِيبُ الْكَلَامِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى» ای علی: سه چیز از درهای خیر است: بخشش دل، و خوش زبانی، و تحمّل در برابر آزار. (تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۴)

از جمله اذیت و آزارها آزار همسایه است

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَا كَانَ وَ لَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مُؤْمِنٌ إِلَّا وَ لَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ». [شیخ طوسی، الامالی، ص ۲۸۰، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق] نبوده و تا قیامت نخواهد بود مؤمنی جز این که همسایه‌ای دارد که او را می‌آزارد

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا أَفَلَتَ الْمُؤْمِنُ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْ ثَلَاثٍ وَ لَرُبَّمَا اجْتَمَعَتِ الثَّلَاثُ عَلَيْهِ إِمَّا بَعْضُ مَنْ يَكُونُ مَعَهُ فِي الدَّارِ يُغْلِقُ عَلَيْهِ بَابَهُ يُؤْذِيهِ أَوْ جَارٌ يُؤْذِيهِ أَوْ مَنْ فِي طَرِيقِهِ إِلَى حَوَائِجِهِ يُؤْذِيهِ وَ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا عَلَى قُلَّةٍ جَبَلٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ شَيْطَانًا يُؤْذِيهِ وَ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسًا لَا يَسْتَوْحِشُ مَعَهُ إِلَى أَحَدٍ»؛ [کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، محقق، مصحح، غفاری،

علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۲۴۹، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق] «مؤمن همواره گرفتار یکی از سه چیز است، و گاهی هر سه بر وی گرد آیند: یا کینه فردی که با او در خانه‌ای به صورت مشترک زندگی می‌کند، که در را به رویش می‌بندد و اذیتش می‌کند، یا همسایه‌ای که آزارش می‌دهد، یا کسی که در راه محلّ کارش او را اذیت می‌کند، و اگر مؤمنی بر قلّه کوهی هم باشد خداوند شیطانی را بر می‌انگیزد تا او را اذیت کند، و خداوند از ایمانش برای او مونسی قرار می‌دهد که از وحشت به کسی پناه نبرد». ممکن است منظور از همسایه، همسایه به معنای خاص نباشد، چنان‌که برخی از علما گفته‌اند: منظور از همسایه در این روایت تنها همسایه مورد نظر نیست، بلکه به معنای همسایه، هر فردی است که با انسان همجواری دارد، چه او را ببیند یا نبیند (شیاطین انس و جن). براساس این معنا هیچ کسی نیست که همسایه‌ای نداشته باشد. [مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی (الأصول و الروضة)، محقق، مصحح، شعرانی، ابوالحسن، ج ۹، ص ۱۹۰، تهران، المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲ق. «لیس المراد به الجار المعروف فقط بل کل من يجاوره و يقاربه و رآه أو لم ير، فليس أحد يخلو من جار»]

پیامبر اکرم (ص): هرکه همسایه خود را آزار دهد حقتعالی بوی بهشت را بر او حرام گرداند.

امام صادق (ع): هرکس که آزارش به همسایه نرسد خداوند از گناهان او در قیامت می‌گذرد.

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند همسایه‌ی را که به همسایه اش در نیکی کمک کند رحمت کند. به رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض شد: فلان زن روزها روزه میگیرد و شبها به نماز می‌ایستد و صدقه میدهد ولی همسایه خود را نیز با زبانش می‌آزارد. حضرت فرمود: لا خیر فیها هی من اهل النار. خیری در او نیست او اهل آتش است.

امام صادق علیه السلام نیز آزار دهنده به همسایه را از رحمت خدا دور میدانند: ملعون ملعون من اذی جاره. از رحمت خدای دور است از رحمت خدای دور است آنکه همسایه اش را بیازارد.

کسی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از همسایه اش شکایت کرد؛ حضرت راه زیبا و بدیعی را به او نشان داد. روایت چنین است: اِنَّ لِي جَارًا يُؤْذِنِي وَيَسْتَمْنِي وَيَضِيقُ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ: اَذْهَبْ فَاِنَّ هُوَ عَصَى اللّٰهَ فَاِذَا طَعِ اللّٰهَ فِيْهِ (محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). من همسایه ای دارم که آزارم می‌دهد و دشمنام می‌گوید و مرا در سختی قرار می‌دهد. حضرت به او فرمودند: برو؛ اگر او به فرمان خدا در مورد تو عمل نکرد، تو خدا را در مورد او اطاعت کن. - با او خوشرفتاری کن - .

امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی از آزار همسایه اش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد حضرت او را امر به صبر نمود بار دیگر نیز به شکایت آمد حضرت باز هم او را به خویشتن داری دعوت کرد بار سوم آمد و شکایت خود را تکرار نمود پیامبر فرمود: چون روز جمعه شود زمانی که

مردم برای نماز جمعه میروند اثاثیه ات را از منزل خارج کن و بر سر راه مردم بیاور چون از تو عثت اینکار را جویا شدند ماجرای خود را برای آنان بازگو کن، آن شخص به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد چون ساعتی گذشت همسایه ای که آزارش میداد سراسیمه نزد او آمده از او خواست اثاثیه اش را به منزل باز گرداند و گفت با خداوند عهد میکنم که دیگر تورا نیازارم.

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: واللّه لا یومن، به خدا سوگند کسی ایمان ندارد... یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الذی لا یأمن جاره بوائقه. کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند هر که از همسایه اش بقدر یک وجب از زمین خیانت کند خدای تعالی آن زمین را تا طبقه هفتم طوقی گرداند و در گردن او اندازد تا چون او را به مقام حساب آورند طوق در گردن او باشد مگر آنکه توبه کند و آن زمین را پس دهد.

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که آزار خود را از همسایه باز دارد حق تعالی در روز قیامت از گناهان او در گذرد.

امام کاظم علیه السلام در این باره فرمود: لیس حسن الجوارکف الاذی و لکن حسن الجوار الصبر علی الاذی. همسایه داری نیکو به آزار نرساندن نیست بلکه همسایه داری نیکو در صبر بر آزار همسایه است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: اگر سگ همسایه را سنگ بزنی آزار او محسوب می شود (محجه البیضا ج ۳ ص ۴۲۲)

رعایت حقوق و احترام همسایه

انسان به گونه ای آفریده شده است که زندگی و حیات او در اجتماعی بودن می باشد و برای رفع نیاز های مادی و معنوی خویش باید در بین مردم رشد کند و هیچ فردی نمی تواند به تنهایی از عهده رفع احتیاجات خود بر آید.

دین اسلام اهمیت ویژه ای بر رعایت حقوق و احترام بر همسایه و مراعات حال دیگران قائل شده و آن را نشانه ی ایمان و نزدیکی به خداوند متعال بر شمرده است.

در برخی روایات همسایه شدن با خداوند متعال در روز قیامت و رفتن به بهشت و برخورداری از نعمات بی شمار الهی در آن روز منوط به خوشرفتاری با همسایگان و مراعات حال آنها ذکر شده است و اذیت و آزار آنها نشانه ی بی ایمانی و دوری از خدا و موجب اذیت باری تعالی و پیامبر (ص) و محدودیت از الطاف الهی به حساب آمده است.

در روایتی از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است که حتی اذیت کردن حیوانات همسایه هم اذیت و آزار او محسوب می شود و از امام صادق (ع) نیز نقل شده که : کسی از همسایه اش شکایت کرد حضرت فرمود : آزار همسایه موجب لعن و نفرین خدا و ملائکه است . پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمودند : اگر سگ همسایه را سنگ بزنی آزار او محسوب می شود (محجة البیضاء ج ۳ ص ۴۲۲)

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود : صبر کن . دوباره آمد و شکایت کرد . فرمود : صبر کن . سپس بار سوم باز آمد و شکایت کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله به مرد شاکی فرمودند : روز جمعه که مردم به نماز جمعه روند ، اثاث منزل خود را بر سر راه بنه تا هر کس به نماز جمعه می رود آن را ببیند و چون از تو سؤال کردند ، موضوع را به آنها گزارش کن . آن مرد : چنین کرد و همسایه آزاردهنده اش آمد و گفت : اثاث خانه ات را برگردان ، برای تو با خدا عهد کنم که به آزارت برنگردم . (عنوان : آزار همسایه صاحب اثر : حمید رضا کفاش ، منبع : یکصد و بیست درس زندگی از سیره حضرت محمد (ص))

در روایات دیگری حرمت اذیت و قبح آزار رساندن و زشتی تجاوز و تعرض به حریم همسایه را ، که موجب ناراحتی و تکدر او می شود بیان می کنند : لا یؤمّن عبد حتّٰی یاءمّن جاره بوائقه (بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۵۴ ، حدیث ۳۴۰) . ((ایمان برای بنده ای حاصل نمی شود؛ مگر آن که همسایه او از شرش در امان باشد)).

از علایمی که میتوان فهمید انسانی مومن است یا نه ، باید از همسایه او درباره نیکی و شرّ وی سؤال کرد؛ یعنی مومن حقیقی کسی است که دیگران به طور کلی و همسایگان به طور خاص ، از شرّ او در امان باشند . مسأله آزار رساندن هم خیلی ظریف است ؛ یعنی هر چیزی که موجب تکدر و نگرانی شود و روح او را برنجاند آزار است . رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند : اذا اءنتَ رَمیتَ کلبَ جارک فقد اذیتُهُ (محجة البیضاء ، ج ۳ ، ص ۴۲۳) . ((اگر سگ همسایه را سنگ بزنی ، آزار او به حساب می آید)). سگ ، حیوان غیر مطلوبی است ؛ ولی صرف این که یک نوع تعلق و وابستگی به این همسایه دارد ، اگر او را برنجانی ، همسایه را رنجانده ای و آزار داده ای . این نکته بسیار مهم است که اگر کسی به همه موازین و قوانین شرع انور ملتزم باشد ، اما به حقوق همسایه گردن نهد مسلمان و مومن نیست . روایت شده است که : قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : انّ فلانة تصوم النهار ، و تقوم اللیل ، و تؤذی جيرانها ، فقال صلی الله علیه و آله و سلم : هی فی النار (۱۰۴ - محجة البیضاء ، ج ۳ ، ص) . (به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گفتند : زنی است که همه روزها روزه دار است و شب ها را در حال نماز ، ولی همسایه ها را آزار می رساند . حضرت فرمودند : این زن در آتش است) . یعنی اجر و پاداش همه اعمالی که انجام می دهد با ایدای

همسایگان نابود می شود و از بین می رود و زشتی و قبح آن باعث می شود که به آتش برود؛ یعنی خداوند از این عمل زشت آن زن در مقابل کارهای خیری که کرده است، نمی گذرد؛ چرا که این حق الناس است و امکان ندارد که مورد مغفرت قرار بگیرد.

نکته قابل توجه درباره همسایه این است که علاوه بر این که انسان باید از ایذا و آزار همسایگان پرهیزد، باید به ایشان نیکی کند.

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم نقل شده است که می فرمایند: و یمنُّ المسکن سَعْتَهُ و حسنُ جوارِ اهلِهِ (محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). (از علایم میمون و مبارک بودن منزل، یکی وسعت منزل است و دیگری خوب بودن همسایگان آن منزل)

در روایتی آمده است که کسی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم آمد و از همسایه اش شکایت کرد؛ حضرت راه زیبا و بدیعی را به او نشان داد. روایت چنین است: انَّ لی جارا یؤ دینی و یشتمنی و یضیقُ عَلَیَّ، فقال له: اذهب فان هو عَصَى الله فیک فاءطیع الله فیه (محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). (من همسایه ای دارم که آزارم می دهد و دشمنام می گوید و مرا در سختی قرار می دهد. حضرت به او فرمودند: برو؛ اگر او به فرمان خدا در مورد تو عمل نکرد، تو خدا را در مورد او اطاعت کن. - با او خوشرفتاری کن -).

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که می فرمایند: جاء رجل الى النَّبِیِّ صَلَّی الله علیه وآله و سلم فَشکا الیه اءذى مِنْ جَارِهِ، فقال له رسول الله صَلَّی الله علیه وآله و سلم: اصبر، ثُمَّ اَتَاهُ ثَانِیةً فقال له النَّبِیُّ صَلَّی الله علیه وآله و سلم: اصبر، ثُمَّ عَادَ الیه فَشکاهُ ثَالِثَةً، فقال النَّبِیُّ صَلَّی الله علیه وآله و سلم لِلرَّجُلِ الذی شکا: اذا کان عند رَوَاجِ النَّاسِ الی الْجُمُعَةِ فاءخرج مَتَاعَكَ الی الطَّرِیقِ حَتَّى یَرَاَهُ مَنْ یروُحُ الی الْجُمُعَةِ فاذا سَاءَ لَوْكَ فاءخبرهم، قال: فَفَعَلَ، فَأَتَاهُ جَارُهُ الْمُؤ دِی لَهُ فقال له: رُدَّ مَتَاعَكَ فَلَمَّكَ الله عَلَیَّ اِنَّ لَا اءَعُودَ (کافی، ج ۲، ص ۶۶۸، حدیث ۱۳). (شخصی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم آمد و از همسایه اش شکایت کرد. حضرت فرمودند: صبر کن! مدتی گذشت، مرتبه دوم آمد، باز حضرت او را به صبر امر فرمودند. باز مدتی گذشت و برای مرتبه سوم آمد و شکوه کرد. حضرت فرمودند: وقتی نزدیک ظهر جمعه مردم از هر سمت به سوی محل نماز جمعه حرکت می کنند، لوازم زندگی ات را در کوچه و در مسیر نمازگزاران جمعه قرار ده تا کسانی که به نماز جمعه می روند، ببینند که تو زندگی ات را از خانه بیرون ریخته ای؛ وقتی از تو سؤال کردند، به آنها بگو که من به خاطر ایذای همسایه این کار را کرده ام. آن فرد طبق توصیه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم این کار را کرد. همسایه شرور که او را آزار می داد چون دید که آبرو و حیثیتش در خطر است قسم خورد و تعهد کرد که دیگر هرگز به او بدی نکند).

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده اند: «من غلق بابہ خوفا من جاره علی اہله و ماله فلیس جاره بمومن.» کسی که درب خانه اش را به علت ترس از همسایه اش نسبت به مال و عرض ببندد، همسایه اش مومن نیست. پس به ایشان عرض شد: یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست؟ فرمود: «من ادنی حقوقه علیہ ان استقرضه اقرضه و ان استعانه اعانه و ان استعار منه اعاره و ان احتاج الی رفقہ رفقہ و ان دعا اجابه و ان مرض عاده و ان مات شیع جنازته و ان اصاب خیرا فرح به و لم یحسده علیہ و ان اصاب مصیبة حزن لحزنہ و لا یستطیل علیہ ببناء سکنہ فیوذیہ بأشرافہ علیہ و سد منافذ الریح عنہ و ان اهدی الی منزله طرفۃ اهدی لہ منها اذا علم انه لیس عنده مثلها او فلیسترها عنہ و هن عیالہ ان شحت نفسہ بہا. ثم قال: اسمعوا ما اقول لکم لم یؤد حق جاره الا قلیل ممن رحمہ الله و لقد اوصانی الله بالجار حتی ظننت انه سیورثہ» کوچکترین حق همسایه بر همسایه این است که اگر از او قرض خواست به او قرض دهد و اگر کمک خواست او را کمک کند و اگر چیزی به عنوان عاریه خواست به او امانت دهد و اگر احتیاج به عطا و بخشش دارد به او عطا کند و اگر از او دعوت کرد دعوتش را اجابت کند و اگر مریض شد از او عیادت کند و اگر از دنیا رفت به تشییع جنازه او حاضر شود و اگر خیر و خوبی به او رسد خوشحال گردد و بر او حسد نرزد و اگر مصیبتی به او رسید به غم او غمناک شود، ساختمان منزل خود را بلند نسازد که سبب آزار و اذیت او شود نسبت به اشرافی که به منزل او پیدا می کند و مهم ترین این که جلوی فضا و دیدگاه او را سد نکند و از ورود و خروج هوای سالم به منزل او جلوگیری نکند و اگر چیزی خریده به منزل خود می برد از آن میوه خریداری شده به همسایه هدیه کند در صورتیکه بداند او ندارد یا اینکه او را پوشانده وارد خانه خود نماید که همسایه و فرزندان او را نبینند در صورتیکه نفسش نسبت به آن بخیل است. سپس فرمود: بشنوید آنچه را که برای شما می گویم: حق همسایه را ادا نمی کند مگر اندکی از افراد که مورد ترحم خداوند متعال قرار گرفته باشند و خداوند آنگونه به من توصیه نمود و نسبت به همسایه که گمان کردم همسایه یکی از ارث برندگان انسان به شمار می آید. «مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۷۹» و فرمودند: «حرمة الجار علی الجار کحرمة امہ» احترام همسایه نسبت به همسایه همچون احترام مادر است. «مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۷۹» و فرمودند: «لیس بالمومن الذی یشبع و جاره الی جنبہ جائع» مومن نیست کسی که شکمش سیر باشد و در کنار او همسایه اش گرسنه باشد «مستدرک الوسائل ج ۲»

از رساله حقوق امام سجاد علیه السلام: و اءما حق الجار، فحفظه غائبا، و کرامته شاهدا، و نصرته و معونته فی الحالین جمیعا، لا تتبّع له عورة، و لا تبحت له عن سوءة لتعرفها منه من غیر ارادة منك و لا تکلف، کنت لما علمت حصنا حصینا، و ستر استیرا، لو بحثت الاءسنة عنه ضمیرا لم تصل الیه لانطوائه علیہ، لا تسمع علیہ من حیث لا یعلم، لا تسلیمه عند شدیدة، و لا تحسده عند نعمة، ثقیل

عَثْرَتُهُ وَ تَغْفِرُ زَلَّتُهُ، وَ لَا تَدْخِرُ حِلْمَكَ عَنْهُ إِذَا جَهِلَ عَلَيْكَ، وَ لَا تَخْرُجَ عَنْ تَكْوَنَ سِلْمَا لَهُ، تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيمَةِ، وَ تُبْطِلُ فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ التَّصِيحَةِ، وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةَ كَرِيمَةٍ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (و اما حق همسایه، حفظ او است در غیبت و پنهان و تکریم و بزرگداشت او است در حضور و عیان و یاری و معاونت او در هر حال. باید که به دنبال عیب او نباشی و بدی های او را جستجو نکنی، تا به بدی در او دست یابی و اگر ناخواسته بر بدی و عیبی از او آگاه شدی، مانند دژی نفوذناپذیر و پرده ای ضخیم آنها را در دل خود نگه دار؛ طوری که اگر با نیزه، برای یافتن آن عیوب دلت شکافته شود، بدان نرسند. مبدا از جایی که او بی خبر است، سخنان او را بشنوی؛ به هنگام سختی او را رها نکنی و در نعمتی بر او حسادت نورزی. از خطای او درگذری و گناهش را بر او ببخشی و اگر نادانی از او سرزد، از حلم و بردباری دریغ نفرمایی و از راه مسالمت خارج نگردی. بدگویی دیگران را از او دفع کنی و اگر کسی در لباس ناصح با او حيله می کند، جلوگیری کنی. یا او بزرگوارانه و از سر کرامت معاشرت نمایی).

در کلام امام سجاد علیه السلام حقوقی برای همسایه بیان شده است. تبیین حقوق همسایه و سفارش به رعایت آن، از مصادیق همان امر کلی است که در آغاز حق همنشین بیان کردیم؛ یعنی عنایت معارف دینی ما به سالم سازی اجتماع و سعی در نگهبانی از این سلامت و ایجاد يك مدینه فاضله که در سایه رعایت همه حقوق گروه های مختلف؛ مثل همنشین، همسایه، دوست، شریک و سایر موارد پدید آید، کمتر حادثه، تنش و التهابی در جامعه یافت می شود و تحقیقا جامعه ای که از تنش و التهاب مصون بماند، خیلی ساده و آسان به اصول و قواعدی که او را به سمت تعالی اخلاقی دعوت می کند، توجه می کند و شرایط برای مدینه فاضله و جامعه ایده آل فراهم می شود؛ به طوری که مردم جامعه در کنار هم، نه تنها به دور از غوغا، التهاب، طمع و تجاوز به حقوق یکدیگر زندگی می کنند، بلکه در یاری، نصرت و کمک به همدیگر سبقت خواهند گرفت.

رعایت حقوق همسایه

از اموری که اجتماع ما را از موانع وصول به سعادت و کمال، می رهند و انسان را در عمل کردن به اصول و قواعد همزیستی مسالمت آمیز یاری می دهد، رعایت حقوق همسایه به معنای عام آن است؛ یعنی می توانیم دو خانه کنار یکدیگر را همسایه بدانیم، دو دوستی که در کلاس درس، کنار یکدیگر می نشینند یا دو انسانی را که در يك محیط کاری در کنار هم کار می کنند نیز همسایه بدانیم، حتی کشورهای همجوار را در کنار یکدیگر، با مرزی های قراردادی، همسایه بدانیم.

نکته مهمی که باید تذکر بدهیم، این است که تکلیف به رعایت حقوق همسایه، منوط بر اشتراك در عقیده نیست و لازم نیست که همسایه، حتما مسلمان و مومن و هم دین و هم کیش باشد. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: الجيران ثلاثة: جار له حق واحد، و جار له ثلاثة حقوق، و جار له

حَقَّانِ، فَالْجَارُ الَّذِي لَهُ ثَلَاثَةُ حَقُوقٍ؛ الْجَارُ الْمُسْلِمُ ذُو الرِّحْمِ، فَلَهُ حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْإِسْلَامِ وَ حَقُّ الرِّحْمِ، وَ أَمَّا الَّذِي لَهُ حَقَّانٍ؛ فَالْجَارُ الْمُسْلِمُ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا الَّذِي لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ؛ فَالْجَارُ الْمُشْرِكُ (مَحَبَّةُ الْبَيْضَاء، ج ۳، ص ۴۲۲). (همسایه ها سه دسته اند: يك دسته همسایگانی كه بر همسایه يك حق دارند؛ طایفه دیگر از همسایه كه بر همسایه سه حق دارند و عده ای كه دو حق بر همسایه دارند؛ آن همسایه كه سه حق دارد، کسی است كه حق همسایگی و حق قوم و خویشی و حق مسلمانی و هم كیشی دارد؛ اما آن كه دو حق دارد، آن است كه هم مسلمان است و هم همسایه؛ یعنی هم حق اسلام دارد و هم حق همسایگی؛ اما آن كه يك حق دارد همسایه مشرك و ملحد است؛ نه قوم و خویش است و نه مسلمان). و در تعبیر دیگری از رسول اكرم صلی الله علیه وآله و سلم نقل شده است كه حضرت می فرمایند: اَحْسِنْ مُجَاوَرَةً مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا (مَحَبَّةُ الْبَيْضَاء، ج ۳، ص ۴۲۲). (همسایه خوبی برای مجاورت باش تا مسلمان باشی). در روایتی از رسول اكرم صلی الله علیه وآله و سلم نقل شده است كه می فرمایند: مَا زَالَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى طَنَنْتُ اِنَّهُ سَيُورَثُهُ. (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷، حدیث ۱۳۰۷، مَحَبَّةُ الْبَيْضَاء، ج ۳، ص ۴۲۲). (جبرئیل علیه السلام آنقدر درباره همسایه سفارش و توصیه كرد كه من تصور كردم همسایه از انسان ارث می برد).

حقوق همسایه فوق العاده مهم و ادای آن كاری مشكل است. بنابراین توصیه شده كه انسان قبل از فراهم كردن منزل، از همسایه آن مطمئن شود؛ كه چگونه آدمی است آیا خواهد توانست حق مجاورت او را به جای آورد یا در مضیقه قرار خواهد گرفت و بر این اساس در تعبیرات مختلف به روایت الجار ثم الدار تاءكید شده است: پس تو هم الجار ثم الدار گو - گر دلی داری برو دلدار جو رعایت حقوق همسایه از نظر قرآن

معمولاً در قرآن و معارف دینی ما، بسیاری از مطالب به صورت کلی آمده است. اگر در جایی این طور نبوده و به صورت خاص بدان اشاره شده است، بیانگر اهمیت ویژه آن مطلب است؛ از جمله مواردی كه در قالب کلی بیان شده و به صورت خاص در آیات کریمه قرآن مورد توصیه و اهتمام قرار گرفته است، مسأله رعایت حقوق همسایه است. در سوره مباركه نساء وقتی قرآن دستور العمل های اساسی را برای مؤمنان ذكر می كند، می فرماید: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (سوره نساء، آیه ۳۶). (خدا را بپرستید و چیزی را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک و دور، و دوست و همنشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی كه مالك آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را كه متكبر و فخر فروش است - و از ادای حقوق دیگران سرباز می

زند - دوست نمی دارد). در این آیه ، اَوَّلُ مَسْأَلَهُ تَوْحِيدَ و بعد فرمان نیکی به پدر و مادر و ارحام و سپس یتیمان و افراد ناتوان و مسکین مطرح و بعد فرمان احسان به همسایگان دور و نزدیک صادر شده است . تعبیر اَوَّلُ مربوط به همسایگان نزدیک و مجاور است و تعبیر دَوِّم برای همسایگانی است که فاصله بیشتری دارند. در این آیه ، امر به احسان شده است . امر به احسان و نیکی ، مرتبه ای بالاتر از عدالت و قانونمندی است . همان طور که در حقوق قبل نیز اشاره شد، جود و فضل و احسان در چهارچوب قانون و عدل نمی گنجد؛ چرا که اگر قانونی شود، دیگر جود و احسان نخواهد بود. وقتی احسان محقق می شود که انسان هر آنچه که می تواند در حق دیگری نیکی و خدمت کند؛ بنابراین گاه خداوند به انسان دستور می دهد که نسبت به گروهی با عدالت رفتار کنید، عدالت امری قانونی است ، چهارچوبی دارد و قوانین آن کاملاً مشخص است . اگر فرد در محدوده این قوانین عمل کند، عدالت را محقق کرده است ، ولی در این جا، خداوند فرمان به احسان می دهد. احسان ، یعنی انسان هر چه در توان دارد به دیگران نیکی و خدمت کند. این احسان است و حد و مرزی ندارد. اما عدالت حد و مرز دارد، قانون ، محدوده و چهارچوب معین دارد.

نکته مهم این است که خداوند درباره همسایه ، امر به احسان کرده ، نه به عدالت و از این نکته می توان فهمید که رهایی جوامع از آن خصایص زشت گذشته و نجات جامعه از مهلکات اخلاقی فقط با عدالت میسر نیست . بنابراین در روایات قبلی که ضرورت حرمت به همسایه و ضرورت اکرام همسایه مطرح بود، به این نکته هم تأکید کردیم که ضرورت رعایت حقوق همسایه ، هیچ قید و شرطی ندارد؛ با صرف مجاورت ، این حقوق به وجود می آید؛ اگر چه دو همسایه اعتقادات مشترک نیز نداشته باشند.

نیکی و احسان در حق همسایه

در روایات دیگری حرمت اذیت و قبح آزار رساندن و زشتی تجاوز و تعرض به حریم همسایه را، که موجب ناراحتی و تکدر او می شود بیان می کنند: لَا يُوْءُ مِنْكَ عَبْدٌ حَتَّى يَأْمَنَ جَارُهُ بِوَأَقْفِهِ (بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۴، حدیث ۳۴). (ایمان برای بنده ای حاصل نمی شود؛ مگر آن که همسایه او از شرش در امان باشد).

از علایمی که میتوان فهمید انسانی مومن است یا نه ، باید از همسایه او درباره نیکی و شری سؤ ال کرد؛ یعنی مومن حقیقی کسی است که دیگران به طور کلی و همسایگان به طور خاص ، از شر او در امان باشند. مسأله آزار رساندن هم خیلی ظریف است ؛ یعنی هر چیزی که موجب تکدر و نگرانی شود و روح او را برنجاند آزار است . رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم می فرمایند: اِذَا اَنَّتَ رَمَيْتَ كَلْبَ جَارِكَ فَقَدْ اَذَيْتَهُ (محجة البیضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). (اگر سگ همسایه را سنگ بزنی ، آزار او به حساب می آید). سگ ، حیوان غیر مطلوبی است ؛ ولی صرف این که یک نوع تعلق و وابستگی

به این همسایه دارد، اگر او را برنجانی، همسایه را رنجانده ای و آزار داده ای. این نکته بسیار مهم است که اگر کسی به همه موازین و قوانین شرع انور ملتزم باشد، اما به حقوق همسایه گردن ننهد مسلمان و مومن نیست. روایت شده است که: قیل لرسول الله صلی الله علیه وآله و سلم: انّ فلانة تصوم النهار، و تقوم الليل، و تؤذی جيرانها، فقال صلی الله علیه وآله و سلم: هی فی النار (محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). (به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و سلم گفتند: زنی است که همه روزها روزه دار است و شب ها را در حال نماز، ولی همسایه ها را آزار می رساند. حضرت فرمودند: این زن در آتش است). یعنی اجر و پاداش همه اعمالی که انجام می دهد با ایدای همسایگان نابود می شود و از بین می رود و زشتی و قبح آن باعث می شود که به آتش برود؛ یعنی خداوند از این عمل زشت آن زن در مقابل کارهای خیری که کرده است، نمی گذرد؛ چرا که این حق الناس است و امکان ندارد که مورد مغفرت قرار بگیرد. نکته قابل توجه درباره همسایه این است که علاوه بر این که انسان باید از ایذا و آزار همسایگان پرهیزد، باید به ایشان نیکی کند. در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم نقل شده است که می فرمایند: و یمن المسکن سَعَتُهُ و حسن جوار اءهله (محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). (از علایم میمون و مبارک بودن منزل، یکی وسعت منزل است و دیگری خوب بودن همسایگان آن منزل)

محدوده همسایه از نظر اسلام

نکته دیگر، محدوده همسایگان است. نمی توان گفت همسایه کسی است که دیوار منزلش کنار منزل انسان واقع شده است، بلکه در روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است که فرمودند: کُلُّ اَرْبَعین دَارًا جِیرَانٌ مِنْ بَینِ یدَیْهِ، و مِنْ خَلْفِهِ و عَنْ یَمِینِهِ، و عَنْ شِمَالِهِ (کافی، ج ۲، ص ۶۶۹، حدیث ۱، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۲، حدیث ۱۵۸۵۶). (چهل خانه از چهار طرف؛ روبرو، پشت سر، از راست و از چپ همسایه محسوب می شوند).

چون خانه ها از چهار سمت، همسایه خوانده می شوند، در نتیجه همسایگان به تناسب دوری و نزدیکی، شاید از حقوق متفاوتی برخوردار باشند؛ ولی به هر حال نباید محدوده مجاورت و همسایگی را یکی دو تا خانه در سمت چپ و راست تصور کرد. محدوده مجاورت و همسایگی تا چهل منزل از چهار سمت است. در گذشته، همسایگان حقوق یکدیگر را نادیده گرفته و به ایدای یکدیگر می پرداختند. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم برای حل این مشکل، ابتکاری به خرج دادند که در مجازات های اسلامی کمتر چنین مواردی را می توان پیدا کرد.

در روایتی آمده است که کسی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم آمد و از همسایه اش شکایت کرد؛ حضرت راه زیبا و بدیعی را به او نشان داد. روایت چنین است: اَنَّ لِي جَارًا يُؤْذِينِي وَيُضِيقُ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ: اَذْهَبْ فَإِنَّهُ عَصَى اللَّهَ فَيَكُ فَاءَطِيعَ اللَّهَ فِيهِ (محبة البيضاء، ج ۳، ص ۴۲۳). (من همسایه ای دارم که آزارم می دهد و دشمنامم می گوید و مرا در سختی قرار می دهد. حضرت به او فرمودند: برو؛ اگر او به فرمان خدا در مورد تو عمل نکرد، تو خدا را در مورد او اطاعت کن. - با او خوشرفتاری کن -).

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که می فرمایند: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَشَكَا إِلَيْهِ إِذْ ذِي مِنْ جَارِهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اصْبِرْ، ثُمَّ أَعْتَاهُ ثَانِيَةً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اصْبِرْ، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَشَكَاهُ ثَلَاثَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلرَّجُلِ الَّذِي شَكَا: إِذَا كَانَ عِنْدَ رَوْاحِ النَّاسِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَأَخْرِجْ مَتَاعَكَ إِلَى الطَّرِيقِ حَتَّى يَرَاهُ مَنْ يَرُوحُ إِلَى الْجُمُعَةِ فَإِذَا سَاءَ لَوْكَ فَأَخْبِرْهُمْ، قَالَ: فَفَعَلَ، فَأَعْتَاهُ جَارُهُ الْمُؤْذِي لَهُ فَقَالَ لَهُ: رُدِّ مَتَاعَكَ فَلَكَ اللَّهُ عَلَى أَنْ لَا أَعُودَ (۱) کافی، ج ۲، ص ۶۶۸، حدیث ۱۳). (شخصی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم آمد و از همسایه اش شکایت کرد. حضرت فرمودند: صبر کن! مدتی گذشت، مرتبه دوم آمد، باز حضرت او را به صبر امر فرمودند. باز مدتی گذشت و برای مرتبه سوم آمد و شکوه کرد. حضرت فرمودند: وقتی نزدیک ظهر جمعه مردم از هر سمت به سوی محل نماز جمعه حرکت می کنند، لوازم زندگی ات را در کوچه و در مسیر نمازگزاران جمعه قرار ده تا کسانی که به نماز جمعه می روند، ببینند که تو زندگی ات را از خانه بیرون ریخته ای؛ وقتی از تو سؤال کردند، به آنها بگو که من به خاطر اینای همسایه این کار را کرده ام. آن فرد طبق توصیه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم این کار را کرد. همسایه شرور که او را آزار می داد چون دید که آبرو و حیثیتش در خطر است قسم خورد و تعهد کرد که دیگر هرگز به او بدی نکند). (منبع: یکصد و بیست درس زندگی از سیره حضرت محمد (ص))

اول همسایه، بعد خانه

یکی از پدیده‌هایی که در روابط همسایگان دخالت دارد و میتواند بر مناسبات متقابل آنان اثر بگذارد، منزل مسکونی است. دیدگاه اسلامی بر این نکته اصرار می ورزد که همسایگان در آرامش و آسایش اهل خانه دخالت دارند و حتی میتوانند بر رشد عاطفی، اخلاقی و فکری والدین و فرزندان اثر بگذارند. از این جهت، قبل از انتخاب خانه ای در هر محله ای، لازم است اوضاع همسایگان و مجاورین منزل مورد نظر، بررسی شود و از نیک بودن افرادی که قصد زندگی کردن در کنارشان را

داریم، اطمینان حاصل نماییم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیروان آیین اسلام تاکید میفرماید: «التمسوا الجار قبل شری الدار؛ قبل از خرید خانه درباره همسایه تحقیق کنید.» حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با الهام از این سخن پدر والا تبارشان خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده‌اند: «یا بنی! الجار ثم الدار؛ ای فرزندانم! اول همسایه، بعد خانه.» امام ششم از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در کتاب حضرت علی علیه السلام چنین خواندم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همسایه همچون نفس انسان است و نباید خسروانی متوجه او شود و روا نیست (بی دلیل) مجرم تلقی گردد. و حرمت همسایه با احترام مادر در یک ردیف است.» و فرموده اند: «من غلق بابہ خوفًا من جاره علی اہله و مالہ فلیس جاره بمومن.» کسی که درب خانه اش را به علت ترس از همسایه اش نسبت به مال و عرض ببندد، همسایه اش مومن نیست. پس به ایشان عرض شد: یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست؟ فرمود: «من ادنی حقوقہ علیہ ان استقرضہ اقترضہ و ان استعانہ اعانہ و ان استعار منہ اعارہ و ان احتاج الی رفقہ و ان دعا اجابہ و ان مرض عادہ و ان مات شیع جنازتہ و ان اصاب خیرًا فرح بہ و لم یحسدہ علیہ و ان اصاب مصیبة حزن لحزنہ و لا یستطیل علیہ ببناء سکنہ فیوذیہ بأشرافہ علیہ و سد منافذ الریح عنہ و ان اهدی الی منزلہ طرفۃ اهدی لہ منہا اذا علم انہ لیس عنده مثلها او فلیسترها عنہ و هنّ عیالہ ان شحت نفسہ بہا. ثم قال: اسمعوا ما اقول لکم لم یود حق جاره الاّ قليل ممّن رحمہ الله و لقد اوصانی الله بالجار حتّٰی ظننت انہ سیورّثہ» کوچکترین حق همسایه بر همسایه این است که اگر از او قرض خواست به او قرض دهد و اگر کمک خواست او را کمک کند و اگر چیزی به عنوان عاریه خواست به او امانت دهد و اگر احتیاج به عطا و بخشش دارد به او عطا کند و اگر از او دعوت کرد دعوتش را اجابت کند و اگر مریض شد از او عیادت کند و اگر از دنیا رفت به تشییع جنازه او حاضر شود و اگر خیر و خوبی به او رسید خوشحال گردد و بر او حسد نرزد و اگر مصیبتی به او رسید به غم او غمناک شود، ساختمان منزل خود را بلند نسازد که سبب آزار و اذیت او شود نسبت به اشرافی که به منزل او پیدا می کند و مهم ترین این که جلوی فضا و دیدگاه او را سد نکند و از ورود و خروج هوای سالم به منزل او جلوگیری نکند و اگر چیزی خریده به منزل خود می برد از آن میوه خریداری شده به همسایه هدیه کند در صورتیکه بداند او ندارد یا اینکه او را پوشانده وارد خانه خود نماید که همسایه و فرزندانش آن را نبینند در صورتیکه نفسش نسبت به آن بخیل است. سپس فرمود: بشنوید آنچه را که برای شما می گویم: حق همسایه را ادا نمی کند مگر اندکی از افراد که مورد ترحم خداوند متعال قرار گرفته باشند و خداوند آنگونه به من توصیه نمود و نسبت به همسایه که گمان کردم همسایه یکی از ارث برندگان انسان به شمار می آید. (مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۷۹) و فرمودند: «حرمة الجار علی الجار کحرمة امّہ» احترام همسایه نسبت به همسایه همچون احترام مادر است. (مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۷۹) و

فرمودند: «لیس بالمومن الذی یشبع و جاره الی جنبه جائع» مومن نیست کسی که شکمش سیر باشد و در کنار او همسایه اش گرسنه باشد (مستدرک الوسائل ج ۲)
در کلام امام سجاد علیه السلام حقوقی برای همسایه بیان شده است . تبیین حقوق همسایه و سفارش به رعایت آن ، از مصادیق همان امر کلی است که قبلا بیان کردیم.

حقوق همسایه و فرهنگ آپارتمان نشینی

از اثرات سوء آزار دادن همسایه واگذاری شخص به خودش است در همسایگی در زندگی امروز که آپارتمان ها و ساختمان ها ی چند طبقه هستند ، همسایه داری ضرورتش بیشتر شده است چرا که فاصله ها کمتر شده و تزاخم بیشتر پیش می آید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمایند : هر کس کالایی را از همسایه خود که به آن محتاج است دریغ کند خداوند روز قیامت خیر خود را از او دریغ می کند و او را به خودش وامیگذارد و هلاک می شود و هیچ عذری از وی قبول نخواهد شد (عقاب الاعمال ص ۶۵۲)

فرهنگ آپارتمان نشینی چیست ؟

در واقع فرهنگ همسایه داری یا آپارتمان نشینی همان هنجارها و ارزشها ویا امور مادی است که برای افراد همسایه معقول و ارزشمند می باشد و افکار و احساسات و رفتار آنها را شکل داده ویا به نوعی تحت تأثیر قرار میدهد . این هنجارها همگی در ارتباط با برخورد با همسایگان میباشد که البته گاهی ممکن است هنجارها و ارزشهای افراد معقول و مطابق با شرع نباشند . به طور کلی از آنجائی که ما مسلمان هستیم و اسلام دین کاملی است و در تمام زمینه های فردی و اجتماعی برای انسانها دستوراتی دارد لذا هنجارها و ارزشهای مورد قبول ما بر طبق دستورات اسلام خواهد بود که خود مطابق عقل نیز می باشد . البته مانمی توانیم ادعا کنیم که تمام این دستورات در رفتار ما تعین پیدا کرده است زیرا واقعیت چیز دیگری را بیان میکند اما در هر حال دستورات اسلام در این زمینه مورد قبول عموم بوده و حتی مطابق قانون ودر برخی موارد با کسانی که رفتاری ضد آن داشته باشند برخورد خواهد شد .

بررسی وضعیت کنونی آپارتمان نشینی

در زندگی آپارتمانی ایران فرهنگ خاصی حاکم است که تا حدودی از شرع وقانون نشأت گرفته است . اما متأسفانه بیشتر افراد آن را زیر پا میگذارند و موجب میشوند که حقوق دیگران ضایع و پایمال شود . منازل آپارتمانی به جهت ارتباط نزدیکی که خانه ها با یکدیگر دارند همچنین وجود خانه هایی فوق یکدیگرند مراعات حال همسایگان حالت ظریفتری به خود میگیرد . مثلاً از آنجائی که

هر خانواده مستقلا حق دارد که رفت و آمد های خاص خود را داشته باشد باید دقت کند که این رفت و آمدها و مهمانیهای شبانه در اوقاتی نباشد که عادات دیگران در آن زمان مشغول استراحت هستند. چرا که رفت و آمد افراد روی پله ها سر و صدای زیادی را ایجاد میکند که مغل آسایش دیگران است. از سوی دیگر بلند صحبت کردن در راه پله ها عاملی است که غالبا به آن کم توجهی میشود و خود موجب آزار دیگران را فراهم می کند. برخی از افراد آنقدر صدای ضبط یا تلویزیون خود را بلند میکنند که در آسایش و آرامش دیگران ایجاد اختلال میکند. اخیرا دیده شده که برخی از اعضای آپارتمانها برای تبدیل خانه خود به سبک امروزی تصمیم به تخریب صورت قبلی خانه گرفته و به اصطلاح خود دیوار آشپزخانه را کوتاه میکنند و یا شومینه نصب میکنند که ماهها صدای گوش خراش تیشه و تبر گوش همسایگان را می آزارد. از سوی دیگر خانواده های بچه دار نیز خود به نوعی موجب آزار دیگران میشوند چرا که کودکان آنها با بازی های پرسر و صدا و دویدن موجب آزار همسایه ها در طبقه پایین تر میشوند. مشکل دیگر مسأله نظافت ساختمان است. از آنجائیکه همه ساختمانها مأمور مخصوص برای نظافت ندارند لذا در بسیاری از مجتمعها مشکل جارو کردن و نظافت آپارتمان وجود دارد و افراد همکاری لازم را در این زمینه به عمل نمی آورند. حتی گاهی اوقات در آبیاری درختان نیز با یکدیگر مشکل دارند و هر کس این مسئولیت را به عهده دیگری می اندازد. البته مشکلات آپارتمان بسیار بیشتر از این است. و لیکن فرهنگ همسایه ها، محل آپارتمان و حتی نوع معماری ساختمان تا حدود زیادی در حل این مشکلات مؤثرند.

علل افت فرهنگ آپارتمان نشینی

همان گونه که قبلا ذکر شد فرهنگ حاکم بر اندیشه ما فرهنگی اسلامی است و اسلام در تمام زمینه ها و خصوصا برخورد به همسایه راهکارهای مناسبی ارائه داده است. اما اینکه چرا ما به این راهکارها عمل نمی کنیم دلایل مختلفی دارد. شاید مهمترین عامل عدم رعایت حقوق دیگران، بی اطلاعی از عواقب رعایت نکردن حقوق و حتی نا آگاهی نسبت به حقوق همسایه باشد. و شاید رعایت این حقوق در جامعه از ضمانت کافی برخوردار نیست. لذا افرادی با وجود اطلاع از حقوق همسایگان نفع آتی را ترجیح داده و حقوق افراد را زیر پا میگذارند. البته علل و عوامل زیاد است اما ما در اینجا به برجسته ترین آنها اشاره کردیم. اما راهکارهایی در این زمینه به ذهن می رسد که میتواند در نهادینه کردن فرهنگ صحیح آپارتمان نشینی مؤثر باشد.

عوامل ارتقاء فرهنگ آپارتمان نشینی

این عوامل از مجموعه ای از کارهای فرهنگی و حتی قانونی تشکیل شده که به ذکر آن میپردازیم. شاید بهترین اقدام در این زمینه آگاه کردن افراد به حقوقی باشد که در شرع و قانون ذکر شده و با اجرای آن حقوق همسایگان از آزار یکدیگر در امان خواهند بود. شیوه خاص ساختمان سازیها گاهی

کاملاً اشتباه می باشد و بجای اینکه به آسایش افراد توجه شود به زیبایی آن پرداخته اند. از جمله قراردادن درهای رفت و آمد دو خانواده در کنج دیوار بطوری که اگر هر دو همزمان از خانه خارج شوند به یکدیگر برخورد خواهند کرد . اگر ساختمانها طوری ساخته شوند که تأسیسات مربوط به آب و برق همسایگان با کنتور جداگانه ای نصب شود علاوه بر اینکه جلو اختلافات زیادی را میگیرد بلکه عده ای با مصرف زیاده از حق، خرج زائدی را بر مخارج سایر خانواده ها تحمیل نمی کنند . برای نظافت آپارتمان میتوان نوبت گذاشت تا در پاکیزگی محیط اخلاقی ایجاد نشده و همه افراد نیز در این زمینه همکاری داشته باشند. یکی از کارهای مؤثر و مفید در این زمینه تعیین مدیر ساختمان و تشکیل جلسات متعدد با حضور اعضای ساختمان است. مدیر میتواند فعالیت اعضا را کنترل کرده و به آن انتظام بخشد. از طرفی با متخلفین برخورد کند . جلسات منظم ماهانه ویا هفتگی با حضور تمام همسایگان میتواند آنها را با مشکلات ساختمان آشنا ساخته و وادار به چاره جویی در جهت حل آن نماید . مدیر ساختمان میتواند فردی مطمئن خارج از افراد ساختمان باشد که ماهیانه مبلغی از طرف همسایگان به او پرداخت میشود و او در عوض هماهنگی امور ساختمان را به عهده میگیرد . حتی این مراقبت میتواند ۲۴ ساعته و به نوبت با فرد دیگری صورت گیرد تا در ضمن ورود و خروج افراد نیز کنترل شود . یکی از راهکارهای مؤثر برای وادار کردن افراد به رعایت حقوق همسایگان برخورد قانونی با فرد متخلف میباشد . که البته در مرحله اول با تذکر و امر به معروف و در مراحل بالاتر با اطلاع دادن به پلیس میتوان به مشکل پایان داد . در هر حال بهترین کار آگاه کردن افراد و تبلیغات در این زمینه است که میتواند توسط آموزش و پرورش و مربیان و روحانیون و خصوصاً صدا و سیما و... صورت گیرد آموزشهای عمومی در درازمدت همیشه اثر مطلوبی بجا گذاشته اند .

خودداری از آزدن مسلمانان

در فضیلت و فوائد اضرار آنچه ذکر شد ، یعنی خویشتن داری از آزار مؤمنان و مسلمانان و اکرام و تعظیم ایشان ، شکی نیست . و اخباری که در ستایش دفع ضرر و خودداری از آزار مردم رسیده بسیار است. مانند این سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم : من رد عن قوم من المسلمین عادیة ماء أو نار وجبت له الجنة . هر که تجاوز آب یا آتشی را از گروهی از مسلمانان بگرداند بهشت برای او واجب خواهد بود. و در گفتاری دیگر فرمود : برترین مسلمان آنست که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند. و در حدیثی طولانی در امر به فضائل فرمود :... اگر بر این کار توانائی نداری مردم را از شرّ خود نگاه دار ، که این کار صدقه ای است از جانب تو. و نیز سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم : مردی را دیدم که در بهشت در گردش بود به این سبب که درختی را که مزاحم

مسلمانان بود از سر راه برداشته بود. و فرمود: هر که از راه مسلمانان چیزی را که آنان را می آزارد بردارد، خداوند برای او حسنه‌ای می نویسد که به سبب آن بهشت برایش واجب می شود. و همچنین اخباری که در مدح اکرام و تعظیم مؤمن وارد شده بسیار است. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای سبحان می فرماید: هر که بنده مؤمن مرا گرامی دارد از غضب من ایمن است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من اکرم أخاه المسلم بكلمة يلفه بها وفرّج عنه كربته، لم يزل في ظلّ الله الممدود، عليه الرّحمة ما كان في ذلك. هر که برادر مسلمانش را با سخن محبت آمیزی گرامی دارد و اندوه و گرفتاریش را بر طرف کند، تا زمانی که در این کار باشد همواره در سایه رحمت گسترده خدا خواهد بود. و فرمود: ما فی أمتی عبد أطف أخاه فی الله بشيء من لطف الا اخدمه الله من خدم الجنة. هیچ بنده ای از امت من نیست که به برادرش لطفی کند مگر آنکه خداوند از خدمتکاران بهشت برای او قرار خواهد دارد. و فرمود: ایما مسلم خدم قوما من المسلمين الا أعطاه الله مثل عددهم خدما فی الجنة. هر مسلمانی که جمعی از مسلمین را خدمت کند خداوند به شمار آنان خدمتگزاران در بهشت به او می دهد. و امام صادق علیه السلام فرمود: من أخذ من وجه اخيه المؤمن قذاة كتب الله عزّ وجلّ له عشر حسنات، ومن تبسّم فی وجه أخيه كانت له حسنة. هر که خاشاکی از چهره برادر مؤمن خود بگیرد، خدای عز و جل ده حسنه برایش می نویسد، و هر که به روی برادر مؤمن خود تبسم کند برای او حسنه ای خواهد بود. و فرمود: من قال لایه مرحبا كتب الله له مرحبا إلى يوم القيامة. هر که برادر مؤمن خود را مرحبا گوید خداوند تا روز قیامت برای او مرحبا می نویسد. و فرمود: من أتاه اخوه المسلم فاکرمه فإنما اکرم الله عزّ وجلّ. هر که نزد برادر مسلمان خود آید و او را اکرام کند خدای عز و جل را اکرام کرده است. و به اسحاق بن عمار فرمود: أحسن یا اسحاق إلى أولیائی ما استطعت، فما أحسن مؤمن إلى مؤمن ولا اعانه الا خمش وجه ابليس وقرّح قلبه. ای اسحاق با دوستان من هر قدر توانی نیکی کن، که هیچ مؤمنی با مؤمنی احسان و اعانت نکرد مگر آنکه چهره ابلیس را خراشید و بر دلش زخم زد. و شایسته است که بعضی از طبقات مردم را به زیادت تعظیم و اکرام اختصاص دهد، مانند اهل علم و تقوا، چنانکه در اخبار بر اکرام و احسان آنان تأکید شده است، و همچنین سزاوار است که پیران و ریش سفیدان مسلمان بیشتر مورد اکرام و احترام قرار گیرند، و در این باره اخبار بسیار وارد شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من عرف فضل کبیر لسنّه فوقه آمنه الله من فزع يوم القيامة. هر که برتری بزرگتر را به جهت زیادتی سنّ او بشناسد و او را احترام کند خداوند او را از ترس روز قیامت ایمن می گرداند. و فرمود: انّ من إجلال الله عزّ وجلّ إجلال الشیخ الکبیر. بزرگ شمردن پیر سالخورده، تعظیم و بزرگ شمردن خداست. و فرمود: لیس منّا من لم یوقّر کبیرنا ویرحم صغیرنا کسی که بزرگسال ما را احترام نکند و بر خردسال ما رحم نکند از ما نیست. و

همچنین سزاوار است که بزرگ يك قوم را به زیادتی اکرام و احترام مخصوص داشت ، به واسطه قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم : إذا اتاكم كريم قوم فأكرموه . هر گاه بزرگ قومی نزد شما آید او را اکرام کنید. و همین طور شایسته است که ذریه و سادات علوی را به زیادت اکرام و تعظیم اختصاص داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : (شفاعت من برای کسی که ذریه مرا به دست و زبان و مال کمک کند ثابت است). و نیز فرمود : چهار نفرند که شفاعت من در روز قیامت به آنها می رسد : کسی که ذریه مرا گرامی دارد ، و آن که حوائج ایشان را برآورد ، و کسی که در موقع اضطرار و درماندگیشان به دنبال انجام کارشان برود ، و آن که به دل و زبان ایشان را دوست دارد). و فرمود : (فرزندان مرا اکرام کنید ، و آداب مرا نیکو دارید. و فرمود : (خوبان ذریه مرا برای خدا و بدان ایشان را برای من اکرام کنید). و احادیث در فضیلت سادات و ثواب اکرام و اعانت ایشان بی شمار است . و ضرر رساندن به مسلمان نزدیک است به معنی ایذاء ، و گاهی اخصّ از آن است .

بنابراین آنچه بر ذم آن دلالت دارد بر ذم این نیز دلالت می کند ، مانند این سخن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم : خصلتان ليس فوقهما شيء من الشرّ : الشرّ بالله تعالى ، والضرّ بعباد الله . دو خصلت است که بدتر از آن نیست : شرک به خدای تعالی ، و ضرر زدن به بندگان خدا. و همچنین ضد آن ، یعنی نفع رساندن به مسلمان نزدیک است به معنی ضدّ ایذاء و اخصّ از آن است . بنابراین آنچه بر مدح آن دلالت دارد بر مدح این نیز دلالت می کند. و شکی نیست که رساندن نفع به مؤمنان از صفات و افعال شریف است . و اخبار وارده در فضیلت آن بسیار است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : الخلق عيال الله ، فأحبّ الخلق إلى الله من نفع عيال الله وادخل على اهل بيته سرورا . خلق عيال خداوندند ، پس محبوبترین آنها نزد خدا کسی است که برای عیال خدا سودمند باشد و خانواده اش را شاد سازد.

و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد : من أحبّ الناس إلى الله ؟ قال : انفع الناس للناس . محبوبترین مردم نزد خدا کیست ؟ فرمود : کسی که برای مردم سودمندتر باشد. و فرمود : خصلتان من الخير ليس فوقهما شيء من البرّ : الايمان بالله ، والنفع لعباد الله . دو خصلت است که نیکوتر از آن چیزی نیست : ایمان به خدا و سودمندی برای بندگان خدا.

از امام سجاد علیه السلام سوال شد: اگر کسی حق یک مسلمان را ضایع کند، آن مسلمان چگونه می تواند حق خویش را (در قیامت) بستاند؟ آن حضرت فرمودند: در قیامت به اندازه حق مظلوم از اعمال نیک ظالم بر می دارند و به اعمال مظلوم می افزایند. سپس از آن امام بزرگوار سوال شد: اگر ظالم حسنه ای نداشته باشد چه می شود؟ فرمودند: «يُؤْخَذُ مِنْ سَيِّئَاتِ الْمَظْلُومِ فَرَأْدُ عَلَى سَيِّئَاتِ الظَّالِمِ»، (الكافی، ج ۸، ص ۱۰۶)؛ «گناهان مظلوم را به پرونده اعمال ظالم منتقل می کنند.»

موارد آزردن مسلمانان

نکته ای را که باید به آن توجه کنیم این است که: حَقُّ النَّاسِ فقط غیبت کردن، تهمت زدن، غش در معامله، کم فروشی، از دیوار مردم بالا رفتن یا دست در جیب دیگران کردن نیست، بلکه چه بسا در گوشه و کنار ما، اموری به عنوان حق النَّاسِ قلمداد می‌شوند که اغلب به آن‌ها توجه نمی‌کنیم. مثلاً:

- ۱- افرادی که صدای بلندگوی ماشینشان را زیاد می‌کنند.
- ۲- رانندگانی که در روزهای بارانی، بدون توجه به عابران پیاده، با سرعت از داخل چاله‌های آب می‌گذرند و باعث خیس شدن دیگران می‌گردند.
- ۳- افرادی که هنگام رانندگی قوانین را رعایت نمی‌کنند، سرعت غیر مجاز دارند، یک‌دفعه از انتهای صف ترافیک جلوی بقیه می‌پیچند، چراغ قرمز را رد می‌کنند.
- ۴- همسایه ای که صدای تلویزیون و رادیوی منزلش را زیاد می‌کند.
- ۵- کسانی که در آپارتمان زندگی می‌کنند و حق پارکینگ را رعایت نمی‌کنند، یا کنتور آب و گاز مشترک هست و اسراف می‌کنند.
- ۶- اشخاصی که از پله‌های آپارتمان چنان می‌دوند که همسایه‌ها اذیت می‌شوند.
- ۷- کسانی که بی جهت مانع بسته شدن درب آسانسور می‌گردند، در حالی که دیگران در سایر طبقات، نیاز مبرم به آسانسور دارند.
- ۸- افرادی که درب منزل را طوری می‌بندد که همه را از خواب بیدار می‌کنند.
- ۹- آن‌هایی که به بهانه عروسی، در حالی که نیمی از شب گذشته، با صدای ساز و آواز و بوق‌های آن چنانی ماشین، باعث سلب آسایش دیگران می‌گردند.
- ۱۰- اشخاصی که در مراسم خاص، ترقه می‌زنند و با صدای ترقه باعث آزار دیگران می‌شوند.
- ۱۱- کسانی که در مکان‌های شلوغ مثل حرم مطهر ائمه علیهم السَّلام و زیارتگاه‌ها دیگران را مورد فشار خود قرار می‌دهند تا دستشان به ضریح برسد.
- ۱۲- افرادی که در کتابخانه با صدای بلند صحبت می‌کند و مانع مطالعه دیگران می‌گردند.
- ۱۳- افرادی که دچار بیماری شده اند و آب دهان خود را در معابر عمومی می‌اندازند و دیگران را دچار بیماری می‌کنند.

و ده‌ها موارد دیگر، از مصادیق حَقُّ النَّاسِ به حساب می‌آید و باید با دقت در نوع رفتار و کردار خود، مانع از آن شویم که مشغول الذَّمَّه دیگران شویم. و در صورت مرتکب شدن کارهایی که باعث حق النَّاسِ می‌گردد، اگر صاحبان حق را می‌شناسیم، رضایتشان را جلب نماییم و حلالیت بطلبیم و الاً با

پرداخت ردّ مظالم و انجام دادن کارهای خیر به نیت آن‌ها، در صدد جبران برآییم و مانع از آن شویم که کار به قیامت، کشیده شود. (هزار و یک حکایت اخلاقی)

گاهی اذیت و آزار مؤمنین از ناحیه غیر مسلمانهاست که برخلاف همزیستی مسالمت آمیز است لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (آل عمران/۱۸۶) به یقین (همه شما) در اموال و جانهای خود، آزمایش می شوید و از کسانی (یهودیان) که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده است و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید (شایسته تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

خدا را بر آن بنده بخشایش است/ که خلق از وجودش در آسایش است

چه زیبا سعدی سرود، که آمرزش خدا شامل حال کسی می شود که مردم از دست او در امان و آسایش باشند همان طور که امام صادق علیه السلام در فرمایشی زیبا فرمودند: برای مؤمن سزاوار است که دارای هشت خصلت باشد که از جمله آنان این است که مردم از او در آسایش باشند و آزار او به کسی نرسد. (کافی ج ۲ ص ۴۷)

در گلستان سعدی می خوانیم: سرهنگ لطیف خویشتندار / بهتر ز فقیه مردم آزار
امام خمینی «ره» در مورد اذیت و آزار دیگران می فرمایند: اذیت مسلمان و آزار مؤمنین از بزرگترین گناهان کبیره است، فرضا اگر در یک اجتماعی می خواهید دعا بخوانید، نباید افرادی که در آن اطراف و محله هستند، آزار ببینند و رنج ببرند. ملاحظه مردم ضعیف و کسانی که روز کار کرده اند و می خواهند استراحت کنند را بکنید. (صحیفه نور ج ۱۶ ص ۲۳۴)

در خصوص پرهیز از اذیت و آزار دیگران، روایت های زیادی وارد شده که برخی را با هم مرور می کنیم: امام سجّاد علیه السلام در فرمایشی نورانی فرمودند: خودداری از آزار رساندن، نشانه کمال خرد و مایه آسایش دو گیتی است. (تحف العقول ص ۲۸۳)
در حقیقت آرامش حقیقی را کسی به دست می آورد که دیگران را اذیت نکند و البته دانای واقعی چنین می کند.

در روایتی دیگر از رسول ختمی مرتبت، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که فرمودند: آنچه را که موجب آزار می شود از سر راه مسلمانان دور کن، که این کار برای تو صدقه است. (مسند احمد ج ۴ ص ۴۲۳)

و بالاخره در کلامی از مولای متقیان حضرت علی علیه السلام است که در توصیف مصادیق اذیت سفارش کردند که خود را با آب، از بوی ناخوشایند، که دیگران را می آزارد، پاک کنید. (خصال ص ۶۲۰)

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱	شرح حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی
۲	بستن راه دل بر شیطان
۷	شیطان چیست و کیست؟
۸	برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده
۱۱	فواید آفرینش شیطان
۱۲	شیطان دشمن اشکار انسان است که مدام در حال وسوسه است
۱۶	علت انحطاط ابلیس
۱۷	گونه‌های دشمنی‌های شیطان در حق انسان
۲۱	روش‌های اغفال شیطان
۲۸	داستان‌هایی از ابلیس و شیطان
۲۸	ازدواج شیطان
۲۸	اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم
۲۹	رقص شیطان
۲۹	قضیه خنّاس فرزند شیطان
۳۰	کشتی گرفتن شیطان و حضرت علی (ع)
۳۰	لشکر شیطان
۳۱	مال التّجاره ی شیطان
۳۱	جنگ شیطان
۳۲	انبار شیطان
۳۲	زنجیر شیطان
۳۲	گریه ی شیطان
۳۳	گریه ی دروغین شیطان
۳۳	فریاد شیطان
۳۴	تسلط شیطان بر جان و اموال ایوب
۳۵	هم جنس شیطان
۳۶	شیطان و امام سجّاد (ع)

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۳۶	خواسته ی شیطان از یک زن هنگام نماز
۳۷	نماز شیطان
۳۸	رودست خوردن شیطان
۳۹	ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
۳۹	حکایت برصیصای عابد
۴۰	مزد عمل شیطان
۴۱	ازدواج شیطان
۴۲	در خواست های آدم (ع) در مقابل شیطان
۴۳	بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد
۴۴	مادر شیطان
۴۵	دشمنان شیطان
۴۷	اسباب گریه شیطان
۴۸	فریاد شیطان
۴۹	صداقت در گفتار
۵۰	مفهوم صدق
۵۱	مراتب صدق
۵۴	صدق را بشناسیم و صدیق باشیم
۵۶	برخی آثار صدق و راستگویی
۵۶	گستره و جنبه های صدق
۵۸	یک داستان درباره نتیجه راستگویی از زبان شهید مطهری
۵۸	راستگویی و مبارزه با کذب و دروغ
۶۳	دروغ چیست و دروغگو کیست؟
۶۴	سرانجام دروغگو
۶۵	شوخی و مزاح پیامبر اکرم «صلی الله علیه و سلم» هم صادقانه بود
۶۶	عاقبت صداقت و راستی
۶۶	پاداش راستگو و راستگوئی

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۶۸	نکته های پند آمیز
۶۸	صدق و راستی در ادبیات
۷۱	ادای امانت و نیکو امانت داری
۷۱	امانت از دیدگاه اسلام
۷۴	نمونه هایی از امانات
۸۶	پیامدهای امانت داری
۸۹	آثار امانت داری
۹۰	خیانت در امانت
۹۲	خیانت در امانت به چند طریق است
۹۴	اقسام خیانت
۹۵	عوامل و زمینه های بروز خیانت
۹۷	برخی از آثار خیانت
۹۹	راههای پیشگیری از خیانت
۹۹	درمان و پیشگیری از خیانت
۱۰۰	حکایات امانت داری
۱۰۱	راههای تقویت امانت داری
۱۰۲	شعر کودکانه امانت داری
۱۰۳	سکوت کردن در موارد سکوت
۱۰۵	قرآن و خاموشی
۱۰۶	نهج البلاغه و سکوت
۱۰۷	سکوت، نشانه پختگی و آبدیده شدن فرد است.
۱۱۳	فوائد خاموشی در روایات
۱۱۷	فواید و آثار سکوت از دیدگاه امام صادق (ع)
۱۱۸	کجا سخن و کجا سکوت؟
۱۱۹	عرفا و سکوت
۱۲۰	سعدی «گلستان» باب چهارم در فواید خاموشی

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱۲۲	سخن گفتن و خاموشی در اشعار
۱۲۴	سکوت و خاموشی در ادبیات
۱۲۶	مواردی وجود دارد که وظیفه انسان سخن گفتن است
۱۲۷	زبان در روایات
۱۳۰	گناهان زبان
۱۳۲	برخی از گناهان زبان از دیدگاه قرآن
۱۳۲	دلایل گناه کردن بازبان
۱۳۳	انواع گناهان زبان
۱۳۴	توضیح بعضی از گناهان زبان
۱۳۴	۱- اهانت و تحقیر
۱۳۵	۲- فخر فروشی
۱۳۶	۳- رسوا کردن گناه
۱۳۹	۴- عدم حفظ رازهای شخصی
۱۴۱	۵- افشای مطالب جلسات خصوصی
۱۴۲	۶- سخنان لغو و بی فایده
۱۴۳	۷- سؤال‌های بیجا
۱۴۷	۸- عذرخواهی بدون دلیل
۱۴۹	۹- عیب جویی
۱۵۰	۱۰- تهدید کردن دیگران
۱۵۱	۱۱- چاپلوسی و تملق
۱۵۲	۱۲- دروغگوئی
۱۵۷	۱۳- وعده دادن دروغ
۱۵۹	۱۴- فحاشی
۱۶۱	۱۵- هجو گوئی
۱۶۲	۱۶- نسبت دادن زنا «قذف»
۱۶۲	۱۷- سرزنش و ملامت

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱۶۵	۱۸ - سخن گفتن در مورد چیزی که نمی دانیم!
۱۶۶	۱۹ - مَنّت گذاشتن
۱۶۷	۲۰ - سلام نکردن قبل از صحبت کردن
۱۶۹	۲۱ - شوخی های بیجا
۱۷۲	۲۲ - قسم نابجا و نادرست
۱۷۲	۲۳ - غیبت دیگران
۱۷۹	۲۴ - سخن چینی
۱۸۲	۲۵ - گفتار نامشروع
۱۸۵	۲۶ - خیانت به مشورت خواه
۱۸۹	۲۷ - شوخی بیجا
۱۹۲	۲۸ - پرگوئی کردن
۲۰۰	ترک جدال بی فایده
۲۰۱	جدال امری اخلاقی است
۲۰۳	جدال بحق و جدال بناحق
۲۰۴	مذمّت مرء و جدال و خصومت
۲۰۵	انگیزه های جدال و مرء
۲۰۷	جدال و مرء و طرق درمان این رذیله اخلاقی
۲۰۹	اقسام انسانها در پذیرش حق در مقام مجادله و مناظره
۲۱۰	مرء و تفاوت آن با جدال
۲۱۲	طرق درمان این رذیله اخلاقی
۲۱۴	نقطه مقابل مرء و جدال انصاف در سخن است
۲۱۴	جدل از نظر منطق دانان مسلمان
۲۱۵	وجه تمایز جدل و مناظره
۲۱۵	جدال بالتی هی احسن برای اثبات حقانیت اسلام
۲۱۷	شرطهای جدال بالتی هی احسن
۲۱۹	معیار تشخیص جدال باطل و جدال احسن

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۲۲۰	رعایت عملی معیارهای اخلاقی در جدل و مناظره
۲۲۱	آداب جدال و احتجاج
۲۲۲	آشنائی با فنون جدال ، مناظره و احتجاج
۲۲۴	آفات جدال ، مناظره و احتجاج
۲۲۵	اصول و قواعد جدل و مناظره
۲۳۰	مجادله و مناظره و فرق آن با سفسطه و مغالطه
۲۳۱	مغالطه چیست؟
۲۳۴	چند گونه از مغالطات رایج
۲۳۸	مجادله احسن و توأم با حکمت در قرآن
۲۴۰	مبنای علمای شیعه در اثبات حَقانیت خود
۲۴۲	نمرود در مقابل حضرت ابراهیم «ع» از فن مغالطه استفاده کرد اما ...
۲۴۴	احتجاج و مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود
۲۴۵	گفتگو در داستان حضرت ابراهیم
۲۴۷	رفت و آمد (دید و بازدید اقوام و خویشان و ارحام و بستگان) و صَلَهِ رَحِم
۲۴۷	صَلَه چیست؟
۲۴۸	معنی صَلَه و قطع رَحِم
۲۵۳	صَلَه رَحِم در آیات
۲۵۵	صَلَه رَحِم در روایات
۲۵۸	قطع رَحِم در آیات
۲۵۸	قطع رحم از منظر روایات
۲۶۱	آثار دنیوی صَلَه رَحِم
۲۶۲	آثار معنوی و اخروی صَلَه رَحِم
۲۶۳	مراتب صَلَه رَحِم
۲۶۵	فلسفه تأکید اسلام بر صله رحم
۲۶۶	قطع رَحِم و صَلَه رَحِم امر عرفی است
۲۶۶	حد و جوب صَلَه رَحِم

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۲۶۷	میزان وصل و قطع رَجَم عرف است
۲۶۷	سفر کردن برای صَلَّه رَجَم
۲۶۸	برکت عظیم صَلَّه رَجَم!
۲۶۸	خویشانت بال و پَر تو هستند.
۲۶۹	روش‌های صَلَّه رَجَم و رسیدگی به خویشان
۲۷۰	آثار صَلَّه رَجَم و رسیدگی به خویشان
۲۷۱	نفرین بر قطع کنندگان رَجَم
۲۷۱	چندداستان از صَلَّه رَجَم
۲۷۳	قطع رَجَم از گناهان کبیره است
۲۷۷	در قطع رَجَم مسلمان و کافر فرقی ندارد
۲۷۹	صلَّه داود رَقَى و مرگ رَجَم
۲۷۹	رفتار حضرت صادق (ع) با حسن و عبد الله
۲۸۰	صلَّه ارحام روحانیه
۲۸۱	ارحام روحانی کیانند؟
۲۸۳	وظایف ما در قبال بستگان
۲۸۵	بهبادهای کشکی برای قطع دید و بازدید
۲۸۶	دید و بازدید با افراد خاص
۲۸۷	وظیفه زن و شوهر نسبت به بستگان یکدیگر
۲۸۹	توصیه‌هایی از دل روانشناسی ایرانی
۲۹۰	برخی اقدامات مشکل ساز در روابط فامیلی
۲۹۲	نیکی و بخشش به نیکان و عفو و گذشت از بدان
۲۹۲	معنای واژگانی عفو و پیشینه آن
۲۹۳	توجه به قدرت و عفو الهی
۲۹۴	عفو و بخشش در آیات
۲۹۵	عفو و بخشش در روایات
۲۹۵	انواع عفو و بخشش

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۲۹۶	آثار دنیوی عفو و بخشش
۲۹۷	آثار اخروی عفو و بخشش
۲۹۸	ارزش عفو و گذشت
۲۹۹	اهمیت عفو و بخشش
۳۰۱	مراتب عفو و گذشت
۳۰۲	زمینه های عفو و بخشش
۳۰۳	انگیزه های عفو و بخشش
۳۰۳	قلمرو عفو و بخشش
۳۰۵	موارد جواز عفو و گذشت
۳۰۷	موارد عدم جواز گذشت
۳۰۷	آثار فردی و اجتماعی عفو و گذشت
۳۰۹	راه تحصیل عفو و دوری از کینه
۳۱۲	پیروی از سیره پیشوایان الهی
۳۱۳	عفو عمومی پیامبر در روز فتح مکه
۳۱۴	عفو و گذشت در اشعار
۳۱۷	انتقام ضد عفو و گذشت کردن است
۳۲۶	فضیلت عفو و نکوهش انتقام
۳۲۹	در عفو لذتی است که در انتقام نیست
۳۳۰	چند گام برای بهتر بخشیدن
۳۳۲	لذت در عفو است نه در انتقام
۳۳۴	چند حدیث درباره انتقام
۳۳۶	علاج ترک انتقام
۳۳۷	انتقامجویی مُهردار عبدالملک
۳۳۸	انتقام از اوصاف جاهلیت
۳۴۰	پرهیز از شرک به خدا
۳۴۱	شرک اصغر

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۳۴۵	شرک اکبر
۳۴۶	ملاکهای خود ساخته برای شرک
۳۴۸	شرک خفی و شرک جلی
۳۴۹	اقسام شرک
۳۵۰	انواع شرک
۳۵۲	دعوت قرآن برای پرهیز از شرک
۳۵۵	پرهیز از اذیت و آزار دوستان آل محمد(ص)
۳۶۲	مردم آزاری در قرآن و روایات
۳۶۳	پاداش تحمّل آزار دیگران
۳۶۴	اسباب و عوامل آزار رسانی
۳۶۵	آثار آزار رسانی
۳۶۶	آثار تحمّل آزار دیگران
۳۶۷	از جمله اذیت و آزارها آزار همسایه است
۳۶۹	رعایت حقوق و احترام همسایه
۳۷۶	محدوده همسایه از نظر اسلام
۳۷۷	اول همسایه، بعد خانه
۳۷۹	حقوق همسایه و فرهنگ آپارتمان نشینی
۳۸۱	خودداری از آزردهن مسلمانان
۳۸۴	موارد آزردهن مسلمانان

کتابهای چاپ شده از تهیّه کننده این کتاب:

مبانی اسلام «شرح حدیث بُنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ از امام باقرعلیه السّلام»، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کَیْفَ یُکْمِ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ»، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی»، مردان و زنان بافضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب»، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السّلام»، چهارپایه دین و دنیا «شرح حدیث قَوَامُ الدِّینِ وَالْدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السّلام»، شرح حدیث شریف سلسله الذّهب از امام رضا علیه السّلام در باب توحید و امامت و...، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه مبارک رمضان»، حدیث زیارت، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب، شعبان و رمضان، زیارتنامه امام رضا علیه السّلام، روضه های محرم و صفر، همراه زائرین عتبات عالیات، همراه زائرین مشهد الرضا علیه السّلام، همراه زائرین حضرت معصومه، شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السّلام، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان، مکه، مدینه و مختصر مناسک حج و عمره»، مجموعه اشعار باقری، پرسشها و پاسخهای حقوقی، مواعظ حسنه، چنّته حکایات باقری، کشکول حکایات باقری، کشکول اشعار باقری، کشکول مواعظ باقری، کشکول مدایح و مرثیّات باقری، کشکول ضرب المثلها، بزرگان علم و دین، مردان و زنان با فضیلت، آداب اسلامی، وظایف انسانی، توصیه های اخلاقی، احادیث مناسبتها، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السّلام. و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و ... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی.

کتابهای الکترونیکی ما :

در اینترنت ، وب سایت ما «بنام هُذانت hodanet.net» در فهرست عناوین مطالب - در عنوان اشعار باقری اشعار و سروده های ما موجود است ، و در عنوان کتاب موبایل باقری ، کتابهای الکترونیکی ، موبایلی ما با عناوین زیر موجود است:

همراه زائرین عتبات عالیات «چاپ اول آن به اتمام رسیده» ، قرآن مجید ۱۱۴ سوره ای ، قرآن مجید سی جزئی برای ماه مبارک رمضان ، نهج الفصاحه ، نهج البلاغه ، حلیة المتقین ، خصال شیخ صدوق ، ریاحین الشریعه ، ثواب الاعمال ، امالی شیخ صدوق و شیخ مفید ، تحریر الوسیله ، کلیات مفاتیح الجنان «با انضمام باقیات الصالحات» ، مقتل خوانی «حاوی کتب مقاتل ابی مخنف - سیدبن طاووس - مقرر - روضة الشهداء - مقتل امام حسین» ، منازل الآخرة ، نزهة النواظر ، چهارده معصوم علیهم السلام به ترتیب نام از معصوم اول تا معصوم چهاردهم ، حضرت زینب «س» ، حضرت عباس «ع» ، فاطمه ام البنین «س» ، فاطمه معصومه «س» ، رساله توضیح المسائل بیست و پنج مرجع هم جدا جدا و هم ۲۵ رساله بصورت یکجا ، ذکر خدا ، روضه خوانی ، محرم و صفر ، پنجاه روز عزاداری از اول محرم تا اربعین ، پیام رهبری «پیامهای نوروزی و سخنرانیهای اول هر سال از سال ۶۹ تا ۹۴» ، کشکول باقری حاوی ۵۰۰۰ صفحه مطالب گوناگون ، امام روح الله «زندگینامه و مقالات در رابطه با حضرت امام خمینی ره» ، منتخب قوانین «قوانین کاربردی دادگاهها» ، منتخب دادخواستها «نمونه دادخواستها و شکوائیه ها» ، آداب معنوی ، گنجینه معنوی ، سیاحت غرب ، احادیث فارسی ، معجم احادیث ، صدچهل حدیث ، احکام نماز ، احکام روزه ، بهجت عارفان «زندگینامه آیه الله بهجت ره» ، فضائل و رذائل «درباب اخلاق» ، هزار عنوان «برای منبر و سخنرانی» ، جهاد و شهادت ، راهیان نور ، شهدا و جبهه ها ، زنان نمونه ، ختومات هُدا ، ماه رجب «اعمال ماه رجب» ، ماه شعبان «اعمال ماه شعبان» ، ماه رمضان «اعمال ماه رمضان» ، همراه زائرین مکه و مدینه ، همراه زائرین سوریه ، همراه زائرین مشهد الرضا «ع» ، سه هزار داستان ، و چندین کتاب موبایل دیگر...

به علاوه ده ها عنوان مقاله که در سایت ما موجود است

تهیه ، تنظیم ، ویرایش ، تنظیم صفحات ، فهرستنگاری ، طرح جلد و چاپ کتاب ، توسط مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقری پور در مؤسسه فرهنگی هدایت مشهد مقدس انجام شده است.

سید محمد باقری پور : مدیر سایت هُذانت

سایت هُذانت : «www.hodanet.net»

ایمیل : «hodarayaneh@gmail.com»

تلفن همراه : «۰۹۱۵۵۸۱۹۲۳۰»

کتاب

شرح حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی

حاوی تعدادی از موضوعات اخلاقی

تهیه و تنظیم توسط

حجة الاسلام سید محمد باقری پور

در مؤسسه فرهنگی هدایت

www.hedayt.tv

یا عبدُالعظیم ابلغ عني أوليائي السلام و قل لهم: أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، و مؤهم بالصّدق في الحديث، و أداء الأمانة، و مؤهم بالسُّخوت، و ترك الجدال فيما لا يغييهم، و إقبال بعضهم على بعض، و المزاورة، فإن ذلك فُرْبةٌ إلي، و لا يشغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فإنّي أليث على نفسي أنّه من فعل ذلك و أسخط ولياً من أوليائي دعوت الله ليُعَذِّبُهُ في الدُّنيا أشدَّ العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين، و عرفهم أن الله قد غفر لمُحْسِنِهِمْ و تجاوزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ، إلّا مَنْ أَشْرَكَ بي أو أذى ولياً من أوليائي أو أضمرَ له سوءاً، فإنّ الله لا يغفر له حتّى يرجع عنه، فإن رجع عنه و إلا تُرِعَ رُوحُ الإِيمانِ عَنْ قَلْبِهِ و خَرَجَ عَنْ وَلايَتِي و لم يكن له نصيبٌ في وَلايَتِنَا و أعوذُ بِاللّهِ مِنْ ذَلِكَ» (منبع: پایگاه اطلاع رسانی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام). (اختصاص، شیخ مفید، صفحه ۲۴۱)

دیباچه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ . وَاَمَّا بَعْدُ
این کتاب مستطاب شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضاعلیه السلام ، هرچند که ران ملخی است نزد سلیمان بردن ،
ولکن امیداست که ذخیره یوم لاینفع مَالٌ ولا بَنُونَ باشد انشاء الله .

نظر به اینکه اینجانب سیدمحمد باقری پور «طلبه ای از جمع طلاب و فضلاء حوزه علمیه مشهد مقدس فرزند شهید
سیدرضا باقری پور و نوه حجة الاسلام شیخ محمد حسین سیاره از باز ماندگان واقعه مسجد گوهرشاد مشهد در ۲۱ تیر ۱۳۱۴
که قیام مردم مشهد علیه کشف حجاب رضاخانی بوقوع پیوست» ، از سال ۱۳۵۰ تحصیل در حوزه علمیه مشهد را آغاز کردم .
و سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ که طلّیعه ی انقلاب اسلامی آغاز شد مجالس وعظ و خطابه و به اصطلاح روضه خوانی در نکایا و
بعضی از سراها «کاروانسراهای آن زمان که محل تجمع تجار و کسبه و بُنّکداران بود بجای پاساژهای امروزی» زیاد شده بود
مخصوصاً در ماه محرم و صفر و دهه فاطمیه ، و استقبال خوبی هم میشد و بیشترین مجالس مشهد به منبرهای مرحوم کافی
اختصاص پیدا کرده بود البته غیر از ایشان وعاظ دیگری هم مانند موسوی محبّ الاسلام ، دانش سخنور ، شیخ عبدالله یزدی
سخنرانی داشتند ، اینجانب که اوائل طلبگی ام بود به منبرهای مرحوم کافی علاقه بیشتری داشتم هر موقع شب یا روز که
ایشان جائی منبرداشتند اینجانب حضور پیدا میکردم «معمولاً محرم یا صفر و دهه فاطمیه هر سال حدود پنج سال قبل از
انقلاب تا زمان شهادتشان مشهد میآمدند از ساعت هشت و نه قبل از ظهر تا دوازده شب گاهی یک بعد از نصف شب سخنرانی
داشتند» و همچنین از بیانات شیخ عبدالله یزدی ، موسوی محبّ الاسلام صاحب کتاب اقوال الاثمه، دانش سخنور فردوسی ،
علامه بهلول گنابادی ، شیخ محمد رضا نوغانی هر وقت در مشهد سخنرانی داشتند استفاده میکردم

لذا بعد از گذشت چهل سال ، انگیزه ای درونی مرا بر آن داشت که شنیده های از این بزرگان را که بعداً با خواندن احادیث در
کتاب روائی مورد نظر تطبیق میشد را تحت عنوان مباحث منبری به رشته تحریر درآورم و احادیثی را که در اکثر منابع از آنها
استفاده میشد را شرح دهم که دوستان اهل منبر و خطباء و سخنرانان و مبلغین رسالات الله از آن استفاده نمایند و اینجانب
را هم دردعای خیر خود شریک فرمایند.

کتابهای چاپ شده از تهیه کننده این کتاب:

میانی اسلام «شرح حدیث بُنّی الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ از امام باقرعلیه السلام» ، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کَیفَ بِکُمْ إِذَا
فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ» ، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی» ، مردان و زنان بافضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره
احزاب» ، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السلام» ، چهارپایه دین و دنیا «شرح حدیث
قَوَامُ الدِّینِ وَالْدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السلام» ، شرح حدیث شریف سلسله الذهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید
وامامت و... ، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی ، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه
مبارک رمضان» ، حدیث زیارت ، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب ، شعبان و رمضان ، زیارتنامه امام رضاعلیه السلام ، روضه های
محرم و صفر ، همراه زائرین عتبات عالیات ، همراه زائرین مشهد الرضاعلیه السلام ، همراه زائرین حضرت معصومه ، شاه
عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام ، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان ، مکه ، مدینه و مختصر مناسک
حج و عمره» ، مجموعه اشعار باقری ، پرسشها و پاسخهای حقوقی ، مواعظ حسنه ، چنته حکایات باقری ، کشکول حکایات
باقری ، کشکول اشعار باقری ، کشکول مواعظ باقری ، کشکول مدایح و مرثیاتی باقری ، کشکول ضرب المثلها ، بزرگان علم و دین ،
مردان و زنان با فضیلت ، آداب اسلامی ، وظایف انسانی ، توصیه های اخلاقی ، احادیث مناسبتها ، مقالات تاریخی ایران
و جهان ، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضاعلیه السلام . و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب
اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و ... است برای چاپ کاغذی
انشاء الله تعالی . وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب .

تحریر شد در تابستان ۱۳۹۵ - مشهد مقدس پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران ، سیدمحمد باقری پور

شرح حدیث عبدالعظیم حسنی
تھیہ کنندہ
حجۃ الاسلام سید محمد باقری پور

